

تفسیر

رُوحُ الْبِحَانِ وَ رُوحُ الْبُحَانِ

تصنیف: جمال الدین

شیخ ابوالفتح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم: آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیة

تهران - خیابان بوذرجمهری شرقی - تلفن ۵۲۱۹۶۶



۶۰ ریال



سورة الفاتحة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

الذي هدانا لهذا



صلى الله عليه وسلم



ما كنا لنهتدي لهدى هذا

ولا كنا لنهتدي لهدى هذا

٢

٨١-

٩

٤٢

۲۵۱۵  
۹۰۲۰۶۶

۵۷۳۲۳۱



کتابخانه تخصصی ویرانه



# تفسیر

رُوحُ الْبَحَّانِ وَ رُوحُ الْبُحَّانِ

تصنیف : جمال الدین

شیخ ابوالفتح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم : آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

بصحیح علی‌اکبر غفاری

مجلد نهم

حق چاپ محفوظ

از انتشارات :

کتابفروشی اسلامیة

تهران خیابان بوذرجمهری تلفن ۵۲۱۹۶۶

۱۳۹۸ هجری

\* (چاپ اسلامیة) \*

## ((سورة العنكبوت))

گروهی گفتند این سوره مکی است . قتاده گفت عشر اول مدنی ، و باقی مکی . مجاهد گفت جمله مکی است ؛ و شصت و نه آیت است بی خلاف ، و در تفصیل آیات خلاف کردند ، و هزار و نهصد و هشتاد و یک کلمه است ، و چهار هزار و صد و نود و پنج حرفست ، و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که رسول ﷺ گفت هر که اوسوره عنكبوت بخواند خدای تعالی او را بعدد هر مؤمنی و منافقی که بودند و باشند تا بدامن قیامت ده حسنه بنویسند .

## ((سورة العنكبوت تسع و ستون آیه وهی مکیه))

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بنام خداوند بخشنده مهربان

الْم (۱) أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲)

آیا پنداشتند مردمان که وا گذاشته شوند که میگویند گرویدیم و آنها آزموده نمیشوند

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ

و بتحقیق آزمودیم کسانی را که از پیش آنها بودند پس هر آینه میدانند خدا آنان را که راست گفتند و می دانند

الكَاذِبِينَ (۳) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُهُنَّ (۴)

آیا پنداشتند آنانکه میکنند بدبهار آنانکه پیشی میگیرند ما را بداست آنچه حکم میکنند

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵) وَ مَنْ

کیست باشد امیدوار ملاقات خدا پس بتحقیق وعده خداوند آینده است و اوست شنوای آگاه و هر که

جَاهِدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۶) وَ الَّذِينَ آمَنُوا

کوشید پس جز این نیست میکوشد برای خودش بتحقیق خدا بی نیاز است از جهانیان و کسانی که گرویدند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا  
و کردند خوبها را هر آینه تکفیر نمائیم از آنها لغزشهای آنها را و هر آینه مرد دهم آنها را نیکوتر آنکه بودند  
يَعْمَلُونَ (۷) وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا

میکردند و وصیت کردیم آدمی را بپدر و مادرش نیکویی را و اگر بکوشند با تو که شریک سازی بمن چیزی را  
لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸)  
که نیست مرترا بآن آگاهی پس فرمان میر آنها را بسوی منست باز گشت شما پس خبر دهم شمارا با آنچه بودید میکردید

و الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ (۹) وَمِنَ النَّاسِ  
و کسانی که گرویدند و کردند کارهای نیکو هر آینه در آوریم آنها را در شایسته گان و از مردمان

مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ  
کسی است که میگوید گرویدیم بخدا پس چون اذیت کشند در خدا گرداند ایضای مردم را چون شکنجه خدا و هر آینه  
جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي

اگر آمد مددی از پروردگارتو هر آینه میگویند البته بتحقیق ما بودیم باشما آیا و نیست خدا آگاه تر با آنچه در  
صُدُورِ الْعَالَمِينَ (۱۰) وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ (۱۱) وَقَالَ  
سینههای جهانیا نیست و هر آینه البته میداند خدا کسانی را که گرویدند و البته میداند دورویان را و گفته

الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ  
کسانی که کافر شدند مر آنان را که گرویدند پیروی کنید راه ما را و باید برداریم لغزشهای شمارا و نیستید بردارنده

مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۲) وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أُنْقَالَا  
از لغزشهای آنها هیچ چیز را بتحقیق آنها هر آینه دروغ گویانند و هر آینه بردارند بارهاشان را و بارهائی را  
مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيَسْتَنْنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَقْتُرُونَ (۱۳) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا

با بارهاشان را و هر آینه پرسیده شوند روز رستخیز از آنچه بودند بهم می بستند و بتحقیق فرستادیم  
نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ  
نوح را بسوی گروه او پس ماند در آنها هزار سال مگر پنجاه سال پس گرفت آنها را طوفان و آنها

ظَالِمُونَ (۱۴) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۵)  
ستمکارانند پس رها نمودیم او را و یاران کشتی را و گردانیدیم او را آیتی برای جهانیان



وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ

و ابراهیم را چون گفت مرقوم خود را بپرستید خدایا و بترسید او را این تان بهتر است مر شمارا اگر هستی که

تَعْمَلُونَ (۱۶) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ

میدانید جز این نیست که میپرستید از غیر خدا بت هارا و بر بندید دروغی را بتحقیق کسانیکه میپرستند

مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا

از غیر خدا مالک نمیشوند برای شما روزی را پس بجوئید نزد خدا روزی را و بپرستید او را و شکر کنید

لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى

مر او را بسوی او بر میگردید و اگر تکذیب کنید پس بتحقیق تکذیب کردند گروهی از پیش از شما و نیست بر

الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۸) أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ

پیغمبر (ص) مکر رسانیدن آشکارا آیا نبینند چگونه پدید آورد خدا خلق را پس باز میگرداند او را

إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ

بتحقیق این بر خداوند آسان است بگو سیر کنید در زمین پس بنگرید چگونه پدید کرد آفرینش را

ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) يُعَذِّبُ مَن

پس خدا پدید آورد نشاء آخرت را بتحقیق خداوند بر هر چیز توانا است شکنجه میکند هر که را

يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ

میخواهد و رحم میکند هر که را میخواهد و بسوی او باز گشته میشود و نیستید شما عاجز کنندگان در زمین

وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَّلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۲۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا

و نه در آسمان و نیست مر شمارا از غیر خداوند هیچ دوستار و نه یاورى و کسانیکه کافر شدند

بآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَاءِهِ أُولَئِكَ يَشْهَرُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۳)

بآیات خدا و ملاقات او آن گروه نا امید شدند از رحمت من و آن گروه مر آنها را شکنجه دردناک است

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجِيَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ

پس نبود جواب گروه او مگر آنکه گفتند بکشید او را یا بسوزانید او را پس رها نید او را خدا از آتش بتحقیق

فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴) وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ

در این هر آینه آیتها است برای گروهیکه میگردند و گفت جز این نیست گرفتید از غیر خدا

أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ

بت ها را دوستی میان شما در زندگانی دنیا پس روز رستخیز کافر میشود بعضی شما ببعضی و

يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوِيكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ نَّاصِرِينَ (۲۵) فَأَمَّنَ

لعنت میکند بعضی از شما بعضی را و منزل شما آتش است و نیست مر شمارا هیچ یابوری کننده پس گروید

لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۶) وَوَهَبْنَا

مراورا لوط و گفت بتحقیق من بیرون رونده ام بسوی پروردگارم بتحقیق او است غالب درست کار و بخشیدیم

لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا

مراورا اسحق را و یعقوب را و گردانیدیم در فرزندان او و پیغمبری و کتاب را و دادیم او را اجر او را در دنیا

وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷) .

و بتحقیق او در آخرت هر آینه از شایستگان است

قوله تعالى ( السَّمِ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا 'إِٰمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ' )

قتاده و شعبی گفتند که این آیات در گروهی آمد که از مکه بیرون آمدند تا هجرت کنند

مشرکان پیش آمدند ایشان باز گشتند و با مکه شدند این آیت فرود آمد در ایشان ، چون

بشنیدند بیرون آمدند و با مشرکان بر آویختند گروهی را بکشتند و گروهی بجستند و بمدینه

شدند ، ابن جریج و ابن عمیر گفتند این آیت در عمار یاسر آمد چون مشرکان او را بمکه

عذاب کردند و او بر آن صبر کرد . مقاتل گفت این آیه در مردی آمد نام او مهجع او را روز

بدر کشتند مادرو پدر او جزع کردند خدای تعالی این آیت فرستاد . و رسول ﷺ گفت او اول

کسی است از شهیدان بدر که او را با بهشت خوانند . و قوله « الم » بیان کردیم این کلمه را

در اول سوره بقره « أحسب الناس » صورة استفهام است و معنی تقریع گفت مردمان میپندارند

که ایشان را رها خواهند کردن بآنکه ایشان میگویند از سر زبان که ما ایمان آوردیم و ایشان را

امتحان نکنند یعنی نباشد بل هر که این معنی دعوی کند او را امتحان کنند و قوله «أن یتروکوا»

محل او نصب است به «حسب» که مفعول او است و قوله « أن یقولوا » . و قوله « وهم لا یفتنون »

و او حال راست و این جمله در محل نصب است بمفعول دوم أحسب آنکه گفت :

( وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ) ما امتحان کردیم آنان را که پیش ایشان بودند

چه کار ما در تکلیف این است و تکلیف صورت امتحان دارد و بیان این کرده ایم چند جایگاه

( فَالْيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ) تا بداند خدای تعالی آنانکه راست گویند و بداند دروغ زنان را . چون لفظ امتحان گفت آن گفت که مقتضای امتحان بود برای آنکه امتحان برای آن کنند تا آنچه ندانند بدانند و این برسبیل مناسبت گفت و حقیقت آن بر خدای تعالی روا نیست چنانکه لفظ فتنه متاویل باشد لفظ « فليعلمن » هم متاویل باشد و مثله قوله ﷺ « إن الدنيا حلوة خضرة وإن الله مستخلفكم فيها فناظر كيف تعملون » و این حدیث هم صورت امتحان دارد ، و گفتند چون صدق و کذب ایشان حادث بود علم بآن علی ما هو به الا آنکه نباشد که در وجود آید برسبیل توسع عالمی را چون صادقی نهاد (١) بعضی دیگر گفتند معنی آنست تا خدای تعالی رسول را باز نماید صدق صادق و کذب کاذب . نقاش (٢) گفت و جبائی معنی آن است تا خدای تعالی تمیز کند صدق را از کذب و این تأویلاتی است متقارب .

( أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا ) آنکه گفت برسبیل تهدید و وعید یا میندازند اینان که سیئات و معاصی میکنند و مخالفت من در فرمان من که مرا سبق خواهند بردن و از من فوت شدن ( سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ) بد حکم میکنند و غلط گمان میبرند و « ما » مصدری است و التقدير بئس الحكم حکمهم .

( مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللهِ ) گفت هر که او امید دارد لقای خدای تعالی یعنی لقاء ثواب خدای ، و گفتند رجاء بمعنی خوف است یعنی هر که ترسد از عذاب خدای و این برای آن گفت تا مناسب بود آیات اول را که مورد او وعید است و اگر بر ظاهر حمل کنند هم نیک باشد تا یک آیت وعید باشد و یکی وعد ( فَإِنْ أَجَلَ اللهُ لَاتٍ ) آنوقت که خدای موقت کرد ثواب و عقاب را لامحال آمدنی است ( وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ) و او شنوا و دانا است و هر کس را بگفته و کرده خود جزا دهد .

( وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ ) آنکه گفت هر که او مجاهده کند برای خود

(١) یعنی راست گفتن و دروغ گفتن حادث است نه قدیم و علم خدا قدیم است چون از ازل میدانست صادق کیست و کاذب کیست ، اما علم بآنان در وقت وقوع و وجود آنان مانند معلوم حادث است ، از این جهت عالمی یعنی عالم بودن خداوند را مانند صادقی یعنی صادق بودن آنان با وصف حدوث ذکر کرد و صفت معلوم را برای علم اثبات فرمود مجازاً چون در حقیقت علم قدیم است و ثابت و معلوم حادث است و متغیر و همچنانکه علم گویند و از آن معلوم خواهند مجازاً همچنان وصف معلوم را برای علم آوردند مجازاً .

(٢) ظاهراً یکی از مشایخ معتزله است .

کند یعنی ثمره آن و ثواب آن او را باشد و جهاد در شرع مصابره و مکابده باشد با دشمن در صف کارزار و مقاسات اوامر خدای را و بر آن صبر کردن را بر توسعه مجاهده گویند . آنگه برای بیان و حجت این حدیث گفت دلیل بر صحت این آنست که خدای تعالی از جهانیان مستغنی و بی نیاز است .

( وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ ) گفت و آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند ماسیئات و معاصی ایشان مکفر کنیم نه بمعنی اجباط برای آنکه بادلّه عقل و شرع درست شده است بطلان اجباط چون آیتی مانند این آیه آنرا تأویلی باید کردن که مطابق ادلّه عقل باشد و تأویل آیت آن است که بافضل و کرم خود گناه ایشان عفو کنیم و این را برای آن تکفیر خواند که خدای تعالی این عفو عند این اعمال کند بمنزله آنست که چیزی کفّارت چیزی کنند ( وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ ) و پاداشت دهیم ایشان را بآنچه کرده باشند نکوتر آنچه کرده باشند تا در آیت هم بیان فضل باشد و هم بیان عدل آنگه گفت :

( وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَسَنًا ) گفت اندرز کردیم آدمی را در حق مادر و پدرش بنیکوئی و معنی وصایت از خدای تعالی امر باشد یا نهی . و نحویان در نصب حسناً دو قول گفتند: یکی آنکه منصوب است بآنکه مفعول وصایت است يقال وصيته الخیر وبالخیر و چون وصایت متضمن باشد بمعنی امر، تقدیر آن باشد که ألزمنه حسناً ، و این قول بصریان است . کوفیان گفتند بفعلی مضمّر یعنی وصیّناه بأن يفعل حسناً ، آنگه خطاب کرد با مخاطبی مبهم و گفت ( وَإِنْ جَاهِدَاكَ ) و اگر بر تو سختی کنند و با تو مجاهده کنند تا بمن شرک آری و بمن انباز گیری و در من چیزی گوئی که ندانی ( فَلَا تَطِعْهُمَا ) طاعت ایشان مدار و فرمان ایشان مبر گفتند این آیه در سعدابی وقاص آمد که چون او اسلام آورد مادرش را خبر دادند و مادر او جمیله بنت اّبی سفیان بن امیّة بن عبد الشمس بن عبد مناف بود او را گفت یا سعد صابی شدی والله که هیچ سقف خانه مرا ستر نکنند از آفتاب و باد و هیچ طعام و شراب نخورم تا تو بمحمد کافر نشوی او گفت نشوم یکروز و دو روز تا سه روز طعام و شراب نخورد و رنجور شد و مردم او را ملامت کردند گفتند مادرت رنجور شدو بیم آنست که هلاک شود او بیامد و رسول را بگفت خدای تعالی این آیت فرستاد اگر درست شود که آیت در حق او است مراد او باشد و جز او از آنان که ایشان را مثل این حال باشد. رسول ﷺ گفت برو و با او بهمه چیز بسازو احسان کن و رضاء او نگهدار جز در این يك چیز که در این باب رضای خدای ننگه باید داشت و رضای

مادر و پدرها باید کرد. آنکه گفت برسبیل تهدید و وعید (إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ) مرجع و باز گشت شما با من است خبر دهم شما را بآنچه کرده باشید یعنی جزا دهم شمارا بکرده شما. بهز ابن حکیم روایت کرد از پدرش و جدش که گفت رسول را پرسیدم که من با که نیکوئی کنم؟ گفت بامادرت. گفتم پس با که؟ گفت با مادرت. گفتم پس با که؟ گفت با مادرت. گفتم پس با که؟ گفت با پدرت گفتم پس با که؟ گفت الأقرب فالأقرب گفت با آنکه نزدیکتر باشد. انس مالک روایت کرد که رسول ﷺ گفت «الجنة تحت أقدام الأمهات» بهشت در زیر پای مادران است.

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند ایشان را در جمله صالحان آریم و این را دو معنی باشد یکی از طریق حکم و تسمیه و یکی از طریق لطف و هدایت، و گفتند معنی آنستکه فی مدرج الصالحین و مدخلهم، یعنی الجنة تعالی ایشان را در جای صالحان بریم یعنی در بهشت و لفظ صالحین شامل باشد انبیاء و اولیاء و شهداء و جمله نیکان را.

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ) آنکه حقتعالی در این آیت وصف منافقان کرد و گفت «ومن الناس» از جمله مردمان کس هست که میگوید که ما بخدای ایمان داریم ولیکن بزبان میگوید بدل ندارد بپانش آنکه (فَإِذَا أُذِيَّ فِي اللَّهِ) چون او را در حق خدای برنجانند فتنه و رنج و امتحان مردمان چون عذاب خدای کند یعنی گمان برد که آن رنج مردمان برابر عذاب خداست یا با آن راست است نمیداند که این در جنب آن و باضافت بآن هیچ نباشد. (وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ) و اگر شما را نصرتی بود از خدای تعالی و فتحی و ظفری گویند ما با شما بودیم در کارزار ما را هم چندان نصیب باشد از غنیمت که شما را هست حقتعالی گفت (أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ) نه خدای داند که در دلهای جهانیان چیست؟ مفسران در سبب نزول آیت خلاف کردند، مجاهد گفت آیه در جماعتی آمد که بزبان اظهار ایمان کردند چون بلائی بایشان رسید و رنجی از قبل مردمان، برگشتند و با کفر شدند. عکرمه گفت از عبدالله عباس که آیت در شأن گروهی آمد که مؤمنان ایشانرا با خود بغزاء بدر بردند چون آن قتل و شیخون دیدند مرتد شدند و ایشان آنان بودند که در حق ایشان آمد که «الذین تتوفیهم الملائكة ظالمی أنفسهم» و قصه ایشان برفنه است، مقاتل و کلبی گفتند آیت در شأن عیاش بن أبی ربیعة بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم القرشی آمد و سبب آن بود که چون اسلام

آورده با رسول ﷺ با مدینه رفت مادرش اسماء بنت مخزومه بن ابی جندل بن نهشل سوگند خورد که در هیچ سایه ننشیند و هیچ طعام و شراب نخورد و سر نشوید تا او باز نیاید ، و ابو-جهل بن هشام و حارث بن هشام پسران او بودند و برادران عیاش از مادر ، برخاستند و از پس او بمدینه رفتند و او را بنشانند ، و اینحال با او شرح دادند ابو جهل گفت تو دانی که مادر ترا از ما همه دوست تر دارد و تو همیشه یار بودی با او و او سوگند خورده است که طعام و شراب نخورد و سر نشوید و در هیچ سایه نشود و تو میگوئی که در دین ما بر والدین موقعی عظیم دارد برخیز و بیا تا او ترا باز بیند دل او خوش کن که این خدای را که بمدینه میپرستی بکه توان پرستیدن و از این معنی بسیار بگفتند تا او را نرم کردند او سوگند داد ایشان را و عهد و میثاق کرد با ایشان که او را در راه نرنجانند و با او حدیث دین و اعتقاد نکنند ، سوگندان مغلظه خوردند و عهد و پیمان کردند تا او برخاست و با ایشان از مدینه بیرون آمد چون بعضی راه برسیدند او را بگرفتند و دست و پایش بستند و هر یکی از ایشان او را صدچوب زدند و گفتند محمد را ناسزا گوی او از خوف ضرر محمد ﷺ را ناسزا گفت خدای در حق او این آیت فرستاد . و از آن دو برادر حارث برو جانی تر بود او سوگند خورد که اگر وقتی او را بیند نه در حرم بکشدش پس از آن چون رسول ﷺ هجرت کرد عیاش نیز هجرت کرد و اسلام آورد و اسلامش نیکو بود ، پس از آن بعضی سفرها رفت حارث را در دل افتاد که ایمان آورد و بیامد و ایمان آورد برسول ، و عیاش خبر نداشت از اسلام او و یک روز او را دید بغتة بر آهیخت (۱) و او را گردن بزد که از اسلام او بی خبر بود ، مردم گفتند چرا کردی که او مسلمان بود او پشیمان شد و بگریست و بیامد رسول ﷺ را از اینحال بگفت خدای تعالی این آیت فرستاد « وما كان لمؤمن أن يقتل مؤمناً إلاً خطأ » .

(وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ - الآية) آنکه گفت که خدای تعالی می داند آنان را که ایمان

دارند و آنها که منافق اند .

( وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا ) آنکه حکایت کرد که کافران مؤمنان را

گفتند که ره ما گیرید تا ما گناهان شما بر گیریم، فرأء گفت لفظ امر است و معنی جزا، و تقدیر آنکه ان اتبعتم سبیلنا نحمل خطایا کم . و مثله قوله « فلیلقه الیم بالساحل » و قوله « لا یحطمنکم سلیمان و جنوده » چه لفظش نهی است و معنی جزاء و این آیات متضمن است بمعنی جزاء

(۱) آهیختن و آختن کشیدن نیزه و شمشیر است و حمله کردن بدانها است ، شاعر گوید :

دای که شمشیر جفا بر سر ما آخته ای .



عبدالله عباس گفت خدایتعالی نوح را بفرستاد و او را چهل سال بود و هزار سال کم پنجاه سال پیش از طوفان دعوت کرد و پس از طوفان چندانی بماند که مردم از تناکح و تناسل بسیار شدند و شیخ ابوجعفر بابویه رحمه الله در کتاب النبوة گفت نوح را دو هزار و پانصد سال عمر بود چون وقت وفاتش بود ملك الموت او را گفت یا شیخ الانبياء كيف وجدت الدنيا؟ قال كبيت له بابان دخلت بأحدهما و خرجت من الاخر. گفت چگونه یافتی دنیا را گفت چون خانه ای که دو در دارد يك در در آدمم و از دیگر بیرون شدم .

( فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّبِينَةِ ) ما برهانیدیم او را و اصحاب کشتی را یعنی آنان را که با او در کشتی بودند و آن کشتی را آیتی کردیم و دلالتی و علامتی عالمیان را .

(و ابراهیم) و نصب او بر عطف است علی قوله نوحاً و التقدير و أرسلنا ابراهيم و نیز بفرستادیم ابراهیم را . و نصب او شاید تا بر فعلی مقدر باشد و هو اذ كر ابراهيم اذ قال لقومه اعبدا لله و اتقوه . و یاد کن ابراهیم را چون گفت قومش را که خدایرا پرستید و از او بترسید و از معاصی او اجتناب کنید ( ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ) چه این به باشد شما را اگر دانید .

( إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا ) شما بدون خدای بتان جماد را می پرستید و دروغ فرا می بافید براو و آنچه می گوئید اینان انبازان خدا اند در عبادت . مجاهد گفت معنی و تخلقون افکا آنست که بدست خود بتان را می تراشید و بدروغ نام ایشان را نام خدای می نهید نظیره قوله « أتعبدون ما تنحتون » ( إِن الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا ) آنان را که شما می پرستید بدون خدای ایشان مالك روزی شما نیستند و از روزی شما هیچ بدست ایشان نیست و ایشان قادر نه اند بر آنکه شما را روزی دهند ( فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ ) روزی از نزدیک خدای طلب کنید ( وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ ) و او را پرستید و شکر او کنید بر نعمتها که با شما کرد ( إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ) چه شما را مرجع و معاد با اوست .

( وَإِن تَكْفُرُوا ) اگر کافران ترا بدروغ دارند پیش از ایشان امتان بودند که پیغامبران را بدروغ داشتند و نه بر تو و نه بر ایشان و نه بر هیچ پیغامبری هیچ نیست مگر بلاغی و رسانیدنی روشن .

( أَوَلَمْ يَرَوْا ) کوفیان بتاء خطاب خواندند «تروا» و باقی قرآء بياء خبراً عن الغائب نه بینند ایشان یا نمی بیند شما ( كَسِيفَ يُبْدِيهِ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعْبِدُهِ ) که خدایتعالی چگونه



ابداء کرد خلقان را و آنکه اعاده کند ایشان را و باز آفریند ( *إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ* ) این براو خوار و آسانست از آنجا که اوقادر الذات است جمله مقدورات مقذور اوست علی کل وجه یصح أن یکون مقدوراً له .

( *قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ* ) آنکه گفت ای محمد بگوی مشرکان را و منکران را که در زمین بروید و بنگرید و اندیشه کنید ( *فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ* ) تا خدایتعالی چگونه ابتدا کرد خلقان را . یعنی بنگرید در دیار و آثار و احوال امتان گذشته که از ایشان بازمانده است تا بدانی که ایشان چه مردمان بوده اند و چه قوت و شوکت داشتند و من ایشان را بیافریدم و آنکه هلاک کردم . آنکه باز آفرینم ایشان را تا بدانی که آنکه ابتدا بر او متعذر نباشد اعادت بر او متعذر نباشد. والنشاء و النشأة ابتداء الخلق يقال انشاء الله الخلق فنشأوا . و در این لفظ دو قراءت است ابن کثیر و أبو عمرو خواند النشاء بمد باقی قرء بقصر و سکون شین و نشأ دو است : یکی نشأ اول که اول بار بیافرید ، و دوم نشأ آخرت که اعادت کند ( *إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* ) خدایتعالی بر همه چیز قادر است .

( *يُمَذِّبُ مَن يَشَاءُ* ) هر که را خواهد عذاب کند از مستحقان عذاب آنرا که خواهد یعنی آنرا که خواهد تعجیل عقوبت کند و آنرا که خواهد تأخیر کند برحمت. و أما معنی آن بود که آنرا که خواهد از مستحقان عذاب بقیامت عقوبت کند. و آنرا که خواهد عفو کند ، چه اورا هست که عقوبت کند ، و هست که عفو کند. چه عقاب حق او است و قبض و استیفاش بر او است و باستیفاش (۱) مضرتی تعلق ندارد و در اسقاطش اسقاط حق غیر نیست . باید تا اسقاطش نیکو باشد «کالدین» ( *وَالسَّابِقُونَ* ) و شما را بازگشت با اوست .

( *وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ* ) و شما عاجز نتوانید کردن خدای را در آسمان و زمین، فرء گفت تقدیر و معنی آنست و ما أنتم بمعجزين الله في الأرض ولا في السماء يعجزه أيضاً شما عاجز نتوانید کردن خدای را در آسمان و زمین. فرء گفت تقدیر و معنی آنست و ما أنتم بمعجزين الله في الأرض ولا في السماء يعجزه أيضاً نه شما در زمین خدای را عاجز نتوانید کردن و نه نیز آنانکه در آسمانها اند خدای را عاجز نتوانند کردن ، گفت این از جمله غوامض عربیه است ضمیری که در جمله اول ظاهر باشد و در جمله دوم ظاهر نشود ، و گفت مثال این قول حسان است :

(۱) یعنی استیفای حق .

فَمَنْ يَهْجُرْ رَسُولَ اللَّهِ مِنْكُمْ وَ يَمْدَحْهُ وَ يَنْصُرْهُ سِوَا (۱)  
 اراد ومن یمدحه و ینصره . و عبدالرحمن زید این تأویل گفت . قطرب گفت معنی و تقدیر آنست و لا فی السماء لو کنتم فیها یعنی شما عاجز نکنید خدایا در زمین و نه در آسمان اگر شما در آسمان باشید چنانکه یکی از ما گوید لا یفوتنی فلان فی بلدی و لا فی البصرة، و التقدير لو کان بها و صار الیها چنانکه یکی از ما گوید تو این کار نتوانی کردن و اگر بر - آسمان شوی چنانکه شاعر گفت :

وَمَنْ هَابَ أَسْبَابَ الْمَنَابِا يَنْلِئْتَهُ وَ لَوْ نَالَ أَسْبَابَ السَّمَاءِ بِسُؤْمٍ (۲)  
 ( و ما لکم من دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ) و شما را بدون خدای تعالی هیچ یار و ناصر نباشد .

( وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ ) و آنانکه کافر شدند بآیات خدای و لقای او ، یعنی جزای او مکلفان را بر افعال ، ایمان ندارند بآیات خدای و آنکه ایشانرا با پیش خدای میباید شدن ( أُولَئِكَ يَبِئْسُوا مِنْ رَحْمَتِي ) ایشان آنان اند که از رحمت من ناامیداند و ایشان را عذابی باشد سخت، حق تعالی این چند آیت در میان قصه ابراهیم بگفت اعتراضی بوجه (۳) اعدارو انذار، آنگه با قصه ابراهیم رفت، گفت:

( فَمَا كَانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ ) نبود جواب قومش إِلَّا آنکه بکشید او را یا بسوزید او را ، در کلام محذوفی هست و آن آنست ففعلوا ذلك ( فَأَنْجِيهِ اللَّهُ مِنَ النَّارِ ) آنچه گفتند بکردند و اسباب و آلات آن بساختند خدای تعالی او را برهاند از آتش بآنکه آتش بر او برود و سلام کرد چنانکه قصه آن برفت تا آتش ازوهیج نسوخت مگر بند او (۴) ( إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ) در این آیاتی و بیستانی هست قومی را که ایمان آرند .

( وَقَالَ ) و گفت یعنی ابراهیم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ( إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا ) شما بدون خدای تعالی بتانی گرفته اید بخدائی ( مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ) قراء خلاف کردند

(۱) آیا آنکه رسول خدایا هجا گوید با آنکه مدح گوید و یاری کند مساوی هستند ؟!

(۲) این بیت از زهیر است در معلقه مشهوره ، یعنی هر کس از سبب مرگ بیم دارد البته مرگ او

را دریابد هر چند وسیله رفتن با آسمان داشته باشد بنردبان .

(۳) یعنی بطور جمله معترضه .

(۴) عبارت عربی عرائس چنین است : و لا أحرقت النار يومئذ شیئاً الا وثاق ابراهیم .

در این لفظ أبو عمرو و کسائی و ابن کثیر و یعقوب خواندند موده بینکم بر رفع تاء و جر بینکم بالاضافه . آنکه در رفع موده دو وجه گفتند . یکی خبر مبتداء محذوف باشد و التقدير هی موده بینکم و مثله قوله «لم یلبثوا إلا ساعة من نهار بلاغ» و التقدير هو بلاغ ، و قوله لا یفلحون متاع و التقدير و هو متاع . و وجه دوم آنکه خبر إن باشد و بر اینوجه إن مفصول است و ما موصوله بمعنی الذی و تقدیر ان الذی تعبدونه من دون الله موده بینکم و این قول نیک نیست برای آنکه اوثاناً ضایع ماند بی عاملی ناصب و وجه اول درست است که خبر مبتداء محذوف است ، و عاصم در بعضی روایات خواند موده مرفوع منون و بینکم نصب بر ظرف است و معنی راجع با معنی قراءت اولست . و حمزه «خواند موده» بنصب و «بینکم» مجرور باضافه و نصب او بر مفعول له باشد و این روایت حفص است عن عاصم و باقی قراء خواندند موده بینکم بنصب و تنوین و نصب بینکم علی الظرف و نصب موده هم بر مفعول له باشد چه مفعول له هم معرفه باشد و هم نکره تقول : فعلت ذلك مخافة الشر و ضربته تأدیماً له و معنی آیت آن است که شما این بتان را که میپرستید برای موده و دوستی حیاة دنیا است بقیامت هیچ ثمر نبود آنرا ( ثم یوم القیمة ) پس روز قیامت کافر شوند بعضی بعضی و لعنت کنند بهری بهری را و مثله قوله «الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقین» آنکه گفت ( و ما ویکم النار ) و ماوا و مصیر شما که بت پرستانید دوزخ باشد و شما را نصیری و یاری نبود .

( قَا مَن لَّهُ لُوطٌ ) ایمان آورد با ابراهیم لوط . گفتند اول کس که با ابراهیم ایمان آورد لوط بود چون دید که آتش برو برد و سلام گشت ( و قَالَ ) گفت یعنی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ ( إِنِّي هَاهُ جَرُّ إِلَى رَبِّي ) من هجرت خواهم کردن بخدای و هجرت او از کوئی بود و آن از سواد کوفه است از آنجا بحر آن رفت و از حر آن بشام و لوط با او بود . بعضی گفتند لوط برادر زاده او بود ، و بعضی گفتند خواهر زاده او . مقاتل گفت ابراهیم را در وقت هجرت هفتاد و پنج سال بود ( إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ) که خدای من عزیز و حکیم است .

( وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ) آنکه گفت ما بدادیم ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ را اسحاق و یعقوب ، و یعقوب پسر اسحاق بود و اسحاق پسر ابراهیم بود ( وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ ) و در فرزندان او نهادیم پیغامبری و کتاب چه جمله پیغامبران بنی اسرائیل از اسحاق بودند ( وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا ) و ما بدادیم مزد او در دنیا ، عبدالله عباس گفت یعنی ثنای نیکو و فرزندان صالح ، جیائی گفت یعنی آنچه خدا فرموده است مکلفان را از تعظیم

أنبياء ﷺ، و أبو القاسم بلخی گفت روا باشد که خدای تعالی بعضی ثواب دهد مکلفان را در دنیا و این مذهب درست نیست برای آنکه از حق ثواب آن است که خالص باشد از شوائب و مشوب نبود بهیچ رنجی و مشقتی و در سرای تکلیف این نبود، دگر آنکه ثواب نفعی بود عظیم که از بالای آن نفعی نبود و نفع عظیم عاجل، غنیمت فعل مکلف را ملجاء بکند (۱). و مراد بکتاب کتب است از توراة و انجیل و زبور و قرآن إلا آن است که بلفظ جنس گفت (وإنه في الآخرة لمن الصالحين) و او در آخرت از جمله صالحان باشد و پایه او بنزدیک ما پایه و درجه صالحان بود. قوله تعالی :

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ

و لوط را چون گفت مرگروه خود را بتحقیق شما هر آینه می آید زشتی را که پیشی نکرده، شمارا بآن هیچیک

مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۸) أَتَيْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ

از جهانیان آیا بتحقیق شما هر آینه می روید مردان را و می برید راه را و می آید در محفل خود

الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۹)

ناپسند پس نبود جواب گروه او مگر آنکه گفتند بیاور ما را بشکنجه خدا اگر هستی از راست گویان

قَالَ رَبِّ انصُرْني عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (۳۰) وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى

گفت پروردگارا یاری ده مرا بر فرقه تباه کاران و چون آمدند پیغمبران ما ابراهیم را بمزدگانی

قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنْ أَهْلُهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (۳۱) قَالَ إِنَّ فِيهَا

گفتند بتحقیق ما هلاک کننده ایم اهل این ده را بتحقیق اهل آن باشند ستمکاران گفت بتحقیق در آن

لَوْطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ

لوط هست گفتند ما داناتریم بآن که در آن هست هر آینه رهائی دهیم او را و اهل او را مگر زن او را بود از

الغَابِرِينَ (۳۲) وَ لَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا

و اماندگان و چونکه آمدند فرستادگان ما لوط را اندوهگین شد بجهت آنها و تنگ شد بسبب آنها سینه او

(۱) اگرچه سلب اختیار نمیکند اما نزدیک بدان است و کسی که نفع عاجل در کاری دید و ضرر

بسیار در ترک آن ناچار اقدام بدان خواهد کرد مانند کسی که در راهی آتش و چاه و درنده و بلاها بیند

و در راه دیگر طعام نیک و شادی، البته این دوم را برگزیند و این دلالت بر فضل و تقوی او نکند تا

مستحق ثواب باشد.

وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَأنتَ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۳)

وگفتند مترس و اندوه مدار بتحقیق ما رها نده ایم ترا و اهل ترا مکرزن تو را هست از بازماندگان

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۳۴)

بتحقیق ما فرود آورنده ایم بر اهل این ده شکنجه را از آسمان بآنچه بودند فسق میکردند

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۳۵) وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا

و بتحقیق و گذاشتیم از آن حجتی روشن برای گروهی که می یابند و بسوی مدین برادرشان شعیب را

فَقَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَرْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۳۶)

پس گفت ای گروه بپرستید خدا را و امیدوار باشید روز رستخیز را و تباہکاری مکنید در زمین فسادکنندگان

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۳۷) وَعَادًا وَثَمُودًا

پس تکذیب کردند او را پس گرفتشان زلزله پس گردیدند در خانه هاشان فروشدگان و عاد را و ثمود را

وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَاهُمْ فَصَدَّ عَنْ السَّبِيلِ

و بتحقیق روشن شد مرشمارا از جاهای آنها و آراسته کرد برای آنها دیو کارهاشان را پس بازداشت آنها را از راه

وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (۳۸) وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ

و بودند بینا دلان و قارون را و فرعون را و هامان را و بتحقیق آمد آنها را موسی بمعجزها

فَأَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ (۳۹) فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَن

پس تکبر کردند در زمین و نبودند پیشی گیرندگان پس همه را گرفتیم ما بگناه او پس یارها از آنها کسی است

أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَن أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَن خَسَفْنَا

که فرستادیم بر او بارش سنگریزه و از آنها کسی است که گرفت او را فریاد هولناک و از آنها کسی است که فرو بردیم ما

بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَن أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ

او را بزمین و از آنها کسی است که غرق کردیم او را و نبود خداوند که ستم کند آنها را ولیکن بودند خودهاشان را

يَظْلِمُونَ (۴۰) مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ

ستم میکردند داستان کسانی که گرفتند از غیر خداوند دوستان چون مثل عنکبوت است که گرفت

بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ

خانه را و بتحقیق سست ترین خانه ها هر آینه خانه عنکبوت است اگر بودند میدانستند بتحقیق خدا میداند

مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴۲) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا

آنچه میخوانند از غیر او از چیزی و اوست غالب درستکار و این داستانها را میزنیم

لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳) خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي

برای مردم و نمی فهمند آنرا مگر دانایان آفرید خداوند آسمانها و زمین را براسستی بتحقیق در

ذَلِكَ لآيَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۴۴) أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ

این هر آینه آیت است مرگروندگان را بخوان آنچه وحی شود بسوی تو از کتاب و بپا دار نماز را

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ

بتحقیق نماز باز میدارد از زشتی ها و بدی و هر آینه یاد خدا بزرگ تر است و خداوند میداند

مَا تَصْنَعُونَ (۴۵) .

آنچه را میکنید .

قوله تعالی ( وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ ) نصب او بر فعلی بود مضموم و تقدیر آنکه واذکر

لوطاً یاد کن لوط را چون گفت قومش را ( إِنْتَكُمُ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ ) أهل حجاز و ابن

عمر و حفص و یعقوب خواندند انکم بیک ألف علی الخبر . و کوفیان مگر حفص خواندند؛ انکم

بدوهمزه مخفف بر استفهام . و بأو عمر و خواند بدوهمزه میان شان ألفی ومدی آ انکم حق تعالی گفت یاد

کن ای محمد لوط را چون گفت قومش را که شما کاری می کنید زشت از لوطه، آن کس که بر استفهام

خواند گفت صورت استفهام است و معنی تقریع و توییح و آنکه بر خبر خواند گفت معنی انکار است

نه افاده و اعلام ایشان، برای آنکه ایشان دانستند که چه میکنند . و فاحشه فعلی باشد بغایت

شاعت در قبح و اینجا باتفاق مراد باو لوطه است ( مَا سَدَقْتُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ )

« ما » نکره موصوفه است یعنی امرأً و فعلاً چیزی و کاری که کسی از جهانیان شما را بآن

سبق نبرد و پیش از شما نکرد . آنگه تفسیر کرد آن فاحشه را گفت ( أُنْتِكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ )

شما خلوت می کنید با مردان چنانکه با زنان کنند بقضای شهوت ( وَتَقَطَّعُونَ السَّبِيلَ ) و

ره می زنید ( وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُتَنَكِّرِينَ ) و در مجلسی که نشسته باشید منکر می کنید، ام

هانی بنت ابي طالب گفت از رسول ﷺ پرسیدم که آن منکر چه بود که ایشان کردند؟ گفت

بر راهها نشستندی و هر یکی کاسه سنگ ریزه بر خود بنهادندی و هر که گذشتی سنگی باو انداختی و رسول ﷺ گفت «إياكم و الخذف فانه لا ينكا العدو ولا يصيب الصيد وليكن تقفا العين و يكسر السن» گفت احتراز کنید از سنگ انداختن که آن در دشمن اثر نکند و اصابت نکند [شکار را] ولیکن چشم بجهاند و دندان بشکند. ابو القاسم بن محمد گفت منکر آن بود که ایشان بر یکدیگر ضراط دادندی. مجاهد گفت در ه جمع بحضور یکدیگر مجامعه کردند باغلامان. مکحول گفت ده خصلت که در قوم لوط بود در این امت هست یکی آنکه کندر خائیدندی. و انگشت شکستن، و ازار پای گشادن (۱) و سرانگشتان بحنا بستن و صغیر زدن و شکنف (۲) باز گذاشتن و کمانگروهه انداختن و سنگ انداختن و لواطه کردن و بر یکدیگر ضراطه دادن (فما كان جواب قوميه إلا أن قالوا ائتينا بعذاب الله إن كنتم من الصادقين) جواب قوم او این بود که گفتند عذاب خدا بما آراگر از جمله راستگویانی :

(قال رب أنصرني على القوم المنفسين) لوط گفت بار خدایا مرا نصرت و یاری ده براین جماعت مفسدان یعنی قوم او .

(وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ) و چون آمد رسولان ما یعنی جبرئیل و میکائیل بابراهیم با بشارت و مژده باسحاق و یعقوب (قالوا) گفتند آن رسولان که ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کردن که اهلش ظالم و ستمکارند. و اهل الرجل خاصته و جمیع قراباته و اهل البلد المقیمون به و یجمع علی اهلین قال الله تعالی «شغلنا أموالنا و أهلونا» و فی الحدیث «إن لله اهلین قیل من هم؟ قال: اهل القرآن اهل الله و خاصته» و بعضی گفتند اهل و جمعه أهلات و أهلات کثمرات قال:

فَهُمْ أَهْلَاتٌ حَوْلَ قَيْسِ بْنِ عَاصِمٍ إِذَا أَدْلَجُوا بِاللَّيْلِ يَدْعُونَ كَوْثَرًا (۳)

این فرشتگان چون بنزدیک ابراهیم آمدند بشارت فرزدان گفتند خدایتعالی ما را بدو کار فرستاده است یکی بشارت تو و یکی بهلاک قوم لوط. ابراهیم گفت لوط در میان ایشانست گفتند ما عالم تریم بآنکه کیست اینجا و ذلك قوله :

(قال إن فيها لوطاً قالوا نعمن أعلم بمن فيها لننجينه و أهله) برهانیم او

(۱) در عبارت عربی بجای این کلمه «وحل الأزار» است .

(۲) بنظر میرسد این جمله بجای «حل ازار القباء» است که در کتب تفسیر عربی مانند در المنثور از منکرات آنان شمرده و شکنف مصحف نباشد یا باشد بمعنی بند قباست یا دکمه و آلت بستن آن .

(۳) آنها بستگان قیس بن عاصمند و بر گرد او و چون شبراه روند مردی کثیر الخیر را میخوانند .

را و اهلش را . حمزه و کسائی و خلف و یعقوب خواندند لنتجیه بتخفیف من الانجاء و باقی قرآء بتثقیل من التجیه . آنکه بتثقیل خواند تکثیر فعل خواست و مراد مبالغه باشد (إِلا امرأته) الا زنش را که او از جمله ایشان در عذاب خواهد بود .

و آنکه از آنجا برفتند و بشهر لوط رسیدند بنزدیک لوط آمدند چون ایشان را دید بصورت جوانان مردان بودند بغایت حسن ( سیّء یمیم ) بایشان و آمدنشان دل تنگ شد و اندوهگین از آنکه قوم را شناخت از خبث فعل ایشان و ایشان این معنی را باغربا کردند ، و گفتند سبب دل تنگی او از آن بود که ایشان گفتند ما با هلاک اینان آمدیم و او در میان ایشان بود و امت او از مؤمنان . ایشان گفتند ( لا تخف ولا تحزن ) ای لوط مترس و اندوه مدار ( إنا منجوك وأهلك ) ما ترا برهانیم و اهلت را . و ابن کثیر و حمزه و کسائی و خلف و ابوبکر و یعقوب انا منجوك بتخفیف من الانجاء و باقی قرآء منجوك بتشدید من التفعیل ما ترا و اهلت را برهانیم جز زنت را که او از جمله آنان است که در عذاب بماند و گفتند در میان ایشان بماند تا عذاب رسیدن .

(إنا منزلون علی أهل هذه القرية) ما فر و فرستادیم بر اهل این شهر (رجز آمن السماء) عذابی از آسمان و آن سنگ بود که بر ایشان ببارید بآن فسق که کردند و از فرمان خدای بیرون آمدند .

( ولقد ترکنا) ما بگذاشتیم از آن شهر آیتی و علامتی و عبرتی روشن برای گروه عاقلان یعنی از هلاک ایشان و باریدن سنگ بر ایشان و این قول قتاده است . عبدالله عباس گفت آثار منازل ایشان و خرابی آن . مجاهد گفت آبی سیاه بود که از آن جا بر آمد . ( وای مدین اناهم شعیباً ) « ای » تعلق دارد بمحذوفی گفت و بمدین فرستادیم برادر ایشان شعیب را عطفاً علی قوله « ولقد أرسلنا نوحاً الی قوله - وكذلك أرسلنا الی مدین اناهم شعیباً » ( فقال ) گفت ای قوم خدای را پرستید ( وارजूوا الیوم الآخر ) و امید دارید بروز قیامت یعنی بثواب قیامت . یونس نحوی گفت رجا اینجا بمعنی خوف است و از قیامت بترسید (۱) (ولا تمنعوا فی الارض) و در زمین فساد مکنید و عیث و عثو اشد الفساد باشد ، و نصب

(۱) هیچ علت ندارد رجا را بمعنی خوف گیریم چون ملاحظه و کسانی که عالم را منحصر بمحسوس دانند و مردن بمعنی نیستی گیرند امیدی بغیر زندگی این جهان ندارند و پیغمبر آنان را فرمود امید بآن جهان داشته باشید و مأیوس نباشید که مأیوس هر چه کند فعل خویش را هدر بیند مگر لذایذ و شهوات .



مفسدین بر حال است از فاعل .

( فَكَذَّبُوهُ ) بدروغ داشتن داهل مدین شعیب را ( فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ ) بعقوبت آن زلزله بگرفت و ارجاف از آنجا است سخنی باشد که مردم را متزلزل کند ( فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ) گفتند این زلزله در شب بود بامداد همه در خانهای خود مرده گفتند مراد باصبحوا صارواست نه تخصیص صباح و مسا است و اصل جثوم برك باشد يقال جثا الرجل علی ركبته و جثم الطائر و برك البعير و ربض الكلب .

( وَعَادُوا وَتَمُودًا ) نصب است بر معنی « فَاخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ » برای آنکه در او معنی اهلاك است و التقدير و أهلكتنا عاداً و تموداً و نیز هلاك كردیم عاد را که قوم هود بودند و تمود را که قوم صالح بودند بجزای کفر و طغیانی که کردند ( وَقَدْ تَبَّيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ ) و هلاك دیار ایشان ظاهر شد شما را از خانهها و سراهای ایشان . آنگه بیان کرد که اعمال ایشان شیطان بیاراست برای ایشان از کفر و فسق و این دلیل بطلان قول مجبره است دراضافت آن با خدای تعالی ( فَصَدُّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ ) و ایشان را منع کرد از راه حق، ایشان راه نمی یابند از آنجا که نظر و تفکر نمی کنند ( وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ) با آنگه ایشان عاقلان و ممیزان و مستبصرانند خللی که افتاد ایشان را از اهمال و اغفال در نظر افتاد نه از خلل عقل و بصیرت . مجاهد و قتاده گفتند معنی آن است که ایشان مستبصر بودند در کفر و ضلالت و بآن معجب بودند و باطل بصورت حق بخود نمودند .

( وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ ) نصب او بتقدير فعلی مضمّر است یعنی و أهلكتنا أيضاً قارون گفت و همچنین هلاك كردیم قارون و فرعون و هامان را ( وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ) و موسی بایشان آورد بیّنات و معجزات ( فَأَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ ) و در زمین تکبر کردند ( وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ ) و آنگه خدای را سبق نبردند و پیش او نتوانستند رفتن آنکه بیان کرد که هر یکی را از آنان بچه هلاك كردیم گفت ( فَكَيْلًا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ ) هر یکی را از ایشان بگناه خود بگرفتیم ( فَمِنْهُمْ ) از ایشان بعضی آن بودند که ایشان را بحاصب هلاك كردیم و آن بادی باشد سخت که حصبا آورد و سنگریزه قال الفرزدق :

مُسْتَقْبِلِينَ شِيَالِ الرِّيحِ تَنْضِرُ بِنَا  
بِحَاصِبِ كَسَمْدِ يَفِ الْقَطْنِ مَنَشُورِ (۱)

بر سیل تشیید تگرگی را حاصب خواند و چنانکه اخطل گفت :

(۱) روی كردیم سوی باد شمال و سنگ ریزه ای که چون پنبه زده و پراکنده بود یعنی برف و

تگرگ بر ما می پاشید .

تَرْمِي الْعِضَاءَ بِحَاصِبٍ مِنْ ثَلْجٍ بِهَا حَتَّى تَبَيَّتَ عَلَى الْعِضَاءِ جَفَالاً (۱)  
و آنان را که خدای تعالی بحاصب هلاک کرد قوم لوط بودند در قول عبدالله عباس و  
قتاده ( وَمِنْهُمْ ) از ایشان بعضی آن بود که ایشان را بصبیح و بانگ بگرفت و ایشان نمود بودند  
و قوم صالح ( وَمِنْهُمْ ) مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ ) و بهری از ایشان آن بودند که بزمین شان  
فرو بردیم و آن قارون بود و قومش ، و بهری آن بود که ایشان را غرق کردیم و آن فرعون  
بود و قومش و قوم نوح ، آنکه گفت ( وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ ) و خدای تعالی بر ایشان  
ظلم نکرد چه ایشان مستحق آن بودند بل ایشان بر خود ظلم کردند بکفر و فسق و نافرمانی  
آنکه گفت :

( مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ ) مثل آنانکه بدون خدای دوستان و  
معبودان گیرند از اصنام چون مثل کراتین (۲) است که او خانه کند ضعیف ( وَإِنْ أَوْهَنَ  
الْبَيْوتِ ) و ضعیف ترین خانه خانه های کراتین باشد اگر دانند ، وجه تشبیه و تمثیل آنست  
که خدای تعالی گفت عبادت ایشان اصنام را و گمان ایشان و امید ایشان بعبادت این جمادات در  
وهن و ضعف با نسج عنکبوت ماند که بهر بادی و آسیبی دریده شود و هیچ از او حاصل نیاید  
و عنکبوت و زن او فعللوت است و جمعش عناکب و هم مذکر باشد این لفظ و هم مؤنث  
قال الشاعر :

عَلَاهُطَالَهُمْ مِنْهُمْ بَيْوتٌ      كَأَنَّ الْعَنْكَبُوتَ هُوَ ابْتِنَاهَا

و پروی :      عَلَى هُطَالِهِمْ مِنْهُمْ بَيْوتٌ      كَأَنَّ الْعَنْكَبُوتَ هُوَ ابْتِنَاهَا (۳)

و صادق عليه السلام گفت از پدراناش از امیر المؤمنین عليه السلام که او گفت خانه را از نسج عنکبوت

پاکیزه دارید که آن درویشی بار آرد .

( إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ ) أهل بصره بیاء خواندند «یدعون»

خبراً عن الغائب و راویان از عاصم خلاف کردند و باقی قراء بقاء خطاب . گفت خدای تعالی

(۱) باد بر درخت تاق برف فرو می ریزد چنانکه گوئی بر آن درختان کفک شیر نشسته است .

(۲) کراتینه پرده عنکبوت است چنانکه در برهان گوید ، و مراد از کراتین اینجا خود عنکبوت است .

(۳) گویند هطال نام کوهی است و شاعر خانه هایی که بر آن کوه بوده در سستی بخانه عنکبوت

تشبیه کرده است اما دو روایت در شعر بنظر چنان می رسد که یکی هوا بتناها و دیگر هی ابتنها تا یکی

شاهد مذکر بودن عنکبوت باشد و دیگر شاهد مؤنث بودن اما اختلاف در علا بالف و یاء ظاهراً

صحیح نیست .

داند آنچه شما آنرا خوانید و پرستید دونا و اگر صنم باشد و اگر وثن یا آنچه باشد از جمله معبودان ( وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ) و او خدائی است غالب و قاهر و محکم کار .  
 ( وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبِهَا لِلنَّاسِ ) آنگه گفت این مثلهاست که ما میزیم برای مردمان تا معتبر شوند و متمتع ( وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ) و ندانند این مثلها مگر عالمان و دانایان که در او اندیشه و تفکر کنند. جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرد که رسول ﷺ این آیت بر خواند آنگه گفت « العالم من عقل عن الله فعمل بطاعته واجتنب سخطه » عالم آنکس باشد که از خدای بداند او امر و نواهی و بطاعت او عمل کند و از خشم او اجتناب کند .

( خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ) آنگه گفت خدای تعالی آسمان و زمین بیافرید بحق نه بباطل ، بحکمت نه بعثت ( إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً ) در این آیتی هست مؤمنان را و علامتی و بیستی . آنگه امر کرد رسول را گفت ( أَنْتَ لِمَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ ) بخوان آنچه وحی کرده اند بر تو از کتاب و نماز پبای دار که نماز نهی کند از فحشاء و باز دارد از منکر یعنی از معاصی و ناشایست. عبدالله عمر گفت مراد باین صلاة قراءت قرآن است بیانش « ولا تجهر بصلاتك » ای بقراءتک و قوله ﷺ « إقرأ القرآن ما نهاك فاذا لم ينهاك فليست تقرأ » گفت قرآن میخوان مادام تا ترا نهی می کند چون نهی نکند ترا نخوانده باشی و دیگر مفسران گفتند مراد بصلاة نماز است و این مطابق ظاهر بود و بیانش قول رسول ﷺ « من لم تنه صلاته عن الفحشاء والمنكر لم تزده من الله إلا بعداً » گفت هر که نهی نکند او را نماز او از فحشاء و منکر آن نماز او را از خدای جز دوری نیفزاید . عبدالله مسعود گفت در نماز منتهی و مزد جری است از معاصی . و در خبری دیگر از رسول ﷺ آمد که او گفت نماز نباشد آن را که طاعت نماز ندارد و طاعت نماز آن بود که از فحشاء و منکر باز ایستد. جابر روایت کرد که يك روز رسول را گفتند یا رسول الله فلان کس بروز نماز میکند و شب دزدی گفت نماز او او را منع کند . انس مالک روایت کرد که رسول را گفتند یا رسول فلان کس پنج نماز با تو جماعت میکند ولیکن هیچ معصیت رها نمیکند که ارتکاب نمیکند گفت نماز او را منع کند ، پس روزی بر نیامد که توبه کرد از معاصی . بعضی اهل معانی گفتند معنی خبر مطلق نیست معنی آن است که باید نماز او را منع کند از فحشاء و منکر چنانکه گفت « ومن دخله كان آمناً » ای ینبغی أن یکون آمناً ( وَلَدِكُمْ اللَّهُ أَكْبَرُ ) خلاف کردند در معنی این لفظ بعضی مفسران گفتند معنی آن است که ذکر الله لنا اکبر من ذکرنا له ذکر خدای تعالی ما را

مہتر و بہتر است از ذکر ما او را چو ذکر او مارا تفضیل و تشریف باشد و ذکر ما اورا تعبد و تذلل. دگر آنکہ ذکر او ما را بخیر قطع باشد برحمت و مغفرت و ذکر ما او را بر سبیل دعا و تضرع قطع نباشد در اجابت. ذکر او مارا علامت قبول باشد و ذکر ما او را این وجہ ندارد. و عبد اللہ عمر روایت کرد از رسول ﷺ کہ گفت ذکر اللہ ایّا کم اکبر من ذکر کم ایّاه، اہل اشارت گفتند برای آن چنین آمد کہ ذکر او ما را از سر استغناء است و ذکر ما او را از سر احتیاج. دگر آنکہ ذکر او ما را دایم باشد و ذکر ما او را در احیان و اوقات. ذکر ما او را برای جرّ منفعت باشد و دفع مضرت و ذکر او ما را از سر فضل و کرم باشد. ذوالنون مصری گفت برای آنکہ ذکر او ما را مقدم است بر ذکر ما او را تا او ما را یاد نکرد ما او را یاد نکردیم ذکر او ما را بی سالفہ است و ذکر ما او را بمقدمہ لطف و توفیق او است. ابوبکر و راق گفت برای آنکہ ذکر ما او را مشوب است و ذکر او ما را خالص. ابودرداء و قتادہ و ابن زید گفتند معنی آن است کہ ذکر اللہ اکبر و افضل من کل شیء ذکر خدای مہتر و بہتر است از ہمہ چیز. عبد اللہ مسعود روایت کرد از رسول ﷺ گفت در آیت ذکر خدای نکوتر و فاضل تر است بہمہ حال و ذکر خدای کہ بندہ کند آن است کہ او یاد دارد خدای را عند محرمات تا اجتناب کند و عند محللات تا استجلال کند. معاذ جبل گفت با رسول ﷺ در بعضی راہا میرفتیم مرا گفت یا معاذ این السابقون؟ گفتم یا رسول اللہ ایشان از پیش رفتند و ما باز ماندیم گفت یا معاذ کجا اند آن سابقون کہ ایشان بذکر خدای تعالی حریص بودند. آنکہ گفت ہر کس خواہد کہ در مرغزار ہای بہشت چرا کند باید کہ تا ذکر خدای بسیار کند. معاذ جبل گفت ہیچ چیز نیست کہ بندہ را از عذاب برہاند بہتر از ذکر خدای. گفتند ولا الجہاد فی سبیل اللہ و نہ جہاد در سبیل خدای؟ گفت و نہ جہاد در سبیل خدای قال اللہ تعالی « و لذکر اللہ اکبر » ابودرداء گفت خبر دہم شما را بہترین عملہای شما و دوسترین بنزدیک خدای تعالی و تمامتر در درجات و بہتر از جہاد در سبیل خدای و با دشمنان خدای تیغ زدن و زر و درم بصدقہ دادن گفتند کدامست یا ابالدرداء گفت ذکر خدای تعالی لقولہ « و لذکر اللہ اکبر » معاذ گفت از رسول ﷺ پرسیدم کہ از عملہا کدام فاضل تر است گفت آنکہ مرگ بتو رسد و زبان تو بذکر خدای تعالی تر باشد. ابوبہریرہ روایت کرد کہ رسول ﷺ گفت دنیا ملعون است با آنچه در او است الا ذکر خدای تعالی یا عالمی یا متعلمی. اہل اشارت گفتند برای آن چنین آمد کہ ہر-

طاعتی را جزای باشد در قیامت جز ذکر خدای که آن را بر سر (۱) جزای عاجل است فی-  
 قوله «فاذکرونی اذکرکم» و ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت خدای تعالی گفت  
 «إنا عند ظن عبدي بي و أنا مع عبدي فاذا ذکرتني فان ذکرتني في نفسه ذکرتني في نفسي و ان  
 ذکرتني في ملاء ذکرتني في ملاء خیر منهم و ان تقرب الي شبر أتقربت اليه ذراعاً و ان تقرب الي ذراعاً  
 تقربت اليه باعاً و من أتاني مشياً أتيت به رولة» گفت من بنزدیک گمان بنده ام و من با بنده ام چون مرآه  
 کند در نفس خود یادش کنم در نفس خود، و اگر مرا یاد کند در مجمعی یادش کنم در مجمعی  
 به از آن و اگر تقرب کند بمن یک شبر تقرب کنم باو یک ارش و اگر تقرب کند بمن یک ارش تقرب  
 کنم باو یک باع (۱) و اگر بمن آید بر رفتن با او شوم بناختن. و الفاظ این خبر محمول است و  
 متأول بر تشبیه و مبالغه. ابوسعید خدری روایت کرد که رسول ﷺ گفت هیچ مجلسی نباشد  
 که اهل آن مجلس ذکر خدای کنند جل جلاله و الا فرشتگان گرد ایشان در آیند و برحمت  
 ایشان را باز پوشند و خدای تعالی ذکر ایشان کند بر ملاء اعلی. ابومالک گفت در این آیت  
 که ذکر خدای تعالی بنده را بهتر است از نماز. عطا گفت معنی آن است که ذکر خدای  
 تعالی در نماز بزرگ تر از آن است که با او چیزی بماند از معصیت یعنی همه را محو کند  
 لقوله «إن الحسنة يذهب السيئات والله يعلم ما تصنعون» و خدای داند آنچه شما می کنید.  
 قوله تعالی :

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ

و خصومت مکنید اهل کتاب را مگر بآنکه آن نیکو تر است مگر کسانی که ستم کردند از آنها و  
 قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ  
 گوئید گرویدیم بآنکه فرستاده شد بسوی ما و فرستاده شد بسوی شما و خدای ما و خدای شما یکی است و  
 نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ

مائیم مر او را گردن نهادگان و اینچنین فرستادیم بسوی تو کتاب را پس آنانکه دادیمشان کتاب را  
 يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷)  
 میگردند بآن و از این گروه کسی است که میگردد باو و انکار نکند بآیات ما مگر کافران  
 وَ مَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُ بِيَمِينِكَ إِذْ أَلَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ (۴۸)

و نبودی تو بخوانی از پیش از او از کتابی و ننوشتی آنرا بدست خود آنگاه شك کنند باطل ملتان

(۱) یعنی علاوه بر جزای آخرت .

(۲) باع آن است که کسی دو دست باز کند و از سر انگشتان يك دست تا سر انگشتان دست دیگر

يك باع است پس باع مقدار دودست است باعرض بدن .

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹)

بلکه آن آیات روشن است در سینه های آنانکه داده شدند علم و انکار نکنند آیات ما مکر ستمکاران و گفتند چرا فرستاده نشد براو آیاتی از پروردگاراژ بگو جز این نیست آیتها نزد خداست و جز این نیست منم نَذِيرٌ مَبِينٌ (۵۰) أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي

بیم کننده آشکارا آیات کفایت نکرد آنها را که فرستادیم ما بر تو کتاب را که خوانده شود بر آنها بتحقیق در ذَلِكَ لِرَحْمَةٍ وَذِكْرٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا (۵۱) يَعْلَمُ این هر آینه رحمت است و پندی برای گروهی که میگردند بگو بس است خدا میان من و میان شما گواه میداند

مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۵۲)

آنچه در آسمانها و زمین است و آنانکه گرویدند بناحق و کافر شدند بخدا آن گروه آنها زیان کارانند وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً

و شتاب میکنند از تو بشکنجه و اگر نبود مدت نام برده هر آینه آمدشان عذاب و هر آینه آمدی آنها را ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۳) يَسْتَعْجِلُوكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۵۵)

و آنها نمی فهمند شتابان میخواهند از تو شکنجه را و بتحقیق دوزخ فراگیرنده است کافران را يَوْمَ يَغْشِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۶)

روزی که فراگرد آنها را عذاب از بالا شان و از زیر پاها شان و میگوید بچشید آنچه را بودید میکردید يٰۤاَعْبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ (۵۷) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

ای بندگانم آنانکه گرویدید بتحقیق زمین فراخ است پس مرا بپرستید هر تنی چشنده مرگ است ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۵۸) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ

پس بسوی ما باز گشته میشوید و کسانی که گرویدند و کردند کارهای شایسته هر آینه جادهم آنها را از بهشت غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۵۹) الَّذِينَ

غرفه هائی که روان است از زیر آن نهرها جاویدانند در آن خوب است مزد کارکنندگان کسانی که صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۶۰) وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا

شکیباشدند و بر پروردگارشان توکل کنند و بسا از جنبنده که بر نمیدارد روزی خود را خدا روزی دهد او را

وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۱) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ

و شما را و اوست شنوای آگاه و هر آینه اگر پرسی آنها را که آفرید آسمانها و زمین را و مسخر کرد

الشَّمْسِ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۶۲) اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ

آفتاب و ماه را هر آینه میگوید خدا پس کجا بازگشته میشوند خدا میگذرد روزی را برای هر که میخواهد

مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۳) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ

از بندگانش و تنگ میکند برای او و بتحقیق خدا بهر چیز دانا است و هر آینه اگر پرسی آنها را که فرستاد

مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ

از آسمان آبی را پس زنده کرد بآن زمین را از پس مردنش هر آینه میگوید خدا بگو سپاس مر خدای را

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۶۴) وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ

بلکه بیشتر آنها نمی فهمند و نیست این زندگانی دنیا مگر بیهوده و بازیچه و بتحقیق سرای آخرت

لَهَا الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۶۵) فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ

هر آینه آن زندگانی است اگر بودند میدانستند پس چون سوار شوند در کشتی خوانند خدای را خالص کنندگان

لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيَهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۶) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ

برای او دین را پس چون رهانید آنها را بسوی خشکی آنکاه آنها شرک آوردند تا کافر شوند با آنچه دادیم آنها را

وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۷) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ

و تا بهره ور شوند پس زود میدانند آیا ندانستند که ما گردانیدیم حرم را جای امن و ربهوده شوند مردم

مِنْ حَوْلِهِمْ أَفْبَالٍ بَاطِلٍ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (۶۸) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى

از دور آنها آیا پس بباطل میگردند و به نعمت خدا کافر میشوند و کیست ستمکارتر از آنکه بر بست

عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۶۹)

بر خدا دروغی را یا تکذیب کرد بحق چون آمد او را آیا نیست در دوزخ جایگاه برای کافران

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ \*

کسانی که کوشیدند در راه ما هر آینه راه نمائی کنیم راه خودمان را و بتحقیق خدا بانگوارانست

قوله تعالى (و لا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) حقتعالی در این

آیت نهی کرد مؤمنان را از آن که مجادله کنند با اهل کتاب إلا بروجی که نیکوتر باشد.

قتاده گفت آیت منسوخ است به آیت قتال و دیگر مفسران گفتند محکم است و حکمش بر جای

خوداست برای آنکه ممکن است جمع کردن میان مجادله نیکو و میان قتال برای آنکه باوّل نوبت دعوت باید کردن و ایشان را به حجت بازاء حق خواندن و آنچه بر طریق محاجّه بود و اظهار حجت برایشان عرض کردن چون قبول نکنند آنکه قتال کردن پس حق تعالی فرمود رسول را و نایبان او را که چون دعوت کنی ایشان را و با ایشان محاجّه و مجادله کنی بر وجهی نکوتر کنی تا ایشان بایمان نزدیک شوند و گفت شما ایشانرا لطف بود، و اصل جدل و جدال قتل خصم باشد از مذهبش بطریق محاجّه . ومنه جبل مجدول ای محکم افتل (۱) ومنه الاجدل للصر و الجديل للزمام المجدول من الادم . وگفتند اشتقاق جدل از جداله است و هی الارض و آن آنست که هر یکی از خصمان طلب آن کنند تا خصم را بر زمین زند . مجاهد گفت معنی آنست که اگر ایشان سخن زشت گویند تو سخن نیکو گوی و مثله قوله «و جادلهم بالتي هي أحسن» آنکه استثناء کرد جماعتی را از ایشان گفت مگر آنانکه ظالم باشند از ایشان، اگر گویند چگونه ظالمان را از ایشان استثناء کرد و ایشان همه ظالم بکفرند؟ گوئیم مراد آنست که «إلا الذين ظلموك في الجدل إلا» آنانکه با تو ظلم کنند در مجادله و انصاف تو ندهند . مجاهد گفت مراد آن است «إلا» آنانکه ظلم کنند، بمنع جزیه . جواب سیم آنست «إلا» آنانکه ظلم کنند باصرار بر کفر و قبول دعوت نکنند، که آنکه قتال ایشان واجب بود. وگفتند «إلا» آنانکه ظلم کنند بابتداء قتال با تو و تن در حجت گفتن و شنیدن تو ندهند ( وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ ) گوئی که ما ایمان داریم بآنچه بر ما فرستاده اند و بر شما فرستاده اند خدای ما و خدای شما یکی است و ما فرمان او را گردن نهاده ایم .

( وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ ) و همچنین کتاب فرستادیم بتو یعنی چنانکه به پیغمبران پیشین فرستادیم از تورا و انجیل و زبور، و قرآن بتو فرستادیم ( فَأَلْزَمْنَا الْكِتَابَ يَوْمَ مَمْنُونِ ) به ) آنانکه ما ایشانرا کتاب دادیم باین کتاب ایمان دارند از مؤمنان اهل کتاب، چون عبدالله سلام و اصحاب او ( وَ مِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ ) و از اینان یعنی اهل مکه کسان هستند که باین قرآن ایمان دارند یعنی مؤمنان عصر او، بعضی دگر گفتند هر دو گروه از اهل کتابند مراد باوّل آنان اند که پیش او بودند نعت وصف او در کتب خود دیدند و بآن ایمان آوردند ، و بدوّم اهل کتابند که در عصر او بودند و قول اوّل اولتر است برای آنکه فعل بر لفظ استقبال است و قول دوّم را معنی ماضی باشد ( وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا

(۱) قتل پیچاندن است .



الكافرون) و وجود و انکار نکنند آیات ما را الا کافران . قتاده گفت بعد از معرفت باشد .  
 ( وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ - الآیه ) حق تعالی در این آیت بر سبیل احتجاج  
 حجت انگیخت بر کافران و آنانکه نبوت او را منکر بودند گفت یا محمد تو پیش از این کتاب  
 نخوانده ای و بدست خود کتابی ننوشته ای که آنگه این مبطلان بشک افتند در تو و نبوت تو .  
 آنگه اهل معانی در وجه شک ایشان خلاف کردند بعضی گفتند ایشانرا ممکن بود که شک آمدی  
 گفتندی این کتاب انداخته اوست و نوشته و آموخته اوست چو او مردی کتاب خوان و کتاب  
 نویس بوده است چون تو مرد اُمّی این تهمت در حق تو زائل باشد ، بعضی دیگر گفتند مراد  
 باین مبطلان اهل کتاب اند و وجه شک ایشان آنست که ایشان در کتب خود یافتند که پیغمبر  
 آخر الزمان ﷺ اُمّی باشد کتاب نخواند و نویسد اگر این کردی ایشان را شک و تهمت  
 بودی که تو آن پیغمبری یانه .

( بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ ) آنگه بر لفظ اضراب و عدول گفت بل هو یعنی قرآن آیاتی  
 هست روشن و دلائلی واضح . بعضی دیگر گفتند هو ضمیر محمد صلی الله علیه است بل محمد ﷺ  
 آیاتی است یعنی در او آیات است و خداوند براهین و معجزات است ( فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا  
 الْعِلْمَ ) در ذلهای آنان که ایشانرا علم دادند ( وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا ) و آیات ما جحد نکنند  
 الا ظالمان که بآن جحد و ظالم نفس خود باشند و باخس (۱) حظ خود از ثواب ، و این قول عبدالله  
 عباس و قتاده است و در قراءت عبدالله مسعود است « بل هي آیات بیّنات » آنگه راجع باشد با  
 علامات و نعوت و صفات او که در توراة و انجیل یافتند جهودان و ترسیان .

( وَقَالُوا ) گفتند کافران و جهودان ( لَوْ لَا أَنْزَلَ ) ای هلا انزل چرا بر این محمد ﷺ  
 آیتی و معجزی انزال نکردند چنانکه بر انبیای مقدم ، ابن کثیر و کسائی و حمزه و خلف و  
 عاصم بروایت ابوبکر و در شاذ اعمش و ایوب خواندند آیت برواحد ، و باقی قراء آیات بر-  
 جمع خواندند لقله « قل انما الايات عند الله » حق تعالی گفت بگو ای محمد بجواب  
 ایشان که آیات و معجزات بدست من نیست بل نزدیک خدا است و بفرمان او ( وَإِنَّمَا ، نَا  
 نذِيرٌ مُبِينٌ ) و من ترسانده ام شما را بیان کننده (۲) آنگه حق تعالی بر سبیل تقریر و توبیخ

(۱) باخس ناقص کننده .

(۲) آیاتی که از پیغمبر میخواستند وعید های مهول و ترسناک نظیر عذابهایی بود که برام  
 سابقه نازل میشد چنانکه فرموده « انذرتکم صاعقه مثل صاعقة عاد و ثمود » و نیز فرموده « امنتم ان یخسف  
 بکم جانب البر » و فرمود « اناعلی ان نریک مانعدهم لقادرون و اما نریک بعض الذی نعدهم او توفینک » و  
 کفار میگفتند اگر راست میگوئی و پیغمبری از آن عذابها که بر ام سابق آمد بر ما نیز وارد آید  
 پیغمبر هم جواب میفرمود من بیم میدهم و فرستادن با خداست .

گفت بصورت استفهام .

( أَوَلَمْ يَكْفُرْهُمْ ) کفایت نیست ایشان را که ما کتاب قرآن بر تو فرستادیم تا برایشان میخوانند (إِنْ فِي ذَلِكَ) در این کتاب رحمتی هست و یاد کردی و تذکیری جماعتی مؤمنان را. ابن جریر گفت سبب نزول آیت آن بود که جماعتی مسلمانان بر جهودان رفتند و از ایشان چیزی بنوشند آنگه آن نوشته بیاوردند تا رسول ﷺ بنگردد رسول ﷺ بینداخت و گفت « کفی بهاحماقة قوم وضلال قوم » بس باد حماقت و ضلالت قومی که رها کنند آنچه پیغامبرشان از نزد خدای بایشان آورد و از قومی دیگر چیزی بگیرند و بنویسند. خدای تعالی این آیت فرستاد « أولم یکفهم » بس نیست ایشان را آنگه ما کتاب قرآن بر ایشان انزال کردیم تا بر ایشان میخوانند . آنگه گفت بگوی ای محمد :

( 'قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا ' ) بس است خدا گواه میان من و شما در آنکه من رسول اویم و قرآن کتاب او است .

( يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ) چه او داند هر چه در آسمانها و زمین برود و بیاشد ( وَالَّذِينَ اٰمَنُوا بِالْبٰطِلِ ) و نیز داند و شناسد آنان را که بیاطل بگروند و بخدای کافر شوند . آنگه گفت ایشان زیان کار باشند بقیامت « والذین آمنوا » محل او محتمل است دو وجه را : یکی نصب عطفاً علی قوله « مافی السموات » و دوم مبتداء و « اولئك هم الخاسرون » جمله باشد در جای خیر او .

( وَیَسْتَعْجِلُوْنَكَ بِالْعَذَابِ ) گفت تعجیل میکنند مرا بعذاب و از تو عذاب عاجل میخواهند ( ۱ ) . گفت آیت در نضر بن الحارث آمد چون گفت « امطر علینا حجارة من السماء » و گفت « عجل لنا قطننا قبل یوم الحساب » ( وَ لَوْلَا اٰجَلٌ مُّسَمًّی ) و اگر نه وقت آنست مسمی نامزد کرده در نزول عذاب بایشان . عبدالله عباس گفت اگر نه آنستی که من وعده داده ام ترا که در عهد تو عذاب استیصال نکنم و عذاب کافران عهد تو با قیامت فکنم بیانه قوله « بل الساعة موعدهم - الایة » ضحاک گفت اگر نه آنستی که ایشانرا اجلی هست مسمی از مدت عمر هر یکی که نهاده ام و نوشته و گفتند مراد بأجل مسمی روز بدر است یعنی تأخیر عذاب ایشان کرده ام تا روز بدر ( لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ ) لام جواب لولا است . عذاب بایشان آمدی ( وَ لَیَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً ) و ایشان را ناگاه گرفتی و نصب « بغتة » بر حال است ( وَهُمْ لَا

( ۱ ) دلیل آن است که گفتیم آیاتی که از پیغمبر میخواهند عذاب هائی بود نظیر آنکه بر امم

سابقه نازل شد و آنان را هلاک کرد نه مطلق معجزه و دلیل نبوت.

يَسْمُرُونَ) و این «واو» هم حال است در حالی که ایشان بیخبر بودند از آن .  
 ( يَسْتَكْمِلُونَكَ بِالْعَذَابِ ) تعجیل میکند ترا بعذاب ( وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ  
 بِالْكَافِرِينَ ) و دوزخ محیط است بگرد کافران یعنی از نزدیکی که بدوزخ خواهند شت پنداری  
 که گرد ایشان در آمده است (۱) .

( يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ ) عامل در یوم محیطه باشد یا فعلی مقدر نحو اذکر و این  
 احاطت دوزخ در روزی بود که عذاب ایشان بپوشد از بالای سر ایشان و از زیر قدم ایشان  
 (وَنَقُولُ) اهل کوفه خواندند و نافع و یقول بالیاء یعنی یقول الله خدا میگوید ، و باقی قراء  
 بنون یعنی مامی گوئیم و معنی یکی باشد ( ذُوْقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ) بچشید آنچه کرده بودید .  
 ( يا عبادي الَّذِينَ آمَنُوا ) کوفیان خواندند جز عاصم بحذف یاء اکتفاء بِالْكَسْرَةِ عنها  
 و باقی قراء بفتح یاء « یا عبادی » ( إِنَّ أَرْضِي ) ابن عامر خواند بفتح یاء و باقی قراء ساکن  
 خواندند حق تعالی گفت ای بندگان من که ایمان آورده اید زمین من فراخ است مرا پرستید  
 یعنی اختیار معصیت من مکنید در طاعت هیچ مخلوقی . سعید جبیر گفت معنی آنست که چون  
 در زمین معصیت کنند و شما باز نتوانید داشتن از آنجا بروید . عطا گفت چون شما را معصیت  
 فرمایند از آنجا بگریزید که زمین من فراخ است . مجاهد گفت زمین من فراخ است هجرت  
 کنید بیانش « أرض الله واسعة فتهاجروا فيها » مقاتل و کلبی گفتند در مستضعفان أهل مکه آمد  
 که اظهار ایمان نتوانستند کردن ایشانرا گفت هجرت کنید که زمین مدینه فراخ است و ایمن  
 مطرف عبد الله شخیر (۲) گفت یعنی روزی من فراخ است بهر بندگان من در زمین هر کجا باشید  
 بشما رسد . حسن بصری روایت کرد که رسول ﷺ گفت هر که او دین خود بگریزند از  
 زمینی بزمینی و اگر همه یک بدست باشد (۳) بهشت واجب شود او را و در بهشت رفیق من باشد و  
 رفیق ابراهیم ( فَأَبَايَ فَاعْبُدُونِ ) مرا پرستید و جز مرا مپرستید .

(۱) فاصله زمانی که ما میان خود و قیامت تصور میکنیم از آنجا برخاسته است که آخرت را  
 قیاس بدنی میکنیم یا آن را عین دنیا میدانیم در زمان متاخر اما در قرآن باین بعد و فاصله دور  
 اشاره نشده است بلکه همه جا قیامت را نزدیک شمرده است خصوصا در این آیه که فرماید هم اکنون  
 کافران در جهنم اند ، گوئی پرده فاصله است که آن برداشته شود تا احاطه دوزخ را بر خود ببینند  
 چنانکه فرموده لقد كنت فی غفله من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد، همان غطاء است که برای  
 اولیاء مانع رویت نیست چنانکه فرمود « لو كشف الغطاء ما ازدت يقناء» .

(۳) یعنی يك وجب

(۲) یعنی مطرف پسر عبد الله پسر شخیر .

( كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ) آنکه گفت هر نفسی مرگ بچشد و کس از این دام نجهد در هر زمین که باشد پس آنکه مرجع و مالش با من باشد پس چه باشد بزمن شرك مقام کردن .

( وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ) آنکه گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند ( لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا ) ما ایشان را جای دهیم و مقام سازیم از بهشت در غرفهای بلند و درجات رفیع . اهل کوفه خواندند مگر عاصم « لَنُبَوِّئَنَّهُمْ » بالثناء من الاثواء من قولهم ثوی فلان بالمنزل و أثویته أنا ما بداریم ایشانرا و مقام دهیم و باقی قرآء « لَنُبَوِّئَنَّهُمْ » من التبوئة يقال تبوء المكان و بوأته المكان ( تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ) که در زیر آن غرفها جویهای روان باشد ( خَالِدِينَ فِيهَا ) و ایشان در آنجا مخلص و مؤبد باشند ( نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ) نیک جزاء است و ثواب و مزد بهشت کارکنندگان را .

( الَّذِينَ صَبَرُوا ) آنانکه شکیبائی کنند برنجها از تحمل مشاق و تکلیف و اذیت و بلیت کافران و توکل بر خدای خود کنند .

( وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا ) سبب نزول آیت آن بود که رسول ﷺ گفت آن جماعتی را که در مکه مانده بودند از مسلمانان و هجرت نکرده بودند که هجرت کنید با مدینه و با مشرکان مجاورت مکنید بگردید بمدینه چون آئیم و ما را آنجای سرای و ملکی و عقاری نیست آنجا نان از کجا آریم و وجه معاش ما از چه باشد . خدای تعالی این آیت فرستاد گفت « و کأین من دابة لا تحمل رزقها » بس جانور رونده که خدای را هست که او آنجا که رود روزی خود با خود برنگیرد خدایش روزی دهد آنجا که باشد از طیور و بهایم و انواع مرتزقه ( اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ ) و نیز خدای شما را روزی دهد ( وَهُوَ السَّمِيعُ ) لا أقوالکم ( العالیم ) بأحوالکم و شنود آنچه میگوئید و میدانند آنچه در دل دارید . عدالله عمر گفت با رسول الله ﷺ در حاطی رفتم از آن بعضی انصار رسول ﷺ آن خرما که در بن درختان بود بر میگرفت و میخورد مرا گفت بخور یابن عمر گفتم مرا نمیباید یا رسول الله گفت مرا میباید که چهار روز است تا هیچ نخورده ام گفتم إن الله والله المستعان گفت یابن عمر اگر من از خدای بخواهم مرا مانند ملك كسری و قیصر بدهد و بیش از آن ولكن اختیار من آنست که روزی سیر باشم و روزی گرسنه ، ولیکن حال تو چگونه باشد آنکه که تو بمانی باروزگاری که اهل آن روزگار حثاله و نقایه مردم باشند روزی يك ساله بنهند و یقین ایشان ضعیف بود

خدای تعالی این آیت فرستاد « و کاین من دابّة لا تحمل رزقها، علی بن الاقمر گفت « تحمل رزقها، معنی آنستکه برای فردا ذخیره نهند. سفیان گفت هیچ جانوری نیست مگر آدمی و موش و مورچه، آنکه گفت :

( وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ ) اگر بررسی از این کافران که آسمان و زمین که آفرید؟ آفتاب و ماه را که مسخر کرد تا بفرمان او در فلک خود میروند؟ بگویند که خدای چه ببدیهه عقل دانند که بتان جماد که ساخته و کرده ایشان باشد این نتوانند کردن ( فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ) چگونه میگردانند اینان را و بکجا میبرند از ره حق یعنی شیطان و رؤسای ضلالت، و اگر او کردی نگفتی «فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ» آنکه گفت قوت آیات متقدم را .

( اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ ) خدای تعالی بگستراند روزی بر آنکه خواهد از بندگانش و قدر و تضییق کند بر آنکه او خواهد بحسب مصلحت چه او بهمه چیز عالمست بعواقب و مصالح امور بندگان .

( وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ ) اگر به بررسی ازین کافران ( مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ) که فرستاد از آسمان آبی که زمین را زنده کرد با نبات پس از آنکه مرده بود و خشک شده ( لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ) بگویند و اقرار دهند که خدای کرد ( قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ ) بگوی سپاس خدای را بر این نعمت که با ما کرد . آنکه اضراب فرمود ببل گفت « بل » بیشترین ایشان این ندانند از آنجا که امعان نظر نکنند . آنکه برسبیل وعظ در آمد و احوال دنیا و معایب او گفتن گرفت و محامد آخرت گفت :

( وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ ) گفت نیست این زندگانی دنیا إلا بازی و فرق میان لهو و لعب آن باشد که لهو آن باشد که جوانان کنند از سر نشاط از جمله ملاحی برای قضای شهوت و لعب بازی که کودکان کنند و این هیچ کدام را بعاقبت ثمره نباشد ( وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ ) و سرای باز پسین سرای زندگانی است زندگانی که با او مرگ نباشد . آنکه آنرا بر توسع حیوان خواند و حیوان جانور باشد گفت او زنده است یعنی زندگانی است مؤبد مخلّد . أبو عبیده گفت حیوان و حیوة یکی باشد ( لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ) اگر دانند جز آن است که میدانند .

( فَأَيُّ رَكِيبُوا فِي الْفُلْكِ ) حق تعالی گفت در شرح احوال ایشان که چون در کشتی نشینند و دریا مضطرب شود و بادهای مخالف جستن گیرد و ایشان بر هلاک مشرف و از جان

و مال نومید شوند یا بترسند غایت ترس ( دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ) خدای را بخوانند باخلاص و خواندن و طاعت او را خالص کنند و وتره (۱) و شرک از پیش خاطر بردارند باز چون خدای تعالی ایشان را نجات دهد و رستگار شوند ( إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ) که بنگری باسر کفر و شرک شوند .

(لِيَكْفُرُوا) این برای آن کنند تا کافر باشند نعمتهای مرا که بایشان دادم ( وَلِيَتَمَتَّعُوا ) و تا متمتع و برخوردار باشند بآن نعمت که بایشان داده اند . حمزه و کسائی و خلف و اعمش و ایوب خواندند بسکون لام و باقی قراء بکسر لام و این لام غرض است عطفاً علی قوله « لیکفروا » بعضی دگر گفتند لام امر غایب است چنانکه لیفعل زید و کلام محتمل است هر دو را و روایت از عاصم و نافع و ابن کثیر مختلف است در سکون این لام و کسر او و معنی کسر غرض باشد و معنی سکون امر غایب . آنکه بجزم خواند احتجاج کرد بقراعت اُبی تمتمعوا امر حاضر مخاطب ( فَسَوْفَ يَمْتَلُونَ ) گفت بدانند پس از این برسبیل تهدید و وعید .

( أُولَئِكَ يَرْوُونَ ) هم برسبیل منت و تذکیر نعمت گفت « أولم یروا » نمیبینند اینان و نمیدانند اهل مکه که ما مکه را حرمی کردیم ایمن یعنی مأمون فیه من باب قولهم نهار صائم و لیل قائم ( وَیَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ ) و از پیرامن ایشان مردمان را میربایند قویترند آنانکه بر ضعیفان ستم و غارت و قتل میکنند . و خطف و اختطاف و تخطف هم ربودن باشد بسرعت و از آنجا گویند چاه جوی (۲) را خطاف که باو دلو از چاه بر آرند . آنکه گفت ( أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ ) آیا بباطل می بگروند و بنعمت خدای تعالی جحود میکنند مراد بباطل کفر است و آنچه بدون خدای میپرستند . آنکه گفت :

( وَمَنْ أَظْلَمُ ) کیست ظالم تر و ستمکار تر از آن کس که او بر خدای دروغ نهد باضافت قبایح باو و حوالت امر قبیح بر او فی قوله « و إذا فعلوا فاحشة قالوا و جدنا علیه آباءنا و الله أمرنا بها » ( أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ ) یا دروغ دارد حق را چون باو آید یعنی محمد ﷺ و کتاب قرآن ( النِّسَى فِي جَهَنَّمَ مَشْوَى لِلْكَافِرِينَ ) در دوزخ جای نیست کافران

(۱) شاید نزه صحیح باشد یعنی خار و خاشاک که باید از دانه های گندم جدا کنند تا خالص

شود و اینجا کنایه از هر آلودگی نیت است که عبادت را از اخلاص بیرون برد

(۲) در برهان گوید چاه جو بروزن ماه رو بمعنی چاه یوز است که قلابی باشد که بدان چیزی

که بچاه افتد بر آرند .

را. بر سبیل جحد گفت یعنی جای هست ایشان را آنجا.

( وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ) گفت آنانکه مجاهده کنند در ما ما بنمائیم ایشان را راه راست. خلاف کردند در این. مجاهده و هدایت ابوسوره گفت مراد بجهاد غزوه است ما ایشان را ره شهادت و مغفرت باز نمائیم. و گفت مراد بهدایت توفیق است و الطافی که بآن ثبات کنند بر جهاد. سفیان بن عبید گفت چون مردمان در مقالات مختلف شوند بنگرید تا اهل ثغور بر چه اند طریقه ایشان گیرید لقله « والذین جاهدوا فینا - الایة » فضل گفت « جاهدوا فینا » آنانکه جحد کنند در طلب علم ما ایشانرا توفیق دهیم تا بر علم خود عمل کنند. ابوسلیمان الدارانی گفت مراد باین مجاهده آنستکه بر علم خود کار کنند تا ما ایشان را هدایت دهیم بآنچه ندانند. گفتند روزی عمر عبدالعزیز کلمتی حسنه گفت و جماعتی علما حاضر بودند یکی از ایشان گفت این علم از کجا آمد ترا ای ابا مروان؟ گفت یا هذا این قصور ما در علم از قصور ما است در عمل چه اگر ما عمل کردمانی و با آنچه دانیم کار کردیمی چندان علم حاصل شدی مارا که تنهء ما بآن قیام توانستی نمود. عبدالله زبیر گفت حکمت میگوید هر که مرا طلب کند و نیابد گو مراد و جایگاه طلب کن یکجا آنجا که کار کند بر نیکوتر علم که داند تا رها کند بدتر عمل که میکند. عبدالله عباس گفت آنانکه مجاهده کنند در طاعت ما ما هدایت کنیم ایشان را بره بهشت و ثواب. گفتند جاهدوا بالثبات علی الایمان لنهدینهم سبلنا الی الجنان. ضحاک گفت والذین جاهدوا فینا بالصبر علی المصائب و- النوائب لنهدینهم سبل الوصول الی المواهب. سهل بن عبدالله گفت جاهدوا فی إقامة السنه لنهدینهم سبل الجنة. حسین بن فضل گفت در کلام تقدیم و تأخیری هست تقدیر آنکه والذین لنهدینهم سبلنا جاهدوا فینا آنانکه ما ایشان را هدایت و توفیق دهیم ایشان مجاهده کنند در طاعت ما (وَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُحْسِنِينَ) و خدای با نیکوکاران باشد بنصرت و معونت در دنیا و بثواب و مغفرت در عقبی.

## ((سورة الروم))

بدانکه این سوره مکی است و شصت آیت است . و هشتصد و نوزده کلمه است ، و سه هزار و پانصد و سی و چهار حرف است . أبو امامه روایت کرد از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره روم بخواند خدایتعالی او را ده حسنه بدهد بعدد هر فرشته که خدای را در میان آسمان و زمین تسبیح میکنند و هر طاعت که آن روز و آن شب کند بموقع قبول افتد و أبو بصیر روایت کرد از صادق ع که او گفت هر که او سورة العنکبوت و الروم بخواند در شب بیست و سیّم رمضان « فهو والله من أهل الجنة » و او از اهل بهشت باشد بخدای در این قول استثناء نمیکنم و نمیتورسم که خدای تعالی در این سوگند حرجی و بزه‌ای بر من نویسد.

## ((سورة الروم ستون آیه وهی منزوله فی مکه))

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

الْم (۱) غَلِبَتِ الرُّومُ (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳)

مغلوب شدند روم در نزدیکترین زمین و آنها از پس مغلوب شدن آنها زود غالب شوند

فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴)

در اندک سال مر خدا را است امر از پیش و از پس و این روز شاد شوند گروندگان

بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۵) وَ عَدَا اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ

بیاری خدا مدد میکند هر که را میخواهد و اوست عزیز مهربان وعده کرد خدا خلف نکند خدا

وَ عَدَهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶) يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

و عده خود را و لیکن بیشتر مردم نمیدانند میدانند آشکارایی از زندگانی دنیا را

وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۷) أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ

و آنها از رستخیز آنها بیخبرانند آیا نه تفکر کنند در خودهاشان نه آنچه را آفرید خدا آسمانها

وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ

و زمین را و آنچه میان آنها است جز براستی و مدت نام برده و بتحقیق بسیاری از مردم بملاقات



رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (۸) أَوْلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

پروردگار خود کافراند آیا و نه سیر کردند در زمین پس بنگرند چگونه بوده باشد انجام

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا

آنانکه از پیش آنها بودند سخت تر از آنها بتوانائی و شیار کردند زمین را و آباد کردند آنها بیشتر از آنچه

عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ

آباد کردند آنها و آمد آنها را فرستادگان آنها ببعجزات پس نبود خدا که ستم کند آنها را ولیکن بودند خودها شان را

يَظْلِمُونَ (۹) ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوْاىْ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا

ستم میکردند پس بود عاقبت کسانی که بد کردند بد تر آنکه تکذیب کردند بآیتهای خداوند و بودند

بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ (۱۰) اللَّهُ يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَ

بآن استهزاء میکردند خداوند پدید آورد آفرینش را پس باز میکردند او را پس بسوی او بر میگردد و

يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (۱۲) وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاؤُا

روزیکه برپا شود رستخیز نومید شوند گنهکاران و نباشد مر آنها را از شریکان آنها شیعیان

وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (۱۳) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِّدُ يَتَفَرَّقُونَ (۱۴)

و بودند بشریکان آنها کافران و روزیکه برپا شود رستخیز آن روز متفرق شوند

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۱۵) وَأَمَّا الَّذِينَ

پس اما کسانیکه گرویدند و کردند کارهای نیکو پس آنها در بوستانی مسرور میشوند و اما کسانیکه

كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ (۱۶)

کفر ورزیدند و تکذیب کردند بآیتهای ما و ملاقات قیامت پس آنکروه در شکنجه حاضر شد گانند

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ (۱۷) وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ

پس تسبیح خدا را است هنگام که شام کنید و هنگام که صبح کنید و مر او را سپاس است در آسمانها

وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ (۱۸) يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ

و زمین و شامگاه و هنگامی که ظهر میکنید بدر آورد زنده را از مرده و بیرون آورد

الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُخْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۹) وَ مِنْ

مرده را از زنده و زنده میکند زمین را بعد از مردنش و همچنین بیرون آورده میشود و از

آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰) وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ  
آیات قدرت او اینکه آفرید شمارا از خاک پس آنگاه شما آدمیانید که پراکنده میشوید و از آیات او آنکه  
خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً  
آفرید برای شما از نفسهای شما زنان را تا میل کنید بسوی آنها و گردانید میان شما دوستی را و رحمت را  
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ  
بدرستی که در این هر آینه آیاتی است برای گروهی که تفکر کنند و از آیات او آفریدن آسمانها و زمین است  
وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ (۲۲) وَ مِنْ آيَاتِهِ  
و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شما بدرستی که در این هر آینه آیه است برای جهانیان و از آیاتش  
مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ ابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۲۳)  
خواب کردن شماست شب و روز و جستن شماروزی را از فضل او بدرستی که در این هر آینه آیه است برای قومیکه میشنوند  
وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْطِئُ بِهِ  
و از آیات او مینماید بشما برق را بجهت ترس و طمع و فرو میفرستد از آسمان آب را پس زنده میکند بآن  
الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۴) وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ  
زمین را بعد از مردنش بدرستی که در این هر آینه آیاتی است از برای قومیکه درمی یابند و از آیاتش آنکه برپا ایستاده  
السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵)  
آسمان و زمین بفرمان او پس چون بخواند شمارا خواندنی از زمین آنگاه شما بیرون آئید از قبرها  
وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَائِنُونَ (۲۶) وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ  
و مر او راست آنکه در آسمانها و زمین است همه مر او را فرمانبردارند و اوست آنکه آفریند خلق را  
ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ  
پس برمیگرداند او را و این اعاده آسان تر است براو و مر او را است داستان بلند در آسمانها و زمین و او  
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ  
غالب درست کردار است زد خدا برای شما داستانی از نفسهای خودتان آیا مر شماراست از آنچه مالک شده  
أَيْمَانِكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ  
دستهای شما از شریکان در آنچه روزی کردیم شمارا پس شما در آن یکسان باشید ترسیدن ایشان چون ترسیدن شماست

أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا

نفس خود را همچنان بیان میکنیم آیات را برای گروهی که درمی یابند بلکه پیروی کنند آنکه ستم کردند

أَهْوَأَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹)

خواهشها را بدون دانش پس کیست راه نماینده آنکه فروگذار خدا نیست آنها را هیچ یاری کننده ای

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ

پس راست کن روی خود را برای دین پاکیزه خلقت خدا را که آفرید مردمان را بر آن نیست بدل کننده

لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۰)

مخلوق خدا را، این دین راست است ولیکن بیشتر مردم نمیدانند.

قوله تعالى (الْمَغْلِبَتِ الرُّومُ) سخن در «الم» در حروف مقطع رفته باستقصا وجهی

ندارد گفتن آن «غلبت الروم» گفت غلبه کردند رومیان را در نزدیک ترین زمین (وَمِنْ مِنْ

بَعْدِ غَلَبِهِمْ سِتًّا لِيَبُوءَ) وایشان از پس غلبه یعنی پس از آنکه مغلوب باشند غالب باشند.

( فِي بَضْعِ سِنِينَ ) در اند سال و غلب و غلبه یکی باشد. و بعضی دگر گفتند لغت

معروف غلبه است الا آنکه تاء از او بیفکند چنانکه از اقامت بیفکند فی قوله «واقام الصلوة»

و قوله «من بعد غلبهم» اضافت مصدر است با مفعول و قوله «فی بضع سنين» بضع از سه باشد

تا ده يقال بضع رجال وبضعة عشر رجلاً (بِاللَّهِ الْأَمْرُ) فرمان خدای راست (مِنْ قَبْلُ وَمِنْ

بَعْدُ) مبنی اند بر ضم بنای عارضی برای قطع مضاف إليه از او چون مضاف الیه بر او برند با

حال جر شود يقال من قبل زيد ومن بعده اما اختیار ضم برای آن کردند که این حرکت در

حال اعراب بر او صورت نبندد (۱) (وَيَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ) و آن روز که غلبه

روم باشد بر فارس مؤمنان شاد شوند بنصرت خدای، وقصه این آن است که مفسران گفتند که

در فارس زنی بود که فرزندان او همه پادشاه بودند و شجاع؛ کسری این زن را بخواند و

گفت من می خواهم که لشکری بروم فرستم و بر ایشان امیری کنم از فرزندان تو تو احوال

فرزندان خود مرا بگویی تا من بدانم که کیست که اینکار را شاید؟ گفت اما پسر من فلان

از گرگ خند تر است و از روباه محتال تر اما پسر دیگر که فرخان نام است از تیغ و سنان

(۱) چون فاعل و مبتدا و مانند آنها واقع نشوند بلکه ظرف باشند ومنصوب یا مجرور باشند

در کارها رونده تر است اما پسر دیگر شهریزاد (۱) بغایت حلیم است خصال فرزندان من این است که گفتم کسری گفت که من پسر حلیم تورا بأمیری لشکر قبول کردم لشکری باو داد و اورا بجانب روم گسیل کرد آنجا رفتند و قتال کردند و ظفر یافتند و قتل بسیار کردند و شهرشان خراب کردند و درختان زیتون ببریدند و امیر لشکر روم از جهت قیصر مردی بود نام نجیش و این کار زارباذغات و بصری کردند و این نزدیکتر زمینی است از شهر شام بزمن عرب و عجم . چون خبر غلبه فارس بر روم برسول ﷺ رسید رسول ﷺ دلتنگ شد برای آنکه رومیان اهل کتاب بودند و مجوس را کتاب نبود . مشرکان شاد شدند و بفال گرفتند گفتند فارسیان کتاب ندارند و ما کتاب نداریم رومیان کتاب دارند و شما کتاب دارید و مجوس بر کتابیان روم غلبه کردند و ظفر یافتند بس بر نیامد که ما نیز بر شما ظفر یابیم . رسول ﷺ از این سبب دلتنگ شد خدای این آیات فرستاد «الم غلبت الروم فی ادنی الارض» تا آخر آیات ابوبکر بکافران رفت و گفت همانا شاد شدید بغلبه فارس بر روم بس بر نیاید که رومیان بر فارسیان غالب شوند گفتند از کجا میگوئی؟ گفت مرا رسول ﷺ خبر داد، اُبی بن خلف الجمحی برخاست و گفت کذبت یا ابافضل ابوبکر گفت بل دروغ تو گوئی یا عدو الله اُبی خلف گفت اگر راست میگوئی وقتی بر زن و بیاتا گرو بندیم اگر با نوقت رسد و چنان باشد که تو گفتی من گرو بدهم و اگر نباشد تو بدهی، گرو بستند بر سه سال برده شتر، ابوبکر پیامد و رسول ﷺ را خبر داد رسول ﷺ گفت خطا کردی چون بضع سه سال نباشد از سه باشد تاده برو در گرو بیفزای و در اجل، و این پیش از آن بود که گرو بستن و حظ ستدن بر آن حرام نبود او برفت و آن سخن باز راند و گفت بیا تا در حظ و اجل بیفزائیم شتر بصد کرد و مدت به نه سال وقت، آنکه ابوبکر از مکه بخواست رفتن، اُبی خلف پیامد و ملازمت کرد با او و گفت رها نکنم تا ضامنی ندهی که چون وقت در آید و اینکه تو گفتی نبوده باشد صد شتر که بدهد؟ او پسرش را عبدالله بضمن بداد اُبی خلف خواست که بجنگ احد رود عبدالله بن اُبی بکر پیامد و در او آویخت گفت رها نکنم تا ضامن نبداری (۲) چنانکه مرا بضمن بستدی از پدیر، او پایندان (۳) بداد و با حد رفت و مجروح شد و با مکه آمد و از آن جراحت بمرد و آن

(۱) صحیح آن شهر براز است یعنی خوك کشور و براز و وراز در لغت پهلوی بمعنی گراز بوده است و انسان را بدین نامها میخواندند چنانکه عرب ذئب و کلب و فهد مینامند

(۲) ندهی .

(۳) پایندان ضامن و کفیل است و میانجی را نیز گویند و در برهان گوید بمعنی رهن و گرو هم

آمده است .

ضربت رسول ﷺ زده بود او بمرد سال نهم . اینقول بیشتر مفسرانست ، أبوسعید خدری و مقاتل گفتند روز بدر چون مسلمانان ظفر یافتند بر مشرکان همانروز خبر آمد که رومیان غالب آمدند بر فارسیان و مسلمانان شاد شدند بدان فتح . شعبی گفت مدت بسرنیامد تارومیان ظفر یافتند بر فارسیان و ابوبکر گرو ببرد و مال خطیر بستد و این پیش از تحریم مراهنه بود ابوبکر آن مال پیش رسول ﷺ آورد گفت چه کنم این را گفت بصدقه بده . اما سبب غلبه روم بر پارس آن بود که عکرمه گفت و جماعتی مفسران که شهریزاد (۱) چون بروم غالب شد و ولایت ایشان خراب میکرد و درختانشان میکند و میسوخت تا بخلیج (۲) برسید يك روز بمجلس شراب با برادرش فرخان نشسته بود بر عادت ایشان فرخان گفت در میانه ، من در خواب دیدم که بر سریر کسری نشسته بودمی ، این سخن نقل کردند بکسری ، کسری نامه نوشت بشهریزاد (۱) که چون این نامه بتو رسد در حال برادرت فرخان را بگیر و گردن بزن و سرش پیش من فرست او نامه نوشت و گفت ایها الملك فرخان مردی شجاع و بکار آمده است و ما در زمین دشمنیم و از مردی چون او گزیر نیست تعجیل مفرمای که او در دست تو است هر گه که خواهی این سطوت توان فرمود ، کسری دگر باره نامه نوشت که او را در لشکر فارس عوض بسیار باشد او را بکش و سرش پیش من فرست ، او دگر باره جواب نامه نوشت و دفعی کرد تا سه بار نامه بنوشت او را فرمود که برادر را بکش او دفع میکرد . چهارم رسولی فرستاد بلشکر که من شهریزاد (۱) را معزول کردم فرخان را والی کردم و ملطفه برسول داد گفت چون شهریزاد (۱) معزول گشته باشد و فرخان امیر . این ملطفه بدوده او برفت و پیغام بداد در حال شهریزاد (۱) از تخت فرود آمد و گفت سمعاً و طاعة و امارت رها کرد فرخان بر جای او بنشست چون کار بدو مستقیم شد رسول ملطفه بداد در آنجا نوشته بود که چون نوشته را بر خوانی در حال برادرت را گردن بزن و سرش را پیش من فرست او بفرمود تا برادر را بگیرتند و خواست تا برادر را گردن بزند برادر گفت تعجیل مکن تا من کاری ترا معلوم کنم . آنگه کس فرستاد و آن نامها که

(۱) صحیح شهر براز است وغالباً در کتب عربی هم چنین یا شهریراز بیاء دو نقطه بجای باء

يك نقطه وشهرزاد در کتب فارسی تصحیف کاتبان و غلط است .

(۲) در تاریخ طبری وغیر آن همچنین «بخلیج» آمده است و مقصود از آن دریای نزدیک قسطنطنیه

است . پس ادنی الارض یعنی نزدیکترین زمین به پایتخت قیصر و مقصود آنکه فارسیان غالب گشتند در نزدیک قسطنطنیه .

کسری فرستاده بود بیاورد سه نامه بود و عرض کرد گفت او سه نامه بمن نوشت در کشتن تو ترا نکشتم ، تو بیک نامه مرا بخواهی کشتن ؟ فرخان در حال از تخت فرود آمد و ملک را برادر داد و شهریزاد رسولی روان کرد بقیصر ملک روم که مرا با تو سر می هست و جز مشافهه راست نیاید جائی موعد کن که من آنجا آیم با پنجاه مرد تو نیز آنجا آئی با پنجاه مرد تا بیک جای بگوئیم ملک روم موعدی کرد و لشکر را برگرفت از آنکه ترسید که مبادا فارسیان غدیری کنند و شهریزاد برفت با پنجاه مرد چون عیون و جواسیس برفتند بدیدند که از فارسیان لشکری نیست قیصر نیز با پنجاه مرد بر خاست و آنجا که موعد بود خیمه زده بودند در آنجا رفتند هر دو تنها و میان ایشان ترجمانی بنشست و هر یک از ایشان کاردی داشت با خود شهریزاد گفت دشمن تو که این شهرها ویران کرد منم و برادرم . کسری مرا حسد کرد مرا فرمود تا برادرم را بکشم من فرمان نبردم مرا معزول کرد و برادرم را والی گردانید و او را فرمود تا مرا بکشد اکنون ما خلع طاعت او کردیم و بطاعت تو در آمدیم ما را لشکری ده تا برویم و با کسری کارزار کنیم . آنگه اشارت کرد و گفت سر از میان دو کس باشد چون سه گشتند آشکارا شود ترجمان را ببايد کشتن ترجمان را بکشتند و قیصر لشکر بداد و اینان آمدند با پارسیان کارزار کردند و شهرها میکندند و میسوختند در آن میان کسری با کرانه شد و اینان ملک پارس بگرفتند خبر برسول ﷺ آمد در روز حدیبیه رسید رسول ﷺ و مسلمانان شاد شدند فذلک قوله :

« اَلَمْ تَغْلِبْتِ الرُّومَ فِي اَدْنَى الْاَرْضِ » یعنی زمین شام که نزدیکتر بود بزمن فارس جائی که آنرا اذرعاع گویند . عبدالله عباس گفت طرف شام است . مجاهد گفت زمین جزیره است . مقاتل گفت اردن و فلسطین . عکرمه گفت اذرعاع و گویند کسکر ، مقاتل حیآن گفت سواد شام است . أبو حذوّة الشامی خواند «وهم من بعد غلبتهم» بسکون لام وهما لغتان کالطعن و الطعن . عبدالله عمر و أبوسعید خدری و حسن بصری و عیسی بن عمر خواندند « غَلَبَتِ الرُّومَ فِي اَدْنَى الْاَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلْبِهِمْ سَيَذَلُّنَّكُمْ » برعکس قراءت عامّه چنانکه باول رومیان غالب باشند و باخر مغلوب . و گفتند آیت آنکه آمد که خدای تعالی خبر داد از غلبه روم پارس را ، وسعید جبیر و طلحة بن مصرف خواندند فی اَدْنَى الْاَرْضِ عَلَى الْجَمْعِ . ابودرداء گفت گروهی آیند از پس ما که خوانند « اَلَمْ تَغْلِبْتِ الرُّومَ » و انما هی غَلَبَتِ یعنی بضم الغین علی اضافة الفعل الی المفعول . أبو عمرو و الشیبانی گفت که رسول ﷺ گفت پارس را یکدو نطحه

باشد یعنی يك دو سرورزند يك دو بار جَوَله باشد ایشان را آنکه دگر دولت نبود ایشان را، و روم ذات القرون باشند هر گه که قرنی بروند قرنی بیايند الی آخر الابد .  
و قوله ( يَنْصُرِ اللَّهُ ) با تعلق دارد به « يفرح » آنکه گفت ( يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ ) خدای تعالی نصرت کند آنرا که خواهد بحسب مصلحت ( وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ) و او عزیز و غالب است باقهر و غلبه و عزت و رحیم است و بخشاینده .

( وَوَعَدَ اللَّهُ ) نصب او بر مصدر است تقدیر آنکه وعد الله وعداً. آنکه فعل بیفکنند و مصدر را اضافه کرد با فاعل یعنی این نصرت وعده خداست و خدای تعالی خلف وعده نکند که کذب باشد و او منزّه است از قبیح ( وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ) ولیکن بیشتر مردمان ندانند .

( يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ) بیشتر مردمان ظاهری دانند آن زندگانی دنیا چون تجارات و انواع صناعات و معاملات و حرف و کشت و بزر و آنچه راجع باصلاح معاش ایشان باشد ( وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ) و ایشان از آخرت غافلند و باوجهلند یا ندانند اگر دانند فراموش کارند . آنکه جهت انکار برایشان و غفلت ایشان گفت :

( أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا ) چرا تفکر نمیکنند در خود که من ایشان را چگونه آفریدم تا از آن تفکر مرا بشناسند ( مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ ) خدای تعالی آسمان و زمین نیافرید الا بحق نه بعثت و لغو و بازی و بیفایده ، و اینما برای آن آفرید تا مملکتان در او نظر کنند و باو استدلال کنند بر وجود او و توحید او ( وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ) تا بوقت مسمی که قیامت است چون آنوقت بسر آید فنا بیافریند و فانی گرداند. آنکه گفت ( وَإِنْ كَثِيرٌ أَمِنَ النَّاسِ ) بسیاری از مردمان بلقای خدای یعنی بیازگشت با پیش خدای برای جزای اعمال اِمّا ثواب و اِمّا عقاب علی حسب أعمالهم کافرند و نمیگردند. آنکه تذکیر و تنبیه کرد ایشان را و گفت :

( أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ ) نمیروند اینان در زمین تا بنگردند عاقبت آنانکه پیش ایشان بودند از امم سلف ( كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً ) بقوت از ایشان سخت تر بودند چون قوم عاد و ثمود ( وَأَثَارُوا الْأَرْضَ ) و ایشان زمین سپردند و برگردانیدند برای کشت ( وَعَمَرُوهَا ) و عمارت کردند زمین را بیش از آنکه اینان میکنند چون قوت ایشان بیشتر بود ، و عمر ایشان دراز تر و امید فسیح تر ( وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ) و پیغمبران ایشان آمدند و ایشان را دعوت کردند و معجز نمودند و حجت انگیختند . اینجا در کلام محذوفی هست برای دلالت

کلام بر او بیفکنند و هو فلم یؤمنوا و اهلکم الله بذنوبهم ایشان ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشان را هلاک کرد (فما کان الله لیبظنهم) خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد چه عذاب ایشان باستحقاق بود (و لکن کانوا انفسهم یظنونه) ایشان بر خود ستم کردند از آنجا که جر و جذب ایشان کردند آن عذاب را بخود باصرار بر کفر و ترک نظر و تفکر.

(ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای) آنکه گفت پس عاقبت اینان که بدی کردند از کفر و معصیت بدی بود از آن بدتر و آن عذاب دوزخ است و سوئی تأنیث اسوء باشد کالحسنی فی تأنیث الاحسن و مثله قوله « للذین احسنوا الحسنی » پس « سوئی » اسم کان باشد و « عاقبة » خبر او باشد ، و گفته اند السوءی نامی است از نامهای دوزخ چنانکه طویبی اگر تأنیث اُطیب باشد در لغت عرب نام درختی است در بهشت چنانکه حسنی گفتند نامی از نامهای بهشت است ( ان کذبوا ) یعنی لأن کذبوا ( ربایات الله ) برای آنکه بآیات خدای تکذیب کردند و بعضی مفسران گفتند تفسیر سوءی آنستکه از پس او آید من قوله « أن کذبوا » و أن مع الفعل در تأویل مصدر باشد یعنی کذبهم و تقدیر آیه چنین باشد ثم کان السوءی التي هی الکذب بآیات الله عاقبة الذین اساؤا گفت آنانکه اساءت کردند عاقبتی بود بدتر از اساءت ایشان و آن تکذیب بود بآیات ما . تأویل اینقول خذلان باشد و تخلیه از میان ایشان و فعل ایشان و ایشان را باخود رها کردن و این نیز وجهی باشد جز آنکه متاؤل بود و قول اول ظاهر تر است چه حاجت نیست در او بعدول از ظاهر ، و قولی دیگر آنستکه السوءی در جای مفعول اساؤا باشد و قوله « أن کذبوا » در تأویل مصدر است فی محل خبر کان او اسمه علی اختلاف قراءتین که اهل کوفه و ابن عامر « عاقبة » بنصب خواندند علی خبر کان مقدماً علی اسمه و باقی قراء عاقبة برفع علی اسم کان و السوءی فی محلّ النصب علی انه خبره و كذلك عاقبة و التکذیب فی القول الاخیر (۱) فی کونهما تارة اسم کان و اخری خبره ( و کانوا بها یستهمزون ) و برای آنکه بآیات ما استهزاء کردند . آنکه بر سبیل تذکیر نعمت گفت :

( الله یبدؤ الخلق ثم یمیدهُ ) خداست که ابتداء خلق آفرید و بازم او اعانت کرد و مال و مرجع با او هست یعنی با جائی که جز او را آنجا حکمی نباشد . آنکه بر سبیل وعید گفت :

( و یومّ تقوم الساعة ) و آن روز که قیامت بر خیزد ( یبلیس المجرمون ) گناهکاران

(۱) قول اخیر آن است که السوءی مفعول اساؤا وان کذبوا که بتأویل تکذیب می رود خبر کان باشد و عاقبت اسم آن یا بالعکس .



مبلس باشند در معنی او خلاف کردند . مجاهد گفت حزین و اندوهناک باشند . ابویحیی گفت رسوا شوند . قتاده و مقاتل و کلبی گفتند نومید شوند . ابن زید گفت مبلس آن باشد که بلا باو فرود آید . فرء گفت منقطع الحجّة ابو عبیده گفت پشیمان باشد و آنشد علی ما قال :

يا صاحِ هَلْ تَعْرِفُ رَسِمًا مَكْرَسًا      قَالَ نَعَمْ أَعْرِفُهُ وَأُبْلَسًا (۱)

ای ندم . و مراد بمجرمان کافران اند لقله :

( وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ ) ایشان را شریکان خود یعنی معبودان که بدون خدای که ایشان را شریک او کردند شیعیانی نباشد یعنی آن ظن که ایشان بردند که این بتان شیعیان ما خواهند بود فی قوله « هؤلاء شفعاؤنا عند الله » آن گمان دروغ شود و ایشانرا شفاعت نبود ( وَ كَانُوا بِشُرُكائِهِمْ كافرينَ ) و باین رها نکنند تا ایشان کافر شوند و تبرّأ کنند و گویند ما از ایشان و عبادت ایشان بیزاریم و این عبادت نه برضا و فرمان و اختیار ما رفت و این محمول باشد بر معبودان احیاء چون عیسی بن مریم و جز او .

( وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِئذٍ يَنفِرُ قَوْمٌ ) و آن روز که قیامت برخیزد ایشان متفرق

شوند پس از آنکه امروز مجتمعند بر باطل .

( فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ) آنکه چون طرفی ذکر کافران گفت و

احوال ایشان و اعمال ایشان ، با ذکر مؤمنان آمد و گفت اما آنانکه ایمان آرند و کارهای نیکو کنند ( فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ ) ایشان در روضه و مرغزاری باشند از بهشت مجبور و در مجبور قولها گفتند . عبدالله عباس گفت یحبرون ای یکرمون ایشان را آنجا اِکرام کنند و گرامی دارند . مجاهد و قتاده گفتند منعم باشند . ابو عبیده گفت شادمانه باشند و منه قوله لَهُمْ فِيهَا مَنَاصِلُ كَمَا يُنَاصِلُونَ اما امتلاءت دار حَبْرَة إِلَّا مَنَاصِلُ عِبْرَة ، وقال العجاج :

فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْطَى الْعَبْرَةَ      مَوَالِي الْحَقِّ إِنَّ الْمَوْلَى شَكَرٌ (۲)

ای اعطی السروز ، و بعضی دگر گفتند حبره هر نعمتی باشد حسن من التحبیر و هو

التحسين و منه الحبره البرد الیمانی ، و منه الحبر لانه یحبر به الاوراق ، و منه الحبر للعالم لانه یتحبر بالاخلاق الحسنه قال الشاعر : « يُحَبِّرُهَا الْكَاتِبُ الْعِمِّيْرِيُّ »

أی یحسنها و ینمقها . و گفتند معنی یحبرون آنست که یلتنون بالسماع و ایشان را بسماع

(۱) ای یارمن آیا منزلگاه و آثار ستوران را میشناسی ؟ گفت آری میشناسم و پشیمان شد .

(۲) سپاس خدایرا که دوستان حق را نعمت داد اگر شکر گزارند .

خوش لذت دهند. یحیی بن ابی کثیر را پرسیدند از این آیه گفت هو السماع فی الجنة، واوزاعی را پرسیدند هم این گفت. آنکه گفت چون ایشان سماع کنند هیچ درخت در بهشت نماند والا بکشی (۱) در آید، هم اوزاعی گفت خدای تعالی هیچ خلقی نیافرید خوش آواز تر از اسرافیل چون او بسماع در آید بر اهل هفت آسمان تسبیح ببرد. عطاء بن یسار روایت کرد از ابوهریره از رسول ﷺ که او گفت بهشت صد درجه است میان هر درجه چندان که از آسمان تا زمین و درجه برترین او فردوس است، وجویهای بهشت از او فرود میآید، و عرش روز قیامت برو نهاده باشد، و مردی بر پای خاست گفت یا رسول الله من مردی ام که آواز خوش دوست دارم در بهشت هیچ آواز خوش باشد؟ گفت ای والذی نفسی بیده آری بدان خدای که جان من بدست اوست که خدای را در بهشت درختی است وحی کند بآندرخت که سماعی بشنوان بندگانی را که در دنیا خود را دور داشتند از سماع ملاحی و معازف باطل از بربط و مزامیر، آندرخت با آواز آید بتسبیح و تحلیل آوازی که خلایق مانند آن نشنیده باشند. ابودرداء روایت کرد که روزی رسول ﷺ ذکر بهشت میکرد و انواع نعمت او، اعرابی بآخر قوم نشسته بود در زانو افتاد و گفت یا رسول الله در بهشت سماع باشد گفت بلی در بهشت جوئی است در کنار آن جوی نباتی رسته است حوصان آن نبات آوازی دهد و سماعی کند که خلایق مثل آن نشنیده باشند و آن فاضلتر نعمتی باشد در بهشت. گفت ابودرداء را پرسیدند که آن آواز بچه کند گفت بتسبیح خدای و حوصان در لغت نباتی باشد سر او تیز و اصل او ضخم و قیل حوصانی. در اثر آمد از مغیره از ابراهیم که او گفت در بهشت درختانست که چون اهل بهشت را سماع باید خدای تعالی از زیر عرش بادی بفرستد بر آن درختان آید و برگهای آنرا بجنباند و بر یکدیگر زند از آنجا آوازی آید که اگر اهل دنیا بشنوند از طرب بمیرند. و ابوهریره را پرسیدند که در بهشت سماع باشد گفت بلی در بهشت درختی است اصل آن از زر است و شاخهای آن از سیم و میوه آن لؤلؤ و زبرجد و یاقوت خدای تعالی بادی بفرستد تا بر آن درخت آید و شاخ و برگ او را برهم زند از آنجا آوازی آید که شنندگان مانند آن نشنیده باشند. و اما تخصیص روضه برای آن کرد که هیچ چیز نیست بنزدیک عرب از روضه نکوتر و خوشتر تا شاعر گوید:

مارووضة من ریاض الحسنین مغشبة خضرة اجاد علیها مسبیل قطیل

يُضَاحِكُ الشَّمْسُ مِنْهَا كَوَكَبٌ شَرِقٌ مُؤَزَّرٌ بِعَمِيمِ النَّبْتِ مُكْتَهِلٌ  
 يَوْمًا بِأَطْيَبِ مِنْهَا نَشْرًا رَائِحَةً وَلَا بِأَحْسَنِ مِنْهَا إِذًا دَنَا الْأَصْلُ (۱)  
 آنکه ذکر جزا و مآل کافران کرد گفت :

( وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَآلَاءِ الْآخِرَةِ ) اما آنانکه کافر باشند  
 و دروغ دارند لقاء آخرت را یعنی بازگشت با آنجا ( فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ ) ایشان  
 را در عذاب حاضر کنند .

( فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ) اَى سُبْحَانَ اللَّهِ تَسْبِيحًا حِينَ تَمْسُونَ  
 چنانست که بیان کردیم فی قوله وعد الله و کتاب الله جز آنستکه اینجا فعل بیفکنند و اضافت  
 فعل با مفعول کردند و آنجا با فاعل ، معنی آنستکه نماز کنید آنکه که در شب آئید و آنکه  
 که در روز آئید یعنی نماز شام و نماز بامداد ( وَعَشِيًّا ) و نماز خفتن ( وَحِينَ تَظْهَرُونَ ) و  
 آنکه که در نیمه روز آئید یعنی نماز پیشین یقال أصبح و أمسى و أضحى و أظهر إذا دخل فی-  
 الصباح والمساء والضحی والظهر . بعضی دگر گفتند حین تمسون نماز دیگر خواست و نماز  
 شام و حین تصبحون نماز بامداد و عشاء (۲) و نافع بن الازرق پرسید عبدالله بن عباس را  
 که ذکر پنج نماز در قرآن هست در هیچ آیت ؟ گفت بلی فی قوله « فسبحان الله حین تمسون  
 و حین تصبحون - إلی قوله - و حین تظهرون » عبدالله بن عباس روایت کرد از رسول ﷺ که او  
 گفت هر کس که او این آیات و آخر سوره و الصافات در عقب هر نماز فریضه بخواند خدای  
 تعالی بنویسد او را از حسنات عدد ستاره آسمان و قطره باران و برگ درختان و عدد خاک زمین  
 چون بمیرد او را بعدد هر حسنی ده حسنه بنویسند ، و هم عبدالله بن عباس روایت کرد از رسول ﷺ  
 ﷺ که او گفت هر که بامداد و شبانگاه بگوید « فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون - إلی قوله -  
 و كذلك تخرجون » این گفتار تلافی و تدارک هر عبادت باشد که او را در آن روز و آن شب  
 فائت شود مراد سنن و نوافل و تسبیحات و دعوات است . و انس مالک روایت کرد از رسول

(۱) شعر از اعشى است هیچ باغی از باغهای زیبا ، که گیاه بسیار آورده و ابر بارنده بر آن بسیار  
 باریده است روئیدنی آن شاداب در روی خورشید میخندد و همه آنها را سبزه ها فرو گرفته است  
 مانند چادری و بغایت نمو رسیده است وقتی آفتاب بغروب گراید هرگز خوشبوی تر از آن زن و زیبا  
 تر از او نیست .

(۲) شاید کلمه عشا زائد است و نماز ظهر و عشا را بوضوح آن گذاشته و شاید نیز در عبارات سقطی است  
 و در اصل چنین بوده است و عشا نماز عشا و حین تظهرون نماز پیشین .

که او گفت هر که خواهد که او را فردای قیامت بکیل تمامتر دهند باید تا بگوید « فسیحان الله حین تمسون و حین تصبحون - الی قوله - و كذلك تخرجون » و قوله « سبحان ربك رب العزّة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین » ضحاک روایت کرد که هر که این آیات بخواند ثواب او برابر ثواب آنکس باشد که دوست برده آزاد کرده باشد از فرزندان اسماعیل . کعب الاحبار گفت هر که این آیات بخواند چون در روز در آید و در شب هیچ خیر از او فائت نشود و هیچ شر از او در وجود نیاید، و ابراهیم علیه السلام اینکلمات هر روز شش بار بگفتی .

( یُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ ) زنده از مرده بیرون آرد و مرده از زنده و تفسیر این در سوره آل عمران رفته است ( وَ يُخْضِبُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ) و زمین را زنده کند به نبات پس از آنکه مرده باشد ( وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ) و شما را همچنین از گورها بر آرند که نبات از زمین .

( وَ مِنْ آيَاتِهِ ) گفت از آیات و دلائل و بیّنات او آنست که شما را بیافرید از خاک یعنی آدم را که پدر شما بود ( ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ) پس آنکه دیدید که شما خلقتی بسیار بودید منتشر و پراکنده در زمین، این « إِذَا » مفاجات است یعنی پس روزگار بر نیامد میان خلق آدم و میان آنکه فرزندان او بسیار شدند و در زمین پراکنده شدند .

( وَ مِنْ آيَاتِهِ ) و از دلائل او ( أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا ) آنستکه برای شما آفرید هم از شما و از جنس شما جفتان و زنان شما را تا شما را بایشان سکون و آرام باشد ( وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً ) و از میان شما دوستی و رحمت نهاد قوله « مَنْ أَنْفُسِكُمْ » یعنی از استخوانهای پهلوی آدم و گفتند هم از آب شما و گفتند هم از جنس شما . راوی خبر گوید که مردی بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله مرا از کاری عجبست و آن تعجب است که مردی و زنی هرگز یکدیگر را ندیده و نشناخته چون میان ایشان منا کحتی رود و یک روز بایکدیگر صحبت کنند یکدیگر را چنان دوست گیرند که از آن عظیمتر ممکن نباشد . رسول صلی الله علیه و آله گفت آن از قبل خداست و این آیت بخواند « وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً » ( إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ) در این آیتی و دلالتی هست آنان را که اندیشه کنند .

( وَ مِنْ آيَاتِهِ ) از دلائل و عجایب او ( خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ) آفریدن آسمان و زمین است ( وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ ) و اختلاف زبانها و لغتهای شما از

تازی و پارسی و هندی و رومی و جز آن إلى مالا يحصى كثرة و اختلاف ألوان شما از سیاه و سفید و سرخ و زرد و أسمر و شما همه از يك مادر و پدر از آدم و حوا ( ) إِن فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ ( ) در این دلائلی هست عالمیان و جهانیان را . حفص تنها خواند للعالمین بکسر لام یعنی دانایان را .

( وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ ) این از آن جمله است که گفتیم إِنَّ الْعَرَبَ تَلْفُ الْخَبْرِينَ لِقَاترَمِي بِهِمَا رَمِيًا ثَقَّةً بَأَنَّ الْمَخَاطِبَ يَضَعُ كَلَامًا مِنْهُمَا مَوْضِعَهُ عَرَبٌ دُو خَبْرٍ مُخْتَلَفٍ بِيْغِيرِدٍ وَبِيْنْدَاذِدْ دَرَهْمٍ پيچیده چون داند که مخاطب هريك بجای خود بداند نهادن، تقدیر آیت آنست که منامکم باللیل و ابتغأؤکم من فضله بالنهار و از آیات او آنست که شما را شب پدید کرد تا در او بخشید و روز پدید کرد تا در او طلب معاش کنید ( ) إِن فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ( ) در این آیتی و علامتی هست آنان را که بشنوند . ( وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا ) از این آیت آن بیفکند لدلالة الکلام عليه کقول طرفه :

أَلَا أَهَذَا الزَّجْرُ أَحْضَرَ الْوَعَا وَأَنْ أَشْهَدَ اللَّذَاتِ هَلْ أَنْتَ مُخْلِدي (۱)  
 أرادان أحضر چه اگر آن تقدیر نکنند لازم آید که فعل مخبر عنه بود و این صورت بندد چو فعل خبر باشد و مخبر عنه نبود و بعضی علماء گفتند در کلام تقدیم و تأخیری هست و التقدیر « یریکم البرق من آیاته » گفت و از عجایب و آیات او آنست که بشما نماید برق را خوفًا و طمعاً برای خوف و طمع تا از او خائف باشید از صاعقه اش و طمع دارید ببارانش و نصب او بر مفعول له باشد ( وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ) و از آسمان آبی فرود آرد یعنی آب باران و زنده کند زمین را باو پس از آنکه مرده باشد در این آیتی و علامتی هست گروه خردمندان را ( وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ) و از آیات و عجائب او آنست که آسمان و زمین بفرمان او ایستاده است ( ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ ) چون شمارا بخواند از زمین شما اجابت کنید و از زمین بیرون آئید یعنی روز قیامت و بعث برای حساب و جزاء بعضی گفتند در کلام تقدیم و تأخیری هست و التقدیر ثم إذا دعاكم دعوة إذا أنتم تخرجون من الأرض و إذا أول ظرفی است متضمن شرط و دوم إذا مفاعلت است .

(۱) ای کسیکه بر من سخت میگیری و نهی میکنی از اینکه در جنگ حاضر شوم یا در بزم شادی آیا تو میتوانی مرا جاودان زنده نگاه داری تا کار فوت شده را پس از این انجام دهم .

(وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهٌ قَانِتُونَ) آنکه گفت او راست هر چه در آسمانها و زمین است و همه او را قانت و مطیع باشند .

( وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ) آنکه گفت او آن خدا است که ابتدا خلق او کرد بی آنکه هیچ بود و باز اعادت هم او کند پس از آنکه بمیراند ایشانرا . عبدالله مسعود خواند «يَبْدَأُ الْخَلْقَ» حملاً علی قوله « ثم يعيده » وقوله « إنه هويبدء و يعيد » و دلیل عامه قرآء « كما بدأكم تعودون » ( وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ) و آن یعنی اعادت بر او آسانتر باشد از ابتداء . ربیع خثیم و حسن بصری و عوفی از عبدالله عباس گفتند معنی آنست که هین بی زیادت و تفضیلی، و أفعال در کلام عرب بسیار آمد که اگر چه صورت او أفعال تفضیل است معنی او تفضیل نیست چنانکه گویند المالك أولى بملكه ، و اگر چه هیچکس رادر آن ولایت و ملکیت شریکت نباشد ، وقال الفرزدق :

إِنَّ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ بَنَى لَنَا بَيْتًا دَعَائِمُهُ أَعَزُّ وَأَفْضَلُ (۱) (أطول خ ل)

ای عزیز فاضل « طویل نسخه » برای آنکه من کذا نمیگویند و قال آخر :

لَمْ مَرُّكَ إِنْ الزُّبْرَقَانَ لَنَازِلُ بِمَعْرُوفِهِ عِنْدَ السَّنِينِ وَأَفْضَلُ (۲)

ای . فاضل مجاهد گفت أهون علیکم فی العادة والاختیار برای آنکه آنکس از ما که کاری نند دوم باربر او آسانتر باشد از آنکه ابتدا کند . بعضی دیگر گفتند أهون علیه من حیث الصور اعادة آسانتر است از روی صورت برای آنکه در بدایت نطفه آفرید ، آنکه علقه کرد ، آنکه مضغه ، آنکه عظام آنکه خلقتی دیگر آفرید از خلق حیاة در او و اعادت بیکبار بود بصیحه اسرافیل و نفخ او در صور و این برتوسع باشد . و اینهمه معنی روایت کلبی است از ابو صالح از عبدالله عباس ( وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى ) و او راست مثل بلند تر و وسیعتر یعنی او راست صفات برتر عبدالله عباس گفت یعنی مثل أعلى ، در آنکه او را مثل نیست فی قوله « لیس کمثله شیء » ، او راست . قتاده گفت مثله أن لا إله غیره و معنی یکی است ( وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ) و او عزیز و حکیم است .

(ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ) آنکه حق تعالی در این آیت مثل زد اهلیت و توحید خود را گفت خدای تعالی مثلی زد برای شما از شما و آن آنستکه گفت شما راست از

(۱) آنکه آسمان را برافراشت برای ما خانه ساخت که پایه‌های آن استوار و نیکو است .

(۲) بجان تو سوگو کند که زبرقان در سالهای قحطی مهمان نواز و بخشنده است .

این بندگان و پرستاران که شما دارید و ملک یمن شماست شرکنتی و انبازی در آن مالی و ملکی که من شما را روزی کردم چون بندگان شما که مملوک شما اند با شما شرکت ندارند در ملک شما از کجا که آنچه آفریده و مخلوق من است بامن شریک باشد . قتاده گفت چنانکه نپسندی که بندگان و زیردستان شما بنزدیک شما باشند در فراش همچنین مپسندید که بندگان من بامن شریک باشند در معبودی . و مورد آیت مورد انکار و تقریر است مرشکان را . و قوله ( تَخَافُوهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ ) از ایشان چنان میترسی که از خود . ابومجلز گفت مراد آنستکه از ایشان ترسی که اتلاف مال کنند چنانکه از جهة خود ترسی . و قيل كخيفة بعضكم بعضاً من الشركاء . عبدالله عباس گفت ترسی که میراث بایشان رسد چنانکه بعضی از بعضی میراث میگیرند . و گفتند میرسد از ایشان که مشارکت کنند با شما در مالها تا آن چنانکه از خود می ترسید ( كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ ) ما آیات را چنین تفصیل دهیم برای عاقلان .

( بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَ نَفْسِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ) آنکه این کافران این معنی را کار بستند که تابع هوای نفس خود اند بی علمی و بصیرتی هوا پرستیدند و مثله قوله «أَفَرَأَيْتَ مِنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» و از آنجا که علمی نیست ایشانرا که در ادله نظر نکرده اند گفت ( فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ ) که ره نماید آنرا که خواهد او را گمراه کند؛ یعنی که توفیق دهد آنرا که خدای تعالی او را خذلان کند؛ یا که مؤمن خواند آنرا که خدای حکم کند بضلال او؛ و یا کرده نماید بهشت آنرا که خدای تعالی گمراه کند بقیامت از ره بهشت؛ ( وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ) و ایشانرا هیچ یاری و ناصری نباشد . آنکه امر کرد رسول را و گفت :

( فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ) خطاب با او و مراد او و امت، گفت راست دار روی خود بدین او در آن حال که مسلمان و مستقیم باشی یعنی از عبادت خالص دار خدای را و توجه در عبادت کن با او و با او در عبادت انباز مگیر . و نصب حنیفاً بر حالت از فاعل و بیان کردیم که حنیف از اضداد است هم میل باشد و هم استقامت .

( فَطَرَتُ اللَّهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ) مجاهد گفت فطرت خدای اسلام است و نصب او بر اغراء است بفعلی مضمرب یعنی الزم و اتبع دین الله الاسلام یعنی ملازم و متبع مسلمانی باش ، و اصل فطر شکافتن باشد و ابتداء خلق کردن و خمیر سرشتن و اصل هر سه شق است و الفطرة الخلق و الفطرة الملة و منه زكاة الفطرة ، و قيل معناه يرجع إلى معنى الخلق لانهما زكاة الرؤوس . و ابوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت « كل مولود يولد على الفطرة فأبواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه كما تنتج البهيمة هل تجدون فيها من جدعاء » گفت هر-

مولود و فرزند که زاید بر فطرة اسلام زاید پدر و مادر او را جهود و ترسا و گبر کنند چنانکه بیمه بچه که زاید گوش بریده نباشد خداوند ( ۱ ) گوش ببرد . آنگه ابوهیره گفت اگر خواهی این از قرآن برخوانی « فطرة الله التي فطر الناس عليها » در خبر دیگر هم از ابوهیره و حدیثی مانند او و در آخرش گفتند یا رسول الله چه گوئی آنان را که از این کودکان در طفولیت بمیرند ؟ گفت « الله أعلم بما كانوا عاملين » خدای تعالی عالم تر که ایشان چه کردند اگر بماندندی . اسود بن سریع گفت با رسول الله چهار غذا کردم قومی از ما کودکان مشرکان را میکشند رسول ﷺ گفت چرا کود کانرا میکشتی و ایشان اطفال و بیگناه اند ؟ گفتند یا رسول الله مشرک زاده اند گفت « والذی نفسی بیده مامن مولود إلا یولد علی هذه الفطرة فما يزال علیها حتی تبین عنه لسانه و أبواه یهودانه وینصرانه » عیاض بن عمار روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت خدای تعالی مرا فرمود که پیاموزم شما را آنچه ندانید و خدای تعالی گفت مرا که آنچه بندگان خود داده ام حلالست ایشانرا من بندگان خود را همه را مسلمان آفریده ام شیطان میآید ایشانرا میفریبد و برایشان حرام میکند آنچه من حلال کرده ام ایشانرا، و می فرماید ایشانرا تا بمن شرک آرند ( لا تبديل لخلق الله ) تبدیل و تغییر نیست خلق خدای را صورۃ نفی است و معنی نهی . یعنی تغییر مکنید خلق خدای را بخصی کردن و گوش چهار پای بریدن و مانند این ( ذلک الدین القیم ) این دین راست است و طریق مستقیم ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند . قوله تعالی :

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقَوْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱)

برگردند گانند بسوی او و بترسید از او و بپا دارید نماز را و نبوده باشید از مشرکان

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲) وَإِذَا

از آنانکه پراکنده کردند دین خود را و بودند بر کیشی هر گروهی با آنچه نزد ایشانست شادمانند و چون

مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا

برسد مردم را ضرری بخوانند پروردگارشانرا باز گشتگان باو پس هرگاه بچشاند آنها را از آن رحمتی آنگاه

فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ

گروهی از آنها پروردگارشان شرک آورند تا کافر شوند با آنچه دادیم آنها را پس بهره یابند پس زود باشد

(۱) یعنی صاحب چهارپا گوش او را ببرد و این سخن رد آنان است که پندارند خداوند بعضی

را بطینت پاک آفرید و بعضی را پلید .



تَعْمَلُونَ (۳۴) أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهَوْا يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (۳۵)

بدانید یا فرستادیم برایشان حجتی را پس او سخن کند بآنچه بودند که بآن شرک میآوردند  
وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيَهُمْ إِذَا هُمْ  
وچون بچشانیم مردم را رحمتی شاد شوند بآن و اگر برسد آنها را بدی بآنچه پیش داشته دستهایشان آنکاه آنها

يَقْنَطُونَ (۳۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي

نا امید شوند آیا ندیدند آنکه خدا بهن میکند روزی را برای هر که میخواهد و تنگ میکند بدرستی که در

ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷) فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ

این هر آینه نشانها نیست برای گروهی که میگردند پس بده خداوند نزدیک را حق او را و بیچارگان را و راه گذاران را

ذَلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳۸) وَمَا آتَيْتُم مِّنْ

این بهتر است مر آنان که میخواهند ذات خدایا و آنها ایشانند رستگاران و آنچه میدهید از

رَبًّا لَّيْرُبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرَبُّوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم مِّنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ

حرام تا بیفزاید در مالهای مردم پس زیاد نمیشود نزد خدا و آنچه میدهید از زکاة میخواهید

وَجْهَ اللَّهِ فَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ

ذات خدایا پس آنها ایشانند صاحبان افزونی خداست آنکه آفرید شمارا پس روزی داد شمارا پس

يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِّنْ شَيْءٍ

میمیراند شمارا پس زنده میکند شمارا آیا هست از شریکان شما کسیکه بکند از این خلق شما از چیزی

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۰) ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ

یا کست او و برتر است از آنچه شرک میآوردند ظاهر شد تباهی در بیابان و دریا بآنچه کرده

أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۱) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ

دستهایشان تا بچشانند آنها را پاره ای از آنچه کردند تا شاید آنها برگردند بگو سیر کنید در زمین

فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّشْرِكِينَ (۴۲) فَأَقِمْ

پس بنگرید چگونه بود سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند بیشتر ایشان مشرکین پس راست کن

وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَاسِمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ

روی خود را برای دین راست پیش از آنکه بیاید روزی که نیست بازگشت مر او را از خدا در آن روز

يَصَّدُّونَ (۴۳) مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ (۴۴)

مردم جدا شوند از هم هر که کافر شد پس بر اوست کفر او و کسی که کرد کار شایسته برای خود میگذرانند

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۴۵)

تا جزا دهد آنان را که گرویدند و کردند کارهای شایسته از فعل خود بدرستی که او دوست ندارد کافران را

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ

و از آیات قدرتش اینکه میفرستد بادهارا مزده دهنده و تا بچشاند شمارا از رحمت خود و تا بروند کشتی ها

بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۴۶) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا

بامر او و تا طلب کنید از فضل خدا و تا شاید شما شکر کنید و هر آینه بتحقیق فرستادیم

مِنْ قَبْلِكَ رَسُولًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرًا مَوْا

بیش از تو پیامبران را بسوی گروهشان پس آمدند بمعجز ها پس انتقام کشیدیم از آنانکه کافر شدند

وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷)

و هست سزاوار بر ما یاری کردن گروندگان

قوله تعالی ( مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ) منصوب است بر حال من قوله « فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ » برای

آنکه خطاب با رسول است ﷺ و مراد رسول ﷺ و امت کأنه قال فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ أَنْتَ

وَمِنْ مَعِكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ « منیبین الیه » ای تائیین راجعین منقطعین الیه در آنحال که توبه کننده

باشید و با درگاه اوشوید، و گفتند اشتقاق او از قطع است و منه الناب لقطعه ( وَاذِقُوهُ ) از او

بترسید و از عقاب او و از معاصی او اجتناب کنید ( وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ) نماز پبای دارید در

مواقیت خود و ادا کردن او بحدود و ارکان و شرایطش علی ما أمرتم به ( وَلَا تَكُونُوا مِنَ

الْمُشْرِكِينَ ) و از جمله مشرکان مباشید که باو انباز گیرید .

( مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ ) حمزه و کسائی خواندند فاروقا دینهم بآلف و تخفیف داء

من المفارقة ، و باقی قرأء خواندند « مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ » من التفريق از آنانکه دین خود

پاره پاره کردند ( وَكَانُوا شِعْمًا ) ای فرقا و گروه گروه شدند . قتاده گفت مراد جهودان و

ترسایان اند ، و بعضی دگر گفتند بدلت از مشرکان . عمر خطاب روایت کرد که رسول

ﷺ گفت عایشه را « إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعْمًا هُمُ أَهْلُ الْبَدْعِ وَالضَّلَالَةِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ

إِنْ لِكُلِّ صَاحِبِ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ إِلَّا صَاحِبَ الْبَدْعِ وَالْأَهْوَاءِ فَانْهَ لِيَسْتَ لَهُمْ تَوْبَةٌ أَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَ هُمْ

مِنِّي بَرِيءٌ » گفت مراد باین آیت اهل بدع و ضلالت اند از این امت و هر گناه کاری را توبه

است جز ایشانرا که صاحب بدعت‌اند و تابع هوای خود من از ایشان بیزارم و ایشان از من. آنکه گفت: (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ قَرِيعُونَ) هر گروهی شاد باشد بآنچه نزدیک ایشان است از اعتقادشان که کرده باشند درحقی ودرستی آن. آنکه گفت؛

(وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ) احوال آدمی و تکون او در حالات و تاراتش گفت چون برسد بآدمی سخنی [و ناس اسم جنس است] و محنتی و بیماری و درویشی و مانند این (دَعَا رَبَّهُمْ) خدای را بخوانند باخلاص منیبینِ إلیه با در گاه او گریزند باز چون از آن محنت کرانه شوند (نَمَّ إِذَا أَذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً) چون رحمتی بچشاند خدای ایشانرا از عافیت و نعمت و تندرستی و دست فراخی

(إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشِيرُونَ) «إِذَا» مفاجاتست. که توبینی گروهی از ایشان بخدای کافر شوند و باس شرک شوند.

(لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ) تا کفران کنند آن نعمت را که من بایشان عطا کرده باشم آنکه گفت ایشانرا بصیغت امر و معنی تهدید برداری و تمتع کنی که پس از این بدانی که عقاب و جزاء کرده شما چه خواهد بود.

(أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا) یا فرو فرستادیم بر ایشان سلطانی و بیستی. عبدالله عباس و ضحاک گفتند یعنی حجتی و عذری. قتاده و ربیع گفتند کتابی. دیگر مفسران گفتند رسولی یعنی ما هیچ بیست و حجت بر ایشان فرستاده هستیم که او سخن میگوید برای ایشان و بعد از ایشان در شرکشان و ایشان را شرک میفرماید؟ یعنی نفرستادیم، پس چرا باید تا ایشان مشرک شوند بی عذری و علّتی و بهانه‌ای آنکه گفت:

(وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ) و اگر رنجی و بلائی و نکبتی رسد بایشان بآنچه کرده باشند و مستحق آن شده (إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ) که تو نگه کنی ایشان نومید شده باشند از من و از رحمت من.

(أَوَلَمْ يَرَوْا) نمیبینند یعنی نمیدانند که خدای تعالی روزی بگستراند آنان را که خواهد (و يَقْدِرُ) ای یقتر و یضیق و تنگ گرداند و سخت بر آنکه او خواهد بحسب مصلحت ایشان.

(إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) و در این آیاتی و دلالاتی هست گروهی را که ایمان آرند، و برای آن تخصیص کرد مؤمنان را که منفع ایشان باشد از آنجا که نظر

واندیشه ایشان کنند .

( فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ ) آنکه گفت بده یا محمد ، خطاب باو و مراد او و امت ، خویشان و نزدیکان را حقشان ، و نیز درویش را حق او باو ده ( وَابْنِ السَّبِيلِ ) رهگذری را و این شامل بود زکاة و صدقات و نفقات و وجوه بر و احسان و صلت رحم را بر همه وجه ( ذَلِكَ خَيْرٌ ) آنکه گفت این دادن بهتر باشد آنان را که روی خدای جویند ( وَأَوْلِيكَ ) هم المفلحون ) و ایشان ظفریافتگان باشند بمراد خود .

( وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبَا ) ابن کثیر خواند ایتتم مقصوداً من الاتیان وهو عبارة عن الفعل  
یقال آتیت بالامر إذا فعلته و منه قول الشاعر :

« وَلَمْ يَأْتِ مَا يَأْتِي مِنَ الْأَمِيرِ هَائِبًا » (۱)

یعنی آنچه کنید از ربا، و باقی قرءاء بمد خواندند ایتتم من الائتاء وهو الاِعتاء، و آنچه دهید از ربا ( لِيَسْرُبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ ) تا بیفزاید در مالهای مردمان ( فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ ) نیز فزاید نزدیک خدای مدنیان، خواندند « لیربوا » ببناء مضموم علی الخطاب للجماعة و سکون و او بیفزاید شرکت در مال مردمان، بنزدیک خدای نیز فزاید ( وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ ) و آنچه بدهید از زکاة و بآن روی خدای خواهی یعنی برای خدای دهید ( فَأَوْلِيكَ ) هم المضمعون ) آنان که این کنند یعنی زکاة دهند ایشان خداوندان ضعیف باشند و ایشان را ثواب مضاعف بود. در آیت تزهید است از ربا و ترغیب در زکاة بخلاف آنکه مردمان گمان برند که ربا در مال بیفزاید و زکاة از مال بکاهد. خدای تعالی در باب ربا و زکاة میگوید « یمحق الله الربوا و یربی الصدقات » مفسران در معنی آیت خلاف کردند سعید جبر و مجاهد و طاووس و قتاده و ضحاک گفتند این مردی باشد که عطائی بکسی دهد یا هدیه بطمع . آنکه زیادت آن بستاند آن ربای است حلال خداوندش را در او مزدی نباشد و بزه نباشد، و گفتند این معنی رسول ﷺ نکردی و او را نشایستی کردن لقلوله « ولا تمنن تستكثر » شعبی گفت این مردی باشد که خویشتن در سفر بر کسی بندد و خدمت او کند تا از او قوتی و نفقاتی باو رسد تا آن مرد بازرگان گوید از این مزد که مرا باشد بر این مال تورا چندین نصیب است تا مرا معاونت کنی در این سفر . این نه برای خدا کند. نخعی گفت معنی آنست که در جاهلیت چنین عادت بودی که مرد بسیار مال چیزی بخویشاوندان خود دادی تا بدان تجارت کردی غرض او نه خدای بودی اوقاتی

(۱) یعنی کاری که میکند با ترس نمیکند .

از او چیزی بستدی بمرا بجه آن. سدی گفت آیت در بنی ثقیف آمد که ایشان ربا دادندی خدای تعالی گفت آنرا زیادتی نباشد و زکاة بيفزاید نزدیک خدای و قوله «فاولئك هم المضعفون» ای هم أصحاب ضعیف من قولهم أجرب الرجل اذا صار ذا ابل جربی و أعطش اذا صار ذا ابل عطاش قال: «كَتَقْرِبَةَ ذِي الْبَيْلَةِ الْمُعْطَشِ» (۱)

( اللهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ) گفت او آن خداست که بیافرید شمارا در بدایت و روزی داد در میانه و بمیراند بآخر و زنده کند در آخرت. این بر سیل تذکیر نعمت گفت ( هَلْ مِنْ شَرِّ كَانِكُمْ ) هیچ کس هست از این انبازان که شما گرفتید باخدای که چیزی کند یا قادر باشد بر بعضی از این؟ ( سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى ) منز هست او و متعالی از آنکه با او همتا و انباز گزینید. آنکه گفت:

( ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ) گفت فساد آشکارا شد در زمین و دریا با آنچه مردمان میکنند از کفر و معاصی. فساد بر بقحط و قلت باران و گیاه بود. و فساد بحر بآنکه آبش کم شود و منافی که از او بودی کمتر شود بشومی گناه بنی آدم قتاده گفت این پیش از مبعث رسول بود صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون خدای تعالی رسول را بفرستاد اهل بر که اهل بیابان و خیمهها بودند ببرکت او بر خصب و نعمت شدند، و آنان که اهل بحر بودند از اهل ریف و دهها و شهرها که بر کنار دریا باشد همه بر خیر شدند، مجاهد گفت مراد باین بحر نه دریاست بل مراد هر شهری و دیهی است که آنرا آب روان باشد. عطیه گفت هر آن سالی که باران کم باشد غوص کم باشد. عبدالله عباس گفت لؤلؤ در شکم صدف از قطره باران بود که آن روز که باران بیاید دهن باز کند هر قطره باران که در دهن او افتد در شکم او دزی شود. حسن بصری گفت مراد بدریا شهرها است که در کنار دریا بود. عبدالله عباس و عکرمه و مجاهد گفتند فساد که آشکارا شد در زمین بقتل قاییل بود هابیل راو در دریا بغضب آن پادشاه که بر کنار دریا کشتیها میسند بغصب فی قوله «وكان وراءهم ملك يأخذ كل سفينة غصبا» گفتند نام جلندار بود از قبیله ازد (لِينْدِيَقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا) تا بچشاند ایشان را بعضی آنچه کرده باشند یعنی جزای آنچه کرده باشند، چه آنچه ایشان کردند بدون ایشان نشاید. سلمی درشاذ بنون خواند و جمله قرآء بیاورد إِلَى اسْمِ اللَّهِ (أَعْلَهُمْ يَرْجِعُونَ)

(۱) معطش اسم فاعل است از أعطش و صفت ذی البیلة است یعنی صاحب آب اندک و شتران تشنه و

قربه مشک است و تشبیه است کسی را که مال اندک دارد و مصرف بسیار.

تا باشد که باز آیند و رجوع کنند و لطفی شود ایشان را که عند آن توبه کنند.  
( 'قُلْ ) بگو ای محمد این کافران را ( سِرُّوا فِي الْأَرْضِ ) در زمین بروید و بنگرید تا چگونه بود عاقبت آنان که پیش شما بودند از کافران ( مِنْ قَبْلُ ) یعنی من قبلکم و قبل زمانکم ( كَانُوا أَكْثَرُ مِنْ مُشْرِكِينَ ) بیشتر ایشان مشرک بودند .

( فَأَقِمْ وَجْهَكَ ) راست کن رویت برای دین اسلام یعنی از دین اسلام هیچ میل مکن و عدول منماید ( مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ ) پیش از آنکه روزی آید که آنرا از خدای تعالی مردی و مدفعی نبود، و آن روز قیامت است. آنگاه گفت ( يَوْمَ مَسْدُ عَوْنٍ ) ای یتمد عاون ای یتفرقون . آن روز مردم متفرق شوند بدو فرقه « فریق فی الجنة و فریق فی السعیر » گفت :

( مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ ) هر که کافر شد کفرش برواست یعنی وبال و عقاب کفر او بر او باشد بر دگر کس نبود ، و مضرت آن با او گردد نه با جز او ( وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا ) و هر که او کار نیکو کند آنچه میکند از تمهید کار و ساز جای نشست و خفت برای خود کند و قوله ( فَلَا نَفْسِهِمْ يَمَعُدُونَ ) عبارت است از اینکد گفتیم و اصل او من قولهم مهد فراشه اذا أفرشه ، و گفتند معنی آنست که برای خود و مضجع خود در گور بستری نرم می سازد از عمل صالح .

( لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا ) برای آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند ( مِنْ فَضْلِهِ ) از بهشت و ثواب او که نهاده است ایشان را ( إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ) او کافران را دوست ندارد و خیر ندهد ایشان را .

( وَمِنْ آيَاتِهِ ) گفت از دلائل و عبر و علامات او آنست که بفرستد بادها را مژده دهنده یعنی بیاران . بیانیه قوله « بشری بین یدی رحمته » ( وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ ) تا شما را بچشاند از رحمت خود یعنی از باران ( وَلِيَتَجَرَّيَ الْفُلُوكَ بِأَمْرِهِ ) و نیز غرض او در باد فرستادن جز آنکه ابر را جمع کند و بیفشارد و باران از او بدر آرد آن است تا کشتیها را در دریا براند و بگذراند بفرمان او و تا شما طلب روزی کنید و آنرا وجه معاش روزی سازید و با تو سئل کنید به بسیاری منافع ( وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ) و تا باشد که شکر گزارید .

( وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ ) آنگاه برای تسلیه رسول گفت ای محمد ما پیش از تو

پیغامبران فرستادیم بقوم ایشان (فَعَبَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) و آمدند و حجتها و معجزات و دلائل آوردند بایشان. اینجا اِضمارِ هست من قولهم فکفروا بهم، قوم بایشان کافر شدند (فَأَن تَقْمَنَّا) ما انتقام کشیدیم از آن کافران و مجرمان و بر ما واجب است نصرت مؤمنان کردن اِمّا بدلیل و حجّت یا بقهر و غلبه بر حسب مقام و وفق مصلحت، و گفتند معنی آنست که این نصرت در عاقبت کنیم چنانکه گفت «والعاقبة للمتقين» و گفتند بقیامت باشد. ابودرداء گفت از رسول ﷺ شنیدم که او گفت هیچ مرد نباشد که از عرض برادر مسلمانش دفعی کند إلا بر خدای واجب شود که آتش دوزخ از او دفع کند روز قیامت. آنگه این آیت بخواند (وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ). و قوله تعالی :

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُبْرِسُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ

خداست که میفرستد بادها را پس برمی انگیزند ابر را پس میکشند آنرا در آسمان چنانچه میخواهد

وَ يَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ  
و میگرداند او را پاره پاره پس می بینی باران را که بیرون می آید از میان آن پس چون برساند خدا باران را  
مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۸) وَ إِن كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ

هر که خواهد از بندگانش آنگاه ایشان شادمان میشوند و بدرستی که بودند پیش از آنکه فرستاده شود

عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ (۴۹) فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ

برایشان از پیش آن نا امیدان پس نگاه کن بسوی آثار رحمت خدا چگونه زنده میکند زمین را

بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵۰) وَ لَئِنْ

بعد از مردنش بدرستی که آن هر آینه زنده کننده مردگان است و او بر هر چیزی توانا است و اگر

أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (۵۱) فَإِنَّكَ

میفرستیم ما باد را پس بینند زراعت را زرد شده هر آینه گردند بعد از این کافر بنعمت گذشته پس بدرستی که تو

لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدَّعَاءَ إِذَا وَ لَوْ أُمْدِرِينَ (۵۲) وَ مَا أَنْتَ

نتوانی شنوایی مردگان را و نشنوایی کران را خواندن چون برگردند پشت کنندگان و نیستی تو

بِهَادِ الْعَمِيِّ عَنْ صَلَاتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳)

براه نماینده کوران از کمرای ایشان نمیشوایی مگر آنکه میگرد با آيات ما پس آنها گردن نهند گانند

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (۵۴) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ قُوَّةَ جِوَانِي سستی و پیری میآفریند خدا هر چه را میخواهد و او دانائی است قادر و روزیکه برپا شود قیامت

يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ (۵۵) مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۶)

قسم میخورند گناهکاران درنگ نکردند جز ساعتی همچنین بودند دروغگو یان

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا وَ كَفْتَنَد آنانکه داده شدند دانشرا و ایمانرا هر آینه درنگ کردید در لوح محفوظ خدا تا روز قیامت پس این

يَوْمَ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۵۷) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْنِيهِمْ رُؤُسُهُمْ وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۵۷) روز بعت است ولیکن شما هستید که نمیدانید پس در آنروز سود نهد آنرا که ستم کردند عند آنها

وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۸) وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ لَكِنَّ جِجْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطَلُونَ (۵۹) و نه ایشان رضای خدا را توانند جست و هر آینه بتحقیق زدیم برای مردمان در این قرآن از هر

وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۸) و هر آینه بتحقیق زدیم برای مردمان در این قرآن از هر

مَثَلٍ وَ لَكِنَّ جِجْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطَلُونَ (۵۹) داستانی و اگر بیآوری آنها را بآیتهای گویند آنانکه کافر شدند نیستید شما مگر تزویر کنندگان

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۶۰) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ هَمچنین مهر نهد خدا بر دلهای آنان که نمی دانند پس صبر کن بدرستی که وعده خدا حقیست

وَلَا يَسْتَخْفِيكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (★) .

و سبکسازند دارند تو را آنانکه یقین ندارند

و قوله تعالى ( اللَّهُ الَّذِي ) حقتعالی در این آیت بر سبیل تذکیر نعمت گفت او آن خدا است که بفرستد بادهای را از مهاب خود شمال و جنوب و صبا و دبور تا آن بادهای ابر را برانگیزد و هب منبه گفت حقتعالی ابر را بر شبیه غربال آفریده است بین السماء و الارض تا آب از آسمان بیاید ابر دفعة بستاند بتدریج قطره قطره از او فرود آید . چو اگر نه چنین بودی زمین خراب شدی چنانکه در طوفان نوح، و لفظ سحاب هم واحد است و هم جمع چنانکه گفتیم ( فَيَبْسُطُهُ ) برای آن گفت که بر لفظ حمل کرد بگستراند ابر را در هوا چنانکه خواهد ( وَ يَجْعَلُهُ كِسْفًا ) آنرا پاره پاره کند ( فَتَرَى الْوَدْقَ ) تو باران بزرگ قطره قطره بینی که از میان آن بیرون



میآید ( فَإِذَا أَصَابَ بِهِ ) چون برساند آن باران را بکشت هر که او خواهد از بند گانش ، یعنی یزمین کشت و ولایت و باغ و بستان ایشان ( إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ) که بنگری که ایشان شادمانه باشند این «إِذَا» مفاعلات است .

( وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ ) و اگر چه آن بود که ایشان پیش از آنکه باران بایشان رسد نومید باشند و «إِنْ» مخففة است از ثقیله و لام برای این بجواب باز آمد و کوفیان گفتند. تقدیر آنستکه ما کانوا من قبل أن ينزل عليهم إلا مبلسین چنانکه «إِنْ» نافیه باشد «ولا» بمعنی إلا ، و قول اول مذهب بصریان است و این را بیان رفته است. قطرب گفت «قبل» برای اختلاف معنی تکرار کرد یکبار که راجع است با انزال ، و دیگر بامطر ای من قبل الانزال عليهم من قبل المطر . و گروهی دگر گفتند تکرار برای تأکید است کقوله « لا تحسبن الذين يفرحون بما أتوا و يحبون أن يحمدوا بما لم يفعلوا فلا تحسبنهم » برای تأکید تکرار کرد و قال الشاعر :

إذا أنا لم أومن عليك ولم يكن لقاؤك إلا من وراء وراء (١)

در مصحف عبدالله مسعود در هیچ روایت تکرار نوشته نیست بل چنین است « لا تحسبن الذين يفرحون بما أتوا و يحبون أن يحمدوا بما لم يفعلوا بمفاضة » و «إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ لَمُبْلِسِينَ» و اختلاف اقوال در ابلس برفت .

( فَأَنْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ ) کوفیان و شامیان آثار خواندند بجمع ، و دگر قرآء اثر خواندند بر واحد جز عاصم که راویان از او خلاف کردند. يك راوی بر جمع روایت کرد ، و یکی بر واحد ، و مراد بر رحمت اینجا باران است بلاخلاف، حق تعالی بر سبیل تنبیه گفت بنده در آثار رحمت من نگرد یعنی در آثار باران که خدایتعالی چه خیر در او نهاده است و چه منافع باومتصل است ( كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ) و چگونه خدایتعالی زمین مرده را باو زنده میکند . آنچه باین تذکیر تنبیه کرد بر احیاء موتی گفت ( إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ ) او هم آن خداست که مردگان را بقیامت زنده خواهد کردن . یعنی آن خدای که قادر است بر این احیاء قادر است بر آن احیاء . بل هر چیز که در مقدور او صحیح باشد بر آن قادر است .

( وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا ) آنچه گفت که اگر چنان باشد که ما بادی بفرستیم سرد و آن

(١) وقتی من بر تو ایمن نباشم و ملاقات با تو نباشد مگر از پشت حاجب و مانع .

زرع و نبات را که بآن باران رویاننده و پروراننده باشیم خشك كنيم يا باد سموم كه آن را خشك گردانند و زرد تا ايشان زرد بينند آنرا ( لَطَّلُوا مِنْ بَمْدِهِ يَكْفُرُونَ ) كافر شوند اين نعمت را و شكر نكنند و همه كفران ميكنند و شكر نعمت من نميكنند . آنكه مثل اين كافرين زد بمردگان گفت :

( فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى ) تو ای محمد مردگان را چیزی نتوانی شنواییدن. این کافران در قَلت فهم و اندیشه با مردگان مانند آنجا که منتفع نه اند با آنچه می‌شنوند، و مثل الایة فی المعنی قول الشاعر :

لَقَدْ أَسْمَعْتَ لَوْ نَادَيْتَ حَيًّا      وَالْكَيْنَ لَا حَيَوَةَ لِمَنْ تُنَادِي (۱)

( وَلَا تَسْمِعُ الصَّمَّ وَالِدُعَاةَ ) ابن کثیر خوانده «يَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ» بیا مفتح و میم مفتوح و رفع صم بر فاعلیت چنانکه فعل باشد ایشان را یعنی کر آواز دعان شود. و باقی قرآء بقاء مضموم و کسر میم و نصب صم خواندند ، و تو نشوای کران را دعاء . بر این قراءت متعدی باشد بدو مفعول ( إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ) خصوصاً در آن حال که گوش با دعاء و آواز تو نکنند و از تو روی برگردانند .

( إِمَّا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ ) آنکه مثل زدا ایشان را در ره حق نادیدن بکوران گفت تو کوران را ره نتوانی نمودن و ایشان را از گمراهی با ره راست نتوانی آوردن ( إِنْ تَسْمِعُ لَا مِنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا ) تو ای کسی را که بآیات ما ایمان دارد نشوای یعنی او باشد که حدیث تو بشنود و اندیشه کند و منتفع شود بآن ( فَهَمْ مُسْتَهْمُونَ ) و آنانکه چنین باشند ایشان مسلمانان باشند ، و تاویل مثل این آیت برفته است با شواهد نظم و نثر . چه معلومست که کافران بر حقیقت کور و کر نه آند .

( اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ) او آن خداست که بیافرید شما را از ضعف . عاصم و حمزه خواندند ضعف بفتح ضاد ، و أعمش و یحیی بن وثاب در شاذ ، و روایت کردند و گفتند این لغت پیغامبر است صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و باقی قرآء ضَعْفٌ خواندند بضم ضاد و همالفتان . کالرعب والرعب والكره والكره ، قرآء گفت ضم لغت قریش است و فتح لغت تمیم . خدایتعالی گفت او آن خداست که بیافرید شما را از ضعف یعنی از نطفه ضعیف . آنکه شما را بعد از ضعف قوه داد و جوانی . آنکه پس از قوه بر نائی شما را ضعف داد و موی سفید ( يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ) میافریند آنچه خواهد

(۱) اگر زنده را میخواندی سخن خود را با او شنواییده بودی اما آنکه را تو ندا میکنی زنده نیست.

چنانکه خواهد (وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ) و او عالم است و قادر و دانا و توانا بر کمال ، و فعیل در این باب بناء مبالغت باشد .

( وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ) گفت آن روز که قیامت بر خیزد و کافران سوگند خوردند که ایشان در دنیا مقام نکردند جز يك ساعت و این بر سبیل مبالغت گویند نه بر طریق حقیقت از دو وجه را یکی آنکه آنچه پوسیده باشد و فانی شده اگر چه بسیار باشد آن اندک بود چه آن ساعت ناچیز بود . دگر باضافت بابقاء ابد و عذاب ابد يك ساعت باشد . مقاتل و کلبی گفتند یعنی مادر گور مقام نکردیم جز يك ساعت چه ایشان گمان بردند که در گور يك ساعت بوده اند برای آنکه ایشان مرده باشند از مرور ایام و اعوام خبر ندارند (۱) پس ایشان خبر از گمان و اعتقاد خود دهند و چون چنین باشد اینخبر اگر چه مخبر بخلاف خبر باشد قصد ایشان نه دروغ باشد و بر این تأویل سؤال سائل ساقط شود که گوید روا نبود که ایشان دروغ گویند ، و ایشان ملجأ بترك قبايح باشند ( كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ) در دنیا دروغ همچین گفتندی و الاِفْكَ الْكُذْبُ يُقَالُ: اِفْكَ الرَّجُلُ أَي كَذِبَ كَأَنَّهُ صَرَفَ عَنِ الصِّدْقِ وَوَجْهَ الْحَقِّ وَاصِلَ الْاِفْكَ الصَّرْفُ .

( وَقَالَ الَّذِينَ أَوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ ) گویند آنانکه ایشان را علم و ایمان داده باشند یعنی خداوندان علم و ایمان باشند ( لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ) شما مقام کردید در نوشته خدای یعنی در حکم خدای ، و گفتند در آنچه شما را نوشت در لوح محفوظ و شاعر گفت در کتاب بمعنی حکم .

وَ مَا لَ الْوَالِيَاءِ بِالْبَلَاءِ فَمَلِئْتُمْ

وَ مَا ذَاكَ قَالَ اللَّهُ إِذْ هُوَ يَكْتُبُ (۲)

ای یحکم . قتاده و مقاتل گفتند در کلام تقدیم و تأخیری هست ، و تقدیر آنکه و قال الذین اوتوا العلم فی کتاب الله و الایمان . گفتند آنان که ایشان علم کتاب و ایمان دارند ، لقد

(۱) مردگان از مرور ایام این عالم خبر ندارند روح هم آنها که باقی و در نعمت یا عذاب برزخی است مدت و زمان در باره او نیست مانند کسی که خواب رود و بیدار شود و پندارد يك ساعت بیشتر نخواهی بود اما اگر از عالم برزخ بعالم دیگر منتقل شود شاید عالم برزخ را فراموش کند و شاید بیاد داشته باشد و این از اموری است که ما را بدانستن آن راه نیست چنانکه فرموده و ما اوتینم من العلم الا قليلا ، .

(۲) ولایت و حکمرانی بیلا کشاند و شما بدان رغبت کردید و خداوند چون حکم کرد چنین حکم نکرده بود .

لبثتم إلى يوم البعث» شما تا بروز قیامت مقام کردید (۱) ( فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ ) این روز قیامت است ( وَ لَكِنَّا كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ) و لکن شما ندانستید که شما را بقیامت زنده کنند و بر اعمال جزا دهند . آنکه گفت :

( فَيَوْمَ تَنْبِذُ ) آن روز یعنی روز قیامت روزی باشد که سود ندارد کافران و ظالمان را عذرشان ( وَلَا لَهُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ) و ایشان را استعجاب و استرضاء نکنند ، و گفتند معنی آفتست که ایشان طلب توبه کنند و توبه قبول نکنند .

( وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ) گفت ما برای مردمان در این کتاب قرآن از هر نوعی مثل زدیم ( وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ ) و اگر تو که عجزی آینی و دلیلی و معجزی برایشان نمائی . کافران گویند نیستی تو و امت و اتباع تو إلا مبطلان ، و بر باطل مقام کردگان .

( كَذَلِكَ يَطَّبَعُ اللَّهُ ) چنین مهر نهد خدایتعالی بر دلهای آنانکه نهانند . تفسیر ختم و جوه و تأویل آن پیش از این گفته ایم برای آن تکرار نمیکنیم . و جمله آنکه مراد علامت و نشان است و علامت منع نباشد از ایمان و جز ایمان .

( فَأَصْبِرْ ) صبر کن ای محمد بر بالای این کافران که وعده ای که خدای تعالی ترا داد از فتح و ظفر در دنیا و ثواب و منزلت و مغفرت در آخرت حقتست و صدق ، و نباید تا بگفت این کافران و مشرکان سبکسار شوی بل چنان باید که حلم و وقار کار بندی

### ((سورة لقمان))

بدانکه این سوره مکی است و سی و چهار آیت است ، و پانصد و چهل و هشت کلمه است و دو هزار و صد و ده حرف است ، و روایت است از زر حبیث از ابی کعب از پیغمبر ﷺ که هر که سوره لقمان بخواند در قیامت رفیق لقمان باشد و بعدد هر کس که در دنیا معروف کند و منکر خدایتعالی او را ده حسنه بنویسد قوله تعالی :

(۱) تقدیر و اندازه زمان را اهل دنیا که زمان بآنها احاطه دارد میدانند و اگر دیگری گوید

بیان حال اهل دنیاست ظنیر آنکه در خواب گفتیم که چون گویند ده ساعت خوابید یعنی برای بیداران ده ساعت گذشت وقتی کسی خواب بود ، و درنگ مردگان در عالم برزخ یا در قیامت برای مقایسه اهل دنیا است نه برای خود آنها .

## ((سورة لقمان اربع وثلاثون آیه وهی مکیه))

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

الْم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ

این آیات قرآن است خداوند حکمت راه نماینده و رحمت مریکونکاران را آنانکه

يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى

بیا میدارند نمازرا و میدهند زکوةرا و ایشان بآخرت ایشان یقین کننده اند آنها بر راه راست اند

مِن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) وَمِنَ النَّاسِ مَن يُشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ

از پروردگارشان و آنها ایشانند رستکاران و از مردمان کسی هست که میخرد سخن بازی بیهوده را

لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ

تاگمراه سازد مردمرا از راه دین خدا بفریدانش و فرامیگیرد راه خدا را بسخریه آنها مرایشان راست شکنجه

مُهِينٌ (۶) وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيَ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا

خوارکننده و چون خوانده شود بر او آیات ما روگرداند در حالتیکه گردن کش بود گویا هرگز نشنید آنرا

كَأَن فِي أذُنَيْهِ وَقَرَأَ فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

گویا در دو گوش او سنگینی است پس مرده ده او را بعذاب دردناک بدرستی که آنانکه گرویدند و کردند

الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (۸) خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ

کارهای شایسته مر آنها را است بوستان پر نعمت همیشه در آنند وعده خدا راست است و او غالب

الْحَكِيمُ (۹) خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ

درست کردار است آفرید آسمانها را بدون ستونی که ببینید آنرا و انداخت در زمین کوههای ثابت

أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا

آنکه حرکت ندهد شمار او پراکنده نمود در زمین هر جنبنده ای را و فرو فرستادیم از آسمان آب را پس رویانیدیم

فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن

در آن از هر صنف گیاهی نیکو این است مخلوقات خدا پس بنمائید مرا که چه چیز آفریده آنانکه از

دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۱۱) وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ

غیر خدا بند بلکه ستمکاران در گمراهی ظاهرند و هر آینه دادیم لقمان را حکمت اینکه شکر کن

لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ

برای خدا و هر که شکر کند پس جز این نیست که شکر کند نفس خود را و هر که کافر شد پس بدرستی که خدا بی نیاز

حَمِيدٌ (۱۲) وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ

ستوده است و چون گفت لقمان مریس خود را و او پند میداد او را ای پسرک من شرک میاورد بخدا بدرستی که شرک

لَظْلُمٌ عَظِيمٌ (۱۳) وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَ هُنَا

هر آینه ستمی بزرگست و وصیت کردیم ما آدمی را نیکی بپدر و مادرش برداشت او را مادرش که سست بود

عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَمَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴)

بر بالای سستی و جدا کردن او از شیر در مدت دو سال اینکه شکر کن مرا و پدر و مادر خود را بسوی منست باز گشت

وَ إِنِ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَن تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ

و اگر کوشش کنند ترا بر اینکه شرک آری تو بمن آنچه نیست مرترا بآن دانشی پس فرمان مبر ایشان را و

صَاحِبَيْهَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ

مصاحبت کن ایشان را در دنیا بوجه شرع و پیروی کن راه آنکه بازگشته بمن پس بسوی من بازگشت شماست

فَأَنبِئْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵) يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ

پس خبردم شما را آنچه بودید که میکردید ای پسرک من بدرستی که آن اگر باشد هموزن یکدانه

مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ

از سبند پس باشد در اندرون سنگ یا در آسمانها یا در زمین می آرد بآن خدا بدرستی که خدا

لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶) يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنه عَنِ الْمُنْكَرِ

باریک بین آگاه است ای پسرک من بپا دار نماز را و امر کن به نیکی و باز دار از خلاف شرع

وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷) وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ

و صبر کن بر آنچه رسید ترا بدرستی که این از مفروضات کارها است و بیگسو مبر روی خود را

لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸)

برای مردمان و راه مرو در زمین بسیار شاد بدرستی که خدا دوست ندارد هر متکبر فخر کننده را

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)

و میانرو باش در رفتار خود و کم کردن از آواز خود بدرستی که بدترین آوازاها هر آینه آواز خراست .

قوله تعالی ( السَّمَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ) حقتعالی گفت بحق این سوره یا این

کتاب که این آیات کتابی است محکم یعنی کتاب قرآن ، و اختلاف اقوال در مثل این کلمه برفت .

( 'هدی و رحمة' ) جمله قرء خواندند منصوب بر حال از کتاب ، و حمزه تنها خواند

هدی و رحمة بر خبر ابتدای محذوف ای هو هدی و رحمة ، بیانت و لطف این کتاب نیکو-کاران را ، آنان را که نماز پبای دارند و زکاة مال بدهند در قیامت شك نکنند .

( أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ) ایشان بر بیان و لطف اند

از خدای ، و ایشان ظفر یافتگان باشند بقیامت ، و مثل این آیات در سوره البقره رفته است باستقصاء (۱) .

( وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ ) گفت از جمله مردمان کس هست که اولهو

حدیث می بخرد ( لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ ) تا مردمان را گمراه کند از راه

خدایتعالی به بیدانسی . مقاتل گفت و کلبی آیت در نضر بن الحارث آمد که او پیارس رفتی

بتجارت از کتابهای أخبار و قصص پارسیان و سیر و مقامات و حروب ایشان بخردی و با مکه

آمدی بر مشرکان میخواندی و میگفتی آنچه محمد میگوید هم از این جنس است . این قصه عاد

و ثمود است ، و این قصه رستم و اسفندیار ، و عرب را آن خوش میآمد برای آنکه غریب بود

بآن مشغول میشدند و سماع قرآن رها میکردند . و مجاهد گفت مراد آنست که کنیزکان

مطرب میخریدند و کسهای (۲) که علم مزامیر و معازف داشتند . و براین تاویل تقدیر آن باشد

که یشتري ذوات لهو الحدیث برای آنکه کنیزکان لهو حدیث نباشند خداوندان لهو حدیث

باشند و این از باب حذف مضاف باشد و إقامة مضاف إليه بجای او . ابو امامه روایت کرد از

رسول ﷺ که او گفت حلال نباشد تعلیم مغنیات و زنانی که غنا آموزند بیعشان روا نباشد و

بهای ایشان حرام باشد ، و گفت این آیت در مانند این فرود آمد که خدای میگوید « و من

الناس من يشتري لهو الحدیث » تا بآخر آیت . آنکه گفت هیچ کس نباشد که آواز بغنا بر-

دارد و إلا دو شیطان بیایند و بر دوش او بنشینند و او را پبای میزنند تا خاموش شدن ، و بعضی

(۱) و نیز مصلحت تکرار بعض آیات و لطفی که در آن است .

(۲) کنیز کهای

گفتند مراد باشتی استبشار و استبدال و اختیار است. یعنی کس هست که غنا و مزامیر و سماع آن بر سماع قرآن اختیار میکند، و بر این قول مراد به «سبیل الله» قرآن باشد. أبو الصهباء گفت عبدالله مسعود را پرسیدم از این آیت گفت هو الغنا والله. سرود است آن بخدایتعالی ابن جریج گفت طبل باشد. ضحاک گفت شرکست، و هم او گفت غنا مفسده مال است و جای سخط خداست. عبدالله عباس گفت این آیت در مردی آمد که کنیزك خنیاگر بخیرید تا برای او غنا میگفت پیوسته. و هر حدیث که ترا از ذکر خدای مشغول کند آن لهو باشد. قتاده گفت همه لهو و لعب در تحت این شود. عطا گفت ترهات است و حدیث بی فائده. مکحول گفت هر کس که او کنیزك خنیاگر خرد تا برای او غنا گوید و بر آن اصرار کند تا بمردن من بر او نماز نکنم. قال الله تبارك و تعالی «و من الناس من يشتري لهو الحديث - الاية» أبو-أمامه روایت کرد که رسول ﷺ گفت که خدای تعالی مرا بفرستاد تا هدی و رحمت عالمیان باشم و مرا فرمود تا مزامیر و معازف و اوتار و بتان را محو کنم و کارهای جاهلیت را، و خدای سوگند خورد بعزت خود که هیچ بنده ای نباشد که او شربت خمر باز خورد (۱) بقصد ایامانند آن شربت صدید دهم او را در قیامت اگر آمرزیده باشد و اگر معذب، و هیچ کس نباشد که کودکی را شربت خمر دهد یا ضعیفی را و ایامانند آن شربت صدید او را اگر معذب و اگر مغفور بود، و هر کس خمر رها کند برای من او را از حوضهای قدس آب دهم، آنکه گفت آلات مزامیر خریدن و فروختن و بهای آموختن و تجارت کردن بآن حرام باشد. حماد بن ابراهیم گفت غنا تفاق در دل رویاند، و اصحاب ما را عادت آن بود که هر کجا دیدندی بشکستندی. محمد بن المنکدر گفت در اخبار چنین شنیدم که خدای تعالی روز قیامت گوید کجا اند آنانکه سمعهای خود منزه داشتند از لهو و مزامیر شیطان ایشان را در ریاض مسک من برید. فرشتگان را گوید بندگان مرا حمد و ثناء و تمجید بشنوانید و بگوئید ایشان را «لا خوف علیکم الیوم. و لا أنتم تحزنون» شما را امروز هیچ غمی و اندوهی نخواهد بودن [لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ] (تأمر دمان را از راه خدای گمراه کند بی علم) [۲] (وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا) و آنرا فسوس و سخریت گیرد. حمزه و کسائی و خلف و یعقوب خواندند بنصب ذال عطفاً علی قوله «ليضل» و باقی قرآء برفع خواندند علی الاستیناف أو عطفاً علی قوله «يشتري» (أولئك لهم عذابٌ مهينٌ) ایشانرا عذابی بود خوار کننده.

(۱) باز خوردن چنانکه پیش از این گفتیم بمعنی نوشیدن استعمال شده است.

(۲) مابین قوسین مکرراست برای ربط جمله بعد از آن.



(وَإِذَا تَدُلُّهُ عَلَيْهِ آيَاتُنَا) و چون آیات ما براو خوانند (وَلِيٍّ مُّسْتَكْبِرًا) پشت برو کند از روی تکبر (كَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْهَا) پنداری که نشنید آنرا (كَأَنَّهُ فِي أُذُنَيْهِ وَقَرَأَ) پنداری در گوش او از آن شنیدن گرانی هست چون حدیث لغو شنوند و سماع لهو کنند گوشش یکی دو شود، و چون آیات من خوانند براو خویشتن کر سازد تا پنداری در گوش او گرانی دارد و از روی معنی قول شاعر بدین نسبتی دارد :

صُمٌّ إِذَا سَمِعُوا خَيْرًا ذُكِّرَتْ بِهِ وَإِنْ ذُكِّرَتْ بِسُوءٍ عِنْدَهُمْ أَذِنُوا (۱)  
 آنکه گفت: (فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) این کس را بشارت ده بعد از آنکه او ایلم مولم، و بیان کردیم که بشارت در عذاب مجاز باشد از روی عرف و اگر چه از روی وضع رواست که در هر دو حقیقت بود چو او خبری باشد که اثر آن بر بشره پیدا شود .

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند ایشان را بهشت نعیم باشد از جمله هشت بهشت نعیم است .  
 (خَالِدِينَ فِيهَا) در آنجا همیشه باشند و نصب او بر حال است (وَعَدَّ اللَّهُ) ای وعدهم الله ذلك وعداً (حَقًّا) خدای ایشانرا وعده داد وعده درست (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) و او عزیزو غالب و حکیم و داناست (خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ) ثلاثمید بکم (وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ -الآية) ای من کل نوع حسن از هر نوعی از انواع نبات نیکو برویانیم بآن باران ، و مثل این آیات را یکدوجا تفسیر رفته است باستقفا .

(هُدَا خَلَقْنَا اللَّهُ) اینجمله که خبر داد خلق خداست که خدای آفرید بنمای مرا تا این بتان را که شما می پرستید بدون او چه آفریده اند چون میدانند که چیزی نیافریدند و نتوانند . بدانید که شما در عبادت ایشان بر ضلالت و گمراهی روشن میباشید .

(وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ) ما لقمان را حکمت دادیم یعنی عقل و علم و فهم و إصابت و سداد رأی (۲) عَجَّ بن إسحاق بن یسار گفت هو لقمان بن باعور بن ناحود بن تارخ

(۱) یعنی چون مرا به نیکی یاد کنند ایشان کر باشند و چون بیدی یاد کنند گوش فرا دهند .  
 (۲) خداوند باین آیه برای مسلمانان بیان کرد که حکمت نعمتی است بزرگ که خداوند بهر کس ندهد و کسیکه لایق آن باشد نعمت بزرگی باو داده است و عقل و فهم که بدان چیزها را بداند و حقائق اشیاء را دریابد مذموم نیست . اگر گوئی اهل شرع از حکمت مذمت میکنند گوئیم مجال است مسلمان در مقابل نص قرآن سخنی مناقض آن گوید و اگر کسی از عقل و حکمت مذمت کند در حقیقت مخالفت قرآن \*

ابی ابراهیم و هب گفت پسر خواهر ایتوب بود . مقاتل گفت پسر خاله ایتوب بود . واقدی گفت قاضی بنی اسرائیل بود ، و علماء اتفاق کردند بر حکمتش و کس نگفت پیغامبر بود الا عکرمه که او گفت پیغامبر بود . عبدالله عمر گفت از رسول ﷺ شنیدم که او گفت حقاً اقول حقست اینکه من میگویم لقمان پیغمبر نبود ولیکن بنده بودماضی در کارها بجد و اجتهاد بسیار تفکر ، نیکو یقین ، أحب الله وأحبه الله خدای را دوست داشت و خدای او را دوست داشت و خدای منت نهاد بر او بحکمت ، در نیمه روز خفته بود ندائی شنید که او را گفتند یا لقمان خواهی تا ترا خدای بخلیفه کند در زمین تا میان مردمان حکم کنی بحق ؟ جواب داد که اگر خدای تعالی مرا مخیر بکند من اختیار عافیت کنم نه اختیار بلا ، و اگر مرا فرماید و ایجاب کند بسمع و طاعت برابر کنم (۱) چه دانم که اگر با من این بکند مرا معاونت کند و عصمت دهد . او را ندا کردند با آوازی که او شنود و شخصی را ندید : چرا ای لقمان ؟ گفت برای آنکه حاکم را حوادث پیش آید و باشد که در ظلمات شبهات افتد اگر مدد توفیق و معونت او را در یابد نجات یابد از آن و اگر خطا کند در آن . ره بهشت خطا کرده باشد و من آن دوست تر دارم که در دنیا ذلیل باشم از آنکه شریف باشم ، و دانسته ام که هر که دنیا بر آخرت اختیار کند بد دنیا نرسد و آخرت از وفات شود . فرشتگان را عجب آمد از حسن منطق و حکمت او ، بخفت خفتنی چون بر خاست خدای او را حکمت داده بود . خلافت راپس از آن بد او عرض کردند قبول کرد و در محنت افتاد یکروز داود و لقمان بیک جای حاضر آمدند داود گفت طوبی لك یا لقمان خنك ترا ای لقمان که ترا حکمت دادند و بلا از تو بگردانیدند و مرا بخلافت امتحان و ابتلا کردند ، بعضی گفتند . لقمان بنده بود حبشی صنعت او درود گری بود . سعید بن المسیب گفت درزی (۲) بود اما آنچه روایت کردند از حکمت لقمان محمد بن عجلان روایت کرد که از کلمات حکم او یکی اینست که گفت « لیس مال کصحة ، ولا نعیم کطیب نفس » هیچ مال چون تندرستی نیست ، و هیچ نعمت چون دل خوشی نیست . ابوهریره گفت روزی مردی بلقمان بگذشت و خلقی عظیم بر وی جمع شده بودند و او حکمت میگفت از او می شنیدند و مینوشتند گفت تو آن بنده ای که فلان جای شبانی ما میکردی ؟ گفت بلی ! گفت بچه اینجا رسیدی ؟ گفت « بصدق الحدیث و اداء

\* کرده است و اگر گوئی مراد از این حکمت احکام شریعت است گوئیم صحیح نیست زیرا که لقمان پیغمبر

نبود و آنچه میگفت بوحی نمیگفت بلکه بفهم و عقل میگفت و اگر گوئی بعضی بمنابت عقل طبیعی و

دهری شدند گوئیم آن بمنابت وهم است نه عقل . (۱) ترجمه اقباله

(۲) یعنی خیاط بود و درزی خیاط است و اما درزبگر صحیح نیست .

الامانة و ترك مالا يعينني « بر است گوئی و اداء امانت و ترك آنچه مرا بكار نيايد . خالد ربي گفت لقمان بنده بود حبشی يك روز خواهش او را گفت برو گوسفندی بکش و آنچه از او پاكثر باشد بيار ، او برفت و گوسفندی بکشت و دل و زبان پیش او برد ، گفت از این پاكثر هیچ ندیدی؟ گفت نه گفت برو و دیگری بکش و آنچه پلیدتر باشد از او بيار ، او برفت و گوسفندی دیگر بکشت و هم دل و زبانش پیش او آورد ، گفت عجب از کار تو چون ترا گفتم پاكثر چیزی بيار دل و زبانش آوردی . چون گفتم پلیدتر چیزی بيار هم دل و زبان آوردی چرا چنین آمد؟ گفت بلی چون پاك باشد ازین دو پاكثر نباشد . و چون پلید باشد از این دو پلید تر نباشد . انس مالك گفت يك روز لقمان پیش داود آمد داود درع می بافت و او ندیده بود خواست تا پرسد از او که این چیست و چه کار را شایدو برای چه می کنی حکمتش رها نکرد که پرسد چون تمام بکرد برخاست و بپوشید و گفت نيك پيراهن کارزار است این ، لقمان گفت «إن من الحكم الصمت و قليل فاعله » خاموشی از حکمتست ولیکن کم کس کار بندد . عكرمه گفت لقمان غلامی بود از ان دهقانی و او را جز او غلامان دگر بودند ایشان را بباغ فرستادی تا میوه آرند ایشان میوه نیکوتر بخوردندی و لقمان هیچ نخوردی او گفت چرا میوه بد می آرید همانا آنچه نيك است از آن می خورید و آنچه ردی است پیش من می آرید؟ گفتند لقمان می خورد. لقمان گفت بفرمای تا پاره ای آب گرم آرند و ما را ده تا بازخوریم تا هر کس آنچه خورده باشد قی کند همچنین کردند از گلوی لقمان جز آب تهبی بر نیامد و از گلوی ایشان آنچه خورده بودند بر آمد ، گفتند اول چیزی که از حکمت لقمان شنیدند آن بود که خواهش او در طهارت جای رفت و دیر مقام کرد چون بر آمد لقمان گفت یا سیدی دیر مقام مکن اینجا که جگر از آن رنجور شود و ناسور آرد و حرارت بر سر دهد بفرمود تا این کلمات را بر در طهارت جا بنوشتند تا هر که در او شود بخواند و کار بندد . عكرمه گفت روزی خواهش او مست بود با مقامران و مخاطران خود گرو بست که آب بحیره جمله باز خورد چون هشیار شد بدانست که بد گفته است در گرو بماند و مقمور شد ، لقمان را بخواند و گفت ترا برای کارهای مشکل دارم چه تدبیر دانی اینرا؟ گفت رها کن تا بیایند و مطالبت کنند آمدند و مطالبه کردند لقمان گفت او گرو بر آب بحیره بست آنچه این ساعت دروست ، شما بروید و ماده رودها ازو بگردانید تا او باقی باز خورد . گفتند ما توانیم ماده ازو بازبریدن گفت او نیز نتواند باز خوردن او را ماده رودها زیادت می کند . بكر بن عبدالله المزنی گفت

زدن پدر فرزند را هم چنان نافعست که رود کشت را . عبدالله بن دینار گفت لقمان از سفری در آمد همسایه خود را دید در راه گفت از پدرم چه خبر داری گفت بمرد گفت الحمد لله ملكت أمري ، من مالك کار خود شدم . از خانه ام چه خبر داری ؟ گفت بمرد گفت جدّ فراشی بسترم نو شد ، از خواهرم چه خبر داری ؟ گفت بمرد گفت عورة سترها الله عورتی بود که خدای بپوشید ، گفت خبر برادرم چه داری ؟ گفت بمرد گفت !نقطع ظهري پشتم شکسته شد ( أن اشكر ) التقدير و قلنا له گفتیم او را که شکر کن خدایرا ( و من يشكر فإنا يشكر لنفسه ) و هر که شکر خدای کند برای خود کند چه نعمت اینجا بر او زیادت شود و آنجا ثواب شا کران یابد پس مراعات نصیب خود کرده باشد این سرای و آنسرای ( و من كفر ) و هر که او کفران نعمت کند و بخدای کافر شود ( فإن الله غني حميد ) خدایتعالی از شکر او بی نیاز است و حمید است یعنی مستحق شکر است اگر او شکر کند و اگر نکند و این فعل بمعنی مفعول است و اول فعل است بمعنی فاعل . مجاهد گفت لقمان بنده سیاه سطر لب پاشنه کفیده بود .

( و إذا قال لقمان لابنه وهو يعظه ) یاد کن ای پسر چون لقمان پسرش را گفت در آنحال که او را پند می داد اول پندش این بود که ( لا تشرك بالله ) نگر تا بخدای شرك نیاوری و با او اَبناز نگیری ( إن الشرك لظلم عظيم ) که شرك ظلمی باشد عظیم يك معنی ظلم در او آن باشد که شريك نه بجای خود نهاده باشد و ظلم در تازی وضع الشیء فی غیر موضعه بود . یکی آنکه بر خود ظلم کرده باشد بجلب مضرت عقاب باین قول و این اعتقاد . مفسران گفتند نام پسر او أنعم بود . آنگه خدای تعالی گفت :

( وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ ) ما آندرز کردیم آدمی را بمادر و پدرش یعنی در حق هر دو ( حملته أمه و هنا على و هن ) مادر باو بار گرفت ضعیفی بشعلى . گفتند ضعف نطفه پدر خواست بر ضعف نطفه مادر ، و گفتند آن ضعف خواست که بمادر رسد در حال حمل مرة بعد أخرى ، و گفتند آن ضعف خواست که باو رسد فی حالتی الحمل و الوضع ، و گفتند آن ضعف خواست که بمادر و فرزند رسد فی حالة الوضع ، و گفتند ضعف فرزند خواست در رحم مادر تارة نطفة ثم علقة ثم مضغة إلى آخر الایه عبدالله عباس گفت شدّة علی شدّة جهد و سختی رنج خواست چو و هن در کلام عرب ضعف باشد و جبل واهن و أمر واهن ای ضعیف . قال زهیر شعر :

فَكُنْمَ تَقْوًا وَبِحَبْلٍ وَاهِنٍ خَلِقٍ لَوْ كَانَ قَوْمُكَ فِي أَسْبَابِهِ هَالِكُونَ (۱)  
 ( وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ ) و از شیر باز کردن او در دو سال باشد ، و آیت دلیلست بر -  
 آنکه [رضاع] شرعی دو سال بود پس از آن هر شیر که دهد حکم رضاع ندارد و تحریم ندارد ( اِنْ اَشْكُرْتُ  
 لِي وَلِوَالِدَيْكَ ) اینکلمه موصلی بهاست وصیئت این بود که شکر من کن و شکر مادر و پدرت  
 ( اِلَى الْمَصِيرِ ) چو باز گشت شما و همه خلقان با منست تا هر کسی را بسزا جزا دهم . آنکه  
 خبر داد از آنچه ترادر آن باب طاعت ایشان نباید داشت گفت :

( وَإِنْ جَاهِدَاكَ ) و اگر بر تو زور کنند ( عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ  
 فَلَا تُطِعْهُمَا ) و ترا بر آن حمل کنند که شرک آر بمن چیزیکه ترا بآن علم نباشد طاعت ایشان  
 مدار ( وَصَاحِبُهَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا ) و در دنیا با ایشان بمعروف و نکوئی صحبت میکن  
 ( وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ) و ره آنان سپر که ایشان با من گریختند ( ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ )  
 پس باز گشت شما با منست من خبر دهم شما را با آنچه کرده باشید ، گفتند آیت در سعد  
 أبووقاص آمد و مادرش و آنکه او نذر کرد که طعام نخورد تا از مسلمانی برنگردد و سه روز  
 طعام نخورد و این قصه رفته است در سورة العنكبوت .

( يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِنْتَالْحَبَّةِ مِنْ خَرْدَلٍ ) این از کلام لقمانست که خدای  
 تعالی از او حکایت کرد که گفت پسر را .

« یا بنی » ابن کثیر خواند در روایت راویان الا ابن فلیج یا بنی بسکون یاء ، و باقی  
 قراء بیای مشدد إلا که حفص مفتوح خواند و باقی قراء بکسر یاء با تشدید . گفت ای پسرک  
 من « إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِنْتَالْحَبَّةِ » مدنیان مثقال خواندند برفع بر آنکه کان تامه باشد بمعنی حدث  
 و باقی بنصب علی بنه خبر کان و قوله « فَنَكُنْ » جزم است علی العطف علی قوله « إِنْ تَكُ » و  
 جزاء شرط قوله « بِهَا اللَّهُ » و قوله « إِنَّهَا » در ضمیر خلاف کردند . بعضی گفتند ضمیر قصه  
 است چنانکه در مذکر ضمیرشان و کار باشد، و کوفیان این را عماد میخوانند، و گفتند ضمیر قبل  
 الذکر علی شریطة التفسیر است ، و گفتند کنایت است از خطیئه یا از فعل که اقتضاء جزا کند،  
 و برای آن فعل مثقال را تأنیث کرد که مضاف است با مؤنث کقولهم ذهب بعض أصابعه و  
 خربت سور المدينة، و کقول الشاعر :

(۱) چه بسیار خود را نیرومند خواستند بریسمان سست و کهنه و اگر قوم تو بدان ریسمانها متوسل

بودند هلاک میشدند .

و تَشْرِقُ بِالْقَوْلِ الَّذِي قَدْ أَذَعْتَهُ كَسِبَا شِرْقَتُ صَدْرِ الْقِنَاةِ مِنَ الدِّمِ (۱)  
 اما معنی آیت . مقاتل گفت که پسر لقمان گفت پدر را که اگر من در سر خطی  
 کنم کوچک ، خدای با روی من آرد ؟ او بجواب گفت «یا بنی اینها» آن خطی که اگر بخردی  
 چندان باشد که سپندان دانه (۲) (فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ) آنکه در میان سنگی بپوشد که تادر  
 آسمان یا در زمین پوشیده و پنهان باشد بوقت جزا و حساب خدایتعالی آن با میان آرد و بر-  
 آن حساب کند و جزا دهد، و قوله «فی صخره» قتاده گفت فی جبل در ضمن کوهی باشد . عبدالله  
 عباس گفت مراد بصخره آن سنگ است که در زیر هفتم زمین است که اعمال فجار بر آن نویسند  
 و آنسنگ سبز است (۳) و حضرت آسمان از او است . سدی گفت خدایتعالی زمین را بر سر و (۴)  
 و سنم گاوی نهاد و قوایم او را جای قرار نبود ماهی را بیافرید او پایها بر پشت ماهی نهاد  
 و شکم ماهی بر آب نهاد و در زمین آب قرار گاهی از سنگ کرد و آن سنگ بر کتف فرشته نهاد و قدم آن  
 فرشته برین صخره است که لقمان گفت پسرش را «إِنَّهَا إِنْ تَكُ مَقَالِ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ»  
 و آن صخره بر باد نهاد و باد بقدرت او ایستاده است قوله (يَا أَيُّهَا اللَّهُ) خدای بیارد آنرا  
 برای جزا و مکافات (إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ حَبِيرٌ) که خدای تعالی لطیف و لطف کننده است  
 و دانا .

(يَا بُنَيَّ) ای پسرک من (أَقِمِ الصَّلَاةَ) نماز بیای دار در اوقات خود بارکان و شرایطش  
 (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ) و آمر بمعروف کن و نهی منکر کن. (وَأَصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ) و صبر  
 کن بر آنچه بتو رسد (إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) این کارها از جمله عزم امور است یعنی  
 از کارها واجب . عبدالله عباس گفت من حزم الامور از احتیاط کارها است .

(وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ) نافع و أبو عمر و حمزه و کسائی خواندند تصاعر بألف  
 من المصاعرة و در شاذ نخعی و ابن محیصن و یحیی بن وثاب و اعمش همچنین خواندند و باقی  
 قرأءوا ولا تصعیر من التصعیر . عبدالله عباس گفت معنی آنست که تکبر مکن بر مردمان و روی  
 از ایشان مگردان در آن وقت که با تو سخن گویند . مجاهد گفت این کسی باشد که میان  
 او و دیگری کینه باشد چون او را بیند از او اعراض کند و روی بگرداند . عکرمه گفت آن

(۱) شعر از اعشی است یعنی سرخ رو شوی بسخنی که انتشار دادی چنانکه بالای نیزه بخون سرخ شود .

(۲) سپندان دانه ترجمه حبه خردل است .

(۳) معلوم نیست عبدالله عباس این سخن از که شنیده است باری سخن او حجت نیست و بنظر میرسد

در مقام تمثیل نظر بسنگ معین نباشد .

(۴) سرو شاخ است و سدی هم این تفسیر را از معصوم روایت نکرده است .

باشد که از کبر کردن می‌پیچد مؤرّج گفت یعنی روی ترش مدار بر مردمان، و اصل کلمه از میل است يقال رجل أصعر إذا كان مايل العنق و جمعه صعر و منه الصعر الداء الذي يأخذ الابل في أعناقها حتى تلفت أعناقها قال الشاعر يصف ابلاً .

وَرَدْنَاهُ فِي مَجْرَىٰ سُيْلٍ يُبَازِيهِ  
بِصُغْرِ الْبُرَىٰ مِنْ بَيْنِ جَمْعٍ وَخَارِجٍ (۱)  
أى مايل البرى . وقال آخر :

و كُنْتَا إِذَا الْجَبَّارُ صَعَرَ خَدَهُ  
أَقَمْنَا لَهُ مِنْ دَرْتِهِ فَتَقَوْنَا (۲)

( وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا ) در زمین مرو ببطر . مصدری است در جای حال أى مرحاً ( إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ) که خدای دوست ندارد هر متکبری فخور یعنی فخر کننده . و مختال مفتعل است از خیلاء و هی الکبر ، و فخور بنای مبالغت است . عبدالله عمر گفت مردی بیرون آمد از سرای تبختر کنان میرفت در جاهلیت حلّه پوشیده و بخود فرو مینگرید خدایتعالی زمین را فرمود تا او را فرو برد فهو يتجلجل فيه إلى يوم القيمة تا بروز قیامت بزمین فرو میشود .

( وَ أَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ ) گفت قصد کن در رفتن، و قصد میانه کارها باشد بین الاسراف و التقیر یعنی بشتاب مرو و به تبختر مرو . میان این و آن رفتی گزین . عبدالله عمر گفت رسول ﷺ گفت شتاب کردن در رفتن بهاء و جمال مرد ببرد ( وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ ) أى اخفض و انقص آواز کم کن و بلند مدار که منکر ترین بانگی بانگ خر باشد . مجاهد و قتاده گفتند مراد بآنکر اقباح است یعنی زشت تر بانگی بانگ خر باشد اولش زفیر باشد و آخرش شهبق (۳) . ابن زید گفت اگر در بلندی آوازی فخر بودی خدا نگفتی « إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتَ لَصَوْتِ الْحَمِيرِ » سفیان گفت در این آیت آواز همه چیزی تسبیح باشد مگر بانگ خر که بانگ او بی فایده باشد . أم سعد روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت سه آواز خدای دشمن

(۱) بری جمع بره حلقه ایست که دربینی شتر نهند و مهار در آن کنند و اگر گردن شتر به بیماری کج شود مهار و حلقه آنهم از یکسوی کج شود و صعر جمع اصمر شتری است که این بیماری دارد و سهیل یمانی ستاره ای است معروف چون در بلاد جنوبی دیده میشود آنرا یمانی گویند و مقصود از مجری سهیل ناحیه جنوب است راهی که سهیل میرود .

(۲) ما چنان بودیم که چون ستمگر تکبر میکرد و روی بر میگردانید ما کجی او را راست میکردیم و او درست میشد .

(۳) آخر سخن لقمان است ، لقمان نام عربی است و بدین مناسبت این حکیم را باید از عرب دانست اما نظیر وی در سایر امم بوده است که حکمت را در ضمن حکایات و امثال و سخنان کوتاه و بلیغ ادا \*

دارد بانگ خربانگ سگ باشد و آوازمویه گر و قوله تعالی :

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ

آیا نمی بینید آنکه خدا رام کرد برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و تمام ساخت بر شما

نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ

نعمتهای ظاهر و پنهان را و از مردمان کسی است که مجادله کند در راه خدا بغیر دانش و نه راهنمایی و نه کتابی

مُنِيرٍ (۲۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ

روشن و چون گفته شود ایشان را که پیروی کنید آنچه فرستاده خدا گفتند بلکه پیروی کنیم آنچه یافتیم ما بر آن

أَبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱) وَمَنْ يُسَلِّمْ

پدران خود را یا اگر بود دیو که میخواند ایشانرا بسوی آتش سوزان و کسیکه واگذارد

وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ

روی خود را بدرگاه خدا و او نیکوکار باشد پس بتحقیق که چنگ زده بدسته محکمی و بسوی خداست انجام

الْأُمُورِ (۲۲) وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم

کارها و هر که کافر شد پس اندوهگین نکنند ترا کفر او بسوی ما است باز گشت آنها پس خبر دهیم آنها را

بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳) نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ

با آنچه کردند بدرستی که خدا داناست بحقیقت سینهها برخورداری آنها اندکست پس ناچار کنیم آنها را

\*میکردند و شاید سخنان هر یک در ذهن شنوندگان با یکدیگر آمیخته حکایت یکی را نسبت بدیگری دهند. در یونانیان مردی بنام «ازوپ» مشهور است که قصص و حکایات او شبیه بحکایات لقمان است اما اهل تاریخ معتقدند وی مردی افسانه‌ای است نظیر ملا نصرالدین اما لقمان عرب با اینکه در قرآن آمده مجله لقمان یعنی صحیفه‌ای که نصایح وی در آن مندرج بود در جاهلیت بین عرب معروف بود، و در سیره ابن هشام است که پیغمبر «ص» مردی سوید نام را به اسلام خواند، او گفت شاید آنچه تو داری مانند آن باشد که من دارم رسول «ص» فرمود توجه داری؟ گفت مجله لقمان یعنی حکمت لقمان. رسول «ص» فرمود بر من بخوان او بخواند. فرمود این سخن نیکو است و آنچه من دارم نیکوتر است. و طنطاوی در تفسیر خود لقمان را با یکی از حکمای بسیار قدیم مصر منطبق ساخته که ۵۵۰۰ سال پیش از این میزیست و قدیمترین کتابی که امروز در دست بشر موجود است کتاب او است مشتمل بر پند و نصایح و ما را باین تدقیقات حاجت نیست و همان که در قرآن است ما را کافیت و حکمت لقمان در قرآن مشتمل است بر مبده و معاد بدلیل عقلی و اینکه واجب بودن شکر نعمت ما را بشناختن حق میکشاند چنانکه متکلمان استدلال میکنند و در حکمت عملیه امر کرده است بنماز یعنی عبادت پروردگار بوجهی که عقل بدان راه داشته باشد و امر بمعروف و صبر در بلاها و تواضع و میانه روی که همه حکما آنرا اصل در هر فضیلت شمرده اند.



إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۲۴) وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ

بسوی شکنجه درشت و اگر پرسی تو از کفار چه کسی آفرید آسمانها و زمین را هر آینه گویند

اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۵) اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

خدا بگو سپاس مر خدا راست بلکه بیشتر ایشان نمیدانند برای خدا است آنچه در آسمانها و زمین است

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۶) وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ

بدرستی که خدا اوست بی نیاز ستوده و اگر اینکه بود آنچه در زمین است از درختان قلمان و دریا

يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷)

مرکب او از پس فزای هفت دریای دیگر تمام نشد سخنان خدا بدرستی که خدا غالب درست کردار است

مَا خَلَقَكُمْ وَ لَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸)

نیست آفریدن شما و نه برانگیختن شما مگر مانند یک نفس بدرستی که خدا شنونده بیناست

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ

آیا ندیدی که خدا میآورد شب را در روز و میآورد روز را در شب و رام گردانید آفتاب و ماه را

كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ

همه میروند تا مدت نام برده شده و بدرستی که خدا با آنچه میکنید آگاه است این بجهت آنست که خدا

هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰)

اوست حقیقت و بددرستی که آنچه میخوانند بجز از خدا بیوده است و بدرستی که خدا او بلند مرتبه بزرگوار است

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ

آیا ندیدی اینکه کشتی می رود در دریا بنعمت خدا تا بنماید شمارا از آیاتش بدرستی که در این هر آینه نشانهاست

لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۱) وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ

برای هر صبر کننده شکر گوینده و چون فروگردایشان را موجی که چون سایبانست بخوانند خدا از روی اخلاص

لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيَهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا

مراوراست دین پس چون رهانید ایشانرا به بیابان پس از ایشانست راست بر طریق عدل و انکار نمیکنند با آیات ما

إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (۳۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اخْشَوْا يَوْمَ مَا لَا يَجْزِي

مگر هر غدر کننده ناسپاس ای مردمان بپرهیزید از پروردگارتان و بترسید از روزی که جزا ندهد

وَالِدٌ عَنْ وَالدِّهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالدِّهِ سِئْلًا (۳۳) إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ

پدر بفرزندش و نه از پسران که او بازدارنده است از پدرش چیزی را که بخواهد و وعده خدا حقیقت

فَلَا تَغُرَّنَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۳۴) إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ

پس نفریبید شما را زندگانی دنیا و نفریبید شمارا بخدا دیو فریبنده بدرستی که خدا نزد اوست

عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ

دانستن قیامت و میفرستد باران را و میداند آنچه در رحمها است و آنچه نمیداند نفسی که چه کسب میکند

غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (★).

فردا و نمیداند نفسی که بکدام زمین می میرد بدرستی که خدا دانای آگاه است .

قوله تعالی ( أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ ) خدایتعالی مسخر کرد برای شما آنچه

در آسمان و زمین است آنچه در آسمان است از آفتاب و ماه و ستارگان و ابر و باد و باران و آنچه از آن راجع

است بامنافع دین و دنیای شما و آنچه در زمین از جمله اشیاء از جماد و حیوان و کشتی و دریا

و جز آن ( وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً ) ابو عمرو و حفص و نافع و ابو -

جعفر خواندند نعمه بر جمع نعمت و اضافه باضمیر نام خدای ، و باقی قرآء بتاء منون بر واحد

در معنی بسیار قولها گفتند مجاهد گفت و سفیان آن نعمت گفتن لا إله إلا الله است و توحید

و عبدالله عباس گفت نعمت ظاهر دین است و حسن الحال ، و نعمت باطن نعمتی است که خدای

داند . مقاتل گفت نعمت ظاهر این خلق مستوی است و روزی و اسلام ، و باطن آنچه خدای

پوشد از گناه بنی آدم و پرده بر نمی دارد و اطلاع نمیدهد کسی را بر آن و عقوبت نمیکند

بنده را بر آن . ضحاک گفت نعمت ظاهر حسن صورت است و امتداد قامت و تسویت اعضاء ، و

نعمت باطن معرفت است . محمد بن کعب گفت نعمت ظاهر محمد است ﷺ ، و باطن معرفت است

ربیع گفت ظاهر جوارح است و باطن دل . عطاء خراسانی گفت نعمت ظاهر تحقیق شرایع و

باطن شفاعت . مجاهد گفت نعمت ظاهر اظهار اسلام است و نصرت بر دشمنان دین ، و باطن

مدد فرشتگانست . ضحاک گفت عبدالله عباس را پرسیدم از آیت گفت من از رسول خدای پرسیدم

رسول ﷺ گفت اما نعمت ظاهر اسلام است و حسن خلق و روزی ، و نعمت باطن پرده که بر -

تو و گناه تو فرو گذاشت . آنکه گفت یا ابن عباس خدایتعالی مرا گفت من مؤمن را سه خیر

دادم یکی آنکه پس از انقطاع عملش دعاء مؤمنان با او صرف کنم تا کفارت گناه او باشد ،

و دوم در هر مرگی ثلث مال او را دهم تا بخیراتی کند ، سه ام پرده ای بلو فرو پوشیدم و گناهان

او را بپوشانیدیم که اگر بعضی از آن مردم را آشکار شدی عزیز تر کسی از آن او او را

بینداختی از اهل و ولد . محمد بن علی ترمذی گفت نعمت ظاهر اینست که «الיום اکملت لكم

دینکم و اتممت علیکم نعمتی»، و باطن آنکه «ورضیت لکم الاسلام دیناً» حارث بن الاسد گفت نعمت ظاهر دنیا است و نعمت باطن عقبی. آنکه اهل اشارت در او بسیار گفتند عمر و بن عثمان الصدفی گفت نعمت ظاهر تحقیق شرایعست و نعمت باطن تضعیف منافع، و گفتند نعمت ظاهر تسویة ظواهر است و باطن تسویة سرائر، و گفتند ظاهر تبیین است فی قوله «بین الله لکم أن تصلوا» و باطن تزیین است فی قوله «و زینة فی قلوبکم» گفتند نعمت ظاهر الرزق المكتسب و باطن اعطاؤه من حیث لا یحسب، گفتند ظاهر مدخل غذاست و باطن مخرج اذی، و گفتند ظاهر جوارح است و باطن مصالح، و گفتند ظاهر خلق است و باطن خلق، و گفتند ظاهر تنعیم است فی قوله «أنعمت علیهم» و باطن تعلیم فی قوله «و یعلمکم ما لم تكونوا تعلمون» و گفتند ظاهر عطا است و باطن صرف بلا، و گفتند نعمت ظاهر دعوت است فی قوله «والله یدعوا إلی دار السلام» و نعمت باطن هدایت فی قوله «و یریدی من یشاء إلی صراط مستقیم» و گفتند نعمت ظاهر آنستکه چون ذکر طاعت تو کرد مفصل کرد فی قوله «التائبون العابدون» و فی قوله «إن المسلمین و المسلمات» و فی قوله «قد افلح المؤمنون - الایات» چون بذکر گناه رسید مجمل گفت در دعوت با توبه «و توبوا إلی الله جمیعاً ایها المؤمنون» و گفتند نعمت ظاهر توفیق طاعتست و باطن عصمت از ریا و سمعه، و گفتند نعمت ظاهر ذکر زبان است و نعمت باطن ذکر اودر دل و جان. گفتند نعمت ظاهر تلاوت قرآنست و باطن علم اوست، و گفتند ظاهر روشنائی روز برای معاش و باطن تاریکی شب برای خفتن و فراش، و گفتند نعمت ظاهر آنستکه اینجا ذکر کرد بر تو و باطن آنستکه ذکر در شکم مادر کرد باتو، و گفتند نعمت ظاهر عطایا است و باطن غفران خطایا، و گفتند نعمت ظاهر رفع ذکر است و وضع و زر و باطن شرح صدر است، و گفتند نعمت ظاهر علو است و باطن دنو «أما العلو» ففی قوله «و انتم الاعلون» و اما الدنو» ففی قوله «اولئك المقرَّبون». ( و من الناس من یرجادل فی الله ) آنکه گفت از مردمان کسان اند که جدل میکنند و منازعت در خدایتعالی بی علمی و پیامی و کتابی روشن که ایشان را هست. گفتند آیت در نضر بن الحارث آمد آنکه که گفت الملائكة بنات الله فرشتگان دختران خدا اند.

( و إذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله ) چون گویند ایشان را که پی آن گیرید که خدایتعالی بشما فرستاد ( قالوا ) گویند ( بل نتبع ) بل ما تبع آن باشیم که پدران خود را بر آن یافتیم ( أو لو كان الشیطان ) گفتند معنی آنستکه چون خدایتعالی گفته من گیرید ایشان گفتند ما راه دین پدران گیریم حق تعالی گفت و اگر چه آن راه دین پدران شمارا

با عذاب دوزخ خواند یعنی نباید آن راه رفتن و آن متابعت اختیار کردن ، و التقدير اتفعلون ما قلمت و لو دعا کم ذلك الی عذاب السعیر. أبو عبیده گفت جواب محذوفست تقدیر آنکه ولو کان الشیطان یدعوهم الی عذاب السعیر فیتبعونه اگر دیو ایشان را با عذاب دوزخ خواند هم یتبعونه پی او گیرند.

( وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ ) آنکه گفت هر که او روی خود بنهد بخدای و تن تسلیم کند بخدای و عمل و طاعت خود خالص بکند او را و کار خود باو تفویض کند ( فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى ) او دست بجانبی منیع و رکنی وثیق زده باشد که ایمن باشد که منقطع و منهدم نشود . عبدالله عباس گفت عروة وثقی گفتن لا إله إلا الله باشد ، و عروه در کلام عرب طرف و جانب باشد و انکه (۱) پیراهن را برای آن عروه گویند که بر طرف باشد و وثقی تأنیث اوثق باشد ( وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ) و عاقبت کارها با خدای شود یعنی در عاقبت کارها را مرجع با او باشد .

( وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُ ) آنکه رسول را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت برسبیل تسلیه و دل خوشی دادن هر کس که او کفر آرد بخدای، نباید تا کفر او ترا اندوهگین کند ( إلینا مَرْجِعُهُمْ ) که مرجع و بازگشت اینکافران بامن است خبر دهیم ایشانرا بآنچه کرده باشند ( إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ) خدایتعالی عالمست بآنچه در دلهاست یعنی بأسرار و ضمائر- ( نَسْتَمِعُهُمْ قَلْبًا ) گفت ما ایشانرا تمتع کنیم و بر خورداری دهیم زمانی اُنْدُک و آن مدت حیاة دنیا باشد ( ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ ) آنکه ملجأ و مضطر گردانیم ایشانرا باعذاب دوزخ چو اگر او را بدوزخ برند او مختار نباشد مضطر باشد .

( وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ ) و اگر تو پرسی از ایشان ای عهد که آسمان و زمین که آفرید؟ گویند خدای آفرید، بگو ( الْحَمْدُ لِلَّهِ ) سپاس خدای را که اقرار از شماستدم باین و خدای برین محمود و مشکور است . آنکه گفت ( بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ) بیشتر این کافران ندانند که این آسمان و زمین خدای آفرید از آنجا که نظر نکرده باشند .

( اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ) گفت خدای راست آنچه در آسمانها و زمینست از ملک و ملک و در دست هر که هست ازو عاریتست ( إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ) که او بی نیاز و پسندیده است « وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٍ » مفسران گفتند سبب نزول آیت آن بود که جهودان رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پرسیدند از روح، خدایتعالی آیت فرستاد « قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي »

(۱) انکه حلقه ایست که تکمه را از آن گذرانند .

الایة « چون رسول ﷺ با مدینه آمد احوال را دید و گفتند تو میگوئی «وما اوتیتم من العلم الا قليلاً» ما را می خواهی یا قوم خود را؟ گفت همه را گفتند نه در کتاب تو هست که ما را تورا داده و در آنجا همه علمی است رسول ﷺ گفت تورا با آنکه در او علم بسیار است باضافت با علم خدای اند کست و خدای تعالی شما را از آن چیز داده است از آنکه اگر بر او عمل کنید منتفع شوید. باز گفتند نه تو میگوئی «ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيراً كثيراً» آنرا که حکمت دهند او را خیر بسیار داده باشند و این در علم اندک نباشد خدایتعالی این آیت فرستاد.

(وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ) گفت اگر هر چه درختست قلمها باشد یعنی قلم کنند (وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ) ابو عمرو و يعقوب خواندند و البحر برفع بر ابتدا و باقی قرآء بنصب عطفاً علی موضع «ما» دریا مدد کند آنرا و زیادت دهد هفت دریا پس در کلام محذوفی هست اینجا و آن آنست فتکب بها فتتقد (ما تَقِدَّتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ) کلمات خدای بآن مینویسند آنرا بآن در آید و برسد و در کلام خدای نرسد مراد مقدور او است از کلام قدیم جل جلاله. چو خدایتعالی از کلام و جز کلام و سایر مقدورات قادر است از هر جنسی الی مالا یتناهی گفتند مراد معانی و وجوه و حکم و غیر آنست، و گفتند این تناهی برسبیل مثل است و مبالغه در باب کثرت علی ابلغ الوجه نه برسبیل تحقیق (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) خدایتعالی عزیز و حکیمست، در آیت خلاف کردند که مکیست یا مدنی عطاء بن یسار گفت مدنیست و دگر مفسران گفتند مکیست والله اعلم.

( مَا خَلَقْنَاكُمْ وَلَا نَبْتَلُكُمْ إِلَّا كَفَّ نَفْسٍ وَاحِدَةً ) آنکه گفت آفریدن شما اول بار و بعثت و بر انگیختن شما دوم باز بر او نیست الا چون آفریدن و بر انگیختن یکنفس برای آنکه در هیچ دو او را رنجی و تعذری نیست. و در کلام مضاف محذوفست و تقدیر آنکه «إلا» کخلق نفس واحدة و بعثها و مثله قوله «تدور أعینهم كالذي يغشى عليه من الموت» ای کدوران عینه. و مثله کثیر منها قول الشاعر:

حَسِبْتَ بُغَامَ رَاحِلَتِي عِنَاقًا      وَمَا هِيَ وَوَيْبَ غَيْرِكَ بِالْعِنَاقِ (۱)  
 ای صوت عناق (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ) که خدا شنوا و بینا است.

(۱) تو ما را سست گرفتی و خرد انگاشتی بانگه مرکوب راهوار مرا آواز بزغاله ای پنداشتی وای بر غیر تو که آن بزغاله نیست.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ) آنچه گفت نمی بینی یا محمد یعنی نمدانی خطاب با او و مراد او و امت بر سبیل تذکیر و تنبیه . که خدایتعالی شب در روز می آورد و روز در شب بر تفسیری که در آل عمران گذشته ( وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ) و آفتاب و ماه را مسخر کرد تا هر یکی از ایشان روند تا بوقتی مسماء نامزد کرده که آنرا مقدر کرده اند علی و تیره واحده . حسن بصری گفت مراد بأجل اینجا قیامت است ( وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ) و خدایتعالی بآنچه شما میکنید دانا است .

( ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ ) گفتند معنی آنستکه او این بآن توانست کرد که خدای است بددستی و راستی و آنچه شما بدون او می پرستید و میخوانید از بتان و سایر طواغیت و معبودان همه بر باطل اند ( وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ) و خدای بزرگوار و بزرگست .

( أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ ) و تو نمدانی که کشتی دریا که میرود بامر و فرمان و تسخیر و تذلیل و نعمت و منت او میرود ( لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ ) تا با شما نماید بعضی آیات و عجایب خود ( إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ) در این علامات و عجایبی هست هر صابر شاکر را که بر بلا صابر باشد و بر نعمت شاکر . و فعال و فاعول هر دو بثناء مبالغتست ، و گفتند مراد آنست لایات لکل مؤمن برای آنکه هر مؤمنی صبور و شاکر باشد . چه ایمان مشتملست برین دو خصلت من قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ « الايمان نصفان نصفه شكر و نصفه صبر » گفت ایمان دونیمه است يك نيمه شكر و يك نيمه صبر .

( وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ ) آنچه حدیث را کبان دریا کرد و نعمت او بایشان و کفران ایشان بآن نعمت گفت چون برسد ایشان را یعنی چون بنزدیک ایشان رسد موجی در دریا نزدیک آن باشد که بسر ایشان در آید و ایشان را باز پوشد ( كَأَظْطَلُّ ) مقاتل گفت کالجبال چون کوهها . کلبی گفت کالسحاب چون ابر ، و ظلل جمع ظلّه باشد و ظلّه سایبان بود . موج را بآن تشبیه کرد در کثرت و ارتفاعش چنانکه نابه گفت در صفت دریا :

بِأَسْبِهِنَّ أَخْضَرَ دُؤُ ظِلَالٍ عَلَى حَافَاتِهِ فَلَاقُوا الرِّبَابَ (۱)

و موج را با آنکه واحد است تشبیه بجمع از چند وجه باشد یکی ابعاض و اجزاء او خواست چه موج متراکب بود ، و وجهی دگر آنکه موج مصدر است واحد و جمع او یکی باشد ( دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ) عند آن حال خدای را بخوانند باخلاص و دعا و عبادت

(۱) مراد از اخضر دریای کبود است و ذو ظلال صاحب امواج و فلق الریاب پاره و قطعه ابر سفید

یعنی با آن ابرها همراه است دریای سبز موج پاره ابرهای سفید که در کنار آن روانند .

او را خالص دارند و دین اینجا طاعت است و تذلل ( فَلَمَّا نَجَّيْنَهُمْ إِلَى الْبَرِّ ) چون ایشانرا برهاند و با زمین خشک برد دو گروه شوند بهری از ایشان مقتصد باشند . عبدالله عباس گفت یعنی وفا کنند با آنچه گفته باشند . ابن کیسان گفت مؤمن باشند . مجاهد گفت در قول مقتصد باشند نه در ایمان . کلبی گفت میانه باشند چو کافران در کفر و کفران مختلفند همه یکطریق ندارند . بعضی هستند که کافر ترند و این لایق تر است بظاهر . آنگه آنچه معادل اینست از کلام بیفکنند للدلالة عليه و التقدير و منهم جاحد للنعمة ، و بهری ازیشان جاحد و کافر نعمت باشند ( وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا ) آنگه گفت بآیات ما جحود نکنند إلا هر غداری کافری ، و گفته اند ختر بلیغتر از غدرباشد قال عمرو بن معدی کرب :

فَأَيْتَكَ لَوْ رَأَيْتَ أَبَا عَمِيرٍ  
مَلَأَتْ يَدَيْكَ مِنْ غَدِيرٍ وَخَشْرٍ (۱)

آنگه در آمدودر وعظ مردم گرفت گفت :

( يَا أَيُّهَا النَّاسُ ) ای مردمان از مؤمن و کافر و بر و فاجر ( اتَّقُوا رَبَّكُمْ ) بترسید از خدای خود و اجتناب کنید از معاصی او ( وَارْخَسُوا يَوْمًا ) و بترسید از روزیکه ( لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ ) که هیچ پدر غنی نکند از فرزندش و او را سود نتواند کردن و بجای او نبایستد و خویشتن فدای او نکند ( وَلَا مَوْلُودٌ ) و نیز هیچ فرزندی غنی نکند از پدرش . ( إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ) وعده خداحق است و درست ( فَلَا تَغُرُّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ) نباید تازند گانی دنیا شما را مغرور کند و بفریباند ( وَلَا يَغُرُّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ) و شما را مغرور مکناد بخدا شیطان . و الغرور الكثير الاغترار ببناء مبالغتست . بیشتر مفسران گفتند مراد شیطان است . سعید جبیر گفت غرور آن باشد که معصیت کند و بر خدای تمنای مغفرت کند . آنگه گنت :

( إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ) مفسران گفتند آیت در مردی آمد نام او وارث بن عمرو از اهل بادیه بیامد و رسول را پرسید که قیامت کی خواهد بود ، و خبر ده ما را تا باران امسال چند خواهد آمد که دل مادر آن بسته است برای مواشی . و اهل من آبستن است بگو تا چه زاید چون بار بنهد ، و بگو تا حال ما فردا چه خواهد بودن ؟ و بگو تا من بکدام زمین خواهم مردن؟ خدایتعالی این آیت فرستاد . عبدالله عمر گفت که رسول ﷺ گفت مفاتیح الغیب خمس فی قوله « و عنده مفاتيح الغيب » آنگه این آیت بر خواند « إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ » تا بآخر . عمرو بن سعید گفت رسول را که یا رسول الله علمی هست که ترا

(۱) اگر اباعمیر را بینی دو دست خود را از کید و حيله پر کرده ای .

نداده اند؟ گفت مرا علم بسیار نیکو داده اند ولیکن بسیار علم است که مرا نداده اند ، آنکه این آیت بر خواند و گفت این پنج چیز جز خدای نداند حق تعالی گفت در این آیت که علم قیامت بنزدیک خدا است، و علم آنکه باران کی فرود آورد ( وَیَعْلَمُ مَا فِی الْأَرْحَامِ ) و او داند که در رحم آبستن چیست از نر و ماده ، و کس نداند که فردا چه خواهد کردن. قوله ( وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ) و کس نداند که بکدام زمین فرمان خدا باو رسد ، و قوله « بای أرض » با آنکه زمین مؤنث است در او چند قول گفته اند : یکی آنکه اُبی کعب بآیة أرض خواند جز آنستکه این شاذ است ، وجهی دیگر در او آنستکه أرض را تأنیث حقیقی نیست هم تذکیر روا باشد وهم تأنیث و اگر چه تأنیث غالب ، و گفتند مراد بزمین مکانست رجوعاً إلى المعنی و علی هذا قول الشاعر :

فَلَا مَزْنَةٌ وَ دَقَّتْ وَ دَقَّهَا      وَلَا أَرْضٌ أُبْقِلَ إِبْقَالَهَا (۱)

( إن الله علیمٌ خبیرٌ ) خدایتعالی عالمست و دانا ، و تکرار برای اختلاف لفظ کرد

### ((سورة السجده)))

و این سوره مکی است و عدد آیات او سی است در کوفی ، و بیست و نه عدد در بصری ، و سیصد و هشتاد کلمتست ، و هزار و پانصد حرفست . عبدالله عباس روایت کرد از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سورة السجدة بخواند چندان ثواب دهند او را مثل ثواب آنکس که شب قدر در عبادت باروز آرد . جابر عبدالله أنصاری گفت رسول ﷺ هیچ شب نخفتی تا این سوره و سورة الملك بر نخواندی و گفتم این دو سورت زیاد است بر دیگر سوره های قرآن بهفتاد حسنه ، و هر که این دو سورت بخواند او را هفتاد حسنه بنویسند و هفتاد سیئه بسترند و هفتاد درجه بر رفع کنند .

(۱) هیچ ابری نبارد چنانکه باید و هیچ زمین سبزه نرویانید .



## ((سورة السجده ثلاثون آيه وهى منزله فى مكة))

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

الْم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) أَمْ يَقُولُونَ

فروفرستادن قرآنی است که نیست شکى در آن از پروردگار جهانیان میگویند اهل مکه

اَفْتَرِيهِ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَأْتِيَهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ

که بافته محمد قرآنرا بلکه قرآن حقست از پروردگارت تا بیم کنی قومى را که نیامدايشانرا هيچ بیم کننده پيش از تو

لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ

تا عايد ايشان راه يافته شوند خداست آنکه آفريد آسمان ها و زمين را و آنچه ميان آن دواست در شش

أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۴)

روز پس مستولى شد بر عرش نيست براى شما از غير او هيچ دوستى و نه شفيعى آيا پس پند پذير نمى شويد

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ

ميسازد كار دنيا را از آسمان بسوى زمين پس بالا ميرود بسوى او در روزى كه هست مقدارش هزار

سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵) ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶) الَّذِي أَحْسَنَ

سال از آنچه ميشماريد اين است خداى مدبر نهان و آشكارا غالب مهربان است آنکه نيکوى کرد

كُلِّ شَيْءٍ وَخَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ

بهر چيزى آفريد او را و آغاز کرد آفرينش آدمى را از خاك پس گردانيد فرزندان او را از خلاصه بيرون آورده

مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ

از آب حقيق پس راست کرد او را و دميد در او از روح خود و گردانيد براى شما گوش و چشم ها را

وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۹) وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ

و دل ها را در زمان اندكى شكر ميكنيد و گويند آيا كم شويم در زمين كه ما هر آينه در آفرينش

جَدِيدٍ (۱۰) بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (۱۱) قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي

تازه ايم بلكه آنها بملاقات خدايشان كافرانند بگو جان بگيرد شمارا فرشته مرگ كه

وَكُلَّ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۲) وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا

مواكل شد شما پس بسوى پروردگار شما برگرداننده شويد و اگر بينى چون گناهكاران بزير افكنده باشند

رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا

سرهای خود را نزد پروردگارتان گویند پروردگارا دیدیم و شنیدیم پس برگردان ما را بکنیم کارهای بد را بگردانیم

مُوقِنُونَ (۱۳) وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي

یقین دارندگانیم و اگر میخواستیم هر آینه میدادیم هر نفسی را آنچه هدایت اوست ولیکن ثابت شد گفتار از من

لَا مَلْئَنَّا جَهَنَّمَ مِنْ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۴) فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ

هر آینه پرکنم دوزخ را از دیوان و آدمیان همه پس بچشید با آنچه فراموش کردید شما رسیدن امروز را

هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵) إِنَّمَا يُؤْمِنُ

بدرستی که ما فراموش کردیم شما را و بچشید عذاب جاوید را با آنچه بودید شما میکردید جز این نیست میگرد

بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ

بآیات ما آنها که چون پند داده شوند بآن بروی افتند سجده کنندگان و تسبیح کنند بحمد پروردگارتان و آنها

لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۱۶) تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا

سرکشی نکنند دور میشود پهلوهاشان از خوابگاهها میخوانند پروردگارتان را از روی ترس و طمع

وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۱۷) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ

و از آنچه روزی دادیم ایشانرا نفقه کنند پس نمیداند هیچ نفسی آنچه پنهان داشته برای ایشان ز روشنی چشمها

جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۸).

پاداش با آنچه بودند میکردند

قوله تعالی (السمّ تنزیل الکتاب) تنزیل مرفوع است بخبر ابتدای محذوف. بعضی

گفتند «ألم» در محل رفعت و تنزیل خبر اوست (لا رَبَّ فیه) در او شکی نیست، و گفتند صورت

خبر است و معنی نهی ای لاتر تا بوا فیه، شک میکنید در او (مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ) من تعلق دارد به

«تنزیل» یعنی از قبل خداست و از نزدیک اوست و بهیچوجه معقول نیست اضافه کلام را با او جز

آنکه فعل اوست و گفته او.

(أَمْ يَقُولُونَ افتریة) گفتند «أم» بمعنی بل است بل یقولون افتریه، و گفته اند میم صله

است، و التقدیر ای قولون میگویند این کافران که عجز قرآن را فرافتنه است (بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ

رَبِّكَ) بل این قرآن حق و صدق است از خدایتعالی (لِيُنذِرَ قَوْمًا) تا بترسانی قومی را که ایشان

را نذیری و پیغمبری نیامد پیش از تو. قتاده گفت امتی بودند امی پیش از عجز ایشان را پیغمبری

نبود، عبدالله عباس گفت و مقاتل این در زمان فترت بود میان عیسی و عجز (لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ)

تا همانا راه یابند و مهتدی شوند .

(اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) خداست آنکه بیافرید آسمانها وزمین و آنچه میان ایشانست در شش روز یعنی درمقداری از زمانی که تقدیر آن شش روز باشد . چوپیش از خلق آسمان وزمین و آفتاب روز و شب نبود (نَمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ) آنکه مستولی شد بر عرش (مَالِكُمْ مِنْ دُونِهِ. مَنْ وَايٍ وَلَا شَفِيعَ إِلَّا تَعَدَّ كُرُونًا) شمارا بدون او ولی شفیع و شفاعت خواهی و یاری نیست شما اندیشه نمیکنید .

(يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ) تدبیر کارها او میکند از آسمان تا بزمین گفتند معنی آنستکه وحی اومی فرستد از آسمان بزمین بردست جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ (نَمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ) آنکه بر بالا شود باو و بنزدیک او یعنی با آسمان و آن جائی است که کسی را در آنجا ملکی و مملکی نباشد جز او را . مختص است قدیم تعالی بتصرف در او نه آنکه او بر آسمانست و مثله «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» در حکایت ابراهیم ، که گفت من بخدای میشوم و خدای بشام نبود و قوله «وَمَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» یعنی الی المدینه و خدای بمدینه نبود، و (فِي يَوْمٍ) ای من آیام دنیا (كَانَ مِقْدَارُهُ) یعنی مقدار طریقه (أَلْفَ سَنَةٍ) در روزی و مسافتی که مقدار آن هزار ساله بود پانصدساله راه بفرود آمدن و پانصدساله راه بصعود و بردن یعنی اگر یکی از بنی آدم خواهد تا قطع این مسافت کند بهزار سال قطع تواند کرد بر این تأویل . معنی آیت وصف عروج فرشتگان باشد با آسمان و مقدار مدت نزول ایشان . أمّا قوله «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» بر این تأویل مدت مقدار قطع مسافت باشد از زمین تا بسدره منتهی که مقام جبرئیل است ، گفت جبرئیل و فرشتگانی که با او باشند از ساکنان سدره منتهی پنجاه هزار ساله قطع مسافت کنند در روزی از روزهای دنیا این قول مجاهد است و قتاده و ضحاک . و أبوهریره روایت کرد که رسول عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت یکروز فرشته ای آمد بنزدیک من از خدای تعالی پیغامی آورد و چون پیغام بگذارد پای بر گرفت و بر آسمان نهاد و دیگر پایش بر زمین بود . بعضی دگر گفتند معنی آیت آنستکه خدایتعالی تدبیر میکند کارهای دنیا را از آسمان تا بزمین در مدت ایام بقای دنیا آنکه کار و تدبیر کار با او شود پس از انقضاء و انقطاع ایام دنیا در روزی که مقدار او هزار سال بود و آن روز قیامت است ، و أمّا قوله «خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» و جمع میان این دو آیت گفتند که معنی آنستکه این روز بر کافر چنین باشد و بر مؤمن چندانکه مردی نمازی از نمازهای فریضه بگذارد ، و گفتند روز قیامت روزی است که آنرا آخر

نباشد، ممتنع نبود که اوقاتی را از او هزار سال نام نهند. و اوقاتی را پنجاه هزار سال، و روا بود که این خبر بود از احوال او و شدت او بر طریق مبالغه چو عرب ایام شدت و مکاره را بطول وصف کنند و ایام سرور را بقصر و این شایع است بنزدیک عرب و عجم در نظم و نثر ایشان فقال بعضهم :

شَكُونَا إِلَىٰ أَحْبَابِنَا طُولَ لَيْلِنَا  
فَقَالُوا لَنَا مَا أَقْصَرَ اللَّيْلَ عِنْدَنَا (۱)  
و این معنی برفته است جای دیگر قوله (مِمَّا تَعْدُونَ) یعنی از سالیان شما که می‌شمارید سالی دوازده ماه سیصد و شصت روز.

(ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) اوست که دانای نهان و آشکار است و عزیز و بخشاینده است.

(الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ) آن خدائی که نیکو کرد هر چیزی را (خَلَقَهُ) نافع خواند و أهل کوفه «خلقته» علی فعل الماضی، و معنی آن باشد که نیکو آفرید آنچه آفریدو قوله «خلقته» بر این قراءت جمله باشد از فعل و فاعل در محل خبر بر صفت شیء. و باقی قراءت خلقته خواندند. آنکه در وجه اعراب و معنی او خلاف کردند، و قول نیکوتر آن است که نصب او بر بدل بود بدل الاشتمال، و تقدیر آنکه أحسن خلق الشی عومله قوله «يسئلونك عن الشهر الحرام قتال فيه» ای عن قتال الشهر. و قول الشاعر :

لَقَدْ كَانَ فِي حَوَّلِ ثَوَاءِ ثَوْبَيْتُهُ  
تَقَضِّي لِبَانَاتٍ وَيَسَامُ سَائِمُ (۲)

أي في ثواء حول ثوبته. عبدالله عباس گفت مراد با حسان إحكام و اتقان است. چو در خلق او بعضی آنست که صورت نیکو ندارد جز آنست که محکم خلق و متقن است بحسب مصلحت قتاده گفت معنی آنست که بعلم آفرید من قولهم فلان يحسن هذه الصنعة أي يعلمها (و بدأ خلق الإنسان من طين) و ابتداء خلق آدم از گل کرد.

(نَمْ جَعَلَ نَسْلَهُ) آنکه نسل و فرزندان او را بیافرید از (سَلَالَةٍ) یعنی از نطفه و جعل بمعنی خلق است و اصل او هر چیز باشد که از چیزی بیرون آید؛ و فرزندان را سلاله خوانند لانساله من الابوالام قال الشاعر شعر :

(۱) نزد دوستان از درازی شب شکوه کردیم گفتند چه اندازه شب برای ما کوتاه بود کوتاه گذشتن شب کنایه از شادی است.

(۲) شعر از اَعشى بنی ثعلبه است یعنی در يك سال که آنجا بودم حاجت‌ها بر آورده شد هر چند ملول شونده‌ای از این مقام ملول می‌گردد.

فَجَاءَتْ بِهِ عَصَبُ الْأَدِيمِ غَضَنْفَرًا سَلَالَةً فَرَجَ كَانَ غَيْرَ حَصِينٍ (۱)  
و مثله السلیله قال الشاعر :

سَلْبِلَةٌ سَابِقَتَيْنِ تَنَا جَلَاها إذا نُسِبًا يَضُمُّهَا الْكِرَاعُ (۲)

(مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ) از آبی ضعیف و اصله من المهنة و هي الخدمة (نَمَّ سَوِيَهُ) آنکه آدنی را خلقی سواء تمام بیافرید (و نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ) و روح در او دمید و جان در او آفرید (و جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ) و شما را چشم و گوش و دل بیافرید (قَلْبِيَا مَا تَشْكُرُونَ) آنکه گفت اندک شکر میکنید او را بر نعمتها که با شما کرد، و  
«ماء» مصدری است.

(و قالوا إذا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ) ای هلكنا و بطلنا و صرنا تراباً . گفتند چون ما در زمین هلاک و ناچیز و ناپدید شده باشیم و این اصل ضلال است در لغت يقول العرب ضل الماء في اللبن إذا ذهب فيه فلم يظهر ولم يتميز و قولهم أضل الميت أي دفنه و قال الشاعر :  
و ابّ مُضِلُّوهُ بَيْعَتَيْنِ جَلِيَّةٍ و غُودِرَ بِالْجَوْلَانِ حَزْمٌ وَ نَائِلٌ (۳)  
ای دافنوه . و ابن محیصن خواند «ضللنا» بکسر لام، و حسن بصری خواند صلنا بصاد غیر معجم من قولهم صل اللحم و اصل اذا أتت چون ما در زمین مردار شویم (ء إنا لفي خَلْقٍ جَدِيدٍ) ما را دگر باره خلقی نو خواهند آفریدن این منکران بعث و نشور گفتند، حکایت قول ایشان است . آنکه حق تعالی گفت در حق ایشان :

(بَلْ نُمِّ بَلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ) ایشان بقاء خدای و باز گشت باسرای جزاء کافرند .  
(قُلْ) بگو ای محمد (يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَائِكَةُ الْمَوْتِ الَّتِي وَكَّلَ بِكُمْ) که جان

(۱) عصب بصاد مهمله درهم پیچیده کنایه از سختی و استحکام پوست و عضلات است و در بعضی کتب بصاد معجمه است یعنی مولودی آورد محکم و نیرومند مانند شیر بچه که از ماده شیر متولد شود، شعر از حسان بن ثابت است . پیشتر گذشته است

(۲) کراع نام زنی است که پسرش از دلیران نامی عرب بود مدح کسی میکند که از دو تن متولد شد و هر دو نسب بکراع میرسانیدند و این بیت در صفحه ۱۲۷ جلد هشتم گذشت .

(۳) شعر از نابه ذبیانی است در رثاء نعمان بن حارث غسانی و جولان جایی است در شام که نعمان را بخاک سپردند و بین جلیه یعنی حقیقه واضح و مضلوه بصاد معجمه پنهان کنندگان و بصاد بی نقطه نیز روایت کرده اند بمعنی نماز گزاران و راهبان که هنگام دفن او دعا میکردند یا بمعنی خبر آورنده دوم که از آن یقین بموت وی حاصل میشود و مراد از حزم و نائل خود نعمان است که خردمند و بخشنده بود و او را در زمین جولان رها کرده و مشعیان خود برگشتند .

شما بردارد ملك الموت که او را برشامو کتل کرده اند یعنی بقبض روح شما . در خیر است که رسول ﷺ گفت شب معراج که مرا با آسمان بردند انواع فرشتگان را میدیدم همه در روی من میخندیدند با بشر وبشاشت وطلاقة وجه فرشته‌ای را دیدم با سهم و هیبت بر کرسی نشسته و لوحی در دست گرفته و در او مینگرید بر او سلام کردم مرا جواب داد و در روی من تبسم نکرد و چشم با لوح افکند، من گفتم یا جبرئیل این کیست که مرا هیچ بشاشتی نمود و در روی من بنخندید؟ گفت این ملك الموت است تا خدای او را بیافریده است هرگز نخندیده است من بر او فراز شدم و گفتم یا ملك الموت تو یکساعت بهمه جهان چگونه رسی؟ گفت من از اینجا که تو بیئی که هستم نجنبم ولیکن حق تعالی دنیا در پیش من چنان نهاده است چون خوانی در پیش کسی بنهند چنانکه دست او هر جا که خواهد برسد من در زمین نگرم هر جا خواهم دست دراز کنم ، و نیز مرا اعوان باشند از ملائکه رحمت و عذاب آنجا که خواهم ایشان را بفرستم . گفتم این لوح چیست؟ گفت بر این لوح نام آنانست که آجال ایشان در این سال خواهد بودن مینگرم هر که را وقت در آمده باشد جان او بردارم . مجاهد گفت زمین در پیش او چون طشتی است هر کجا خواهد دست دراز کند. مقاتل و کلبی روایت کردند که نام ملك الموت عزرائیل است و او را چهار پر است یکی بمشرق و یکی بمغرب و یکی بأقصای عالم آنجا که مهب باد صباست و یکی بدگر اقصاء آنجا که مهب باد جنوب است و یک پای بمشرق و یک بمغرب دارد و خلقان از پیش او و دنیا چنانست که کف دست یکی از ما در پیش دیگر دست که بی رنج آنچه خواهد از او بگیرد او جان خلق هم چنان بردارد ، و او را اعوان اند از فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب . عبدالله عباس گفت يك گام او چندان باشد که از مشرق تا بمغرب . معاذ جبل گفت ملك الموت را حربه ایست که از مشرق تا بمغرب برسد و او در روی مردم مینگرد هر روز دوبار چون کسی را بیند که أجل او نزدیک رسیده باشد سرش را بآن حربه بزند و گوید پس از این زیارت او در میان مرده کنند . شهر بن حوشب گفت یکروز ملك الموت در نزدیک سلیمان شد، از جمله هم نشینان او در یکی مینگرید، تا چند بار با او نگرید، چون برفت آن مرد سلیمان را گفت یا رسول الله این مرد که بود؟ گفت ملك الموت بود گفت در روی من بسیار مینگرید ترسم مرا أجل نزدیک رسیده است ولیکن یا رسول الله اگر باد را بفرمائی تا مرا بزمین هند برد سلیمان با درا بفرمود تا او را بزمین هند برد و بنهاد و برد گر روز ملك الموت پیش سلیمان آمد سلیمان گفت یا ملك الموت دیروز در فلان مرد از هم نشینان من بسیار نگریدی ، چرا؟ گفت تعجب آنرا که خدا مرا فرموده بود که جان او را بردار بزمین هند من او را بنزدیک تو دیدم گفت

پس چه کردی گفت بزمین هند جانش برداشتم ندانم تا چون رسید بمدتی نزدیک آنجا. وهو قوله **عَلَيْهِ السَّلَامُ** «إذا أراد الله قبض عبد بأرض جعل فيها له حاجة» چون خدای خواهد تاجان بنده بزمنی بردارد او را آنجا حاجتی کند. اگر گویند چگونه جمع کنی میان این آیات تا مناقض نشود؟ «الله يتوفى الأنفس حين موتها» وقوله «قل يتوفىكم ملك الموت» وقوله «توفته رسلنا» وقوله «وهو الذي يتوفىكم بالليل والنهار» یکجای میگوید جانها من بردارم، یکجا میگوید ملك الموت بردارد، و یکجای میگوید فرشتگان، و یکجا میگوید بشب جانها بردارم نه این ظاهراً مناقضه است؟ جواب گوئیم اما توفی فرشتگان بمعنی قبض و نزع باشد، و اما توفی ملك الموت بمعنی دعوت و اشارت باشد که در خبر چنین است که اودعا کند جانها او را اجابت کنند (۱) و توفی خدایتعالی بتخریب بنیه حیا باشد، و توفی اللیل مراد خواب اوست آنرا توفی خواند بر سبیل مجاز، و توفی تمام بستدن باشد يقال: توفيت الشيء واستوفيته.

( وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ) گفت و اگر بینی یا محمد چون گناهکاران بنزدیک خدای سرها در پیش افکنده از شرم گناهان که کرده باشند ( رَبَّنَا أَبْصَرْنَا ) ای یقولون: ربنا. این از جمله آن جایها است که قول محذوف باشد. اینها میگویند بار خدایا ما بدیدیم و بشنیدیم ( فَارْجِعْنَا ) ما را با دنیا بر تا عمل صالح کنیم که ما را علم یقین حاصل شد و جواب «لو» از کلام محذوف است، و تقدیر آنکه لرأیت أمراً فظيعاً اگر این بینی کاری عظیم دیده باشی.

( وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى ) اگر خواستمانی هر نفسی را هدا بدادیمی یعنی اگر ما خواستمانی ارادت جبر و اکراه هر کسی را قهر کردمانی و إلقاء بر ایمان و افعالی کردیمی با او که عند آن ملجأ شدی بایمان ولیکن مصلحت در تکلیف خلاف این اقتضا میکند چومکلف بیاید تا ایمان با اختیار خود آرد تا مستحق مدح و ثواب باشد بر آن و بر ترك کفر. چو اگر ما او را إلقاء کنیم بر آن او را بر آن ثوابی نباشد، و معنی آیت اخبار است از قدرت او جلّ جلاله بر این؛ و آنکه این متعذر نیست بر او و چون نمیکند نه از جهة تعذر

(۱) روایات پیش متضمن این بود که جهان در پیش ملك الموت چون طشتی است هر کجا خواهد دست دراز کند، باری اجزای جهان همه بیکدیگر مربوطند یا طولاً بعلیت و معلولیت یا عرضاً یا اینکه چند چیز معلول يك علت باشند همچون بدن آدمی که يك فعل را مانند دیدن بچشم نسبت دهند و بمصّب و ملتی العصبین و حس مشترك و نفس ناطقه. همچنین ملك الموت بفرمان الهی قبض روح کند و فرشتگان آلات وساطت اویند و نسبت قبض روح بهمه صحیح و حقیقت است.

نمیکند ( وَ لَكِنَّ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي ) ولیکن قول را از من سبق شده است و واجب که دوزخ پرکنم از آدمیان و جنیان و هو قوله لایلیس «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبَعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» و تقدم این قول برای آن بود که او عالم بود باستحقاق ایشان عذاب را علت این است نه سبق قول .

( فَذُوقُوا ) أي ثمَّ یقال لأهل النار ذوقوا پس گوئیم اهل دوزخ را بچشید ( بما نَسِيتُمْ )  
 آی بما ترکنم بآنچه رها کردید فرمان خدای و فراموش کردید جزای خدایتعالی و بیان لقاء کرده ایم در مواضعی و ( هذا ) اشارت است بروز ( إِنَّا نَسِينَاكُمْ ) ما فراموش کردیم شما را در دوزخ یعنی رها کردیم شما را تا از جمله فراموشان شدید ، و نسیان را که مضاف است با خدای تعالی چند تأویل باشد یکی ترك که نسیان در کلام عرب ترك باشد ، و دوم آنکه با ایشان معامله فراموشان کند از طول عذاب چنانکه یکی از ما گوید فلان در زندان از فراموشان است چون او را مخلد در زندان کرده باشند . دیگر آنکه مراد جزای نسیان است آنرا نسیان خواند بر طریق ازدواج کقوله « و مکروا و مکرا لله » « و الله یستهزیء بهم » و قوله « فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم » ( وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْخُسْطِیِّ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ) و بچشید عذاب جاویدانی بآنچه کرده اید ، و کعب الاحبار گفت چون روز قیامت باشد و خلایق را در سعید سیاست بدارند و اهل دوزخ را بدوزخ بسپارند فرشتگان برخیزند و شفاعت کنند شفاعت ایشان مقبول شود جماعتی را از دوزخ بیارند بشفاعت ایشان . آنکه پیغمبران برخیزند و شفاعت کنند بشفاعت ایشان گروهی دیگر بیارند . آنکه شهیدان شفاعت کنند . آنکه مؤمنان شفاعت کنند تا آنکه که شفاعت شفیعان برسد (۱) رحمت بیاید ، و این برسبیل توسع باشد ، و گوید بار خدایا مرا نیز شفاعتی میرسد ؟ حقتعالی گوید بلی شفاعت کن گوید بار خدایا در که ؟ گوید در هر بنده و پرستاری که مرا یاد کرده در هر مقامی یا از من ترسید یا بمن امیدداشت یا در همه عمر مرا یکبار بخواند بخوف یا بر جاء او را از دوزخ بر آر ایشان را از دوزخ بر آرند جمله تادر دوزخ نما ند إلا آنکه خدایتعالی باو مبالات نکند . آنکه خدایتعالی فرماید که در دوزخ در بندند از آن پس هیچ راحت دراو نشود و هیچ غم از او بیرون نشود و گویند فرشتگان عند آن حال « فذوقوا بما نسیتم لقاء یومکم هذا إِنَّا نَسِينَاكُمْ - الایة »  
 ( إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا ) آنکه گفت بحقیقت



ایمان آنان آرند بآیات ما که چون ایشان را تذکیر کنند، و ذکر من یاد دهند ایشان را بروی در آیند بسجده و تسبیح کنند بحمد و شکر من . و استکبار نکنند و استنکاف نکنند از آن ، و بنزدیک اصحاب ما این جایگاه سجده واجبست بر خواننده و مستمع أمّاسامع براو واجب نیست سجده .

(تَتَجَافَى جُنُودُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ) آنکه گفت ازصفت ایشان این بود که پهلوهای ایشان بر بستر نیارآمد و « تنجافی » تفاعل باشد از جفا و آن نبوت و ارتفاع باشد يقول العرب جاف ظهرک عن الجدار . وجفت عینه عن الغمض إذا لم تنم . مالک دینار گفت از انس مالک پرسیدم از این آیت و گفتم که بودند آنانکه پهلوها از بستر برداشتنند و چه بود عبادت ایشان ؟ گفت جماعتی از اصحاب رسول ﷺ از میان نماز شام و خفتن نماز کردند آیت در حق ایشان آمد (۱) عبدالله عمر گفت رسول ﷺ گفت هر که او تعقیب خواند میان نماز شام و خفتن خدای تعالی برای او دو گوشک بنا کند در بهشت هر یکی یک ساله راه، در اوچندان درختان میوه باشد که اهل دنیا از مشرق تا مغرب اگر حاضر آیند ایشان را کفایت باشد و آن نماز تائبان باشد و آنرا ساعت غفلت گویند ، و از جمله دعاء مستجاب که آنرا رد نکنند دعائی بود که میان نماز شام و خفتن کنند. هشام بن سالم روایت کرد از صادق ﷺ که او گفت هر که او میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند و در رکعت اول الحمد بخواند و این آیت « وذا النون إذ ذهب مغاضباً - إلى قوله - و كذلك ننجي المؤمنين » و در دوم الحمد و این آیت « و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو و يعلم ما فی البرّ و البحر و ما تسقط من ورقة إلا يعلمها و لا حبة فی - ظلمات الارض و لا طرب و لا یابس إلا فی کتاب مبین » آنکه دست بقنوت بردارد و بگوید « اللهم انی اسئلك بمفاتيح الغيب التي لا يعلمها إلا أنت أن تصلي علي محمد و آل محمد اللهم أنت ولي نعمتي و القادر علي طلبتي تعلم حاجتي فأسئلك بحق محمد و آل له عليه و عليهم السلام أن تصلي علي محمد و آل محمد و أن تفعل بي كذا » هیچ حاجت از خدای نخواهد و الا روا کند .

و صادق ﷺ روایت کرد از پدراناش از امیر المؤمنین ﷺ از رسول ﷺ که او گفت وصایت میکنم شمارا بدور رکعت نماز بین العشاءین در رکعت اول الحمد یکبار و سیزده بار اذ اذ لزلت

(۱) از علام سادات امت آنست که ساعت اول شب به عبادت پردازند چون این وقتی است که دزدان و راهزنان و زانیان و دیگر اهل منکرات و فواحش آماده معصیت میشوند و وسائل آنرا فراهم میکنند و این ساعتی است که شیاطین برای وسوسه مردم پراکنده میشوند و اگر عامه مردم در این هنگام بعبادت پردازند البته توطئه برای جنایت و معاصی بسیار کم خواهد بود .

الارض ، ودر دوم یکبار الحمد وپانزده بار قل هو الله احد هر کس که این نماز هر سال بکند از محسنان باشد. اگر هر ماه بکند از موقنان باشد. اگر هر شب آدینه بکند از صالحان باشد اگر هر شب بکند «زاحمني في الجنة قولم يحص ثوابه الا الله» مرا در بهشت مزاحمة کند و عدد ثواب او جز خدای نداند. عطا گفت مراد آنستکه از نماز خفتن نخسبند . أبان روایت کرد که زنی بنزدیک انس بن مالک آمد گفت یا انس وقت هست که من نماز خفتن نا کرده بخسبم گفت نگر تا از نماز خفتن نخسبی که این آیت در باب نماز خفتن آمد « تتجافی جنوبهم عن المضاجع ». ابو - العالیه وحسن و مجاهد و ابن زید گفتند قیام شب است بنماز شب برخاستن . معاذ جبل روایت کرد که رسول ﷺ گفت « تتجافی جنوبهم عن المضاجع » این آیت در حق آنان آمد که نماز شب کنند. معاذ گفت در بعضی سفرها با رسول ﷺ بودم گفتم یا رسول الله مرا علمی بیاموز که مرا ببهشت نزدیک کند و از دوزخ دور کند، گفت یا معاذ از چیز عظیم پرسیدی و این سهل است بر آنکه خدای بر او سهل کند: خدای را پرستی و با او شرك نیاری و نماز بیای داری و زکاة مال بدهی و ماه رمضان روزه داری و حج خانه بکنی . آنکه گفت ترا ره نمایم بر درهای خیر ؟ گفتم بلی یا رسول الله گفت روزه سپر است و صدقه خشم خدای بنشانند و نماز شب در میانه شب. آنکه این آیت بر خواند « تتجافی جنوبهم عن المضاجع » تا با آخر آیه آنکه گفت ترا خبر دهم بملاك و قوام این جمله؟ گفتم بلی یا رسول الله زبان خود بدست بگرفت و گفت أکف لسانك زبان خود ننگه دار . من گفتم یا رسول الله ما را بخواهند گرفتن بگفتار زبان گفت « یا معاذ ثکلتک امک هل یکب الناس فی النار علی وجوههم إلا حصائد ألسنتهم » مردم را در دوزخ افکند الا آفت زبانشان ؟ ضحاک گفت که مراد نماز شام و نماز خفتن و نماز بامداد است که مرد بجماعت بکند . شهر بن حوشب روایت کرد از أسماء بنت عمیس که گفت از رسول ﷺ شنیدم که گفت چون روز قیامت باشد و خلائق را در موقف عرض بدارند منادی ندا کند از قبل رب العزّة ندائی که همه اهل جمع بشنوند « لیقم الذین کانت تتجافی جنوبهم عن المضاجع » برخیزند آنانکه شب خاستگان بوده اند در دنیا جماعتی برخیزند اندک ایشان را به بهشت برند ، آنکه حقتعالی در حساب خلائق گیرد . آنکه حق تعالی وصف ایشان کرد و گفت ( یدعون ربهم خوفاً وطمئناً ) ایشان خدای را خوانند بخوف و طمع یعنی بترس و امید. گاه از عقابش می ترسند، و گاه برحمتش امید می دارند ( وممّا رزقناهم ینفقون ) و از آنچه ایشان را روزی کرده باشیم نفقه کنند آنکه حق تعالی برای ترغیب و تحریم مؤمنان

و سایر مکلفان بر افعال خیر گفت :

( «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ هِيَ خَيْرٌ لِّكَ مِنْهَا» ) که چه نهاده اند و خفیه کرده اند برای ایشان از ثواب و نعمتی که چشم او بآن روشن شود و «ما» موصوله است ، و گفتند ابهامی و این ابهام است بر سیل تعظیم . حمزه و یعقوب خواندند ما اخفی باسکان یاء علی آنه مضارع اخفیت که چه خواهم نهادن و بجاردن برای ایشان و قوت این قراءت حرف عبد الله مسعود است که او خواند نخفی علی آنه مضارع اخفینا ، و محمد بن کعب در شاذ خواند اخفی علی الماضي إضافة إلى الله تعالی یعنی اخفی الله ، و باقی قراء خواندند اخفی علی ما لم یسم فاعله من الماضي . ابوصالح روایت کرد از ابوهریره از رسول ﷺ که او گفت خدایتعالی گفت « أعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا أذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر » بنهاده ام برای بندگان صالح آنچه هیچ چشم ندیده است و هیچ گوش چنان نشنیده است از آنچه کس را بر آن اطلاع نداده اند آنچه رسول ﷺ گفت اگر خواهی این آیت بخوانی « فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرّة أعین » عبد الله مسعود گفت در توراة نوشته است « لقد أعد الله للذین تتجافی جنوبهم عن المضاجع ما لا عین رأت ولا أذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ولا یعلمه ملک مقرب ، وانه لفي القرآن فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرّة أعین » گفت خدایتعالی در توراة فرستاده است که خدای بنهاده است و بجارده برای آنانکه پهلو از بستر بردارند برای خدای آنچه هیچ چشم چنان ندیده است و هیچ گوش چنان نشنیده است و بر خاطر هیچ آدمی چنان نگذشته است و هیچ فرشته مقرب نداند و این معنی در قرآن هست فی قوله « فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرّة أعین » وقوله ( جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ) آنچه بیان کرد که این برای آن کردم که جزاء و مکافات بود بر آنچه کردند یعنی بواجب و استحقاق . قوله تعالی :

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ (۱۹) أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ

آیا پس آنکه باشد گرونده چون کسی هست که فاسق میباشد برابر نیستند اما آنانکه گرویدند و

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰) وَ أَمَّا الَّذِينَ

کردند کار شایسته پس آنها را است بوستانها جایگاه که مهیا شده بسبب آنچه که میکردند و اما آنان که

فَسَقُوا فَمَا لَهُمْ نَارُ كَلِّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ

بیرون رفتند از دین پس جای آنها آتش است هر گاه خواهند که بیرون روند از آتش بر گردانیده شوند در آن و گفته شود

لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۱) وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ

آنهارا که بجشید شکنجه آنتس را که بآن تکذیب میکردید و هر آینه بجشانیم آنها را از شکنجه نزدیکتر

ذُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۲) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ

جز شکنجه بزرگتر تا شاید آنها برگردند و کیست ستمکارتر از آنکه پند داده شد بآیات

رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (۲۳) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ

پروردگار خود پس روگردانید از آنها که ما از گناهکاران انتقام کشندگانیم و هر آینه دادیم موسی را

الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَ جَعَلْنَاهُ هَدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۴) وَ جَعَلْنَا

کتاب پس مباح در شک از ملاقات او و گردانیدیم او را راه نماینده برای بنی اسرائیل و گردانیدیم

مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ (۲۵) إِنَّ

از آنها پیشوایان راه نمودند خلق را بفرمان ما چون صبر کردند و بودند بآیات ما یقین کنندگان بدرستی که

رَبِّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۶) أَوْ لَمْ يَهْدِ

پروردگارتو او حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچه بودند که در آن اختلاف میکردند آیا راه نمود

لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ

مر آنهارا که چند هلاک کردیم پیش از ایشان از قرونها که میروند در مسکنهاشان بدرستی که در این هر آینه آیات است

أَفَلَا يَسْمَعُونَ (۲۷) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنَخْرِجُ

آیا پس نمیشنوند آیا نمی بینند بدرستی که ما میرانیم آب را بسوی زمین خالی از گیاه پس بیرون آریم

بِهِ زَرَاعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۲۸) وَ يَقَعُ لَوْنٌ مَتًى هَذَا

بآن زراعتی که میخورند از آن چهار پایان آنها و خود آنها آیا پس نمی بینید و میگویند کی باشد این

الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۹) قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَ لَا هُمْ

فتح اگر هستید راست گویان بگو روز فتح سود ندهد آنان را که کافر شدند ایمان شان و نه ایشان

يُنظَرُونَ (۳۰) فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرُوا إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ (★)

مهلت داده شوند پس روگردان از ایشان و منتظر نصرت باش بدرستی که آنها مهلت داده شدگان دنیا نیستند

قوله تعالى ( اَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَتَمَنَ كَانَفَاسًا لَا يَسْتَوُونَ ) گفت آنکس که مؤمن بود چنان باشد که آنکس فاسق باشد بهم راست نباشند. مفسران گفتند آیت در امیر- المؤمنین آمد والولید بن عقبه بن ابی معیط که برادر عثمان بود از مادر و سبب نزولش آن بود که میان ایشان چیزی برفت ، ولید علی رضی اللہ عنہ را گفت تو کودک کی و انا ابسط منک لساناً و اُحدُ سناناً و املاء منک حشواً فی الکتیبة من از تو بزبان فصیح ترم و بسان تیزتر و در میان لشکر پایدارتر امیر المؤمنین اورا گفت اسکت فانک فاسق خاموش باش که تو فاسقی خدایتعالی این آیت فرستاد و گفت «اَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَتَمَنَ كَانَفَاسًا لَا يَسْتَوُونَ» آنکس که مؤمن بود چنان باشد که آنکس که فاسق، راست نباشند برای آن لایستون گفت و لایستویان نگفت که آیت اگر چه در ایشان دو آمد اما حکم آیت عام است در جمله مکلفان . هیچ مؤمن با هیچ فاسق راست نباشد و نظم کلام اقتضای آن کند که فاسق در آیت بمعنی کافر است برای آنکه جمع بین ایمان و کفر درست نباشد بین ایمان و فسق درست باشد. چه یک شخص هم مؤمن باشد هم فاسق. بایمان مؤمن باشد و فسق فاسق و این مناقضه که از میان کفر و ایمان است از میان فسق و ایمان نیست ، و این ولید عقبه آنستکه در عهد عثمان عقان از جانب او بر کوفه عامل بود شبی از شبها همه شب خمر خورد و بامداد مست بمسجد آمد و بمحراب رفت و مست نماز بامداد چهار رکعت بکرد آنگه باز نگرید با قوم، هم در نماز گفت اُزید کم فانی نشیط بر چهار رکعت بیفزایم که من بنشاطم مردمان دانستند که او مست است و آنچه میگوید نه بعقل میگوید نامه ای بعثمان نوشتند عثمان او را باز خواند جماعتی از صالحان کوفه با او بر رفتند و بروی گواهی دادند که او خمر خورد و مست بود در نماز آمد و نماز بامداد چهار رکعت کرد و گفت اُزید کم فانی نشیط عثمان با علی رضی اللہ عنہ مشورت کرد امیر المؤمنین رضی اللہ عنہ گفت حد بایدزدن اورا هشتاد تازیانه عثمان با اشاره امیر المؤمنین اورا حد زد ( ۱ ) و این حال در کوفه شایع شد و در آن اشعار گفتند از آن جمله ایاتی که حطیئة العبسی گفت :

شَهِدَ الْخَطِيئَةَ يَوْمَ يَلْقَى رَبَّهُ      إِنَّ الْوَلِيدَ أَحَقُّ بِالْعَذْرِ  
نَادَى وَقَدْ تَمَّتْ صَلَوَاتُهُمْ      أَزِيدُكُمْ تَمَلًا وَمَا يَدْرِي

( ۱ ) أبو الفرج قصه حدزدن ولید را مشروح آورده است و گوید در نماز بیانگ بلند خواند علق القلب الربا با بدم ماشابت و شابا و ابیات را باختلاف روایت کرده است و تفصیل آن مناسب نیست و بعضی ابیات حطیئة نیز با بعضی دیگر مناسب نیست، بنظر میرسد از دیگری در آن وارد کرده اند چنانکه از بعضی روایات آغانی ظاهر میشود .

فَأَبُوا أَبَا وَهَبٍ وَ لَوْ فَفَلَوْا      لَقَرَّنتَ بَيْنَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ  
حَبَسُوا عِنَانَكَ إِذْ جَرَيْتَ وَ لَوْ      تَرَكُوا عِنَانَكَ لَمْ تَزَلْ تُجْرِي (۱)

و قال الاخر من أهل الكوفة .

تَكَلَّمَ فِي الصَّلَاةِ وَ زَادَ فِيهَا      عَلَانِيَةً وَ جَاهَرَ بِالنِّفَاقِ  
وَ فَاحَ الْخَمْرُ مِنْ سُنَنِ الْمُصَلِّي      وَ نَادَى وَ الْجَمِيْعُ إِلَى فِرَاقِ  
أَزِيدُ كَمْ لِكَيْسَا تَعْمِدُونِي      وَ مَا لَكُمْ وَمَالِي مِنْ خَلَاقِ  
فَبُؤْسًا لِلْوَلِيدِ وَ مَا أَنَا      إِلَى يَوْمِ التَّغَابُنِ وَ التَّلَاقِ (۲)

و حسان ثابت گفت در حادثه او با امیر المؤمنین در عهد رسول و نزول این آیت در باب او و معنی آیت :

لَيْسَ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا عَرَفَ اللَّهَ      كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا خَوَّانًا  
سَوْفَ يُجْزَى الْوَلِيدُ خِزْيًا وَ نَارًا      وَ عَلِيٌّ لَا شَكَّ يُجْزَى جِنَانًا  
فَعَلِيٌّ يُجْزَى هُنَاكَ جِنَانًا      وَ وَلِيدٌ يُجْزَى هُنَاكَ هَوَانًا (۳)

و این ولید بن عقبه در اول عهد امیر المؤمنین علیه السلام چون مهاجر و انصار بر او بیعت کردند او بیعت نکرد و مروان بن الحکم و سعید بن العاص ، امیر المؤمنین کس فرستاد و ایشان را بخواند و گفت چرا توقف میکنید در بیعت من و خاص و عام و مهاجر و انصار بیعت کردند مرا . این بیعتی باشد لازم در گردن حاضر و غایب، ولید گفت برای آنکه تومارا بکینه آورده‌ای.

(۱) ابوهب کنیه ولید است شاعر گوید : حطیثه یعنی او خود در روز لقای پروردگار گواهی میدهد که ولید سزاوار عذر و پوزش است وقتی نمازشان تمام شده بود فریاد زد آیا بر رکعات نماز بیفزایم و در آنحال مست بود و نمیدانست چه میکوید. ای ابوهب نخواستند که زیاد کنی و گرنه شفع و تبر را بهم میبوستی افسار ترا گرفتند و اگر نکرفته بودند همواره میرفتی .

(۲) در نماز سخن گفت و بر رکعات افزود آشکار و نفاق خویش ظاهر نمود و بوی شراب بر آمد و آنهم از سنت‌های نماز گزار است که بوی شراب دهد. در حالیکه مردم پراکنده میشدند فریاد زد که آیا بیشتر نخوانم تا مراسم سپاس گوئید در حالیکه شما را با من هیچ رابطه و نسبت نیست . بدای بحال ولید و آنچه کرد تا روز قیامت. در آغانی و استیعاب این ابیات را هم بحطیثه نسبت داده اند بسا اندک تفسیر و بجای فاح الخمر الخ در استیعاب چنین است دو معج الخمر فی ستر المصلی، یعنی قی کرده شراب را در سجاده که در محراب گسترده بود و البته این صحیح است .

(۳) آن مؤمن که خدا را شناسد مانند فاسق خیانتکار نیست . بزودی جزای ولید رسوائی آتش باشد و جزای علی (ع) باغ‌های بهشت. علی در آن جا پاداش بهشت یابد و ولید پاداش خواری .

اما کینه من با تو از آنستکه پدرم را روز بدر بکشتی و پدر سعید عاص را همچنین ، و اما مروان حکم چون عثمان او را با مدینه آورد تو او را عتاب و ملامت کردی . ما ترا بچند شرط بیعت کنیم : یکی آنکه ما را بر دیگران مزیدی باشد در آنچه ما خواهیم ، دگر آنکه چون از تو ترسیم بشام رویم بر معاویه . سهام آنکه کشند گان عثمان را بکشی . امیر المؤمنین جواب داد گفت اما بر آنچه گفتمی تو ما را بکینه آوردی من نیاوردم ، خدا و رسول و دین حق و شرع اسلام شمارا بکینه آورد ، و اما آنچه گفتمی ما را مزیدی باشد هر گز شمارا مزیدی نباشد جز آنکه شرع راه دهد . اما ترس شما از من ؟ این توانم کردن که شما را ایمن کنم ، و اما کشندگان عثمان را آنچه شرع راه دهد با ایشان بکنم نه بگفت شما ولی دم مطالبت کند و بر گروهی معین درست شود . گفتند اگر بیعت نکنیم چه کنی با ما ؟ گفت محبوس کنم شمارا تا بیعت کنید و اگر طغیان کنید عقوبت کنم شمارا بر آن تا در این بیعت آئید که مسلمانان در آمدند جمله چون این بشنیدند بیعت کردند ولید بن عقبه این بیتها بگفت :

|  |  |
|--|--|
| تَقَدَّمْتُ لِمَا لَمْ أَجِدْ لِي مُقَدِّمًا | أمامي وَلَا خَلْفِي سِوَى الْمَوْتِ مَرَجَلًا    |
| وَأُودِي ابْنَ أُمِّي وَالْحَوَادِثَ جَمَّةً | نُوا فِي الْمَنَائِي وَالْكِتَابَ الْمُؤَجَّلًا  |
| أَتَيْتُ عَلِيًّا غَيْرَ رَاضٍ بِأَمْرِهِ    | وَلَا نَظَرَ فِيهِ مُحَقَّقًا وَ مُبْطَلًا       |
| فَبَايَعْتُهُ لِمَا رَأَى النَّاسُ غَيْرَهُ  | وَلَمْ أَكُ فِيهَا كَانٍ مِنْ ذَلِكَ أَوْلًا     |
| وَلَا تَجْفُؤَانِي فَالْمَدِينَةُ بَلَدَةٌ   | أَقِيمُ بِهَا حَتَّى أُرَى مُتَحَوِّلاً          |
| وَبِالشَّامِ أَمْرٌ وَاسِعٌ وَ مَعْوَلٌ      | وَ سَيُخَّ سَيُبْنَى لِلنَّخْطُوبِ مَرَجَلًا (۱) |

آنکه حق تعالی بیان جزای هر دو قوم کرد گفت :

(أُمَّالذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى) گفت اما آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند ایشانرا هست بهشتها مأوی و مقام و مستقر (نزل) یعنی خیراتی و منافی و ثوابی که با ایشان فرود آرند و قيل لهم جنات المأوی نزلا یعنی جای نزول ایشان بهشت باشد (بها كانوا يعملون) بآنچه کرده باشند .

(۱) پیش آدمم و راه پیشرفتن ندیدم و در پشت سر خود جز مرگ نیافتم پسر مادرم یعنی عثمان هلاک شد و حوادث روزگار بسیار است ما بمرگ و اجل نوشته میرسیم . نزد علی آدمم و بکار او راضی نبودم و نظر نکردم که آیا حق است یا باطل ، با او بیعت کردم وقتی مردم بغیر آن معتقد بودند و من نخستین کس نیستم در این کار . مرا آزار ندهید و نامهربان مباشید که مدینه شهری است که در آن میمانم تا وسیله انتقال از آن بیایم . در شام گشایش کار و پشتیبان هست مردی برای در آنجا است و نیرومند که بزودی بکارهای بزرگ طلبند نورا .

(وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا) واما آنانکه فاسق باشند (فَمَا وَهُمْ النَّارُ) جای ایشان دوزخ باشد (كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا) هر گه که خواهند تا برون آیند از آنجا باز پس برند ایشانرا (وَقِيلَ لَهُمْ) و گویند ایشانرا بچشید عذاب آن دوزخ که بآن تکذیب کردید و بدروغ داشتید. و آنکه گفت:

(وَلَنذِيقَنَّهُمْ) ما بچشانیم ایشانرا از عذاب کمتر و نزدیکتر (دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ) جز عذاب مهتر بزرگتر، اُبی کعب و ابوالعالیه و ضحاک و حسن و ابراهیم گفتند عذاب ادنی رنجها و مصائب دنیا است و بیماریها و بلاء دنیا. عکرمه گفت حد است و رجم و تعزیر. عبدالله مسعود گفت و عبدالله اُبی الحارث قتل بتیغ است در روز بدر. مقاتل گفت قحط است که در مکه بود هفت سال تا مردم هر مردار و استخوان و آنچه یافتند بخوردند. مجاهد گفت عذاب ادنی عذاب گور است و عذاب اکبر باتفاق عذاب دوزخ است. باقر ع گفت عذاب اکبر خروج مهدی آل محمد بود ایشانرا (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) تا همانا باشد که باز آیند و توبه کنند و این عذاب ادنی لطف شود ایشان را در آنچه ایمان آرند و اختیار طاعت کنند تا عذاب اکبر از ایشان بگردد.

(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا) گفت کیست ظالمتر از آنکس که او را یاد دهند آیات من، آنکه اعراض کند از آن و عدول نماید یعنی از احوال ظالمتر بر نفس خود و جالب ترمضرت را بخویشتن کس نباشد. آنکه گفت (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ) ما از گناهکاران انتقام خواهیم کشیدن. گفتند مراد بمجرمان مشرکانند در آیات. معاذ جبل روایت کرد که رسول ص گفت سه کار است که هر کس بکند مجرم شود هر کس که رایتی ببندد بناحق، یا در پدر و مادر عاق شود، یا با ظالمی برود تا او را یاری کند آنکه بر خواند «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ»

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ) گفت بدرستی که ما موسی را کتاب دادیم یعنی تورا (فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ) بشك مباش از لقاء جزاء و ثواب خدای. سدّی گفت مراد آنست که شك مکن در آنکه او تورا از من تلقی کرد بقبول و رضا. عبدالله عباس گفت مراد بقاء آیاتی و دلالاتی است که رسول ص شب معراج دید، و گفتند ضمیر راجع است با موسی یعنی شك مکن در آنکه موسی را خواهی دید در قیامت، و گفتند «هاء» ضمیر است از نامذکوری و هو الاذی یعنی شك مکن در آنکه تو از قوم خود رنج خواهی دیدن چنانکه موسی دید



( وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ ) گفتند ضمیر راجع است باموسی و «هدی» بمعنی هادیست یعنی ما موسی را براه نمای بنی اسرائیل کردیم، و گفتند راجع است با کتاب یعنی ما کتاب او را بلطف و بیان بنی اسرائیل کردیم .

( وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا ) از ایشان یعنی از بنی اسرائیل امامانی کردیم و مقتدایانی چون صبر کردند . زجاج گفت معنی کلام شرط است یعنی اگر شما نیز صبر کنید از شما امامانی کنیم چنانکه از بنی اسرائیل کردیم چون صبر کردند . حمزه و کسائی خواندند لما صبروا بکسر لام و تخفیف میم ، وما مصدری ای بصبرهم برای آنکه ایشان صبر کردند ( وَكَانُوا بِآيَاتِنَا ) بحججنا ( يُوقِنُونَ ) و ایشان آیات ما را منکر نبودند بل مستیقن بودند و شاک نبودند در او . یقین آن باشد که خود را واثق یابد برخلاف آنچه براو بوده است از اضطراب و حیرت . آنگه رسول را برسبیل تسلیه گفت :

( إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ ) خدای تو ای محمد فصل کند و حکم میان ایشان روز قیامت در آنچه خلاف میکنند . تسلیه رسول است و وعید ایشان .

( أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا ) صورت استفهام است و مراد تقریع، و فاعل « یهد » معنی « کم اهلکنا » است یعنی اولم یهد لهم کثرة من اهلکنا ، ره نمود ایشان را و متعظ نشدند به بسیاری آنانکه ایشانرا هلاک کردیم از امتانی که پیش ایشان بودند ( يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ ) اینان در سرایهای ایشان میروند و می بینند آثار و علامات ایشان که چون بودند و امروز از ایشان جز اثر مانده نیست ، و گفتند « یمشون فی مساکنهم » حکایت هلاک شدگان است ای و هم یمشون فی مساکنهم آمین . و ایشان ایمن میرفتند در شهرهای خود ( إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ ) در این آیتی و علامتی و عبرتی هست .

( أَفَلَا يَسْمَعُونَ ) نمی شنوند اخبار ایشان ، و گفتند نمی شنوند آیات خدای تا متعظ

شوند .

( أَوَلَمْ يَرَوْا ) نمی بینند یعنی نمیدانند که ما آب را بزمین خشك درشت رانیم که بر او هیچ نبات نباشد . و اصل کلمه ( ۱ ) از قطع باشد یعنی باران و نبات از او منقطع بود من قولهم سيف جرز أي قطاع ، ناقة جرز أي اذا كانت تأكل كل شيء ، و رجل جرز أي أکول قال الراجز: « تخبُّ جرزوزٌ وإذا جاعَ بکا ،

(۱) یعنی کلمه جرز در الارض الجرز .

و در او چهار لغت است جَرَز، وَجْرُز، وَجْرُز، وَجْرُز، جُرُز، جُرُز عبدالله عباس گفت مراد آنست که ما بسیل رود آب بر زمینها بالا رانیم و آن دهائی است بر بلندی نهاده میان شام و یمن ( فَتُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا ) باو زرعی و کشتی برون آریم که ایشان و چهار پایان ایشان از آن میخورند ( أَفَلَا تُبْصِرُونَ ) نمی بینید یعنی اندیشه نمیکنید و تفکر تا بدانید .

( وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ ) و میگویند کافران این فتح کی خواهد بودن ؟ بعضی مفسران گفتند مراد بفتح حکم است ، یعنی این روز فصل و قضا و حکم که شما دعوی میکنید کی خواهد بودن ؟ و از اینجا است که حاکم را فتاح گویند . کلبی گفت فتح مکه خواستندی سدی گفت فتح روز بدر خواستند که رسول ﷺ ایشانرا تهدید نموده بود بآن و انذار کرده و گفتند که خدایتعالی ما را در این روز بر شما ظفر خواهد دادن .

( قُلْ ) بگو یا محمد ( يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ ) روز فتح کس را ایمان سود ندارد، و آنانکه گفتند مراد روز بدر است گفتند یعنی عند معاینة عذاب و گرفتار شدن ایشان در چنگال شما بر وجهی که دانند محیص نیست و خلاصی چو مثل این حال حال إلباء باشد ( وَلَا تُمُّمٌ يُنظَرُونَ ) و نه ایشانرا نیز امهال دهند و تأخیر کنند ، و روا بود که کلمه از نظر باشد یعنی رحمت کقوله تعالی « وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ » یعنی با ایشان ننگرند و بر ایشان رحمت نکنند . و فعل مضارع از فعل و أفعال در مالم یسم فاعله يك صورت دارد اول از أفعال بود و دوم از فعل و مثله « یوعده روا باشد که از وعد بود و روا بود که از أوعده باشد .

( فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ ) از ایشان بر گرد و رها کن ایشانرا ( وَانْتَظِرْ ) و انتظار نزول عذاب بایشان کن که ایشان نیز انتظار میکنند . گفتند انتظار دولت میکنند . که ایشان را باشد بر شما ، و گفتند انتظار در حق ایشان مجاز است یعنی عذاب بایشان آید لامحال تا بآن ماند که پنداری منتظر بودند ، و مثله فی المعنی قول الشاعر :

جَرَّتِ الرِّيحُ عَلَى رُسُومِ دِيَارِ مِمْ      فَكَأَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى مَبِيعَادِ (۱)

(۱) بادها بر آثار منزل آنان گذشتند گویی با صاحبان آنجا وعده گذاشته بودند که آنها

بروند و اینان بیایند .

### ((سورة الاحزاب)))

این سوره مدنی است و هفتاد و سه آیت است ، و هزار و دویست و هشتاد کلمت است ، و پنجاهزار و هفتصد و نودحرف است . از ابوامامه از ابی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره الاحزاب بخواند و أهلش را بیاموزد وزیر دستان را او را ازعذاب گور امان دهند .

### ((سورة الاحزاب ثلاث وسبعون آية وهي مكية)))

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا

ای پیغمبر برگزیده بترس ازخدا و اطاعت مکن کافران و منافقان را بدرستیکه خدا باشد دانای

حَكِيمًا (۲) وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ

درست کردار و پیروی کن آنچه وحی کرده بسوی تو از پروردگارت بدرستیکه خدا باشد با آنچه میکنید

خَبِيرًا (۳) وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَ كَيْلًا (۴) مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ

آگاه و توکل نما بر خدا و بس است خدا کارسازی را نیافرید خدا برای مردی از دو دل

فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ الشَّيْءِ تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ

در درون او و نکردانید زنان شمارا که ظاهر میکنند از ایشان مادران شما و نکرد پسخوانندگان شما را

أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۵)

پسران شما این سخنهاي شما گفتار شماست بدنهاي شما و خدا ميگويد سخن راست و او راه نمايد براه راست

أذْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانَكُمْ فِي

بخوانيد ايشان را باسم پدرشان آن راست تر است نزد خدا پس اگر ندانيد پدرشان را پس برادران شمايند در

الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ

دين و دوستان شما و نيست بر شما گناهي در آنچه خطا كرديد بآن و ليكن آنچه عمداً دلهاي شما قصد كند

وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۶) النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ

و باشد خدا آمرزنده مهربان پيغمبر برگزیده سزاوارتر است بگروندگان از خود ايشان و زنان او

أَمْهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ  
مادران آنها بندگان و خویشاوندان پاره‌ای ایشان سزاوارترند بیاره‌ای در کتاب خدا از گروهندگان و  
المهاجرین إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَآ نِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۷)

هجرت کنندگان مگر اینکه بکنید بسوی دوستان شما نیکوئی باشد این در لوح نوشته شده

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ  
و هنگامی که گرفتیم از پیامبران پیمان‌شان را و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی  
ابنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيًّا (۸) لَيْسَ لَكَ عَلَىٰ الْأَعْدَاءِ  
پسر مریم و گرفتیم ما از ایشان پیمان را محکم سؤال کند راست گویان را از راستی آنها و آماده کرد

لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ  
مرکافران را شکنجه دردناک ای آنانکه گرویدید یاد کنید نعمت خدا را بر خودتان چون آمد شمارا

جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۱۰)

لشکرهای کفار پس فرستادیم بر ایشان بادی را و لشکرهایی که نمیدیدید آنها را و بوده باشد خدا با آنچه میکنید بینا

إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ  
چون آمد شمارا از بالای شما و از زیر وادی شما لشکرها و چون خیره شد چشم‌ها و رسید دلهای مؤمنان  
الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا (۱۱) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا

بجنجراها و گمان نمودند بخدا انواع گمانها آنجا آزموده شدند گروهندگان و جنبانیده شدند جنبانیدنی

شَدِيدًا (۱۲) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ  
سخت و چون گفتند منافقان و آنانکه در دلهایشان مرض است وعده نکرد ما را خدا و فرستاده او

إِلَّا غُرُورًا (۱۳) وَإِذْ قَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا  
مگر فریب و چون گفتند گروهی از ایشان ای اهل مدینه نیست جای بودن برای شما پس برگردید

وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ  
ورخصت طلبید گروهی از ایشان از پیامبر میگفتند بدرستی که خانه‌های ما خالی است و نیست که آنها خالی باشد

إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۴) وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ  
نمی خواستند مگر گریختن را و اگر داخل شوند بر ایشان از اطراف مدینه پس خواسته شوند فتنه را

لَا تَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۵) وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ

هر آینه بیایند آنرا و درنگ نکنند بآن مکراندگی را و بتحقیق بودند جمعی که عهد کردند با خدا پیش از آنکه

لَا يُؤْتُونَ الْأَدْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا (۱۶) قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ

برنگردانند پشتهای خود را و باشد عهد خدا پرسیده شده بگوهر گز سود ندهد شمارا فرار کردن اگر

فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۷) قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي

فرار کنید از مرگ یا از کشتن و آن هنگام بر خوردار نشوید مکراندگی بگو کیست آنکه

يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ

نگاه دارد شمارا از خدا اگر خواهد بشما بدی را یا خواهد بشما بخششی را و نمی یابند آنها از

دُونِ اللَّهِ وَ لِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۱۸) قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ

غیر خدا دوستی و نه یاری کننده ای را بتحقیق میداند خدا بازدارندگان از شما و گویند گمان

لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۹) أَشْحَهَ عَلَيْكُمْ

مرباداران خود را که بیایند بسوی ما و نمی آیند منافقان بجنگ مکراندگی در حالتیکه بخیلانند بر شما

فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ

پس چون آمد ترس از دشمن دیدی آنها را که مینگردند بسوی تو میگردد چشم هایشان مانند کسی که پوشیده بر او

مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوا كُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ أَشْحَهَ عَلَى الْخَيْرِ أَوْلِيكَ

از مرگ پس چون برود ترس برنجانند شما را بزبانهای تند در حالی که بخیلند بر غنیمت آنها

لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۲۰) يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ

نمی گروند پس نابود کرد خدا کردارشان را و باشد این بر خدا آسان می پندارند منافقان که لشکرها

لَمْ يَذْهَبُوا وَ إِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْتَلُونَ

رفته اند از مدینه و اگر بیایند لشکرهای کفار دوست دارند که ایشان صحرا نشینند در میان عربها میپرسند

عَنْ أَنْبَاءِ نِكْمٍ وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (۲۱) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ

از خبرهای شما و اگر بودند در میان شما جنگ نکردند مکراندگی هر آینه باشد برای شما در ذات پیامبر خدا

أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا (۲۲)

خصلتی پسندنده هر کسی را که باشد امیدوار بخدا و روز آخرت و یاد کرد خدا را بسیار

وَمَا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ

و چون دیدند گروهندگان گروه ها را گفتند این آنچه ایست که وعده کرد ما را خدا و رسولش و راست گفت خدا

وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (۲۳) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا

و رسولش و نیفزود آنها را مگر ایمان و گردن نهادن را از مؤمنان مردانند راست گو آنچه

عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا

عهد بستند با خدا بر او پس از ایشان کسی است که وفا کند بمهد خود و از ایشان کسی هست که انتظار میکشد و تغییر ندادند

تَبْدِيلًا (۲۴) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ

تغییر دادنی تا پاداش دهد خدا راست گویان را بجهت راستی آنها و شکنجه میکند منافقان را اگر خواهد

أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۵) وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا

یا قبول توبه کند بر ایشان بدرستی که خدا باشد آمرزنده مهربان و باز گردانید خدا آنان که کافر شدند

بِعِظْمِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا (۲۶)

بخشم ایشان نیافتند غنیمت و نصرت را و بس است خدا گروهندگان را کلزار و باشد خدا توانای غالب

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ

و فرود آورد آنان را که پشتیبان کردند آنان را از کسان کتاب از قلبهای ایشان و انداخت در دلهای ایشان

الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا (۲۷) وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ

ترس را گروهی را میکشید و اسیر مینمودید گروهی را و میراث داد شما را زمین شان را و خانه های شان را

وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّوها وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۸)

و مالهای شان را و زمینی که کام ننهادید و بوده باشد خدا بر هر چیزی توانا

قوله تعالی ( يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ - الآية ) خدای تعالی در این آیت خطاب کرد با

رسول و مراد رسول و امت . گفت ای پیغامبر بر گزیده بزرگ منزلت از خدای پترس و از

معاصی او اجتناب کن ، و طاعت کفران و منافقان مدار ، و فرمان ایشان مبر . آیت در أبو-

سفیان و صخر بن حرب آمد . و عکرمة بن أبی جهل و أبوالاعور السلمی چون بمدینه آمدند

و بخانه عبدالله أبی سلول که سر منافقان بود فرود آمدند و این پس از کلزار احد بود رسول

ﷺ ایشان را امان داده بود که بیایند و بگویند و بشنوند . عبدالله بن أبی سرح و طعمه بن-

أبیرق با این جماعت کافران و منافقان برخاستند و بنزدیک رسول آمدند و گفتند دست بدار خداوندان ما را و بگو که ایشان شفیعان مانند ما را عبادت ایشان نافع است تا ما دست بداریم از تو و خدای تو ، رسول را سخت آمد و صحابه گفتند یا رسول الله دستور باشد تا همه را گردن زنیم رسول ﷺ گفت شاید . که من ایشانرا امان داده ام و با امان من اینجا آمده اند ولیکن اینان را بیرون کنید از مدینه و گفت ایشانرا « أخرجوا فی لعنة الله و غضبه » خدای تعالی در این باب این آیات فرستاد و گفت طاعت این کافران و منافقان مدار در آنچه میگویند . و اگر چه آیه در این گروه است حکم او عام باشد در جمله کافران و منافقان ( إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ) گفت خدای تعالی عالمست و حکیم با آنچه فرماید و گوید جز آن فرماید که مصالح شما بآن تعلق دارد .

( وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ) گفت متابعت کن آن چیز را که وحی کرده اند بر تو از خدای تو که خدای عالم است و آگاه از آنچه این کافران و منافقان میکنند از عناد و جحود . ابو عمر و بیا خواند «یعملون» ردّ الی الکافرین و المنافقین ، و باقی قرآء بثناء خطاب خواندند خطاباً للنبیؐ و المؤمنین . بعضی دگر گفتند جماعتی از بنی ثقیف بنزدیک رسول ﷺ آمدند و گفتند یا محمد ما را یکسال دستوری ده و رخصت تا بخدایان ممتع شویم باذن تو تا مردمان منزلت و اختصاص ما بدانند آنکه پس سالی بتو ایمان آریم . رسول ﷺ از جهت حرص بر ایمان ایشان توقف نمود و در دل گفت اگر خدای دستوری دهد من اینان را مهلت دهم خدای آیت فرستاد که نگر تا فرمان اینان نبری که دروغ میگویند آنچه میگویند .  
( وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ) و اعتماد بر خدای کن و ترا خدای وکیل و یار و تکفل کننده بس .

( مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ) مفسران گفتند آیت در مردی آمد نام او جمیل بن معمر بن حبیب بن عبدالله الفهری و او مردی بود عاقل و ذی رأی و حافظ . مردم گفتند همانا این حفظ که این مرد راست بیگدل نباشد شاید بودن که بدودل باشد . و او نیز باور کرد گفت مراد دودل است ، و این سخن هر وقت میگفت . خدای تعالی این آیت فرستاد . راوی خبر گوید که روز بدر این جمیل را دیدم که بهزیمت میرفت . یک تایی نعل در پای و یک تایی در دست ، و میگریخت ، او را گفتم یا ابامعمر این نعل چرا بدست گرفته ای در پای نمیکنی ؟ گفت من ندانستم که نعل در دست دارم یا در پای . گفتم چون تو مردی باید که دعوی کند که مرا دودل

است که چندانی ضبط ندارد در وقت خوف که نداند که نعل در دست دارد یا درپای . بعضی دیگر گفتند کافران را چون از علم و حفظ رسول عجب آمد گفتند همانا محمد ﷺ دودل دارد خدای تعالی این آیت فرستاد برای ایشان. زهری ومقاتل گفتند این مثلی است که خدایتعالی زد برای مظاهران که از اهل خودظهار کردند و گفتندی أنت علی کظهر اُمّی و برای متبسیان که ایشان پسردیگری را بفرزندگی گرفتندی گفت چنانکه محالست که مردی را دودل باشد محال است که یک زن هم زن او باشد هم مادرش (۱) یا یک شخص هم پسر او باشد وهم پسردیگری . آنکه این را برایشان محقق کرد گفت ( وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ الَّتِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ ) و نکرد آن زنان را که شما از ایشان ظهار میکنید مادران شما. أبو جعفر و أبو عمرو وورش اللاء (۲) خواندند بیهمه و بی‌مد ، و یعقوب و نافع مهموز ممدود خواندند بی‌یاء (۳) و اهل کوفه و شام بیهمه و مد و یاء (۴) خواندند و آنشدوا علی قراءه نافع قول الشاعر :

مِنَ اللَّاءِ لَمْ يَحْجِبْنَ بَيْنَ بَيْنِ حَسْبَةٍ وَلَكِنْ لِيَقْتُلْنَ الْبَرِيَّةَ الْمُغْفَلَةَ (۵)

و راویان ابن کثیر از او خلاف کردند قوله «تظاهرون» اهل شام تظاهرون بفتح تاء خواندند و تشدید ظاء و الاصل تظاهرون بحذف تاء بی‌ادغام و دراول بادغام و عاصم یظاهرون خواند بضم یاء و تخفیف ظاء من المظاهرة ، و آیت در اوس بن الصامت آمد و زنش خوله بنت تغلب و قصه آن و حکم ظهار در سوره مجادله بیاید إن شاء الله تعالی .

( وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ) و نکرد پسر خواندگان شمارا پسران شما جمع دعی باشد فعیل بمعنی مفعول یعنی مدعونند پسری شما. مفسران گفتند آیت در زید بن حارثة ابن شراحیل الکلبی آمد من بنی عبدود و او بنده رسول ﷺ بود او را آزاد کرد و پسریش بر خواند پیش از وحی . و در اسلام میان او و میان حمزه عبدالمطلب برادری داد و رسول ﷺ زینب بنت جحش الاسدی بزنی کرد ، جهودان و منافقان طعنه زدند گفتند محمد ما را نهی کند

(۱) البته تفسیر زهری و مقاتل بردیگران ترجیح دارد چون باید علت حکم با اصل آن مناسب باشد و مراد از قلب نفس است یعنی یک نفر انسان هرگز دو نفر نیست چون یک تن دو نفس ندارد که یکی زن باشد و یکی مادر و از اینجا معلوم میشود که شخصیت انسان بنفس او است و تعدد شخصیت بتعدد نفس .

(۲) یعنی ازواجکم اللاتظاهرون .

(۳) یعنی اللاء خواند .

(۴) یعنی اللائی .

(۵) از زنانیکه حج نروند برای طلب ثواب ولكن تا مرد بیگناه و غافل را بکشند .



از آنکه زن پسر را بزنی کنیم و او زن پسر را بزنی کرد . خدای تعالی این آیت فرستاد و باز نمود که پسر خوانده پسر نباشد بر حقیقت ( ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ ) این قولیست که شما میگوئید بدهن ( وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ ) و خدای تعالی حق گوید ( وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ) او ره نماید خلقان را بره راست .

( ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ ) ایشانرا بپدران خود بازخوانید که ایشانرا زاده باشند ( هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ ) آن بعدل نزدیکتر باشد بنزدیک خدای ( فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ ) اگر پدران ایشانرا ندانید ( فَأُولَئِكَ هُمُ الَّذِينَ فِي الدِّينِ ) ای فهم اخوانکم ایشان برادران شما اند در دین ( وَمَوَالِيكُمْ ) و آزاد کردگان شما اند ، و از اقسام مولی یکی معتق است ( وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ ) و بر شما بزه نیست در آنچه خطا کنید یعنی چون بظاهر حال کسی را بپدر باز خوانید او بر حقیقت پسر او نباشد و شما ندانید بر شما در آن حرجی نباشد قتاده گفت اگر فراموش کنید در حال فراموشی گوئید فلان بن فلان چنانکه زید بن رسول الله بر شما بزه نباشد ( وَلَكِنْ مَاتَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ ) ولیکن بزه در آن باشد که دلهای شما بآن قصد کند . خبر مبتداء در آیت محذوف است لدلالة الكلام عليه ، و تقدیر آنکه ولیکن ماتعمدت قلوبكم فعليكم فيه الجناح ( وكان الله غفوراً رحيماً ) و خدای تعالی غفور و رحیم آمرزنده و بخشاینده است . در خبر است که رسول ﷺ گفت « من ادعى إلى غير أبيه وإلى غير ولي نعمته فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين » گفت هر که کسی را باز خواند نه پیدر و نه ولی نعمت او لعنت خدای تعالی و فرشتگان و مردمان بر او باد . راوی گوید که أبو حذيفة بن عتبة بن عبد الشمس از جمله بدریان بود و او سالم را به پسری پذیرفت و دختر برادرش را هند بنت الولید بن عقبه را باو داد و او مولی زنی انصاری بود او را به پسری بر خواند چنانکه رسول ﷺ زید بن حارثه را . و در جاهلیت عادت بودی که چون کسی پسر خوانده گرفتی او را پسر او خواندندی ، چون بمردی میراثش باو دادندی ، تا خدای تعالی این آیت فرستاد ادعوهم الا بائهم - الاية ( النبي اولي بالمومنين من انفسهم ) گفت رسول ﷺ اولی تر است بمؤمنان از آنکه ایشان بخویشان یعنی حکم او در ایشان روان تر است بر ایشان که حکم ایشان بر خود . عبدالله عباس گفت معنی آنست که چون رسول ﷺ ایشانرا دعوت کند بچیزی و نفس ایشان دعوت کند ایشانرا با چیزی ایشانرا اجابت رسول باید کردن و متابعت او نه متابعت هوای نفس خود . مقاتل گفت یعنی رسول ﷺ را

اطاعت داشتن اولی تر است از آنکه طاعت یکدگر . ابن زید گفت فرمان رسول ﷺ بر امت چنان روان است که فرمان خداوند بر بنده روان است ، و گفتند معنی آنست که رسول ﷺ در امضاء احکام و اقامت حدود و فرمان دادن بر امت اولیتر است از آنکه ایشان بر خود . برای آنکه مصالح دینی بآن تعلق دارد . و گفتند برای آن فرمان رسول ﷺ بر ایشان روان تر است از هوای ایشان ، چو رسول ﷺ ایشان را با نجات خواند و هوای ایشان ایشان را با هلاک خواند . بسام بن عبدالله گفت برای آنکه رسول ﷺ ایشان را از آتش دوزخ براند و نفس ایشان را از آتش دنیا برهاند . عطا گفت در قراءت عبدالله عباس چنین است که النبی اولی بالمؤمنین و هو اب لهم پیغمبر اولیتر است بمؤمنان و او پدر است ایشانرا . عمر خطاب بگذشت بغلامی که او مصحف بر کنار نهاده بود و این آیت میخواند «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و هو اب لهم» عمر گفت یا غلام از مصحف میخوانی گفت آری گفت حک کن آنرا که در قرآن نیست گفت این مصحف اُبی است عمر برفت او را گفت چرا در مصحف چنین نوشتی او گفت آنکه که شما در بازار ستم داد میکردید همت من همه مصحف بود و قرآن و علم قرآن طلب کردن . عبدالرحمن بن اُبی عمر گفت رسول ﷺ گفت « ما من مؤمن إلا فانا اولی به فی الدنيا والاخرة » گفت هیچ مؤمنی نیست و إلا من باو اولیترم در دنیا و آخرت ، و اگر خواهی این آیت بخوانی «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» هر که از دنیا برود بادینی یا ضیاعی رها کند گویم آئید که من مولای اویم یعنی اگر وارث ندارد (و از واجه اُمهاتهم) و زنان او مؤمنان را بمثابت مادر اند در حرمت داشت ای کامهاتهم . و مثله قوله « و جنه عرضها السموات و الارض » ای کالسموات . بعضی دگر مفسران گفتند سبب نزول آیت آن بود که جماعتی منافقان گفتند ما بال محمد ﷺ یتزوج بنسائنا ولا نتزوج بنسائه؟ چرا محمد زنان ما را بزنی میکند و ما زنان او را بزنی نمیکنیم والله اگر او را وفاتی باشد ما زنان او را بزنی کنیم . حق تعالی این آیت فرستاد و گفت زنان رسول شما را مادرانند یعنی نکاح ایشان بر شما حرام است همچو نکاح مادران . دلیل تاویل آنست که در خبر آمده که زنی عایشه را گفت یا امه ای مادر! عائشه گفت لست لك بام انما الرجال من مادر تو نه ام مادر مردانم . مراد این بود که بر مردان حرامم . و دلیل بر آنکه امومت حقیقی نیست از آنکه مادر را در شرح حجاب فرمودند از فرزندانش و باتفاق نشاید که بیگانگان زنان رسول را بینند ( و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ) گفت خویشان نزدیک که خداوندان رحم اند بهری بهری اولیترند در کتاب خدای ، بعضی مفسران گفتند بمیراث . قتاده گفت

مسلمانان بهجرت میراث گرفتندی و بمواخاة چون خدای تعالی آیت فرستاد آن حکم منسوخ شد میراث بقرابت گرفتند، و هر چه نزدیکتر بود بمیراث اولیتر باشد، این آیت دلیلست بر آنکه باوجود مادر و دختر هیچکس از برادران و خواهران میراث نگیرند چو ایشان نزدیک تراند باو . و همچنین دلیل میکند که با وجود خواهر هیچکس از اعمام و بنی اعمام میراث نگیرند چو ایشان نزدیکترند باو . و اما آن خبر که فقهاء روایت کرده اند در این باب من قوله «إن ما ابقت الفرائض فلا ولی عصبه ذکر» خبر واحد است برای او از ظاهر قرآن و آیت محکم دست نبدارند ( *مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ* ) از مؤمنان و مهاجرین که بایکدیگر مواخاة داده باشد رسول ایشانرا از مهاجران یعنی با وجود مواخاة و هجرت. اعتبار در باب میراث بقرابت است تا کسی گمان نبرد که این اعتبار در حق آنانست که مواخی و مهاجر نباشد ( *إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا* ) این استثناء منقطع است بمعنی لکن برای آنکه آنچه با خویشان برتی و معروفی کند از وصیت و جز آن نه از باب میراث باشد . پس مستثنی نه از جنس مستثنی منه باشد محمد بن الحنفیه وقتاده گفتند مراد وصیت است که کسی وصیتی کند از اولیاء خود و خویشان دورتر را که کافر باشند روا باشد و درست بود و اگر چه اهل ایمان و هجرت نباشند . و بیشتر فقهاء را مذهب آنست که وصیت درست باشد کفران را ، و بنزدیک ما مادر و پدر را درست باشد و در حق آن دیگران درست نبود . و ابن زید و مقاتل گفتند مشروط است این نیز بهجرت ، مجاهد گفت مراد بمعروف اخوت و حفظ حرمت بسبب ایمان و هجرت ( *كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا* ) این در کتاب نوشته است یعنی در لوح محفوظ و گفتند مراد بکتاب توراة است این قول محمد بن کعب القرظی است . أصحاب ما گفتند آیت بر عموم است *أَعْنَى النَّبِيِّ أَوْلَىٰ وَأَوْلُوا* الارحام بعضهم اولی ببعض در میراث و جز میراث ، و استدلال کردند باین آیت بر امامت امیر المؤمنین ، و وجه استدلال چنین گفتند که خدای تعالی گفت «النبي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» رسول بمؤمنان اولیتر است از آنکه ایشان بنخود یعنی فرمان و حکم او برایشان روان است از فرمان و حکم خود . آنگه در آمد و گفت « و اولوا الارحام » یعنی خویشان او بعضی بعضی اولیترند فی کتاب الله . *قِيلَ فِي الْقُرْآنِ ، وَ قِيلَ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ .* آنگه آن خویشان را بدو چیز وصف کرد و آن ایمان و هجرت است . پس چون اندیشه کردیم این ولایت و اولیتری موقوف آمد بر سه چیز یکی قرابت ، و یکی ایمان ، و یکی هجرت . و امت دعوی امامت بر سه کس کردند : علی عليه السلام ، و ابوبکر ، و عباس اما اگر چه ابوبکر مؤمن و مهاجر است

قرابت ندارد، و عباس اگر چه ایمان و قرابت دارد مهاجر نیست طلیق است، پس از قسمت بنماند إلا امیر المؤمنین علیه السلام که ایمان و قرابت و هجرت داشت. و در خبر است که چون امیر المؤمنین علیه السلام را گفتند بر ابوبکر بیعت کردند گفت بچه علت؟ گفتند بعلت صحبت و مشوره گفت «یکون الخلافة بالصحابه ولا یکون بالصحابه و القرابة»؛ گفت خلافت بصحبت باشد. و بقرابت و صحبت نباشد؟. آنکه گفت:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّرَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ يَهْدَا وَالمُشِيرُونَ غَيْبٌ  
وَإِنْ كُنْتَ بِالقُرْبَى حَبَجْتَ خَصِيمَهُمْ فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ (۱)

قوله (وَإِذَا أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ) گفت یاد کن ای محمد چون ما گرفتیم عهد و پیمان از پیغامبران بآنکه وفا کنند بتبلیغ رسالت و بعضی بعضی بشارت دهند و یکدیگر را تصدیق کنند (وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوْحٍ) و از تو ای محمد این عهد بستدیم و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام و این پنج پیغامبر را برای آن تخصیص کرد که اینان اصحاب شرایع و کتب اند و پیغامبران اولوالعزم اند و با پیغامبری امامانند.

(وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا) و از ایشان عهدی بستدیم سطر یعنی عهدی محکم. قتاده روایت کرد از حسن از ابوهیره از رسول صلی الله علیه و آله گفت من اول پیغمبرانم در خلقت و آخر ایشانم در بعثت، و ذلك قوله عز وجل: «وَإِذَا أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمَنْكَ وَمَنْ نُوْحٍ». (لِيَسْتَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ) این برای آن کرد تا پرسد صادقان را از صدقشان (وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا) و بجارده است و نهاده است برای کافران عذابی موم و موجع.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ كُفِّرُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ) حق تعالی گفت ای گرویدگان یاد کنید نعمت خدای بر شما (إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ) چون لشکرها بشما آمدند (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا) ما بفرستادیم برایشان بادی و لشکری از فرشتگان که شما نمیدیدید. و این در کارزار احزاب بود چون مدینه را حصار دادند و رسول صلی الله علیه و آله بفرمود تا خندق بکنند از گرد مدینه باشاره سلمان که او گفت یا رسول الله ما را عادت بودی که چون دشمنی بدر شهر

(۱) ولایت و خلافت بارث است و قرابت با صاحب اول ملک یا با انتخاب مردم و حضرت امیر المؤمنین فرماید: اگر تو بشوری و انتخاب مردم مالک امر آنها شدی این چگونه باشد و حال آنکه اهل شوری (مسلمانان که باید همه رأی دهند) از مدینه دور بودند و اگر بخویشی و قرابت بر مخالف حجت آوری دیگری از تو به پیغمبر اولی و نزدیکتر است.

ما آمدندی خندقی بکنندی گرد شهر خود تا دشمن راه نیافتی بر ما، رسول ﷺ نیز همچنين کرد بفرمود تا خندقی بکنند و بنفس خود خود آنجا کار کرد چنانکه قصه آن در سوره آل عمران برفت ، و قصه این آن بود علی ما رواه محمد بن إسحاق وزهری و عاصم و قتاده و محمد ابن کعب القرظی دخل حدیث بعضهم فی بعض که چون جماعت جهودان در کارزار احزاب مجتمع شدند ورؤساء ایشان سلام بن ابی الحقیق بود و حیی<sup>۱</sup> اخطب و کنانة بن الربیع و هودة بن قیس و ابوعمارة الوائلی با جماعت بنی النضیر و بنی وائل آمدند بمکه و قریش را دعوت کردند با حرب رسول ﷺ و گفتند بیا تا دست یکی داریم و عهد کنیم که روی از محمد نگردانیم تا او را و قوم او را مستأصل کنیم، قریش گفتند ای معاشر الیهود شما اهل کتابید و اهل علم ، و احوال ما و محمد میدانید بگوئید تا دین ما بهتر است یا دین او، و ما بحق اولتریم یا او؟ گفتند لا بل شما و دین شما، ایشانرا خوش آمد خدای تعالی آیت فرستاد در حق ایشان « ألم تر إلی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلاً - إلی قوله - جهنم سعیراً » آنکه بیامدند و بقبیله غطفان رفتند از قیس غیلان و ایشان را با حرب رسول خواندند و گفتند قریش با ما بیعت کردند که بر نگردیم تا محمد را مستأصل نکنیم، اجابت کردند و بیامدند و مجتمع شدند. قریش از مکه بیرون آمدند قائد ایشان ابوسفیان حرب بودند ، و غطفان بیرون آمدند و قائد ایشان عینة بن حصن بن زید بن حذیفة بن الفزاری بود و الحارث بن عوف المری بود با قبیله بنی مرثه . مسعر بن رخیله با قوم خود چون رسول ﷺ شنید که اینان همه دست یکی کرده اند و عزم درست کرده بر قتال او. از مدینه بیرون آمد با سه هزار مرد و در پیش سلع فرود آمد و سلع کوهیست که با پس پشت ایشان بود و میان دشمن خندق بود و قریش و احزاب بمجتمع الایسیال بردومة الجندل بر کنار وادی با ده هزار مرد و بنو غطفان بتقمی فرود آمدند از جانب احد و رسول ﷺ زنان را و کودکان اهل مدینه را با حصار کی فرستاد که آنجا بود نزدیک . و حیی<sup>۱</sup> بن اخطب النضیری بیامد بحصن کعب بن اسید القرظی فرود آمد و از میان کعب و رسول ﷺ عهدهی بود و او با رسول بصلح بود حیی<sup>۱</sup> بن اخطب بیامد و گفت یا کعب در بگشا که من آمده ام و ترا عز آبد الدهر آورده گفت برو که تو مرد شومی و میان من و محمد عهدهی است و من نشکافم و من از او إلا وفا و صدق ندیده ام رواندارم عهد شکافتن حیی<sup>۱</sup> بن اخطب بسیار بگفت نشنید از او . با آخر گفت تو در حصن از بخل و خست بیسته ای تا ما از طعام تو چیزی نبخوریم او را سخت آمد گفت در

بگشاید در بگشادند و حیی دراورفت و او را گفت یا کعب من آمده‌ام ترا سعادت ابد آورده‌ام .  
گفت و الله که تو مرا شقاوت ابد آورده‌ای و من عهد محمد نشکافم که او مردی با امانت و وفا و صدقست  
حیی گفت ای عجب این جمع چنین هرگز مجتمع نشوند و ترا گمانست که محمد و لشکر او  
با اینان مقاومت کنند قریش و اهل مکه و غطفان بنی کنانه و مره و بنی فزاره و ما که جهودانیم جمله  
هم دست شده‌ایم و عهد کرده بردمار ایشان این دست ما را باشد و آنکه چگونه بود که تو در چنین  
کاری با ما دست یکی نداری، چون تو مردی. و چندان بگفت تادل او بگردانید و او عهد رسول  
بشکافت و با او عهد کرد اگر دست محمد را باشد من با تو بقلعه تو آیم تا آنچه بتو رسد بما  
نیز همان رسد. چون رسول ﷺ اجتماع و عدد ایشان شنید سعد معاذ را بخواند و او سید اوس  
بود. و سعد عباد را بخواند و او سید خزرج بود، و عبدالله رواحرا و خوات بن جبیر را و گفت  
بروید و احوال این قوم بدانید و این لشکر را ببینید اگر چنانست که میگویند بیاید و مرا بلحن  
و اشاره بگوئید تا مردم دل شکسته نشوند. و اگر بخلاف این باشد با آشکارا بگوئید تا مردم قوی  
دل شوند و نیز بدانید تا عهدشکستن کعب بن اسید از بنو قریظه درست است یا نه. بیامدند و احوال  
معلوم کردند و بیامدند و رسول را خبر دادند بروحی که قوم مطلع نشدند. رسول ﷺ تکبیر  
کرد صحابه پنداشتند که ایشان بر عهدند و کار مشرکان و اهن است چون خبر متواتر شد بقوت  
مشرکان و نقض عهد جهودان مسلمانان بترسیدند و خوف سخت شد و منافقان به آراجیف مؤمنان  
را میترسانیدند تا معتب بن قیس گفت عجبت که محمد ما را وعده میدهد که ملک کسری  
و قیصر شما را خواهد بودن و امروز حال ما چنانست که بخلوتگاه بقضاء حاجت نیآیم  
رفتن و ذلك قوله « ما وعدنا الله ورسوله إلا غروراً » همچنین بر این حالت بماندند تا بیست-  
واند روز که از میان ایشان کار زار نبود جز سنگ انداختن و تیر انداختن چون کار سخت  
شد رسول ﷺ سعد عباد را بخواند و گفت من اندیشه میکنم که ما این شهر را باز خریم و  
فدیه کنیم و کس فرستیم تا غطفان با این قبائل باز گردند و ثلثی میوه مدینه بایشان دهیم شما  
را در این چه ر آییست؟ گفتند یا رسول الله اگر این کاریست که خدای تعالی میفرماید ما سمیع  
و مطیعیم و جان و مال ما خدای و رسول خدای راست. و اگر چیزیست که برای خود میگوئی  
حکم آن دگر است. رسول ﷺ گفت درین باب وحی نیامد بمن ولیکن من نگاه میکنم عرب  
همه يك دست شدند و از يك کمان تیر بما انداختند من میخواهم تا دفع کنم ایشانرا از شما و  
ازین شهر. سعد معاذ گفت یا رسول الله ما در جاهلیت که بر کفر بودیم و عبادت اصنام. هرگز این  
قوم تمنا نکردند که ازین میوه ما ایشانرا نصیبی باشد مگر برسبیل مهمانی. امروز چون خدای

تعالی ما را اکرام کرد باسلام و برگزید بتو و دست داد برایشان مال خود بایشان دهیم والله لانعطيهم إلا السيف . بخدای که ایشان را جز شمشیر ندهیم . رسول ﷺ این حدیث بامتحان گفت تا ایشان را چگونه یابد و چون این بشنید شادمانه شد و بدانست که ایشان دل قوی دارند بکار زار ایشان . چون روز دیگر بود جماعتی سواران قریش بر نشستند عمرو بن عبدود العامری و عکرمة بن ابی جهل و هبیره بن ابی وهب المخزومیان و نوفل بن عبدالله و ضرار بن الخطاب و مرداس أخومحارب بن فهر، و سلاحها پوشیدند و بیامدند و گرد لشکر گاه بر آمدند و گفتند یا بنی کنانة بن عامر ساز کارزار بکنید که امروز پدید آید که سوار کیست و آمدند بکنار خندق و چون خندق دیدند و در عرب عادت نبود گفتند إن هذه المکیة ما کانت العرب يعرفها این کیداست که عرب نشناسد، آنکه مضیقی طلب کردند و بانگ بر اسبان زدند و بجهانیدند عمرو بن عبدود چون خندق دید گفت :

يا كَيْدٍ مِنْ مَكِيدَةٍ مَا أَنْكَرَكَ لَا بُدَّ لِلْمَكِيدِ مِنْ أَنْ يَغْبُرَكَ (۱)

واسب بجهانید عند آن حال مسلمانان را حال نماند و قوت نماند و خوف شد . و این آن حال است که خدای تعالی وصف کرد « واذ زاعت الأَبصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنوننا - الی آخرالایات » امیرالمؤمنین ﷺ بیرون آمد با جماعتی و ره برایشان بگرفت تا پیشتر نیابند، عمرو بن عبدود از میان ایشان اسب بیرون زد و مبارز خواست ، کس اختیار نکرد مبارزت او را چو دانستند و شناختند که او چه مردی است ، او در میان میدان اسب را ناورد میداد و مبارز میخواست چون کس پیش او نمیرفت گفت :

وَلَقَدْ بَحَثْتُ مِنَ النَّدَاءِ بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ

وَوَقَفْتُ إِذْ جَبُنَ الْمُشَجَّعُ مَوْفَ الْقِرْنِ الْمُنَاجِزِ

و كَذَلِكَ إِنِّي لَمْ أَزَلْ مُتَسَرِّعًا نَحْوَ الْهَزَاهِزِ

إِنَّ الشُّجَاعَةَ فِي الْفِتَى وَالْجُودَ مِنْ خَيْرِ الْقَرَائِزِ (۲)

امیرالمؤمنین ﷺ بیرون آمد پیش او و بجواب رجز او گفت :

(۱) عجب مکر و حيله نا آشنائی . ناچار باید مرد اندوهگین از تو بکنند.

(۲) صدای من گرفت از بس در میان جمع شما فریاد زدم که آیا جنگاوری هست . وقتی که

مرد دلیر بیمناک میشود من در جای هم آورد جنگجو ایستادم همچنانکه همیشه سوی جنگها می شتابم دلاوری و جوانمردی در مرد از بهترین خویهاست.

لَا تَعْجَلْنَ فَقَدْ أَتَاكَ مُجِيبُ صَوْتِكَ غَيْرَ عَاجِزٍ  
 ذُو نِيَّةٍ وَبَصِيرَةٍ وَالصَّدَقُ مَنْجَا كُلِّ فَائِزٍ  
 وَلَقَدْ دَعَوْتَ إِلَى الْبِرَارِ فَتَنَى يُجِيبُ إِلَى الْمُبَارَزِ  
 يُعَلِّيكَ أَبْيَضَ صَارِمًا كَالْمِلْحِ حَتْفًا لِامْتِنَاجِزِ  
 إِنِّي أَوْمَلُ أَنْ تَقُومَ عَلَيْكَ نَائِحَةُ الْجَنَائِزِ

مِنْ ضَرْبَةٍ نَجَلَاءَ يَنْقِي ذِكْرُهَا عِنْدَ الْهَزَامِزِ (۱)

عمر و او را گفت تو کیستی؟ گفت، من علی بن ابی طالب، گفت برو از پیش من نخواهم که تو بردست من کشته شوی که مرا با پدر تو صداقتی بوده است؛ علی رضی الله عنه گفت و لیکن میخوام که تو بردست من کشته شوی و لکن ای عمر و شنیدم که تو گفتی هیچکس مرا با خصلتی ازدو خصلت نخواند إلا<sup>۱</sup> او را اجابت کنم با یکی، و من ترا با یک خصلت میخوانم ازدو خصلت گفت و آن کدام است؟ گفت آنکه ایمان آری بخدای و پیغامبرش. گفت مرا باین حاجت نیست دگر چه خصلت خواهی؟ گفت پیاده شوی تا کارزار کنیم گفت یا علی مرا دریغ می آید که تو کشته شوی، گفت چرا تو کشته نشوی؟ گفت تو کشتی مرا؟ گفت ان شاء الله بتوفیق خدا عمر و خشم گرفت و از اسب فرود آمد و اسب را پی بکرد و گفتند تازیانه زد تا برفت آنکه یکدو نوبت بگردیدند او تیغی زد تیغش در سر علی رضی الله عنه گرفت و علی او را ضربتی زد و بکشت. و روایت دیگر آن است که او ضربت آورد کرد تا امیر المؤمنین درق در سر گرفت او تیغ بگذارد درق برید و مغر برید و تیغ بسر امیر المؤمنین رسید امیر المؤمنین رضی الله عنه با کنار شد عمر و گمان برد که او را کشت. دگر مبارز خواست، امیر المؤمنین جراحات ببست و باز پیش او شد او گفت تو کیستی؟ گفت همانکه اوّل بودم، گفت هرگز ندانستم که کس از ضرب من چنین بجهد، علی گفت یا عمر و نوبت من است گفت بیار. عمر و بایستاد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه حمله برد او سپر در سر کشید امیر المؤمنین ضربت با زیر افکند و بران او زد و رانش بیفکند، عمر و از پای درآمد امیر المؤمنین با وجست و بر سینه او نشست و سرش از تن جدا کرد، و بردست

(۱) شتاب مکن که پاسخ دهنده ندای تو در رسید و ناتوان نیست صاحب نیت و بصیرت، و راستگوئی

سبب نجات هر کسی است که ناجی شود. جوانمردی را بچنگ خود خواستی که او هم هم آورد خود را اجابت میکند بالای سر تو شمشیری می افرازد سفید و بران مانند نمک که موجب مرگ هم نبرد است من امیدوارم که آواز نوحه گران را بر تو انگیزم بزخمی فراخ گشاده که ذکر آن در جنگ ها فراموش نشود.



گرفت و این بیتها میگفت :

أَعْلَى تَفْتَحِمُ الْفَوَارِسُ هَكَذَا  
 الْيَوْمَ يَمْنَعُنِي الْفِرَارَ حَفِيفَتِي  
 إِلَى ابْنِ عَبْدِ (۱) حِينَ شَدَّ إِلَيَّ  
 أُرْدَيْتُ عَمْرًا إِذْ طَفَى بِمُهَنْدٍ  
 فَصَدَرْتُ حِينَ تَرَكَتَهُ مُتَقَطَّرًا  
 وَعَقَفْتُ عَنْ أَوْابِهِ وَ لَوْ أَنِّي  
 عَبَدَ الْحِجَارَةَ عَنْ سَفَاهَةٍ رَأَيْهِ  
 لَا تَحْسَبُنَّ اللَّهَ خَاذِلَ دِينِهِ  
 عَنِّي وَ عَنْهُمْ أَخْرُوا أَصْحَابِي  
 وَ مُصَمَّمٌ فِي الْهَامِ لَيْسَ بِنَابٍ  
 وَ حَلَفْتُ فَاسْتَمِعُوا مِنَ الْكُذَّابِ  
 صَافِي الْحَدِيدِ مُجْرَبٍ قَضَابٍ  
 كَمَا لَجَذَعُ بَيْنَ دَكَادِكِ وَ رَوَابٍ  
 كُنْتُ الْمُقَطَّرَ بِزَنِّي أَوْابِي  
 وَ عَبَدْتُ رَبَّ مُحَمَّدٍ بِصَوَابِي  
 وَ نَبِيِّهِ يَا مَعْشَرَ الْأَحْزَابِ (۲)

محمد بن عمر الواقدی گفت باسناد از زهری که چون عمرو و عبدود اسب بخندق بجهانید میان سلع و خندق اسب را نورد میداد و رجز میگفت؟ رسول ﷺ اصحاب را گفت : «من لهذا الملعون»؟ کیست که پیش این ملعون شود ، کس بر نخاست مگر امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت بنشین دگر باره گفت «من له»؟ کیست او را؟ هم علی برخاست گفت بنشین ، باز بگفت «من له»؟ هم او برخاست و المسلمون کا نما علی رؤسهم الطیر ، پنداشتی که مسلمانان هر یکی بر سر مرغی دارند نمی یارستند باز جنیدن ، بیار سیم رسول ﷺ علی را پیش خواند و عمامه از سر او بگرفت و عمامه خود بدست خود بر سر او بست و تیغ خود باو داد گفت «إمض لشأنك» آنکه گفت «اللهم أعنه» بار خدایا یار او باش. جابر عبدالله انصاری گفت باعلی برفتم تا بنگرم که میان ایشان چه باشد چون علی باو رسید گفت یا عمرو تودر جاهلیت گفتمی که هیچکس نباشد که مرا با خصلتی از سه خصلت دعوت کند و إلا اجابت کنم او را بایکی از آن. گفت آن چیست

(۱) ابن عبدود را گاه بتخفیف ابن عبد هم میگفتند .

(۲) آیاسواران بر من تازند یاران من از من و آنها عقب نشستند. امروز بازمیدار داز گریختن حمیت من و شمشیر تیز که چون در سرفرو رود از بریدن فرو نمی ماند. سوگند خورد پسر عبدود آنگاه که حمله کرد سوگندی و من هم سوگند خوردم پس بشنوید از دروغگو (ان لایفرو لایملل البیت) در بعض کتب ضبط است هلاک کردم عمرو را وقتی طغیان نمود بتینی هندی پاک گوهر آزموده و بران و باز گشتم وقتی که او را افتاده رها کردم میان تل ها و تپهها . و از جامه های او گذشتم و اگر من بر زمین افتاده بودم او جامه های مرا میکند . او بسفاهت سنگ پرستید و من باسابت رأی خدای محمد را پرستیدم میندارید که خداوند دین خود و پیغمبر خود را تنها رها خواهد کرد ای گروه احزاب.

گفت آنکه اسلام آری و گواهی دهی که خدا یکی است و محمد رسول اوست. گفت این را تاخیر کن، دگرچه؟ گفت بروی و مارا باینان رها کنی، گفت تا زنان قریش گویند که عمرو از پسر ابوطالب بترسید، دگرچه؟ گفت پیاده شوی تا کارزار کنیم گفت هرگز ندانستم که در عرب کسی باشد که با من این خطاب کند من این اختیار نکنم که چون تو کریمی را بکشم و میان من و پدرت صداقتی بود. گفت من خواهم تا ترا بکشم و اگر خواهی بیازمای عمرو خشم گرفت و از اسب فرود آمد و اسب را سربداد (۱) و با هم بر آویختند. جابر عبدالله انصاری گفت چندان غبار پدید آمد که من ایشان را ندیدم از میان گرد آواز امیر المؤمنین علی علیه السلام را شنیدم که گفت الله اکبر من بدانستم که امیر المؤمنین علی علیه السلام عمرو را بکشت آنان که با عمرو بودند بگریختند و اسبان بخندق بجهانیدند. نوفل بن عبدالله در خندق افتاد مسلمانان دست سنگ بر او بگشادند او گفت اگر مرا بخواهید کشتن ازین آسان تر توان کشت علی علیه السلام گفت دور شوید علی علیه السلام بخندق فرو رفت و با او بر آویختند و او را در خندق بکشت و از قفای هیبره برفت تیغش در قریوس زین آمد و درعش بیفتاد او بگریخت، و عکرمه و ابو جهل و ضرار بن الخطاب بگریختند.

محمد بن اسحاق گفت چون امیر المؤمنین عمرو را بکشت هیچکس از مسلمانان نماند و إلا بوسه بر روی و چشم او دادند، عمر خطاب گفت: یا علی چرا درع او باز نکردی که در همه عرب کس درعی چنانی ندارد گفت نخواستم که کشف سواة پسرعم خود کنم. ابوهارون العبیدی روایت کرد از ربیعہ سعدی که او گفت نزدیک حذیفه یمان آمدم گفتم یا ابا عبدالله ما فضائل علی میگوئیم اهل بصره ما را میگویند شما غلو و افراط میکنید در علی، تو مرا حدیثی بگو تا من بدانم که حد منقبت او و پایه او و منزلت او تا کجاست. حذیفه گفت. یا ربیعہ اگر اعمال جمله اصحاب محمد در کفهای کنند و عمل امیر المؤمنین علی در کف دیگر نهند عمل علی علیه السلام بچربد. ربیعہ گفت این سخنی است که کس طاقت گفتن و شنیدن ندارد، حذیفه گفت یا لکع چرا چنین نباشد که آنروز که عمرو عبیدود اسب بخندق بجهانید ابو بکر و عمر و حذیفه کجا بودند چون مردم را بمبارزه میخواند و مردم از او میگریختند تا علی پیش او رفت و خدای تعالی او را بردست علی بکشت. بآن خدای که جان حذیفه بدست اوست که عمل امیر المؤمنین علی آن روز فاضل تر بود از اعمال جمله اصحاب رسول تا بروز قیامت.

(۱) یعنی رها کرد

ابوعیاش گفت دو ضربت زدند در اسلام علی ضربتی زد برپای عمرو و عبود که اسلام بدان عزیز شد و از آن عزیزتر ضربتی نبود. و پسر ملجم علیه لعائن الله ابدأ ضربتی زد بر سر امیر المؤمنین علی علیه السلام که از آن شوم تر نبود در جهان ضربه‌ای. و سبب هزیمت مشرکان کشته شدن عمرو نوفل بود بردست علی علیه السلام رسول صلی الله علیه و آله گفت «الان نغزوه و لایغزونا» اکنون ما بغزای ایشان رویم ایشان بغزای ما نیایند، و حسان ثابت در کشتن عمرو و عبود بیتی چند گفت :

أَمْسَى الْفَتَى عَمْرُو بْنُ عَبْدِ يَبْتَهِي      بِجُنُودٍ يَشْرِبُ غَارَةَ (۱) لَمْ تَنْظِيرِ  
وَلَقَدْ وَجَدَتْ سُيُوفُنَا مَشْهُورَةً      وَ لَقَدْ وَجَدَتْ خِيُولَنَا لَمْ تَقْصِرِ  
وَلَقَدْ رَأَيْتَ غَدَاةَ بَدْرٍ عُصْبَةً      ضَرْبُوكَ ضَرْبًا غَيْرَ ضَرْبِ الْمُخْسِرِ  
أَصْبَحْتَ لَا تُدْعَى لِيَوْمٍ عَظِيمَةٍ      يَا عَمْرُو أَوْ لِجَسِيمِ أَمْرٍ مُنْكَرٍ (۲)

چون این شعر ببنی عامر رسید بر خواندند جوانی از ایشان جوابی گفت این را در معنی آنکه این کار نه انصار کردند و بدست ایشان نیامد هم بدست مردی قرشی هاشمی بر آمد گفت :

كَذَبْتُمْ وَ بَيْتَ اللَّهِ لَا تَقْتُلُونَنَا      وَالْكَرْبُ بِسَيْفِ الْهَاشِمِيِّنَ فَافْخَرُوا  
بِسَيْفِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدٍ فِي الْوَعْيِ      بِكَفِّ عَالِيٍّ نَلْتَمُّ ذَاكَ فَاقْصُرُوا  
فَلَمْ تَقْتُلُوا عَمْرُو بْنَ عَبْدِ وَلَا ابْنَهُ      وَالْكَرْبُ الْكَفُّ الْكَرِيمُ الْفَضْنَقَرُ  
عَالِيٍّ الَّذِي فِي الْفَخْرِ طَالَ بَنَاوُهُ      وَلَا تَكْثِرُوا الدَّعْوَى عَلَيْنَا فَتَفْخَرُوا  
بِبَدْرٍ خَرَجْتُمْ لِلْبِرَارِ فَرَدَّكُمْ      سُيُوحُ قُرَيْشٍ جَهْرَةً فَتَأْخَرُوا  
قَلْنَا أَنَا هُمْ حَمْزَةٌ وَ عُبَيْدَةٌ      وَجَاءَ عَالِيٍّ بِالْمُهَنْدِ يَخْطُرُ  
فَقَالُوا نَعَمْ أَكْفَاءَ صِدِّقٍ وَ أَقْبَلُوا      إِلَيْنِهِمْ سِرَاعًا إِذْ بَغَوْا وَ تَجَبَّرُوا  
فَجَالَ عَالِيٍّ جَوْلَةً هَاشِمِيَّةً      فَدَمَّرَهُمْ لَمَّا عَتَوْا وَ تَكَبَّرُوا  
فَلَيْسَ لَكُمْ فَخْرٌ عَلَيْنَا بِغَيْرِنَا      وَ لَيْسَ لَكُمْ فَخْرٌ يُعَدُّ وَيُذْكَرُ (۳)

(۱) در بعضی کتب بجای غاره ناره است .

(۲) عمرو بن عبد برای لشکریان یثرب غارتی خواست بی مهلت، ای عمرو تو تیغهای ما را دیدی کشیده و اسبان ما را دیدی کوتاهی نمی کردند .

در روز بدر دیدی گروهی که ترا زدند و در زدن زیان نکردند . اکنون چنان شدی که دیگر

ترا برای جنگ و کار بزرگ و نامطلوب دعوت نخواهند کرد .

(۳) سوگند به خانه خدا که دروغ گفتید شما ما را نمی کشید شما بتیغ هاشمیان فخر کنید به\*

و أبو الحسن المدائنی گفت که چون خبر کشتن عمرو و خواهران او رسید گفتند کیست آنکه دلیری کرد بر او گفتند علی بن ابی طالب گفتند مرگش بر دست کفوی کریم بود تا زنده بود شجاعان را کشت و مبارزت اقران را مقاومت نمود و کشتن او بردست کریم قریشی بود «لارقاد معی إن بکیت علیه» اگر بگریم آب چشم منقطع مباد آنکه این بیتها بگفت :

لو كان قاتل عمرو وغير قاتله  
لكين قاتله من لا يعاب به  
خواهر دیگر گفت .

أسدان في ضيق المكر تصاولا  
فتخالسا مهج النفوس كلاهما  
و كلاهما حضر القراع حفيظة  
فاذهب علي فما ظفرت بمثله  
قالثار عندي يا علي فلينتني  
ذلت قریش بعد مهلك فارس  
فكلاهما كفوا كريم باسل  
وسط المذاذ محاتل و مقاتل  
لم يشبه عن ذلك شغل شاغل  
قول سديد ليس فيه تحامل  
أدر كنهه و العقل مني كامل  
فالذل مهلكها و خزني شامل (۲)

\*شمشیر احمد فرزند عبدالله در جنگ که در دست علی است باینجا رسیدید پس سخن کوتاه کنید شما عمرو بن عبدود و پسرش را نکشید بلکه کشته او همشان او بود بزرگوارشیردل، علی کسی است که بنایش در فخر بسیار بلند است ادعا را بر ما از حد مبرید و فخر نکنید، در روز بدر شما برای جنگ بیرون آمدید پیرمردان قریش شما را باز گردانند آشکارا و عقب رفتند وقتی حمزه و عبیده آمدند و علی با شمشیر هندی میخرا امید مردان قریش گفتند آری اینان همشان ما هستند برآستی و شتابان روی بدانها کردند وقتی بنی و تجبر نمودند علی جولانی زد مانند هاشمیان و آنانرا بخاک افکند وقتی سرکشی و تکبر کردند شما را نشاید بر ما فخر کنید بفر ما ( چون آنچه بما رسید از خود ما بود ) و شما را فخری نیست که قابل شماره و ذکر باشد .

(۱) اگر کشته عمرو غیر آن بود که او را کشته است تا جان در بدن داشتم بر وی میگریستم .  
لکن قاتل او کسی است که کشته شدن بدست او عیب نیست او کسی است که از دیرباز اوراسرور شهر می شناختند .

(۲) دو شیر در تنگنای مصاف بر یکدیگر حمله بردند هر دو همشان و بزرگوار و شجاع بودند . هر دو آهنک جان یکدیگر کردند هر دو در جای کوشش و کفش مرد غلبه و قتالند هر دو بحمیت در میدان جنگ حاضر شدند و هیچ چیز آنانرا باز نداشت ای علی بکار خود باش که هرگز بمانند او دست نیافتی . سخنی درست میگویم که در آن مسامحه نیست . خون او پیش من است ای علی کاش من او را در می یافتم و عقل من کامل بود . قریش پس از هلاک این سوارکار خوار گشتند خواری و رسوائی هلاک کننده قریش است .

عایشه گفت ما زنان رسول با جماعتی زنان در حصن بنی حارث بودیم و از آن حصن تر حصنی نبود در مدینه و مادر سعد معاذ با مادر حصن بود و این پیش آن بود که آیت حجاب آید سعد درعی مقلص داشت که دستهایش بیرون بود از آن درع من گفتم اگر درع سعد به ازین بودی شایستی ، نبادا که او را بردست جراحی آید ، او بیرون آمد و این رجز میگفت :

لَبْتُ قَلْبِي لَا يُدْرِكُ الْهَبِجَا حَمَلٌ لَا بَأْسَ بِالْمَوْتِ إِذَا حَانَ الْأَجَلُ (۱)

بجنگ رفت اتفاق چنان افتاد که تیری بردستش زدند . حیّان بن قیس الغرغه گفت خذها و أنا ابن الغرغه سعد گفت غرف الله وجهك في النار، رگ اکحل او بریده شد و گفته اند هر که را آن رگ بریده شود خون از او باز نایستد تا بمردن. سعد عند آن حال دعا کرد گفت بار خدایا اگر میدانی که درقریش بقیتهی هستند که با رسول تو کارزار خواهند کردن مراباز گذار تا نصرت رسول تو کنم تو دانی که من قتال ایشان دوست تر دارم و اگر آن قتال کناره شده است این را سبب شهادت من کن و مرا از دنیا مبر تا چشم من از بنی قریظه روشن کنی تا ایشان را بمراد خود بینم که ایشان جلفای من بودند در جاهلیت . خدای تعالی او را از آن عافیت داد . محمد بن اسحاق روایت کرد که صفیه بنت عبدالمطلب مادر زبیر در حصن حسان ثابت بود با جماعت زنان و کودکان، و گفت حسان باما بود و این حصنی بود نه بس حصین صفیه گفت مرد کی جهود بیامد و گرد آن حصن میگردید ، و رسول ﷺ بقتال احزاب مشغول بود ، من حسان را گفتم ای حسان من از این مرد دل مشغول شدم که احوال این حصن بشناخت و میداند که این حصن حصین نیست و باما در اینجا مرد نیست و رسول از ما مشغول است ، اگر برود و جماعتی جهودان را خبر دهد و بیایند و ما را رنجه دارند مصلحت در آن است که بیرون شوی و این کافر را بکشی تا ما ازین خوف ایمن شویم حسان گفت یا بنت عبدالمطلب تو دانی که من مردی شاعرم مرد کش نباشم و این نه کار من است ، گفت چون من دیدم که او هیچ نخواهد کردن جامه در پوشیدم و روی ذربستم و عمودی بر گرفتم و بیرون رفتم و آن جهود را بکشتم و باز آمدم و گفتم یا حسان اکنون مرد کشته افتاده است برو جامه اش بیرون کن که من بر آن نگردم که او مرد است و من زن، گفت یا بنت عبدالمطلب این نیز نتوان کردن من سلب او باو دادم. راویان اخبار گفته اند که رسول ﷺ در میانه آن کار و صحابه رنجور دل می بودند و این پیش از کشتن

(۱) اندکی درنگ کن حمل بمیدان جنگ میرسد از مرگ بیم نیست چون اجل فرا رسد . حمل نام

مردی است و این بیت از اوست سعد بن معاذ بدان تمثل جست .

عمر و بود بردست علی یکر روز. نعیم بن مسعود نزدیک رسول ﷺ آمد و گفت یا رسول الله من بتو ایمان آورده‌ام در سر و روی آن نمی‌دارم که آشکارا کنم ، و این حال کس از من نداند جز خدای عز و جل و ترا گفتم اکنون ، کاری که دانی که مدد آن باشم بفرمای . رسول ﷺ گفت تو یک مردی اگر نیز اظهار ایمان کنی از یک مرد بیش از آن نیاید که از او توقع کنند . اما اگر تو بتوانی کردن که این قوم را خذلان کنی و فتوری دهی از ما بکن که کارزار بیشتر خدعت است . نعیم بن مسعود از آن جابر آمد و بنزدیک بنی قریظه رفت و او را با ایشان در جاهلیت ، منادمت بود ، گفت ایشان را یابنی قریظه شما دوستی و نصیحت من دانسته‌اید در روزگار گذشته و آنچه من گویم بر سبیل نصیحت شما مرا در آن متهم ندارید . گفتند لا والله که ما دوستی و نصیحت تو دانیم و بهیچ چیز تو را متهم نداریم . گفت بدانید که غطفان و قریش بحرب محمد آمدند و شما را از حصن و جای خود برانگیختند و بیاری درخواستند و حکم ایشان دیگر است و حکم شما دیگر ایشان مردمانی اند اینجا غریب و ولایتی و مالی ندارند اینجا ، و شما را سرای و خانه و اسباب و املاک اینجا است و زنان و فرزندان اینجاست و ایشان را زن و فرزندان بزمینی دیگرند اگر فرصتی و غنیمتی باشد بر بایند و باشهرهای خود شوند و اگر کسری و شکستی باشد بر شما باشد ایشان بروند و شما را با محمد رها کنند آنکه کشتن و غارت و آزار بر شما باشد نه بر ایشان ، و آنکه شما با محمد طاقت ندارید چون ایشان رفته باشند مصلحت در آن است تا از ایشان استظهاری و وثیقتی نستانید بهیچوجه با ایشان دست یکی نکنید در قتال محمد . گفتند نکو گفتمی و نصیحت کردی . آنکه از آنجا بیامد و نزد ابوسفیان رفت و جماعت قریش و گفت شما که قریشید دوستی من شما را و میل من بشما شناخته و مفارقت و مبیانه با محمد برای دین و من امروز سخنی شنیدم واجب دیدم شما را از آن آگاه کردن تا احتیاط کنید کار خود را و این سری است با من عهد کنید که پوشیده دارید گفتند و آن چیست ؟ گفت بدانید که آن جهودان بر این که کردند پشیمانند و میخواهند تا این آمدن شما را با اینجا تلافی کنند پیغام فرستاده‌اند بمحمد که ما بر این آمدن پشیمانیم و از میان ما و تو عهدی هست ما بر سر آن عهدیم اگر از ما راضی شوی بآنکه ما از قریش و غطفان بعثت و وثیقت و استظهار جماعتی اشراف و أمائل را بستانیم و پیش تو فرستیم تا همه را گردن بزنی یا آنکه دست با تویی کنیم تا ایشان را از زمین و دیار خود برانیم ، یا بقتل و استیصال هلاک کنیم او را راضی شده است و قرار میان ایشان این است من شما را هوشیار کردم تا بر خبر باشید ، کودکی از آن خود بایشان ندهید که ایشان با شما غدر خواهند کردن . آنکه بنطفان

آمد و همچنین بگفت و عهد بستاند که این حدیث پوشیده داری گفتند همچنین کنیم چون او برفت ابوسفیان و جماعتی قریش و رؤسای غطفان کس فرستاند بجهودان که ما چرا اینجا موقوفیم این نه شهر و زمین ماست و ما را هر روز خرجی بسیار است اگر کاری را آمده ایم فردا آغاز باید کردن و فردا با این مرد بقتال بر آویختن . و این شب شنبه بود در ماه شوال سنه خمس من الهجرة جهودان جواب دادند که فردا روز شنبه است و ماعادت نداریم که روز شنبه کاری کنیم که ما هر وقتی در شنبه کاری کردیم ما را نکبتی برسد که پوشیده نیست و دیگر آنکه ما کار زار نکنیم تا وثیقتی و استظهاری نداریم و آن نوائی (۱) باشد از مردان شما که بر ما فرستید تا ما را امان باشد که شما نبروید و ما را در دست محمد رها نکنید چوما ازین معنی مستشعر می باشیم چو این شهر شهر ماست و شما غریبید اینجا و اگر شما بروید ما را با محمد طاقت نباشد باید که ما بر بصیرتی باشیم . قریش و غطفان چون این سخن بشنیدند گفتند آنچه نعیم مسعود گفت راست گفت . آنچه پیغام دادند و گفتند و الله که ما از مردان خود کودکی بشما ندهیم و ما را بر شما این امان نیست . جهودان گفتند چون ندهید ما نیز با شما دست یکی نداریم و خذلان در میان ایشان افتاد . و خدای تعالی آن شب بادی عظیم بفرستاد بر ایشان سردوستخت چنانکه خیمه هاشان بدرید و طنابها بگسست و ذلك قوله :

( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ) گفت یاد کنید ای مؤمنان نعمت خدای بر شما بر سبیل تذکیر و تنبیه گفت ( إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ ) چون آمد بشما لشکرهای یعنی احزاب و جماعت قریش و غطفان و بنی قریظه و بنی نضیر ( فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا ) بفرستادیم بر ایشان بادی . مفسران گفتند باد صبا بود لقلوه عَلَيْهِمُ « نصرت بالصبا و أهلکت عاد بالذبور » گفت مرا بباد صبا نصرت کردند و عاد را بباد دبور هلاک کردند . و صبا آن بود که روی بدر خانه کعبه داری برابر روی توجهد و دبور برابر صبا باشد ( وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا ) و لشکرهایی که شما ندیدید ایشان را از فرشتگان . أهل سیر گفتند فرشتگان آنروز فرود آمدند ولیکن کارزار نکردند ، مفسران گفتند خدای تعالی بادی بفرستاد سردوستخت که طنابشان بگسست و بدرید و آتش ایشان بگشت و دیگرهای ایشان بفکند و اسبان ایشان بر میدند و خدای تعالی خوف در دل ایشان افکند و فرشتگان از جوانب لشکر گاه ایشان تکبیر کردند تا سید هر قبیله قوم خود را گفت از بر من مروید و مرا نگاه دارید . محمد بن کعب القرظی گفت جوانی

(۱) نوا بزبان فارسی بمعنی گروگان هم آمده است.

از اهل کوفه گفت حدیفه یمن را گفتم یا ابا عبد الله شما رسول خدای را دیدید و با او صحبت کردید چگونه بودید؟ حدیفه گفت جهد کردیم در خدمت او این جوان گفت اگر ما دریافتمانی اورا رها نکرمانی اورا که بر زمین برفتی جز که اورا بر گردن گرفتمانی و در خدمت او جان بدادمانی حدیفه گفت من شباً حزاب بالشکر بودم در خدمت رسول ﷺ، رسول نماز کرد و از شب پاره ای بگذشت گفت کیست تا برود و احوال بداند، ازین قوم خبری باز آرد؟ کس اجابت نکرد و اختیار نکرد باز سر نماز کردن شد، ساعتی دیگر بر آمد گفت کیست که برود و احوالی بداند؟ کس اجابت نکرد. بار سیم گفت که کیست که برود و خبری بیارد و رفیق من باشد در بهشت، از سختی باد و سرما و خوف کس جواب، نداد پس مرا گفت یا حدیفه گفتم لبیک یا رسول الله و برخاستم و پیش رسول رفتم و دلم در شکم میلرزید از ترس آنکه مرا گوید ترا بیاید رفتن و از احوال این قوم خبری نزدیک من آوردن گفتم فرمان بردارم گفت «اللهم احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمنه و عن شماله و من فوقه و من تحته» بار خدایا نگاه دار او را از همه جوانب و جهات و از پیش و پس و چپ و راست و از زیر و زبر. گفت من بر فتم پنداشتی که در گرما و میروم از گرمی که از آن باد و سرما هیچ رنج نبود مرا، بر فتم با سلاح، تادر میان ایشان رفتم بادی می آمد که خیمه ها را از جای برمی کند و طناها می گسست و هیچ رها نمی کرد و الا تباہ می کرد نگاه کردم ابوسفیان را دیدم آتشی بر افروخته گرم می شد من تیر در کمان نهادم تا بزنم دگر باره مرا یاد آمد که رسول ﷺ مرا گفته بود هیچ چیز مکن تا پیش من نیائی. چون ابوسفیان آن باد و سختی دید گفت یا قوم هر کسی دست همنشین خود بگیرد و بنگرد تا کیست من دست یکی گرفتم و گفتم تو کیستی؟ مرا گفت یا سبحان الله مرا نمیشناسی؟ من فلان بن فلانم مردی بود از هوازن پس ابوسفیان گفت یا معشر قریش اینجا که هستیم نه بسرای و مقام خودیم و اسبان و چهار پایان ما سقط شدند، و بنو قریظه و بنو النضیر وعده ما را خلاف کردند من بخوام رفتن و [از پی هوش] برخاست و بر شتر نشست عقال او ناگشاده و شتر برانگیخت و خواست تا براند چون شتر نمیتوانست رفتن از آن پس بدانست که شتر عقال دارد، و عقال شتر بگشاد و بر نشست و برفت.

و بنو غطفان چون بدیدند که قریش برفتند ایشان نیز برفتند و خدای تعالی بترس ایشان را هزیمت کرد من باز آمدم و رسول را خبر دادم رسول شادمانه شد و بخندید و مرا بخویشتن نزدیک کرد و گفت این جا در پایان من بخسب من بخفتم و رسول ﷺ جامه خویش بر من افکند و من پای او برسینه گرفتم و بخفتم و ذلك قوله تعالی «فأرسلنا عليهم ريحاً و جنوداً لم



تروها» - ( وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ) و خدای تعالی با آنچه شما می کنید بینا و دانا بوده است .

( إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ ) یعنی « اذ کروا نعمة الله عليكم » یاد کنید نعمت خدای بر شما چون آمدند بشما « من فوقکم » از بالای وادی از جانب مشرق ، و آنان که از بالای وادی آمدند مالک بن عوف النضیری بود و عیینة بن الحصن الفزاری با هزار مرد از غطفان . و طلحة بن جلود الأسدی با ایشان بود با بنی اسد و حبی اخطب با جهودان بنی قریظه و بنی نضیر ( وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ ) یعنی من الوادی از زیر وادی و آن ابوسفیان حرب بود با قریش و ( وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ ) و چون کژ شد چشمها ( وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ ) و دلها بگلوها رسید ، و این هردو کنایت است از شدت خوف و شدت حال خائف ، و گفتند معنی آن است که عرب گوید دل را انتفخ سحره باد درشش افتد نه دل ، و شش او بر آید و دل بالای آن است چون منتفخ شد دل بیلا بر آید و ذلك قوله « وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ » ( وَتَطْمَئِنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنُونَا ) و بخدای تعالی گمانهای بدمی بردید از خلف وعده و مانند این ، و مراد باین منافقانند چو مؤمنان و ائقند بوعده خدا و بنصرت و ظفر بردشمنان او . قرءء خلاف کردند فی قوله « الظنوننا » و آنچه مانند این است من قوله « الرسولا » و « السیلا » اما مدنیان الف اثبات کردند در این کلمات در حال وصل و وقف ، شامیان همچنین ، و عاصم بروایت ابوبکر و أبو عمرو بروایت عیاش ، و کسائی بروایت قتیبه و حجت ایشان آن است که در مصاحف ألف نوشته اند لمطابقة رؤس الایه ، و نیز موافقت سر آیات ، و أبو عمرو و ذکوانی و حمزه و یعقوب بی الف خواندند در حال وصل و وقف بر اصل خود چو ألف در اسمی برند که منوئن باشد در حال وقف چون منصوب باشد نحو رأیت زیداً برای آنکه نگویند رأیت الرجال در هیچ حال نه در حال وصل نه در حال وقف ، و باقی قرءء بألف خواندند در وقف و بی الف در وصل ، و گفتند رؤس الایات جاری مجری اسجاع باشد و جاری مجری قوافی در اشعار پس در وقف الف باید در وصل نباید چنانکه در میان بیت اگر افتد بی ألف گویند .

( هٰذَا لِكِابْتِلَاءِ الْمُؤْمِنُونَ ) گفت اینجایگه مؤمنانرا امتحان و ابتلا کردند و معنی ابتلا گفته ایم از خدایتعالی . و آنکه تکلیف همه صورت امتحان دارد ( وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا ) و بیجنابیندند ایشانرا جنابیندن سخت .

( وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ ) عامل در « إذ » درین چند آیت که برفت آن است در اوّل

آیات گفت « اذکروا نعمة الله علیکم » گفت نیز یاد کنید چون گفتند منافقان یعنی معتب بن قیس و اصحاب او ( وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ) و آنانکه در دل‌های ایشان بیماری بود و شك و ضعف اعتقاد ( مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ) گفتند خدای تعالی و پیغمبرش ما را وعده ندادند مگر غرور و فریفتن .

( وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ ) و یاد کنید نیز چون گفتند گروهی از ایشان یعنی از منافقان ( يَا أَهْلَ يَثْرِبَ ) ای اهل مدینه . ابو عبیده گفت یثرب نام ولایتی است و مدینه از جمله آن است ( لَا مَقَامَ لَكُمْ ) جای مقام نیست شما را باز گردید . حفص عن عاصم خواند «لامقام» بضم المیم یعنی لإقامة لکم . شما را اینجا ایستادن صلاح نیست بر گردید و بخانه خود شوید، عبدالله عباس گفت این جهودان گفتند منافقان را که شما را چه مهم است برای محمد که خویشان را هدف تیغ ابو سفیان و قریش کردن بر گردید و با خانه خویش شوید و محمد را با اینان رها کنید ( وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ النَّبِيَّ ) و گروهی از رسول ﷺ دستوری خواستند و آن بنو حارثة بن الحارث بودند ( يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ ) میگفتند خانهای ما عورت است ، یعنی ربطی و دیواری و حصنی ندارد مردی باید که آن را نگاه دارد و بیوشد چنانکه عورت را بیوشند . و قد اعور الفارس اذا بدا في درعه خلل للضرب والطعن ، قال الشاعر :

مَتَى تَلْنَقَهُمْ لَا تَلْنَقَ فِي الْبَيْتِ مُمِيراً  
وَلَا الضَّيْفَ مَنجُوفاً وَلَا الْجَارَ مُرْمِلاً (۱)  
حق تعالی ایشان را تکذیب کرد گفت خانه ایشان عورت نیست دروغ میگویند  
( إِنَّ يُرِيدُونَ إِلَّا فِتْرًا ) ایشان نمیخواهند الا فرار و گریختن از زحف از سر ایشان خبر داد .

( وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ) آنکه گفت اگر چنانکه در سرای های اینان روند از جوانب و کنارهای آن ( ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ ) آنکه از ایشان فتنه خواهند یعنی شرك ، و منه قوله « و الفتنه أشد من القتل » ( لَا تَوْهَا ) بآنجا شوند و بکنند و بجای آرند من قولهم أتيت الأمر إذا فعلته . قراءت اهل حجاز بقصر الف است من الايتان . و دیگران خواندند «لاتوها» من الايتاء یعنی بدهند . گفتند چون رسول گفت بجواب دادن لایق باشند ( وَمَا تَلَسَّبُوا بِهَا إِلَّا يَسْبِيراً ) و بر آن کفر و فتنه نیز مقام نکنند الا اندک . و بیشتر گفتند

(۱) چون آنانرا در خانه بینی نشانه زخمی بینی در آنها و مهمان را شکم بسته از گرسنگی و همسایه

معنی آنست که از او فرو نایستند بل بشتابند باو و درنگ نکنند الا اندک روزگار. حسن گفت معنی آن است که پس از کفر بمدینه الا اندکی مقام نکنند. آنکه عن قریب ایشان راهلاک کنند ومثله قوله «وإذا لاتمتعون إلا قليلا» .

( و لقد كانوا عاهدوا الله من قبل ) وپیش از این باخدای عهد کردند که نگریزند و پشت بردشمن نکنند . اینان بنو حارثه بودند که روز احد همت کردند و عزم بر آنکه بگریزند با بنی سلمه چون آیت فرود آمد درایشان « إذ همت طائفتان منکم ان تفشلا ، ایشان بیامدند و با خدای عهد کردند که نیز مانند آن نکنند خدای تعالی یاداد ایشان را آن عهد . قناده گفت جماعتی بودند که روز بدر تأخر و تقاعد کردند از کار زار چون آن کرامت و نصرت دیدند عهد با خدای کردند که نیز مانند آن نکنند . مقاتل و کلبی گفتند ایشان هفتاد مرد بودند که با رسول ﷺ در شب عقبه بیعت کردند و گفتند شرطی که خدای راوتر است بامابگویی تا بجای آریم رسول ﷺ گفت شرط خدای آن است که او را عبادت کنید و باو شرك نیارید ، و شرط من آن است که هر آنچه در حق خود وزن و فرزند خود کنید در حق من نیز همان کنید گفتند چون این گروه باشیم ما را چه باشد ؟ گفت در دنیا نصرت و در آخرت جنت گفتند کردیم .

عهد این بود ( وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ) وعهد خدا از آن پرسند . یعنی خوادم دارید که آن فرو بگذارید ، آنکه رسول را گفت :

( قُلْ ) بگو این منافقان را وسست اعتقادان را ( لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ ) شما را سود ندارد گریختن اگر بگریزید از مرگ یا از کشتن ( وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ) پس آنکه شما را تمتع و برخورداری ندهند الا اندکی . گفتند وقتی در شهری که عبدالملک مروان در آنجا بود وبائی پدید آمد او برخاست و از شهر بیرون آمد تا بشهری دیگر رود در راه یکی از پیش او برافتاد او را گفت چرا از شهر بیرون آمده ؟ گفت وبا است آنجا . گفت نه خدای تعالی میگوید « قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ - الْآيَةُ - » عبدالملک گفت ذاك القليل نطلب . بطلب آن اندک میرویم ومراد بقلیل در آیت وقت آجال است ودنیا بیکبار نعمت او قلیل است .

( قُلْ مِنْ ذَا النَّبِيِّ يَنْصِبُكُمْ مِنْ اللَّهِ ) بگو کیست که شما را نگهدارد از خدای تعالی ( إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا ) اگر بشما بدی خواهد از هلاک و نکبات و آنچه تعلق بخدای

دارد یا بشما رحمتی خواهد ( وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ) آنچه گفت ایشان خویشان را بدون خدای ولی یاری و یاورى نیابند تا بدانند و اعتماد بر او کنند و طمع از آنچه جز اوست ببرند .

( قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ ) گفت خدای تعالی داند آنان را که از شما تعویق کنند و تعویق تفعل باشد از عوق و آن منع بود و تعویق تثبیط و تبطیه باشد برسبیل تهدید و وعید. گفت خدای شناسد آنان را که مردم را از کار زار باز میدارند ، و ایشان را منع میکنند و میترسانند ( وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ ) و آنان که میگویند برادران ایشان را یعنی هم کیشان و هم اعتقادان خود را از منافقان ( هَلُمُّوا إِلَيْنَا ) بما آئید و بشتابید بما ( وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ) ایشان بکارزار نیابند مگر اندک از اوقات و احيان . قتاده گفت آیت در شأن جماعتی منافقان آمد که ایشان گفتند اصحاب محمد بیش از آن نه اند که ایشان را مرگوسفندی بخوردن کفایت باشد ، و این کنایت باشد از قلت ، و ممکن نیست که اینان با این جماعت که مجتمع شده اند مقاومت توانند کردن شما را . چه مهم است جان در سر محمد کردن . مقاتل گفت این قول جهودان بودند و اخوان منافقان بودند ، و معوفان عبدالله ابي سلول بود و اصحاب او . ابن زید گفت آیت در شأن مردی آمد که روز احزاب از پیش رسول ﷺ پیامد برادرش را دید نان و بریان و نبیذ در پیش نهاده گفت تو اینجا بنشاط مشغولی ، و در میان شمشیر و نیزه پیغامبر خدای حرب میکند گفت ای ابله تو نیز با ما بنشین و بنشاط مشغول شو که بخدای که باو سوگند خوردند که محمد هرگز باز نیاید با این لشکر که جمع شده اند ، او را و اصحاب او را زنده رها نکنند . برادر گفت او را دروغ میگوئی والله که بروم و رسول خدای را خبر دهم از این که تو گفتی . پیامد و رسول را خبر داد و جبرئیل آمده بود و این آیت را آورده .

( أَشْحَةَ عَلَيْكُمْ ) خدای تعالی وصف کرد ایشان را بیخبل و جبن ، بیخیلی و بددلی و الأشحّة جمع شحیح باشد و این از بنای قلت است . گفت بخیلانند بمال خود بر شما چیزی در ره خدای و ره جهاد صرف نکنند ، و چون غنیمی پیدا شود مشاحه و مناقشه کنند . و نصب او بر حال است من قوله ولا یأتون البأس إلا قلیلاً ، ( فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ ) چون وقت کارزار آید و خوف از نامهای کارزار یکی است ( رَأَيْتَهُمْ ) بینی ایشان را که در تو مینگردند و چشمهای ایشان دور میگردد از ترس و بددلی ( كِنَالِذِي ) ای کدوران عین الذی ، علی حذف المضاف و إقامة المضاف إليه مقامه . چنانکه چشم کسی دور گردد که اواز هوش بشود از مرگ ( فَإِذَا

«ذَهَبَ الْخَوْفُ» چون کارزار بشود (سَلَفُوكُمْ) زبانها نیز در شما کشند و دراز زبانی کنند. و مرد فصیح زبان بلند آوازا رجل مسلوق و مسلاق گویند و اصل سلق ضرب باشد. قتاده گفت بسطوا ألسنتهم فیکم، و «حداد» جمع حدید باشد یعنی تیز، و این در وقت قسمت غنیمت باشد که گویند ما با شما حاضر بودیم در کارزار از نصیب ما تمام دهید. در وقت کارزار بد دل باشند و در قسمت و غنیمت بخیل باشند (أَشْحَتَ عَلَى الْخَيْرِ) أي علی المال و الغنیمة. بخیلان باشند بر مال و غنیمت، و نصب او بر حال است من قوله «سَلِقُواكُمْ» (أَوَلَيْكَ لَمْ يُؤْمِنُوا) ایشان ایمان ندارند (فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ) خدای تعالی عمل ایشان باطل کند یعنی قبول نکند عمل ایشان برای آنکه نه بوجه مأمور به افتاده باشد (وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) و این بر خدای تعالی آسان است.

(يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا) می‌پندارند یعنی منافقان که این احزاب و جماعتی که مجتمع شده اند بر حرب رسول از قریش و غطفان و بنی نضیر نرفته اند هنوز، و این آنکه بود که ایشان برفته و گریخته و منافقان خبر نداشتند، و گفتند معنی آنست که ایشان اگر چه دانستند که احزاب بر فتنه و هزیمت شدند از فرط جهل پنداشتند و گمان میبردند که هنوز نرفته اند. آنکه گفت (وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ) و اگر دگر باره باز آیند ایشان - اینان که منافقان اند تمنا آن کنند که کاشکی ایشان در بادیه یا بدویان بودندی در میان اعراب (يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ) خبر شما می‌پرسیدندی که حال شما با احزاب بکجارسید. یعقوب خواند یسائلون بتشدید سین و بآلف علی تقدیر یسائلون بعضهم عن بعض بهری از بهری می‌پرسیدند که گوی حال ایشان بچه رسید (وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ) و اگر در میان شما بودندی قتال و کارزار نکردندی الا اندکی از ایشان یا قتال اندک علی تقدیر ما قاتلوا الا قتالا قليلا و این بمعنی نظم آیت لایقتر است.

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) آنکه حق تعالی گفت شما را که مسلمانانید در رسول خدای که محمد است ﷺ اسوتی و اقتدائی است، و عاصم اینجا خواند در سورة الممتحنة أسوة بضم ألف، و دیگران بکسر ألف خواندند و آن دو لغت است مثل غدوة و غدوة و رشوة و رشوة. یعنی شما را بر رسول اقتداء است. صورت خبر است و معنی امر. یعنی اقتداء کنید با او در او نگرید در ثبات و ترك فرار که چندان مقام کرد تا دندانش بشکستند و جراحتهی بر بالای ابرویش کردند و نگر یخت، و عمش حمزه را بکشتند و عبیده حارث را بکشتند

و اوهیچ جزعی نکرد و رضا داد و تسلیم داد ، و انواع اذیات و بلیات باورسآیدند و اوبیچ چیز بر نگشت و روی برنگردانید . شما نیز همچین کنید و برست او بروید . پس دراین باب و جز این باب جای اقتداست شما را باو آنان را که امید دارند بخدای و بروز باز پسین یعنی روز قیامت و ذکر خدای کنند بسیار . یعنی آنکس که بامید ذا کر باشد . آنکه ذکر مؤمنان کرد و آنکه ایشان وعده خدای تعالی تصدیق کردند . گفت چون مؤمنان احزابدا دیدند گفتند این آن است که خدای تعالی و پیغمبر ما را وعده کردند و این آن بود که پیغمبر علیه السلام صحابه را خبر داده بود از حادثه احزاب چون بدیدند و مخبر موافق خبر بود گفتند ( هذا ما وعدنا الله و رَسُوْلُهُ و صدق الله و رَسُوْلُهُ ) این آن است که خدا و پیغامبر ما را وعده داده اند و خدای و پیغامبرش راست گفتند در آن وعده که کردند . بعضی دیگر مفسران گفتند این وعده آن است که خدای تعالی گفت « ام حسبم ان تدخلوا الجنة ولما ياتكم مثل الذين خلوا من قبلكم - الى قوله - الا ان نصر الله قريب » ( وما زادهم الا ايماناً وتسليماً ) و ایشان را نيفزود الا ايمان که تصدیق بدل است و تسلیم که در مسلمانی تن دادن است . آنکه تخصیص کرد بعضی مؤمنان را بخصالی که درایشان بود گفت :

( من المؤمنین رجال ) گفت از مؤمنان مردانی هستند « من » تبعیض راست صفت آن مردان آنست که ( صدقوا ما عاهدوا الله عليه ) راست گفتند در آن عهد که با خدای کردند و بان وفا کردند . آنکه ایشان را بدو فرقه بنهاد گفت ( فمنهم من قضى نحبه ) . اى ننده وعده . بهری ازایشان آناند که نذر وعهد خود تمام کردند و بر جهاد صبر کردند تا آنکه که ایشان را شهید کردند چوایشان عهد تا بجان کرده بودند و گفتند نجب مرگ است و معنی « قضى نحبه » آن است که « مات » بمرد من قول ذی الرمة :

عَشِيَّةَ فَرَّ الْحَارِثِيُّونَ بَعْدَ مَا قَضَى نَحْبَهُ فِي مَلْتَقَى الْقَوْمِ هُوَ بَرُّهُ (۱)  
 اى مات ، مقاتل گفت قضى نحبه اى اجله ، عمر خود بسر برد و باجل رسید ، و گفتند قضى نحبه اى بذل جهده فى الوفاء بعهد من قول العرب نجب فلان فى سيرة يومه و ليله اجمع اذا بالغ فى السير ولم ينزل ، قال جرير نطنحقه (۲) .

[بطفخه] جالذ تا الملوک و خيلنا عشيمة بسطام جرير على نخب

- (۱) هوبر نام مردی است و مراد اینجا ابن هوبر است و گاه باشد که نام پدر برسر اطلاق کنند نظیر آنکه منصور حلاج بر حسین بن منصور و این ابن هوبر در جنگ کشته شده و قوم او گریختند .  
 (۲) صحیح آن بطفخه است طفخه بکسر طاء بروزن عبرة نام جایی است و بسطام نیز جایی است و ضمیر جریر باسیان مذکور بر میگردد یعنی در طفخه با پادشاهان کارزار کردیم و در شبی که بسطام بودیم اسبان بجان کوشیدند ،

ای علی جد و جهد . ( وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ ) و بهری از ایشان منتظر شهادت اند ( وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا ) و ایشان عهد خدای را تبدیل نکردند . خلاف کردند که آیت در شأن که آمد و مراد « منہم من قضی نحبہ » کیست « و منہم من ینتظر » کیست ؟ بعضی گفتند آیت در شأن انس بن النضر که او روز بدر حاضر نبود چون باز آمد تأسف خورد و نذر کرد که اگر پس از این کارزاری بود من جان فدا کنم در او ، چون روز احد بود و مردم بگریختند و او حاضر بود پیامد و خویشتن را در معر که افکند قتالی کرد سخت تا آنکه که او را بکشند . و عایشه گفت آیه در طلحة بن عبیدالله آمد مفسران و جمهور اصحاب اخبار بر آنند که آیت در امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و عبیده و حارثه و حمزہ عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب و منہم من قضی نحبہ « عبیدہ حارث که او را بیدر شهید کردند و قصه او رفته است و حمزہ عبدالمطلب که او را با حد بکشند و این نیز رفته است و جعفر بن ابی طالب است که او را بمؤتہ بکشند . راویان اخبار گویند که چون رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم جعفر بن ابی طالب را بمؤتہ نامزد کرد و او را وصایت کرد بتقوی و احتیاط و حراست لشکر و صبر کردن بر کار زار او برفت تا بمؤتہ رسید . دشمن پیش آمد آنجا و در کار زار گرفتند چون چند تن را بکشند از بزرگان لشکر . او را دست بدست گرفت و بنفس خود بکارزار رفت . جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله جعفر در کارزار است و بیک روایت آنست که رسول را صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بکوهی بلند برد و خدایتعالی شعاع او قوی بکرد تا اومی نگرید و معر که ایشان میدید و مبارزت شجاعان تا آنکه که جعفر بیرون آمد رایت بدست گرفته و کارزار میکرد تا چند مبارز را بیفکند آنکه ملعونی در آمد و تیغی بزد و دست راست او بیفکند او رایت بدست چپ گرفت و کارزار میکرد تا چند مبارز بیفکند و میگفت :

|  |  |
|--|--|
| لَا بَأْسَ لِي إِنْ قَطَعَتْ يَمِينِي        | مَعِيَ شِمَالِي وَ أَقْوَى دِينِي            |
| أَلْيَوْمَ يَبْدُو غُرَّةُ السَّمِينِ        | وَ يُعْرِفُ الْمَهْزُومُ بَعْدَ حِينِ        |
| أَنَا أَبُو الشَّيْبَلِ وَ ذُو الْعِرْنَيْنِ | أَخُو النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْأَمِينِ (۱) |

(۱) این ابیات را جای دیگر ندیدم. ابوالشبل کنیه شیر است و عرنین بینی و بلند بودن آن نزد عرب نشان نجابت و شرافت و سمین فریبی کنایه از قوت و نیرومندی. گوید باکی بر من نیست اگر دست راست من جدا شد دست چپ با من است و دین خود را تقویت میکنم . امروز سفیدی پیشانی یعنی هنر مسرد دلیر آشکار میگردد و هزیمت یافته شناخته میشود، من شیرم و نجیب برادر پیغمبر برگزیده وامین.

کارزار میکرد و رایت میداشت تا ملعونی در آمد و ضربتی دیگر بزد و دست چپش نیز بیفکند چون هر دو دستش بیفکندند اواز خویشتن طمع برداشت و دانست که بی دست قتال نتوان کرد روی بجانب مدینه کرد و گفت «السلام علیک یا رسول الله سلام مودع لاسلام زائر» و این بیتها انشاء کرد :

إِنَّ أُمَّةَ السَّلَامِ عَلَى النَّبِيِّ وَقُلْ لَهُ  
بِأَسِنَّةِ الْكُفَّارِ تَحْتَ عِجَاجَةٍ  
قَطِيعَتِ يَدَاهُ وَفُصِّلَتْ أَوْصَالُهُ  
أَجَلِي الْعُدَاةِ وَغَادِرُوهُ بِقَفْرَةٍ  
فَالْيَكِّ يُرْسِلُ بِالسَّلَامِ مُودَعًا  
إِنَّ ابْنَ عَمِّكَ قَدْ تَوَى مَفْضُولًا  
تَسْفِي عَلَيْهِ بِرِيَّاحٍ مَهِيلاً  
مِنْهُ وَزَايَكُهُ الْفُصُولُ فُصُولًا  
لَا يَسْتَطِيعُ مَعَ الْغَزَاةِ قُفُولًا  
يَا خَيْرَ مَنْ بَعَثَ إِلَهُهُ رَسُولًا (۱)

آنکه گردش در آمدند و تیغ و نیزه براو گرفتند و او را بکشتند و نیزه ها بر او زدند و او را بنیزه از زمین بر بودند و برهوارفیع کردند خدای تعالی او را زنده گردانید و بجای دو دست او را دو پر داد تا در هوا پیرید و بر آسمان شد و با فرشتگان در آسمان میبرد و از آنجا او را جعفر طیار خواندند . رسول ﷺ از آنجا بیامد دل تنگ و رنجور بکشتن پسر عم و بدر سرای جعفر آمد و اسماء بنت عمیس در خانه جعفر بود و در بزد اسماء گفت کیست ؟ گفت رسول خدا است بدوید و در بگشاد رسول گفت یا اسماء کودکان جعفر را پیش من آر او کودکان را جامه پوشانید و پیش پیغامبر آورد رسول ﷺ یکی را بران راست نشانید و یکی را بران چپ و دست بر سر ایشان فرو میکرد و میگریست اسماء گفت یا رسول الله این چیست که با فرزندان میکنی چنانکه با یتیمان کنند ؟ رسول ﷺ بگریست و گفت یا اسماء خدای تعالی ترا مزد دهاد بکشتن جعفر طیار اما بشارت باد ترا که خدای تعالی او را دوپر داد تا پیرید و اکنون در بهشت با فرشتگان میگردد آنجا که خواهد ، اسماء تعزیه او بداشت و در مرثیه او این بیتها بگفت :

يَا جَعْفَرُ الطَّيَّارُ خَيْرَ مُصْرَفٍ  
قَدْ كَسَنْتَ لِي جَبَلًا أَلُوذُ بِظِلِّهِ  
لِلنَّخِيلِ يَوْمَ تَطَاعِنِ وَ كِفَاحِ  
فَتَرَ كَسْتَنِي أُمْسِي بِغَيْرِ سِلَاحِ

(۱) سلام به پیغمبر برسان و بگوی پسر عمت کشته شده، به نیزه کفار در میان گرد و خاک و بادها شن نرم براو ریختند، دو دستش بریده و بندهایش جدا گشتند و بند های او از او پاره پاره جدا شد، دور شدند و رفتند دشمنان و او را در بیابان گذاشتند و نمیتواند از آنجا انتقال کند، سلام سوی تو میفرستد ای بهترین کس که خداوند او را برسالت فرستاد .



قَدْ كُنْتُ ذَاتَ حَيَّةٍ مَاعِشْتَ لِي      أَمْشِي الْبَرَّازَ وَأَنْتَ كُنْتُ جَنَاحِي  
وَإِذَا بَكَتْ قَمَرِيَّةٌ شَجْنَا لَهَا      يَوْمًا عَلَى فَنَنْ دَعَوْتُ صِيَّاحِي  
فَالْيَوْمَ أَخْشَعُ لِلذَّلِيلِ وَأَتَّقِي      مِنْهُ وَأَدْفَعُ ظَالِمِي بِالرَّاحِ (۱)

« و منهم من ينتظر » أمير المؤمنین علی است که او گوش بشهادت میداشت (۲) و بیان این حدیث آن است که هر که که او را دل تنگ شدی گفتمی « ما ينتظر أشقاها أن يخضبها من فوقها بدم » چه انتظار می کشد آن شقی ترین این اُمّت را که بیاید و این محاسن از خون این سر خضاب کند. أبو الطیف عامر بن وائله روایت کرد که چون أمير المؤمنین علی عليه السلام مردم را جمع میکرد برای بیعت در کوفه عبدالرحمن ملجم علیه اللعنة والعذاب أبداً مخلداً بیامد تا بیعت کند چند بار او را منع کرد و بیعت اونمی گرفت آخر بیعت او بگرفت آنکه گفت ما دیحبس أشقاها؟ که باز داشته است شقی تر مرد اُمّت را از آنکه خضاب کند این محاسن را بخون این سر؟ چون پسر ملجم پشت بر گردانید او این بیت بگفت :

أُشِدُّ حَيَازِيْمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيْدَكَ

فَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ (۳)

معلی زهیر گفت یک روز پسر ملجم بیامد و گفت یا امیر المؤمنین پیاده ام مرا مر کوبی ده، علی عليه السلام در اونگرید و گفت تو پسر ملجمی؟ گفت بلی گفت مرادی؟ گفت بلی. گفت یا غزوان آن اسب اشقر من باوده . اسب اشقر باو داد چون بر نشست امیر المؤمنین گفت :

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي      عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادِ (۴)

چون امیر المؤمنین را ضربت زد او را بگرفتند و پیش امیر المؤمنین بردند او را گفت من آنهمه که با تو می کردم و میدانستم که تو مرا بخواهی کشتن با اعلام رسول عليه السلام مرا ازین کار

(۱) ای جعفر طیار بهترین گرداننده سواران در روز نيزه زدن و جنگ، تو کوهی بودی که بسایه آن پناه میبردیم مرا وا گذاشتی اگر قمری از اندوه بگرید روزی بر شاخ درخت من هم فریاد میزنم . امروز چنانم که نزد هر ذلیلی سر فرو میاورم و از او میترسم و از ستمکار باید بدست دفاع کنم .  
(۲) گوش داشتن کنایه از منتظر بودن است.

(۳) کمر بند خود را برای مرگ استوار ببند که مرگ ترا ملاقات خواهد کرد و جزع مکن از مرگ اگر در منزل تو فرود آید .

(۴) من زندگی او را میخواهم و او مرگ مرا بیاور عملی که عذر ترا واضح کند در باره این

دوست مرادی .

ولیکن خواستم تا بجهت بر تو مستظهر باشم . اُصبع بن نباته گوید امیر المؤمنین را عَلَيْهِ السَّلَامُ در آن ماه رمضان که بکشتندش خطبه کرد و در آخر خطبه گفت « اُتَاكُمْ شَهْرَ رَمَضَانَ وَهُوَ سَيِّدُ الشُّهُورِ وَ أَوَّلُ السَّنَةِ وَ فِيهِ تَدُورُ رَحَى السُّلْطَانِ أَلَا وَإِنَّكُمْ حَاجُّوهُ الْعَامَ صَفَاءً وَاحِدًا وَ آيَةُ ذَلِكَ أَنِّي لَسْتُ فِيكُمْ » گفت ماه رمضان آمد و او سید ماهها است ، و اوّل سال است و در او آسپاء سلطان بگردد الا و شما امسال بحج روید و در يك صف بایستید ، و علامت : آنکه من با شما نباشم . گفت ما ندانستیم و او خبر مرگ خود میداد . عثمان بن المغیره روایت کرد که چون ماه رمضان در آمدی امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شبی نزدیک حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ روزه گشادی ، و شبی بنزدیک حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ ، و شبی بنزدیک عبدالله جعفر و برسه لقمه زیادت نکردی گفتند یا امیر المؤمنین چرا چنین میکنی ؟ گفت « حَتَّى يَأْتِيَنِي أَمْرُ اللَّهِ وَ أَنَا خَمِصُ الْبَطْنِ إِنَّمَا هِيَ لَيْلَةُ أَوْلِيَانَا » گفت تا فرمان خدای بمن آید و من تهی شکم باشم مرا يك دو شب بیش نماند آخر ضربتش بنیم شب زدند . اما کیفیت قتل او أصحاب سیر روایت کردند ابو محنف لوط بن یحیی ، و اسماعیل بن راشد ، و ابوهاشم الرقاعی ، و ابو عمرو الثقفی روایت کردند که جماعتی از خوارج بمکه حاضر آمدند و حدیث امیران و احوال ایشان بگفتند و عیب کردند ایشان را و اظهار تنکر کردند . آنکه گفتند اگر چنانکه ما حسنی کنیم و جانهای خود بفداء کنیم در سبیل خدا برویم و این اُمّه ضلال را مراقبه کنیم و فرصت جوئیم و ایشان را بکشیم و بکشتن ایشان تقرّب بخدا کنیم ، و اگر چه ما را بکشند روا باشد تا کینه کشتگان برادران خود بنهروان باز خواسته باشیم . عبدالرحمن بن ملجم گفت من علی بن ابی طالب را کفایت کنم ، و برك بن عبدالله التمیمی گفت من معاویه را کفایت کنم ، و عمرو بن بکر التمیمی گفت من عمرو بن عاص را کفایت کنم . و بعد از آن برین عهد بستند و سوگند خوردند و اتفاق کردند بر آنکه این کار در شب نوزدهم ماه رمضان کنند . آنکه هر يك روی بکار خود نهادند پسر ملجم علیه اللعنة و العذاب بیامد و عداد او در کوفه بود (۱) و بکوفه فرود آمد و این کار پوشیده داشت يك روز نزدیک دوستی رفته بود زنی را یافت آنجا از تیم الرّبّاب نام او قطام بنت الأخضر بود و امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ شوهر و پدر و برادر او را بنهروان کشته بود و او جمال داشت پسر ملجم علیه اللعنة و العذاب او را بدید مشعوف شد بدو ، و او را گفت شوهر داری گفت نه گفت

(۱) در آن محله از اطراف کوفه که قبيله کنده آنجا بودند این حکایت ترجمه از ارشاد

رغبت کنی که بحکم من شوی؟ گفت تو طاقت مهر من نداری . گفت مهر تو چند باشد؟ گفت سه هزار درهم و غلامی و کنیزکی و کشتن علی . گفت آن دو را تحمل کنم اما کشتن علی چگونه توانم کرد؟! گفت مقصود من خود آن است و اگر درم و غلام و کنیزک نباشد هم رواست چو او شوهر و پدر و برادر من را کشته است . آنگه او را گفت جهد کن اگر این کار بر آید ترا، و تو از او بجهی عیش تو بامن خوش بود . و اگر گرفتار شوی ثواب آخرت ترا بهتر از نعیم دنیا بود . پسر ملجم علیه اللعنة و العذاب گفت بدانکه من باین شهر برای این آمده ام پس از آنکه مدتی از این شهر بیرون برفته بودم چه بر اهل این شهر مرا امان نبود قطام او را گفت من یاری را بدست آورم که ترا مساعدت کند و یاری دهد بر این کار آنگه کس فرستاد و وردان بن مجالد را بخواند من تیم الرباب و از او درخواست و او قبول کرد که مساعدت کند . پسر ملجم علیه اللعنة بیرون آمد مردی را گفت نام او شیب بن بجره و آن مرد خارجی بود گفت ای شیب چه گوئی در شرف دنیا و آخرت گفت آن چیست؟ گفت کشتن علی بن ابی طالب گفت هب لک الهول لقد جئت شیئاً إدأ . کاری منکر آوردی چگونه ممکن باشد؟! گفت کمین کنیم در مسجد آدینه چون بنماز بامداد بیرون آید کمین بگشائیم و بکشیم او را و خویشتن را از این شرف حاصل کنیم . بسیاری بگفت تا او را نرم کرد آنگه بیامدند بمسجد آدینه بنزدیک قطام و او اعتکاف گرفته بود و خیمه بزده ، او را گفتند رأی ما درست شد بر کشتن این مرد گفت چون وقت آن باشد مرا خبر کنی و با نزدیک من آئی که من اینجا یکاهم روزی چند باستاند و آنگه نزدیک او شدند و آن شب شنبه بود شب نوزدهم ماه رمضان سال بر چهل از هجرت رسول ﷺ او جامه چند حریر بداد و گفت این در سینه بندید همچنان کردند و تیغها بر گرفتند و در برابر آن در بایستادند که امیر المؤمنین از آن در مسجد آمدی و پیش از آن این سر با اشعث قیس گفته بود . و او تقویت کرده بود ایشان را . آن شب بیامد تا معاونت کند ایشان را و حجر بن عدی در مسجد بود و نماز میکرد باجماعتی که شب آنجا نماز کردند، او از اشعث شنید که میگفت پسر ملجم را النجاء النجاء لحاجتك فقد فضحك الصبح بشتاب بشتاب بحاجتی که داری که صبح ترا رسوا کند ، حجر بن عدی گفت من بدانستم که آن ملعون چه خواست گفتم قتلته یا عور و بیامدم تا امیر المؤمنین ﷺ را خبر کنم او بدگر راه آمده بود و من بدگر راه رفتم و امیر المؤمنین در مسجد آمد و مردمانی که خفته بودند بیدار میکرد و این قوم همه شب مراقبه کرده بودند این ساعت خواب ببرده

بود، ایشان را بیدار کرد و گفت «الصلوة رحمکم الله» نماز مشغول باشید. عبدالله بن محمد الازدی گفت در حال که امیر المؤمنین این گفت و من برق شمشیر دیدم که گفت: الله الحکم یا علی لاک وللاصحابک. و آواز امیر المؤمنین شنیدم که می‌گفت «لا یفوتنکم الرّجل» مرد نباید که فایت شود و بجهد. و او را تیغ زده بودند اما شیب بن بجره تیغ بزد و تیغش بر طاق آمد و کار خود نکرد پسر ملجم علیه اللعنة تیغ بزد بر میان سر امیر المؤمنین آمد و آواز در مسجد افتاد که امیر المؤمنین را بکشند شیب بجست و از مسجد بیرون شد با تیغ مردی او را بیفکند و تیغ از او بستد خواست تا او را بکشد مردم بایشان رسیدند بترسید و ایمن نبود که گویند کشته توئی تیغ بینداخت و او را رها کرد و بگریخت و شیب با خانه رفت و جامه بکند و حریر از سینه می‌گشاد پسر عمش در سرای شد او را گفت همانا امیر المؤمنین را تو کشته‌ای خواست تا گوید نه گفت آری پسر عمش تیغ بر گردنش زده سرش بینداخت، و پسر ملجم می‌گریخت مردی گلیمی داشت بر او زد و او را بیفکند و تیغش بیفتاد او را بگرفتند و پیش امیر المؤمنین بردند و آن سه دیگر (۱) بجست و بمیان مردم در شد و بگریخت این يك روایت است، روایت دیگر آنست که پسر ملجم او را تیغ در نماز بامداد زد و او نماز بسته بود و الحمد بر خوانده بود و یازده آیت از سوره انبیاء که این ملعون او را ضربت زد او نماز نبرید بل سبک بکرد و گفت «فزت برب الکعبة» بخدای کعبه که ظفر یافتم، و پسر ملجم را بگرفتند و پیش امیر المؤمنین آوردند و گفتند یا امیر المؤمنین «مرنا بأمرک فی عدو الله» بفرمای آنچه رأی تست تا ما باین دشمن خدای چه کنیم؟ گفت اگر من بمیرم بقصاص او را باز کشید «أن النفس بالنفس» و اگر من زنده بمانم رأی خود در او بینم. آن ملعون گفت این تیغ بهزار درم خریده‌ام و بهزار درم زهر برو مالیدم فان خانی أبعد الله، ام کلثوم گفت ای ملعون امیر المؤمنین را بکشتی گفت پدرت را بکشتم نه امیر المؤمنین، را گفت امیدوارم که با کی نباشد او را پس گفت پس تو بر من گریبی؟ آنگه گفت که ضربتی زده‌ام او را که اگر بر اهل زمین بچشند همه را نیز هلاک کند. امیر المؤمنین علیه السلام روی بحسن و حسین علیهما السلام کرد و گفت بپرید این را جای نرم و خواب باز کنید براو و طعام نیک دهید او را اسیر شما است. اگر من بمانم رأی خود در او بینم و اگر بمیرم باو آن کنید که با قاتل پیغامبری کنند بکشید او را و بسوزید امیر المؤمنین آن روز و آن شب و بر

(۱) سه دیگر یعنی مرد سیم که وردان نام داشت و در فارسی آن زمان سه دیگر می‌گفتند بمنی سیم چنانکه در شاهنامه و غیر آن دیده شده است.

دگر روز همچنان بود رنجور .

راوی خبر گوید اصبغ بن نباته گفت خواستم که روز دوم در نزدیک امیر المؤمنین علیه السلام شوم تا او را ببینم حسن بن علی علیه السلام برون آمد و ما جماعتی بودیم گفت باز گردید که امیر المؤمنین رنجور است . جماعت باز گشتند مرا دل نداد بنشستم ساعتی بود آواز گریه کودکان برآمد من نیز بیرون سرای بگریستم آواز بشنیدم گفت بنگرید تا کیست؟ بیامدند و بنگریدند گفتند فلانست گفت در آرید او را مرا در پیش او بردند او را دیدم عصابه زردی بر سر بسته و خون بسیار از جراحش رفته و گونه روی زرد شده چنانکه نتوانستم فرق کردن میان روی او و عصابه مرا گفت چرا با مردم نرفتی گفتم یا امیر المؤمنین دلم نداد خواستم تا ترا ببینم گفت مرادوست داری گفتم بلی یا اذیر المؤمنین و سرتاپای او بوسه میدادم و میگریستم گفت مگری که من بیبهشت میروم . گفتم یا امیر المؤمنین دانم ولیکن بر خود میگیرم که مرا بی تو چگونه زندگانی باشد . چون آن شب بود که او را وفات آمد فرزندان را جمع کرد و وصایت بحسن کرده وصایت معروف ، و در جمله وصایت گفت مرا درین خانه بریدودر بر من فراز گیرید و شما بردر خانه بنشینید . چون آن شب که جان بخدای تسلیم کردم از زاویه خانه لوحی پدید آید و بردارید و مرا بر آنجا نهید و در آستانه خانه کفن و حنوط من پدید آید مرا بر آن لوح بشوئید و از آن حنوط بر من کنید و مرا بر سریر خود نهید . چون مقدمه سریر از جای برخیزد مؤخر آن شما بردارید و کس را خبر نکنید و هم در شب مرا ببرید و بظهر الغری برید که آنجا مقدمه سریر فرود آید آنجا بنهید و بر کنی از جای خود چون تا بوتی از ساج پیدا شد و براو نوشته هذا ماد خره نوح النبی لأخیه علی بن ابی طالب علیه السلام مرا در آنجا دفن کنید و نماز یکبار حسن علیه السلام کند و یکبار حسین علیه السلام . گفت ما او را برداشتیم و در آن خانه بردیم و در او فرو گرفتیم و آواز او جز بلا إله إلا الله نمی شنیدیم از خانه آوازی شنیدم که کسی میخواند «أفمن یلقى فی النار خیر» أم من یأتی آمناً یوم القیمة» هاتقی دیگر آواز داد : مات النبی و قتل علی بن ابی طالب الان تضعع رکن الإسلام، حسن بن علی علیه السلام گفت صبر نداشتم تا در خانه بگشادم امیر المؤمنین از دنیا مفارقت کرده بود در تجهیز او گرفتم و انفاذ وصیت او چنانکه فرموده بود که سریر او بگرفتم مؤخر آن و مقدمه آن از جای برخاست و او را بغری دفن کردیم و باز گشتیم و اثر گور ناپیدا کردیم بوصیت او چون باز گشتیم جماعتی می آمدند بر پی ما مارا گفتند چه کردید گفتیم دفن کردیم و آنچه دیده بودیم حکایت کردیم برفتند بآن جایگاه چیزی ندیدند . از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که امیر المؤمنین را کجا دفن کردند گفت

بناحیه الغری و پیش از صبح دفن کردند اورا و دفن او حسن و حسین و محمد حقیقه و عبدالله و جعفر کردند، و حسن رضی الله عنه را پرسیدند که امیر المؤمنین را کجا دفن کردی گفت بره مسجد اشعث بیرون بردیم و بظهر الغری دفن کردیم اورا. عبدالله حازم گفت با رشید یعنی با هارون بصید رفتیم بجانب غری گله آهو دیدیم سگان و چرخ و باز بر گماشتیم این آهوان برفتند و برپشته ای شدند پس بزیر آمدند دگر باره سگان آهنگ کردند و سر بدنبال ایشان در نهادند دگر باره بآن پشته گریختند سگان بجانبی گریختند و چرخان بجانبی و هیچ تعرضی نکردند هم چنین چند بار هر گه که آهوان از آنجا فرود آمدندی سگان بدنبال ایشان در فتادندی و هر گه که بدان پشته شدند سگان برفتندی و تعرضی نکردندی هارون از آن بشگفت آمد گفت بروید و هر کس را که بینید بیارید تا پرسیم ازوی تا این امکنه و پشته چه جاست پیرا یافتند گفت اگر بگویم مرا امان باشد تراست امان و عهد خدای را که ترا نرنجانند. گفت پدران من مرا روایت کردند که این پشته گور علی بن ابی طالب است خدای تعالی این را حرمی کرده است که هیچ چیز باو نگریزد الا در امان باشد، هارون از اسب فرود آمد و آب خواست و وضوء کرد و بسیاری نماز بکرد آنجا و در خاک بغلطید. محمد بن عایشه گفت مرا این حدیث باور نمی آمد تا سالی که بمکه رفتم یاسر را دیدم رکاب دار رشید او گفت سالی بارشید بودم از مکه می آمدم چون بکوفه رسیدیم شبی از شبها هارون مرا گفت یا یاسر عیسی بن جعفر را بگو تا بر نشیند او و نیز نشست و آمدم تا بغری اما عیسی بن جعفر برفت و بگوشه ای بنخست و اما هارون بیامد و برپشته نشست و نماز میکرد هر گه که دو رکعت نماز کردی بگریستی و بر آن خاک بغلطیدی و گفתי یا ابن عم و الله اننی اعرف فضلك و سابقتك فی دینك و الله جلست مجلس الّذی لنافیه ولكن ولدك یؤذوننی و یخرجون علی. گفتم من فضل و سابقه توشناخته ام و بآن جاهل نه ام و لیکن فرزندان تو مرا میرنجانند و بر من خروج میکنند همه همچنین میکرد تا سحر گاه، مرا گفت یا یاسر عیسی را بیدار کن من اورا بیدار کردم برخاست و بیامد هارون اورا گفت بیا و بنزدیک گور پسر عمّت نماز کن. گفت چه عمومّت است مرا اینجا؟ گفت نمیدانی که این قبر علی بن ابی طالب است عیسی بن جعفر وضوء کرد و نماز میکردند تا صبح بر آمد آنکه فریضه بکردند و برنشستند و با کوفه آمدند این جمله است از مقتل امیر المؤمنین علیه السلام. و در قتل امیر المؤمنین و حدیث قطام علیها اللعنه شاعر گفته:

فَلَمْ أَرَ مَهْرًا سَاقَهُ ذُو سَمَاحَةٍ      كَمَهْرٍ قَطَامٍ مِنْ فَصِيحٍ وَأَعْجَمٍ

ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَعَبْدٍ وَ قَيْنَةَ وَ قَتِيلَ عَلِيٍّ بِالْحُسَامِ الْمُسَمَّى  
فَلَا مَهْرَ أَعْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَإِنْ غَلَا وَلَا فَتْكَ إِلَّا دُونَ فَتْكَ ابْنِ مُلْجِمٍ (۱)

پس « منہم من قضی نحبہ » عبیدہ حارث است و حمزہ عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب « و منہم من ینتظر » علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ . راوی خبر گوید چون عبیدہ حارث را بیدر بکشتند و حمزہ را باحد و جعفر بموئتہ رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت « اللّٰهُمَّ أَنْكَلْتَنِي بَعِيدَةَ بِنِ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ وَ بِحِمْزَةِ يَوْمِ أُحُدٍ وَ بِجَعْفَرِ يَوْمِ مَوْتِهِ اللّٰهُمَّ وَ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَبِّ لَا تَدْنِنِي فِرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ » گفت بارخدا یا مرا مصیبت زدہ کردی روز بدر بعبیدہ بن الحارث و روز اُحد بحمزہ عبدالمطلب و روز موئتہ بجعفر ، بارخدا یا و این علی بن ابی طالب است بارخدا یا مرا تنها رها مکن و تو بہترین وارثانی ( وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا ) و این مردان هیچ تغییر و تبدیل نکردند فرمانہای ما را .

( اَيُّجَبْرِی اللّٰهُ الصّٰدِقِیْنَ بِصِدْقِهِمْ ) گفت تا جزا دہد خدای تعالی راست گویان را براست گفتن ایشان ، و لام تعلق دارد بقولہ « و ما بدلوا تبديلا » ( وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ ) و عذاب کند منافقان را اگر خواهد و این دلیل است بر آنکہ ازجہة عقل رواست کہ خدای تعالی کافران را عفو کند انما قطع بر عقاب کفار ازجہت سمع است فی قولہ « إِنْ اللّٰهُ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ » و اجماع امت . ( أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ) یا توبہ ایشان قبول کند اگر توبہ کنند از کفر و نفاق و اخلاص ایمان کنند خدای تعالی را ( إِنْ اللّٰهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ) خدای تعالی غفور و رحیم است .

( وَ رَدَّ اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا ) و خدای تعالی رد کرد و بر گردانید کافران را بخشم و رگم مراد بر نیامدہ و مقصود نایافته هیچ خیر و غنیمت در نیافتند ( وَ كَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ ) و خدای تعالی مؤمنان را کفایت بکرد کار زار کردن . و در مصحف عبد اللہ مسعود چتین است « وَ كَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بَعْلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ » ( وَ كَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ) و خدای تعالی قوی و عزیز است .

( وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوا مِنْهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صِيَاصِيهِمْ ) فرود آورد آنان را کہ ایشانرا معاونت کردند از اهل کتاب یعنی جہودان بنی قریظہ و بنی النضیر « و ہم » ضمیر

(۱) ندیدم مہری کہ صاحب بخشش بزنی دہد مانند مہر قطام نہ در میان مردم فصیح و نہ گنک سہزار درہم و بندہ و کنیز و کشتن علی علیہ السلام بہ شمشیر زہر آلود، هیچ مہری ہر چند گران باشد گرانتر از علی نیست و ہر کشتن در پیش کشتن علی علیہ السلام بدست ابن ملجم ناچیز است .

کافران قریش است و اهل مکه « من صیاصیهم » ای من حصونهم واحدها صیصة وهربر آمدهای را صیصه خوانند و منه قیل لقرن البقر و شوكة الدیک و شوكة الحائك صیصة سروی گاو و جنگال خروس و خار بافنده را صیصه گویند قال الشاعر :

« كَوَّ قَعِ الصَّيَاصِي فِي النَّسِيجِ الْمُمَدَّدِ » (۱)

أهل سیر گفتند چون رسول ﷺ از کارزار احزاب باز آمد و ایشان برگشتند و با جایگاه خود شدند و رسول ﷺ و اصحاب با مدینه آمدند و سلاحها بنهادند چون وقت نماز پیشین رسید جبرئیل آمد و عمامه استبرق در سر بسته و برشتری نشسته و رسول ﷺ در حجره زینب بنت جحش بود سرمی شست يك نیمه سر شسته بود ، گفت یا رسول الله سلاح بنهادی و فرشتگان چهل شبانه روز است که سلاح دارند خدای تعالی میفرماید که همین ساعت بنی قریظه روید که من نیز آنجا خواهم رفتن تا میخهای خیمه های ایشان برکنم و درهای حصن ایشان بگشایم و ایشان از خوف مضطرب اند در زلزله . رسول خدای بفرمود تا منادی ندا کرد ألاهر کس سمیع و مطیع است خدای میفرماید که نماز دیگر نکند الا در بنی قریظه . رسول علیه السلام رایت بأمیر المؤمنین علی ﷺ داده و او را بر مقدمه گسیل کرد بالشکری و رسول بر اثر میرفت . أمیر المؤمنین ﷺ رفت تا بزیر حصن رسید ایشان پیغامبر را ناسزا میگفتند بر گردید و بیامد و رسول را گفت یا رسول الله بزیر این حصن مرو که صلاح نیست . گفت یا علی مگر چیزی شنیدی از ایشان که ترا خوش نیامد ؟ گفت بلی یا رسول الله گفت چون مرا بینند نگویند بنزدیک حصن آمد و آواز داد « یا اخوان القرده و الخنازیر اننا إذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين » ای برادر خوکان و بوزینگان ما چون بساحت قومی فرود آمدیم بد باشد بامداد ایشان ، گفتند یا أبا القاسم ما کنت جهولا ولا سابقاً ای محمد تو هرگز جاهل و دشنام دهنده نبودی . و در راه رسول ﷺ بصحابه بگذشت در جائی که آن را صورین خوانند گفت هیچ کس را دیدی که بشما بگذشت گفتند دحیة الکلبی بما بگذشت برشتر نشسته بر این هیئت گفت آن جبرئیل است که میرود تا آن حصن متزلزل بکند و ترس در دل ایشان افکند و رسول ﷺ بیامد و برسر چاهی از چاهها فرود آمد که آن را چاه انا گفتند و مردم میرسیدند و فرود می آمدند ، و مردم بعضی پس از نماز خفتن بر رسیدند و نماز دیگر نکرده بودند از آنکه رسول ﷺ گفته بود که نماز دیگر نکنند الا بنی قریظه نماز را قضا باز

(۲) مانند خار بافندگان در جامه بافته .



کردند و خدای تعالی ایشان را معذور داشت . و رسول ﷺ این حصن را حصار داد بیست و پنج روز تا کار بر ایشان سخت شد و حی "أخطب بحکم آنکه با کعب اسد عهد کرده بود که با او باشد تا آنچه رسد بهر دو رسد او نیز در حصن بود کعب اسد گفت یا قوم بدیدید که ما را چه افتاد و مادر چه محنت افتادیم اکنون از سه کار یکی اختیار کنید گفتند آن کدام است ؟ گفت اما آنکه باین مرد ایمان آرید و او را تصدیق کنید که شمارا روشن شد که او پیغامبر است و صادق و فرستاده خدای تعالی و نعت و صفات او در تورا بخوانده و بدیده اید تا ایمن شوید بر جان و مال و فرزندان و برجای بمانید . گفتند ما این نکنیم از دین بر نگردیم . گفت چون این نخواهید کردن بیائید تا بدست خود فرزندان خود را بکشیم و آنکه بیرون شویم و با ایشان قتال کنیم اگر دست ما را باشد زن و فرزند را بدل بود و اگر دست ایشان را باشد بر ما دل مشغولی نبود ، گفتند چگونه کشیم این بیچارگان بیگناه را و کرا دل دهد که این کند . سیم آن است که امشب شب شنبه است و محمد و اصحاب محمد از ما ایمن باشند برای آنکه دانند که ما شنبه رها نکنیم ، از اینجا بیرون شویم و بر این قوم زنیم باشد که ما را کاری بر آید گفتند این هم نکنیم که شنبه بر خود تباه نکنیم و حرمت او برداریم و در او حدیثی کنیم که پیش از این نکرده باشیم ما و پدران . و آنانکه در شنبه کار ناشایست کردند دیدی که ایشان را چه رسید از مسخ . گفت امشب احتیاط کنید و هشیار باشید تا فردا رأی دیگر بینیم . بردگر روز کس فرستادند بر رسول و گفتند یا محمد ابولبابه بن عبدالمنذر که بنی عمرو بن عوف است بما فرست تا با او رأی زنیم در صلاح کار خود و حلفاء او از حلفاء اوس بودند . رسول ﷺ او را بفرستاد چون در حصن شد مردان و زنان و کودکان پیش او باز رفتند و در او بگریستند او را دل بسوخت بر ایشان گفتند روا باشد که ما بر حکم محمد فرود آئیم او گفت روا باشد بزبان ولیکن بدست کرد بحلق یعنی اگر فرود آئید بکشد شما را و این بتعریض اعلام کرد . ابولبابه گفت دانستم که آن خیانت است با خدای و رسول گفت بیامدم و با پیش رسول ﷺ رفتم راست بمسجد رسول رفتم و خویشتن را برستونی بستم و با خدای عهد کردم در زمین بنی قریظه نباشم و در جای که خدای و رسول را خیانت کردم . چون باز گشتن او دیر شد رسول ﷺ از احوال او بپرسید قصه او را گفتند گفت اگر پیش من آمدی او را استغفار کردم . اکنون چون برفت و خویشتن بستم من او را نگشایم تا خدای توبه او نپذیرد پس از آن خدای توبه او پذیرفت و جبرئیل ﷺ رسول را خبر داد او در حجره ام سلمه بود رسول ﷺ بخندید من گفتم یا رسول الله دندان خندان

باد چرا بخندیدی گفت خدای قبول توبه ابولبابه فرو فرستاد من گفتم یا رسول الله روا باشد که من بروم و او را بشارت دهم گفت روا باشد و این پیش از آیت حجاب بود (۱) گفت من بر فتم تا بدر مسجد که بر حجره من بود آواز دادم و گفتم یا ابالبابه ابشر فان الله قد تاب عليك . جماعتی در مسجد بودند خواستند تا او را بکشایند او گفت نخواهم که باز گشاید تا رسول خدای باز گشاید . چون رسول ﷺ بنماز صبح بیرون آمد او را بگشاد و جماعتی از بنی هلال در این حصن بودند نه از جمله بنی قریظه از بنی اعمام ایشان ، ایشان ایمان آوردند پیش از حکم سعد معاذ و مردی نام او عمرو بن سعد از جمله بنی قریظه او بر عهد اول بمانده بود که با رسول علیه السلام کرد او شب از حصن بیرون آمد و بطلیعه رسول ﷺ بگذشت و آن شب نوبت محمد ابن مسلمه بود گفت تو کیستی ؟ گفت من آنم که چون جمله بنی قریظه با محمد غدر کردند و عهد او بشکافتند من بر عهد بایستادم و غدر نکردم عمرو بن سعدم محمد بن مسلمه گفت اللهم لاتحرمني ثمرات الکرام و دست از او برداشت او بیامد و آنشب بمسجد رسول ﷺ آمد و آنجا بود و بر دگر روز برفت و کس ندانست که او کجا رفت مفقود شد حدیث او رسول ﷺ را بگفتند گفت خدای تعالی او را برهانید بوفایش ، چون روز شد بنی قریظه بر حکم رسول ﷺ فرود آمدند قوم اوس بیامدند و گفتند یا رسول الله اینان موالی و حلفاءمانند توقع آن است که با اینان هم آن کنی که با موالی خزرج کردی پیش ازین ، و رسول ﷺ پیش از این حصار داده بود بنی قینقاع را و ایشان در حکم رسول آمده بودند و عبد الله ابی سلول ایشان را بخواسته بود و رسول ﷺ ببخشید و قوم اوس همان چشم میداشتند ، رسول ﷺ گفت راضی باش که مردی هم از شما که سید شماس در شما حکم کند و آن سعد معاذ است . گفتند راضی باشیم یا رسول الله و سعد معاذ در این وقت مجروح بود و در مسجد رسول خیمه زده بود و او آنجا بود و زنی بود نام او رفیده او را مداوا میکرد و این زن خویشتن را بر این وقف کرده بود و رسول ﷺ او را برای آن در آن خیمه فرود آورده بود تاهر روز او را ببیند و نزدیک باشد بر رسول ﷺ و این جراحت او را در غزاة احزاب رسیده بود چون رسول ﷺ او را حاکم کرد در بنی قریظه قوم اوس

(۱) از این روایت معلوم میگردد که حال زنان پیش از آیه حجاب و پس از آن فرق داشت

یعنی پیش از آن بر آنها کاری جائز بود که پس از آیه حجاب حرام گشت و جماعتی در عهد ما گویند زینت خود را اظهار نکنند مگر آنکه در عادت مردم ظاهر باشد در لایبیدین زینتهن الا ما ظهر منها و ان روی و دست است بنا بر این آیه حجاب چیز تازه حرام نکرد و ما تفصیل این کلام را در آیه نور گفتیم صفحه ۱۹۲ و ۱۹۳ از جلد هشتم .

بیامدند و چهار پای آوردند و او را بر نشانند و مخدّه در پس پشت او نهادند و همه راه میگفتند او را یا اباعمر و رسول خدای ترا بحاکم کرد در بنی قریظه و ایشان موالی تواند، بود با ایشان احسان کنی؟ چون بسیار بگفتند گفت سعد را وقت آن نیست که او برای ملامت لائمان جانب خدای بگذارد یکی از ایشان گفت چون من این از سعد بشنیدم دانستم که جز او بقتل ایشان حکم نکند. چون سعد نزدیک رسول ﷺ رسید رسول قوم او را گفت برخیزید و سیدتان را فرود آرید ایشان سعد را فرود آوردند و گفتند یا اباعمر و سعد، رسول خدا ترا بحاکم کرد در موالی تو که بنی قریظه اند، سعد روی بایشان کرد و گفت عهد خدای بر شما آن است که از حکم من باز نیائید و از جانب رسول همچین است همه گفتند آری و رسول ﷺ هم چنین است تو حاکمی محکم از قبل من بر ایشان تاحکم آن باشد که تو کنی گفت چون چنین است لقد حکمت فیهم بقتل الرجال و سبی النساء و الذراری و قسمة الأموال من حاکم محکم من حکم کردم که مردان ایشان را بکشید و زنان و کودکان را ببردگی بیارند و مالشان را قسمت کنند، رسول ﷺ گفت لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعة اربعة در ایشان بحکم خدای حکم کردی از بالای هفت آسمان. آنکه بفرمود تا ایشان را بزیر آوردند و در سرای زنی از بنی نجار باز داشتند و از آنجا که بازار مدینه است بفرمود تا چند خندق بکنند و ایشان را بیاورند و ایشان هفتصد مرد بودند و گفتند نهصد و امیر المؤمنین علی ﷺ و زیر را نصب کردند بر آنکه ایشان را گردن میزدند و در آن خندق می انداختند حیی\* اخطب در میان ایشان بود و حلهای پوشیده داشت بر خویشان پاره کرده بود تا کس از او بر نکند بیامد و پیش رسول ﷺ بایستاد و گفت والله مالمت نقسی فی عداوتک و لکنه من یخذل الله یخذل. آنکه روی بقوم کرد و گفت کتاب و قدر و ملحه کتبت علی بنی اسرائیل آنکه پیش رفت تا گردنش بزنند یکی در حق او گفت نام او جیل بن حواس الثعلبی :

لَعَمْرُكَ مَا لَامَ ابْنُ أُحْطَبَ نَفْسَهُ      وَ لَكِنَّهُ مَنْ يَخْذُلُ اللَّهَ يُخْذَلُ (۱)  
فَجَاهِدَ حَتَّى بَلَغَ النَّفْسَ جُهْدَهَا      وَ غَلَقَلَ يَبْغِي الْعِزَّ كُلَّ مُغْلَقَلٍ (۲)

عروة بن الزبير روایت کرد از عایشه گفت درین وقعه از جمله زنان يك زن را بکشتند

(۱) سهیلی «الله» را بنصب گفته است که مفعول یخذل باشد یعنی هر کس یاری خدا نکند مخذول شود.

(۲) قتل در سیره ابن هشام بقاف است یعنی کوشش کرد تا توانست و بهر وسیله چنك زد و بهر دری روی آورد برای طلب عزت.

و او پیش من بود بازی میکرد و میخندید و حکایت میکرد در میانه یکی ازورای حجره آواز داد که کجاست فلانه گفت اینجاست گفت بیرون آی او برخاست همچنان خندان گفتند این کیست آنکه ترا میطلبد و کجا میبرد ترا گفت بکشتن گفتم چگونه؟ گفت من مردی را از شما بکشته‌ام با سبائی که بر او افکندم از حصن و نام آن مرد خلاد بن سوید بود او را بیرون بردند و گرنش بزدند بقصاص خلاد. عایشه گفت مرا از دلیری و طیب نفس او بقتل فراموش نمی‌شود که اودانست که او را بخواهند کشتن و مبالات نمی‌کرد. محمد بن اسحاق گفت از زهری که زبیر بن باطا القرظی در روزگار جاهلیت در کارزاری بثابت بن قیس بن شماس بگذشت و او را اسیر گرفته بودند او را موی پیشانی بریده و رها کرد و این علامت اسیران بودی در عرب و بآن معنی بر او دست‌مندی ثابت کرد، این روز ثابت بن قیس او را دید باز شناخت او را گفت یازبیر تو مرا می‌شناسی گفت چگونه نمی‌شناسم تو آنی که من تورا در فلان وقعه از کشتن خلاص دادم و رها کردم تورا، ثابت گفت من میخواهم تا تورا مکفاتی کنم امروز، بیامد و رسول را گفت یا رسول الله زبیر القرظی را بر من دست نعمتی هست و من میخواهم تا مکفاتی کنم، او را بمن بخش بجان، گفت بخشیدم، بیامد و گفت بخواستم، (۱) گفت زندگانی را چکنم با بردگی زن و فرزندان، پس بیامد و گفت یا رسول الله زن و فرزندش را هم بمن بخشی گفت بخشیدم، باز آمد و گفت بخواستم، پس گفت زن و فرزند را چه خواهم کردن با درویشی، برفت و رسول را گفت یا رسول الله مالش هم بمن بخشی گفت بخشیدم، بیامد و گفت ترا و زن و فرزندت و مالت را از رسول بخواستم و او بمن بخشید، گفت یا ثابت هیچ دانستی تا با سید ما کعب ابن اسد چه کردند؟ گفت بکشتند او را گفت حال سید بدو و حضر بچه رسید حتی اخطب؟ گفت گردنش بزدند. گفت سید آل سموال را چه کردند؟ گفت بکشتند. گفت یا ثابت بحق آن منتهی که مرا با توست که مرا بایشان دررسانی که مرا بی ایشان در زندگانی خیر نباشد ثابت دست برداشت تا او را نیز بکشتند ثابت در این باب گفت:

وَقَتْ ذِمَّتِي أَنِّي كَرِيمٌ وَ أَنِّي صَبُورٌ إِذَا مَا الْقَوْمُ جَاؤَا عَنِ الصَّبِيرِ  
وَكَانَ زُبَيْرٌ أَعْظَمَ النَّاسِ مِنَّةً عَلَيَّ فَكَيْفَ أَفْكَهُ  
أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَا أَفْكَهُ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَجْرِي بِهَا يَجْرِي (۲)

(۱) یعنی از رسول صلی الله علیه و آله بخواستم و او اجابت کرد و ترا از کشتن آزاد ساخت.

(۲) ذمه من وفا شد و بانجام رسید که من را مردم و شکبیا و هنگامی که کسان از صبر بگریزند.

زبیر بزرگترین منت داشت بر من در میان مردم و چون دست های او را با سیری بستند نزد رسول\*

و رسول ﷺ فرموده بود تا هر کسی که موی بر آورده باشد او را بکشند عنی موی عانه (۱) آنگه بفرمود تا مالهای ایشان بیاوردند و قسمت کردند سوار را دو سهم و پیاده را یک سهم و خمسی از آن بیرون کردند و رسول ﷺ بر مستحقان خمسی قسمت کرد، و در لشکر رسول سی و چهار اسب بود و اول غنیمت که افتاد رسول را که ببخشیدند و قسمت کردند غنیمت بنی قریظه بود، آنگه سبی و بردگان ایشان را بردست سعد بن زید بنجد فرستاد تا بفر و خند و با سب و سلاح بدادند و بپیش رسول آوردند؟ رسول ﷺ از زنان ایشان کنیز کی بر گرفت نام او ریحانه بنت عمرو بن جنافه و او را ببردگی میداشت و میخواست تا اسلام آورد تا رسول بر او نکاح بندد. او گفت رها کن تا در ملک تو میگردم و میباشم که من نمیخواهم تا دین جهودی رها کنم. رسول ﷺ دست از او برداشت و پیرامن او نیز نگشت. و رسول ﷺ دل در او بسته بود یک روز از پس پشت خود آواز نعلی بشنید گفت این ثعلبة بن سعیه است که آمده است تا مرا بشارت دهد باسلام ریحانه، او آمد و بشارت داد که ریحانه اسلام آورد رسول ﷺ شاد شد چون کار بنی قریظه تمام شد سعد معاذ را وفات رسید و رسول علیه السلام و صحابه بر او بگریستند.

ﷺ صلی الله علیه وآله آدمم تا او را رها سازم و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله آنچه باید بکنند میکنند.

(۱) در کارهای مردم که با زندگی اجتماعی مربوط است عهد شکستن زیان آور ترین گناه است چه کار زشت تر از آنکه کسی عهد بندد بصدقت و امانت و در خانه انسان نشینند و شبانه دزد را بخانه او راه دهد، و یهود بنی قریظه که مال دوست و مادی بودند برای حفظ مال خود قباحات عهد شکنی را نمیفهمیدند چنانکه امروز هم مشاهده میکنیم ملاحظه و مادین پای بند عهد و پیمان نیستند و مراعات اصول و قوانین و عهد ها را که بضر آنها باشد از خرافات می دانند و اصول حقوق بین ملل را که بی مراعات آنها زندگی بشر میسر نیست لازم نمی شمارند و جز بقوه و زور اعتماد ندارند. بنی قریظه با پیغمبر و مسلمانان پیمان صلح و عدم تجاوز بسته بودند و چون مصلحت خود را در شکستن آن دیدند شکستند و دشمن را بخود راه دادند و جنگ احزاب بر پا کردند و مجازات آنها غیر قتل و اسارت نبود مشرکان عرب با آنها توحش و جاهلیت عهد نمی شکستند و اگر قومی با قومی پیمان می بست در جنگ یاری کند هم پیمان خود را بچنگ دشمن رها نمی کردند و خود نمی گریختند تا چه رسد بآنکه با دشمن یار شوند و هم پیمان خود را بکشند. باری این کشتن برای اکراه در دین نبود بلکه برای آن بود که عهد شکن و بی اعتنا با اصول و قوانین بین امم باید از زمین برافتد تا اطمینان بزندگی حاصل شود

محمد بن اسحاق گفت روز خندق از مسلمانان شش تن کشته شدند و از کافران سه مزد ، و روز بنی قریظه يك مرد و آن خلاد بن سوید بود که آن سنگ آسیا را آن زن بر او زد . رسول ﷺ گفت روز فتح خندق « الان نغزوهم ولا یغزوننا » پس ازین ما بغزای قریش رویم ایشان بغزای ما نیایند . و فتح بنی قریظه در آخر ذی القعدة بود سنة خمس من الهجرة و ذلك قوله ( وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوا مِنْهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَافِيهِمْ ) قوله « من اهل الكتاب » من تبیین راستو « من صیاصیهم » ابتداء غایت است ( وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ ) و خدای تعالی ترس در دل ایشان افکند ( فَرِيقًا تَقْتُلُونَ ) گروهی را میکشید ( وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ) و گروهی را اسیر میگرفتید .

( وَأَوْزَرَ نَفْسَكُمْ أَرْضَهُمْ وَأُدْيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ ) و خدایتعالی بمیراث بشما داد زمین ایشان و سرایها و مالهای ایشان ( وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّوها ) و زمینی که شما پای بر او بنهادی ابن زید و مقاتل و یزید بن رومان گفتند که زمین خیبر است ، قتاده گفت زمین مکه است ، حسن گفت بابل است و روم ، عکرمه گفت هر آن زمین است که گشاده شود مسلمانان را تا روز قیامت ( وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ) و خدای تعالی بر همه چیز توانا بوده است ، قوله تعالی :

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ لَأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا فَتَعَالَيْنَ

ای پیغمبر برگزیده بگو مرزبان خود را اگر هستی شما که میخواهید زندگانی دنیا را و زینت آنرا پس بیاید

أَمْ تَعْنَنَ وَأَسْرَحَكُنَّ سَرَّاحًا جَمِيلًا (۲۹) وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأَرْوَاحَ

که تمتع دهم شمارا و طلاق دهم شمارا طلاق نیک و اگر هستی که میخواهید خدا و فرستاده او و سرای

الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (۳۰) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ

آخرت را پس بدرستی که خدا آماده کرد برای نیکوکاران از شما مزدی را بزرگ ای زنان پیغمبر

مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ

هر که بیاید از شما بکار زشت روشنی دوچندان کرده شود هر او را شکنجه دوچندان و باشد این بر خدا

يَسِيرًا (۳۱) وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرًا مِمَّا مَرَّرْنَا

آسان و هر که مداومت کند از شما مرخدارا و رسولش را و بکند کارهای نیکه بدیم مزد او را دو مرتبه

وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا (۳۲) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ

وآماده کردیم مرآنرا روزی نیکو ای زنان پیغمبر نیستید شما مانند یکی از زنان امت اگر بیرهیزید از خدا

فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۳) وَقَرْنَ

پس نرمی ننمائید بگفتار پس طمع کند آنکه در قلب او مرض است و بگوئید گفتار پسندیده و قرار گیرید

فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَ

در خانه های خود و اظهار نکنید زینت خود را بنادانی پیشینیان و بپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و

أَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمُ

فرمان برید خدا و رسولش را جز این نیست که میخواهد خدا تا ببرد از شما پلیدی را ای خانواده و پاک کند شمارا

تَطْهِيرًا (۳۴) وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ

پاک کردنی و یاد کنید آنچه خوانده میشود در خانه های شما از آیات خدا و حکمت بدرستی که خدا باشد

لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۵) إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَائِمِينَ

مهربانی کننده آگاه بدرستی که مسلمانان و زنان مسلمه و مردان گرونده و زنان گرونده و مردان عابد

وَالْقَائِمَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ

و زنان عابده و مردان راستگو و زنان راستگو و مردان شکيبا و زنان شكيبا و مردان ترسان و زنان ترسنده

وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ

و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار و مردان نگاهدارنده فرجهای خود

وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً

و زنان نگاهدارنده خود و مردان ذکر کننده خدا بسیار و زنان ذکر کننده آماده کرده است خدا برای آنها آمرزش

وَأَجْرًا عَظِيمًا (۳۶) وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ

و مزدی بزرگ و نسزد هیچ مؤمنی و نه مؤمنه را هر گاه حکم کند خدا و رسولش در کاری اینکه باشد

لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا (۳۷)

مرآنهارا اختیاری از کار ایشان و هر که نافرمانی کند خدا و رسولش را پس بتحقیق گمراه شد گمراه شدنی هویدا

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ

و چون گفتی مرآن کس را که انعام کرد خدا بر او و انعام کرده ای تو بر او نگاهدار برای خود زن خود را و بپرهیز

اللَّهُ وَتَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ

خدارا و پنهان میکردی در نفس خود آنچه را خدا ظاهر کننده است و میترسی از سرزنش مردم و خدا سزاوارتر است

أَنْ تَخْشِيَهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَمَا لَكُمْ لَا يَكُونُ عَلَى

بترس از او پس آن هنگام گذارد زید از آن حاجت خود را و طلاق داد تزویج نمودیم ترا بزینب تا نباشد بعد از تو بر

الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۸)

مؤمنان گناهی در خواستن زنان پسر خواندگان خود چون گذارده شد از ایشان حاجتی و باشد حکم خدا کرده شده

مَا أَنْ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ

نیست بر پیغمبر هیچ گناهی در آنچه واجب کرد خدا مر او را سنت خدا در آنانکه گذشتند از پیش و باشد

أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا (۳۹) الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ

فرمان خدا حکم گذارده شده نافذ آنانکه میرسانند پیامهای خدای و میترسند از خدا و نمیترسند از

أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۴۰) مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ

کسی مگر خدا و بس است خدا کفایت کننده نیست (پیغمبر) محمد پدر هیچیک از مردان شما ولیکن

رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۴۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ كُرُوا لِلَّهِ

فرستاده خدا و خاتم پیغمبرانست و باشد خدا بهر چیزی دانا ای آنانکه گرویدید یاد کنید خدا را

ذِكْرًا كَثِيرًا \* وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ

یاد کردند بسیار و تسبیح کنید او را بامداد و شبانگاه اوست آنکه رحمت میفرستد بر شما و فرشتگان او

لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ

تا بیرون آرد شما را از تاریکیها بسوی روشنی و باشد خدا بمؤمنان مهربان درود خدا آنهار است روزیکه

يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ

ملاقات کنند او را اسلام و آماده کرد آنهار از مزدی بزرگ و نیکو ای پیغمبر در گزیده بدرستی که ما فرستادیم ترا

شَاهِدًا وَ مَبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۴۵) وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶) وَ بَشِيرٍ

گواه راست و مژده دهنده و بیم کننده و خواننده مردم بسوی خدا بفرمان او و چراغی روشن و مژده ده



الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (۴۷) وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعَّ

گروندگان را باینکه آنها را از خدا فضلی است بزرگ و فرمان مبر کافران را و منافقان را دست بردار

أَذِيهِمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۴۸).

آزار آنها را و توکل کن بر خدا و بس است خدا کارساز

قوله تعالى (يا أيها النبي قل لأزواجك إن كنننن تردن الحيواة الدنيا) مفسران

گفتند سبب نزول آیت آن بود که زوجات رسول ﷺ هر يك بر رسول آرزوی کردند ام سلمه برده خواست ، و میمونه حله خواست ، و زینب بنت جحش بردی یمنی خواست ، و ام حبیبیه بردی با جامه سحولی خواست ، و حفصه جامه مصری خواست ، و جویریة چادری خواست و سوده گلیمی خیبری خواست . و رسول ﷺ این نداشت وقت را (۱) . حتی رسول ﷺ چنین دعا کردی « اللهم أحييني مسكيناً و أمتني مسكيناً و احشرنني في زمرة المساكين » رسول را از آن کراحت آمد . سوگند خورد که یکماه با زنان مقاربه نکنند و از زنان هجرت کرد و صحابه نیز . و درین وقت نه زن بحکم رسول ﷺ بودند ، پنج از قریش و باقی از دیگر قبایل . عایشه بنت ابی بکر ، و حفصه بنت عمر . و ام حبیبیه بنت ابی سفیان ، و سوده بنت زمعه ، و ام سلمه بنت ابی امیه . و صفیه بنت حی الخبیریة ، و میمونه بنت الحارث الهمدانیة ، و زینب بنت جحش الاسدیة ، و جویریة بنت الحارث المصطلقیة . خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت « یا ایها النبی، ای پیغامبر بزرگوار بگو زنان را که اگر چنان است که شما را دنیا و زینت و متاع او می باید بیائید من شما را ته متع دهم چیزی بدهم شما را و طلاق دهم شما را و رها کنم بروجبهی هر کدام نیکو . رسول ﷺ در آمد و زنان را جمع کرد در بعضی حجرات و این آیت برایشان قرائت فرمود آنکه گفت مسارعت مکنید تا با پدران و خویشان خود مشورت کنید گفتند یا رسول الله ما را در این باب با کسی مشورت نمی باید کردن . خدای تعالی ما را تخیر میکند میان دنیا و آخرت و میان زینت دنیا و خدا و رسول . ما را در این چه اندیشه باشد یا چه مشورتی؟! ما اختیار خدا و رسول و آخرت کنیم . رسول ﷺ شاد شد و خدای تعالی آیت قصر فرستاد و گفت چون ایشان ترا اختیار میکنند تو نیز برایشان اختیار مکن ، وهو قوله « لا یحل لك النساء من بعد » - الایه -

(وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) و این وجه دوم است برای آنکه تخیر میان

(۱) یعنی در آن وقت . و در آن زمان حرف را پس از مفعول فیه و مفعول له نیز میآوردند .

دو چیز باشد. گفت و اگر چنان است که خدای را میخواهی و رسول را و سرای آخرت (فَإِنَّ اللَّهَ) خدای تعالی نهاده است و بجا رده برای آنانکه محسناتند از جمله شما مزدی عظیم. عایشه گفت رسول ﷺ پس از ایلاء به بیست و نه روز در پیش من آمد، من گفتم یا رسول الله تو ماهی سوگند خوردی و امروز بیست و نه روز است من می شمارم. گفت یا عایشه ماه هم سی روز باشد و هم بیست و نه روز.

فقهاء خلاف کردند در حکم تخیر. عبدالله عمر گفت و عبدالله مسعود که چون مرد زنا مخیر کند میان مقام با او بر نکاح و میان رفتن، اگر زن اختیار مقام کند آنرا حکمی نبود و نکاح بر جای باشد، و اگر اختیار مفارقت کند طلاق باشد رجعی، و این مذهب ابوحنیفه است و اصحابش. وزید بن ثابت گفت اگر اختیار شوهر کند یک طلاق باشد و اگر اختیار مفارقت کند سه طلاق باشد و این مذهب مالک است. و شافعی گفت نفس تخیر را در طلاق اثری نباشد إلا بنیت اگر نیت طلاق کند طلاق باشد و اگر نیت نکند طلاق نباشد. و مذهب ما آن است که تخیر طلاق نباشد و اگر مرد زن را مخیر کند و اختیار خود کند یا اختیار شوهر نکاح بر جای باشد و دلیل ظاهر بر این آیت است فی قوله (وَأَسْرَحُكُمْ سَرِاحًا جَبِيلًا) چو باتفاق مراد باین تسریح طلاق است لقوله تعالی «امساک بمعروف او تسریح باحسان» و اگر تخیر طلاق بودی بتسریح حاجت نبودی، و تخیر کفایت بودی. حسن بصری گفت این تخیر در طلاق و مقام نبود بل رسول ﷺ ایشانرا مخیر بکرد میان دنیا و آخرت. آنگه زنان رسول علیه السلام را گفت برسبیل و عید.

(یا نِسَاءَ النَّبِيِّ - الآیة) ای زنان نبی هر کس که از شما کارناشایست کند یا معصیتی که در او آزار خدا و رسول بوده باشد (يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ) ابن عمرو ابن کثیر خواندند «تُضَاعَفُ» من التضعيف، و باقی قرء «يضاعف» خواندند من المضاعفة و مفاعله تو تعقیل بیک معنی بسیار آمده، قال الله تعالی «ربنا باعد بین أسفارنا» و قرء «بعده» (۱) گفت: عذاب او مضاعف کنند یعنی دو چندان که عذاب دیگران باشد، و ادر معنی ضعف خلاف کردند اهل لغت بعضی گفتند ضعف الشيء مثله باشد، و بعضی دیگر گفتند مثلاًه مثال أول یقال کان معه درهم فضاعفته أى جعلته در همین، و مثال دوم ضاعفته أى أعطیة در همین حتی یحصل له ثلاثة دراهم. و أبو عمرو و أبو عبیده گفتند این فرق میان ضاعف است و ضعف، یقال

(۱) یعنی «باعد بین اسفارنا» را بعضی «بعده» خواندند.

ضعف الشيء اذا زدت عليه مثله ، وضاغفته إذا زدت عليه مثليه . و قوله « ضعفين » دراوهم این خلاف کردند ، بعضی گفتند مزاد آن است که مضاعفاً إلى ما حصل لها من العذاب فيكون معه ضعفين . و بعضی دیگر گفتند یزید علی الحاصل بمثليه فيكون ثلاثة أمثال غيره ( وكان ذلك على الله يسيراً ) و این بر خدای تعالی آسان است ، آنکه گفت :

( وَمَنْ يَفْنُتْ مِنْكُنْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ) هر کس که از شما طاعت خدای و سول دارد و عمل صالح کند مزدش دوباره بدهیم و برای او بجار دیم مزدی کریم و ثواب جزیل . اگر گویند چرا ثواب و عقاب ایشان مضاعف آمد ؟ گوئیم بعضی گفتند برای علو منزلت ایشان و اتصال ایشان برسول ﷺ چنانکه در شاهد (۱) احسان و اساءه معتبران نه به آن منزلت باشد که کار اراذل ، و جزای افعال ایشان از نیک و بد بريك حد نبود ، و جواب معتمد از این آن است که خدای تعالی دانست که اعمال ایشان از نیک و بد بروجهی واقع خواهد بود که مستحق ضعفی یا دو ضعف از جزاء شوند از ثواب و عقاب ، چو قلت و کثرت ثواب بر مذهب درست بمجرّد فعل نیست بل بروقوع فعل است علی وجه دون آخر .

و در شاذ عاصم الجحدري خواند « من تأت » و « من تقنت » بالتاء فيهما نظر إلى المعنى و جملة قرأء برخلاف این اند . و روایت کرده اند از ابن عامر و يعقوب قراءت تاء في قوله « تقنت » و « من » لفظی است صالح مفرد و تثنيه و جمع را و مذکر و مؤنث را چنانکه رفته است قال الفرزدق في الاثنين :

تَمَشَّ فَإِنْ عَاهَدْتَنِي لَا تَخُونِي تَكُنْ مِثْلَ مَنْ يَأْتِبُ يَصْطَحِبَانِ (۱)  
( يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ أَثْقَابَكُمْ ) آنکه بمدح ایشان در آمد و تأدیشان . گفت ای زنان پیغامبر نیستید شما چون یکی از زنان اگر از خدای بترسید . فرأء گفت برای آن نگفت کواحدة من النساء که لفظ أحد چون معدول است از أصل خود صالح باشد واحد و تثنيه و جمع را قال الله تعالی « لا تفرق بين أحد من رسله » و قال « فمامنكم

(۱) در شاهد یعنی در نزد ما در این جهان مردم معتبر و خردمند را هم پایه مردم پست و جاهل ندانند پس در آخرت نیز ثواب و عقاب مردم متفاوت باشد و عبارت نقص ندارد چنانکه در چاهای سابق تصور کرده بودند و عبارت وافی بمقصود است .

(۲) ای گرگ شام بمان اگر پیمان بیندی که با من خیانت نکنی مانند دوتن هم صحبت باشیم گویند گرگ بر کاروان حمله کرد و فرزدق پای گوسفند کشته برای آن انداخت ، گرفت و رفت و خورد و باز گشت دست گوسفند برای او انداخت او گرفت و رفت و فرزدق این شعر گفت :

من أحد عنه حاجزین ، آنکه گفت ( فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ ) باید تا خضوع نکنید در سخن گفتن با مردان ( فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ ) که پس طمع بکند آنکس که ذردل او ریبتی و تهمتی باشد و ضعیف اعتقاد و بی بصیرت باشد در دین . و گفتند مرض بمعنی فجور است در آیت ( وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ) و بگوئید گفتاری درست . در خبر است که بعضی زنان صحابه چون این آیت آمد چون مردی بدر سرای ایشان آواز دادی و در سرای مردی نبودی تا جواب دهد ، آن زن انگشت در دهن نهادی و آوازی منکر کردی منقر برای این آیت را .

( وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ ) نافع و عاصم و ابوجعفر خواندند « و قرن » بفتح قاف و باقی قرء بکسر قاف ، أما حجت گروه اول آن است که گفتند أصل أواقررن بوده است یعنی إلزمن فی بیوتکن من قررت بالمکان اقره . و قررت أقره ، لغتان راء اول که عین الفعل است بیفکنند و حرکت او نقل کردند با قاف تا مفتوح شد کقولهم : ظَلْتُ فِي ظَلَلْتُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى « فَظَلْتُمْ تَفْكَهُونَ » و قوله « ظلت عليه عاكفاً » والأصل ظللت ، ودلیل این تأویل قراءت این ابي عیله است که خواند « و اقررن » علی الأصل من القرار ، فأما آنکه بکسر قاف خواند گفت امر است من الوقار کقولهم عدن من الوعد وصلن من الوصل . یعنی با وقار باشید يقال: و قریقر و قورا و قاراً إذا سکن و اطمأن . أعمش روایت کرد عن ابي الضحی که او گفت هر که که عائشه این آیت خواندی چندان بگریستی که مقنعه اش ترشدی . یزید بن هارون روایت کرد عن محمد بن عبدالله که او گفت سوده را گفتند زن رسول را که تو چرا حج و عمره نمیکنی چنانکه دیگران میکنند ؟ گفت یگبار که واجب بود کردم از این پس حج و عمره من آن است که از خانه بیرون نیایم چنانکه خدای تعالی فرمود « و قرن فی بیوتکن » - الایة ، و عزم من آنست که پای از در این حجره که رسول مرا بنشانند بیرون نهم ، تا بمردن همچنین کرد بیرون نیامد تا جنازه اش از در حجره بیرون آوردند ( وَلَا تَبْرُجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى ) مجاهد و قتاده گفتند تبرج تکبر و تبختر و تغنج باشد یعنی کرشمه نکنید چنانکه اهل جاهلیت پیشینه کردند ، و گفته اند اظهار زینت باشد و إبراز محاسن . گفت زینت خود ظاهر مکنید و محاسن خود بیرون میآرید تا مردان بینند . و در معنی جاهلیت خلاف کردند ، شعبی گفت میان عهد عیسی و عهد محمد . أبو العالیه گفت روزگار داود و سلیمان است که در آن روزگار زنان پیراهن نادوخته پوشیدندی اندام ایشان ظاهر بودی . کلبی گفت جاهلیت عبارت است از

آن روزگار که ابراهیم علی بیسناو آله و علیه السلام در او زاد چو در آن روزگار زنان پیرهن اذدر<sup>۱</sup> نظم کردند و در پوشیدندی و جز آن جامه دیگر نداشتندی ببازار و جمع مردان در آمدندی (۱) و این در روزگار نمرود بود و خلقان همه کافر بودند . حکم گفت جاهلیت آن روزگار بود که میان آدم بود و نوح و آن هشتصد سال بود و در آن روزگار زنان زشت بودند و مردان نیکو پس زنان بمردان رغبت کردند و در مردان آویختندی . عکرمه گفت از عبدالله عباس که جاهلیت میان ادريس بود و نوح عليه السلام و آن هزار سال بود و دو بطن بودند در آن عهد بطنی ساکنان سهل بود و بطنی ساکنان جبل و مردان کوهستان نیکو روی بودند و زنان زشت . و مردان سهل زشت بودند و زنان نیکو ابلیس بیامد بر صورت غلامی و خویشتن بمزدوری بمردی داد از اهل سهل آنکه نای و پیشه (۲) بساخت و آن میزد و مردم آوازی شنیدند که هرگز نشنیده بودند بر اوج شدند و آن میشنیدند ، خبر در نواحی برفت مردمان کوهستان آنجا آمدند بنظاره آن آمدند و عیدی بساختند و همد مردم مجتمع شدند آن روز زنان خویشتن بیاراستندی و آنجا آمدندی و مردی از اهل کوه آنجا آمد در روز عیدی، ایشان و زنان را بدید و جمال ایشان . برفت و اهل کوهستان را خبر داد ایشان آمدند و آنجا مقام کردند و زنان بمردان مایل شدید و مردان بزنان و فواجش آشکارا شد و ذلك قوله « ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الأولى » قتاده گفت هر روزگار که پیش اسلام بوده است آن را جاهلیت گویند . آنکه زنان رسول را امر کرد بآنکه نماز پای دارید و زکوة مال بدهید و فرمان خدای و پیغامبر او برید .

(إنما يريد الله - الآية) که خدای تعالی میخواهد که رجس از شما که اهل بیت رسولید ببرد و پاک کند شما را پاک کردنی . مقاتل گفت مراد بآیت زنان رسولند و رجس آن گناه است که خدای تعالی نهی کرد از آن زنان را . قتاده گفت زنا خواست . ابن زید گفت رجس شیطانست و مراد باهل البیت در آیت اهل البیت رسولند علیه و عليه السلام ( و يُطَهَّرُكُمْ ) تطهیراً در آیت دو قول گفتند یکی آنکه در حق زنان رسول است و ظاهر آن مانع است از این لقوله

(۱) از این آیه کریمه معلوم گردید که زنان در آغاز تمدن بشر آزاد بودند و هرچه تمدن بیشتر رفت و تجربه ها افزون گشت و عقول کامل شد زنان را بمرزت و حجاب حاجت افتاد و دانستند در معاشرت و آزادی آنان مفاسد است و بتدریج از مردان جدا گشتند برخلاف آنکه بعضی پندارند که در آغاز مقید بودند و بتدریج هرچه متمدن تر شدند آزادتر گشتند

(۲) در برهان گوید قسمتی از نی باشد که شبانان هم نوازند و آنرا توتک خوانند .

« عنکم » و « یطهرکم » و این خطاب مردان را باشد نه خطاب با زنان . و نیز اخبار متواتره که مخالف و مؤلف روایت کردند از ابوسعید الخدری که رسول ﷺ گفت این در حق پنج کس آمد . من و علی و فاطمه و حسن و حسین . عطاء بن ابی ریح روایت کند که ام سلمه گفت این آیه در خانه من فرود آمده است و آن آن بود که رسول ﷺ در حجره من بود فاطمه ﷺ در آمد و دیگری آورد و در آنجا حریره بود رسول ﷺ گفت برو علی را بخوان و حسن و حسین را ، او برفت و ایشان را بخواند و ایشان با رسول ﷺ از آن طعام بخوردند و رسول ﷺ بر سر گلیمی خیبری نشسته بود و آن گلیم بر گرفت و برایشان افکند و دست برداشت و گفت « اللهم إن لكل نبي أهل بيت وهؤلاء أهل بيتي فأذهب الرجس عنهم و طهرهم تطهيراً » بارخدا یا هر پیغمبری را أهل بیتی بوده اند و اینان أهل بیت منند رجس از ایشان ببر و پاک کن ایشان را پاک کردنی در حال جبرئیل آمد و این آیت آورد « إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهرکم تطهيراً » ام سلمه گفت من گفتم یا رسول الله من هم باشما ام گفت « إنك علي خير » تو باخیری و لیکن أهل بیت من اینانند .

شهر بن حوشب روایت کرد از پسر عمش مجمع بن الحارث بن میمر گفت در نزدیک عائشه شدم و گفتم یا ام‌ماه چرا روز جمل بیرون آمدی و فرمان خدای کار نبستی فی قوله « وقرن فی بیوتکن » - الایه « گفت آن قدری بود از خدای و برفت « و لیتکن » آنکه گفتم چه گوئی در علی ﷺ گفت « تسألنی عن أحب الناس کان إلی رسول الله » گفت از کسی میپرسی مرا که رسول خدای از او دوست تر نداشت من دیدم رسول خدای را جامه در گرد اینان در گرفته و میگفت « اللهم هؤلاء أهل بیتی و حامتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً » خدای این آیت فرستاد « إنما يريد الله » من گفتم یا رسول الله من از أهل بیت تو هستم گفت تنحی فانك علي خير دور باش که تو باخیری و لیکن أهل بیت من اینانند . ابن ملیکه روایت کرد از اسماعیل بن عبدالله بن جعفر طیار از پدرش که او گفت روزی رسول ﷺ نگاه کرد دید که رحمت از آسمان فرود می آید گفت یکی برود و علی و فاطمه و حسن و حسین را بمن بخواند زینب گفت من بروم برفت و ایشان را حاضر کرد رسول ﷺ حسن را بردست راست خود نشاند و حسین را بردست چپ و علی و فاطمه را در پیش نشاند آنکه گلیمی برایشان افکند و گفت « اللهم لكل نبي أهل وهؤلاء أهلي » در حال خدایتعالی این آیت فرستاد . زینب گفت یا رسول الله من باشما در زیر این کسا نیام ؟ گفت « إنك علي خير إن شاء الله » .

شد ابن ابی عمار گفت در نزدیک واثله بن الاسقع شدم جماعتی آنجا بودند حدیث علی علیه السلام بر آمد ایشان علی علیه السلام را دشنام دادند من نیز همچنان کردم ، چون ایشان رفتند مرا گفت علی را دشنام دادی گفتم قومی را دیدم که این میگفتند من نیز بگفتم ، گفت خبر دهم ترا بآنچه از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم در حق او؟ گفتم بلی گفت از فاطمه زهرا شنیدم که يك روز رسول صلی الله علیه و آله مرا بخواند و علی را و حسن و حسین را برزانهای خود نشاند و مرا و علی را از پیش بنشاند و جامه گرد ما در گرفت و این آیت بر خواند و آنکه گفت «اللهم هؤلاء أهل بيتي وأهل بيتي أحق» بار خدا یا اینان أهل بیت منند و أهل بیت من سزاوارترند . ابو داود روایت کرد از ابوالحمرء گفت هشت ماه بمدينه مقام کردم نه يك روز بهر وقت نماز رسول صلی الله علیه و آله بدر حجره فاطمه و علی آمدی و گفتم «الصلوة رحمكم الله وإنما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً»

عنان بن [؟] ربعی روایت کرد از عبد الله عباس که گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که او گفت خدای تعالی خلق را بدو قسمت و مرا در بهترین قسم کرد و ذلك قوله و أصحاب اليمين ما أصحاب اليمين من بهترین أصحاب اليمين و آنکه آن دو قسمت راسه قسم کرد و مرا در بهترین أثلاث آن کرد و ذلك قوله «وأصحاب اليمينه - إلى قوله - أولئك المقرّبون» پس بهترین سابقانم ، آنکه آن را بقبايل کرد و مرا در بهترین قبيله کرد و ذلك قوله « و جعلناكم شعوباً و قبائل» من بهترین و تقی ترین و گرامی ترین فرزندان آدمم و لافخر . آنگاه قبائل را بیوت کرد خانه مرا بهترین خانه کرد . فذلك قوله «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً» . این جمله روایات و طریق مخالفان است که ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیرش بیاورد و اما آنچه از طرق و روایات اصحاب ماست و مخالفان ما در دیگر کتابها آنرا حصر و حدی نیست کتاب بآن مطول شود برین قدر اختصار کرده شد . ابو عبد الله الدامغانی صاحب کتاب سوق العروس این خبر بیاورد در کتابش و عقیب خبر این بیتها بیاورد :

إِنَّ يَوْمَ الظُّهُورِ يَوْمٌ عَظِيمٌ      فَازَ بِالْفَضْلِ فِيهِ أَهْلُ الكِسَاءِ (۱)  
 قَالَ يَا رَبِّ إِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتِي      فَاسْتَجِبْ فِيهِمْ إلهي دُعائي

(۱) باری حدیث کسا نزد عامه و خاصه متواتر است و تشکیک در آن نوعی وسواس نمود بالله من الشیطان الرجیم و معانی آیات واضح است .

أَذْهَبُ الرَّجْسَ عَنْهُمْ وَ عَنِ  
رَحْمَةِ اللَّهِ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ  
وَصَلَاةُ الْبَرِّ وَ الْأَتْقِيَاءِ  
وَعَنِ الْبَنَاءِ مِنْهُمْ وَ عَنِ الْبَنَاءِ

وهم اویاورد درین کتاب لبعض الشعراء :

تَطَاوَلَ لَيْلِي وَ لَمْ أَرْقُدِ  
بِذِكْرِ النَّبِيِّ وَ ذِكْرِ الْوَصِيِّ  
حَسَانَ الْوُجُوهِ عِظَامِ الْحُلُومِ  
وَمِنْ دَنَسِ الرَّجْسِ قَدْ طَهَّرُوا  
عَلِيَّ أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ  
رَشِيدَيْنِ لِلرَّاشِدِ الْمُرْشِدِ (۱)

زید بن ارقم را پرسیدند ازین آیت گفت مراد بنی هاشم اند آل علی و آل عباس و آری عقیل و این آنانند که صدقه بر ایشان حرام باشد و خمس حلال و این قول شاذ است .  
( وَ اذْ كُرِّنْ مَا يَتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ ) حق تعالی با خطاب زنان رسول آمد و گفت یاد کنید آنچه در خانه های شما میخوانند از آیات خدا و حکمت مراد بآیات قرآن است و بحکمت احکام قرآن است بر قول مقاتل و قتاده ( إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ) خدای تعالی لطیف و لطف کننده است .

قوله ( إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ ) مفسران گفتند سبب نزول آیت آن بود که زنان رسول ﷺ بیامدند و گفتند یا رسول الله خدای تعالی در قرآن مردان را یاد کرد و ما را که زنانیم ذکر نمیست همانا در ما خیری نیست و طاعت ما قبول نیست ؟ خدای تعالی این آیت فرستاد ام سلمه گفت این حدیث من گفتم رسول را روز بنماز پیشین نرسید که خدای تعالی این آیت فرستاد و رسول ﷺ این آیت بر منبر بخواند و من این در حجره بشنیدم . مقاتل حیثان گفت سبب آن بود که چون اسماء بنت عمیس با شوهرش جعفر بن ابی طالب از حبشه باز آمد و با زنان رسول او را ملاقات بود ایشان را گفت از قرآن در حق زنان هیچ فرود آمد ؟ گفتند نه بنزدیک رسول ﷺ آمد و گفت یا رسول الله زنان در خبیث و خسارت اند رسول ﷺ گفت چرا ؟ گفت برای آنکه خدای اینجا که ذکر مردان میکند ذکر زنان نمیکند حق تعالی

(۱) شب من دراز کشید و نخفتم مانند مار گزیده و کسی که چشمش بدرد آمده از یاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و جانشین او و فرزندان مصطفی احمد صلی الله علیه و آله نیکو رویند و خردمند و بزرگ نژاد و پاک گوهر . از آلودگی پاک شده ، رستگار آنکه اقتدا بایشان کند علی علیه السلام پدر حسن و حسین براه درست هدایت شده فرزند آنکه راه یافت و راه نمود .



گفت در این آیت «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ» مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمنات «وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ» مردان مطیع و زنان باین صفت، و مردان راستگوی و زنان راستگو، و مردان صابر و زنان صابره. و مردان خاشع و تواضع کننده و زنان برین صفت، و مردان صدقه دهنده، و زنان صدقه دهنده، و مردان روزه دارنده و زنان روزه دارنده و مردان خویشتن نگاهدارنده و زنان بدین صفت. این جمله مبتدا است «أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ» در جای خبر اوست. خدای بجا رده است برای ایشان آمرزش و مزدی و ثوابی بزرگوار. أبو سعید خدری و أبوهریره روایت کردند که رسول ﷺ گفت هر آن مردی که در شب بیدار شود و برخیزد و اهل خود را بیدار کند و وضوء سازد و دو رکعت نماز کند. «كُتِبَ مِنَ الذَّكَرِ كَثِيرًا وَ الذَّكَرَاتِ» ایشان را بنزدیک خدای تعالی بنویسند در جمله آنان که ذکر خدای کنند بسیار از مردان و زنان. عبدالله عباس گفت يك روز میکائیل خدمت رسول ﷺ آمده و گفت یا رسول الله بگوی «سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اكبر و لا حول و لا قوة الا بالله عدد ما علم و زنة ما علم و ملء ما علم» که هر کس این بگوید او را شش خصلت نویسند: اول نام او در میان نام آنان بنویسند که ذکر خدای بسیار کنند و فاضلترین ذا کران باشند، در آن شب و در آن روز برای او در بهشت درختان بنشانند، و گناه از او فروریزد همچنانکه برگ از درختان، و خدای تعالی باو نظر کند و هر که را خدای تعالی باو نظر کند او را عذاب نکند، مجاهد گفت بنده از جمله ذا کرین الله کثیراً و الذاکرات نباشد تا ذکر خدای نکند در جمله حالاتش از قیام و قعود و اضطجاع. عطاء بن ابي رباح گفت هر کس تقویض کند کار خود با خدای تعالی داخل باشد فی قوله «ان المسلمین و المسلمات» و هر که اقرار دهد با آنکه خدای تعالی خداوند اوست و محمد رسول خداست و دلش موافق زبانش باشد او داخل بود فی قوله (و المؤمنین و المؤمنات) و هر که طاعت خدای دارد در فریضه و طاعت دارد در سنت او داخل باشد فی قوله (و القانتین و القانتات) هر که زبان را صیانت کند از دروغ داخل باشد فی قوله (و الصادقین و الصادقات) و هر که او صبر کند بر طاعت و صبر کند از معصیت و صبر کند بر فصیبت او داخل باشد فی قوله (و الصابرين و الصابرات) و هر کس که نماز کند و آنرا که برچپ و راست او باشند باز نشناسد از آنکه با ایشان ننگرد او داخل باشد فی قوله (و الخاشعین و الخاشعات) و هر کس در هر هفته که یکبار صدقه بدهد داخل باشد فی قوله (و المتصدقین و المتصدقات) هر کس که از هر ماهی ایام البیض روزه دارد داخل

باشد فی قوله ( وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ ) و هر کس که فرج خود را از حرام نگاه داد او داخل بود فی قوله ( وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ ) و هر کس پنج نماز باوقات شرایط خود بجای آورد داخل بود فی قوله ( وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ ) آنکه گفت خدایتعالی برای آنانکه موصوف باشند باین صفات مغفرت و آمرزش نهاده است و مزدی و ثوابی عظیم .

قوله ( و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة - الاية ) مفسران گفتند آیت در زینب بنت جحش آمده در برادرش عبدالله بن جحش و این زینب دختر امیمه بود امیمه دختر عبدالمطلب عمه رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسول کس فرستاد او را بخواست برای زید بن حارثه او مولی رسول علیه السلام بود و آزاد کرده او را از سبی جاهلیت خرید در سوق عکاظ آزادش کرد و بفرزندی پذیرفت چون رسول کسی فرستاد و خطبه کرد زینب پنداشت که رسول او را برای خود میخواهد اجابت کرد . چون بدانست که او را برای زید حارثه میخواهد ابا کرد و گفت من دختر عمه رسولم و از اشراف زنان قریشم کی روادارم که زن مولی باشم و برادرش عبدالله جحش هم این گفت و این زینب باجمال بود خدای تعالی این آیت فرستاد :

( وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ) نباشد هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را که چون خدای تعالی حکمی کند و رسول او بر ایشان ، ایشانرا اختیاری باشد بر کار خدای تعالی . أهل کوفه و أهل شام «أن یکون» خواندند بپایه برای آنکه میان فعل و فاعل حائلی هست من قوله « لهم » و باقی قرآء بقاء خواندند لتأیث « الخیره » ( و مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ) گفت و هر کس که او در خدای و رسول عاصی شود او گمراه شده باشد گمراهی روشن ظاهر . زینب چون این آیت بشنید گفت راضی شدم و کار در دست تو کردم آنچه فرمان است بفرمای، رسول ﷺ او را بزید داد و مهر رسول ﷺ بداد بده دینار و پیراهنی و شصت درم و مقنعی و ازاری و چادری و پنجاه مد طعام و سی صاع خرما . ابن زید گفت آیت در ام کلثوم آمد بنت عقبه بن ابي معیط و او اول زنی بود که هجرت کرد از مکه بمدینه آمد و خویشتن بر رسول داد بپه رسول ﷺ او را پذیرفت و آنکه بزید بن حارثه داد او ابا کرد و برادرش نیز گفت که ما بار رسول پیوند خواستیم چون او را بغلامی میدهد رضا ندهیم خدای تعالی این آیت فرستاد او راضی شد و رسول ﷺ او را بدو داد .

(وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ) «أما مخالفان ما آوردند که سبب نزول آیت آن بود که يك روز رسول ﷺ بسرای زید حارثه بکاری آمد زینب را دید خویشتن را بیاراسته رسول ﷺ او را دوست داشت گفت « سبحان الله مقلب القلوب والابصار » سبحان آن خدای که او دل ها و چشم ها بگرداند چون زید باز آمد زن او را بگفت زید بدانست که او در دل رسول افتاده است در حال خدای تعالی کراحت آن زن در دل زید افکند زید بیامد و گفت یا رسول الله مرا این زن نمی باید خواهم تاطلاقش دهم رسول ﷺ گفت چرا تو را در حق او تهمت هست ؟ گفت نه یا رسول الله جز خیر نیست ولیکن مرا با او دل خوش نیست ، رسول ﷺ گفت برو و ابلهی مکن وزن خود را نگاه دار و رها مکن و در دلش خلاف این بود برای آنکه دلش باو مشغول بود میخواست تا زید او را طلاق دهد تا او را بزنی کند زید او را طلاق داد چون وعدهش بسر آمد رسول ﷺ زید را گفت یا زید من کسی دیگر را نمیدانم از تو استوار تر بر سر خود بدانکه مرا میباید که زینب را بزنی کنم و کس را نمیدانم که این راز باوی توان گفتن مگر تو را اکنون ترا بیاید رفتن و زینب را برای من بخواستن زید گفت بیامدم تا زینب را این حدیث کنم او را یافتم که آرد میسرشت تا نان پزد او در چشم من بخلاف آن آمد که بود نیارستم در او نگریدن از حرمت رسول ﷺ را و آنکه رسول ﷺ خواست که بر او عقد بندد پشت بر او کردم و گفتم یا زینب بشارت باد ترا که رسول خدای ترا میخواهد او گفت فرمان او راست ، رسول ﷺ او را عقد بیست و ولیمه ساخت خدای تعالی این آیت فرستاد.

اکنون بدانکه آنچه ازین حدیث موافق مذهب ما نیست آنست که رسول ﷺ نشاید که زن بیگانه را چندان بنگرد و تأمل کند تا عاشق شود (۱) و نیز خود نشاید که برزن

(۱) نیز ممکن نیست پیغمبر صلی الله علیه و آله دختر عمه خود را شناخته و جمال او را از آغاز کودکی ندانسته تا وقتی زن زید شد او را دیده و جمال او را دانسته عاشق شده باشد . و باید دانست که قریش چندان خویش را بزرگ می پنداشتند و مردم دیگر را پست که از کشتن دشمن خود بدست خویش عار داشتند و آنرا بموالی و غلامان حواله میکردند و زینب از قریش بود و بامر پیغمبر صلی الله علیه و آله تن بزوجیت بنده درداد برخلاف عادت قبیله و با اینحال زید از او ناراضی شد و بطلاق وی مصمم گشت و تنگی بدتر از این برای زن قرشی نیست که بزوجیت بنده تن دهد و بنده از او نفرت جوید و او را طلاق دهد و پیغمبر صلی الله علیه و آله چون شفاعت این نکاح کرد و باین عاقبت منتهی گشته بود، و جبران دل شکستگی زینب بغیر این ندانست که او را جزء حرم محترم خود قرار دهد که\*

مردمان عاشق شود اگر چه عشق از قبل خداست و شهوتی باشد سخت بمشتهای مخصوص ولیکن در حق پیغمبر منقر است و ما بیان کردیم که خدای تعالی پیغمبران را از منقرات نگاهدارد تا مؤدی نبود با نقض غرض او از اجابت دعوت ایشان. فاما آنچه ازین باب ممتنع نیست که باشد آن است که زید را با زینب زنش وحشتی رفت چنانچه عادت باشد بحکومت نزدیک رسول ﷺ آمدند رسول ﷺ گفت ( أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ ) زن را نگاهدار و از خدای بترس و او را وعظ کرد فذلک قوله تعالی (وإذ تقول) یاد کن ای محمد چون گفتم آن کس را که خدای بر او نعمت کرد و تو بر او نعمت کردی یعنی زید حارثه را. اما نعمت خدای بهدایت بود و اما نعمت تو بعشق که او را آزاد کردی نگاهدار زنت را و از خدای بترس اما قوله (وتخفي في نفسك ما الله مبديهِ وتخشى الناسَ واللهُ أحقُّ أن تخشيه) گفت و پنهان میداری در نفس خود آنچه خدای آشکار خواهد کردن و از مردمان می ترسی اولیتر آنکه از خدای بترسی آنچه در دل پنهان داشت عشق نبود عزم بود بر نکاح او اگر زید او را دست بدارد که او را بزنی کند چو دختر عمه او بود و ترس او از مردم برای آن که گفتند زن پسر را بزنی کرده است پندارند که آن روانیست و زید خود پسر او نبود چنانکه گفته ایم و آن خود در شرع روا بود اما قوله «واللهُ أحقُّ أن تخشيه» دلیل آن نکند که او از خدای ترسد برای آنکه این در حق آن کس هم روا باشد که او از خدا ترسد چنانکه گفت «يا أيها النبی اتق الله» و چنانکه گفت «ولئن أشرکت لیجنن عملک» و این دلیل نکند که رسول ﷺ شر کی خواست آوردن. و در اخبار ما چنان است که خدای تعالی خواست تا آن حکم جاهلیت را منسوخ کند که نکاح ادعیاء (۱) حرام داشتند چون نکاح زنان پسر که از صلب بودند. امر کرد رسول ﷺ را که چون زید حارثه زینب را طلاق داد تو برو نکاح بند تا بدانند که زن پسر خوانده را بزنی کردن حرام نیست چنانکه زن پسر حقیقی را. رسول ﷺ این در دل داشت. أعنی علم این مسئله و عزم برین کار بفرمان خدای، و از مردمان ترسید که او را ملامت کنند حق تعالی این آیت فرستاد و گفت چیزی در دل پنهان میداری که خدای آشکار خواهد کردن و از ملامت مردمان میترسی در اظهار آن و اولیتر آنکه از خدای بترسی

\* عزت و سلطنت دنیا و فخر و شرف آخرت جمع داشت و هر واسطه که در نکاح بیدبختی انجامد پیوسته منفور هر دو طائفه زن و شوهر است مگر بنگاهی دیگر جبران کند که سعادت هر دو باشد.

(۱) یعنی مردی که دختری را در خانه آورد و نگاهداری کند و زنی که پسری را. و اکنون

هم عوام چنین کودکان را بر خود محرم دانند.

در اضممار آن . پس حق تعالی این آیت فرستاد و رسول را فرمود چیزی ازین معنی در دل پوشیده مدار ، و آنچه مؤکد این حدیث است آن است که روز فتح مکه عثمان عفان بیامد و عبدالله بن سعد ابی سرح را بیاورد و در حق او شفاعت کرد تا رسول ﷺ او را عفو کند و پیش از این رسول ﷺ خون او باطل کرده بود چون عثمان را دید ازو شرم داشت سردرپیش افکند و توقع میکرد که بعضی حاضران او را بکشند و مردم انتظار امر مجدد میکردند آخر رسول ﷺ گفت در میان شما کسی نیست که او را بکشد عباد بن بشر گفت یا رسول الله چشم من در چشم تو بسته بود تا هیچ اشارت کنی تا من او را بکشم رسول ﷺ گفت پیغامبران را خائنة الأعين نباشد ( فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا ) چون زید حاجت خود را از او روا کرد یعنی قضاء شهوت خود ازو بکرد و این برای آن گفت تا بدانند که زن پسر خوانده علی کلّ حال حلال باشد قبل الدخول و بعده، اصل و طر حاجت بود و در قضای شهوت استعمال کنند

قال الشاعر :

وَدَعَيْ قَبْلَ أَنْ أُوَدَّعَهُ  
لَمَّا قَضَى مِنْ شَبَابِنَا وَطَرًا (۱)

و قال آخر :

وَكَيْفَ تَوَاتِي بِالْمَدِينَةِ بَمَدَّ مَا قَضَى وَطَرًا مِنْهَا جَمِيلُ بْنُ مَعْمَرٍ (۲)

( زَوْجِنَا كَهَا ) او را بتو دادیم بزنی آنکه علت آن بگفت که چرا کردیم ( لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ) تا بر مؤمنان ننگی نباشد در زنان پسر خوانده شان چون قضاء شهوت کرده باشند از ایشان و بایشان دخول کرده ، مراد رفع حرج است و نسخ عادت و سنت جاهلیت درین باب ( وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ) و کار خدای تعالی کردنی باشد با فرمان خدای تعالی ، و این لفظ محتمل است امر فعل را و امر قول را ، اگر بر فعل حمل کنند معنی آن باشد که «ما حتم و قدر واقع» فعل خدای چون خواهد که باشد از آن چاره نباشد و کس منع نتواند کردن ، و چون بمعنی قول باشد معنی آن که فرمان خدای کردنی بود و نشاید تا در آن خلل کنند . مسروق گفت از عانسه که اگر رسول ﷺ چیزی از وحی پنهان خواستی کردن این آیات پنهان کردی (۳) گفتند زینب

(۱) مرادواع کرد پیش از آنکه من وداع کنم و قتی حاجت خود را از جوانی بر آوردم .

(۲) چگونه در مدینه بمانم پس از آنکه جمیل بن معمر حاجت خود را از آن بر آورد .

(۳) این سخن بامام یا پیغمبر منتهی نگشته قول عائشه است از اجتهاد خود گفته و رأی هیچکس

برای دیگری حجت نیست بنا بر این ما سخن عائشه را صحیح نمیدانیم اگر نسبت آن بعائشه درست باشد .

باین آیت بر زنان پیغامبر فخر کردی گفتی انا اکر مکن<sup>۱</sup> ولیاً و سفیرا که شما را پدران شما دادند برسول و مرا خدای داد فی قوله « زوَجنا کها » محمد بن عبدالله بن جحش گفت عائشه و زینب یک روز مفاخره کردند عائشه گفت من آنم که عند من از آسمان فرود آمد زینب گفت من آنم که نکاح من از آسمان فرود آمد . زینب شبی گفت مرا بر توای رسول نازاست بسه چیز یکی آنکه جد من وجد تو یکی است . و دیگر آنکه مرا خدای بتوداد ، و سیم آنکه سفیر جبرئیل بود .

قوله ( ما كانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فَبِمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ ) که گفت بر پیغامبر حرجی و بزه ای نباشد در آنچه خدای بر او فرض کرد . گفتند « فرض الله » ای قدر الله . و قیل قطع الله لأجله ، و قیل أجل الله ، و گفتند معنی فرض تقدیر است و اصل او قطع باشد و اینجامراد آن است که خدای تعالی حلال بکرد بر او نکاح زینب که زن پسر خوانده او بود « سنت الله » ای کسنته الله و مثل سنته الله و التقدير فرضاً مثل سنته الله صفت مصدری محذوف باشد و معنی آنکه این مانند آنکه با انبیاء مقدم کرد از تحلیل محرماتی که بود پیش از آن برسبیل مصلحت ، و گفتند معنی آنکه چنانکه انبیاء مقدم را مؤاخذه نخواهند کردن و بآنچه ایشان را حلال کرد و بر ایشان حرج نباشد . و گفتند معنی آن است که چنانکه زن اوریا را بدادود عَلَيْهِ السَّلَامُ دادم زن زید حارثه را بتو دادم . و گفتند نصب او بر اغراء است ای الزم (سنته الله في الذين خلوا من قبل) ملازم و متابع باش طریقہ انبیاء اول را ، و وجه اول درست تراست (وكان امر الله قدراً مقدوراً) و کار خدای تعالی باشد مقدّر کائن و واقع .

( الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ ) محل « الَّذِينَ » جرات برای آنکه بدل « الَّذِينَ » اول است یا صفت او فی قوله « سنة الله في الذين خلوا » آنکه وصف کرد پیغامبران گذشته را گفت آنان بودند که رسالات و پیغامهای خدای برسانند و أداء آن بکنند و از آن هیچ پنهان نکنند ( و يَخْشَوْنَهُ ) و از او بترسند یعنی از خدای ترسند و از جز خدای ترسند ( وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ) و خدای تعالی بس است محاسب عمل خلقان و حافظ آن . چون رسول عَلَيْهِ السَّلَامُ زینب را بزنی کرد منافقان زبان بر آوردند و گفتند محمد ما رانہی میکند از آنکه زن پسر را بزنی کنیم و او زن زید را بزنی کرد خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت :

( ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ ) محمد که رسول ماست پدر هیچ کس از مردان شما نیست نه زید و نه جز زید بر حقیقت تا نکاح زن او بر او حرام باشد بعد مفارقتش از او و انما

او پدر قاسم بود و طیب و مطهر و ابراهیم از صلب او این چهار پسر بودند. از بطن فاطمه علیها السلام او را حسن و حسین بودند و رسول صلی الله علیه و آله ایشان را بر اطلاق پسر خواند فی قوله «ابنای هذان ریحانتای من الدنیا» گفت این پسران من دوریجان من اند از دنیا. و حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام معروف است که روزی در صفین محمد بن الحنفیه را گفت «أنت ابني حقاً» تو بر حقیقت پسر منی گفتندی یا امیرالمؤمنین پس حسن و حسین نه پسر تو اند؟ گفت «هما ابنا رسول الله» ایشان پسران رسول خدای اند و این جواب آنان است که گمان بردند که بآیت تمسکی است ایشان را در آنکه حسن و حسین پسران رسول خدای نه اند، و ظاهر آیت خودمناقض قول اوست آنجا که گفت «من رجالکم» از مردان شما و حسن و حسین علیهما السلام نه از مردان ایشان بودند نه از مردان ما. و دیگر اطلاق این اسم برایشان از خدای تعالی فی قوله «قل تعالوا ندع أبناؤنا و أبناؤکم» (وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ) نصب او بر ارضامارگان است یعنی ولکنه کان رسول الله ولكن محمد رسول خدای بود (و خاتم النبیین) و باز پسین پیغامبران تاپنداری که او مهر نبوت است نبوت او در بعثت انبیاء را مهر کردند. محمد بن حسن روایت کرد از پدرش که رسول صلی الله علیه و آله گفت «انا محمد و انا أحمد و انا الحاشر الذي يحشر الناس على قدمي و انا العاقب الذي ليس بعدي نبي» گفت من محمد و أحمد و حاشرم که خدای تعالی بر پی و اثر من خلقان را حشر کند و عاقبم که از پس من پیغامبری نباشد. و قرآء در خاتم خلاف کردند عاصم خواند بفتح تاء ای آخر النبیین و علی هذا قراءة من قرأ «مختوم خاتمه مسك» (۱) ای آخره، و باقی قرآء خواندند خاتیم بکسر تاء علی وزن فاعل یعنی او ختم کرد و مهر نهاد، و بعضی دیگر گفتند همالغتان بمعنی واحد كطالع و طالع و طابق و طابق (و كان الله بكُلِّ شيءٍ عليماً) و خدای

لم یزل بهمه چیزها عالم بوده است.

(يا أيها الذين آمنوا اذكروا الله ذكراً كثيراً) ای مؤمنان و گرویدگان ذکر خدای کنید ذکر بی بسیار. عبدالله عباس گفت خدای ببندگانش هیچ چیز نفرموده الا و آن را حدی معلوم کرد و ایشان را در بعضی احوال بر ترك آن معذور داشت الا ذکر او که آن را حدی نهاد و سقوط آن بعدری باز نیست الا بزوال عقل بل گفت در جمیع احوال ذکر من باید کرد که ممدوح آنانند که چنین کنند فی قوله «الذين يذكرون الله قياماً و قعوداً و و علی جنوبهم» وقال: «اذكروا الله ذكراً كثيراً» بشب و روز و گاه و بیگاه در بحر و بر و سفر و حضر و توانگری و درویشی و تندرستی و بیماری و سر و علانیه. مجاهد گفت آنانکه ذکر

(۱) قراءت مشهور این است رحیق مختوم خاتمه مسك و قراءت شاذ خاتمه مسك (سوره مطفین)

بسیار کنند آنان اند که هر گز او را فراموش نکنند. ابوسعید خدری گفت در این آیت از رسول علیه السلام سؤال کردند گفت ذا کران بسیار آناند که چندانی ذکر او کنند تا مردمان گویند دیوانه اند. و ذکر بر دو وجه باشد یکی بدل و یکی بزبان (۱) آنچه ذکر دل است چنان باید که يك لحظه فراموش نشود چنانکه گفت :

اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَسْتُ أَذْكَرُهُ وَكَيْفَ أَذْكَرُهُ مِنْ لَسْتُ أَنْسَاهُ (۲)  
و قال آخر :

عَجِبْتُ لِمَنْ يَقُولُ ذَكَرْتُ إِيَّيْ وَهَلْ أَنْسَى فَأَذْكَرَ مِنْ هَوَيْتُ (۳)  
و اما ذکر بزبان هم شرط این است تا علامت محبت ظاهر باشد که «من أحب شيئاً كثر ذكره».

( و سَبَّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً ) گفت تسبیح او کنید بامداد و شبانگاه ، مفسران گفتند نماز بامداد و نماز دیگر خواست . عبدالله عباس گفت نماز بامداد و نماز شام و خفتن خواست مجاهد گفت مراد کلمات تسبیح است من قوله « سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله أكبر و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم » چو این کلمات است که طاهر را و جنب را و حیض را و محدث را شاید گفتن پس عبارت کرد تسبیح از جمله این کلمات که اخوات اوست (۴).

( هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ ) او آن خداست که صلوات فرستاد بر شما برحمت . سدی گفت بنی اسرائیل موسی را گفتند ایصلی ربنا خدای ما را صلاتی باشد خدای وحی کرد بموسی که بگوی اینان را که صلاة من رحمت باشد و رحمت من واسع است بهمه چیز برسد ، و گفتند معنی «یصلی علیکم» آن است که ذکر جمیل شما در عالم و عالمیان آشکارا کند . أخفش گفت مراد آن است که بر شما برکت کند که اصل کلمه از لزوم است ( و مَلَأْنِي كِتَابَهُ ) و فرشتگان

(۱) بعض اول را ذکر خفی گویند و دویم را ذکر جلی و شرط هر عمل آن است که آمیخته

بیدعت نباشد .

(۲) خدا میداند که من او را بیاد نمیآورم و چگونه او را بیاد آورم او کسی است که هر گز

فراموش نمیکنم که حاجت بیاد آوردن باشد .

(۳) عجب دارم از کسی که گوید من دوست خود را بیاد آورم مگر من فراموش میکنم معشوق را

تا آنکه بیاد آورم .

(۴) تسبیح اصلاً اختصاص به سبحان دارد اما مراد اینجا هر کلمه ایست که همه جا توان گفت مانند

الله اکبر و لا اله الا الله اگرچه کلمه سبحان ندارد از همه آنها به تسبیح تعبیر کرد .



باستغفار چو معنی صلاة مختلف بود باختلاف فاعلان . از خدای جلّ جلاله رحمت باشد و از فرشتگان استغفار و از مادعا (لِيُخْبِرَ بِحُكْمِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) تا برون آرد شمارا از تاریکی کفر و معصیت بنور ایمان و طاعت و الطاف و توفیق و اقتدار و تمکین (وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا) و بمؤمنان رحیم بوده است همیشه .

(تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ) تحیت ایشان و خطاب ایشان یعنی مؤمنان آنروز که با جوار رحمت آورند و ملاقات باشد ایشان را سلام بود از خدای جلّ جلاله و از فرشتگان و أبو حمزة الثمالی گفت «یوم یلقونه» ضمیر راجع است با ملك الموت کنایه عن غیر مذکور آن روزی که بیند ملك الموت را و بر قول آن کسی که گفت ضمیر راجع است با نام خدای این ملاقات خدای است ، تفسیر لقا آن باشد که برفت چند جای و بیان آنکه کنایه راجع است با ملك الموت قوله «والذین تتوفیهم الملائکه طیّبین یقولون» البراء بن عازب گفت درین آیت مراد آن است که چون ملك الموت را به بینند آنکه او جان هیچ بنده مؤمن بر ندارد و الا سلام کند بر او . عبدالله مسعود گفت ملك الموت چون بنزدیک بنده مؤمن رسد گوید السلام علیک ربّک یقرئک السلام خدای سلام میکند (وَأَعِدُّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا) و نهاده و بجا رده است برای ایشان مزدی کریم با کرامت و اعظام و اجلال . آنکه خطاب کرد بارسول گفت :

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغامبر بر گزیده رفیع منزلت (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا) ما فرستادیم تورا شاهد تا گواه باشی بر خلقان و برای ایشان و برایشان گواهی دهی چنانکه گفت «فکیف إذا جئنا من کلّ أمة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیداً» (وَمُبَشِّرًا) و مرثده دهنده مؤمنان و مطیعان را (وَنَذِيرًا) و ترساننده کافران را و عاصیان را .

(وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ) و باز خواننده بخدایتعالی بفرمان او (وَسِرَاجًا مُنِيرًا) و چراغی روشن تا اهل دین را با و هدایت باشد در ظلمت ضلالت ، و نصب جمله بر حال است از مفعول به و آن کاف است فی قوله «أرسلناک» . جابر عبدالله انصاری گفت چون إنّنا فتحنا فرود آمد صحابه گفتند یا رسول الله یهنأ لک هذه العارفة این نعمت ترا گوارنده باد فمالنا نصیب؟ ما را چیست ؟ خدایتعالی این آیت فرستاد :

(وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا) و مرثده مؤمنان را با آنکه ایشان را فضلی بزرگوار خواهد بود و ثوابی جزیل .

(وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ) و تو ای محمد فرمان کافران و منافقان را مبر

(وَدَعِ أَذْيَهُمْ.) و رها کن آن رنجی که از ایشان بتو رسید و بر بلیت ایشان صبر کن و مکافات مکن ایشان را تا وقت باشد، و این آیت پیش از آیت قتال آمد، و چون آیت قتال آمد این آیت را منسوخ کرد حکماً (وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) بر خدای تو کفالت کن و اعتماد (وَكَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا) و خدای بس است تکفل کننده با آنچه بنده را باید در دین و دنیا و در آخرت و اولی. قوله تعالی :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ

ای آنانکه گرویدید هر گاه نکاح کنید زنان مؤمنه را پس رها کنید آنها را پیش از آنکه مس کنید آنها را

فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّخُوهُنَّ سِرَّاحًا

پس نیست مر شمارا بر آنها هیچ عده که بشمارید آنها را پس بهره و رکنید آنها را و رها کنید آنها را رها کردنی

جَمِيلًا (۴۹) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ

نیکویی ای پیامبر برگزیده بدرستی که ما حلال کردیم برای تو زنان ترا آنهایی که داده ای مهرهای آنها را

وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ

و آنچه مالک شده دستهای تو از آنچه گردانید خدا بر تو و دختر عم تو و دختران عمه های تو و دختران خالوی تو

وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ

و دختران خاله های تو که هجرت کردند با تو وزن مؤمنه را اگر بخشد نفس خود را به پیغمبر اگر خواهد

النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ (۵۰) قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا

پیغمبر اینکه طلب نکاح کند او را خالص است مرترا از جز گروندگان بتحقیق دانستیم آنچه فرض کرده ایم

عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا

برایشان در زنانشان و آنچه مالک شده دستهایشان تا نبوده باشد بر تو تنگی و باشد خدا آمرزنده

رَحِيمًا (۵۱) تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤَيِّ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ ابْتِغَيْتَ

مهربان باز پس دار هر که را خواهی از آنها و جای ده بسوی خود هر که را خواهی و هر که را طلبی

مِنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَخْرُجَنَّ

از آنکه بکطرف رفته اند پس نیست گناهی بر تو این نزدیکتر است بآنکه روشن شود چشمهایشان و اندوهناک نشوند

وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا (۵۲)

و خشنود شوند با آنچه بدهی آنها را همگی را و خدا میدانند آنچه در دلهای شماست و باشد خدا دانای بردبار

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بَيْنَ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَا تَعْبِكَ حلال نیست مرتورا زنان دیگر بعد از این و نه اینکه بدل کنی بآنها از زنان دیگر و اگر بشکفت آورد ترا حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا (۵۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

حسن آنها مگر آنچه مالک شده دستهای تو و باشد خدا بر هر چیز نگهبان ای آنانکه گرویدید

لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَائِمٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنِّي وَلَكِنْ داخل مشوید بخانه های پیغمبر مگر آنکه رخصت جوئید شما بخوردن طعام درحالتیکه منتظر نباشید ولیکن إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ چون خوانده شوید پس داخل شوید هر گاه خورده اید پس پراکنده شوید و در میائید هنگام آرام گرفتن برای سخن

إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا بدرستیکه این شمارا باشد که میرنجاند پیغمبر را پس شرم میدارد از شما و خدا شرم ندارد از راست گفتن و چون

سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ سؤال کنید از زنان پیغمبر متاعی را پس بپرسید ایشان را از پس پرده و این سؤال از پس حجاب شمارا پاکتر است

لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْفِكُوا أَزْوَاجَهُ مردلهای شمارا و دلهای ایشان را و نسزد مر شمارا اینکه برنجانید رسول خدا را و نه اینکه نکاح کنید زنان پیغمبر را

مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۴) إِنْ تُبَدُّوا شَيْئًا أَوْ بعد از آن همیشه بدرستیکه نکاح زنان پیغمبر هست نزد خدا بزرگ

تُخْفَوُهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۵۵) لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ پنهان دارید او را پس بدرستیکه خدا باشد بهر چیزی دانا نیست باکی برایشان در درری نمودن بپدران خود

وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا إِخْوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا و نه پسران خود و نه برادران خود و نه پسران برادران خود و نه پسران خواهران خود و نه زنان خود و نه

مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۵۶) إِنَّ اللَّهَ آنچه مالک شده دستهایشان بترسید از خدا بدرستیکه خدا باشد بر هر چیزی گواه بدرستیکه خدا

وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۵۷) و فرشتگان او درود میفرستند بر پیغمبر ای آنانکه گرویدید درود فرستید بر پیغمبر و تسلیم کنید تسلیم کردنی را

قوله تعالى ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ - الآية ) حق تعالی درین آیت خطاب کرد با مؤمنان و حکمی از احکام شرع بیا موخت ایشان را گفت ای مؤمنان و گرویدگان چون نکاح بندید با زنان مؤمنات آنکه طلاق دهید ایشان را پیش از دخول و مماسه یعنی پیش از خلوت با ایشان ، و این الفاظ جمله کنایه است از جماع ( فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ ) شمارا نیست برایشان یعنی بر آن زنان از عده « من » مؤکد نفی است چنانکه ما فی الدار من رجل ( تَعْتَدُ وَنَهَا ) که شما آن را بشمارید از اقرء و یا شهور برایشان نه عده بحیض است و طهر و نه عده بماه است برایشان بهیچوجه عده نیست شمارا ، بل در حال شوهرتوانند کرد ( فَمَتَّعُوهُنَّ ) ایشان را متعه بدهید ، و بیان متعه کرده ایم در سورة البقرة که آن بر قدر دستگاہ مرد باشد از درویشی و توانگری فی قوله « فَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسَعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمَقْتَرِ قَدْرَهُ » عبدالله عباس گفت این آیت مخصوص بآنانست که ایشان را مهری مسمی نکرده باشند اما آنان را که مهری مسمی کرده باشند ایشان را نیمه مهر لازم است لقوله تعالی « فَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ » و قد فرضتم لهنّ فريضة فنصف ما فرضتم » و این موافق مذهب ماست . سعید بن المسیب گفت که هر دو را بر جمع نیمه مهر واجب باشد و متعه مستحب . و قتاده گفت آیت منسوخ است بآیه نیمه مهر که گفتیم من قوله « فنصف ما فرضتم » و درست آن است که آیت هر دو محکم است و منسوخ نیست برای آنکه میان ایشان تنافی نیست و جمع توان کردن هر دو را چو در حکم مختلف است در حق دو شخص مختلف یکی مدخول بها و یکی غیر مدخول بها چنانکه شرح آن در سورة البقرة رفته است ( و سرّ " حوهنّ " سراحاً جمیلاً ) و دست از ایشان بدارید و رها کنید ایشان را رها کردنی نیکو . بعضی مفسران گفتند سراح جمیل آن باشد که بیرون از نیمه متعه دهد ایشان را برسبیل استحباب . و در آیت دلیل است بر آنکه طلاق پیش از نکاح درست نباشد خلافاً لفقهاء الکوفه فی قوله « نکحتم ثمّ طلقتم » و ثمّ مهلت و تراخی را باشد حبیب بن ابی ثابت روایت کند که نزدیک حضرت امام زین العابدین علیه الصلاة والسلام نشسته بودم مردی بیامد و گفت یا بن رسول الله من گفتم که فلان بنت فلان طالق است از من آن روز که بر او نکاح بندم اگر بندم طلاق واقع شود؟ گفت نه از برای آنکه خدای تعالی ابتدا بطلاق نکرد ابتدا بنکاح کرد آنکه پس از نکاح طلاق گفت فی قوله « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ » و نگفت إذ طلقتم المؤمنات ثمّ نکحتموهنّ . و جابر عبدالله أنصاری روایت کرد از حضرت رسول ﷺ که او گفت « لا طلاق قبل النکاح » طلاق نباشد پیش از نکاح . دیگر من جهة الاعتبار اتفاق است که طلاق

مشروع است لفسخ النكاح برای آنکه ابطال نکاح وفسخ عقد کند چون طلاق واقع آید برزنی که تورا براو عقدی و نکاحی نباشد لغو بود چو چیزی نیست آنجا که او فسخ کند و این مذهب شافعی است و اصحاب او ، و مذهب ما همچنین است و مذهب ابوحنیفه و فقهاء کوفه آن است که واقع باشد و هر گاه که براو نکاح بندند از او هشته شود در حال .

( يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ ) آنکه خطاب کرد بارسول گفت ای پیغمبر رفیع منزلت ما حلال کردیم ترا آن زنان را که مهر بداده ای از زنان آزاد که اورا بودند ( وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ ) و آنچه دست راست تو مالک است آنرا از پرستاران چون ماریه و جویریة و صفیه ( مِمَّا آفَاءَ اللَّهِ عَلَيْكَ ) از آنان که خدای تعالی بقیه و غنیمت بتو داد ایشانرا ( وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ ) و دختران عم و عمه تو از فرزندان عبدالمطلب و دختران خال و خاله تو از زنان بنی زهره ( اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ ) از زنان که با تو هجرت کردند . سدی گفت عن ابي صالح که ام هانی گفت رسول ﷺ خطبه کرد و مرا بخواست و من اجابت کردم عقد ناپسته این آیت آمد . رسول ﷺ گفت باین آیت تو مرا خلال نباشی برای آنکه تو هجرت نکرده ای طلیقی ( وَامْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ ) و زنی مؤمنه نصب او بر عطف است از منصوبات که مفعول به است از أحللتنا یعنی و أحللتنا لك امرأة مؤمنة ( إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ ) و زنی مؤمنه اگر خویشان بهیبه برسول دهد بی مهر اورا حلال باشد، جمله قرآء خواندند اِنْ وَهَبْتَ بکسر همزه مگر حسن بصری که او خواند در شاذ : «أَنْ وَهَبْتَ» بفتح همزه و معنی یکی باشد کقولهم سرّنی أَنْ مَلَكَتْ و اِنْ مَلَكَتْ، و بعضی گفتند اِنْ بکسر شرط را باشد و شرط در مستقبل بود و اِنْ فائده ماضی دهد برای آنکه تقدیر آن باشد لَأَنْ وَهَبْتَ ای لهبتها و ذلك لایكون إلا لهبة حاصلة و بنزدیک ما نکاح بلفظ هبه درست نیست (۱) و این خاص است برسول ﷺ لقوله تعالی ( خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ) چو در آیه بآنرها نکرد که گفت خالص رسول راست تا از مؤمنان نفی کرد و گفت بی مؤمنان و اخراج کرد ایشانرا ازین حکم. و این قول سعید بن المسیب است و زهری و عطاء و مجاهد و مذهب شافعی و مالک و ربیع و ابو عبیده و بیشتر فقهاء

(۱) بعضی مردم جاهل پندارند در صیغه معاملات خصوص الفاظ رآمدخلیت نیست و اصل مقصود تفهیم

تراضی است بهر لفظ که باشد و این آیه رد ایشان است چون با اتفاق فقهاء ذکر مهر در نکاح واجب نیست اگر چه نکاح بی مهر نباشد بنا بر این اگر زن بگوید خویشان را بتو بخشیدم یا بگوید بنکاح تو در آوردم و ذکر مهر نکند هر دو بیک معنی است و مقصود تخصیص زن است بمرد بتراضی و این مقصود بهر دو لفظ فهمیده میشود اگر چه نکاح و هبه مرادف نباشند و آیه رد این سخنان است.

ونحنی گفت و فقهاء كوفه أبوحنيفة وابن أبي لیلی وابن شبرمه که نکاح بلفظ هبه درست باشد جز که گفتند با مهر درست باشد و چون زن گوید خود را بتودادم بهبه و اقبول کند و گواهان گواه شوند نکاح درست باشد و مهر لازم، و گفتند اختصاص رسول باین حکم در ترك مهر است. علماء خلاف کردند در آن که نزدیک رسول هیچ زن بود موهبه که خویشان بهبه باوداد. عبدالله عباس و مجاهد گفتند که هیچ زن پیش او نبود بطریق هبه و انما این شرطی است و معنی آنکه اگر بودی روا بودی، و دیگران گفتند بود و این محقق است. آنکه خلاف کردند در آن که بود قتاده گفت میمونه بنت الحارث بود. شعبی گفت زینب بنت حزیمه بود ام المساکین زنی انصاری بود. امام زین العابدین علیه الصلاة والسلام گفت ام شریک بنت جابر الأسدیّه بود و این قول مقاتل وضحاک است. عروة بن الزبیر گفت خوله بنت حکم بود من بنی سلیم.

( قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ ) گفت ما دانیم آنچه فریضه کرده ایم بر ایشان یعنی بر مردان در باب زنانشان مجاهد گفت مراد آن است که چهار شاید و بیش از چهار نشاید.

قتاده گفت آنکه نکاح نکنند الا بولی و گواه و صداق. بعضی دیگر گفتند آنچه لازم باشد ایشان را از نفقه و کسوه و جز آن، و آنچه قتاده گفت از ولی و گواه بنزدیک شافعی شرط است در انعقاد عقد و بنزدیک ما شرط نیست (۱) و نیز بنزدیک أبوحنيفة و اگر باشد بهتر بود. ( وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ ) و آنچه دست ایشان مالک بود آن را از پرستاران. و «ما» در محل جر است بگونه معطوفاً علی مجروراً «فی أزواجهم» و فی «ما ملکت أیمانهم» ( لِكَيْلَا يَكُونُ عَلَيْكَ حَرَجٌ ) این لام تعلق دارد باوّل آیه «إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ - إِلَى قَوْلِهِ - خَالِصَةٌ لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» و معنی آنکه ما این زنان که ترا حلال کردیم از زنان مهیره و پرستاران ملک یمین از غنیمت آورده و زنی مؤمن که خویشان بتو دهد این همه برای آن کردیم تا بر تو حرجی نباشد در نکاح ایشان ( وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ) و خدای آمرزنده و بخشاینده است. ( تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ - الْآيَةُ ) ای تو خیر و الارجاء التّأخیر و منه الارجاء خلاف

(۱) یعنی گواه و ولی هیچیک شرط نیست در مذهب اهل بیت علیهم السلام مگر در دختر بکر که پدر دارد یا جد پدری که باید باذن ولی عقد کنند و آنها که ولی را در نکاح شرط میدانند مطلقاً شرط میدانند حتی اگر زن ولی از خویشان ندارند حاکم شرع او را عقد کند و زن در نکاح بمنزله سفیه است در اموال.

الوعيد، والمرجئه القائلون بالارجاء. ابن كثير وأبو عمرو وابن عامر وأبو بكر عن عاصم بهمزة خواندند من أرجأت الأمر إذا أخرته، و باقی قراءت بخفیف همزه من أرجیت. مفسران در معنی آیت خلاف کردند ابن زید و ابورزین گفتند آیه آنکه آمد که بعضی زنان رسول به یکدیگر رشک و حسد می بردند و هر کسی تحکمی میکردند و آرزویی، گفتند ما چنین و چنان خواهیم رسول ﷺ هجران کرد از ایشان يك ماه تا آیه تخییر بیامد و خدای تعالی فرمود رسول را که ایشان را مخیر کن میان دنیا و آخرت و هر که از ایشان اختیار دنیا کند، دست از او بدار، و آنرا که اختیار خدای و پیغمبر، نگاه دار، چون قانع شده باشد بآن که مادر مؤمنان باشد و از پس تو شوهر نکند و بحکم تو باشد و بقسمت تو راضی باشد تا آنرا که خواهی تأخیر کنی و آنرا که خواهی ایواء کنی و با خود گیری، و اگر خواهی در قسمت از کسوه و نفقه و عشرت مساوات کنی و اگر خواهی تفضیل دهی بعض را بر بعضی ایشان را بر تو اختیاری نباشد. رسول صلی الله علیه و آله و سلم بآن که خدایتعالی او را رخصت داد از میان ایشان تسویه کرد در همه چیزها مگر يك زن که رسول خواست که او را طلاق دهد او حق خود از نفقه و کسوه و قسمت رها کرد و نصیب خود و نوبت بعائشه داد و آن سوده بود. بعضی دیگر گفتند چون آیت تخییر آمد زنان بترسیدند که مبادا رسول ﷺ طلاق دهد ایشان را گفتند یا رسول الله ما بقسمت تو راضی شدیم آنچه تو را رأی است میفرمای و ما را رها کن تا در تحت حکم تو میباشم. خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت این تخییر از جهت من است رسول ﷺ از زنان پنج کس را ارجاء فرمود و آن سوده بود و جویریة و صفیه و میمونه و ام حبیبه. و چهار ایواء کرد و آن عایشه بود و حفصه و ام سلمه و زینب و میان ایشان در قسمت مساوات کرد. مجاهد گفت معنی آن است که عزل کنی آنرا که خواهی از ایشان و آنان که عزم کرده باشی اگر خواهی بعضی را باز آری از ایشان بی طلاق و آنرا که خواهی نزدیک گردانی. عبدالله عباس گفت معنی آنستکه طلاق دهی آنرا که خواهی و باز گیری آنرا که خواهی. حسن گفت معنی آنستکه از زنان بیگانه آن را که خواهی عقد بندی و آنرا که نخواهی عقد بندی بر او، و آنکه چنان بود که چون رسول ﷺ زنی را بخواستی کس را نبودی که بر او عقد بستی تا رسول اگر خواستی عقد بستی و اگر خواستی دست بداشتی، و خدای تعالی این آیت را فرستاد و گفت این زنان که در خطبه تواعدت تو مخیری آنرا که خواهی بدار و آنرا که نخواهی دست بدار و گفته اند مراد آن زنانند که آمدند و گفتند ما خویشتن بر رسول میدهیم ببهی بی مهری حق

تعالی گفت تو مخیری آنرا که خواهی قبول کن و آنرا که خواهی قبول نکنی . هشام ابن عروه گفت از پدرش که عائشه از سر غیرت گفت شرم نمیدارند اینان که میآیند و میگویند که ما خویشان بتو دادیم بی مهر خدای تعالی این آیت فرستاد عائشه گفت یا رسول الله خدای تعالی نیک رضای تو نگاه میدارد ( وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ) و اگر از آنان که ایشانرا عزل کرده باشی و از خویشان دور کرده خواهی که با نزدیک تو آیند و طالب ایشان باشی بر تو هیچ بزه نیست در این جمله بر تو حرجی نیست تا چنانکه خواهی میکنی از ارجاء و تأخیر و ایواء و باخود گرفتن . یقال اوبیت إلی فلان إذا انضمت الیه ، و آویت فلاناً إلیّ ای ضممته إلیّ . عبدالله عباس گفت مراد آنست که اگر خواهی که یکی را از این زنان دست بداری و بر او بدلی گیری بر تو حرجی نیست ( ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقْرَءَ أَعْيُنُهُنَّ ) اینکه رفت نزدیکتر باشد بآن که چشم ایشان بدان روشن شود ( وَلَا يَحْزَنُ ) و اندوهناک نباشند ( وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ ) و تقدیر آنکه ویرضین کلهن بما آتینهن رفع او بر بدل است از ضمیر در «یرضین» . و رضای شوند جمله بدانچه دهی ایشان را ( وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ ) و خدای تعالی داند که در دلهای شما چیست از میل بزنان و تفضیل بعضی بر بعضی ( وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ) و خدای تعالی دانا و بردبار بود .

( لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ ) قرآء بصره خواندند لاتحل بقاء تأنیث ، و دیگر قرآء بیاء خواندند لتقدم الفعل . گفت حلال نباشد ترا زنان از این پس و قوله « من بعد» ای من بعد هؤلاء النساء التسع از پس این نه زن که تو ایشانرا اختیار کردی و ایشان خدایرا و تورا اختیار کردند بر این قناعت باید کردن ترا این قول عبدالله عباس است و قتاده . و عکرمه گفت وضحاك معنی آن است که حلال نباشد ترا از زنان إلاّ آنان که ما حلال کردیم ترا فی قوله « إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ - الْآيَةَ » یکی از جمله انصاریان گفت من اُبی کعب را گفتم که اگر زنان رسول را یکی یا دورا وفات آمدی رسول ﷺ بعوض ایشان زنی توانستی کردن؟ گفت چه منع بود او را از آن؟ گفتم قوله تعالی « لا یحلّ لک النساء من بعد » گفت خدای تعالی ضربی زنان را براو حلال کرده است فی قوله « إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ - الْآيَةَ » اوّل این آیه آمد آنکه گفت : بیرون از این نوع که آیت هست ترا حلال نیست از زنان ، أبوصالح گفت معنی آن است که خدای تعالی او را فرمود که هیچ زن اعرابی را و هیچ زن غریب را نکاح میندو نکاح بر زنان قوم خود بند از دختران عمّ و عمّه و خال و خاله چندان که باشد و اگر سید بود



سعید جبیر گفت ومجاهد معنی آن است که تو را حلال نه‌اند جز زنان مسلمانان فاما جهودان و ترسایان و مشرکان حرام باشند بر تو و نشاید که ایشان مادر مؤمنان باشند . ابورزین گفت « لا یحل لك النساء من بعد » زنان ترا حلال نباشند الا بعقد و نکاح ( وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ ) و نه آنکه بدل کنی بایشان یعنی بمسلمانان جز ایشانرا از جهودان و ترسایان و مشرکان ( وَلَا تَأْتُوا نِسَاءَ الَّذِينَ كَفَرُوا حَتَّىٰ تَذَکَّرُوا ) و اگر چه حسن و جمال ایشان ترا بعجب آرد و نیکو آید ترا ( إِلَّا مَا مَلَکَتْ يَمَیْنُکَ ) الا آنچه دست تو بر آن مالک شود از پرستاران. ضحاک گفت معنی آن است که روا نیست ترا براین زنان که داری بدل کنی یعنی اینان را طلاق‌دهی و زنان دیگر کنی پس طلاق ایشان حرام کرد برای حرمت آنکه ایشان مادر مؤمنان‌اند و اختیار خدا و رسول کردند و سرای آخرت اما نکاح دیگر زنان حرام نبود بر او اگر خواستی . عطاء گفت که عائشه گفت رسول ﷺ از دنیا بشد تا زنان را بر او حلال نکردند ، و این مذهب بیشتر فقها است و در اخبار ما آمده است و گفتند حکم آیت منسوخ است و تلاوت بر جای . عبدالله بن زید گفت عرب در جاهلیت مبادله کردند بزنان این شبی زن او را بردی و آن دیگر ببدل زن او را بردی - خدای تعالی گفت این معنی ترا حلال نیست و اگر چه حسن ایشان ترا بعجب آرد إلا در حق پرستاران که اگر خواهی تا پرستار خود بدهی و پرستار او بستانی بر طریق معاوضه ، و معاوضه یا بر طریق اباحه روا باشد یا برسبیل هبه - عطاء بن یسار گفت از ابو-هریره که در جاهلیت عادت بودی که یک دیگر را گفتندی أنزل إلی عن امرأتک أنزل لك عن امرأتی من نزول کم برای تو از اهل خود و تو نیز نزول کن از اهلت برای من و این معنی مبادله است که گفتیم خدای تعالی این آیت فرستاد و این حکم حرام کرد و نهی کرد . یک روز عینة بی حصین در پیش رسول شد و حضرت رسول ﷺ در حجره عائشه بود بی دستوری در آمد ، رسول ﷺ فرمود یا عینة چرا دستوری نخواستی گفت من هرگز دستوری نخواستم بر هیچ مرد از قبیله مضر . آنکه گفت این کیست در پهلوی تو نشسته گفت این عائشه است عینة گفت افلا أنزل لك عن أحسن الخلق خواهی که من فرود آیم از برای تو از نیکوترین خلقان خدای ، رسول ﷺ گفت خدای تعالی این معنی حرام کرد چون بیرون شد عائشه گفت یا رسول الله این کیست رسول ﷺ گفت « هذا أحق مطاع و انه لسید قومہ علی ماترین » این احمقی است مطاع و سید قوم خود است با این حماقت که می‌بینی . عبدالله عباس گفت مراد از قوله « ولو أعجبک حسنهن » اسماء بنت عمیس الخثعمی است که زن جعفر ابی طالب بود

و در آیت دلیل است بر جواز نظر بر آنکس که بر او عقد خواهی بستن و اخبار باین معنی وارد است . مغیره بن شعبه گفت من میخواستم تا بر زنی عقد بندم رسول ﷺ مرا گفت اول بین او را آنکه عقد بند بر او ، و همچنین رسول ﷺ گفت چون مردی خواهد که بر زنی عقد بندد باکی نباشد (۱) که در او نگردد ( وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَاقِبًا ) و خدای تعالی بر همه چیزی نگاهبان است .

(بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ) گفت ای مؤمنان و گرویدگان در سرای رسول مروید مگر بدستوری که شما را اذن دهند بطعامی . مفسران گفتند این آیت در شأن ولیمه زینب آمد (۲) انس مالک گفت آیت حجاب کسی از من بهتر نداند و اُبی کعب از من پرسید گفتم چون رسول ﷺ زینب بنت جحش را بخانه برد ولیمه ساخت و گوسفندی بکشت و خرمای بسیار پست (۳) و امّ سلیم رسول را طعام فرستاد در کاسه سنگین رسول مرا گفت اصحاب را بخوان تا این طعام بخورند . من برفتم و ایشانرا بخواندم و ایشان گروه گروه می آمدند و طعام میخوردند و میرفتند چون جمله قوم طعام خوردند و برفتند من گفتم یا رسول الله کس نماند که من او را نخواندم و از این طعام نخورد گفت طعام بردارید برداشند سه کس آنجا بماندند . بنشستند و حدیث میکردند رسول ﷺ شرم میداشت ایشانرا گفتن که بروید برخاست و بحجره عائشه آمد و از آنجا بحجره های زنان بر گردید و باز آمد ایشان هنوز نشسته بودند ، رسول را از آن کراحت آمد و خدای تعالی این آیت فرستاد . مقاتل گفت آیت در خانه امّ سلمه آمد که جماعتی آنجا پیش رسول آمدند طعام خوردند و مقام کردند دیر گاه . رسول را از حضور ایشان رنج بود جز که شرم داشت ایشانرا گفتن که بروید خدای

(۱) این حکم دلالت دارد بر آنکه نگاه کردن در غیر هنگام اراده نکاح بزن اجنبیه جائز نیست و اگر مطلقاً جائز بود استثناء معنی نداشت و اگر گوئی مراد نظر کردن بغیر رخسار است گوئیم اصل در جمال و پسندیدن رخسار است و در مقام پسندیدن متبادراز نظر همان است

(۲) ولیمه زینب و ولیمه عام بوده برای همه مردم چون زینب راضی شد بامر پیغمبر زن بنده شده برخلاف عادت قریش وزید از او متنفر گشت و طلاق داد و این دل شکستگی بزرگ برای زینب جبران پذیر نبوده مگر با اینگونه نکاح و ولیمه چنانکه گفتیم زیرا که زن جوان در شوهر کردن آرزوها دارد .

(۳) پست آرد جو و امثال آن است و غالباً آن را بریان کرده و میخورند ، بمری سویق گویند و مردم زمان ما قاووت و آن لفت ترکی است .

تعالی این آیت فرستاد و گفت ای مؤمنان در سرای رسول مروید جز بدستوری و چون طعام حاضر نباشد و عاجل (عَیْرَ نَاطِرِیْنَ اِنْهَیْهُ) منشنید بانظار آن تا برسد، و نظر در آیه بمعنی انتظار است ای غیر منتظرین بلوغه و إدراکه و نضجه و فیه ثلاث لغات انی و انی و انی والفعل انی یانی انی و انیا، قال الحطیئة :

وَأَنْتِ الْعِشَاءُ إِلَى سَهْلٍ  
أَوِ الشَّعْرَى فَطَالَ رَبِّي الْإِنَاءُ (۱)  
وقال آخر :

تمخضت المنون له بیوم  
و در اولفتی دیگر هست و او آن یابین انیا . و نصب غیر بر حال است (وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا) و لکن چون بخوانندتان بروید (فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا) چون طعام بخورید پراکنید (وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ) عطف است علی غیر و نصب او بر حال است یعنی غیر ناظرین و غیر مستأنسین الحدیث و نه طلب انس کننده بحدیث (إِنْ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ) که ازین پیغمبر در رنج میبود است (فَيَسْتَعْجِلِي مِنْكُمْ) شرم میدارد از شما (وَاللَّهُ لَا يَسْتَعْجِلِي مِنَ الْحَقِّ) و خدای تعالی از حق شرم ندارد یعنی که او را مانعی نیست از گفتن حق چنانکه یکی از شما را حیا منع کند . جویریته بنت اسماء گفت این آیه میخواندند پیش اسماعیل بن ابی حکم گفت هذا أدبُ أدبِ الله به الثقلاء . گفت این ادبی است که خدایتعالی کرد گران جانان را و شاعر پارسیان درین معنی نیکو گفت این دوبیت شعر :

چونت نپرسم بگوئی اینت حماقت  
چونت نخواهم بیائی اینت گرانی  
دعوی دانش کنی همیشه و لیکن  
هیچ ندانی همینکه هیچ ندانی  
یکی از بزرگان گفت ادب گران جانان این بس است که خدایتعالی احتمال نکرد ایشان را گفت « فاذا طعمم فانتشروا » ( و إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَنُؤَلِّيَنَّهُنَّ مِنْ وَّرَائِهِ حِجَابٍ ) چون از زنان چیزی خواهید از پس پرده خواهید . در سبب نزول آیت خلاف کرده اند انس مالک گفت سبب آن بود که رسول ﷺ زنی نو کرده بود برفت و بنزدیک آن زن ساعتی مقام کرد چون از آنجا بیرون آمد جماعتی آهنگ آن حجره داشتند بدیدار رسول ﷺ ، رسول ﷺ را کراهت آمد که ایشان بی وقت بحجره رسول ﷺ آمدندی خدای تعالی آیت حجاب بفرستاد ، بعضی دیگر گفتند سبب آن بود که روزی جماعتی بحجره عائشه پیش رسول ﷺ حاضر بودند و او بفرمود تا طعامی بیاوردند در میانه عائشه میآمد و میشد

(۱) منتظر طعام شام نشستم تا سهل یا شعری ظاهر شود و انتظار من دراز کشید .

(۲) مخاض درد زادن است یعنی مرگ روز برای او درد زادن کشید و انتظار بردن او را باخرسد .

و چون طعام میآورد و بکسی میداد دست آن مرد بدست او باز آمد و رسول را خوش نیامد خدای تعالی آیت حجاب بفرستاد . ثابت البُنّانی گفت که انس بن مالک گفت که من پیش رسول میرفتم بی دستوری چون آیت حجاب آمد و من ندانستم خاستم تا در روم حضرت رسول ﷺ آواز پای من بشناخت گفت هم آنجا باش که آیتی آمد که ترا در اینجا نشاید آمدن مگر بدستوری (وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ) و نباشد شما را و نرسد که پیغمبر را رنج نمائید (وَلَا أَنْ تُذَكِّحُوا أَزْوَاجَهُمْ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا) و نه آنکه زنان او را پس از این بزنی کنید هرگز (إِنْ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا) چون این کار بنزدیک خدای بزرگ باشد . گفتند آیت در مردی آمد صحابی که گفت اگر رسول را وفات باشد من عائشه را بزنی کنم خدای تعالی این آیت فرستاد . و در خبر است که چون رسول ﷺ فرمان یافت و او زنی خواسته بود نام او قیلة بنت الاشعث بن قیس و او را بخانه نیاورده بود که او را وفات آمد چون رسول ﷺ پیش خدای رفت عکرمه بن ابی جهل او را بزنی کرد ، گفتند او برده مملو که بود جز که پیغمبر را با او خلوت نبود ابوبکر علیه ما يستحق در آن اضطرابی کرد آخر صحابه گفتند که او از زنان پیغمبر نیست و پیش او نبوده است . زهری گفت رسول ﷺ زنی را طلاق داد نام او غالیه بنت ظمیان پیش از نزول این آیت او بزنی مردی بود و از او فرزندان آورد .

(إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ) آنچه خدای تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت اگر شما چیزی آشکارا کنید و اگر پنهان خدای تعالی داند چو او بهمه چیز عالم است . آنچه چون آیت حجاب بفرستاد و زنان را گفت شما را در حجاب و پرده باید بودن ازنا محرمان آن جماعتی که ایشان را هیچ حجاب نباید کردن از ایشان در این آیت باز گفت تا بدانند که حکم ایشان نه حکم اینان است ، گفت :

(لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ) گفت بزه نیست بر زنان در باب ترك حجاب در پدرانشان یعنی اگر از پدر روی نپوشند باك نیست (۱) (وَلَا أَبْنَائِهِنَّ) و نه از پسرانشان و نه از برادرانشان و نه از پسران برادر و نه از پسران خواهرانشان و این جمله آنانند که محرم زن باشند که زن را با ایشان عقد درست نباشد در شرع (وَلَا نِسَائِهِنَّ) و نه نیز از زنان ایشان چه زنان را از زنان مسلمان حجاب نباید کردن (وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ) و نه بنده و پرستارشان که این مذکوران شاید تا این زنان را ببینند . مجاهد گفت معنی آن است که بزه نیست بر زنان که

(۱) استثنای پدر و سایر محارم دلیل آن است که روی از دیگران باید پوشید .

درپیش ایشان اظهار محاسن کنند (وَاتَّقِينَ اللَّهَ) آنکه وعظ کرد زنان را گفت از خدای پترسید که خدایتعالی بر همه چیز گواه است .

(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ) جمله قرآء بنصب تاء خواندند از ملائکته . و عبدالله عباس درشاذ خواند « ملائکته » برفع تاء عطفاً علی المحل ، چه محل «إن» با اسم ارفع است بابتداء ، و مثله قوله «إنّ الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون» گفت خدای تعالی جل جلاله و فرشتگانش بر پیغمبر صلوات میفرستند ، صلوات از خدایتعالی ثناء باشد و رحمت . و از فرشتگان استغفار باشد و ترحم و دعاء (یا ایها الذین آمنوا صلوا علیہ) ای مؤمنان شما نیز صلوات فرستید بر او . عبدالله عباس گفت یعنی ترحم کنید او را و دعا کنید (و سلموا تسلیماً) و سلام کنید بتحیة السلام او را ، کعب بن عجرة گفت چون این آیت آمد من گفتم یا رسول الله دانستیم که سلام بر تو چگونه میباشد کردن صلاة بر تو چگونه فرستیم ؟ گفت بگوئید « اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنک حمید مجید » راوی خبر گوید که از حضرت رسول ﷺ پرسیدند از این آیت و گفتند یا رسول الله صلاة بر تو چگونه باشد گفت این از علم مکنون است ، و اگر نپرسیدندی نگفتمی آنکه گفت خدای تعالی موکل کرده است بمن دو فرشته را تا هر گه که نام من برند پیش بنده مؤمن او بر من صلوات فرستد آن دو فرشته گویند غفر الله لك خدای تعالی بیامرزد ترا ، و خدای و فرشتگان آمین گویند ، و چون ذکر من کنند پیش کسی و او بر من صلوات نفرستد آن دو فرشته گویند « لا غفر الله لك » خدای میامرزد ترا و خدای و فرشتگان آمین گویند ، قوله تعالی :

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ

بدرستی که آنانکه میرنجانند خدا و رسولش را دور کند آنها را خدا در دنیا و آخرت و آماده نموده آنها را

عَذَابًا مُهِينًا (۵۸) وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيٍ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ

عذاب خوارکننده و آنانکه میرنجانند کردندگان را و زنان گرونده را بغیر آنچه کسب کردند پس بتحقیق

احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۵۹) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ

که برداشتنده بهتان و گناهی را هویدا ای پیغمبر برگزیده بگو مر زنان خود را و دختران خود را و زنان

الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ

مؤمنان را که وقت خروج نزدیک کنند بر آنها از روی چادرهای خود را این نزدیکتر است بآنکه شناخته شوند

فَلَا يُؤْذَنُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۶۰) لَئِن لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ

پس رنجانیده نشوند و باشد خدا آمرزنده مهربان اگر باز نه ایستند از رنجانیدن پیغمبر منافقان و آنانکه

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ

در دلهای آنها مرض کفر است و اراجیف جویندگان در مدینه هر آینه بکماریم ترا بقتال آنها پس همسایگی نکنند ترا

فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (۶۱) مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تُقِفُوا أَخَذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا (۶۲) سُنَّةَ اللَّهِ

در آن مکر اندکی ملعون باشند هر جا یافته شوند گرفته شوند و کشته شوند کشته شدنی سنت نهاد خدا

فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۶۳) يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ

در دین آنانکه گذشتند پیش از این و هرگز نیابی مرستت خدا را تغییر میسرند ترا مردم از قیامت

قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُذْرِكُ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا (۶۴)

بگو جز این نیست که دانستن آن نزد خداست و چه دانا کرد تو را شاید آمدن قیامت بوده باشد نزدیک

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (۶۵) خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ لَا يُجِدُونَ

بدرستی که خدا لعنت کرد کافران را و آماده کرد مرآنها را آتش سوزان جاویدانند در آن همیشه نمی یابند

وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۶۶) يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا

دوستی را و نه یاری کننده ای را روزیکه گردانیده شود رویهای آنها در آتش میگویند ای کاش ما پیروی میکردیم

اللَّهِ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ (۶۷) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ

خدارا و پیروی میکردیم پیغمبر را و گفتند پروردگارا بدرستی که ما پیروی کردیم مهتران خود را و

كَبُرْنَا نَا فَأَضَلُّوْنَا السَّبِيلَ (۶۸) رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُومُ

بزرگان خود را پس گمراه کردند ما را از راه حق پروردگارا بده آنها را دو برابر از شکنجه و لعنت کن آنها را

لَعْنَا كَبِيرًا (۶۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأهُ

لعن بزرگ ای آنانکه گرویدید نباشید چون آنانکه رنجانیدند موسی را پس پاک گردانید او را

اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا (۷۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا

خدا از آنچه گفتند و بود موسی نزد خدا با قرب ای آنانکه گرویدید بترسید از خدا و بگوئید گفتاری

سَدِيدًا (۷۱) بُصِّلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ

استوار اصلاح کند برای شما کردار شما را و میآمرزد برای شما گناهان شما را و هر که فرمان برد خدا را

وَرَسُولُهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (۷۲) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَىٰ

رسولش را پس بتحقیق رستگار شد رستگاری بزرگ بدرستی که ما عرض کردیم امانت را بر

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا

آسمانها و زمین و کوهها پس سر باز زدند آنکه بردارند بار امانت را و ترسیدند از آن و برداشت آنرا

الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (۷۳) لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ

انسان که او باشد ستمکار نادان تا شکنجه کند خدا منافقان را و زنان منافقه را و مردان مشرک

وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (★).

و زنان مشرکه و تا رجوع کند خدا بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه و باشد خدا آمرزنده مهربان

قوله تعالى (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) حق تعالی گفت آنان که ایذاء کنند

و برنجانند خدای را و پیغمبر ﷺ را اما آنکه ایذاء در حق تعالی صورت بندد. در این چند

قول گفتند: یکی آنکه فعلی کنند که صورت ایذاء دارد که اگر در حق جز خدای کردندی

متأذی شدی، و گفتند یوذون اولیاء الله دوستان خدای را برنجانند، آنکه رنج ایشان را رنج

خود خواند از آنجا که دوست برنج دوست رنجور شود، قولی دیگر آنکه فعلی کنند که

بنزدیک ایشان و در اعتقاد ایشان چنان باشد که خدای از آن رنجور شود از آنکه خدای را

ندانند، چنانکه فرعون و نمرود کردند از قتل و مبارزه با خدای تعالی، بعضی گفتند مراد

بجمله معاصی است برای آنکه همه آزار خدای باشد و اگر چه لفظ ایذاء مجاز است. عبدالله

عباس گفت مراد جهودان و ترسایان و مشرکانند جهودان فی قولهم «یدالله مغلوله» و قولهم

«إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ» و قولهم «عزیز ابن الله» و ترسایان فی قولهم «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»

و قولهم «المسیح ابن الله» و مشرکان فی قولهم «الملائكة بنات الله».

بعضی دگر گفتند آنانند که یلحدون فی أسماءه وصفاته. أسماء و صفاتی بر او اجراء

کنند که باولایق نباشد. و در خبر آمده که مراد مصورانند، و این قول عکرمه است از آنجا

که خواهند که مثل خلق او کنند بمنزله آنند که مضاده میکنند با او. در خبری آمد که

خدای تعالی گفت که کیست ظالمتر از آن که خواهد چون خلق من خلقی میآفریند گوبرو

دانه ای بیافرین یا مورچه ای، و در خبر آمده که رسول ﷺ گفت «لعن الله المصورین» و اما ایذاء

رسول را حدی نبود بفعل و قول که جمله بی دینان کردند. ایشان را چه باشد (لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) لعنت خدای باد برایشان در دنیا و آخرت (وَأَعَدُّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) و

بناه. و بجارد برای ایشان عذابی خوار کننده .

( وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ) آنکه گفت و آنان که ایداء کنند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بچیزی که ایشان نکرده باشند از دروغی و بهتانی و غیبتی . حسن وقتاده گفتند « ایا کم و اذی المؤمن » دور باشید از آزار مؤمن که او دوست خداست و خدای او را دوست دارد و برای خدا خشم گیرد و خدای او را نگاه دارد و برنجاند آنرا که او را برنجاند . مجاهد گفت یعنی بهتان بر ایشان نهند و ایشان را قذف کنند بآنچه نکرده باشند از دروغی و بهتانی .

مقاتل گفت آیه در حق حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه آمد که جماعتی منافقان لعین او را برنجانیدند . ضحاک و کلبی و سدی گفتند مراد جمعی متهمگان بودند که شب بیرون آمدندی و دنبال زنان و پرستاران داشتندی چون ایشان بقضاء حاجت رفتندی انگشت زدندی (۱) اگر بایستادندی مقصود خود از ایشان حاصل کردندی و اگر زجر کردندی ایشان را بگریختندی . زنان این شکایت با مردان بگفتند خدای تعالی این آیت فرستاد .

( يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ ) آنکه حق تعالی گفت ای پیغمبر بگوی زنان را و دختران را و زنان مؤمنان را ( يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ) تا چادر بخویشتن در پیچند و سر تا پای بدان بپوشند تا از پرستاران پیدا شوند ، و این آنکه بود که زنان آزاد و برده بیک زی و شکل بودندی ، خدای تعالی این آیه بفرستاد تا زنان آزاد چیزی بکنند که بآن ممیز باشند از بردگان ، آنکه گفت ( ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ ) آن نزدیک تر باشد که ایشان را بازشناسند پس نرنجانند ایشان را بگمان بردگی و پرستاری چو زنان آزاد در آن عهد اختیار زنا نکردندی از رشک ( وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ) خدای تعالی آمرزنده و بخشاننده است . عبدالله عباس و عبیده گفتند شکل آن است که زنان را فرمود که سر پوشند و روی ، و یک چشم رها کنید که بآن می نگرید (۲) . انس مالک گفت

(۱) کنایه از هزل گفتن است .

(۲) در تفاسیر آمده است که عبیده خود ردا بر سر کشید و بالای آنرا تا روی ابرو بیاورد و از جانب زیرین روی را نیز بپوشید و یک چشم برای دیدن رها کرد و گفت چنین باید کرد و ابن عباس هم چنین تفسیر کرد چنانکه طبری بتفصیل آورده است و چون ابن عباس زمان پیغمبر را درک کرد و برای کسانی که آن عهد را درک کرده بودند این تفسیر کرد اگر رسم زنان غیر این بوده که ابن عباس\*



پرستاری بعمر خطاب بگذشت روی پوشید عمر او را بدره بزد و گفت یا لکاع مانند گی  
میکنی بازادان .

آنکه گفت (لَلَّيْنِ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ) گفت اگر چنانکه منافقان باز نه ایستند  
و آنان که در دل ایشان بیماری است از تهمت و ریت و فجور یعنی زانیان (وَالْمُرْجَفُونَ  
فِي الْمَدِينَةِ) و اصل ارجاف افعال بود من الرّجف وهو الاضطراب و الحركة یعنی چیزی  
گویند که مردمان بآن مضطرب شوند . و ارجاف کنندگان در شهر جماعتی بودند که چون  
سرتی از صحابه رسول ﷺ بغزائی رفتندی ایشان خبر در افکندندی که آن قوم را بکشتند  
و برگرفتند و منہزم کردند دشمن قوت دارد و مانند این خبرها که در آن وهن وضعف بر  
أهل اسلام بودی . خدای تعالی گفت اگر ازین کردن و گفتن باز نه ایستند ما ترا برایشان  
مُغری و مسلط گردانیم و برایشان بیغالیم آنکه باتو مجاورت و همسایگی نکند در مدینه الا  
اندکی روزگار یعنی و إلا از پس آن هالك و مستأصل شوند ، آنکه وصف کرد ایشان را و  
حکم ایشان را بیان کرد (مَلْعُونَ وَايُنَ) ملعونانند و راندگان و در لعنت ماندگان و نصب او  
بر حال است عن معنی قوله «إِلَّا قَلِيلًا» یعنی اندک روزگار که باتو بمانند در مدینه حال  
ایشان آن بود که در لعنت باشند (أَيْنَمَا تَقِفُوا أُخِذُوا) هر کجا یابند ایشان را بگیرند  
(وَقَاتِلُوا تَقَاتِلُوا) بکشند کشتنی و گفتند نصب ملعونین بر دم است . قتاده گفت منافقان خواستند  
نفاقی که در دل دارند آشکارا کنند خدای تعالی این آیت فرستاد نیارستند اظهار آن کردن .  
(سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) چنانکه کرده  
است خدای تعالی با آنان که از پیش رفتند نصب او بنزع حرف جر باشد . و سنت و نهاد خدای  
را تغییر و تبدیل نیایی ، آنکه گفت

(يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ) میپرسند ترا این کافران از وقت قیام ساعت که  
کی خواهد بودن ؟ بگوی که علم آن بنزدیک خدای است (وَمَا يُدْرِيكَ - الْآيَةُ)  
و ترا چه آگاه کرده است یعنی تو چه دانی همانا نزدیک باشد آن .

(إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ) خدای تعالی لعنت کرد کافران را و بداندیشان را و از  
رحمت دور کرد و بجارد برای ایشان آتشی افروخته ، [سعیر] فعل است بمعنی مفعول و  
گفتند از نامهای دوزخ است (خالدین فیها أبدأ) که ایشان در آن آتش همیشه باشند و خویشان

\* گفت بروی اعتراض میکردند که همه زنان پارسا غیر این میکنند و در حضور پیغمبر غیر این میکردند  
تو چرا اینگونه تفسیر میکنی (رجوع به صفحه ۱۹۲ و ۲۰۶ و ۲۰۷ از جلد هشتم شود) .

را یاری و یآوری نیابند (يَوْمَ نُقَلِّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ) آن روز که رویهایشان در آتش بگردانند در دوزخ. عامه قرآء تقلب خواندند بضم تاء وفتح لام علی المجهول. و ابو جعفر خواند «تقلب» بفتح تاء علی تقدیر تتقلب بر فعل لازم آن روز میگردد رویهایشان بر آتش دوزخ. و عیسی بن عمر خواند در شاذ «تقلب» بضم نون و کسر لام علی اضافه الفعل إلیه تعالی «وجوههم» نصب بوقوع الفعل علیه، آن روز که مامیگردانیم رویهای ایشان را بر آتش دوزخ (يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ) میگویند بر وجه تمنا کاشکی مطاعت خدای و رسول خدا داشته بود مانی آنکه گویند:

(رَبَّنَا) ای خدای ما، مطاعت سادات و اشراف و بزرگان خود داشتیم. ابن عامر خواند و حسن بصری و ابوحاتم «ساداتنا» بر جمع بکسر تاء باقی قرآء بر واحد (سادتنا) بی الف بنصب تاء (فَأَضَلُّوْنَا السَّبِيلَا) ما را از راه گمراه کردند آنکه گفتند ای خدای ما ایشان را دو چندان عذاب ده که ما راست که ایشان هم ضالند وهم مضل و اضلال ما ایشان کردند (وَالْعَنَتُهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا) وایشان را لعنتی بسیار کن، عاصم و یحیی بن وثاب خواندند بیاء و باقی قرآء «کثیراً» بشاء، حجت قرآء آن است که گفتند چون لاعنان بسیارند لعن بسیار باشد و مثله قولهم «يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون» و قوله «أولئك عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين» و این معنی بکثرت لایق باشد. محمد بن ابی السری گفت در خواب دیدم که پنداشتمی که بمسجد عسقلان با مردی مناظره میکردم در این آیت من میگفتمی «کثیراً» و او میگفت «کبیراً» و در میان مسجد مناره بود من رسول خدای را دیدم که میآمد و آهنگ آن مناره میکردی من بجستمی و گفتمی: السلام عليك يا رسول الله استغفر لي، برای من آمرزش خواه از خدای او هیچ نگفتمی من دیگر باره گفتمی هم جواب نداد، من گفتمی یا رسول الله حدثنی سفیان بن عیینه عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله أنك ماسئت شیئاً قط فقلت لا اینان مرا حدیث کردند از جابر که او گفت: هرگز ترا کسی چیزی نخواست که تو اورانه گفتمی، او بخندید و گفت «اللهم اغفر له» گفتم یا رسول الله مرا با این مرد خلاف است در این آیت که خدای میگوید «و العنهم لعنا کثیراً» او میگوید «کبیراً» چگونه باید یا رسول الله گفت «کبیراً کثیراً» و در مناره رفت این گویان تا آنکه که آوازش غایب شد.

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى - الْآيَةَ) خدای جل جلاله در این آیت مؤمنان را گفت چنان مباشید که آنان موسی را رنجه داشتند و ایذاء کردند تا خدای مبرأ

کرد او را از آنچه در او گفتند و او بنزدیک خدایتعالی وجیه بود. خداوند جاه و آبروی بود خلاف کردند در آن که ایداء ایشان موسی را بچه بود و خدای تعالی تنزیه او بچه کرد؟ از ابوهریره روایت کردند که او گفت آن بود که بنی اسرائیل را عادت بود که در وقت غسل کردن عورت نپوشیدندی و بایکدیگر غسل کردند و در عورت یکدیگر نگریدندی و موسی علیه السلام تنها برفتی جای خالی و آنجا غسل کردی که کس او را ندیدی گفتند همانا موسی آدر (۱) است که پیش ما غسل نمیکند یک روز موسی بکنار آب رفت بعاتد و جامه بر کند و بر سنگ نهاد و بآب فرو شد و غسل کرد چون بر آمدخواست تا جامه بردارد سنگ بتاختن در آمد و برفت و جامه موسی ببرد موسی از پس سنگ میدوید تا بر محافل بنی اسرائیل بگذشت مکشوف العورة و بنی اسرائیل بدیدند که او را آفتی نیست از ادره موسی میدوید و میگفت یا حجر ثوبی، ای سنگ جامه مرا ده، ای سنگ جامه مرا ده، پس از آن سنگ بایستاد و موسی جامه بر گرفت و بپوشید و آن سنگ بر گرفت و چند بار بر زمین زد تا چند اثر و نشان در او پدید آمد شش یا هفت.

هم از ابوهریره روایت کردند که او گفت سبب آن بود که موسی عليه السلام برای شرم و سیانت برهنه نشدی پیش قوم، گفتند همانا که بر اندام وی عیبی است که او را رها نمیکند تا کس او ببیند یک روز بکنار آبی غسل میکرد و جامه بر سنگی نهاد و سنگ بتاخت جامه او ببرد او برهنه باعصا بردنبال اودوید و میگفت جامه مرا ده ای سنگ تا بر محافل بنی اسرائیل بگذشت و بدیدند که او را آفتی نیست آنکه سنگ بایستاد و او جامه بر گرفت و بپوشید و چند عصا بر آن سنگ زد و بر او اثرها و جراحتها پیدا آمد.

اکنون بدانکه این قول معتمد نیست از آنجا که خدای تعالی نشاید که کشف عورت پیغمبرش کند علی رؤوس الملأ تا او را از علتی که نفرت او کمتر بود از نفرت کشف عورت مبراً کند، دیگر آنکه آن علت مظنون بود روا داشتند که هست و روا داشتند که نیست، و کشف عورت معلوم و مشهود بود و این غایت نفرت بود و استخفاف و اهانت و ضحکه و سخریت، و همانا اگر مثل این بابعضی مجآن (۲) و سفله کنند روزگار دراز شرم دارد در میان مردمان آمدن، چگونه روا باشد مثل آن بر رسول خدا و درین باب هر دو مقذوح و مطعون باشد و تأویل درست آیت آن است که سعید جیبر روایت کند از عبدالله عباس از حضرت امیر المؤمنین

(۱) ادره ورم بیضه است و آدروصف آن.

(۲) مجان جمع ماجن مردم بی شرم و هرزه را گویند.

علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه که او را پرسیدند که این ایذاء چه بود که ایشان کردند موسی را و خدای تعالی تنزیه او چگونه کرد ، گفت ایذاء آن بود که یک روز موسی و هارون بیکجا برفتند چون بعضی کوهپارسیدند خدای تعالی هارون را قبض روح کرد موسی برخاست و بیامد و بنی اسرائیل را خبر داد او را گفتند هارون را ببردی از برما و بکشتی و باز آمدی و میگوئی بمرد تو او را حسد کردی که ما او را دوست تر داشتیم که تو ، و او بر ما نرم تر بود و سازنده تر از تو بر ما ، خدای تعالی تنزیه ساحت موسی بکرد بآنکه فرشتگان را بفرستاد تا هارون را برگرفتند و بر محافل بنی اسرائیل بگردانیدند تا او میگفت « ماقتلنی أخی وإنما مت حنف أنفی » برادرم مرا نکشت و من بمرگ خود بمردم آنکه فرشتگان او را ببردند و بجائی دفن کردند او را ، که کس را بر آن اطلاع نبود .

ابوالعالیه گفت ایذاء آن بود که قارون زنی نابکار را بمزد گرفت تاموسی را بزنا تهمت کند و برزنا گواهی دهد در روی او ، خدای تعالی این آفت از او بگردانید و ساحت موسی از این بری کرد و قصه آن در سورة القصص برفته است در قصه قارون .

(بأئییها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیداً) گفت ای مؤمنان و گرویدگان از خدای بترسید و سخنی که گوئید باسداد گوئید ، گفتند یعنی حقاً عبدالله عباس گفت صواباً قتاده و مقاتل گفتند عدلاً ، مؤرج گفت مستقیماً ، عکرمه گفت یعنی قولو لا اله الا الله ، قول سدید گفتن « لا اله الا الله » است . مقاتل حیان گفت سخنی بوجه گوئید در حق رسول ﷺ و زینب بنت جحش را و رسول را نسبت مکنید بچیزی که لایق نباشد بدو ( یصلح لکم أعمالکم ) - الایة ) تا خدای تعالی عملها و کارهای شما بصلاح باز آرد و گناهانتان بیامرزد و جزم هر دو فعل بر جواب امر است آنکه گفت ( و من یطیع الله ورسوله ) هر که طاعت خدای دارد و طاعت رسول او ( فقد فاز فوزاً عظیماً ) ظفر یابد بمراد خود از ثواب ظفری بزرگوار .

( إنا عرضنا الأمانة علی السموات والأرض والجبال ) حق تعالی درین آیت بیان کرد عظمشان امانت و آنکه او را چه موقع است و تحمل او چه سخت است گفت ما عرضه کردیم امانت را بر آسمان و زمین و کوهها ( فأبین أن یحملنها وأشفقن منها ) ابا کردند از آنکه بر گیرند و بترسیدند از آن ( و حملها الإنسان إنه كان ظلوماً جهولاً ) و آدمی ظالم و جاهل است . اما معنی آیت بدان که مفسران خلاف کردند در این امانت بیشتر بر آنند که این تکالیف است که خدای تعالی خلقان را کرد از عبادات و افتراض طاعات . مجاهد گفت امانت

فرایض است و حدود که فرایضی را اداء کنند و حدود را تعدی نکنند. ابوالعالیه گفت مأمورات و منهیات است ای مأمور بها و منهیاً عنها. زید اسلم گفت روزه است و غسل جنابت چوهر دو امانتی است از خدای در گردن مکلفان که اگر وفا کنند آن جز خدای نداند و اگر خلاف کنند جز خدای مطلع نبود بر آن. ابوالدرداء روایت کرد از حضرت رسول ﷺ که او گفت پنج چیز است که هر که بیارد با ایمان ببهشت شود یکی آنکه نماز پنج گانه بجای آرد و پبای دارد بر کوع و سجود و ارکان و شرائطش بوقت خود، و زکوة مال بدهد بطیب النفس آنکه گفت بخدای که این جز مؤمن نکند، و ماه رمضان روزه دارد، و حج خانه گزارد چون استطاعت دارد، و اداء امانت کند. گفتند یا ابالدرداء این امانت چیست؟ گفت غسل جنابت که خدای تعالی بنده را بر هیچ چیز آن ایتمان نکرده است که بر آن. اُبی کعب گفت امانت فرج است که گفتند مردان را و زنان را تا خود را از حرام نگاه دارند. عبدالله بن عمر گفت اول چیزی که خدای از آدمی بیافرید فرج بود گفت این امانتی است که بتو می سپارم پس فرج امانت است و چشم و گوش و دست و پا امانت است، «ولا ایمان لمن لا أمانة له».

بعضی دیگر گفتند امانات مردمان است و وفاء بعهدها واجب است بر هر مؤمنی که خیانت نکند با هیچ مؤمنی و با هیچ معاهدی در هیچ چیز بقلیل و کثیر، و این روایت ضحاک است از عبدالله عباس.

سدی گفت این امانت هابیل است و این انسان قابیل است که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بعضی سفرها خواست رفتن و هابیل را سخت دوست داشتی خواست تا او را بسپارد با امانت آسمان را گفت پذیری؟ گفت نه، زمین را گفت پذیری گفت نه، کوهها را گفت پذیرید گفتند نه قابیل گفت بمن سپار او را تا بتو سپارمش صحیح و سلیم آدم او را بقابیل سپرد چون باز آمد قابیل هابیل را بکشت بود فذلك قوله «وحملها الا انسان انه كان ظلوماً جهولاً» بعضی مفسران گفتند این امانت دلائل و عجایب صنع اوست جل جلاله که بر مکلفان عرض کرد و آن را امانت نام نهاد برای عظم موقعش و قوله «وحملها الا انسان» بعضی مفسران گفتند معنی حمله خیانت است «حملها» ای خانها و بر این قول تأویل آن باشد که حمل وزرها و آثامها، کقوله تعالی «ولیحملن أثقالهم و أثقالاً مع أثقالهم» اما در معنی عرض امانت بر آسمانها و زمین و کوهها با آنکه ایشان جمادند و حیاة و عقل ندارند و چیزی ندانند و صلاحیت دانستن ندارند دو قول گفتند یکی

آنکه اهل آسمان وزمین و کوه را خواست علی حذف المضاف و إقامة المضاف الیه مقامه کقولہ « واسئل القرية » وقول دیگر آنکه این عبارت است و کنایه از عظم شأن امانت و وجوب رعایت او و نگاه داشت حرمت او و معنی آنکه آسمان با رفعت و زمین با وسعت و کوه با صلابت اگر عاقل بودندی و امانت بر ایشان عرض کردندی بترسیدندی از آن و قبول نیارستندی کردن و آدمی از آنجا که ظلوم و جهول است و قدر او ندانست بر گرفت و آنکه وفا نکرد بدو . و مانند آن در معنی قوله تعالی « لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله » و معنی آنکه لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل وکان ممن یعقل ویسمع لرأیته كذلك و این معنی در کلام عرب و اشعار ایشان بسیار است تقول العرب هذا کلام لو ألقى علی الصخر لفلقه أو علی الشعر لحلقه ، و یقولون هذا کلام لا تحمله الجبال الرأسیات ، و کلام بعض الحكماء سل الأرض من شق أنهارك و غرس أشجارك و جنى ثمارك فان لم تجبك حواراً اجابتك اعتباراً و مثله قوله « تكاد السموات يتفطرن منه و تنشق الأرض و تخر الجبال هدأً » و قال جریر :  
لَمَّا أَتَى خَبَرَ الزُّبَيْرِ تَوَاضَعَتْ  
سُورُ الْمَدِينَةِ وَالْجِبَالُ الْخُشَعُ (۱)

و مثله قوله « ائتنا طوعاً أو کرهاً قالنا أتينا طائعين » و قال :

فَأَجْهَشْتُ لِلثُّوبَانِ حِينَ رَأَيْتُهُ      وَ كَبَّرَ لِلرَّحْمَنِ حِينَ رَأَيْتِي  
فَقُلْتُ لَهُ أَيْنَ الثَّدْيِ عَهْدُهُمْ      بِجَنِّبِكَ فِي طَيْبٍ وَ خَفَضَ زَمَانِ  
فَقَالَ مَضَوْا وَ اسْتَوَدَعُونِي بِلَادَهُمْ      وَ مَنْ ذَا الثَّدْيِ يَبْقَى عَلَى الْحَدَثَانِ (۲)

و قوله ( فَأَبَيْنِ أَنْ يَحْمِلُنَهَا ) اباء امتناع باشد يقال يأبى فلان الظلم أى يمتنع منه و إباء بمعنى صلاحيت ناداشتن بود يقال هذه ارض تأبى الزرع أى لاتصلح له . و إباء در آيه برين معنی حمل توان کردن برای آنکه جمادات صلاحيت حمل امانت ندارند از آنجا که حياة و عقل نباشد ایشان را و قوله « و حملها الانسان » لامحال این لفظ اگر چه عموم دارد خاص است بکافران که حمل امانت بکردند و حفظ آن بواجبی نکردند و با آن خيانت کردند بقرينه قوله « إنه كان ظلوماً جهولاً » أى ظلوماً لنفسه في الخيانة جهولاً بحق الأمانة و گفته ايم

(۱) چون خبر مرك زبير رسيد باروی شهر مدینه فرو نشست و کوهها فرو تن گشتند .

(۲) ثوبان نام کوهی است گوید چون آن کوه را دیدم روی درهم کشیدم و کوه که مرادید

تکبیر خداوند گفت پرسیدمش کجارفتند آنها را که دیدم کنار تو در خوشی و تن اسانی گفت رفتند

و جایهای خود بمن سپردند کیست که در حوادث روزگار باقی ماند .

که فعول بناء مبالغه را باشد و قوله « فَأَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا » کنایه کرد از لفظ دون معنی (۱) بعکس آن که گفت « وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ ».

( لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ ) لام تعلق دارد بمحذوفی و التقدير يتضیع الأمانة یعنی إنما فعل الله ما فعل من بیان شأن الأمانة و عظمها ليعذب. خدای تعالی این همه تعظیم شأن امانت بکرد تاعذاب کند باستحقاق و واجب آنان را که در امانت خیانت کنند و آن منافقان و مشرکانند که منافقان پنهان خیانت کنند و مشرکان آشکار ( وَيَتُوبَ اللَّهُ ) و نیز در این طرف این برای آن کرد تا توبه پذیرد بر مؤمنین و مؤمنات بحفظ امانت و اداء آن بواجبی. حسن و قتاده گفتند برای آن ذکر کافر و منافق کرد که ایشان در امانت خیانت کردند ، و ذکر مؤمنان برای آن کرد که ایشان اداء امانت کردند ( وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ) و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است . آمرزنده آنانکه در امانت خیانتی کردند دون کفر و بخشاینده آنان که امانت بجای آرند و خیانت نکنند .

### سورة سبأ

این سوره مکی است بقول مجاهد و قتاده و حسن ، و در او ناسخ و منسوخ نیست، و گفتندیک آیت مدنی است و هی. قوله « ویری الذین اوتوا العلم » ، و این سوره پنجاه و چهار آیت است و هشتصد و هشتاد و سه کلمه است و هزار و پانصد و دوازده حرف است ، و روایت از ابو امامه از ابی کعب از رسول ﷺ که هر کس سوره سبأ بخواند هیچ پیغمبر نباشد و الا که روز قیامت رفیق او باشد و با او مصافحه کند صدق رسول الله ﷺ .

## سورة سبأ اربع و خمسون آیه وهی نزلت بمکه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ

ستایش خدای را آنکه مرورا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و مر اوراست ستایش در آخرت

(۱) یعنی ضمیر مذکر عاقل نیاورد و نگفت فابوا ان يحملوها بلکه جمع مؤنث آورد برخلاف

« وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ » و نفرمود رایتهم لی، و نفرمود رایتهم آنجارعايت لفظ کرد و اینجا رعایت معنی چون سجده کارانسان عاقل است و ستاره و مام خورشید کار عاقلانه کردند .

وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۲) يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ  
واوست درست کردار آگاه میدانند آنچه می‌رود در زمین و آنچه بیرون آید از آن و آنچه می‌فرستد

مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۳) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا  
از آسمان و آنچه بالا می‌رود در آن و اوست مهربان آمرزنده و گفتند آنانکه کافر شدند نمی‌آید بما

السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي  
قیامت بگو آری می‌آید و بخدای من قسم که بیاید شمارا داننده پنهان دور نشود از علم او هموزن مورچه‌ای در

السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۴)  
آسمان‌ها و نه در زمین و نه خرد تر از این مقدار و نه بزرگتر مگر در قرآن روشن است

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۵)  
تاجزا دهد آنان را که گرویدند و کردند کار شایسته آنها مرایشان راست آمرزش و روزی نیکو

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ (۶) وَيَرَى الَّذِينَ  
و آنانکه شتافتند در آیات ما عجزکنندگان آنها ایشان راست عذاب از عذاب دردناک و میدانند آنانکه

أوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ  
داده شدند دانش را که آنچه فرستاده شد بسوی تو از پروردگارت اوست حق و راه نماید بسوی راه راست و

الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۷) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ  
غالب ستوده و گفتند آنانکه کافر شدند آید دلالت کنیم شمارا بر مردی که خبر دهد شمارا چون پاره پاره شوید

كُلَّ مَمْرُقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۸) أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ حِنَّةٌ بَلِ  
هر پاره پاره شده بدرستی که شما در آفرینش تازه آید آیا می‌بندد بر خدا دروغ را یا باو دیوانگی بلکه

الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ (۹) أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ  
آنانکه نمی‌گردند بآخرت در عذاب و گمراهی دورند آیا پس نمی‌دانید با آنچه میان دستهایشانست

وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نُخَسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسْفًا  
و آنچه پس آنهاست از آسمان و زمین اگر خواهیم فروبریم آنها را در زمین یا فرو افکنیم برایشان پاره‌ای

مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۱۰) وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ  
از آسمان بدرستی که در این هر آینه نشانه‌است برای هر بندگی بازگردنده بحق و بتحقیق که دادیم ما داود را



مِنَّا فَضَلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ \*

از خود فضلی را گفتیم ای کوه بازگردان ندای او را و ای مرغان شما نیز چنین کنید و نرم کردیم برای او آهن را \*

أَنْ أَعْمَلُ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرُ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱)

امر کردیم بساز زره‌ها و اندازه نگهدار در بافتن آن و بکنید کار شایسته بدرستی که من آنچه می‌کنید بینام

وَ لِسَلِيمُنَ الرِّيحِ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَ رَهَ اُحْهَا شَهْرٌ وَ أَسَلْنَا لَهُ

و مسخر کردیم برای سلیمان باد را که در رفتن بامداد یکماه و در شبانگاه نیز یکماه بود و جاری کردیم مراد را

عَيْنَ الْقَطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغُ

چشمه مس را مانند آب گرم و از جنیان کسیکه میکند میان دودستش باذن پروردگارش و هر که میل می‌کند

مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نَذِقُهُ مِنَ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲) يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ

از آنها از امر ما می‌چشانیدیم او را از شکنجه آتش سوزان می‌ساختند دیوها او را آنچه می‌خواست از غزوه‌ها

وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا

و صورتهای فرشته و کاسه‌های چوبی و دیگهای بلند بزرگ گفتیم عمل کنید آل داود شکر این نعمت را

وَ قَلِيلٌ مِنَ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ (۱۳) فَلَمَّا قَضَىٰ عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا

و اندک از بندگان من شاکرند پس چون حکم کردیم بر او مرگ را رهنمون نکرد آنها را بر مردن او مگر

دَابَّةٌ اَلْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ

چنبنده‌ای از زمین که می‌خورد عصای او را پس چون افتاد عصا ظاهر شد جنیان را اگر بودند که میدانستند غیب را

مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱۴) .

درنگ نکردند در عذاب خوار کننده .

قوله تعالی ( اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ ) گفتند معنی آن است که بگوی

« الحمد لله » حق تعالی ما را طریق شکر نعمت می‌آموزد استبقاء و استدامه آنرا که از او حاصل

است و جذب و طلب آنرا که از او بیامده است . گفت بگوی سپاس آن خدائی را که او راست

هر چه در آسمانها و زمین است بملك و ملك و خلق و تصرف در آن او راست بی مانعی و منازعی

( وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ ) و او راست حمد و شکر در دنیا و آخرت بنعمتهای دینی و دنیائی

که کرده است بر بندگانش تا بنعمت دنیا وی منتفع شوند و بنعمت دینی توصل کنند بثواب

آخرت ، و تخصیص حمد در آخرت برای این کار کرد ، و حمد نعمت دنیا آنست که در اول آیت بعموم گفت ( وَهُوَ الْحَكِيمُ الْغَبِيرُ ) و او خداست محکم کار و درست کردار دانا .  
 ( يَعْلَمُ مَا يَلْبِجُ ) داند آنچه بزمین فرو شود از آب و هوا و سایر حیوانات و اموات ( وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا ) و آنچه از زمین برآید از نبات و حیوانات ( وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ ) و آنچه از آسمان فرود آید از باران و آجال و أرزاق و أقدار ( وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ) و آنچه با آسمان شود از ارواح و أعمال خلائق (۱) و فرشتگان ( وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ) و او خدای بخشاینده و آمرزنده است . آنگه حکایت قولی کافران کرد گفت :

( وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ) گفتند کافران برسبیل استبطاء ( لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ ) (قیامت بما نخواهد آمدن این قول آنان است که ایشان منکر باشند بعث و نشور را ( قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي ) بگو ای محمد بجواب ( لَأَتَاتِيَنَّكُمْ ) این لام جواب قسمی محذوف است بخدا که باشما آید . آنگه بسر آن کلام رفت از ثنا و تمجید خود گفت ( عَالِمِ الْغَيْبِ ) او داننده غیب است و کارهای پوشیده . قرآء در این لفظ و در اعراب او خلاف کردند حمزه و کسائی در سبع و یحیی و أعمش در شاذ خواندند علام الغیب بر وزن فعال برای مبالغه و بجرمیم ، و اهل مکه و بصره و عاصم خواندند عالم بکسر میم علی وزن فاعل ردأ علی قوله « قل بلی وربی » و باقی قرآء خواندند عالم بر رفع علی خبر مبتداء محذوف ای هو عالم برای آنکه میان صفت و موصوف فصل هست ( لَا يَعْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ ) دور نشود و غایب نگردد از او هیچ چیز بمقدار مورچه ای خرد نه در آسمان و نه در زمین و این مثلی است بر حسب خاطر شنونده چو آنچه کمتر از آن باشد هم پوشیده نشود بر خدای تعالی . و قدیم بمعدومات هم چنان عالم است که بموجودات هست آنگه گفت ( وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ ) و نه هیچ چیز از آن خردتر و نه از آن بزرگتر والا آن در کتابی روشن نوشته است . یعنی لوح محفوظ که خدای تعالی جمله کائنات بر او ثبت کرده است تا فرشتگان بر آن مطلع شوند و ایشان را در آن لطف باشد .

(۱) ارواح باسماں شوند مراد از آسماں عالم روحانی غیر مرئی است چون نسبت بعالم جسمانی از جهت رتبه بالاتر است بتشبیہ آنرا آسماں گویند مانند قوله تعالی « لا تفتح لهم ابواب السماء » و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بز ندیقی گفت شما میگوئید آسماں خراب است یعنی عالم مجردات پس نباید تعجب کرد از آنکه روایت کنند ارواح مؤمنان در وادی السلام است و منافات ندارد با آنکه بعالم روحانی بالا رود چون نسبت مجرد بهمه مکانها مساویست مانند روح بشر در بدن او که در همه جاهست و تعلق ببعض جوارح مقدم بر بعض دیگر مثلا در قلب یا دماغ مقدم بردست و پا و چشم .

( لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا ) این برای آن کرده است تا جزا دهد آنان را که ایمان آرند و عمل نیکو کنند و ایشان را آرززش باشد و روزی کریم با کرامت . قتاده گفت رزق کریم بهشت است . بعضی دیگر گفتند رزق کریم آن باشد که در او تنگی و کدورتی نباشد من قولهم طین کریم أي لاشيء فيه من الحجارة وغيرها .

( وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ ) گفت آنانکه سعی کنند در آیات ما یعنی در ابطال آیات ما علی حذف المضاف وإقامة المضاف إليه مقامه « معاجزین » ما را بعاجز کنندگان یعنی چنان گمان میبرند که جان بخواهند بردن و از ما فوت شوند و ایشانرا در نتوانیم یافتن و نصب او بر حال است از فاعل و عامل در او « سعوا » باشد ( أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ ) ایشان آنانند که ایشان را عذابی باشد از عذابهای سخت مولم موجع . ابن کثیر و یعقوب و عاصم بروایت حفص خواندند اَلِيمٌ برفع علی صفة العذاب . و باقی قرءاء مجرور خواندند علی صفة الرّجّز ، و رجّز هم عذاب باشد ، و تکرار برای اختلاف لفظ کرد و گفتند رجّز اشدّ العذاب باشد و الرّجّز أيضاً الرّجّس و قيل النتن و الرّجّز بالضمّ فی قوله « و الرّجّز فاهجر » و الرّجّز و الرّجّز لغتان و « من » تبیین را باشد ای عذاب من جملة العذاب الالیم .

( وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ) گفت ببیند آنان که ایشان را علم دادند یعنی مؤمنان اهل کتاب عبدالله سلام و اصحابش . قتاده گفت مراد اصحاب رسولند . رؤیت بمعنی علم است متعدّی بدو مفعول اول او « الَّذِي » است و دوّم قوله ( هُوَ الْحَقُّ ) یعنی چنان میدانند خداوندان علم که این کتاب که بر تو انزل کرده اند حق است یعنی قرآن ( وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ) و این قرآن رهنمای است براه خدای عزیز حمید یعنی خداوندی قوی بی همتا مستحق حمد یعنی طریق اسلام .

( وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ) گفتند آنان که کافر شدند برسبیل استهزاء ( هَلْ نَدْرِكُكُمْ ) راه نمائیم شما را بر مردی که خبر میدهد که چون شما بمیرید و پوسیده و مفصل و مقطّع شوید بغایت پوسیدگی شما را دیگر باره بازخواهند آفریدن خلقی نو . این قول منکران بعث و نشور است و مراد بآن مرد که این میگوید رسول ﷺ است و « ممزّق » در جای مصدر است ای ممزّقتم کلّ تمزیق و « انکم لفی خلق جدید » در جای مفعول باشد .

( أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ) الف استفهام است برای آن مفتوح و مقطوع است و الف افتعال محذوف است لاجتماع الهمزین بدلیل و قرینه او أم که معادل همزه استفهام است گفتند کافران

که این مجذ دروغی فروبافت برخدای یا دیوانه است (بَلِّ الذِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ) خدای تعالی خبرداد و گفت این هیچ دنیست بل آنانکه بقیامت ایمان ندارند درعذاب و هلاک دورند، واصل ضلال هلاک باشد من قولهم ضل الماء في اللبن. وگفتند مراد بضلال ذهاب است ازحق یعنی ازحق دور شدند دوری دور.

(أَفَلَمْ يَرَوْا) آنکه تنبیه کرد ایشانرا بر دلیل که راه مینماید ایشان را بر درستی بعث و نشور گفت نمی بینید آنچه پیش ایشانست و پس ایشان از آسمان و زمین و هر دو آفریده اند آنکه قادر باشد بر آن قادر باشد بر بعث و نشور. گفتند مورد آیت مورد تهدید و وعید است یعنی نمی بینند که آسمان و زمین از پیش و پس ایشان بایشان محیط است و اگر خواهند تا از اکناف و اقطار آن بیرون شوند نتوانند زیرا که در قبضه قدرت ما گرفتارند (إِنْ نَشَأْ) اگر ما خواهیم زمین فرو بریم بایشان یعنی ایشانرا بزمین فرو بریم یا پاره های آسمان برایشان افکنیم. جمله قرآن این سه لفظ بنون خواندند إِنْ نَشَأْ نخسف او نسقط مگر حمزه و کسائی که ایشان بیاء خواندند اضافه الی اسم الله تعالی. آنکه گفت (إِنْ فِي ذَالِكَ - الْآيَةِ) درین آیتی و دلالتی و علامتی هست مر بنده تائب را که او بدل بدرگاه ما آید و دل را کار بندد و در این آیت اندیشد.

(وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا) آنکه طرفی از قصه داود و نعمتها که بر او کرده یاد کرد گفت مادادیم داود را از ما و از خزائن رحمت ما فضلی و رحمتی فزونی. مفسران در فضل خلاف کردند گفتند نعمت است، و گفتند نبوت است، و گفتند زبور است و گفتند آواز خوش است (يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ) ای رجعی صوتک بالتسبیح معه آواز بگردان با او بر ألحان او بتسبیح یعنی چنانکه او میگوید تونیز میگوئی والتأویب الترجیع من آب اذارجع والترجیع تلحین الصوت، وقال الشاعر

يَوْمَانِ يَوْمٌ مُقَامَاتٍ وَ أُنْدِيَّةٍ وَ يَوْمٌ سَيْرٍ إِلَى الْأَعْدَاءِ تَأْوِيبٍ (۱)

تأویب ای رجوع بعد رجوع این قول عبدالله و مجاهد و قتاده و ضحاک است، و بعضی دیگر گفتند التأویب سیر النهار کله کوهها را گفتیم همه روزه با او میروید كما قال ابن مقبل:

(۱) دوزخ است برای ما یکی روز نشستن و مجالس بزم و دیگر روز رفتن بزم دشمن.

لَحِقْنَا بِحَيٍّ أَوْ بُوسْتِيرٍ بَعْدَ مَا دَفَعْنَا شِعَاعَ الشَّمْسِ وَالطَّرْفُ مُطْمِحٌ (۱)  
 (والطير) قراءت عامه قرأء نصب است . واز یعقوب روایت کرده اند که او بر رفع خواند  
 عطفاً علی اللفظ ، و وجه نصب در او دو قول است : یکی عطفاً علی محل الجبال چو محل  
 او نصب است برای آنکه منادی است و منادی منصوب باشد از آن که مفعول به بود و مثله  
 قول الشاعر :

ألا يا زَيدُ وَالضُّحَاكَ سِيراً فَقَدَ جَاوَزْتُهَا حَمَزَ الطَّرِيقِ (۲)  
 ووجه دیگر آنکه باضمار فعلی ای وسخرنا الطیر ، و مثله قول الشاعر : « علفتها  
 تبنا و ماء بارداً » ای وسقیتها ماء بارداً و قوله « یا جبال » معنی نه آن است که ما کوه جماد را  
 ندا کردیم معنی آن است که ما کوهها را چنان مسخر کردیم که بنده مأمور را که او را  
 بفرمایند و ندا کنند طاعت دارد و فرمان برد ( وَأَلَتْنَا لَهُ الْعَدِيدَ ) و آهن بر دست او نرم  
 کردیم تا در اخبار هست که آهن در دست او همچون موم نرم کرد یا چون خمیر یا چون  
 گل تریه او چنانکه خواستی بدست میگردانیدی بی آتش و کلند و سندان ، و در اخبار  
 آورده اند که سب این آن بود که داود عليه السلام در سیاحت و سیر خود هر کس را که دیدی و  
 او را نشناختی آنکس را گفתי یا هذا این مرد که والی شما است چگونه مردی است ؟ گفتند  
 نیکو سیرت مردی و عادل پادشاهی است . او خدای را شکر گزاردی یک روز فرشته ای بر  
 صورت مردی پیش او آمد او بر عادت گفت داود چه مردی است گفت نیک مردی است جزیک  
 خصلت که در اوست . گفت آن چیست ؟ گفت از بیت المال میخورد بایستی تا از کسب دست  
 خود خوردی او گفت بار خدایا مرا طریقی نه که من از کسب دست خود قوت خود و عیال خود  
 بدست آرم خدای تعالی آهن بردست او نرم کرد و او را صنعت درع کردن پیاموخت او درع  
 میگرد و هر درعی بچهار هزار درم بفروختی چیزی بفقه کردی ، و چیزی بصدق دادی ، و گفتند  
 لا ، بل آن خود از معجزات او بود یکی .

(أَنْ اِعْمَلْ سَابِغَاتٍ) أَي قَلْنَالَهُ أَنْ اِعْمَلْ سَابِغَاتٍ أَوْ رَاغِبَاتٍ بِكُنْ دَرْعًا تَمَامًا بِالْاِفْرَاحِ

- (۱) ملحق شدیم بقوم که در سیر شتاب میکردند پس از آنکه پرتو آفتاب را از خود دفع میکردیم  
 و چشم بزیرافکننده بود .  
 (۲) ای زید و ضحاک سیر کنید که از راههای دشوار گذشته اید .

( وَقَدَرُ فِي السَّرْدِ ) و درین نظم که می‌کنی تقدیر کن . گفتند معنی آن است که این میخهای زره باریک مکن تا نیچند در مجری . وسطبر مکن تا حلقه نشکند . و گفتند سرد خود حلقه درع باشد یعنی این حلقه‌ها بیک شکل کن تا ملایم باشد و درع داودی را خود میخ نبودی برای آنکه آهن بردست او نرم بودی برهم فکندی و درهم پیوستی چون موم این قول عبدالله عباس است و ابن زید و قال الشاعر :

عَلَى ابْنِ أَبِي العاصي دِلاصُ حَصِينَةَ أَجَادَ المُسَدِّي سَرْدَها فَأَذاها (۱)  
و بعضی دیگر گفتند سرد مصدر است من قولهم سردت الكلام سرداً أي نظمتها نظماً و زره گر راز راد و سراد خواندند ، و درع کرده را مسروده خوانند قال الشاعر شعراً :

وَ عَلَيْنِها مَسْرُودَاتانِ قَضاها داودُ أَوْ صَنَعُ السَّوايغِ تُبَعُّ (۲)

و نیز خرز را سرد خوانند و درفش را که آلت خرز بود مسرد و سراد گویند و قال الشاعر :  
كَمَا تَابَعَتْ سَرْدَ العِنانِ الخَوارِزُّ ، (۳)

( وَاعْمَلُوا صالِحاً ) آنکه گفت داود و قومش را که عمل صالح کنید که من بآنچه شما می‌کنید بینام می‌بینم و میدانم ، و مورد او ترغیب باشد .

( وَ لِسُلَيْمانَ الرِّيحَ ) عامه قراء خوانند : الرِّيحُ منصوب على تقدير وسخرنا لسليمان الرِّيحَ مگر عاصم في رواية أبي بكر والمفضل عنه که مرفوع خواند على الابتداء و خبره الجار والمجرور مقدماً عليه و التقدير و الرِّيحُ لسليمان أي كائن له ثابت له و لام تخصيص است یعنی آن چیزها که رفت داود را بود آنچه بسليمان مختص بود باد بود که او را مسخر بود .

( عُذُوها شَهْرٌ وَ رَواها شَهْرٌ ) مفسران گفتند از بامداد تا نماز پیشین یکماهه راه برفتی و از نماز پیشین تا نماز شام یکماهه راه ، و در یکروز دو ماهه راه ببردی بر بساط بادی در آمدی و بساط او بر گرفتی بالشکر گاه و لشکر بیک جا و همچنین میردی این مقدار

(۱) بر فرزند ابی‌العاص زره های حفظ کننده است که بافنده آنرا نیکو بافته برای آن دامن درست کرده است .

(۲) این بیت از ابی‌ذویب هذلی است در رثای چهار فرزندش که بطاعون هلاک شدند و گوید هیچکس از چنگ مرگ نرست حتی خران وحشی که پناه بکوههای بلند برند و گوئی بر آنها زره بافته‌اند از بافته های داود یا تبع .

(۳) پی‌درپی کردند سوراخ کنندگان سوراخ کردن دوال لکام را .

بدین مدت . وهب منبه گفت در بعضی کتب خواندم بناحیه دجله نوشته ای دیدند بر سنگی نقش کرده که بعضی أصحاب سلیمان عليه السلام نوشته بودند إِمَّا از إِنْس وإِمَّا از جِن « نحن نزلناه وما بنيناه و مبنياً وجدناه غدونا من اصطخر فقلناه و نحن را يحون منه إن شاء الله فبائتون بالشام » گفت ما باین شهر فرود آمدیم و نهما بنا کردیم بل همچنین یافتیم ، و بامداد از اصطخر بیامدیم و اینجا قیلوله کردیم و شب را إن شاء الله بشام باشیم . حسن بصری گفت چون سلیمان بعرض اسبان مشغول شد تا نماز دیگر از او فوت شد او اسبان را پی کرد یا داغ سپید نهاد ، چنانکه گفته شود ان شاء الله تعالی ، خدای تعالی بدل آن به از آن داد مر کبی از باد که بامداد يك ماه راه برفتی و تا نماز شام يك ماهه باز آمدی . بامداد از ایلیا بیامدی باصطخر قیلوله کردی پس از آنجا بر گزفتی نماز شام بکابل بودی .

ابن زید گفت سلیمان عليه السلام مر کبی ساخته بود از چوب او را هزار رکن بود بر هر رکنی هزار خانه بنا کرده بود (۱) که لشکر او از انس و جن در آنجا بودندی و در زیر هر رکنی هزار شیطان بود که آن مر کب را بر گرفتندی و برداشتندی از زمین . آنگه باد نرم بیامدی و يك ماهه راه بردی تا بوقت قیلوله آنگه فرود آمدی و آنجا قیلوله کردندی و نماز دیگر بر گزفتی و يك ماهه راه بپردی آنجا که سلیمان فرمودی که مردم ولایت خبر داشتندی سلیمان علیه السلام آنجا فرود آمده بودی بالشکر . روایت کرده اند که سلیمان عليه السلام بامداد از زمین عراق بیامد بمر و قیلوله کرد و نماز دیگر ببلخ کرد باد او را و لشکر گاه او را بر گرفت و مرغان در هوا سایه بر ایشان گسترده آنگه از بلخ به ترکستان آمد و از آنجا بچین رفت ، آنگه بر ساحل دریا برفت آنجا که مطلع آفتاب است تا بزمین قندهار رسید از آنجا بکرمان رفت و بزمین پارس آمد و چند روز آنجا بود از آنجا بامداد بر گرفت و بکسکر آمد و نماز شام بشام آمد بمدینه تدمر که شهر او بود و چون خواست رفتن ، شیاطین را بفرمود تا این مدینه تدمر برای او بنا کردند بسنگ و ستونهای آن از رخام سپید و زرد بسازند و آن آنست که نابغه جعدی در شعر خود بگوید :

إِلَّا سَلِيمَانَ إِذْ قَالَ الْمَلِئِكُ لَهُ قُمْ فِي الْبَرِّيَّةِ فَأَحَدُهَا عَنِ الْقَنْدِ

(۱) ابن زید این کلام را از معصوم روایت نکرده و سخن خود او حجت نیست و چگونه نقل بساط سلیمان علیه السلام برای ما مجهول است و از اینکه خداوند آنرا بیاد نسبت داده است معلوم میشود به اعجاز نبود بلکه سبب طبیعی داشت هر چند سبب طبیعی مطلقاً باراده و قدرت حق است باری با مرغان بالا میرفتند و باد در شراعی آنرا میبرد یا بنحو دیگر .

وَخَيْسَ الْجَيْنِ إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَهُمْ وَيَسْتُونَ تَدْمُرَ بِالصَّفَاحِ وَالْمَعْدِ (۱)

و اصحاب اخبار گفتند بر زمین کسکر این ابیات دیدند برسنگی کنده بعضی اصحاب سلیمان کرده بودند و ابیات این است :

وَ نَحْنُ وَلَا حَوْلَ سِوَايَ حَوْلِ رَبِّنَا نُرُوحُ إِلَى الْأَوْطَانِ مِنْ أَرْضِ تَدْمُرٍ  
 إِذَا نَحْنُ رُحْنَا كَانَ رَيْثُ رِوَا حِنَا مَسِيرَةَ شَهْرٍ وَ الْغُدُوهُ لَا خَيْرَ  
 أَنَا سٌ شَرَوْا لِلَّهِ طَوْعًا نَفْسُهُمْ بِنَصْرِ ابْنِ دَاوُدَ النَّبِيِّ الْمُطَهَّرِ  
 لَهُمْ فِي الْمَعَالِي الدِّينِ فَضْلٌ وَ رَأْفَةٌ وَإِنْ نَسَبُوا يَوْمًا فَمِنْ خَيْرِ مَعْسِرٍ  
 مَتَى يَرْكَبُوا رِيحَ الْمَطِيَّةِ أَسْرَعَتْ مُبَادِرَةً عَنْ سَيْرِهَا لَمْ تُقْصِرِ  
 يُظَلِّلُهُمْ طَيْرٌ صَفُوفًا عَلَيْهِمْ مَتَى رَفَرَفَتْ مِنْ فَوْقِهِمْ لَمْ يُتَبِّرِ (۲)

( وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ ) گفت بگداختیم برای او چشمه مس سه شبانه روز از معدن خود بیرون میآید چنانکه سیل آب آید و این بزمین یمن بود و آنچه امروز مردمان در دست میدارند از مس ، اصل همه مس از آنجا است که در عهد سلیمان بیرون آمد .

( وَ مِنَ الْجَيْنِ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ) گفت و از جنیان بعضی آن بودند که در پیش او کار کردند بفرمان خدای تعالی ( وَ مَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ) و هر کس که از جمله ایشان از فرمان او عدول کردی ما او را عذاب دوزخ بچشانیم در آخرت این قول بیشتر مفسران است . بعضی دیگر گفتند مراد آن است که این عذاب در دنیا بود که خدای تعالی فرشته‌ای را موکّل کرده بود بر جنیان تازیانه‌ای از آتش

(۱) بیت از قصیده ایست در مدح نعمان بن منذر و گوید ما نند تو کس نبود مگر سلیمان که خداوند گفت برخیز در میان مردم و فساد از میان آنها ببر و جن را مسخر کن که من آنها را دستوری دادم که تدمر را باصفحات سنگ و ستونها بنا کنند .

(۲) این ابیات را ثعلبی در عرائس نقل کرده است و اعتمادی بر آن نیست مؤلف برای آنکه قولی را ترك نکرده باشد آورده است . یعنی هیچ انتقال بی‌اذن پروردگار نیست و ما بوطن خویش میرویم از زمین تدمر وقتی شب برویم سیر شبانه باندازه يك ماه است و سیر روز يك ماه دیگر مردمی هستیم که خویش را با اختیار خود فروختم دریاری فرزند داود پینمبر پاك . در کارهای بزرگ دین فضل و مهربانی دارند و اگر نسب خود را بگویند از بهترین قبائلند و چون سوار مرکب باد شوند شتاب میرود و کوتاهی نمیکند مرغان بر آنها سایه افکنده چون بالای آنها باشند و امانده نمیشوند



بدرست گرفته هر کس که از فرمان سلیمان پای بیرون نهادی از آن تازیانه یکی بزدی اورا و بسوختی .

( يَمْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَتَمَاثِيلَ ) میگردند این جنیان برای سلیمان آنچه خواستی از محرابها گفتند مراد بمحاریب مساجد و قصور است و محراب مقدم هر مسجدی و مجلسی و خانه‌ای باشد کما قال عدی بن زید :

كَدُمِي الْعَاجِ فِي الْمَحَارِبِ أَوْ كَالْبَيْضِ فِي الرَّوْضِ زَهْرُهُ مُسْتَنْبِرٌ (۱)  
و قال وضاح اليمى :

رَبَّةٌ مَحْرَابٍ إِذَا جِئْتُهَا لَمْ أَلْقَهَا أَوْ أُرْتَقِي سُلْمًا (۲)

و تماثیل جمع تمثال باشد و هو تفعال من المثال و المثل مراد صورت انگیزخته است . گفتند بر تخت ملك او صورت هر سبعی و درنده‌ای بگردندی هیبت را . گفتند بر دو جانب سریر سلیمان دوشیر ساخته بودند جنیان و بر بالای دستهای سریر دو کر کس ساخته بودند که چون سلیمان عليه السلام پای بر سریر نهادی آن شیرها دست بگسترزدندی تا او پای بر آنجا نهادی و بر سریر شدی چون بنشستی آن کر کسان پر هادرهم گسترزدندی تا او را سایه بودی از آفتاب، و گفتند چنان ساخته بودند که جز سلیمان ندانستی که چه باید کردن تا دست آن شیران بر جای خود راست شود چنان که پای بروی توان نهادن . چون بخت نصر از پس سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد خواست تا بر جای سلیمان بنشیند علم آن ندانست پای بر نهاد شیر دست بر آورد و بر ساق پای او زد و ساقش مجروح کرد او بیفتاد و از هوش بشد و آن سریر رها کرد پس از آن کس نیارست و اختیار نکرد که برو شود . أصحاب سیر گفتند از جمله آنچه جنیان برای سلیمان بنا کردند مسجد بیت المقدس بود، و قصه آن آن بود که اهل اخبار و سیر گفتند خدایتعالی بر آل ابراهیم برکت کرد تا ایشان بکثرت بحدی رسیدند که عدد ایشان جز خدای ندانست چون نوبت بداود رسید داود پیغمبر بنی اسرائیل بود در عهد خود ایشان هر روز در زیادت بودند و چون بسیار شدند بکثرت عدد خود متعجب شدند و تکبری در سر گرفتند و ظلم

(۱) وصف برق است و درخشندگی آن مانند بت از عاج که در محراب نهند یا مانند زنان سپید که در باغ باشند و شکوفه باغ روشنی دهد و در بعض نسخ بجای بیض بکسر باء بفتح آن ضبط کرده‌اند یعنی تخم مرغ .

(۲) دارای مکان بلندی است که چون نزد او آیم با او ملاقات نکنم مگر بر نردبام

بالا روم .

و معصیت آغاز کردند.

خدای تعالی وحی کرد بداوود گفت یا داود من وعده دادم پدر شما ابراهیم را که عدد فرزندان او بکثرت بحدی رسانم که عدد ایشان کس نداند مگر من ، بآنچه او کرد از تسلیم فرزند بدبج. چون بآن وعده وفا کردم و آن نعمت بر شما تمام کردم نعمت مرا بکفران بدل کردید و در من عاصی شدید و برسر عجب آوردید و بکثرت فخر کردید و تکبر پیشه گرفتید اکنون بدان ای داود که من قسم کرده‌ام که ایشان را ابتلا کنم بیکی از سه چیز که عدد ایشان بآن کم شود و عجب از سر ایشان بشود اکنون ایشان مخیرند از میان سه نوع بلا اما قحط بر ایشان مسلط کنم سه سال ، یا تخلیه کنم میان ایشان و دشمن سه ماه . و اما طاعون بر ایشان مسلط کنم سه روز ، داود عَلَيْهِ السَّلَامُ قوم خود را خبر داد و ایشان دل تنگ شدند و گفتند یا رسول الله تو اختیار کن برای ما گفت لابد اختیار با شما است گفتند ما طاقت قحط نداریم و با دشمن مقاومت نتوانیم کردن ، آخر بر ما مرگ آسان تر باشد ساز مرگ پیش گرفتند و دل بر مرگ نهادند و غسل بکردند و حنوط بر خود کردند و کفنها در پوشیدند و بصحرا رفتند و زنان و کودکان را با خود بردند و در خدای بنالیدند و تضرع کردند و خروج ایشان بصعید بیت المقدس بود پیش از آنکه بنای بیت المقدس بکردند و مسجد او . داود عَلَيْهِ السَّلَامُ بصحرا بیرون آمد خدای تعالی بر طاغیان ایشان طاعونی فرستاد و بیک روز چندان بمردند که بدو ماه دفن نتوانستند کردن . چون دگر روز بود داود عَلَيْهِ السَّلَامُ بصعید بیت المقدس آمد و روی برخاک نهاد و صالحان بنی اسرائیل و تضرع کردند و از خدای در خواستند تا طاعون از ایشان بردارد خدای تعالی رحمت کرد و دعاء داود را اجابت کرد و عذاب از ایشان برداشت جبرئیل علیه السلام آمد و گفت بگوی این بندگان مرا تادشکر بیفزایند که من بدعاء تو طاعون از ایشان برداشتم . اکنون میفرماید که بر این صعید مسجدی بنا کنید که شما و فرزندان شما در آنجا طاعت کنید و ذکر من کنید . چون خواستند تا ببناء مسجد مشغول شوند مردی صالح از بنی اسرائیل آمد درویش تا ایشان را امتحان کند گفت مرا در اینجا حقی و ملکی است و شما را حلال نباشد که ملک من بپیرضای من مسجد کنید گفتند یا هذا در این زمین بسیار کس را حق هست و ایشان همه رها کردند و بخدای بخشیدند تو نیز هم چنان کن گفت من نبخشم که من محتاجم اگر خواهید از من بخرید و اگر نخرید غصب کرده باشید بر من بر داود آمدند و او را خبر دادند داود گفت بروید و رضای او طلب کنید و بپیرضای او ملک او بدست

مگیرید آمدند و قرار بها کردند چندانکه بها فرودند او میگفت ندهم و بیشتر خواهم بصد گو سفند بخواستند نداد و بصد گاو و بصد شتر کردند رضا نداد تا بها بجائی رسید که گفتند هم چندان که مساحت آن است بستانی پردرخت زیتون بدهیم هم رضا نداد تا بها بجائی رسانیدند که گفتند دیواری گرد این جایگاه بر آریم و پراز سیم و زر کنیم و بتو دهیم گفت اکنون راضی شدم چون آن مرد صالح بدید که ایشان دل بر آن راست کردند گفت نخواستم و بیک جو طمع نکنم و این زمین خدایرا دادم و غرض من امتحان شما بود تا شما در این کار جدّ خواهید کردن یا نه .

آورده اند که در وقت بها کردن آن زمین داود گفت که اگر مرا خویشتن بمزد بتو باید داد کار میکنم و مزد با تو میدهم تا آنکه که خوشنود شوی مرد گفت یا نبی الله تواز آن بزرگوارتری که من تو را بمزد دهم و من این زمین خدای را دادم حکم تراست، آنکه بنام مسجد کردند داود عليه السلام سنگ بر پشت گرفته میآورد و صالحان بنی اسرائیل نیز همچنین تا دیوار مسجد قامت مردی بر آوردند خدای تعالی وحی کرد بداود عليه السلام و گفت نصیب تو از بناء مسجد مقدس همین است رها کن که ترا پسری باشد نام او سلیمان سلیم القلب باشد و بردست او هیچ خون ریخته نشده باشد تمامی این مسجد بردست او باشد و ذکر وصیت او در عقب تو بماند داود عليه السلام در آنجا نماز میکرد و صالحان بنی اسرائیل و داود درین وقت صد و بیست و هفت ساله بود چون سالش صد و چهل شد او را وفات آمد و سلیمان عليه السلام بر جای او بنشست و خدای تعالی وحی کرد باو و گفت ترا باید این مسجد را تمام کردن جن و انس و شیاطین را جمع کرد و عمل آن میان ایشان ببخشید و هریکی را از ایشان آنچه کار ایشان بود باو گذاشت شیاطین را بفرستاد تا هر کجا سنگ سپید پهن بود از رخام و جز رخام تحصیل کردند و آن بر دوازده چشمه بنهاد بعدد اَسباط بنی اسرائیل چون شهرستان بنا کردند و از آن فارغ شدند آغاز بناء مسجد کردند سلیمان عليه السلام جنیان را بفرستاد تا زر و سیم و انواع جواهر اذدر و یاقوت و زبرجد و انواع طیب از مشک و عنبر و کافور جمع کردند چندانکه در عدد نیامد آنکه صنّاع را بخواند از هر نوع و بفرمود تا آن جواهر بسفند و بسودند مربع و مدور و مطول دشخوار بود بر ایشان تعاطی آن از صلابت و سختی سلیمان علیه السلام گفت جنیان را که تدبیری دانید که این صلابت ازین جواهر برود و آسان شود تراشیدن و سفتن آن گفتند یا رسول الله در میان ما هیچ کس نیست که این معنی بهتر از صخر

داند و او از جملهٔ محبوسان است در زندان تو بفرمای تا او را بیارند که گمان چنان است که او داند سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ پاره‌ای مس بگیرفت و نگین مهر خود بر آنجا نهاد و برای جنیان مهر بر آهن نهادی و برای شیاطین برمس و حق تعالی چنان ساخته بود که هر ماردی و بیفرمانی که مهر سلیمان دیدی در حال مسخر و منقاد شدی چون رسول رفت و مهر ببرد و او بدید گردن نهاد و او در بهری جزیرها محبوس بود برخواست و با رسولان سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ پیامد پیش سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ رفت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسولان پرسید که این عفریت در راه چه گفت و چه کرد گفتند یا رسول الله هیچ نگفت جز آنکه گاه گاه بخندیدی سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ او را گفت راضی نه‌ای بعضیان و طغیان تا چون رسولان من آمدند از ایشان بخندیدی و بمردمان افسوس داشتی (۱). صخر گفت یا رسول الله من از ایشان افسوس نداشتم ولیکن در راه چند عجب دیدم از آن بخندیدم گفت آن چه بود؟ گفت مردی را دیدم بر کنار جوئی شتری آب میداد و سبویی داشت تا آب برگیرد و بخانه برد حاجتی پیش آمد او را و کس نبود که شتر و سبوی باو سپارد و شتر بردسته سبوی بست و او برفت بقضاء حاجت گمان بزد که آن بستن شتر را بدارد شتر آن را بکشید و بشکست و برفت مرا از آن حماقت او خنده آمد. از آنجا پیامدیم بمردی رسیدیم که موزه میفرمود موزه دو زیرا او را میگفت این موزه چنان خواهم که چهار سال بماند مرا از عقل او خنده آمد که او را بر خود اعتماد یک روز ندارد و امید چهار ساله درپیش گرفته بود. از آنجا برفتم پیرزنی را دیدم که کهنات وفال گوئی میکرد و مردمان را از غیب خبر میداد و از احوال ایشان و حکم غایبات و نجوم، و آنجا که او نشسته بود گنجی نهاده بود و او بطمع محقری که از ایشان بستاند آن دروغ میگفت و نمیدانست که در زیر پای او گنجی نهاده است مرا از آن عجب آمد و بخندیدم، و از آنجا برفتم بشهری رسیدم مردی را دیدم که او را رنجی بود پیاز یخورد بهتر شد. بنشست و طبیبی پیش گرفت هر کس که باو آمدی و از رنجی و دردی بنالیدی او را پیاز فرمودی از آن بخندیدم، از آنجا ببعضی بازارها رسیدم سیر دیدم که می‌پیمودند بچهار یک و بگراف بر آن زیاده میکردند و از آن نافع تر هیچ نیست و پلیل دیدم که می‌سنجیدند (۲) و در او مناقشه میکردند و آن زهری است از جمله زهرها از آنجا بجمع رسیدم که در آن مجمع بسیار دعا میکردندی و تضرع و زاری و از خدای رحمت

(۱) عبارت عرایس این است مارضیت بتمردک علی و ترک المجبیء الی طاعتی حتی مبرت تسخر

من الناس .

(۲) پیمودن کیل کردن است و سنجیدن بتراز و کشیدن و چهار یک نام کیل خاص است

خواستندی پس ملال آمد ایشان را برخاستند و برفتند گروهی دیگر آمدند و بنشستند رحمت فرود آمد باینان رسید و ایشان محروم ماندند از حکم قضا و قدر مرا عجب آمد و بخندیدم . سلیمان گفت یا صخر درین گشتن تو در بر و بحر چیزی دانی که این جواهر نرم شود باو و خوار باشد تراشیدن و سفتن او گفت بلی یا رسول الله سنگی است سفید آنرا میامور خوانند و نمیدانم که بکدام معدن باشد و از مرغان هیچ مرغ پرحیله تر از عقاب نباشد بفرمای تا صندوقی از سنگ بتراشند و بچکان عقاب در او کنند پیش او سر آن ببندند چنانکه عقاب راه نیابد بر بچکان او برود و آن سنگ حاصل کند برای آن تا این صندوق سفته کند و بچکان رسد. سلیمان علیه السلام بفرمود تا عقابی را بگرفتند و بچکان او در صندوق سنگی کردند یک شبان روز آنکه عقاب را رها کردند و بچگانش از آنجا باز گرفتند عقاب برفت و از پس یکشبان روز باز آمد و آن سنگ بیاورد و بر آن صندوق سنگی زد و بسفت و بنزدیک بچکان شد بدیگر نوبت سلیمان علیه السلام جماعتی جنیان را با عقاب بفرستاد تا از آن جای آن سنگ را بیاورند بمقدار حاجت و آن الماس است که تا باهروز بکار می دارند در نقش کردن نگینها و سفتن جواهرها . آنکه سلیمان علیه السلام مسجد بیت المقدس بنا کرد برخام سپید و زرد و سرخ و ستونهای رخام و ألواح یاقوت و زبرجد در او نشانده و دیوارها و سقف او مرصع کرده بجواهر و مروارید و یاقوت و فیروزه و فرش او از فیروزه ساخت تا چنان شد که بر روی زمین خانه نبود از آن نیکوتر چون شب در آمدی از نور آن جواهر چنان روشن بودی که بچراغ احتیاج نبودی . چون تمام کرده بود احبار بنی اسرائیل را بخواند و ایشان را بگفت که این برای خدا بنا کرده ام تا در او عبادت کنید و آنروز که تمام شد آن روز را عید گرفتند و گفتند از اعجاب آنچه سلیمان کرد در بناء بیت المقدس آن بود که خانه ای بساخت و دیوارهای او سبز کرد و افروخته و روشن چنانکه روی در او بدیدندی و چون مرد پارساء پرهیزکار در او شدی و در آن دیوار در نگرییدی خیال روی خود را سفید دیدی و چون مرد فاجر بی سامان کار دراوشدی خیال روی خود دراوسپاه دیدی تابدان سبب بسیار کس از فسق و معصیت باز ایستادند و ایشان را لطف شد .

و دیگر از عجایب او آن بود که در زاویه از زوایای مسجد عصای آبنوس نهاده بود که چون یکی از اولاد پیغمبران دست در آن مالیدی هیچ رنجی نبودی او را و اگر کسی بودی که دعوی کردی که از ایشان است و نبود دست که در او زدی دستش بسوختی این و مانند

این که خارق عادت باشد از فعل خدای بود بر سبیل معجز سلیمان علیه السلام. گفتند بیت المقدس با این مسجد هم بر آن هیئت بود تا روزگار بختنصر که او پیامد و بیت المقدس خراب کرد و مسجد بشکافت و جواهری که در وی بود گرفت و با عراق برد که دارالملک او بود.

سعید بن المسیب گفت چون مسجد تمام کرد بفرمود تا درهای مسجد ببستند چون خواستند که بگشایند نتوانستند تا سلیمان را وحی آمد که بر خدای سوگند ده بنماز پدردت داود علیه السلام تا درها گشاده شود همچنان کرد درها گشاده شد سلیمان علیه السلام ده هزار مرد را از عباد بنی اسرائیل نصب کرد تا در بیت المقدس عبادت میکردند پنج هزار بروز پنج هزار شب فذلک قوله « یعملون له مایشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب » گفتند محاریب مسجد بیت المقدس است و تماثیل فرشتگان و صالحان تا ایشان بمشاهده آن بصلاح نزدیکتر باشند « و جفان کالجواب » گفتند جفان جمع جفنه و جفنه کاسه بزرگ باشد « کالجواب » چون حوضهای آب که یجبی فیها الماء ای یجمع قال الأعی :

تَرَوْحُ عَلَى آلِ الْمُحَلِّقِ جَفْنَةٌ كَسَجَابِيَةِ الشَّيْخِ الْعِرَاقِيِّ تَفْهَقُ (۱)

و قال آخر :

فَأَصْبَحَتْ جَابِيَةٌ صَهَارِجًا كَأَنَّهُ جِلْدُ السَّمَاءِ خَارِجًا (۲)

حسن بصری گفت چنین برای سلیمان از سنگ کاسها کردند هر یکی چند حوض شتران، که در یک جفنه هزار مرد بنشستندی (و قدور را سیات) و دیگرهای که ز جای نقل نشایستی کردن پیوسته بر بار بودی و فرو نرفتندی هر گز. و راسیات ثابتات باشند من رسا إذا ثبت، و از اینجا کوهها را واسی گویند که از جای نجنبند. گفتند این جفان و قدور در یمن بود. و آورده اند که هر روز در مطبخ سلیمان علیه السلام چهل هزار گاو خرج شدی بیرون از دیگر حیوانات از گوسفند و بره و انواع مرغان (إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا) گفت عمل صالح کنید ای آل داود بر سبیل شکر، و نصب او بر مفعول له است دون مفعول به (وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) آنکه

(۱) گویند محلق مردی فقیر بود و دخترانی چند داشت در خانه مانده شبی اعی در خانه او درآمد او ضیافتی نیکو کرد و یک ناقه داشت همان را بکشت و چون اعی از حال او آگاهی یافت که فقیر است قصیده ای در مدح او گفت و او را بثروت وسخا وصف کرد و در بازار عکاظ خواند اشراف قبائل بدو اقبال کردند و دخترانش بزنی بگرفتند، گوید هر شب برخاندان محلق کاسه بزرگ از طعام لبریز باندازه حوض شیخ عراقی میکردانند.

(۲) صهاریح حوض ساروج اندوده است که هموار کرده مانند آسمان بی شکاف و سوراخ باشد.

گفت از بندگان من کمند که شکر کنند . جمله قراء بفتح یاء خواندند از عبادی مگر حمزه که او با رسال یاء خواند (۱) . گفتند داود علیه السلام ساعات شب و روز بر آل خود مقسم کرده بود بر عبادت بودندی .

قوله ( فَهَلْ تَأْقِضِينَ عَلَيْهِ الْمَوْتَ - الْآیة ) خدایتعالی گفت چون مامرگ قضا کردیم بر سلیمان علیه السلام . مفسران گفتند سلیمان را علیه السلام عادت بودی که یک ماه و دوماه و کمتر و بیشتر در بیت المقدس رفتی برای عبادت و کسی را بخود راه ندادی و طعامی و شرابی که او را بآن حاجت بودی بروجه قناعت برگرفتی . و هر وقت که او در بیت المقدس شدی درختی دیدی نورسته گفت ای درخت نام تو چیست ؟ گفتی نام من فلان چیز ، گفتی تو چه کار را شائی ؟ گفتی فلان کار را بفرمودی تا ببردندی تا برای آن کار ذخیره کردندی تا آن سال که فرمان یافت در مسجد شد درختی را دید رسته گفت یاد درخت توچه درختی و نام تو چیست ؟ گفت خروبه گفت ترا چرا خروبه خوانند ؟ گفت برای آنکه در رستن من خراب بیت المقدس است سلیمان علیه السلام اندیشه کرد و گفت این خبر مرگ من است که با من دادند چو تا من زنده باشم کس بیت المقدس را خراب نتواند کردن . بفرمود تا بکنند و در دیوار بستی ازان او نشانند . آنکه گفت بار خدا یا چون وقت مرگ می در آید خبر مرگ من بر جنیان بیوشان تا مردمان بدانند که جنیان غیب ندانند چو جنیان دعوی علم غیب میکردندی و کهانت ، آنکه در محراب رفت و نماز میکرد ملک الموت بیامد و جان او برداشت و او تکیه کرده بر عصا . ابن زید گفت که سلیمان ملک الموت را پیش از آن گفته بود که چون مرا أجل نزدیک رسد مرا خبر ده بچندروز بیشتر چون وقت مرگ آمد ملک الموت بیامد و گفت یا سلیمان یک ساعت از عمر تو بیش نمانده او شیاطین را بخواند و گفت از برای من کوشکی کنی از آبگینه که من در آنجا شوم مردمان را بینم و ایشان مرا ببینند و در حجاب باشم از ایشان ، و آن حجاب منع نکند از آنکه مرا ببینند هم در این حال در این جا که من ایستاده ام گردا گرد من و آنرا در مسازید . ایشان آنچه او خواست بکردند یک ساعت

(۱) یکی از انجاها که یاء متکلم بر دو وجه قرائت شده است این کلمه است و در هر جا که بیکوجه قرائت کردند وجه دیگر جائز نباشد باتفاق علماء و گروهی در زمان ما که در این امور بصیرت ندارند گویند هرچه در عربیت جائز است بدان قرائت توان کرد اگرچه هیچیک از قراء نخوانده باشند بنا بر ای اینان هر یاء متکلم را و العیاذ بالله بدو وجه قرائت توان کرد رجوع به صفحه ۳۳۵ از جلد دوم این تفسیر شود .

او برپای ایستاده و نماز میکرد ملك الموت آمد و جان او برداشت و او برعصا تکیه کرده .  
 و روایت دیگر آن است که او قوم را گفت این ملك با این صفت که خدای تعالی مرا  
 داد يك روز در او نیاسودم فردا میخواهم تا یکساعت بیاسایم و يك فرداصافی بر من بکنند بی  
 کدورت از بامداد تا شب. گفتند فرمان تراست چون دیگر روز بود در کوشك رفت و مردم را  
 منع کرد از آنکه در پیش او شوند و درها بفرمود تا ببستند تا آنروز چیزی نشنود که دلتنگ  
 شود چون در کوشك شد عصائی بدست داشت بر آن عصا تکیه کرد و در مملکت خود نظاره  
 میکرد نگاه کرد بر نائی را دید در پیش او ایستاده او را گفت السلام عليك يا سليمان گفت و  
 عليك السلام چگونه درین کوشك آمدی و من فرموده ام بواب و حجاب را تا کس را در اینجا  
 نگذارند تو از من نترسی که بی اذن من بکوشك من در آمدی گفت بدانکه من آنم که هیچ  
 دربان و حجاب مرا منع نکند و از هیچ پادشاه نترسم و رشوت نپذیرم ، و من اینجا بی دستوری  
 نیامدم گفت ترا که دستوری داد ؟ گفت خداوند کوشك ، سلیمان بدانست که ملك الموت است  
 گفت همانا تو ملك الموتی ؟ گفت آری گفت بچه کار آمده ای گفت آمده ام تا جانت را بردارم  
 گفت یا ملك الموت من همه عمر يك امروز خواسته ام تا صافی باشد مرا از کدورت و در او  
 دلتنگ نشوم . ملك الموت گفت یا سلیمان تو چیزی خواسته ای در دنیا که خدا نیافریده  
 است و آن روزیست چنین که تو گفتی و فرمان خدای رازدی نیست بقضای او راضی باش گفت  
 ای والله بقضای او راضی شدم ، ملك الموت قبض روح کرد او را برپای ایستاده و برعصا تکیه  
 کرده ، مدتی دراز بر آمد و سلیمان عليه السلام از کوشك نمی آمد و جن وانس هر يك بر سر آن  
 کار بودند که سلیمان ایشان را فرموده بود و خدای تعالی درخت سنب را بفرستاد تا عضای او  
 را سوراخ کرد عصا بشکست و سلیمان بیفتاد يك روز دوشیطان بایکدیگر گفتند از ما هر دو که  
 دلیرتر است که درین کوشك شود بنگرد که سلیمان چه میکند ، و خدای تعالی عادت چنان  
 رانده بود که هر شیطانی که گرد سلیمان گشتی یا پیرامن اوشدی بسوختی یکی گفت از ایشان  
 که من بروم و بنگرم و بیشتر از سوختن نخواهد بودن بکوشك در آمد آواز سلیمان نشیداندك  
 اندك پیش میرفت تا بنگرید سلیمان افتاده بود نزدیک سلیمان شد سوخت پیشتر رفت بنگرید  
 سلیمان مرده بود بیرون آمد و مردم را خبر داد از مرگ سلیمان مردم در رفتند و بدیدند و  
 عصای سلیمان برداشتند بنگریدند درخت سنب خورده بود ندانستند که او چندگاه است تا  
 مرده است درخت سنب را بگرفتند و بر عصا نهادند يك شبانه روز تا مقداری از آن عصا بخورد  
 آنکه بر آن حساب کردند چون بنگریدند يك سال بود تا سلیمان مرده بود و قول درست



آن است که خدای تعالی خواست تا معلوم کند خلقانرا که جنیان در آنکه گفتند ما غیب دانیم دروغ گفتند ، و سلیمان را عَلَيْهِ السَّلَامُ کوشکی بود از بلور که او در آنجا شدی مردم او را دیدندی و او مردم را بدیدی و در آن کوشک ایستاده بود بر عصا تکیه کرده ملك الموت آمد و گفت یا سلیمان اجابت کن دعوت خدای را او گفت یا ملك الموت مهلتی ده مرا تا مطالعه کنم احوال خود را و احوال لشکر را گفت دستوری نیست تا بآنجا رسید که گفت چندان رها کن که از پای فرو نشینم گفت دستوری نیست همچنان برپای ایستاده جانش بر گرفت و او بر عصا تکیه کرده و آن جنیان را هر یکی را بکاری فرو داشته بودایشان آن کار میکردند و در سلیمان مینگریستند و ندانستند که او مرده است تا يك سال بر آمد بعد يك سال درخت سنبه بیامد و عصای او بسفت چون ثقل سلیمان بعصا رسید عصا بشکست و سلیمان بر روی در فتاد مردم بدانستند که سلیمان مرده است و يك سال است تا مرده است و جنیان نمیدانستند چو اگر دانستندی در آن عذاب نماندندی، و در مصحف عبدالله مسعود چنین است فمکتوا یدأبون له من بعد موته حولا كاملا فايقن الناس ان الجن كانوا يكذبونهم ولو انهم علموا الغيب لعلموا موت سلیمان ولم يلبثوا في العذاب سنة فذلك قوله (مادلهم على موته إلا دابة الأرض تأكل منسأته) والمنسأة العواء لان بها ينسى الابل ای یزجر و يؤخر قال طرفه :

أُمُومٍ كَأَنَّ لَوَاحِ الْأَرَانِ نَسَّتْهَا عَلَى لَاحِبٍ كَأَنَّهُ ظَهْرُ بُرْجِدٍ (۱)

ای سقتها ، و بیشتر قرآء مهموز خواندند و أبو عمرو مدنیان بی همزه خواندند و هر دو

لغت است و قال الشاعر في الهمز :

تَصْرَبْنَا بِمِنْسَاءٍ وَجْهَهُ فَصَارَ بِذَلِكَ مَهِينًا ذَلِيلًا (۲)

و قال آخر في ترك الهمز :

إِذَا دَبَّيْتِ عَلَى الْمِنْسَاءِ مِنْ كِبَرٍ فَقَدْ تَبَاعَدَ عَنكَ اللَّهْوُ وَالْغَزَلُ (۳)

( فلما خرو ) چون سلیمان بروی در آمد ( تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ ) جنیان بدانستند که اگر

ایشان غیب دانستندی سدی در عذاب ورنج و تکلیف نماندندی و محل « أن » مع الفعل نصب است بوقوع الفعل علیه . أهل تاریخ گفتند عمر حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ پنجاه و سه سال بود و مدت

(۱) در وصف ماده شتر گوید نرم رواست مانند تخته های اران ( که از آن تخت روان کنند )

آنرا اندم بر راه راست روشن مانند پشت گلیم .

(۲) روی او را بعصا زد و بدین سبب خوار و ذلیل شد .

(۳) چون از پیری تکیه زده بر عصا راه بروی، لهو و معاشره از تودور باشد .

ملکش چهل سال بود و بسیزده سالگی پادشاه شد و بسال چهارم از ملکش ابتداء کرد ببناء بیت المقدس قوله تبارك و تعالی :

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ

بتحقیق که بود مر اولاد سبأ در مسکنهایشان نشانه دو بوستان از راست و چپ بخورید از روزی

رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا

پروردگار شما و شکر کنید او را شهری پاکیزه بود و پروردگار آمرزنده است پس روی گردانیدند پس فرستادیم

عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِيمِ وَ بَدَّلْنَا هُمْ بِجَنَّتَيْنِ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خَمْطٍ وَ

بر آنها سیلی را از بندی محکم و بدل کردیم آنها را بدو بوستان نشان دو باغ دیگر که صاحبان میوه های بدطعم بود و

أَثَلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۵) ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي

درخت شورگز و چیزی از درخت سدر اندک اینست که پاداش دادیم آنها را بآنچه کفران نمودند و جزا ندهیم

إِلَّا الْكَافِرَ (۱۷) وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا

مگر ناسپاسی در کفر و گردانیدیم میان ایشان و میان دهها که برکت دادیم در آن دهها ظاهر و مقدر کردیم

فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ

در آنها رفتن را سیر کنید در آن شبها و روزها در حالتیکه ایمن باشید پس گفتند پروردگارا دوری کن میان

أَسْفَارِنَا وَ ظَنَّمُوا أَنفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَزَّ قَنَاهُمْ كُلٌّ مُمَزَّقٍ

سفرهای ما و ستم کردند نفسهایشان را پس گردانیدیم آنها را احادیث و پراکنده کردیم آنها را پراکنده شدنی

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹) وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ

بدرستیکه در این هر آینه آیتهاست مهر صبر کننده شکر گزار را و بتحقیق راست کرد بر اهل سبأ دیو گمان خود را

فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ

پس پیروی کردند او را مگر گروهی از کروندگان و نبود مر او را برایشان از حجتی مگر آنکه بدانیم آنکه

يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱) قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ

میکرود با آخرت از آنکس که او از آن در شک است و پروردگار تو بر هر چیزی نگهبانست بگو بخوانید آنانکه

زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا  
 گمان کردید از جز خدا مالک نیستند بوزن مورچه خرد در آسمانها و نه در زمین و نیست آنها را در آن دو  
 مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲) وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ

هیچ شرکتی و نیست اورا از آنها هیچ مددکاری و سود ندهد شفاعت کسی نزد او مگر آنکه رخصت داده

لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ  
 اورا تا آنکه رفع فزع کند از دلها ایشان گویند باهم که چه چیز گفت پرورد کار شما گفتند سخن راست و او

الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَ إِنَّا  
 خدای برتر بزرگوار است بگو کیست که روزی میدهد شمارا از آسمانها و زمین بگو خدا و بدرستی که ما

أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۴) قُلْ لَا تُسْتَلُونَ عَمَّا أَجْرَْنَا وَلَا  
 یا شما هر آینه براه راستیم یا در گمراهی هویدا بگو پرسیده نشوید از آنچه کسب کردیم ما بگناه و نشویم

نُستَلُّ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵) قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ  
 پرسیده از آنچه میکنید بگو جمع میکند میان ما پرورد کار ما پس میکشاید میان ما بر راستی و اوست گشاینده

الْعَلِيمُ (۲۶) قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ  
 دانا بگو بنمائید مرا آنانکه الحاق کرده اید بخدا شریکان نه چنانست بلکه اوست خدای غالب

الْحَكِيمُ (۲۷) وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ  
 درست کردار و نفرستادیم ترا مگر فرستادنی عام برای مردم و مژده دهنده و بیم کننده و لکن بیشتر مردمان

لَا يَعْمُونَ (۲۸) وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۹) قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ  
 نمیدانند و میگویند کفار کی باشد این وعده اگر هستید راستگویان بگو برای شماست وعده

يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ  
 روزیکه باز پس نرود از آن روز مقداری اندک و نه پیشی گیرند بر آن و گفتند آنانکه کافر شدند هرگز نمیگرویم

بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ  
 باین قرآن و نه بآن کتاب که فرود آمد پیش از آن و اگر ببینی تو چون ستمکاران را بازداشتگان نزد پرورد کار آنها

يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ  
بر میکردند پاره‌ای آنها بسوی پاره‌ای سخن را می‌گویند آنانکه ضعیفان بودند مر آنانکه سرکشی کردند اگر نبودید شما

لَكِنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أَنْحُنُ صَدَدْنَا كُمْ  
هر آینه بودیم ما گروندگان گفتند آنانکه سرکشی نمودند مر آنانرا که ضعیف بودند آیا ما بازداشتیم شما را

عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ  
از راه راست بعد از آنکه آمد شما را بلکه بودید شما گناهکاران و گفتند آنانکه بیچاره بودند مر آنانرا که

اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُهُنَّ أَنْ يَنْكُرْنَ بِاللَّهِ وَنَجَعَلْ لَهُ  
سرکشی نمودند بلکه حیله شما در شب و روز که بیوسته ما را میفرمودید اینک کافر شویم بخدا و میگردانیم مر او را

أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ  
همتا یان و پنهان دارند پشیمانی را هنگامیکه دیدند شکنجه را و گردانیدیم غله‌های آتشین را در گردنهای آنانکه

كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳).

کافر شدند آیا جزا داده شوند مگر آنچه بودند که میکردند

قوله تعالى (لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ - الآية) فروة بن مسيك العظيفي رواية

کرد از رسول ﷺ مردی پرسید که یا رسول الله سبأ چیست، نام مردی است یا نام زنی یا  
شهری یا زمینی یا کوهی یا وادئی؟ گفت نام شهر وزمین و کوه و وادی نیست بل نام مردی  
است از اعراب که او را ده پسر بود شش از ایشان بیمن رفتند و چهار بشام، اما آنانکه بیمن  
رفتند کنده بود و اشعر و ازد و مدحج و انمار و حمیر. مرد گفت انمار کیست یا رسول الله  
گفت آنکه خثعم و بجیله ازوست، و اما آنچهار که بشام رفتند عامله بود و حذام و لخم و غسان.

و در سبا صرف و ترک صرف رواست و بهر دو خوانده اند. آنکه صرف کرد گفت نام مردی  
است بعینه، و آنکه صرف نکرد گفت نام قبیله‌ای است، و سبب هاء منع صرف تأنیث باشد و  
علمیت. أبو عبیده این اختیار کرد لقوله فی مساکنهم بر جمع، و قرءاء اختلاف کردند درین لفظ  
حمزه خواند و بنحی در شاذ مسکنهم بفتح کاف علی لفظ الواحد، و کسائی و خلف خواندند و  
أعمش و یحیی در شاذ مسکنهم بکسر کاف علی الواحد، و باقی قرءاء مساکنهم خواندند بآلف  
علی الجمع (آیه) ای دلالة و علامة (جنتان) خبر مبتداء محذوف است، و التقدير وهي جنتان

( عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ ) ای احدیہما عن یمین الداخل والاخری عن شمالہ . حق تعالی گفت سبأ را در مساکن وجایہای ایشان آیتی بود ودلالتی ، و آن دوستان بود یکی بر راست آن کہ در زمین ایشان شدی و دیگر بر چپ او ، و گفتند آیت آن بود کہ در زمین ایشان هیچ چیز از موزیات نبودی از حشرات وهوام زمین از مار و کژدم و کیک وسرابیک (۱) و پشه وشپش واگر کسی بر زمین ایشان رفتی و در جامه او چیزی از موزیات بودی بهواء آن جایگاه بمردندی و در آن بستانهای ایشان چندان میوه بود کہ اگر کسی سبدی بر سر گرفتی و در زیر آن درختان بگذشتی کہ بآن سوی شدی سب او پراز میوه بودی بی آنکہ او بدست گرفتی ( کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشکُرُوا لَهُ ) و این شهر شما شهری خوش است . از جایہاست کہ قول درو مضمراست والتقدير « قیل لهم کلوا من رزق ربکم » گفتند ایشانرا بخورید از روزی خدایتان وشکر کنید او را ( بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ ) خبر مبتداء محذوف است ای ہذہ بلدہ طیبہ او بلدتکم بلدہ طیبہ ( وَ رَبُّ غَفُورٌ ) ای ربکم رب غفور این شهر شما شهری خوش است و خدایتان خدائست آمرزنده .

( فَأَعْرَضُوا ) و ہب گفت خدای تعالی سیزده پیغمبر را بسبأ فرستاد تا ایشان را با خدای خواندند و تذکر نعمت خدای کردند و ایشان اعراض کردند وعدول و کفر آوردند و گفتند ما خدای را بر خود نعمتی نمیشناسیم واگر این نعمت او کرده است بگوی تاباز گیرد از ما حق تعالی گفت ( فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ ) ما سیل عرم بر ایشان بفرستادیم سیل آبی عظیم باشد کہ آنرا دفع نتوان کرد قال الشاعر :

أَقْبَلَ سَيْلٌ جَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ يَجْرِدُ جَرْدَ الْجَنَّةِ الْمُفِئَةِ (۲)

ومفسران در عرم خلاف کردند بعضی گفتند عرم خود نام سیل است إضافة إلیہ لا اختلاف اللفظین کقولہ حنّس الظلم وقیل هو من باب قولہم یوم الجمعہ وشہر ربیع الاول وهو الصحیح وبعضی گفتند باران عظیم باشد و گفتند نام وادی است و گفتند نام آن موش بود کہ آن بند را سوراخ کرد ، و گفتند نام بندی است کہ آنجا کرده بودند و أعشی درین باب گفت :

فَفِي ذَاكَ لِلْمُؤْتَسِي أُسْوَةٌ وَمَا رَبُّ عَفْسِي عَلَيْهِ الْعَرِمُ

(۱) در جای دیگر سراسک گفته بمعنی پشه کوچک چنانکہ در بارہ هلاک نمرود در محل خود گذشت .

(۲) سبلی آمد بفرمان خدای کہ بستان غله آورده را بر کند و خشک کرد

رُحَامٌ بَنَتْهُ لَهْمٌ حَمِيرٌ إِذَا جَاءَ مَأْوُهُمْ لَمْ يَرِمُوا (۱)

عبدالله عباس گفت عرم نام بندی است که بلیس کرد آنجا و سبب آن بود که برای آب خلاف بسیار میکردند و منازعه بود میان ایشان تا بمحاربه و محاصره انجامید بلیس برخاست و از میان ایشان برفت و بکوشکی شد که او را بود در بست و روی بایشان نمود و ایشان برخاستند و پیش او رفتند و عذر خواستند و شفاعت کردند او را که باز آی که ما دیگر مانند آن نکنیم او برخاست و بیامد و بفرمود تا آنجا که رهگذر آن آب بود بندی کردند عظیم و آن عرم است بلغت حمیر و آن سدی بود که او بفرمود میان دو کوه بسنگ و قیر بساختند و آنرا سه در کرد یکی از بالای دیگر، در زیر آن بر که عظیم بکرد و آنرا دوازه راه بکرد بعدد جوبهای ایشان تا چون باران آمدی وسیل آب در پس آن سد مجتمع شدی آنگه در بالا بگشادندی تا آب در آن بر که آمدی چون کمتر شدی در میان بگشادی چون کمتر شدی در زیرین بگشادی، و آن بر که آب قسمت کردی در جویها، و بفرمود تا پشک گوسفند در آب افکندندی هر کجا آب بیشتر بودی آن پشک سریع تر برفتی، و بفرمود تا باقوام راستی آوردندی (۲) هم برین نسق این بکرد و همچنین میبود تا آنگه که بلیس گذشته شد و مدتی بر این آمد و ایشان طاعی و باغی شدند چون از حد خود تعدی کردند خدای تعالی موشانی بزرگ را برایشان مسلط کرد تا بیامدند و آن سد بسفتند و سوراخ کردند تا آب درو افتاد و ویران کرد وسیل در شهرهای ایشان افتاد و زمینها و سرایهای ایشان و بستانها خراب کرد. و هب گفت که ایشان شنیده بودند که شهر ایشان بموش ویران خواهد شد هر کجا فراخانی بود میان فرجۀ دو سنگ گربه ای باز بسته بودند چون وقت هلاک ایشان بود خدای تعالی موشانی را فرستاد که گربگان از ایشان بگریختند و بایشان کارگر نبودند و ایشان مسلط شدند و سد سوراخ کردند وسیلی عظیم خدای تعالی بفرستاد تا سد را بکند و از جای برداشت و آب در شهرها و خانهای ایشان افتاد و ویران کرد. و ایشان بعضی هلاک شدند و بعضی در عالم

(۱) عبرتی و تسلیتی است شمارا که سد مارب را سیل عرم ویران کرد از سنگ بود و قبیلۀ حمیر برای آنها ساخته بودند چون سیل آمد پایدار نماند «ولم یرم» از رام یرم است.

(۲) عبارت طبری چنین است. «فجعل بعض البعر یخرج اسرع من بعض فلم تزل تضیق تلك الانهار و ترسل البعر فی الماء حتی خرج جمیعاً معاً فكانت تقسمه بینهم علی ذلك». باید دانست این روایت ضعیف است و چون بلیس در عرب مشهورتر بود هر چیز را نسبت باو میدادند و بنا کننده سد یکن نبود و خراب آن در زمان ملک حبشه بود بریمن و در معجم البلدان تفصیل آن آمده است.

پراکنده شدند و پراکندن ایشان در عرب مثل شد تا هر پراکنده مستأصل را گفتند تفرقوا  
آیدی سبا و آیدای سبا و این در کلام و اشعار ایشان بسیار است قال کثیر :

آیادی سبا یا عَزَّ مَا كُنْتُ بَعْدَكُمْ فَلَمْ يَجْلُ بِالْعَيْنَيْنِ بَعْدَكَ مَنظَرُ (۱)  
و قال آخر : « مِنْ صَادِرِ أَوْ وَارِدِ آيِدِي سَبَا » (۲) .

و قال جرير :

الوَارِدُونَ وَ تَيْمٌ فِي ذُرَى سَبَاءٍ قَدْ عَضُّ أَعْنَاقَهُمْ جِلْدُ الْجَوَامِيسِ (۳)  
و اشتقاق عرم از عرامه باشد و این تمر و وعصیان بود و العارم المتمر و الشدید و به عرام

ای وقاحه

( وَبَدَلْنَاكُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أَكْلٍ خَطِيٍّ وَأَثَلٍ وَشِيءٍ مِنْ  
سِدْرٍ قَلِيلٍ ) گفت ایشانرا بدل دادیم بآن دوستان پرمیوه و نعمت دوستان خداوند  
میوهها از خمط ، و خمط اراك باشد بر قول بیشتر مفسران ، و گفتند خمط هر درختی بود که  
تنه دارد ، و گفتند درخت [غضا] بود ، و گفتند درختی است که باری تلخ دارد ، و گفتند هر  
نباتی تلخ را خمط خوانند . و اثل: عبدالله عباس گفت درخت گز باشد . و گفتند گز نباشد با  
گز ماند آنرا شوره گز گویند از درخت گز مهتر باشد . قتاده گفت نوعی چوب است و  
گفتند سمره است ، و گفتند درخت شمشاد است و این همه درختان بی برند « و شیء من سدر  
قلیل » و در آن بستانها اندکی از سدر بود . قتاده گفت بینا (۴) که میدیدند درختی که هر کدام  
که نیکوتر بودی چون بدیدند از آن زشت تر درختی نبودی . و قوله « ذواتی اکل خمط »  
جمله قرءاء بنوین خواندند در اكل علی آنه بدل اوصفة مگر أبو عمرو و یعقوب که ایشان باضافه  
خواندند .

( ذَالِكِ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا ) ان جزا و پاداشت دادیم ایشانرا و « ذالك » در محل  
نصب است بوقوع الجزاء علیه ای جزیناهم ذالك العذاب بما كفروا « ما » مصدری است ای  
بکفرهم ( وَهَلْ نَجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ ) و جزا دهیم مگر مردم کافر نعمت را ؟ . کوفیان  
خواندند نجازی بنون مضموم و زای مکسور حملاً علی قوله « جزیناهم » و باقی قرءاء یجازی

(۱) ای عزه - پریشان و پراکنده بودم بعد از شما و هیچ منظر پس از تو در دیده من جلوه  
نکرد عزه نام زنی است .

(۲) بیرون رفتند و بیرون آمدند متفرق .

(۳) آنها با قبيله تیم در بالای شهر سبا آمدند در حالیکه پوست گاومیش کردن آنها را آزرده

بود یعنی اسیر بودند . (۴) یعنی درین اینکه .

بیاء مضموم وفتح زای علی المجہول ، وپا داشت دهند ، وبرقراءت اوّل پاداشت دھیم الاکافر را ، آنکہ ہم بیان نعمت شد کہ برایشان کردہ بود گفت :

( وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً ) گفت از میان دہا و شہرہا ایشان و شہرہای شام کہ ما براو برکت کردہ ایم دہا کردیم ظاہر کہ از این دہ بآن دہ نگاہ کردندی بدیدندی و پیدا بودی یعنی نزدیک بیکدیگر . حسن گفت مردی بامداد از دہی بیامدی و قیلولہ بدہی دیگر کردی و شام بدہی دیگر خوردی گفت زن بودی کہ بیامدی زنبیلی بر سر نہادہ و دوک بدست می تافتی و میرفتی ہر کہ او بمقصد رسیدی زنبیل او از میوہ پر شدہ بودی از یمن تا بشام همچنین بودی . عبد اللہ عباس گفت « قری ظاہرہ » ای عربیہ یعنی از یمن تا شام شہرہای تازی زبان است . بعضی دیگر گفتند میان مدینہ و شام . سعید جبیر گفت میان مأرب و شام . مجاہد گفت سروات است . وہب گفت دہای صنعا است ( وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ ) تقدیر کردیم ایشانرا رفتن از منزل بمنزل ہمہ آبادانی و دہا و شہرها ( سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي ) ای قلنا لهم ، و گفتیم ایشانرا کہ میروید بمراد خود در این شہرها و دہا بشہا و روزہا ایمن از آفات و از بیم دشمن ، صورت امر است و مراد اباحہ . ایشانرا ازین حال بطر آمد و طاغی و باغی شدند و صبر نکردند بر عافیت و گفتند اگر مسافت ما با ضیاع ما دورتر بودی ہمانا ما را آرزوی شہوت بیشتر بودی عند آن گفتند :

( رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا ) خدایا میان سفرہای ما دور کن و بیابانہا سادہ تا ما زاد و آب برگیریم چنانکہ دیگر مسافران . خدای تعالی دعای ایشان باجابت مقرون کرد ، قرآء درین آیت خلاف کردند ابن کثیر و أبو عمر و خواندند « رَبَّنَا بَاعِدْ » من التباعد بار خدایا دور کن میان سفرہای ما ، و یعقوب خواند « رَبُّنَا بَاعِدْ » برفع رَبَّنَا بابتداء و باعد بر فعل ماضی خبرا للمبتداء یعنی خدای ما دور کرد ، و قراءت از محمد بن حنفیہ روایت کردند و معنی آن باشد کہ این بر سبیل بطر گفتند و تنعم یعنی در حق ما این مقدار دور است و باقی قرآء خواندند « رَبَّنَا بَاعِدْ » امر است من المباعده ( وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ) و برخود ظلم کردند بکفر و معصیت ( فَجَعَلْنَا لَهُمْ أَحَادِيثَ ) ما ایشانرا احوثہ و مثل کردیم و عبرتی کہ از ایشان باز گویند در عقوبت و نکال ( رَمَزْنَا لَهُمُ ) ای فرقتناہم غایۃ التفریق و پراکندیم ایشانرا غایت پراکندگی و شعبی گفت اما غسان بشام افتادند و انمار بمدینہ افتادند و خزاعہ بتہامہ افتادند و اُزد بعمان افتادند . و قولہ ( کُلُّ مَمَزَّقٍ ) رواست کہ مصدر باشد و رواست کہ موضع باشد چنانکہ



گویند ذهبت به کل مذهب (إن في ذلك لآياتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) درین آیت هاست وعلامتی و دلالتی هر صابری شا کررا و فعال و فِعول هر دو بناء مبالغه است. مطرف بن عبدالله گفت «صَبَّارٍ شَكُورٍ» هر مؤمنی باشد که بر بلا صبر کند و بر نعمت شا کر .

(وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) (أهل کوفه «صدق» خواندند بتشدید ذال یعنی ابلیس ظن خود در حق ایشان راست کرد و بایشان گمان راست برد آنجا که گفت «فبعضُ تَكْ لا غَويَنَّهُمُ أجمعين» و قال «ولا تجد أکثرهم شاکرين» و قال «ولا ضلَّنتهم ولا منيتهم» - الایه - و باقی قرآء خواندند «صدق» بتخفیف ای صدق علیهم فی ظنَّه بهم . صادق آمد در آن ظن که بر ایشان برد و معنی یکی است (فَاتَّبَعُوهُ) ایشان پی او گرفتند و فرمان او بردند در طغیان و عصیان (إِلاَّ أَفْرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ) الا گروهی از مؤمنان که ایشان این نکردند و این آن گروهند که در وقت سوگند استثناء کرد ایشان را ، و گفت «الاعبادك منهم المخلصين» ،

(وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ) آنکه توهین کار شیطان را گفت او را برایشان دستی و سلطانی و قهری نیست و در کلام محذوفی هست و التقدير ما خَلينا بينه و بين الناس (إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ) گفت او را سلطانی نیست بر بندگان من جز آنکه من تخلیه کردم در میان او و ایشان امتحان را و تشدید و تکلیف را معامله آنکس که چیزی نداند تا بداند بامتحان «لنعلم» تا بدانیم آنان را که بقیامت ایمان دارند از آنان که بقیامت شك باشند ، و معنی امتحان از خدای تعالی بیان کرده شد درین کتاب چند جایگاه (وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ) و خدای تو بهمه چیزی نگهبان است و عالم بهمه چیزها . و بیان آیه قوله تعالی حکایه عنه «وقال الشيطان لما قضي الأمر إن الله وعدكم وعد الحق ووعدتكم فأخلفتكم و ما كان لي عليكم من سلطان إلا أن دعوتكم - الایه » حسن بصری گفت والله که ایشان را تبغی و عصائی نزد إلا بأماني و غرور و إغراء و إغواء آنکه گفت :

(قل) بگوای محمد این کافران را (ادعوا للدين زعمتم من دون الله) بخوانید آنان را که دعوی کردید که ایشان خدا یانند و معبودان بدون خدای عز و جل . صیغه امر است و مراد تهکم و معنی زجر و نهی ، و در کلام محذوفی هست و هو فاتنهم لا يملكون أولتعلموا أنهم لا يملكون چو بی این تقدیر معنی مستقیم نشود ، و مفعول زعمتم هر دو محذوفند و التقدير و زعمتموهم آلهة من دون الله (لا يملكون مثقال ذرة في السموات ولا في الأرض) تا

بدانید که ایشان بمثقال ذرّای چند آن مقدار که مورچه خرد باشد بوزن او در آسمان و زمین مالک نهاند و قادر نهاند بر خیری و شری و نفعی و ضرری ( وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكَ ) و ایشان را باخدای جل جلاله در خلق آسمان و زمین شرکتی نیست و انبازی نه ( وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ) و خدای تعالی را از ایشان یاری و وظییری و عوننی نیست و آنکه بدین صفت باشد خدائیرا نشاید و معبودی را نشاید . و این سه «مین» که در آیت است ، اول و آخر زیادت است لتأکید النقی ، و میانی أعنی «منهم» برای تبیین است .

( وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ ) آنکه حق تعالی در این آیه قطع طمع آنان کرد که گفتند « هؤلاء شفعاؤنا عندالله » اینان شفیعان مانند بنزدیک خدای تعالی . گفت خدای تعالی شفاعت سود ندارد از مشرکان بنزدیک خدای تعالی ( إِلَّا لِمَنْ أذن لَهُ ) الا آن کس را که دستوری دهند در شفاعت کردن پس مشفع آن باشد که بدستوری او شفاعت کند . أبو عمرو و حمزه و کسائی و أعمش خواندند « اذن » بضم الهمزه علی اللفظ المجهول . و راویان عاصم مختلفاند ، از او هر دو روایت کردند ، و باقی قرآء اذن خواندند علی اضافه الفعل إلی الله تعالی یعنی الا آن کس را که خدای تعالی دستوری دهد ( حَتَّى إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ ) ابن عامر و یعقوب خواندند فزِع بفتح فاء و زای من التفزيع علی الفعل المستقیم اسناداً إلی الله تعالی ، و باقی قرآء فزِع علی الفعل المجهول ، تا آنکه که خدای تعالی ترس اذدل ایشان ببرد و معنی یکی است چو فعل خدای تعالی بصورت مالم یسمّ فاعله در قرآن بسیار است و منه قوله « علمنا منطلق الطیر » و حسن بصری خواند در شاذ « حتی إذا فرغ عن قلوبهم » من الفراغ تا آنکه که ترس از دل ایشان ببرد و دل ایشان فارغ کند از خوف ، و تفزيع لفظی است از باب أضداد هم آن باشد که بترساند و هم آنکه ترس ببرد جز آنکه ترس ببردن باعن مستعمل بود یقال فزعته إذا فزعته و فزعته عنه إذا کشفته عنه الفزع . مفسران خلاف کردند در آن که این کنایت راجع باکیست و موصوف باین صفت کیست . بعضی مفسران گفتند فرشتگان . آنکه در سبب ترس ایشان خلاف کردند بعضی گفتند ترس ایشان از غشیتی باشد که بایشان رسد عند آنکه کلام خدای شنوند .

مسروق گفت از عبدالله مسعود که او گفت چون خدای تعالی وحی کند از وحی اوو کلام او صلصله ای و آوازی شنوند چون آواز سلسله که بر سنگ سخت بکشند ایشان از آن هول بیفتند و بیهوش شوند و بروی در آیند بسجده چون جبرئیل را ببینند با او بدانند که آواز

وحی بود ترس از دل ایشان ساکن شود گویند يك بیک (ماذا قال ربکم) خدای شما چه گفت ( قالوا الحق ) گویند حق گفت ، و عبدالله مسعود این خبر روایت کرد مرفوع بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم که او گفت چون خدای تعالی بو حی سخنی فرماید اهل آسمان از وحی او صلصله ای شنوند چون آواز زنجیر گران که بر سنگ بکشند، بترسند و بیهوش شوند چون جبرئیل را بیند با او بدانند که آواز وحی بود ترس از دل ایشان ساکن شود گویند یا جبرئیل « ماذا قال ربکم » جبرئیل گوید: الحق، اهل آسمان بیکبار آواز دهند و گویند الحق الحق و مصداق این قول حدیث ابوهریره است که روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت چون خدای تعالی قضائی فرماید در آسمان فرشتگان پرها بر هم زنند بمانند آواز زنجیر بر سنگ سخت اهل آسمان بترسند آنکه ساکن شوند گویند « ماذا قال ربکم » جواب دهند یکدیگر را و گویند الحق الحق . نواس بن سمعان روایت کرد از رسول ﷺ که خدای چون وحی کند بجبرئیل در کاری و پیغامی رجفه ای و لرزه ای و زلزله ای در آسمان افتد که اهل آسمان ترسند و بیهوش شوند و بسجده در افتند چون جبرئیل بر ایشان گذر کند بدانند که از سبب وحی بوده است آن رجفه. جبرئیل را گویند ماذا قال ربنا و گویند الحق ایشان نیز گویند الحق پس جبرئیل بزمین آید و وحی را بگذارد . و حارث بن هشام گفت از رسول ﷺ پرسیدم که وحی بتو چون آید گفت اخیانی بمانند صلصله جرس و مرا از آن خوفی باشد، و اوقاتی بر صورت مردی بیاید و با من سخن گوید این بر من آسان تر باشد از آن . بعضی دیگر گفتند ترس ایشان از قیام ساعت باشد. کلبی گفت میان عیسی ﷺ و رسول مامصطفی ﷺ فترتی دراز بود مدت پانصد و پنجاه سال خدای تعالی در او پیغمبری نفرستاد و وحی از آسمان بزمین نیامد چون خدای تعالی رسول ما ﷺ نفرستاد اهل آسمان آن آواز وحی شنیدند گمان بردند که قیامت است بیفتادند و بیهوش شدند چون جبرئیل با ایشان میگذشت سر بر میداشتند و خوف ایشان ساکت شده بودی میگفتند با یکدیگر ماذا قال ربکم؟ جواب میدادند یکدیگر را « الحق و هو العلی الکبیر » ضحاک گفت چون فرشتگان معقبات بزمین آیند انحدار ایشانرا آوازی باشد مخوف آن فرشتگان که فرود ایشان باشند بترسند پندارند که قیامت است چون بدانند که قیامت نیست ترس از ایشان بشود و این تنبیهی است از خدای تعالی مشرکانرا و تکذیبی از او قول ایشان را . و آنکه گفت فرشتگان با قربت و منزلت ایشان و صلابت خلقت ایشان از پیش وحی خدای تعالی چنین ضعیف و ذلیلند و ایشانرا شفاعت نباشد مگر بدستوری

و چون دستوری دهند ایشان را ایشان از وحی و کلام خدای تعالی چنین ترسند و چنین مقاله گویند ، آنگه بتان شما را با آنکه جمادی بی خیر و شرفند و بی نفع و بی ضررند ایشانرا شفاعت کی باشد . بعضی دیگر گفتند مراد مشرکانند که عند نزول مرگ و فرشتگان بایشان بترسند آنگه خدای ترس از دل ایشان برداردا قامه حجقرا تا آنچه بینند میدانند فرشتگان ایشانرا گویند «ماذا قال ربکم» ایشان گویند «الحق» اقرار دهند آنگه که ایشان را اقرار سود ندارد چو وقت إلجاء باشد و دلیل این تاویل آن است که در آخر سوره گفت «ولوتری إذ فزعوا فلا فوت - الایة» و این قول حسن است و ابن زید و این قولی است قریب ( وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ )  
و او خدائی است عالی و متعالی و بزرگوار . آنگه گفت یا محمد :

( 'قُلْ ) بگو این مشرکان را برسبیل تنبیه ( مَنْ يَرْزُقْكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ )  
که روزی میدهد شما را از آسمانها و زمین از آسمان بیاران و از زمین بنبات؛ آنگه گفت هم تو جواب ده ( 'قِيلَ اللَّهُ ) و بگوی که خدای روزی میدهد چو ایشان درین خلاف نخواهند کردن آنگه گفت ( وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلِيْ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ) آنگه گفت برسبیل محاجه و طریق مناظره که احوال ما و شما ازدو بیرون نیست یا ما یا شما برضالیم و یا ما یا شما برهدی و راه راستیم چو ممکن نیست که با این دو قول مناقض منافی، هر دو برحق باشیم یا هر دو بر باطل از طریق نظر، و در اینجا شکی نبود نه از خدای و نه از رسول ، و این چنان باشد که یکی از ما با کسی خصومت کند و او عالم باشد و متیقن بآنکه او برحق است و بر دعوی صادق آنگه گوید احدنا کاذب از ما یکی دروغ میگوید آخر هر دو قول راست نتواند بودن و غرض آنکه دروغ زن توئی چو هر دو را معلوم باشد و از اینجا گوید میان من و تو لعنت بر دروغ زن باد، و این هم چنان است که ابوالاسود الدثلی گفت در مدح اهل البیت علیهم الصلوٰة والسلام بانبی قشیر چون ایشان او را ملامت کردند بردوستی اهل بیت :

|   |   |
|---|---|
| يَقُولُ الْاَرْدَلُونُ بَنُو قَشِيرٍ    | طَوَالَ الدَّهْرِ لَا تَنْسَى عَلِيًّا    |
| أَحِبُّ مُحَمَّدًا حُبًّا شَدِيدًا      | وَعَبَّاسًا وَحَمْزَةَ وَالْوَصِيًّا      |
| بَنُو عَمِّ النَّبِيِّ وَاقْرَبُوهُ     | أَحِبُّ النَّاسِ كُلَّهُمْ إِلَيَّا       |
| فَإِنَّ يَكُ حُبُّهُمْ رَشْدًا أَصْبَهُ | وَلَسْتُ بِمُخْطِئٍ إِنْ كَانَ غِيًّا (۱) |

(۱) مردم فرومایه بنوقشیر گویند روزگار دراز است که علی را فراموش نمیکنی . من محمد را سخت دوست میدارم و عباس و حمزه و وصی پیغمبر را . عموزادگان پیغمبر و نزدیکان او محبوبترین مردمند نزد من ، پس اگر دوستی ایشان حق است من حق را دریافتم و اگر خلاف حق است من خطا نکرده ام .

و او معروف است بحاضر جوابی گفتند چون این بیتها بگفت بنوقشیر گفتند او را نراك قدشككت في دينك او گفت افترون الله في شك حيث قال : « وانا او إيتا كم لعلی هدی أوفی ضلال مبین » و او در همسایگی بنوقشیر فرود آمده بود و ایشان مجبوره بودند و او عدلی بشب سنگ باو می انداختند او گفت ایشان را شرم ندارید که بشب سنگ می اندازید برای من؟ گفتند ما رمیناك بل الله رماك ماتراسنك نمی اندازیم خدای می اندازد . گفت دروغ بر خدای منبید چو اگر او انداختی خطا نرفتی « لو أن الله رمانی لما أخطأنی » مفحم شدند . بعضی دیگر گفتند « او » بمعنی واواست هر دو جای و کلام بر تمیز و تفصیل و تقدیر آنکه و انا لعلی هدی و ایتا کم فی ضلال مبین ما براه راستیم و شما بر ضلال چو عرب را عادت بود که دو چیز مختلف درهم آرند و بیک جای بگویند که دانند که مخاطب هر يك بجای خود بداند نهادن مثل قوله «ومن آیاته أن جعل لكم الليل والنهار لتسكنوا فيه ولتبتغوا من فضله» «فالسكون في الليل و ابتغاء الرزق في النهار و «أوه» بمعنی واو در قرآن و اشعار هست فی قوله « ثم قست قلوبهم من بعد ذلك فهي كالحجارة أو أشد قسوه» قيل أراد وأشد قسوة علی أحد التأویلات وقوله « إلى مائة ألف أو يزيدون » معناه ویزیدون وچنانکه جریر گفت :

أَتَعْلَبَةَ الْفَوَارِسِ أَوْ رِيحًا عَدَلْتَ بِهِمْ طُهَيْتَهُ وَ الْخِشَابَا (۱)

أراد وریاحاً . وجهی دیگر در آیت آن است که علی تکرار المبتداء و الخبر باشد و التقدير و انا و ایتا کم لعلی هدی و انا و ایتا کم لعی ضلال مبین . آنکه یکی بیفکند لدلالة الثابت علیه و بر این قول «او» در خبر بمعنی . واو باشد و در قول اول هر دو جای «او» بمعنی واو باشد و مثاله فی الکلام إن زیداً أو عمراً قائم إن زیداً أو عمراً قاعد و این اختیار زجاج است . اگر گویند چرا هدی بعلی گفت و ضلال بافی؟ گوئیم برای آنکه مرد مهتدی مستعلی بود بر هدی و ضال منغمس بود در ضلال .

( 'قُلْ لَا تَسْتَسْئَلُونَنَا عَمَّا أُجِرْنَا ) آنکه گفت بگوای محمد که خدای من عادل است

کس بگناه کس نگیرد ، و حساب کسی از دیگری نخواهد «لَا تَسْأَلُونَنَا عَمَّا أُجِرْنَا» شمارا از جرم و گناه ما نپرسند و نه نیز ما را از گناه شما نخواهند پرسید .

( 'قُلْ ) بگوای محمد ( يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ) خدای ما جل جلاله فردای قیامت میان ما و شما

جمع کند آنکه حکم کند میان ما ( وَهُوَ الْفَتْاحُ الْعَلِيمُ ) و او حاکمی است دانا و الفتاحه الحكم

(۱) از قصیده ایست که در هجای راعی گفته است و دو قبیله طهیه و خشاب را ذم و ثلبه و ریاح

یا ریاح را مدح کرده گوید آیا ثلبه را با آن همه سواران یا ریاح را برابر با طهیه و خشاب میداری .

والفتح الحاکم ، وحاکم را برای آن فتح گویند که کار گشای باشد .

( قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ ) بگو ای محمد که با من نمای آنان را که شما إلحاق کردید ایشان را بخدای و شرکت بخدای جل جلاله ، و نصب شرکاء بر حال باشد از مفعول به یعنی با من نمای آنچه ایشان کرده اند یا آفریده اند که بآن مستحق عبادت شدند از شما یا آن نعمت که بر شما کرده اند و مثله قوله « أروني ماذا خلقوا من الأرض أم لهم شرك » آنکه گفت ( کتلا ) حاشا و کلا کلمه ردع و زجر است و گفتند معناه وحقاً ( بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ) او خدای است عزیز و حکیم . آنکه گفت :

( وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ ) حق تعالی گفت و ما نفرستادیم ترا ای محمد الا منع کننده و بازدارنده مردمان را بنهی و وعظ و زجر از حد و تأدیب و تعزیر . وهاء برای مبالغت آورد کقولهم علامة و نسابة و این قول بظاهر آیت لایق تر است . و قولی دیگر آنکه « وما أرسلناك إلا كافة للناس » أي عامّة . ماترا بمردم نفرستادیم الا عام و جمله بعرب و عجم و هند و روم و ترك و جمله آدمیان و اصل کلمه از كف است و هو المنع و این کنایه باشد از عموم و اجتماع برای آنکه إذا اجتمعوا كف بعضهم بعضاً فما منهم إلا كافة مانعة لصاحبه . عبدالله عباس روایت کرد از رسول ﷺ که گفت مرا پنج چیز دادند و باین فخر آرم : یکی آنکه مرا بسپاه و سفید فرستادند ، دوم آنکه زمین را بطهور و مسجد من کردند تا از خاکش تیمم کنم ، و هر کجا خواهم نماز کنم ، و غنیمت مرا حلال کردند و پیش از من حلال نبود کسی را ، و مرا بترس یاری دادند تا ترس من یکماه راه میرود از پیش من ، و مرا شفاعت دادند و من آنرا ذخیره کرده ام برای گناه کاران امت من و شفاعت من برسد إن شاء الله بهر بنده ای که بخدای شرك نیاورده باشد ( وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ) ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند از آنکه اندیشه نمیکنند .

( وَيَقُولُونَ ) میگویند یعنی کافران و منکران بعثت و نشور ( مَتَى هَذَا الْوَعْدُ ) این وعده قیامت کی خواهد بود اگر چنانکه راست میگویند .

( قُلْ ) بگو ای محمد ( لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ) که شمارا میعاد روزی خواهد بود که شمارا از آن هیچ تقدیم و تأخیر نکنند یکساعت نه فرا پیش دارند و نه بازپس بزنند .

( وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ ) آنکه حکایت قول کافران کرد

که ایشان گفتند ما ایمان نیاریم باین قرآن و نه بآن کتابها که پیش ازین فرستاده اند از تورا و انجیل و زبور و صحف ، و این مشرکان عرب بودند که ایشان بهیچ پیغمبری ایمان نداشتند آنکه حال ایشان در مآلشان باز گفت گفت یا عجم ، اگر تو بینی آنکه این ظالمان و کافران را که بعضی بعضی میگویند ، و سخن با یکدیگر رد میکنند ، و سؤال و جواب میکنند : ( يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا ) مستضعفان گویند و اتباع و ارادل مستکبران را و رؤساء را ( لَوْلَا اَنْتُمْ لَكُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ) اگر نه شما بودید مامؤمن بود مانی الا آن است که شما مارا إغراء و إغواء کردید و از راه ببردید .

مستکبران گویند مستضعفان را ( اَلْتَحَنُّ صَدَدًا كَمْ عَنْ الْهُدَى ) ما باز داشتیم شما را از راه راست و ایمان چون هدی و بیان بشما آمد ؟ ( بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ) بل گناه کاران شما بودید .

مستضعفان جواب دهند و گویند ( بَلْ مَكْرٌ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ) بل ما را آن گمراه کرد که کردید از مکر در شب و روز و دعوت با کفر و إضلال ، و إضافت مکر کرد با شب و روز بر سبیل توسع و این را ظرف متسع فیه خوانند من باب قولهم لیل قائم و نهار صائم ، و مثله قول الشاعر :

« يَسَارِقُ اللَّيْلَةَ أَهْلَ الدَّارِ (۱) ، وَقَالَ آخِرُ : « وَنِمْتُ وَمَا لَيْلُ الْمَطِيِّ بِنَائِمِ (۲) »  
 المعنى بل مکر کم باللیل والنهار ( إِذْ تَأْمُرُونََنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ ) چون میفرمودید ما را که کافر شویم پندای تعالی ( وَنَجْعَلُ لَهُ أَندَادًا ) و اورا أمثال و همتایان بداریم و این همه بدعوة و إغراء و إغواء شما بود ( وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ ) و پشیمانی اظهار کنند چون عذاب بینند در وقتی که ایشان را پشیمانی سود ندارد و گفتند «أسرُوا» ای کتمو ، و پشیمانی باز پوشند چون عذاب بینند و کلمه أسر از اضداد است يقال أسر إذا أظهر ، و أسر إذا كتم ( وَجَعَلْنَا الْأَعْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا ) و ماغلها و بندها در گردن کافران کنیم از اتباع و متبوعان ، آنکه گفت ( هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ) استفهام است و معنی تقریر و تقریر یعنی ایشانرا جزاء خواهند دادن الا با آنچه کردند؟ یعنی آنچه برایشان آید از کردهای ایشان باشد .

(۱) ایکه شبانه از اهل خانه سرقت کردی .

(۲) تو خوابیدی اما شب شتران را خواب نبود .

قوله تبارك و تعالی :

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِهَا أَرْسَلْنَا بِهِ

و فرستادیم در هیچ دهی از بیم کننده مگر اینکه گفتند منعمان آن دیه که ما بآنچه فرستاده شدید بآن

كَافِرُونَ (۳۴) وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۳۵) قُلْ إِن

کافرانییم و گفتند که ما بیشتریم از مال و اولاد و نیستیم ما بعد از شما بکوبد رستی که

رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَمَا

پروردگار من یمن میکند روزی را برای هر که خواهد و تنگ میکند ولیکن بیشتر مردم نمیدانند و نیست

أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادِكُمْ بِاللَّهِ تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَن آمَنَ وَ

مالهای شما و نه اولاد شما بآن چیزی که نزدیک کند شمارا نزد ما نزدیک کردنی مگر آنکه ایمان آورد و

عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الصَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ (۳۷)

کرد کار شایسته پس آنها مرایشان راست پاداش زیاده بجهت آنچه کردند و آنها در غرفه های بهشت ایمنند

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸) قُلْ إِن رَّبِّي

و آنانکه سعی میکنند در آیات ما عاجز کنند گانند آنها در عذاب حاضر شد گانند بکوبد رستی که پروردگار من

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ

یمن میکند روزی را برای هر که خواهد از بندگان خود و تنگ میکند او را و آنچه نفقه کنید از چیزی پس او

يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹) وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَكَةِ

عوض میدهد او را و او بهتر روزی دهد گانست و روزیکه محشور شوند ایشان همگی پس میگوید مر فرشتگان را

أَهْوَأَ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا

آیا این گروه شمارا بودند که میپرستیدند گفتند ملائکه پاکی تو تویی خداوند ما از جز ایشان بلکه بودند

يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱) فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ

که میپرستیدند دیوان را بیشتر ایشان با ایشان گروند گانند پس امروز ما انک نمیشود پاره ای از شما مر پاره ای را

نَفَعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۴۲)

سودی و نه ضرری را و گوئیم ما مر آنان را که ستم کردند بچشید شکنجه آتش را که بودید بآن تکذیب میکردید



وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ

و چون خوانده شود برایشان آیات ما که روشن است گویند نیست محمد مکر مردی که میخواهد اینکه بازدارد شمارا

عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِنْكَارٌ مِّمَّنْ قَدْ كَفَرُوا

از آنچه که بودند میپرستیدند پدران شما و گفتند نیست این کلام مکر دروغی که بر بافته و گفتند آنانکه کافر شدند

لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۴۳) وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ

مرحوق را چون آمد ایشانرا که نیست این مکر جادویی هویدا و ندادیم ما ایشانرا از کتابهای فرستاده که

يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴) وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

درس میخوانند آنرا و نفرستادیم بسوی ایشان پیش از تو هیچ بیم کننده و تکذیب نمودند آنانکه پیش از ایشان بودند

وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۵)

و نرسیدند اهل مکه بده يك آنچه دادیم ایشانرا پس تکذیب نمودند پیمبران مرا پس چگونه بود انکار من

قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنِيْ وَ فُرَادِي ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا

بگو جز این نیست که بندگان بیک کلمه اینکه بر خیزید برای خدا دو دو و يك يك پس تفکر کنید نیست

بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۴۶) قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ

بمصاحب شما هیچ دیوانگی نیست او مکر بیم کننده برای شما پیش از وقوع شکنجه سخت بگو نمیخواهم از شما

مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷) قُلْ إِنْ

هیچ مزدی پس او مر شماراست نیست مزد من مکر بر خدا و او بر هر چیزی گواه است بگو بدرستی که

رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمَ الْغُيُوبِ (۴۸) قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ (۴۹)

پروردگار من می اندازد بر راستی دانای غیبه هاست بگو آمد سخن راست و نمیا فریند باطل و نه باز گردانیده شود

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَ إِنْ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ

بگو اگر گمراه شدم پس جز این نیست که گمراه شدم بر خودم و اگر براه راست روم پس بآنچه وحی کرده بمن

رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰) وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أَخَذُوا مِنْ

پروردگارم او شنونده نزدیکست و اگر بینی کفار را چون فزع کنند پس نیست فوتی و گرفته شوند از

مَكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲)

جایگاه نزدیک . و گفتند بگرویم بمحمد و از کجا باشد آنها را فرا گرفتن ایمان از جایگاه دور

وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَحِيلَ بَيْنَهُمْ

و بتحقیق کافر شدند بمحمد از پیش و میافکنند به پنهان از جایگاه دور و جدا کرده شود میان آنها

و بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ (۵۴) كَمَا فَعَلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ \*

و میان آنچه آرزو دارند چنانکه کرده شد باتباع ایشان از پیش بدرستی که آنها بودند در شکی تهمت زده شده .

قوله تعالی (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ) حق تعالی برای تسلی رسول ﷺ گفت این تکذیب

امت ترا نه کاری است که بسر تو آمده است بل ما هیچ پیغمبر را نفرستادیم بهیچ شهری و دهی و الا مترقان و متنعمان آن جایگاه گفتند ما کافریم بآنچه شمارا بآن فرستاده اند از کتاب و شریعت و معجزه و بیسه و عبادت، و هیچ قبول نکردند و بهمه کفر آوردند و حجت و عقلت این آوردند که گفتند .

(نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا) ما بیشتریم بمال و فرزندان یعنی مال و فرزندان ما

بیشتر است از پیغمبران و مارا عذاب نکند خدای تعالی چه آن خدائی که ما را سزای آن دید که اینجا نعمت دهد نیز آنجا اگر حق است این گفتار شما هم عذاب نکند ما را، گمان برند که آن نعمت برای منزلت ایشان است ندانستند که «إِنَّمَا نَمْلِي لَكُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَكُمْ عَذَابٌ مِهِينٌ» .

(قُلْ إِنَّ رَبِّي) بگوای محمد که خدای تعالی روزی بگسترده برای آنکه خواهد و تنگ،

کند برای آنکه خواهد . و احوال اینجا از درویشی و توانگری دلیل مثل آن نکند در منقلب و مال، بلا اگر برعکس حمل کنند اولتر باشد علی اکثر الأحوال . آنگه گفت (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) اما بیشترین مردم آنند که نمیدانند زیرا که نظر نمیکنند .

(وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ) گفت مال های شما و فرزندان شما از آن نیست

که شما را بخدای نزدیک کند ، و انما شما را بخدای نزدیک ایمان و عمل صالح گرداند و قوله (إِلَّا مَنْ آمَنَ) استثناء منقطع است بمعنی لکن یعنی آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند از طاعات و عبادات (فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ) ایشان را پاداشت و جزاء آن

عمل برضف و دوچندان باشد که توقع کنند یا برضف عمل ایشان باشد و ایشان درغرفهای بهشت ایمن باشند .

( وَالَّذِينَ يَسْمَعُونَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ ) و آنانکه سعی کنند بر سیل فساد در آیات ما و ابطال حجّت ما . معاجزین قیل معاونین و قیل معاندین گفتند در آن حال که با یکدیگر باشند ، و گفتند در آن حال که معاند باشند . و گفتند گمان بردند که از قبضه قدرت ما بروند و از ما فایت شوند ، و گفتند گمان بردند که ما را عاجز توانند کردن . و نصب او بر حال است از فاعل ( أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ ) ایشان در عذاب حاضر کرده باشند یعنی از عقاب نه بچهند و ایشانرا حاضر کنند در دوزخ که جای عذاب است .

( 'قُلْ إِنْ رَبِّي يَنْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ ) بگو ای محمد که خدای من روزی فراخ کند بر آنکه او خواهد از بندگانش ، و تنگ کند بر آنکه خواهد ( وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ ) و هر چه نفقه کنید از هر چیز که باشد خدای تعالی عوض باز دهد . سعید جبر گفت مادام تا بعد از اسراف نباشد ، و کلبی گفت صدقه خواست ( فَهَوَ يُخْلِفُهُ ) یا در دنیا عوضش باز دهد یا در قیامت و «ما» جزائی است برای آنکه «فاء» در جواب او بیامد که از حق جزاء شرط آن است که چون جمله باشد فاء او بود . أبوهریره روایت کرد از رسول ﷺ گفت خدای جل جلاله گفت « عبدی أنفق أنفق عليك » بنده من نفقه کن در راه من تا بر تو نفقه کنم و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ روز آفتاب بر نیاید و الا پهلوی او دو فرشته باشند که میگویند « اللهم عجل لمتفق خلفاً و لممسك تلفاً » بار خدا یا تعجیل کن هر نفقه کننده را عوض و هر نگاه دارنده را هلاك . و انس مالك روایت کرد از رسول ﷺ گفت فرشتهای هست که ندا میکنند هر شب «لدوا للموت» بزنید برای مرگ و دیگری میگوید « و ابنوا للخراب» بنا کنید برای خراب ، و دیگری ندا میکند « هب للمتفق خلفاً » نفقه کننده را عوض ده و دیگری میگوید نگاه دارنده را تلف ده ، و دیگری ندا میکند کاشکی مردم دنیا را نیافریدندی و دیگری میگوید چون بیافریدندی ایشان را کاشکی تا بدانندی که ایشانرا چرا آفریدندی . و در خبر است که يك روز عمر خطاب علیه ما يستحق صهيب را گفت تو خود هیچ باز نمیگیری او گفت چگونه امساك کنم که خدای تعالی میفرماید « وما أنفقتم من شيء فهو يخلفه » جابر عبدالله أنصاری روایت کرد که رسول ﷺ گفت « كل معروف صدقة وما و قی به المرء عرضد کتب له به صدقة و ما أنفق المؤمن من نفقة فعلى الله خلفها ضامناً إلا ما كان من نفقة في بنیان

أَوْ مَعْصِيَةٍ « گفت هر معروفی و صلتی صدقه باشد و هر چه مردبان عرض خود صیانت کند او را بآن صدقه بنویسند و هر نفقه که کند خدای تعالی ضمان کند که عوض باز دهد الا آنچه در بنیانی بدهد یادرمعصیتی. مجاهد گفت نباید تا از مکان این آیت مرد اسراف کند در نفقه و اقتصادها کند که روزها بخشیده است و باشد که رزق او اندک بود و آنچه دارد تلف کند یا در چیزی خرج کند پس درویش بماند تا بمردن و انما مراد اقتصاد است. و ابوامامه گفت نباید تا شما بتأویل این آیت اسراف کنید که من از رسول ﷺ شنیدم و الا گوشهام کر باد که گفت «إِيَّاكُمْ وَالسَّرْفَ فِي الْمَالِ وَالنَّفَقَةَ وَعَلَيْكُمْ بِالْاِقْتِصَادِ فَمَا افْتَقَرُ قَوْمٌ قَطُّ اِقْتَصَدُوا» گفت دور باشید از اسراف در مال و نفقه و بر شما باد که میانه کار نگاه دارید که هیچ کس درویش نشد که اقتصاد کرد و قال ﷺ « مَا عَالَ مِنْ اِقْتَصَدَ » درویش نشود هر که اقتصاد کند، و همچنین گفت ﷺ « مَنْ رَفَقَ الْمَرْءُ رَفَقَهُ فِي الْمَعِيشَةِ » ( وَهُوَ خَيْرُ الرِّازِقِينَ ) و او بهترین روزی دهندگانست برای آنکه سلطان را رازق خوانند و مرد عیال دار رازق. يقال رزق السلطان الجند و فلان یرزق عیاله. آنکه گفت این حال ما نگفته نخواهد ماند و این حواله که کردند که « الملائكة بنات الله » این را بازخواست خواهد بودن گفت:

( وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَبَابِغًا ) یاد کن ای محمد آن روز که ما حشر کنیم این کافران را ( ثُمَّ نَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ ) آنکه گوئیم فرشتگان را اینان شما را می پرستیدند؟ و این برای آن گوید که ایشان گمان بردند که فرشتگان بقول و مذهب ایشان راضی اند.

( قَالُوا سُبْحَانَكَ ) گویند منزهی تو بار خدایا ( أَنْتَ وَآيَاتُنَا مِنْ دُونِهِمْ ) تو خداوند مائی بدون ایشان تولائی ما به تو است نه بایشان ( بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ ) بل ایشان جنیان را می پرستیدند و طاعت شیطان می داشتند در آنچه فرمودی ایشان را و بیشترین ایشان با ابلیس و لشکر او ایمان داشتند. و قتاده گفت این استفهام تقریر است چنانکه گفت عیسی علیه السلام را « أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخَذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ » آنکه گفت فردای قیامت ایشان را گویند:

( فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا ) امروز هیچ کس را از شما قوه و قدرت آن نباشد که بهری بهری را زیان و سود رسانند چه دستهای همه کنندگان از کار فرو مانده بود. کس را حکمی نباشد و تصرفی نبود و کاری نرود ( وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ) و گوئیم ما کافران را که بکفر و شرک بر خود ظلم کرده باشند بچشید عذاب دوزخ که دروغ

میداشتید آن را .

( وَإِذَا تُلْتِ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ ) چون آیات ما بر این کافران خوانند از این کتاب قرآن آیات روشن . و نصب بیّنات بر حال است از مفعول ( قالوا ) گویند این کافران ( ما هذا ) نیست این مرد . اشارت به رسول است . الا مردی که میخواهد که شما را برگرداند از آنچه پدران شما پرستیده اند ، و نیز گفتند ( ما هذا إلا إلفك مفسر می ) نیست این قرآن الا دروغی فرو بافته ( وقال الذین کفروا ) و کافران گفتند آنگه که حق با ایشان آمد ( إن هذا إلا سحر مبین ) نیست این حدیث مگر جادویی ظاهر .

( وما آتیناهم من کتّب یدرُسونها ) وما ندادیم ایشان را کتاب هائی که درس کنند تا گویند ما این کتاب از خود میگوئیم و پیش از تو پیغمبری نفرستادیم که گویند آن پیغمبر خبر داد باین محالات و اعتقادات فاسده .

( وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ) و پیش از ایشان کافران و مکذبان بوده اند که پیغمبران خود را بدروغ داشتند ( وما بلّغوا معشار ما آتیناهم ) و اینان بعشر آن نرسیدند از عمر و مال و تمکین که ایشان رسیدند یعنی کافران عهد رسول ﷺ بده يك آن نرسید که قوم پیشین از قوت و تمکین از عا د و ثمود . و معشار لغتی است در عشر ( فَكَذَّبُوا رُسُلِي ) پیغمبران مرا بدروغ داشتند . آنگه گفت ( فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ) گفت چگونه بود نکیر و انکار من بر ایشان در دنیا و تغییر من نعمت را بر ایشان و عقوبت من ایشان را بعد از استیصال این نکیر خداست در دنیا ، و کلمه مخصوص است علی حذف یاء الاضافه و الاصل « نکیری » الا آن است که چون یاء بیفکند بکسره اکتفا کرد از یاء لکان رأس الایة ، و مانند این در قرآن بسیار است در سوره صاد و در سوره القمر و دیگر جایها .

( قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ ) آنگه گفت بگو ای محمد این کافران را که من شمارا پند میدهم بيك خصلت و وصایت میکنم شما را بيك خصلت و آن خصلت آن است که از پی آن بگفت ( أَنْ تَقُولُوا لِلَّهِ ) که بر خیزید برای خدا و ایفاء رضای او . مراد نه قیام است به پای مراد اقبال و اجتهاد است کقولهم فلان قائم بالأمر . ( مَثْنَىٰ وَفِرَادًا ) دودو و يك يك ( ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا ) آنگه تفکر کنید و اندیشه تا بدانید که صاحب شما دیوانه نیست و باو دیوانگی نیست یعنی بر رسول ﷺ . و فائده مثنی و فرادی آن است که چون دو کس در کاری نظر و تفکر کنند بشرائط چون ایشان را علم حاصل شود و با یکدیگر مشورت کنند و معارضه

بآنچه نظر ایشان بآن اداء کرده بود ایشان را بر آن ثبات باشد، و فرادی برای آنکه چون نظر کند تنها مزاحمت غیری مشغول نکند او را پس نظر اوصاف بود (إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ) نیست او شما را الا ترساننده از پیش غذایی سخت که عذاب دوزخ است و قوله «أَنْ تَقُومُوا» در محل اودو وجه گفتند: یکی آنکه جر است بر بدل واحده، دیگر آنکه رفع است بر خبر ابتدای محذوف، والتقدير وهي أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ، وقوله «مَنْ فِرَادَى» محل هر دو نصب است بر حال از افعال. وَالْجَنَّةُ الْجَنُونَ. وَالْجَنَّةُ الْجَن وَالْجَنَّةُ التَّرْس وَالْجَنَّةُ الْبَسْتَان الْكَثِير الشَّجَر گفت آنکه تفکر و اندیشه کنید تا بدانید که بصاحب شما یعنی محمد مصطفی ﷺ دیوانگی نیست چه ایشان چون از کار او فروماندند گفتند دیوانه است، حقتعالی گفت او دیوانه نیست «إِنْ هُوَ» نیست او و «إِنْ» بمعنی نافی است «إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ»، الا ترساننده شما را از پیش غذایی سخت بردارنده یعنی عذاب دوزخ.

(قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) آنکه گفت بگو ای محمد که هر مزدی که من از شما میخواهم شمار است یعنی مرا طمع مزدی نیست بشما (إِنْ أُجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ) مزد من نیست مگر بخدای تعالی (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) او بر همه چیزی گواه است.

(قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ) بگو ای محمد که خدای من حق بمن اندازد و بمن فرستد بوحی یعنی هیچ حال بمن پوشیده نمی ماند از آنکه خدای تعالی بوحی مرا اعلام کند (عَلَامُ الْغُيُوبِ) داننده غیبا است.

(قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيءُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ) بگو که حق آمد و باطل هیچ نکند نه بابتداء و نه باعاده یعنی باطل نه باوّل خروجی کند نه بآخر. بعضی مفسران گفتند مراد بحق اسلام است و بعضی دیگر گفتند مراد قرآن است. حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت مراد تیغ است برای قتال و جهاد. حسن بصری گفت وما یبْدیء الباطل مفعول او محذوف است ای وما یبْدیء الباطل خیراً لأهله، و باطل برای أهلش هیچ خیر ابداء نکند باوّل و اعاده نکند بآخر. یعنی باطل نه در دنیا بکار آید و نه در آخرت، و گفتند مراد بباطل هر معبودی است که بدون خدای او را پرستند. قتاده گفت مراد بباطل إبلیس است یعنی ابلیس ابداء و اعاده نتواند کردن نه اوّل باو خلقی هست نه آخر باو اعادتی. عبدالله مسعود گفت رسول ﷺ در مکه رفت و پیرامن کعبه سید و شصت بت نهاده بودند او قضیبی بدست داشت

در آن بتان میزدومی گفت « قل جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً » .

( 'قُلْ' ) آنکه گفت بگو این کافران را که اگر من گمراهم بزعم شما ضلال من بر من است نه بر شما و اگر مهتدی ام و راه یافته ( فَبِئْسَ بُوحِي لِي رَبِّي ) بآن است که خدای تعالی بمن وحی می کند و «ما» مصدری است ، ای بوحی ربی ( إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ) او خدائی است شنوا و نزدیک بندگان است بمعنی علم که هیچ چیز از علم او غایب نیست .

( وَ لَوْ تَرَى ) آنکه گفت اگر بینی تو ای محمد ( إِذْ فَزِعُوا ) آنکه که ایشان بترسند ( فَلَا فَوْتَ ) ایشانرا فوت نباشد و از من فایت نشوند و از قبضه قدرت من بیرون نشوند ( وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ) و ایشان را بگیرند از جائی نزدیک بعذاب و قوله « فلا فوت » أي فلانجات لهم، نجاتی نباشد ایشانرا از عذاب دنیا و مراد بمکان قریب عذاب دنیا است یعنی ایشان را در عذاب دنیا بگیریم . ضحاک و زید بن أسلم گفتند مراد روز بدر است . کلبی گفت : « من مکان قریب » أي من تحت اقدامهم یعنی ایشان را بگیرم از تحت قدمهایشان بعضی دیگر گفتند خسفی باشد بیداء و آن جائی است در بادیه .

حذیفة الیمان روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت در وقتیکه حدیث فتنه آخر الزمان میگفت که باشد میان مشرق و مغرب گفت ایشان درین باشند که بنگرند سفیانی خروج کند از وادی خشک و بیاید و بدمشق فرود آید و لشکری بمشرق فرستد و یکی بزمین بابل بمدینه ملعونه و بقعه خبیثه لشکر او آنجا روند و بالای سه هزار مرد را بکشند و بالای صد زن را شکم بشکافند و سیصد مرد معروف را از بنی العباس بکشند آنکه بکوفه آیند و نواحی کوفه را خراب کنند آنکه بیایند و روی بشام نهند، بینا که در این باشند رایت هدی از کوفه بدر آید و بدنبال ایشان برود بدوروزه راه ، دریابد ایشان را و در ایشان قتلی عظیم کند و مالی و غنیمتی که دارند بستاند و بردگان را از دست ایشان بیرون کند. و لشکری دیگر بمدینه آیند و سه شبانه روز در مدینه غارت کنند از آنجا بمکه آیند چون بیداء رسد خدای تعالی جبرئیل را فرماید برو ایشان را هلاک کن و او بیاید و پای زند بزمین و ایشانرا بیک بار بزمین فرو برد و ذلك قوله فی سورة سبأ « ولو ترى اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب » از ایشان دو کس بجهنم یکی بشیر باشد و یکی نذیر یکی مردم را بشارت دهد بمرگ و یکی بترساند قوم ایشان را بهلاک ایشان و آن هر دو مرد از جهنم باشند . گفتند از آنجا مثل شد که :

« وَ عِنْدَ جَهَنَّمَ الْخَبَرُ الْيَقِينُ »

و در اخبار ما آمد که از علامت خروج مهدی عجل الله فرجه حسنی باشد بمشرق و یکی بمغرب و یکی ببیداء ، و از علامت او خروج سفیانی است که درین خبر گفته شد و این رایث هدی که گفت از کوفه بدر آید جز رایث مهدی نباشد علی ما جاء فی الاخبار . قتاده گفت این آنکه باشد که از گورها برخیزند . ابن معقل گفت چون عذاب خدای بیند روز قیامت « و اخذوا من مکان قریب » یعنی هر کجا باشند خدای بایشان باشد نزدیک بمعنی قدرت .

( وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ ) بگویند در وقت آن که عذاب بیند إِمَّا در دنیا یا در آخرت که ما ایمان آوردیم ایمانی که سود ندارد ایشان را ( وَأَنْتَى لَهُمُ التَّنَاوُشُ ) ای و من این لهم تناول التوبة و از کجا باشد ایشان را که بتوبه رسند و دریابند آنچه تمنّا کنند از قبول توبه و زوال عذاب یعنی توبه چگونه یابند ایشان و توبه از ایشان دور باشد چه حالت إلجاء باشد عبدالله عباس گفت معنی آن است که ایشان تمنای رجوع با دنیا کنند و این دور باشد از ایشان و هرگز نبود . أبو عمرو و حمزه و کسائی و خلف خواندند تناوش بمدّ و همزه و هو الابطاء و البعد و يقال تناوش الشيء اذا أخذته من بعيد و التئيش الشيء البطيء قال الشاعر :

تَمَنَيْتَى نَتَيْشًا أَنْ يَكُونُ أَطَاعِنِي      وَقَدْ حَدَّثَتْ بَعْدَ الْأُمُورِ أُمُورًا (۱)

و قال آخر :

« وَ جِئْتَ نَتَيْشًا بَعْدَ مَا فَاتَكَ الْخَيْرُ » (۲)

و باقی قرأ بی همزه خواندند من النوش يقال نشته و أنشته و تناوشته إذا تناولته قال

الراجز شعر :

فَمَنْ يَتَنَاوَشُ الْحَوْضَ نَوْشَ مَنْ عَلَا      نَوْشًا بِهِ يَقْطَعُ أَجْوَاذَ الْفَلَاحِ (۳)

و تناوش القوم فی الحرب إذا تدانوا و تناول بعضهم بعضاً . و أبو عبيده اختیار ترك همزه کرد برای آنکه معنی تناول است و گفت معنی بعد صحیح نباشد چنانکه گوید أنتی لهم البعد من مکان بعید و اگر تفسیر بر آن کنند که من مکان بعید من الآخرة ازجائی که از آخرت دور باشد آن دنیا باشد و در دنیا قبول توبه باشد جز آنکه گویند او را در دنیا در وقت إلجاء هم

(۱) عاقبت آرزو کرد که کاش فرمان مرا پذیرفته بود پس از آنکه اموری در پی یکدیگر

اتفاق افتاد .

(۲) دیر آمدی پس از آنکه خیر از دست تو رفت

(۳) شتران از حوض تناول کردند چنانکه مسلط بودند بر آن تا بتوانند از میان بیابان های

خشک بگذرند . چون شتر یکبار سیراب شود میتواند چند روز در بیابان بی آب راه رود .



قبول توبه نباشد بیانش :

( وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ ) « واو ، حال است گفت : أَنْتَى لِمِ التَّنَاوُشِ إِلَى التُّوبَةِ وَتَنَاوُلِهَا مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ وَمَعْنَى آيَةِ أَنْ اسْتِ كَخَدَائِ تَعَالَى مِثْلُ زِدْ حَالِ أَنْانِ رَا كَفَةُ تَمَنَّى كَرَدْنِدْ كِه تَوْبِه كَنْنِدْ دَرِ اَآخِرْتِ يَا دَرِ دَمِ مَرَكِّ بِحَالِ أَنْانِ كِه خَوَاهَنْدْ چِيْزِي هَا كِيْرِنْدْ اَز جَايِ دُورِ كِه دَسْتِ اِيْشَانِ بَانَ نَرَسْدْ اِيْنِ هَرِ دُو مَحَالِ اسْتِ ، وَايْنِ اسْتِفْهَامِي اسْتِ بِمَعْنَى اِنْكَارِ « وَ قَدْ كَفَرُوا بِه مِنْ قَبْلِ » اِيْشَانِ كَا فَرِ بُوْدَنْدْ پِيْشِ اَز اِيْنِ بَانَ ( وَ يَقْنُذُ فَوْنَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيْدٍ ) يَعْنِي عَجْرَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا قَذْفِ مِي كَنْنِدْ بَطْنَهَائِي كِه دُورِ اسْتِ اَزُو اَز سَحْرِ وَ شَعْرِ وَ كَهَانْتِ يَكِي مِي كُوِيْدِ سَا حِرِ اسْتِ ، يَكِي مِي كُوِيْدِ كَاهِنِ اسْتِ يَكِي مِي كُوِيْدِ دِيْوَانِه اسْتِ ، وَايْنِ هَمِه قَذْفِي اسْتِ كِه او رَا مِي كَنْنِدْ دُورِ اَز حَالِ او وَنِه لَائِقِ بِاِحْوَالِ او وَايْنِ قَوْلِ مَجَاهِدِ اسْتِ . وَ قَتَادِه كَفْتِ قَذْفِ مِي كَنْنِدْ يَعْنِي ظَنْ مِي اَنْدَا زَنْدْ وَ كِمَانِ مِي بَرَنْدْ كِه بَعْثِ وَ نَشُورِ وَ ثَوَابِ وَ عِقَابِ نَخَوَاهْدْ بُوْدِ وَ بَرِيْنِ قَوْلِ مِرَادِ بَغِيْبِ ظَنْ بَاشْدْ وَ قَوْلِه « كَفَرُوا بِه » اَيِّ بِاللّٰهِ . بَلْخِي كَفْتِ رَوَا سْتِ كِه مَعْنَى اَنْ بَاشْدْ كِه اِيْشَانِ اِيْنِ اَز سَرِ حَجَّتِي دَا حِضِّ وَ شَبَهْتِي دُورِ وَ بَاطِلِ كَنْنِدْ كِه لَائِقِ وَ قَادِحِ نِيْسْتِ بَلِ دُورِ اسْتِ اَز كَا رِ . بَعْضِي دِيْگَرِ كَفْتَنْدْ مَعْنَى اَنْ اسْتِ كِه كِمَانِ مِي بَرَنْدْ كِه اِيْشَانِ رَا تَوْبِه سُوْدِ خَوَاهْدِ دَا شْتِنِ دَر قِيَامْتِ وَايْنِ دُورِ اسْتِ اَز عَقْلِ .

( وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ ) كَفْتِ مَنَعِ مِي كَنْنِدْ مِيانِ اِيْشَانِ وَ اَنْچِه اَرْزُوِ مِرَادِ اِيْشَانِ اسْتِ اَز قَبُولِ تَوْبِه وَ زَوَالِ عِقَابِ وَ وَصُولِ بَثْوَابِ يَا رَدِّ بَا دُنْيَا .

( كَمَا فَعِلَ بِاَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ ) چنانكه كَرَدْنِدْ بَا اَنْانِ كِه اِتْبَاعِ اِيْشَانِ بُوْدَنْدْ اَز پِيْشِ وَايْشَانِ نِيْزِ اِيْنِ تَمَنَّا كَرْدَنْدُو نَرَسِيْدَنْدْ . وَاَشْيَاعِ جَمْعِ شَيْعِ بَاشْدْ وَاوِ جَمْعِ شَيْعِه فَهُوْ اِذَا جَمْعُ الْجَمْعِ ( اِنَّهُمْ كَانُوا فِيْ شَكِّ مُرِيْبٍ ) اِيْشَانِ دَر شَكِّي بُوْدِه اَنْدْ بَشَكِّ اَفْكَنْدِه ، وَ اَرَابِ الرَّجُلِ اِذَا اَتَى بِرِيْبَةٍ وَ الرَّيْبُ اَقْبَحُ الشَّكِّ ، وَ الرَّيْبَةُ التَّهْمَةُ ، وَايْنِ بَرَايِ مَبَالَغِه كَفْتِ كِه اِيْشَانِ اَز بَابِ قِيَامْتِ دَر شَكِّي اَنْدْ سَخْتِ بَغَايْتِ .

### ( سُوْرَةُ الْمَلَائِكَةِ )

اِيْنِ سُوْرِه مَكِّي اسْتِ وَ چَهْلِ وَ شَشِ اَيْتِ اسْتِ بَرِ قَوْلِ بَعْضِي مَدَنِيَانِ ، وَ چَهْلِ وَ پِنْجِ بَرِ قَوْلِ بَصْرِيَانِ وَ كُوفِيَانِ وَ مَدَنِيَانِ اَوَّلِ ، وَ هَفْتِ صَدِّ وَ هَفْتِ كَلِمِه اسْتِ ، وَ سِه هَزَارُو صَدِّ وَ سِي حَرْفِ اسْتِ ، وَ اَبُو اَمَامَه رَوَا يْتِ كَنْدْ اَز اَبِي كَعْبِ كِه حَضْرَتِ رَسُوْلِ ﷺ فَرْمُوْدَنْدْ كِه هَرِ كِه سُوْرَةُ الْمَلَائِكَةِ بَخَوَانْدْ فَرْدَايِ قِيَامْتِ بَرِهَشْتِ دَر بَهْشْتِ او رَا مِي خَوَانْدْ وَ مِي كُوِيْنْدْ دَر آيِ بَهْرِ دَر كِه خَوَاهِي بَهْشْتِ دَر آيْدَا زَهْرِدَر كِه خَوَاهْدْ ، صَدَقِ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ .

## سورة الملائكة خمس و أربعون آیه و هی مکیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ

ستایش مرخداى را که آفريننده آسمانها و زمين است گرداننده فرشتگان بسوى انبياء صاحبان بالها

مَشْنِي' وَ ثُلُثَ وَ رُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲)

دو دو سه و چهار چهار می افزاید در آفرینش آنچه میخواهد بدرستی که خدا بر هر چیزی توانا است

مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ

آنچه بگشاید خدا برای مردم از رحمت خود پس نیست بازدارنده مر او را و آنچه نگاه دارد پس نیست فرستنده

لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) يَا أَيُّهَا النَّاسُ أذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ

مر او را از بعد او و اوست غالب درست کردار ای مردمان یاد کنید نعمت خدا را بر شما آیا هیچ

خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنى تُؤْفَكُونَ (۴)

آفریننده ای هست جز خدا روزی میدهد شمارا از آسمان و زمین نیست خدائی مگر او پس بجا بر گردانیده میشوید

وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۵)

و اگر تکذیب کنند ترا پس بتحقیق که تکذیب نمودند فرستادگان را پیش از تو و بسوى خداست بازگشت کارها

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۶)

ای مردمان بدرستی که وعده خدا راست است پس نفریبید شمارا زندگانی دنیا و نفریبید شمارا بخدا دیو فریبنده

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ

بدرستی که دیو برای شما دشمن است پس بگیریید او را دشمن جز این نیست که میخواند گروه خود را تا باشند از

أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۷) الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۸) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

یا را این آتش سوزان آنانکه کافر شدند آنها را است شکنجه سخت و آنانکه گرویدند و کردند

الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۹) أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ

کار شایسته مرایشان را آمرزش است و مزدی بزرگ آیا پس آنکه آراسته شد مراورا بدی کردار او

فَرَأَاهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ

پس دید کار بد را نیکو پس بدرستی که خدا گمراه میکند هر که را می خواهد و راه نمایده هر که را می خواهد پس باید که نرود

نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۱۰) وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ

نفس تو برایشان حسرتها بدرستی که خدا داناست بآنچه میکنند و خداست آنکه فرستاد باد ها را

فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ

پس میانگیزاند ابر را پس راندیم او را بسوی شهری مرده پس زنده گردانیدیم بآن زمین را بعد از مردنش همچنین است

النُّشُورُ (۱۱) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ

برانگیختن کسیکه خواهد عزت را مرخدای راست عزت تمام بسوی او بالا می رود سخن پاک و کردار

الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ

شایسته بر میدارد آنرا و آنانکه حيله میکنند حيله های بد را مرایشان راست شکنجه سخت و حيله آنکروه

هُوَ يَبُورُ (۱۲) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ

آن حيله هالك است و خدا آفرید شمارا از خاک پس از آن از نطفه پس از آن گردانید شمارا اصناف و بارنگید

مِنْ أَنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمِّرُ مِنْ مَعْمَرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي

هیچ زنی و بار نهد و نزايد مگر بعلم خدا و عمر داده نشود از عمری و کم نشود از عمر او مگر آنکه در

كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۳) وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٍ سَائِفٌ

قرآن ثابت است بدرستی که این بر خدا آسانست و برابر نیستند دو دریا این آب شیرین خوش گوار است

شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ

آشامیدنش و این آب شور تلخ است و از هر يك از این دو دریا می خورید گوشت تازه را و بیرون می آورید از آن

حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۴)

پیرایه می روایند می پوشید آنرا و می بینی کشتیها را که می شکافد دربارا تا بجوئید از فضل او و تا شاید شما شکر کنید

يُورِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَيُورِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَجْرِي لِأَجَلٍ

درمیاورد شب را در روز و درمیاورد روز را در شب و رام گردانید آفتاب را و ماه را همه میروند تا مدت

مُسَمَّى ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ

نام برده شده اینست شمارا خدا پروردگار شما مر اوراست پادشاهی و آنانکه میخوانید ازجز خدا مالک نمیشوند

مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۵) إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ

مقدار پوست استخوان خرما اگر بخوانید معبودان باطل را نمیشنوند خواندن شمارا و اگر بشنوند اجابت نمیکند شمارا

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِيرِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۶) يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ

و در روز قیامت انکارکنند بشرك شما و خبر نکند تورا مانند دانای بحق ای مردمان شما

الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۷) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۸)

محتاجانید بسوی خدا و خدا اوست بی نیاز ستوده اگر خواهد ببرد شمارا و بیاورد بآفرینش تازه

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۱۹) وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ

نیست این کار بر خدا دشوار و بر ندارد بردارنده ای بار گناه دیگری را و اگر بخواند نفسی گران بار کسی را

إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْئًا وَلَا تَوَكَّنْ فِيهَا إِذَا تَذَكَّرُ الَّذِينَ

ببرداشتن بعضی گناهان برداشته نشود از آن چیزی اگر چه باشند خداوندان خویشی جز این نیست که بیم کنی آنانکه

يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ

میترسند پروردگار خود را بینهانی و بیا دارند نماز را و هر که پاکیزه است پس جز این نیست که پاکیزه کرد

لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۰) .

نفس خود را و بسوی خداست بازگشت.

قوله تعالى (أَلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) قدیم تعالی جل جلاله گفت

سپاس خدای را که آفریدگار آسمانها و زمین است ، واصل فطر شکافتن باشد پنداری که آنچه

معدوم است بمثابه بسته است خدای تعالی آنرا بخلق و ایجاد بشکافد (جَاعِلِ الْمَلَكِئَةِ رُسُلًا)

فرشتگانرا پیغام گذار کند از جبرئیل و جز او تا وحی پیغمبران آرند (أُولَىٰ أَنْجِيعَةٍ)

نصب او بر حال است از مفعول و شاید که صفت رسلاً و حال بهتر است ، از ملائکه خداوندان پرها و «اولو» جمع ذو باشد نه از لفظ واحد ( مَثْنِيْ وَثُلَاثَ وَرَبَاعَ ) این صفت آنچه است و اسمی است عدد را معدول عن اثنین و عن ثلاثه ثلاثه عدل کردند و برگردانیدند این را از اصل و بناء خود تا تکرار نباشد ( يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ ) بيفزايد آنچه خواهد در خلق فرشتگان و جز ایشان که خدای تعالی بر همه چیز قادر است . ابن شهاب روایت کند از رسول ﷺ که او گفت يك روز جبرئیل را گفتم که مرا می باید که ترا بینم چنانکه در آسمان میباشی . گفت یا رسول الله طاققت نداری گفت مرا می باید تا بینم ، جبرئیل ﷺ پرها افراخت رسول ﷺ درو نگرید از هوش برفت چون بهوش آمد جبرئیل ایستاده بود يك دست بر سینه نهاده و یکدست بر کف رسول ﷺ گفت سبحان الله نپنداشتم که خدای باین شکل و عظمت خلقی آفریده جبرئیل گفت اگر تو اسرافیل را بینی و او را دوازده پر است يك بر مشرق دارد و يك بر مغرب و عرش بر دوش نهاده است و اوقاتی متضایل و حقیر شود عظمت خدایا تا بمانند صعوه گردد (۱) و آن مرغی باشد بشکل گنجشکی و آنکه (۲) عرش خدای بر قدرت او باشد ، در خبر آمده است که رسول ﷺ گفت : «إِنَّ اللَّهَ مَلَكًا لَهُ أَلْفُ أَلْفِ رَأْسٍ عَلَى كُلِّ رَأْسٍ أَلْفُ أَلْفِ وَجْهٍ وَعَلَى كُلِّ وَجْهٍ أَلْفُ أَلْفِ فَمٍ فِي كُلِّ فَمٍ أَلْفُ لِسَانٍ يَسْبُحُ اللَّهُ تَعَالَى بِكُلِّ لِسَانٍ أَلْفَ لَفْتَةٍ» گفت خدایا جل جلاله فرشته ایست که او را هزار هزار سر است ، و بر هر سری هزار هزار روی است ، و بر هر روی هزار هزار دهانست ، و بر هر دهانی هزار هزار زبان است ، بهر زبانی خدای را میخواند بهزار هزار لغت (۳) یکروز بر خاطر این فرشته بگذشت که همانا خدایا بنده ای نباشد که تسبیح و تهلیل او بیش از من باشد ، حق تعالی گفت مرا بنده ای هست که تسبیح و تهلیل او بیش است از تسبیح و تهلیل تو گفت بار خدایا او چه تسبیح می کند ؟ گفت می گوید :

« سبحان الله كلما سبح الله شيء و كما يحب الله أن يسبح و كما هو أهله و كما ينبغي

(۱) کوچک شدن در مقابل عظمت پروردگار کوچکی معنوی و روحی است و چون بصورت جسمانی متمثل شود و خواهیم بزرگی خداوند را نسبت باو بیان کنیم تشبیه بگنجشک یا حیوانی کوچکتر از آن مناسب باشد .

(۲) یعنی و حال . اینکه عرش خدا را میتواند بردارد با کوچکی خود .

(۳) این اعداد کنایت از غیرمتناهی بودن است چون علوم و حالات و توجهات نفوس قدسیه

و مجردات عقلیه غیرمتناهی است .

لکرم وجهه وعزّ جلاله، والحمد لله کلّما حمد الله شیء وکما یحبّ الله أن یحمد وکما هو أهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعزّ جلاله، ولا إله إلاّ الله کلّما هلّل الله شیء وکما یحبّ الله أن یهلّل وکما هو أهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعزّ جلاله، والله أكبر کلّما کبّر الله شیء وکما یحبّ الله أن یکبّر وکما هو أهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعزّ جلاله، ابن شهاب گفت این زیادت خلق آواز خوش است، هشیم القاری آواز خوش داشت وقرآن خوش خواندی گفت شبی حضرت رسول ﷺ را در خواب دیدم مرا گفت هشیم القاری تو قرآن را با آواز خوش میخوانی دمی نیارامی گفتم آری یا رسول الله گفت جزاک الله خیراً، وگفتند خط نیکو است ورسول ﷺ گفت خط نیکو حق را روشنی بیفزاید، قتاده گفت این زیاده خلق ملاحظ چشمهاست .

( مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا ) ما مجازات است برای آن « فاء » در جوابش باز آورده و کسره « هاء » برای النقاء ساکنین افتاد وحق او جزم است . گفت هرچه خدای تعالی بگشاید از رحمت آنرا باز دارنده نباشد، وآنچه باز گیرد آن را فرستنده نبود تا بدانند که رحمت ازو توقع باید کردن واز کرم او چشم باید داشتن و او خدائی عزیز و حکیم است .

( يَا أَيُّهَا النَّاسُ ) گفت ای مردمان یاد کنید نعمت خدای را بر شما ( هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ ) آیا آفریدگاری هست جز خدای که روزی دهد شما را از آسمان وزمین. از آسمان بیاران واز زمین نبات . أبو جعفر وحمزه وکسائی خواندند « غیر الله » بجر علی أنه صفة للخالق وباقی قراء برفع غیر خواندند برصفت محل او چه محل جار و مجرور رفع است، و التقدير هل خالق غیر الله - ( لا إله إلاّ هو ) نیست خدائی مگر او ( فَأَنْتَ يَا تَوَّافِكُنَّ ) کجا می گردانند اینان را .

( وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ ) حق تعالی درین آیت رسول را تسلّی داد وگفت اگر چنانکه این کافران ترا دروغ میدانند پیش از تو پیغمبران دیگر را بدروغ داشتند واین نه کاریست که با تو رفت ( وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ) و مرجع کارها با خداست جلّ جلاله و این بر سبیل تهدید گفت .

( يَا أَيُّهَا النَّاسُ ) ای مردمان ( إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ) وعده خدای تعالی که داد شما را از بعث و نشور و ثواب و عقاب حق است ( فَلَا تَغْفِرُنَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ) نباید تا حیات

دنیا شما را مغرور و فریفته کند ، و نیز نباید که شما را بخدای مغرور کند شیطان غرّه کننده و فریبنده ، و فعول بتاء مبالغه باشد .

آنکه گفت شیطان دشمنی است شما را او را دشمن گیرید و بدشمن دارید ( إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ ) و بدانید که او لشکر و اتباع خود را برای آن دعوت میکند تا اهل دوزخ باشند چه او دوزخی است و خرمن سوخته خرمن دیگران سوخته خواهد . آنکه گفت :

( الَّذِينَ كَفَرُوا ) تهدید کرد کافران را . گفت آنان که کافر شدند ایشانرا بغایت عذابی سخت باشد و آنانکه ایمان دارند و عمل صالح کنند ایشانرا مغفرت و آمرزش باشد و مزدی عظیم و بزرگوار از ثواب اُبد .

آنکه احوال کافران گفت که این کفر که ایشان در آند در چشم ایشان نیکوست گفت ، آنرا که بیارایند بر چشم او عمل بد او یعنی نفس ایشان و هوا و شهوت ایشان عمل ایشان بر چشم ایشان مزین کند تا زشت نیکو بینند بتلیس از قلت فهم بر خویشتن و تفکر . آنکه در جواب استفهام خلاف کردند . بعضی گفتند محذوف است و تقدیر آنکه يتحسّر عليه او بر آن حسرت خورد ، و گفتند محذوف این است کمن لیس كذلك و کمن یری الحسن حسناً و القبیح قبیحاً و عمل علی ماعلم ، و این برای آن گفتند که در جمله ای که از پس می آید با فاء من قوله «فإن الله يضل من يشاء» ضمیری نیست عاید با جمله أول پس گفتند این اضمار واجبست ، و این خود جمله مستأنف است ، و بعضی گفتند «فإن الله يضل من يشاء» جواب استفهام است و در موقع جواب افتاد ، و تقدیر آنکه آنکس که عمل بد مزین باشد بنزدیک او ، خدای تعالی اِضلال کند او را یعنی عذاب کند او را . یا بمعنی خذلان و تخلیه . یا بمعنی تسمیه و حکم قوله «من يشاء» آن را که خواهد بهمه حال جز او را نخواهد چه سزای او آن است ، و در پیش ذکر او رفته است ( فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ - الْآيَةُ ) خدای پیراه کند آنرا که خواهد ، و هدایت دهد از الطاف و توفیق و تیسیر ، و آنکه این وجه گفت ضمیر عاید تقدیر کرد . گفت تقدیر آن است که فَإِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ مِنْهُمْ . كَقَوْلِ السَّمَنِ مَنْوَانٍ بَدْرَهُمُ التَّقْدِيرُ مِنْهُ بَدْرَهُمْ . نباید تا نفس تو و جان عزیز تو درسر و کار ایشان شود بحسرت براینان و قوله ( حَسْرَاتٍ ) نصب او بر تمیز است و حسرت شدت حزن باشد بر فایت . و أبو جعفر خواند فَلَا تُذْهِبُ نَفْسَكَ بِرَفْعِ مَتَعَدِيٍّ مِنْ الْأَذْهَابِ و «نفسك» منصوب بر آن که مفعول به باشد ، معنی آنکه تو ای محمد جان خود ضایع مکن در غم و حسرت ایشان که چرا ایمان نیاوردند که خدای تعالی عالم است بآنچه ایشان می کنند جزای ایشان بر وفق عمل ایشان بدهد ، آنکه تذکیر بعضی نعمت خود کرد .

( وَاللَّهُ الْذِي ) او آن خداست که بادها بفرستد تا بادها بر برانگیزد و جمع کند و براند از جایی بجائی و آنرا بزمین مرده راند که برو هیچ نباتی و گیاهی نباشد . آن زمین را زنده کند پس از آنکه مرده باشد ، آنکه برسبیل تشبیه گفت ( كَذَلِكَ النُّشُورُ ) بعث و نشور همچنین باشد چنانکه این را منکر نه اید آن را نیز منکر نباشید . اُبورزین گفت رسول رَا ﷺ گفتیم خدای تعالی خلقان را چگونه زنده کند ؟ گفت بهیچ زمین خشك قحطناك گذشته باشی که درو هیچ نبات نبینی و پس از آن بینی سبز شده ؟ گفتیم آری گفت « كَذَلِكَ يحيي الله الموتى » خدای تعالی مردگانرا چنین زنده کند ، و این آیت اوست در خلقانش .

( مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا ) گفت هر که او عزت خواهد عزت خدایتعالی راست جل جلاله بجملگی . سبب نزول آیه آن بود که کافران بعبادت اُصنام تعزّز کردند و طلب عزت چنانکه خدای تعالی گفت « الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُلِيتَ عَلَيْهِمُ الْعِزَّةُ فَأَنْزَلْنَا الْكِتَابَ فِي آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَالَّذِينَ يُنَادُونَ لِلْإِلهِ أَنْ اسْقِنَا مِنْ مَاءٍ غَيْرِ غَوَسٍ آؤُفٍّ مِنْ أَسْمَانٍ بِاللَّذِينَ هُمْ يَأْمُرُونَ إِذْ يَمُرُّونَ فِي الْأَرْضِ يَلْعَنُونَ أُولَئِكَ هُمُ الرِّجْسُ الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ فِي النَّاسِ طُغْيَانًا وَنُفُورًا وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ سَبِيلٌ » و آن صعود کند یعنی بخدای و مراد آن بجائی شود که آنجا حکم جز خدای را نباشد ، و آن آسمان است چنانکه رفعت فلاناً الی الحاکم و الی السلطان یعنی بجائی که حکم حاکم را باشد یا سلطان را . مفسران گفتند آن کلمه پاکیزه گفتن « لا إله الا الله » است ، و اُبو هریره روایت نمود از رسول ﷺ که او گفت هو قول الرّجل « سبحان الله والحمد لله ولا إله الا الله والله أكبر » چون بنده این کلمات بگوید فرشته ای بیاید و این کلمات بر آسمان برد و بآن خدای را تحیت کند ، و چون عمل صالح بآن یار نباشد ازو قبول نکند . مفسران گفتند در معنی آیت خلاف کردند بیشتر مفسران گفتند معنی آن است که عمل صالح بردارد و کلمه پاک را و بموقع قبول افکند ، و معنی آن که قول بی عمل سود ندارد و مرفوع نشود و بموقع قبول نیفتد ، و این قول نحویان بصره است که گفتند ضمیر عاید است باکلم یعنی والعمل الصالح یرفع الکلم الطیب . حسن و قتاده گفتند کلمه پاک ذکر حدایست ، و عمل صالح أداء فرائض اوست هر که او بزبان ذکر خدای گوید و فریضها مهمل گذارد کلامش رد کنند بر عملش و لبس الایمان بالتمنی ولا بالتملی و ایمان بآرزو و حیلہ نباشد ، و هر که سخن نیکو گوید و عمل صالح کند عمل او قول او را رفیع گرداند و ذلك قوله « إليه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح »



یرفعه ، و دلیل این تأویل قول رسول است که گفت « لایقبل الله قولاً وعملاً الاً بنیة » هیچ قول خدای تعالی قبول نکند بی عمل و هیچ عمل قبول نکند بی نیت ، و در خبر است « که طلب الجنة بلا عمل ذنب من الذنوب » طلب بهشت کردن بی عمل گناهی است از گناهان ، و شاعر درین معنی گوید :

لَا تَرْضَى مِنْ رَجُلٍ حَلَاوَةَ قَوْلِهِ      حَتَّى يُصَدِّقَ مَا يَقُولُ فِعَالُهُ  
فَإِذَا وَرَّزْتَ مَقَالَهُ بِفِعَالِهِ      فَتَوَازَنَا فَأُخَوِّكَ ذَاكَ جَمَالُهُ (۱)

ابن المقفّع گفت قول بلا عمل کثرید بلا شحم ، و سحاب بلا مطر ، و قوس بلا وتر .  
قال الشاعر :

لَا يَكُونُ الْمَقَالُ إِلَّا بِفِعْلِهِ      إِنَّمَا الْقَوْلُ زِينَةٌ فِي الْفِعَالِ  
كُلُّ قَوْلٍ يَكُونُ لَا فِعْلَ فِيهِ      مِثْلُ مَاءٍ يُصَبُّ فِي غَرِيَالٍ (۲)

و أنشداً بالقاسم الجيتي :

لَا يَتِمُّ الْمَقَالُ إِلَّا بِفِعْلِهِ      كَلُّ قَوْلٍ بِلَا فِعَالٍ هَبَاءٌ  
إِنْ قَوْلًا بِلَا فِعَالٍ جَمِيلٍ      كَسْنِكَاحٍ بِلَا وَبِلِيَّ سَوَاءٌ (۳)

این بیتها بر مذهب شافعی بنا کرده است که لانکاح إلا بولی مرشد و شاهدی عدل (۴) بعضی اهل معانی گفتند معنی « یرفعه » برین قول آن است که آنرا رفیع و خداوند قدر بکند

(۱) بشرینی سخن از کس خرسند مباش مگر اینکه کردار او تصدیق گفتار او کند . و اگر گفتار و کردار او را باهم سنجیدی و راست آمدند باهم این جمال اوست .

(۲) گفتار جز با کردار نباشد سخن زینت کار است و هر گفتار که با کردار نباشد مانند آبی است که در غربال ریزند .

(۳) گفتار جز با کردار تمام نشود و هر گفتار که بی کردار باشد بیهوده است گفتار بی کردار نیک مانند زن گرفتن بی دستور ولی است

(۴) شافعی گوید زن در امر نکاح مانند سفیه در امر اموال خود محتاج به ولی و قیم است و اگر عاقلترین زنان روزگار چند بار هم شوهر کرده باشد بی آنکه ولی او را بقصد مردی در آورد عقد او صحیح نیست و اگر پدر و برادر ولی ندارد باید نزد حاکم شرع رود و حاکم او را عقد کند با آنکه تصرفش در اموال خود صحیح باشد و اتفاق علمای اهل بیت بر خلاف قول او است و کلام رسول صلی الله علیه و آله را که فرمود « لانکاح الا بولی » خاص بنکاح دختر بکردارند که پدر یا جدش زنده باشند نه مرد و نه ثیب و نه یکر بی پدر چون اشهر افراد نکاح بکر است و لفظ مطلق را حمل بر اظهر و اشهر باید کرد ابوحنیفه بر خلاف کلام رسول صلی الله علیه و آله نکاح دختر بکر را بی اذن پدر جائز شمرده است و روایت اهل بیت بر خلاف او دلالت دارد .

چنانکه گویند : ثوب رفیع و مرتفع ، و گفتند « العمل الصالح » ، أى الخالص . یعنی که اخلاص سبب قبول طاعات باشد چه طاعت با اخلاص پذیرند و با ریاء پذیرند گفتند بیانش « فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً » أى خالصاً . بعضی دیگر گفتند کنایت راجع است با عمل و التقدير والعمل الصالح يرفعه الكلم الطيب یعنی کلمه طیب عمل صالح را بردارد ، و مراد آنکه توحيد عمل صالح را بموقع قبول افکند چه هیچ عملی بی توحيد مقبول نباشد و این قول نخویان کوفه است و درین قول تعسفی هست . بعضی دیگر گفتند کنایت راجع است با عمل و رافع خدا است جل جلاله یعنی والعمل الصالح يرفعه الله إليه یعنی بپذیرد و بر آن ثواب دهد ( وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السُّيُوتِ ) و آنانکه بد سکالند و عمل بد کنند . مقاتل گفت شرك است . عبدالله و مجاهد و شهر بن حوشب گفتند أصحاب ریا اند ایشانرا عذابی سخت باشد ( وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ ) و مکر ایشان بود که بایر و فاسد و کاسد و باطل و مضمحل باشد، وقال ابن الزبير :

يا رَسُولَ الْمَلِيكِ إِنَّ لِسَانِي رَاتِقٌ مَا فَتَقْتُ إِذْ أَنَا بُورُ (۱)

( وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ) گفت خدای بیافرید شمارا از خاک ( ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ) آنکه از آب منی ( ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا ) آنکه شما را جفت کرد ( وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ ) و هیچ ماده بار نگیرد و نه بنهد جز بعلم او ، و هیچ عمر را دراز نکند و نه نیز عمر او نگاهاند والا آن در کتابی نوشته باشد ، یعنی در لوح محفوظ . سعید جیر گفت در اوّل این نوشته بنویسند که عمر او چندین است آنکه هر که که روزی بگذرد در زیر آن نویسند که روزی گذشت و ماهی گذشت و سالی گذشت ، و رسول ﷺ گفت « فرغ الله من أربع من الخلق والخلق والأجل والرزق » وقال ﷺ « فرغ الله إلي كل عبد من خمس من عمله وأجله وأثره ومضجعه ورزقه لا يتعداهن » ( إن ذلك على الله يسير ) این بر خدای آسان است . ( وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ ) حق تعالی این آیت بر مورد مثل فرمود گفت راست نباشد دودریا ( هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ ) این آبی باشد خوش گوارنده ، و آن دیگر شور و سخت شور عبدالله عباس وضحاك گفتند أجاج تلخ است و اشتقاقه من اجاج النار پنداری بتلخی دهان خورنده بسوزد ( وَمِنْ كُلِّ ) شما از هر دو دریا گوشت تازه می خورید یعنی گوشت ماهی ( وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَةَ ) و ازو بد می آید حلیتی که در پوشید و منه یعنی من الملح دون العذب یعنی لؤلؤ و مرجان ( وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ ) أى جواری و کشتیها بینی که (۱) ای فرستاده خداوند زبان من پیوند میدهد آنچه را که وقتی گمراه بودم شکافتم .

درو می‌رود. مقاتل گفت کشتیها بینی که درو می‌آید و می‌شود یکی از این راه روی فرا کرده و دیگر در برابر او و جمله بیک باد می‌رود ( لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ) تا شما از فضل او یعنی از روزی او طلب کنید ( وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ) و تا همانا شاکر شوید نعمتهای او را. ابو هریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت خدای تعالی گفت با دریای شام که من ترا بیافریدم و آبت بسیار کردم، و مرا بندگانی باشند که در تو نشینند با تسبیح و تهلیل و تحمید با ایشان چه خواهی کردن؟ گفت غرقه کنم ایشانرا حق تعالی گفت لاجرم بآس و شدت تو در پیرامن تو کنم و ایشانرا بر پشت تو نشانم و بگذرانم، و دریای یمن را گفت یا دریا من تورا بیافریدم و آبت بسیار کردم و بندگانی را بتو آرم که تسبیح و تهلیل من کنند تو با ایشان چه خواهی کردن گفت من نیز با ایشان تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید کنم حق تعالی گفت لاجرم تورا تفضیل نهم بر دریاهای دیگر بحلی\* بسیار و گوشت تازه: و مورد خبر عطف است بر طریق مثل، و تأویل آنکه اگر دریا را زبان بودی که مخاطب بودی و مجازی باین عمل جزای هر یک این بودی چنانکه گفت « لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته - الایة » و التقدير لو كان الجبل ممتن یعقل ویسمع لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله .

( یُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ ) گفت خداست که شب در روز می‌برد ( وَیُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ) و روز را در شب می‌آرد و آفتاب و ماه را مسخر کرد ( كُلُّ یَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسْمًی ) هر یکی از آفتاب و ماه می‌روند بوقتی مسمی نام زده، و آفتاب فلک خود بیک سال می‌برد و ماه بیکماه ( ذَلِکُمْ اللهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ ) او خدای شما است ملک و پادشاهی اوراست ( وَالتَّذِیْنَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ) و آن بتان که شما می‌خوانید بدون خدای ( مَا یَمْلِکُونَ مِنْ قِطْمِیرٍ ) ایشان قطمیری ندارند. عبدالله عباس گفت شکاف استخوان خرما باشد، و بیشتر مفسران گفتند پوستکی باشد بر استخوان خرما پوشیده و آن که چنان باشد خدائی را نشاید.

( اِنْ تَدْعُوهُمْ لَا یَسْمَعُوا دُعَاءَکُمْ ) اگر بخوانید ایشان را دعایتان را اجابت نکنند و دعایتان نشنوند ( وَآلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَکُمْ ) و اگر بشنوند اجابت نکنند و روز قیامت بعبادت شما و شرک شما کافر شوند و شما را خبر ندهد مانند دانائی. یعنی این خبر کسی میدهد شما را که دانا است و آنخداست جل جلاله. آنکه گفت:

( یا ایُّهَا النَّاسُ ) ای مردمان از هر نوعی که هستید ( آذنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ ) شما

محتاجانید بخدای جل جلاله و خدای است که توانگر است و پسندیده .

(إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ) و خدای تعالی اگر خواهد شما را

ببرد و خلقی نو بیارد .

(وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ) و این بر خدای تعالی دشوار نیست .

(وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) آنگه وصف عدل خود کرد گفت هیچ حاملی

ثقل و بار گران دیگری برنگیرد (وَأِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِئِهَا لَا يُعْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ)

گفت و اگر چنان باشد که نفسی گران بار کسیرا بخواند بفریاد تاز بار گناه او چیزی برگیرد

برنگیرد هیچ چیز ازو (وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ) و اگر چه خویش او باشد از پدر و مادر و برادر

و خواهر ، فضیل عیاض گفت درین آیت: که فردای قیامت مادری و فرزندی را در عرصات

قیامت آرند هر دو گران بار بگناه. مادر فرزند را گوید حق ولادت و تربیت و رضاع من بجای

آری فرزند که من نهمه اشکم خود را وعاء تو کردم ، و پستان خود را سقای تو کردم ، و

کنار خود را رعای تو کردم ازین گناهان من یک گناه بر گیر . او گوید ای مادر دور باش که

من از تو مشغولم (إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ) انما تو آنکس را ترسانی

که از خدای خود بترسد در غیب یعنی در خلوت و نماز بیای دارد (وَمَنْ تَزَكَّىٰ) و هر که

پارسا باشد (فإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ) برای خود پارسا باشد (وَالِإِلَهِ الْمَصْبُورِ) و باز گشت

خلقان با خدا است. قوله تعالی :

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ وَلَا الظُّلُّ وَلَا

و برابر نیستند کوران و بینایان و نه تاریکی ها و نه نور و نه سایه و نه

الْحَرُورُ (۲۱) و مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ

حرارت و برابر نیستند زندگان و نه مردگان بدرستی که خدای میشنوند هر کرا میخواهد

وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۲) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ

و نیستی تو بشنواننده سخن هر که در قبرها باشد نیستی تو مگر بیم کننده بدرستی که ما فرستادیم ترا براستی

بشیراً وَ نَذِيراً وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۳) وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ

مژده دهنده و بیم کننده و نیست از گروهی مگر آنکه گذشتند در آن بیم کننده و اگر تکذیب کردند تو را

فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ

پس بتحقیق که تکذیب کردند آنانکه پیش از ایشان بودند آمدند ایشانرا پیمبران نشان بحجت‌های روشن و  
بِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۲۴) ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۲۵)  
پیمای‌های آسمانی و بکتاب روشن پس گرفتم من آنانرا که کافر شدند پس چگونه باشد انکار من

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا

آیا نبینی که خدا فرو فرستاده از آسمان آب را پس بیرون آوریم بآن میوه‌هایی که گوناگون بود رنگ‌هایش  
وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ \* وَمِنَ النَّاسِ  
و از کوهها راه‌های سفید و سرخ که مختلف است رنگ‌های آن و سیاه‌های بغایت سیاه \* و از مردم

وَالدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ

و جنندگان و چهارپایان که مختلف است رنگ‌های آن همچنین جز این نیست که میترسند از خدا بندگان او دانایان  
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۶) إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ  
بدرستی که خدا غالب آمرزنده است بدرستی که آنانکه میخوانند کتاب خدا را و بپا دارند نماز را و

أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ (۲۷)

نفقه میدهند از آنچه، روزی دادیم آنها را پنهان و آشکارا امید میدارند اعمال بازرگانی را هرگز زیان نکنند

لِيُؤْفِقَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲۸) وَ الَّذِي

تا تمام کند خدا مزد ایشان را و افزایش ایشانرا از فضل خود که او آمرزنده شکرگزار است و آنکه

أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ

وحی نمودیم بسوی تو از کتاب آن راست است و تصدیق کننده مر آنچه را که پیش از او بوده بدرستی که خدا

بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۲۹) ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا

به بندگانش هر آینه آگاه بیناست پس میراث دادیم ما قرآن را آنانکه برگزیدیم از بندگان خود

فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنُ

پس پاره‌ای از آنها ستمکارند مرنفس خود را و پاره‌ای از آنها میانه‌رونده و از آنها پیشی‌گیرنده نیکی‌ها بفرمان

اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۰) جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ

خدا اینست آن بخشایش بزرگ بوستانهای با اقامت که درآیند آنرا زینت کرده شده در بهشت از

أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۳۱) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ

دست بندهای از طلا و مروارید و جامه ایشان در بهشت حریر است و گفتند سپاس مرخدا را

الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۳۲) الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ

که برد از ما اندوه را بدرستی که پروردگار ما هر آینه آمرزنده شکر گزار است آنکه فرود آورد ما را بسرای

الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (۳۳) .

اقامت از فضل خود نمیرسد ما را در آن رنجی و نمیرسد ما را در آن ماندگی .

قوله تعالى (وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ - الْآيَةُ) حق تعالی این آیت نیز بر مورد مثل

فرمود گفت راست نباشد نابینا و بینا ، و نه تاریکی ، و نه روشنایی ، و نه سایه ، و نه گرما این

الفاظ مناقض بر شمرد که میان ایشان تنافی است ، گفت این چیزها با یکدیگر راست نباشند .

و حرور گفتند باد سموم است ، و گفتند بادی که در آفتاب جهد . فرء گفت حرور شب و روز

باشد و سموم جز بروز نباشد ، و گفتند مراد بسایه بهشت است و بحرور دوزخ است . استواء

حصول أحد الشئین باشد علی مقدار الاخر .

(وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ) و راست نباشند زندگان و مردگان . گفتند کبایه

است از مؤمن و کافر این مثلی است که خدای تعالی زد برای عبادت أصنام و عبادت خدای

تعالی یعنی چنانکه این چیزها باهم راست نباشد خدای بت پرستان و بت پرستان با هم راست

نباشند (إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ) گفت خدای بشنوند آنرا که خواهد (وَمَا أَنْتَ

بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ) و تو نتوانی شنوایدن آنان را که در گورها باشند (۱) یعنی

مردگان . مثل زد کافران را بمردگان یعنی چنانکه مرده منتفع و متعظ نشود بآنچه

شنود همچنین این کافران مُصرٌ بر کفر منتفع نشوند بدعوت تو . و مثله في المثل قول الشاعر:

(۱) اگر گوئی چون مردگان در گور سخن پیغمبر و غیر او را نشنوند تلقین اموات و سخن گفتن

پیغمبر با کفار قلب در جنگ بدر چه معنی داشت گوئیم مراد شنیدن سخن بگوش حسی و دنیوی است که

مردگان از آن محرومند نه بگوش برزخی و آخرتی که بیوستگی ارواح است و توج نفسانی ، از این

جهت در تلقین بعربی سخن میگویند با کسی که عربی نمیداند .

لَقَدْ أَسْمَعْتَ لَوْ فَادَيْتَ حَيًّا وَ لَكِنَّ لَا حَيَاتَ لِمَنْ تُنَادِي (۱)  
 ( إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ ) تو نیستی الا ترساننده اما جبر و قهر ایشان بر ایمان  
 بتو نیست .

( إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ ) ما فرستادیم تو را بحق بشارت دهنده و  
 ترساننده ( وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا نَذِيرٌ ) ( این بمعنی ماء نفی است و «من» زیادت است المعنی و مامن  
 امة و هیچ امت نیست الا و در ایشان پیغمبری بوده است گذشته . آنچه بتسلی رسول ﷺ گفت :  
 ( وَإِنْ يُكذِّبُوكَ - الْآيَةَ ) و اگر چنانکه این کافران تو را بدروغ میدارند ( فَقَدْ كَذَّبَ  
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ) بدروغ داشتند آنانکه پیش ایشان بودند پیغمبران خود را ( جَاءَتْهُمْ  
 رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ) که رسولان ایشان بایشان آمدند با حجتها و کتابها و بکتاب روشن  
 و تکرار برای آن کرد زُبُر را و کتاب را که مختلف اللفظند کقولہ « وَأَلْفَى قَوْلَهَا كَذَابًا وَمِينًا »  
 ( «نم» أخذت الذین کفروا ) پس بگرفتیم بعداب کافران را . آنچه گفت ( فَكَيْفَ  
 كَانَ تَكْبِيرٌ ) چگونه بود انکار من بر کافران بر سبیل تعجب ، و انکار او بعداب باشد ، و یاء  
 اضافه بیفکند اکتفاء بالكسرة عنها .

( أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ) نمی بینی یعنی نمیدانی که خدای تعالی بفرستاد  
 از آسمان آبی یعنی باران ( فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَمْرَاتٍ ) و بیرون آوردیم بآن آب میوه‌های  
 برنگ مختلف از انواع میوه‌ها و این از باب صفت مشبیه است چنانکه « مرتت برجل حسن  
 وجهه » که در لفظ صفت مرد باشد ، و در معنی صفت وجه ( وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ ) و از  
 کوهها طریقی پدید کرد سفید و سرخ و واحد الجدد جُدَّةٌ و فَعَلَ در جمع فعله بسیار است  
 کمده و مدد و طرفه و طرف و غرفه و غرف و اما جُدُّ بضم الدال جمع جدید باشد نحو سریر و  
 سرر و عتیق و عتق قال امرؤ القیس یصف حماراً :

كَأَنَّ سَرَاتَهُ وَ جُدَّةً مَتْنَهُ  
 كَسَائِنُ يَجْرِي فَوْقَهُنَّ دَلِيصٌ (۲)

(۱) اگر بازنده سخن میگفتی با و شنواییده بودی و لکن آنکه تو میخوانیش زنده است  
 (۲) در وصف گورخراست و سراه پست است و باید «ته» در کلمه سراه را اندکی کشید تا مانند  
 سراه شود برای استقامت وزن. گوید بدان مانند که پست آن گورخر و خطی که بر پشت او است جعبه‌ای  
 است و روی آن دوال ماندی از زر

(وَعَرَابِيبُ سُودٌ) و غرابیب جمع غریب باشد و هو شدید السواد و سیاهی سیاه (۱) و سود برای آن گفت تا بدانند که برای مبالغه در سیاهی است ، و قال الشاعر یصف کرماً:

وَمِنْ تَعَاجِيبِ خَلْقِ اللَّهِ قَاطِبَةً الْبَعْضُ مِنْهَا مَلَاحِي وَعَرَابِيبٌ (۲)

( وَمِنْ النَّاسِ وَالْأَنْعَامِ ) گفت از مردمان و چهار پایان و جانوران. و دواب جمع دابّه و هی ما یدبّ علی الارض ، و الانعام جمع نعم و هی الابل و البقر و الغنم گفت ازین اجناس مخلوقات از جانوران و آدمیان و درندگان و چهار پایان و بهایم نیز مختلف لوند چنانکه می بینیم ، و این همه تذکیر صنایع اوست تا ما اندیشه کنیم و شکر . آنکه گفت :

( كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ) گفت همچنین باشد از خدایتعالی

عالمان ترسند چه آنان که خدای را نشانسد ازونترسند ، و روایت از عمر عبد العزیز و أبو-حنیفه که ایشان خواندند « إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » یعنی یعلم و یختار برعکس بر رفع الله و نصب علماء یعنی خدای داند عالمان را و یا خدای اختیار کند عالمان را و قراءت صحیح آن است که عامّه قراء بر آنند. و درخبر آمده است که رسول ﷺ گفت «أعلمهم بالله أشدهم له خشية» خدای را آن کس بهتر شناسد که ازو بهتر ترسد ، و مسروق گفت مرد را علم آن بس باشد که از خدای ترسد ، و جهل آن بس باشد که بعمل خود معجب بشود . یکی بنزدیک شعبی آمد و ازوفتوی پرسید گفت افتنی ایها العالم گفت العالم من یخشی الله : فتوی کن مارا ای عالم گفت عالم آن باشد که از خدای ترسد ( إن الله عزیز غفور ) خدای تعالی عزیز است در انتقام دشمنان و آمرزنده است زلت و خطای مؤمنان را .

( إن الذين يتلون كتاب الله ) گفت آنانکه کتاب خدای تعالی خوانند و نمازپای

دارند و نفقه کنند از آنچه ما ایشان را روزی داده باشیم پنهان و آشکارا . راوی خبر گوید مردی رسول را گفت یارسول الله چرا ما چنین کارهیم مرگ را گفت «قدم مالك فان قلب كل امری مع ماله» از پیش بفرست مالت را که دل هر مردی بنزدیک مالش باشد و مرد خواهد تا آنجا بود که مالش باشد ( یرجون تجارة ) این خبر این است . امیددارند بازرگانی

(۱) سیاهی سیاه کلمه فصیح و بلیغ است در آن عهد در فارسی مستعمل بوده و امروز هم با آنکه در

نوشته معمول نیست در زبان مردم متداول است .

(۲) شاعر در وصف درخت انگور گوید از عجائب آفرینش پروردگار است که بعضی خوشه ها

سفیداست و بعضی سیاه .



که بایر و کاسد نشود .

( لِيُوقِيَهُمْ أَجْرَهُمْ ) تا مزد ایشان تمام بدهند آنچه مستحق آن باشند ، و آنچه مستحق آن نباشند بیفزاید بفضل و کرمش ( إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ) که او آمرزنده است گناهان را و شکر پذیرنده است از مطیعان . آنگاه گفت :

( وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ ) گفت آنچه ما بتو وحی کردیم از کتاب قرآن حق است و راست دارنده است آن را که پیش او بوده است از کتابهای پیغمبران مقدم و خدای تعالی به بند گانش دانا و بینا است .

قوله ( ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ ) آنگاه گفت بمیراث دادیم کتاب « ثم » عطف است علی قوله « أَوْحَيْنَا » یعنی بمیراث دادیم کتاب به بند گانی که ما ایشان را برگزیدیم . گفتند برای آن بلفظ میراث گفت که از پیغمبران مقدم بازمانده است و آنچه از مرده بازماند آن را میراث خوانند . مجاهد گفت « أَوْحَيْنَا » بمعنی أعطینا است . بدادیم کتاب را چه میراث عطا است از خدای تعالی . بعضی دیگر گفتند معنی آن است که از امت اوائل باز گرفتیم و بشما دادیم چنانکه عنتره گفت :

وَأُورِثْتُ سَيْفِي عَنْ حَصَيْنِ بْنِ مَعْقِلٍ إِلَى جَدِّهِ إِثْنَيْ لَثَارِي طَالِبٌ (۱)

و از کرامت این امت در حق اینان گفت « أَوْحَيْنَا » و در حق قوم موسی گفت « وراثتوا الكتاب » مراد بکتاب قرآن است . وقوله ( الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ) در او دوقول گفتند مخالفان ما گفتند مراد جمله امت اند ، و در اخبار آمد که مراد ائمه معصومین اند ، و در خبری آمد از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلاة والسلام که مراد فرزندان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب اند صلوات الله و سلامه علیهم آنان که امامند و آنان که امام نه اند . در خبر است که جماعتی از اهل عراق بنزدیک امام زین العابدین علی بن الحسین عليه السلام آمدند و گفتند ما آمده ایم تا ترا پرسیم آینی از آیات قرآن . گفت آن کدامست ؟ گفتند ثم « أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا » این جمله امت است ؟ گفت نه اگر چنین بودی جمله امت اهل بهشت بودندی آیت در ماست اهل البیت ، این سه بار باز گفت . یکی گفت یا ابن رسول الله پس ظالم کیست از شما ؟ گفت آنکه حسنات و سیئاتش راست بود و او بیبهشت باشد ، گفت مقصد که باشد ؟ گفت آن که در خانه بنشیند و خدای را پرستد تا مرگ باو آمدن ، و سابق آن است که بتیغ بیرون آید

(۱) من شمیر از حصین معقل بارث برده ام و او هم از جد خود والبتنه کین خود را خواهم جست .

و با سیل خدا دعوت کند ، و از امام جعفر صادق علیه الصلاة والسلام پرسیدند گفت آیت در اولاد امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیهم آمد سابق ائمه اند ، و مقتصد آنان که از ایشان فرو ترند ، و ظالم آنان که گنهکارند از ایشان ، و از امام جن و انس علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثناء در مجلس مأمون ازین آیت پرسید در مرو که آیه عام است در جمله امت یا خاص است در عترت ؟ گفت بل خاص است در عترت . آنکه گفت نمیدانی که وراثت در ظاهر آیت متعلق است بگزیدگان . آنکه حجت آورد بقوله « ولقد أرسلنا نوحاً و إبراهیم وجعلنا فی ذریتهم النبوة و الكتاب فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون » آنکه گفت بهر حال نبوت و کتاب از جمله ایشان در مهتدیان باشد دون فاسقان . اهل اشارت گفتند حکمت چیست در آن که ظالم را مقدم کرد در ذکر و سابق را مؤخر کرد و تقدیم فاضل تر را کنند ؟ از این چند جواب گفتند : یکی آنکه تأخیر سابق برای آن کرد تا بهیشت و ذکر او نزدیکتر باشد چنانکه تقدیم کرد صوامع را و کلیسیا و کنشت را بر مساجد در سورة الحج تا بهدم نزدیکتر باشد فی قوله « لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد » با آنکه مسجد از آن هر سه جای بهتر است و نیز تا مساجد بذکر خدای نزدیکتر باشد . جواب دیگر آنست که گفتند ملوک چون ذکر جمله چیزها خواهند کردن ادنی و فروتر را تقدیم کنند بر افضل کقوله « إن ربك لشديد العقاب و إنه لغفور رحيم » و قوله « یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و قوله « یهب لمن یشاء و ینثأ و یهب لمن یشاء الذکور » و قوله « خلق الموت و الحیوة » جواب دیگر آن است که گفتند ظالم را برای آن تقدیم کرد تا از رحمت آیس نشود و سابق را برای آن تأخیر کرد تا بعمل خود معجب نشود . جواب دیگر آن است که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کردند که او گفت ظالم را برای آن تقدیم کردند تا بدانند که اعتماد بر کرم اوست آنکه ذکر مقتصدان کرد که میان خوف و رجایند ، آنکه ذکر سابقان کرد تا کس از عذاب او ایمن نباشد ، و گفتند ظالم را برای آن تقدیم کرد که او اعتماد بر رحمت خدای دارد و سابق را تأخیر کرد که او را اعتماد بر عمل باشد . ابوبکر و راق گفت این ترتیب بر مرتبه مردم نهاد که آدمی اول ظالم باشد بمعصیت . آنکه مقتصد شود بتوبه . آنکه سابق گردد بمجاهده . اکنون بدان که مفسران و اهل تأویل اقوال بسیار گفتند در معنی ظالم و مقتصد و سابق اول آنچه از ارباب اخبار و آثار است گفته شود .

زهری روایت کرد باسنادش از رسول ﷺ که او گفت سابقان آنانند که بی حساب

ببهشت شوند و مقتصدان آنانند که ایشان را حساب آسان کنند و ظالمان آنانند که ایشان را بدارند تا عرق لجام بردهن ایشان کند . خدای تعالی برحمت دریا بد ایشان را و ایشان آنانند که گویند « الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن إن ربنا لغفور شكور » و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه عليه روایت کردند که او گفت چون او را ازین آیت پرسیدند گفت ظالم آن است از ما که از ما بیرون آید و از ظالمان عطا ستاند ، و مقتصد آن است که منکر نباشد بدل و زبان ، و سابق آن است که بتیغ بیرون آید و امر معروف کند و نهی منکر ، و عثمان عفان گفت سابق مجاهد است ، و مقتصد مهاجر باشد ، و ظالم بدوی باشد . عقبه بن صهبان گفت در نزدیک عائشه شدم و او را از این آیت پرسیدم گفت یا بُنی جملهُ ایشان اهل بهشتند اُمّا سابق بالخیرات آنان بودند که در عهد رسول ﷺ بودند و رسول ایشان را گواهی داد به بهشت ، و مقتصدان آنانند که بر اثر ایشان بایشان رسیدند ، و ظالم چون من و تو باشد ، خویشتن را با ما در عداد ظالمان آورد .

حسن و مجاهد و قتاده گفتند ظالم لنفسه أصحاب المشئمة باشند ، و مقتصدان اصحاب المیمنه باشند ، و السابقون آنان باشند که سبق برده باشند و مقرب باشند ، یعنی آیات از سوره الواقعة من قوله « وأصحاب المیمنه ما أصحاب المیمنه إلى قوله - والسابقون السابقون » و قتاده گفت ایشان در دنیا بر سه مرتبه اند و در مرگ و در آخرت ، اُمّا سابقان این است « فأما إن كان من المقربین » و ذکر مقتصدان فی قوله « وإن كان من أصحاب الیمین » اُمّا ذکر ظالمان فی قوله « وإن كان من المكذبین الضالین » و در قیامت بر سه مرتبه باشند فی قوله « و كنتم أزواجاً ثلاثة » ، و عبدالله عباس گفت سابق مؤمن مخلص باشد ، و مقتصد مرائی باشد ، و ظالم کافر نعمت باشد نه کافر در اعتقاد برای آن که حکم کرد هر سه را ببهشت فقال « جنات عدن يدخلونها » بکربن سهل الدمیاطی گفت ظالم آن باشد که بر کبیره مصر باشد ، و مقتصد تائب باشد و سابق آن باشد که هیچ معصیت نکرده باشد .

حسن بصری گفت ظالم آن بود که سیئاتش بر حسناتش بچربد (۱) ، و مقتصد آن بود که سیئاتش و حسناتش برابر باشد ، و سابق آن بود که حسنات بر سیئاتش بچربد ، سهل بن عبدالله گفت سابق عالم باشد ، و مقتصد متعلم ، و ظالم جاهل ، و گفت سابق آن بود که بمعاد مشغول بود ، و مقتصد آن که بمعاش و معاد مشغول بود ، و ظالم آنکه بمعاش از معاد مشغول بود ، و گفتند ظالم طالب دنیا بود ، و مقتصد طالب عقبی ، و سابق طالب رضای مولی بود ، و گفتند ظالم آن بود

(۱) چربیدن بمعنی راجع آمدن است.

که دنیا بدست آرد اگر حلال بود و اگر حرام ، و مقتصد آن بود که جهد کند ذر طلب حلال ، و سابق آن بود که ترك دنیا بکلی کند و روی بآخرت کند . أبوعثمان الحیرى گفت ظالم آن بود که بزبان توحید گوید و عملش موافق قولش نباشد ، و مقتصد آن بود که بزبان توحید گوید و بجوارح طاعت کند موافق قولش ، و سابق آن بود که بزبان و دل توحید گوید و بجوارح طاعت کند و عملش باخلاص بود . و گفتند ظالم آن بود که ظاهر از باطنش به باشد و مقتصد آن که ظاهر و باطنش یکی باشد ، سابق آن که باطن از ظاهرش به باشد . و گفتند ظالم آن بود که چون بدهندش منع کند اُغنی بخل کند ، و مقتصد آنکه چون بدهندش بذل کند ، و سابق آنکه ندهندش شاکر بود . و گفتند ظالم غافل است ، و مقتصد طالب است و سابق واجد است . و گفتند ظالم آن بود که بمال استغناء کند ، و مقتصد آن که بدین استغناء کند ، و سابق آن که بخدای استغناء کند . و گفتند ظالم آن بود که قرآن خواند و نداند ، و مقتصد آنکه قرآن خواند و داند ، و سابق آنکه خواند و داند ، و گفتند سابق آن بود که بمسجد شود پیش از بانگ نماز ، و مقتصد آن که بمسجد شود به بانگ نماز ، و ظالم آنکه بمسجد نشود تا قامت نشود . و گفتند ظالم آن است که او را بخواند و او در راه است ، و مقتصد آنکه برسد و دستوری یافت ، و سابق آنکه باریافت و برسد و مقرب شد . أبوالقاسم بن حبیب گفت ظالم آن باشد که انتصاف کند و انصاف ندهد ، و مقتصد آنکه انصاف دهد و انتصاف کند ، و سابق آنکه انصاف دهد و انتصاف نکند . ذوالنون مصرى گفت ظالم ذا کر باشد بزبان ، و مقتصد ذا کر است بدل ، و سابق آنکه هرگز فراموش نکند تا یادش نباید کردن .

شعر

أَللّهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَسْتُ أَذْكَرُهُ      وَكَيْفَ أَذْكَرُهُ مَنْ لَسْتُ أَنسَاهُ (۱)

و گفت ظالم آن است که مشغول است اذکر ، و مقتصد آن است که مشغول است بذکر و سابق آن است که مشغول است باو از هر چه جز اوست . اسامة بن زید روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که او گفت در وقتی که او را پرسیدند از این آیت گفت جمله أهل بهشتند . عمر بن خطاب گفت رسول ﷺ را از این آیه پرسیدند گفت سابق ما سابق است ، و مقتصد ما ناجی ، و ظالم ما مغفوره . و أصحاب ما گفتند آیت خاص است باهل البیت استدلال

(۱) خدا میداند که من او را بیاد نمی آورم چگونه بیاد آورم کسی را که هرگز فراموش نمی-

کنم در مصرع اول دعوی غریب کرده است که هرگز مسلمان چنین دعوی نکند و برای رفع شبهه شنوندگان در مصرع دوم توضیح داده است

کردند بآیت درباب امامت از چند وجه : یکی آنکه گفت « ثم أورثنا الكتاب » ما کتاب به میراث دادیم و میراث امامت بنسب باشد و یا بسبب، و نسب از سبب قوی تر، و بهر یکی از آن استحقاق میراث بود پس آنجا اولیتر حکم کنند که هم نسب باشد و هم سبب، حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه در این معنی هم ذو طرفین باشد و هم ذو شرفین هر دو طرف داشت لاجرم هر دو شرف یافت از نسب پیوندش به پدر و از سبب پیوند با دختر. چون کتاب دراصل بر رسول دادند پس از او بمیراث جز بمسئولان نرسد اگر کسی دعوی میراث کند بگو او را صحیح النسب او لا ثم اطلب المیراث اول نسب درست کن آنکه طلب میراث کن. عجب آنکه تو ایشان را خواستی تا از میراثی بیفکنی که در شرع و عرف ایشان راست استدلال بحدیثی که « نحن معاشر الانبیاء لانورث » ما جماعت پیغمبران را میراث نباشد و این حدیث مخالف ظاهر کتاب است فی قوله « و ورث سلیمان داود » و قوله « یرثنی و یرث من آل یعقوب » خدای تعالی گفت من آنچه در جهان بمیراث بکس نرسد بایشان دادم که « ثم أورثنا الكتاب » و از اینجا رسول ﷺ هر دو را بهم مقرون کرد میراث و وارث را فی قوله « إني مخلف فيکم الثقلین ما إن تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی أهل بیتی و إن اللطیف الخبیر أخبرنی أنهما لن یفترقا حتی یردا علی الجوز » وجه دیگر آنکه بیک قول « أورثنا » را تفسیر دادند بر اعطینا ما دادیم کتاب و آنچه خدای دهد نص باشد از قبل او نه اختیار از قبل تو درست شد که وارث کتاب آنانند که کتاب بایشان دادند و آن این جماعت منصوص علیهم اند. وجه دیگر آنکه گفت « اصطفینا » برگزیدیم و از الفاظ اختیار هیچ لفظ از این خاص تر نیست از اجتهاد و اختیار برای آنکه اسم از او مصطفی باشد و این لفظ لایق نباشد الا پیغمبران و امامان چون از پیغمبر فرود آمدی جز امام نباشد، و این امامان که اختیار خدایند و گزیده او جز آنانند که اختیار خلقند. وجه دیگر آنکه آنکس که اختیار خدای باشد جز معصوم نباشد برای آنکه او عالم است بظاهر و باطن خلقان چنانکه یکی از ما چون اختیار کسی کند برای کار دنیا اختیار کردی کسی که او را ظاهر و باطن بر صلاح بودی (۱) چون قدیم تعالی عالم است بظاهر و باطن خلقان و سر و علانیه ایشان داند، اختیار نکنند جز آنانرا که ظاهر و باطن او بر صلاح باشد و این صفت معصومان است نبینی که این لفظ در حق پیغمبران و امامان و پاکان آمد در قرآن فی قوله « إن الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین »

(۱) یعنی اگر یکی از ما خواهد کسی را برای کاری انتخاب کند و بتواند از ظاهر و باطن

آگاه گردد کسی را انتخاب میکند که از هر دو جهت صالح باشد.

وقوله « إن الله يصطفى من الملائكة رسلاً ومن الناس » وقوله « إن الله اصطفىك و طهرك و اصطفىك على نساء العالمين » وجه دیگر گفت « من عبادنا » از بندگان ما ، و بندگان بر دو ضربند یکی بندگان خلقت و یکی از روی خدمت و بقرینه اصطفا ما مراد بندگان خدمت باشند و آنان را که خدای تعالی بر بندگی ایشان گواهی دهد ایشان معصوم باشند چنانکه حقتعالی گفت « إن عبادي ليس لك عليهم » وقوله « إلا عبادك المخلصين » وقوله « عينا يشرب بها عباد الله » وجه دیگر آنکه آیت در حق کسانی است که خدای تعالی ایشانرا به بهشت گواهی داد و جمله امت بلاخلاف یراین صفت نیستند چو خبر دادن نا معصوم را که او از اهل بهشت است إغراء بقبیح باشد و از خدای تعالی این قبیح باشد تعالی علواً کبیراً .

وجه دیگر آن است که وارث کتاب آن باشد که عالم باشد بأحكام کتاب تا بر منبر بتواند گفتن « والله لو سألتموني لأخبرنكم بما في كتاب الله و بیئت لكم مکیها من مدنیها و محکمها من متشابها و ناسخها من منسوخها و خاصها من عامها » فی حدیث طویل اما اعتراض مخالف بر این قول بقوله تعالی ( فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ) و این لایق نباشد بمعصومان و جواب ازین ظلم لغوی است که نقصان باشد نحو قوله « ولم تظلم منه شیئاً » در صفت بستانی و معنی آنکه ایشان اخلال کرده باشند بمندوباتی که اگر بکردندی مستحق ثواب بودندی (۱) بر آن چون نکردند نقصان ثواب خود کردند و بر این تأویل کردند لفظ ظلم را در حق پیغمبران علیهم السلام فی قوله « ربنا ظلمنا أنفسنا » در حق آدم و قوله « رب انی ظلمت نفسي » در حق موسی و قتل او قبطی را ، و قوله « سبحانک انی کنت من الظالمین » در قصه یونس علیه السلام و أمثال این از آیات، قوله تعالی ( ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ) ذلك اشارت است بمیراث دادن کتاب چو این معنی فضلی است از خدای تعالی بزرگوار که بسیار منافع دینی و بیان شریعت و أنواع الطاف باو تعلق دارد ( جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا ) گفت این جماعت در بهشتهای عدن روند و عدن اقامت باشد يقال عدن بالمكان إذا قام به ( يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسْوَرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا ) تحلی ایشان کنند در اینجا یعنی در آن بهشته از دست و رنجنهای (۲) از زرمروارید « من » اول تبعیض راست و دوم تبیین را ( وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ) و لباس و پوشش ایشان در آنجا حریر باشد . و ابوهریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت اگر حلی کمتر کس از اهل بهشت برابر کنند بجمله حلی اهل دنیا حلی او بیشتر باشد از حلی اهل دنیا .

( وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ ) صورت ماضی است و معنی مستقبل یعنی گویند اهل بهشت سپاس

(۱) جواب بهتر در صفحه ۲۴۵ گذشت که آیه « ولقد ارسلنا نوحا آه » با اینکه میراث نبوت خاص

بعض ذریه است نسبت بهمه داده است . (۲) دست و رنجن دست بند است .

خدایرا که اندوه از ما ببرد . عبدالله عباس گفت یعنی غم و اندوه دوزخ . عکرمه گفت حزن و اندوه گناهان و سیئات و خوف رد طاعات ، و گفتند اندوه مرك ، گفتند غم آنکه ندانستند که أهل بهشت اندیا أهل دوزخ . یمانی گفت اندوه دنیا ، ضحاک گفت حزن إبلیس و وسوسه او ذوالنون گفت حزن فضیحه . کلبی گفت غمی که در دنیا بود ایشان را از احوال آخرت . و گفتند احوال دنیا و احوال (۱) او خواست . قاسم گفت اندوه زوال نعمت و خوف عاقبت . نصر ابادی گفت غم تکلیف دنیائی و دینی از تدبیر احوال خود و سیاست نفس خود چون از آن برهند گویند « الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن » ( إن ربنا لغفور شكور ) خدای ما آمرزنده گناهان است و شا کر طاعت . عبدالله عمر گفت از رسول ﷺ شنیدم که گفت « لیس علی أهل لا إله إلا الله وحشة في قبورهم ولا في محشرهم ولا بنشرهم و كأنني بأهل لا إله إلا الله يخرجون من قبورهم و ينفضون التراب عن وجوههم و يقولون الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن إن ربنا لغفور شكور » گفت نیست بر أهل لا إله إلا الله وحشتی در گورها ایشان و نه بنشرشان و پنداری که من در أهل لا إله إلا الله مینگرم که از گورها بر خیزند خاک از روی بپفشانند و میخوانند این آیت « الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن - الایة » .

( أَلَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ ) آن خدائی که فرود آورد مارا بسرای اقامت «المقامة» بالضم المصدر و بالفتح الموضع و هو أيضاً الجماعة یعنی سرائی که از او رحلت نباید کردن ما را ( من فضله ) از فضل و نعمت خود . قوله ( لا یمسئنا فیها نصب ) نرسد در آنجا رنجی بما و نرسد آنجا ماندگی . ضحاک بن مزاحم گفت در این آیت که چون أهل بهشت در بهشت شوند ولدان و خدم از پیش ایشان باز آیند بمانند مروارید پوشیده خدای تعالی فرشته ای بفرستد با هدیه ای از خدای تعالی و کسوتی از لباس أهل بهشت تا در او پوشانند او خواهد تادر بهشت شود گویند بر جای باش یک ساعت فرشته می آید با ده انگشتری هدیه از خدای تعالی هر انگشتری در انگشتی کند از آن بر او آل نوشته «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین» و بر دوم نوشته «ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود» و بر سوم نوشته «رفعت عنکم الاحزان و الهموم» بر چهارم نوشته «زو جناکم الحورالعین» و بر پنجم نوشته «ادخلوها بسلام آمین» و بر ششم نوشته «إنني جزيتهم اليوم بما صبروا» و بر هفتم نوشته «إنهم هم الفائزون» و بر هشتم نوشته که «صرتم آمین لا تخافوا أبداً» و بر نهم نوشته «رافقتم النبیین و الصديقین و الشهداء و الصالحین» و بر دهم نوشته «سکنتم فی جوار من لا یؤذي الجیران» بهمسایگی آنکس فرود آمدی که همسایگان را

نرنجانند . آنکه گوید ایشان را « ادخلوها بسلام آمین » ، آنکه ایشان را بمنازل خود فرود آرند چون قرار گیرند در جای خود گویند « الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن إن ربنا لغفور شكور - إلى قوله - ولا يمسننا فيها لغوب » . قوله تبارك وتعالى :

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ

و آنانکه کافر شدند آتشار است آتشی دوزخ حکم کرده نشود برایشان پس بمیرند و سبک نشود از ایشان

مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (۳۴) وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا

از شکنجه آتشی همچنین پاداش دهیم هر ناسپاس را و ایشان فریاد خواهند در آن پروردگار ما

أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ

بیرون آر ما را تا بکنیم کارشایسته غیر آنکه بودیم که میکردیم آیا عمر ندادیم شمارا آنقدر که بند گیرند در آن عمر

مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَ كُمُ النَّذِيرُ (۳۵) فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۳۶)

هر که بند گیرد و آمد شمارا بیم کننده پس بجشید عذاب را پس نیست مرستمکارانرا هیچ یاری کننده

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۳۷) هُوَ

بدرستیکه خدا داننده پنهانی آسمانها و زمین است بدرستیکه او داناست بحقیقت سینه ها اوست

الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ

آنکه گردانید شمارا جانشینان در زمین پس هر که ناسپاسی نمود براوست کفر او و زیاد نکند کافران را

كُفْرَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا (۳۸) قُلْ

کفر ایشان نزد پروردگارشان مگردشمنی و زیاد نکند کافران را کفر ایشان مگر زبانی را بگو

أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ

آیا دیدید شریکان خود را آنانکه میخوانند از جز خدا بنمائید مرا که چه چیز آفریدند از زمین

أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَتٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ

آیا هست آنها را شرکی در آسمانها یا دادیم آنها را کتابی پس ایشان برحجت روشنند از آن بلکه

يَعِدُّ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا (۳۹) إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ

و عده نمیدهند ستمکاران پاره آنها پاره ای را مگر از روی فریب بدرستیکه خدا نگاه میدارد آسمانها



وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولًا وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكْتُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ

وزمین را از آنکه زائل شوند و هر آینه زائل شوند نگاه ندارد آن دو را هیچ کسی از بعد او بدرستی که خدا

كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۰) وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ

باشد بردبار آمرزنده و سوگند خوردند بخدا سخت ترین سوگندهایشان اگر آمد ایشانرا بیم کننده

لَيَكُونَنَّ أَهْدَى مِنْ إِيحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا

هر آینه بوده باشند راه یافته تر از یکی از ترسا و یهود پس چون آمد آنها را بیم کننده زیاد نکرد آنها را مگر

فُورًا (۴۱) إِسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ

نفرت از حق سرکشی کردند در زمین و کردند حیله بد و احاطه نمیکنند حیله بد

إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ

مگر باهل خودش پس آیا نمینگرند مکر عادت الهی را که عذاب پیشینیان بود پس هرگز نیابی مرستت خدا را

تَبْدِيلًا (۴۲) وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (۴۳) أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ

تبدیلی و هرگز نیابی مرستت خدا را گردیدنی آیا سیر نمی کنند در زمین

فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ

پس بنگرند چگونه باشد سر انجام کار آنها که پیش از ایشان بودند و بودند سخت تر از آنها بتوانائی نیست خدا

لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا (۴۴) وَ لَوْ

که عاجز گرداند او را از چیزی در آسمانها و نه در زمین بدرستی که او باشد دانای توانا و اگر

يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ

بگیرد خدا مردم را بجزای آنچه کسب نمودند از گناه نگذارد بر پشت آن هیچ جنبنده ای و لیکن

يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ

تاخیر میکند ایشانرا عذابشان تا مدت نامبرده شده پس چون آمد اجل ایشان پس بدرستی که خدا هست بیندگانش

بصیراً \*

بینا .

قوله ( وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ ) گفت و آنان که کافر شدند ایشانرا آتش دوزخ بود یعنی جزاء ایشان عذاب آتش دوزخ بود (لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا) روزگار بر ایشان بسر نیارند تا بمیرند و باز رهند ، و روا بود که معنی آن باشد که حکم نکنند بر ایشان بمرگ تا بمیرند و از عذاب برهند و عذاب از ایشان تخفیف نکنند . آنگه گفت ( نَجْزِي كَيْلَ كَفُورٍ ) ما جزا و پاداشت هر کافر نعمت چنین دهیم ، و جمله قرآء نجزی خواندند بنون مگر أبو عمرو که او یجزی خواند بباء مضموم و فتح زای علی الفعل المجهول آنگه گفت :

( وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا ) گفت ایشان بانگ میدارند در دوزخ ، واصطراخ افتعال باشد من الصراخ و مستغیث و مغیث هر دو را صارخ گویند و در مستغیث شایع تر است کما قال « الا صارخاً غیر أعجبا » وقال آخر :

إِنَّا إِذَا مَا أَنَا صَارِخٌ فَفَرِحُ  
 ( رَبَّنَا أَخْرِجْنَا تَعْمَلْ صَالِحًا ) أي يقولون رَبَّنَا أَخْرِجْنَا . میگویند خدایا بیرون بر ما را از اینجا تا عمل صالح کنیم جز آن عمل که کردیم . تا باینجا حکایت کلام اهل دوزخ است آنگه حق تعالی گفت ( أَوْلَمْ نُنْعِمْكُمْ ) نه ما عمر دادیم شما را چندانکه اندیشه تواند کردن آنگه خواهد که اندیشه کند . و این استفهام برسیل تقریر و تقریر است ( وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ ) و بشما آمد ترساننده خلاف کردند در مقدار این عمر : قتاده و کلبی گفتند هیچده سال باشد . حسن بصری گفت چهل سال باشد ، عبدالله عباس گفت شصت سال باشد . آنگه گفت روایت است از رسول ﷺ که او گفت چون روز قیامت باشد ندا کنند که «أین أبناء الستین»؛ کجایند آنانکه عمر ایشان شصت سال باشد . آنگه گفت اینان آنانند که خدای تعالی ایشان را گفت « أَوْلَمْ نُنْعِمْكُمْ ما یتذکر فیه من تذکر » و أبوهریره روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت « من عمره الله ستین سنة فقد أعذد إليه في العمر » هر که را خدای شصت سال عمر دهد عذد بر انگیزخته باشد با او درباب عمر ، و رسول ﷺ گفت « أعمار أمّتی ما بین الستین إلى السبعین وأقلهم من یجوز ذلك » گفت عمرهای امت میان شصت و هفتاد باشد و از هفتاد بس کس بر نگذرد و شاعر پارسی از آنجا گفت که :

ز هفتاد بر نگذرد بس کسی      ازین دور چرخ آزمودم بسی

(۱) اگر نزد ما کسی آید که دادرسی خواهد و ترسان باشد فریادرسی او زدن طنبور است

این بیت را جای دیگر ندیدم .

و رسول ﷺ گفت «معترك المنایا ما بین الستین إلى السبعین» کارزار گاه مرد با مرکب میان شصت و هفتاد باشد، و از هفتاد بس کس برنگذرد قال الشاعر :

ما بَعْدَ سِتِّينَ سِوَى رِحْلَةٍ      يَشُدُّ فِيهَا أَرْجُلُ النَّوْقِ  
فَالدَّهْرُ رَامٍ وَالرَّدى سَهْمُهُ      وَ عَقْدُ سِتِّينَ عَلَى السُّوقِ (۱)

« و جاءكم النذير » گفتند باین نذیر پیغمبر را خواست . زید بن علی گفت قرآن را خواست . عکرمه و سفیان عیینه و وکیع و حسین بن الفضل گفتند پیری خواست و شاعر در این معنی گوید شعر :

رَأَيْتُ الشَّيْبَ مِنْ نَذْرِ الْمَنَابِيا      لِصَاحِبِهِ وَ حَسْبُكَ مِنْ نَذِيرِ  
فَخَذْتُ لِلشَّيْبِ أَهْبَةَ ذِي وَقَارِ      فَلَا جَلْفٌ يَكُونُ مَعَ الْقَتِيرِ (۲)

وقال آخر:

وَ قَائِلَةَ تَبَيُّضُ وَ الْغَوَانِيا      نَوَافِرُ عَنْ مُعَايِنَةِ الْقَتِيرِ  
فَقُلْتُ لَهَا الْمَشِيبُ نَذِيرٌ عَمْرِي      وَ لَسْتُ مُسَوِّدًا وَجْهَ النُّذِيرِ (۳)

آنکه گفت : ( فَذُو قَوْلا ) بچشید عذاب که ظالمان را یاری و یاورى نخواهد بودن . ( إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ ) گفت خداست داننده غیب آسمان و زمین، آنچه پوشیده باشد بمثابة غایب باشد از آنانکه عالم بقیب باشند و اودانا است باسرار دلها و آنچه در دلها پوشیده است از دیگران .

( هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ ) گفت او آن خداست که شما را خلیفه کرد بر زمین چون جان را هلاک کرد و گفتند مراد آن است که اهل هر عصری خلیفه قرن

(۱) پس از شصت سال عبور و انتقال بسال دیگر نیست مگر انتقالی که پای شتران در آن بسته است روزگار تیر انداز است و مرکب تیر او است و عقد شصت را بر ساق های پا باید بست . اشاره ببادت اعراب است که برای هر عددی داشتند از انگشتان و شاعر گوید عقد شصت را باید بر ساق پابست نه بر انگشت دست

(۲) موی سپید را می بینم از خبر دهندگان مرکب صاحبش و این خبر دهنده کافی است پس برای موی سپید آماده و ساخته شو و سنگین باش که با پیری جلافت سازگار نباشد .

(۳) زنی بمن گفت خود را سپیدموی نگاه میداری و زنان جوان از موی سفید بیزارند گفتم موی سفید پیغمبر است خبر از آخر عمر من آورده و من روی پیغمبر را سیاه نمیکنم .

گذشته اند (فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ) و هر که کفر آورد کفرش بر اوست یعنی او را زیان دارد دیگر کس را زیان ندارد (وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرًا إِلاَّ مَقْتًا) نیز یزاید کافران را کفرشان بنزدیک خدای الا دشمنی خدای (وَلَا يَزِيدُ الْبَاطِلِينَ كُفْرًا إِلاَّ خَسَارًا) و کافران را کفرشان نمی افزاید الا زیان کاری .

(قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمْ) گفت بگو ای محمد این کافران را دیده هستی و دانسته ای این بتانرا که شما ایشان را بانبازان خدای کرده اید در عبادت یا در قسمت مالی فی قوله «وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والأنعام نصيباً - الآية» (أروني) گفت با من نمای تا ایشان از زمین چه آفریده اند یا ایشان را در آفریدن آسمان و زمین چه نصیب است و چه شريك و انبازی (أَمْ اتَّيْنَاكُمْ كِتَابًا) یا ما ایشان را کتابی دادیم که این سخن از آنجا میگویند (فَهُمْ عَلَى بَيِّنَاتٍ مِنْهُ) ایشان بر حجج و بیّنات اند از خدای تعالی. آنکه گفت: (بَلْ إِنْ يَعْذُبِ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا) بل این ظالمان بعضی بعضی را جز و عده غرور نمیدهند و بر هیچ چیز حاصل نهاند ، و آیت، وارد است در مورد احتجاج و حجت انگیزتن بر کافران

(إِنَّ اللَّهَ يَمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) گفت خدای جل جلاله آسمان و زمین میدارد از آنکه زائل باشد . و قوله (أَنْ تَزُولَا) در او دو وجه است : چنانکه برفته است فی قوله «أَنْ تَمِيدَ بَكُم» و «أَنْ تَضَلُّوا» و مانند این (۱) . یکی آنکه حفظاً من أن تزولا ، و وجه دیگر لئلا تزولا تا بزائل نباشند (وَلَتُنْزَلْنَا) و اگر بزائل باشند (إِنْ أَمْسَكْتَهُمَا) ای ما اَمسکهما کس بندارد آنرا پس از او یعنی جز او چنانکه یکی از ما گوید إني اطيعك ثم لا اطيع أحداً من بعدك أي غيرك، و «من» اول زیاده است مؤکده للنفي و «من» دوم ابتداء غایت است .

(إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا) که خدای تعالی بردبار است و آمرزندگار (۲) مغیره روایت کرد از ابراهیم که یکی از جمله اصحاب عبدالله مسعود از نزد او برفت بکعب الأخبار تا از او علم آموزد چون باز آمد عبدالله او را گفت بیار تا چه آموخته ای از کعب ؟

(۱) همچنانکه اصل خلقت ممکنات بقدرت و اراده خداست نگاهداری آنهم باراده و قدرت او است نه مانند بناء که چون هلاک شود خانه ساخته او بجای ماند بلکه مثل خلقت مثل نور خورشید است که بی خورشید نور نماند و نور او با او برود الا آنکه خورشید اراده و اختیار در افاضه نور ندارد و خداوند اراده دارد و اگر خواهد فیض نهدد و همه چیز پراکنده کند .

(۲) ربط این دو صفت با اول آیه آن است که زوال آسمان و زمین عذاب است بر خلق و خداوند

حلیم عذاب آنها را نخواسته است .

گفت شنیدم که میگفت آسمان بر قطبی میگردد چون قطب آسیا و آن قطب بر دوش فرشته است. عبدالله گفت تو بایستی تا رحلت کنی و این علم پیاموزی دروغ گفت کعب و اوجهودی رها نکرده است (۱) خدایتعالی گفت «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا» و اگر آسمان برگرده بودی زائل بودی ای من مکانها و دوره علی القطب یلزم منه زواله.

( وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ ) ( سو گند خوردند بخدای غایت سو گندشان . سبب نزول آیت آن بود که پیش از بعثت رسول ﷺ کفار قریش میشنیدند که جهودان پیغمبران خود را تکذیب کردند و گفتند لعنت بر جهودان و ترسایان باد که پیغمبران را دروغ داشتند بخدا که اگر پیغمبری بما آید ما او را تصدیق کنیم و از ایشان و از هر یکی از ایشان راه یافته تر باشیم . چون خدای تعالی محمد را بفرستاد ایشان کافر شدند و تکذیب کردند او را . خدای تعالی بتقریب ایشان این آیت فرستاد «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» گفت سو گند خوردند بخدای غایت سو گند که اگر پیغمبری بایشان آید ایشان راه یافته تر باشند از هر یکی از جهودان و ترسایان ( فَكَلَّمْنَا جَاءَهُمْ ) چون بایشان آمد پیغمبری و آن حضرت محمد مصطفی بود ﷺ ( مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ) نیزود ایشان را الا نفرت و رمیدن و قبول نا کردن ، و معنی آنکه نیزود ایشان را عند بعثت و دعوت او الا نفور . چنانکه در نزول سوره بیان کرده ایم فی قوله « وَإِذَا مَا نَزَلَتْ سُورَةٌ - الْآيَاتُ » .

( إِنْ تَكْتَبُوا فِي الْأَرْضِ ) نصب او بر مفعول له است، گفتند بر مصدری محذوف الفعل یعنی استکبروا استکباراً و قول او روشن تر است و بهتر برای تکبر و تعظم در زمین ( وَمَكْرُ السَّيِّئِ ) و برای مکر بد یعنی برای فعل قبیح . کلبی گفت اجتماع ایشان خواست بر کفر ، و گفتند منع ایشان بود اتباع خود را از ایمان بر رسول و متابعت او ، و این صورت اضافه الموصوف است إلى صفة و در معنی چنین است و این معنی بسیار است منها قوله « وَإِنَّهُ لِحَقِّ الْيَقِينِ » و قولهم مسجد الجامع ، و بقلة الحمقاء ، و دارالآخرة علی تأویل حق العلم اليقین و مسجد الموضع الجامع و بقلة الحجة الحمقاء و دارالحياة الآخرة ( وَلَا يَحْبِقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا لِأَبَاهِلِهِ ) گفت در نرسد مکر بد مگر باهلش و الحاق و النزول و الاحاطه و این آن بود که ایشان انداختند که رسول را ﷺ بمکر بکشند خدای تعالی مکر ایشان بایشان گردانید و روز بدر همه را جمع کرد تا بدست رسول ﷺ کشته شدند . و از جمله قراء

(۱) عبدالله با کمال وثاقت معصوم نبود و کلام او حجت نیست و زوال آسمان نه بمعنی گردش او

است بلکه فانی و پراکنده شدن است .

حمزه خواند مکر السیء بتخفیف یاء وسکون همزه (۱) و باقی قراء بشدیدی خواندند. درخبر است که کعب الاحبار عبدالله عباس را گفت در توراة هست که «من حفر حفرة وقع فيها» هر که او چاهی بکند در آنچه افتد. عبدالله عباس گفت مانند این در قرآن هست قوله تعالی «ولا یحیی المکر السیء إلا بأهله» زهری گفت ما را روایت کردند که رسول ﷺ گفت مکر مکنید و ما کر را معاونت مکنید که خدای تعالی میگوید «ولا یحیی المکر السیء إلا بأهله» و بغی مکنید و باغیان را معاونت مکنید که خدای تعالی میگوید «فمن نکث فانما ینکث علی نفسه» - ( فَهَلْ یَنْظُرُونَ ) آنکه گفت این کافران انتظار نمی کنند الا سنت و طریقه او لیسان و پیشینگان را از عذاب و هلاک، و نظر در آیات بمعنی انتظار است آنکه گفت ( فَالَسْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِیلاً ) نیایی تو ای محمد سنت و نهاد خدای را تبدیل و تغییری و نیز تحویل و گردانیدنی یعنی عادت خدای تعالی در این باب تبدیل و تحویل نپذیرد از عذاب کفار إِمَّا فِی الدنیا أَوْ فِی الْآخِرَةِ . آنکه بر سبیل تذکیر و تقریع گفت .

( أَوْ لَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا ) نمیروند این کافران در زمین تا بنگرند و اندیشه کنند عاقبت آنان که پیش ایشان بودند از کافران. «فینظروا» در محل نصب است باضمار أن جواباً للاستفهام بالفاء ( وَ کَانُوا أَشْدَّ مِنْهُمْ - الْآیة ) و ایشان از ایشان بقوآت سخت تر بودند و نصب قوّة بر تمیز باشد. آنکه گفت : ( وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیُعْجِزَهُ ) و خدای را عاجز نکند هیچ چیز در آسمان و زمین، و این لام مؤکد نفی است کقولهم ما کنت لأفعل کذا. «و من زیادت است ( إِنْهُ کَانَ عَلَیْمًا قَدِیرًا ) که خدای جل جلاله فیما لم یزل عالم و قادر بوده است. آنکه وصف رحمت و کرم خود کرد و گفت ( وَ لَوْ یُواخِذُ اللَّهُ النَّاسَ ) اگر خدای بگیرد مردمان را با آنچه کرده باشند بر پشت زمین هیچ جانور را رها نکند و قوله ( عَلَی ظَهْرِهَا ) ضمیر قبل الذکر است اتکلاً علی وضوح المعنی و زوال اللبس أی ظهر الارض و مثله «ما ترک علیها» أی علی الارض ( وَ لَکِن یُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ) ولیکن تأخیر میکند ایشانرا تا بوقتی نام زده .

عبدالله عمر روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت چون خدای تعالی عذابی بقومی فرستد آنان را که در میان ایشان باشند عذاب کند آنکه روز قیامت هر یکی را علی حسب عمله برانگیزد و معنی خبر آن است که آن عذاب مستحقان را عقوبت بود و نامستحقان را امتحان

(۱) حمزه در حال وصل نبر همزه سیء را ساکن کرد مانند حال وقف چون همزه در کلام عرب

ثقیل است و دو همزه متوالی و متحرک بر ثقل میافزاید و بنای حمزه بر تخفیف همزه است .

وایشان را بر خدای تعالی اعتراضی نباشد ، و قتاده گفت در این آیت که خدای تعالی آنچه در این آیت گفت با قوم نوح کرد تا همه جانوران هلاک شدند الا آنان که در کشتی بودند . عبدالله مسعود گفت بیم آن است که جعل را در سوراخ عذاب کنند بگناه بنی آدم ، و انس گفت ضب در سوراخ خود بگرسنگی میمیرد از گناه بنی آدم ، ابن ابی کثیر گفت مردی امر بمعروف میکرده بر کسی مردی بگذشت او را گفت رها کن که ظلم جز ظالم را زیان ندارد ، ابوهیره بشنید گفت دروغ میگوئی بخدائی که جان من بامر اوست که مرغ در آشیانه خود بگرسنگی بمیرد از ظلم بنی آدم (۱) ، أبو حمزة الثمالی گفت معنی آن است که خدایتعالی بشومی گناه آدمی باران از آسمان باز گیرد تا همه جانوران هلاک شوند (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ) چون وقت مرگشان در آید خدای تعالی به بندگانش عالم است و بینا که کیست که عذاب او بوجه عقوبت بود باستحقاق ، و کیست که عذاب او بوجه امتحان بود تا عوض دهد او را بر حسب آنچه باور رسیده باشد از آلام .

#### سوره یس

این سوره مکی است بر قول حسن و قتاده و مجاهد ، و در او ناسخ و منسوخ نیست . عبد الله عباس گفت يك آیت مدنی است و آن این است که « وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا رَزَقَكُمْ اللَّهُ » و هشتاد و سه آیت در عدد کوفیان ، و هشتاد و دو در عدد بصریان و مدنیان ، و هفتصد و بیست و نه کلمه است ، و سه هزار حرف است ، و روایت است از انس که رسول ﷺ گفت « إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبًا وَإِنَّ قَلْبَ الْقُرْآنِ يَسُ ، مَنْ قَرَأَهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ عَشْرَ مَرَّاتٍ » گفت هر چیزی را دلی هست و دل قرآن سوره یس است ألا و هر کس که این سوره بخواند خدای تعالی او را بنویسد بخواندن این سوره ثواب آنکه قرآن را ده بار خوانده باشد . و عائشه روایت کرد از رسول ﷺ گفت در قرآن سورتی است که شفاعت کند خواننده اش را و پیامرزد گوش دارنده اش را و آن سوره یس است ، و زاوی خبر گوید که رسول ﷺ گفت سوره یس معمه است گفتند یا رسول الله معمه چه باشد ؟ گفت آنکه صاحبش را عام گرداند خیر دنیا و آخرت ، و این سوره دافعه است و قاضیه است دفع کند از صاحبش همه بدیها و روا کند او را همه حاجتها ألا و هر که این سوره بخواند او را بیست حج بنویسند ، و هر که بشنود او را هزار دینار بنویسند در سبیل خدای ، و هر که بنویسد و بشنود و

(۱) توجیه این روایات آن است که مؤلف در آغاز سخن گفت مستحقان را عقوبت بود . و

نامستحقان را امتحان .

آبش باز خورد هزار دارو درشکم او شود ، و هزار قربت و هزار رحمت ، و هر دردی و علنی که در دل او باشد بیرون آید . اُبی کعب روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت هر که سوره یس بخواند برای خدای تعالی ، خدایتعالی او را بیمارزد و چندان مزد دهد او را که ثواب آنکس که دوازده بار قرآن بخواند ، و هر بیماری که بر بالین او یس بخوانند بعد هر حرفی ده فرشته فرود آیند و از پیش او صف زنند و بر او صلوات میفرستند و استغفار می کنند برای او و بقبض روح او حاضر آیند و بغسل او در قفاه جنازه او بروند و بر او نماز کنند ، و بدفن او حاضر آیند ، و هر آن بیماری که سوره یس بخواند در سکرات ملك الموت جان او بر ندارد تا رضوان او را شربتی از بهشت نیاورد و او آن شربت باز خورد بر بستر بمیرد سیراب باشد ، و زنده کنند او را سیراب باشد ، و حسابش کنند او سیراب باشد ، و بحوض هیچ پیغمبری محتاج نباشد تا ببهشت رود و او سیراب بود . و ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت هر که او سوره یس بخواند در شب و روز آید از گناهان آمرزیده . و انس مالك روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت هر که او سوره یس بخواند در گورستان خدای تعالی تخفیف کند عذاب ایشان آن روز ، و بعدد مردگان گورستان او را حسنات بنویسند و سیئات محو کنند یحیی بن اُبی کثیر گفت ما را روایت کردند که هر که او سوره یس بخواند بامدادان روز همه روز شادمان باشد و هر که نماز شام بخواند همه شب شادمان باشد و بی غم و در آسایش تا روز بود .

## سوره یس ثلث و ثمانون آیه و هی مکیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

یس (۱) وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴)

ای سید عالم : قسم بقرآن ناطق درست کردار بدستیکه تو البته از فرستادگانی بر راه راست

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵) لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶)

فرو فرستاد خدای غالب مهربان تا بیم دهی گروهی را که بیم کرده نشدند پدرانشان پس آنها بیخبرانند



لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۷) إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ

بتحقیق راست شد گفتار ما بعد از آن بر بیشتر ایشان پس ایشان نمی‌گردند بدرستی که ما گردانیدیم در گردنهای ایشان

أَغْلَالًا فِيهِمْ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (۸) وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ

غلها پس آن بندها تا بزنها پیوسته پس ایشان سردر هوا کنند گانند و گردانیدیم از میان دستهای ایشان پرده ای را و از

خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۹) وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ

پس سر ایشان پرده ای پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را پس آنها نمی‌بینند و یکسانست برای ایشان آیا بیم کردی ایشان را

أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰) إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ

یابیم نکردی ایشان را نمی‌گردند جز این نیست بیم می‌کنی آنکه پیروی میکند قرآن را و ترسد از خدا

بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ (۱۱) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ

بآنچه پوشیده پس مرده ده اورا بآمرزش و مزدی بزرگوار بدرستی که ما زنده می‌کنیم مرده را و می‌نویسیم

مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (۱۲) وَاضْرِبْ لَهُم

آنچه پیش فرستادند و اثرهای ایشان را و هر چیزی شمرده ایم آنرا در پیشوائی که روشن است و بزنی برای ایشان

مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ

داستان را بیاران انطاکیه هنگامیکه آمدند بآن ده پیمبران چون فرستادیم بایشان دو کس را

فَكَذَّبُوهُمَا فَعَبَّوْا وَكُفَرُوا فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ (۱۴)

پس تکذیب نمودند آن دورا پس غالب کردیم به سوم ایشان پس گفتند بدرستی که ما بسوی شما فرستاده شدگانیم

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵)

گفتند نیستید شما مگر آدمی مثل ما و نفرستاد خدا چیزی از وحی نیستید شما مگر دروغ گویند

قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶) وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷)

گفتند پروردگارا ما میدانند که ما بسوی شما هر آینه فرستاده شدگانیم و نیست بر ما مگر رسانیدن هویدا

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ

گفتند بدرستی که ما فال بد زدیم بشما هر گاه باز نایستید از این دعوی هر آینه سنگسار کنیم شما را و تا برسد بشما

مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸) قَالُوا طَآئِرُكُمْ مَعَكُمْ أَيْنَ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ

از ما عذاب دردناک گفتند بیمبران فالبد شما بشما است آیا پند داده میشوید بلکه شما گروهید

مُسْرِفُونَ (۱۹) وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰)

اسراف کنندگان و آمد از دورترین جای از شهر مردی که میدوید گفت ای قوم پیروی کنید فرستادگان را

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْتَلْكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱) وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي

پیروی کنید کسی را که نمیخواهد از شما مزدی را و ایشان راه یافتگانند و چیست مرا که نپرستم آنکه آفرید مرا

وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ

و بسوی او بازگشت کنید آیا فراگیرم از جز خدا خدایان دیگر اگر اراده کند بمن خدای بخشنده بضرری

لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونَ (۲۳) إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۴)

کفایت نکند از من درخواست ایشان چیزی را و خلاص نکنند مرا بدرستی که من آنهنگام در گمراهی هویدا باشم

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ (۲۵) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي

بدرستی که من ایمان آوردم پیروردگار شما پس بشنوید مرا گفته شد در آئید بهشت را گفت ای کاش بودم من که قوم من

يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷) وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ

میدانستند آنچه آمرزیده مرا پیروردگارم و گردانید مرا از بزرگواران اهل بهشت و فرستادیم ما بر

قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (۲۸) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً

قوم او بعد از قتل او هیچ لشکری از آسمان نیستیم ما فرستندگان نبود عقوبت ایشان مگر يك فریاد

وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹) يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا

جبرئیل پس آنگاه ایشان فرو مردگانند ای تأسف بر بندگان مشرک نیامد ایشانرا هیچ فرستاده مگر آنکه

كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۰) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ (۳۱)

بودند که بآن استهزاء میکردند آیا ندیدند که بسیار هلاک کردیم ما پیش از ایشان از قرنهای

أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (۳۲) وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۳۳)

بدرستی که آنها بسوی ایشان باز نمیگردند و نیستند مگر آنکه فراهم آورده نزد ما حاضر شدگانند

قوله تعالی (یس) قرآء در این کلمه خلاف کردند: حمزه و کسائی و خلف و عاصم در بیشتر روایات با اِماله ألف یاسین خواندند جز که کسائی اِماله صریح کرد، و دیگران از اینان بین بین، و باقی قرآء اِماله نکردند بیاء مفتوح خواندند، و ابوعمر و حمزه و ابوجعفر و عاصم در بیشتر روایات اظهار نون کردند از یاسین و نون ساکن خواندند. راویان نافع و ابن کثیر در این مختلف شدند، در شاذ قرآء شواذ بفتح نون و ضم و کسر خواندند تشبیهاً با این و مُنذُ و اُمس مفسران در معنی او خلاف کردند: بعضی گفتند قسم است، عبدالله عباس گفت معنی آن است که یا انسان-بلغت طی- یعنی یا آدمی. ابوالعالیه گفت یا رجل ای مرد. سعید جبیر گفت یا محمد دلیلش قوله «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» و قوله «سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنَ» و قال السید الحمیری:

یا نَفْسُ لَا تَمَحْضِي بِالْمُضْحِ بِحِجَّةٍ هِدَاً عَلَى الْمَوَدَّةِ إِلَّا آلَ یَاسِیْنَ (۱)

ابوبکر و راق گفت: یا سید البشر. اگر گویند چرا «یس» آیتی می‌شمرند و «طس» نمی‌شمرند گوئیم برای اینکه «طس» بر وزن قابیل و هابیل است از اسماء مفرده، و اسم مفرد آیتی نباشد چو معنی ندارد، و یاسین نه چنین است برای آنکه یاء که در اول اوست حرف ندا را میماند بمنزله قولك یا زید، و چون مشبته باشد باین جمله کلام بود مفید، و چون فائده دهد آن را آیتی توان شمرد، دیگر آنکه مطابق سر آیات است (۲).

قوله (وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ) و او بلاخلاف قسم است، یعنی بحق این قرآن محکم، و مثله قوله «کتاب اُحکمت آیاته» و جواب قسم آن است که:

(إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ) تو از پیغمبران و فرستادگانی، و این جواب آن است که کافران گفتند «لست مرسلًا».

(عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ) التقدير و إِنَّكَ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ و تو بر راه راستی و بر

دین حق.

(۱) ای دل خیر خواه خالص کس مباش و کوشش در دوستی کس مکن مگر آل یاسین را.

(۲) این علت مستقل نیست چون طس هم مانند یاسین با سر آیات مطابق است طس تلك آیات-

القرآن و کتاب مبین بیاء و نون ختم میشود و یس و القرآن الحکیم بیاء و میم و معنی آن است که چون دیدند یس مانند سر آیات دیگر است نه مانند عبده ر کربا و خفیا و هم شبیهه بجملة مستقل است آنرا آیتی شمرند بر

خلاف طس هر چند مطابق رؤس آیات است اما شبیهه جمله نیست.

(تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ) کوفیان خواندند و ابن عامر «تنزیل» منصوب بر مصدر از فعلی مقدّر ای نزّل تنزیل ، و باقی قرآء برفع بر خبر مبتداء محذوف ای هو تنزیل العزیز الرحیم و معنی منزل باشد . یعنی این قرآن فرو فرستاده خداست ، و لکن وصف بمصدر کرد مبالغه را کقولهم رجل عدل وزور و صوم ، یعنی این قرآن فرستاده خدای عزیز بخشاینده است .

(لِتُنذِرَ قَوْمًا) لام تعلق دارد بفعلی که تنزیل بر او دلالت میکند ای نزله الله عليك لتنذر . خدای این قرآن را بتو فرستاد تا بترسانی باو گروهی را آنچه پدران ایشان را از آن بترسانیدند و آن عذاب است . چو ایشان غافلندویی خبر ، و «ما» موصوله است فی قوله (ما أنذرت أبائهم) و گروهی گفتند «ما» نفی است یعنی گروهی را بترسانند که پدران ایشان را بترسانیدند در روزگار فترت که پیغمبر ﷺ نبود . بر قول اول «ما» اسم باشد و محل او نصب باشد بر مفعول دوم لتنذر ، و التقدير لتنذر قوماً شيئاً أو عذاباً انذر به آبائهم و «ما» نکره موصوفه باشد ، و بر قول دوم «ما» حرف باشد و محل او با فعل هم نصب باشد علی کونه صفة لقوم ، و التقدير قوماً غیر مندرین آبائهم .

(لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ) آنچه خبر داد که واجب شد کلمه عذاب بر بیشترینه اینان که ایمان نخواستند آوردن .

(إِنَّا جَعَلْنَا فِيٰ أَعْنَاقِهِمْ) گفت ما غلها در گردنهای ایشان کردیم و آن غلها تا بز نخهای ایشان بر رسیده است ، و گفتند معنی آن است که جعلنا أيمانهم في أعناقهم أغلالاً ما دستهای ایشان بغل گردنهای ایشان کردیم ، ولیکن بیفکند لدلالة الكلام عليه . و ایشان حذف بسیار کنند چون در کلام دلیل باشد چنانکه شاعر گفت :

وَمَا أَدْرِي إِذَا يَمُمْتُ أَرْضًا      أُرِيدُ الْخَيْرَ أَيُّهَا يَلْبِئِي  
 الْخَيْرُ الَّذِي أَنَا بَتَغِيهِ      أُمُّ الشَّرِّ الَّذِي هُوَ يَبْتَغِيهِ (۱)

و تقدیر آن است که ارید الخیر واحد الشرّ تا تواند گفتن که «اینها» جز که ذکرش بیفکند چون ایها دلیل بود بر آن (فهم مغمحون) ایشان مقمح اند ، و مقمح آن بود که سر بردارد و چشم برهم نهاده بود ، و بعیر قامح گویند شتری را که چون آب خورد سر بردارد ، و قال شعر :

(۱) وقتی آهنگ زمینی بکنم خیر آنرا بخواهم نمیدانم کدام یک از خیر و شر نزدیک من میشوند آیا خیری که من طالب آنم یا شری که او طالب من است .

وَنَحْنُ عَلَىٰ جَوَانِبِهَا قَعُودٌ نَغْضُ الطَّرْفَ كَمَا لِلْبَلِّ الْقَهَاحِ (۱)

مجاهد گفت سر برداشته اند و چشمها رها کرده . اَمَّا معنی آیت دراو دو قول گفتند : یکی آنکه کنایت است و عبارت بر طریق مبالغه از جهل و عناد و نفور ایشان از ایمان تا پنداری ممنوعند از آن بغل و قید که بهیچ وجه تن در او نمیدهند و اختیار نمی کنند و قوۀ این قول آیتی که از پس اوست من قوله « وجعلنا من بین ایدیهم سدًّا - الایة » و معنی هر دو آیت یکی است یعنی از روی تشبیه بآن مانند که ممنوع باشند بغل و قید و بسدًّا از پس و پیش چنانکه او تصرف نتواند کردن ، پنداری که اینان نیز ایمان نمیتوانند آوردن و آنچه مانع ایشان است از ایمان جهل است و سوء اختیار و خدای تعالی در دیگر آیت مصرح گفت که این بر وجه تشبیه است فی قوله « کأن لم یسمعها کأن فی اذنیه و قرأ » و مانند این افوه الاودی گفت و ذکر غل و قید کرد :

كَيْفَ الرَّشَادُ إِذَا مَا كُنْتَ فِي نَفَرٍ لَّهُمْ عَنِ الرَّشْدِ أَغْلَالٌ وَأَقْيَادٌ (۲)

وجه دیگر آن است که آیت خاص است و آنرا سبب نزولی هست و آن آنست که جماعتی مفسران گفتند آیت در ابوجهل بن هشام آمد و مردی مخزومی ، که ابوجهل سوگند خورد که اگر محمد نماز کند سر او بسنگ بکوبد ، او بیامد و رسول ﷺ نماز میکرد برفت و سنگی بر گرفت بزرگ و بیامد تا بر محمد ﷺ زد چون دست بر بالای سر برد دستش بر گردن خشک شد مانند غلی و سنک در دستش چسبید بیامد و أصحابش را خبر داد از آنچه دیده بود چون بنزدیک ایشان آمد سنک از دستش بیفتاد و دستش با حال خود شد . مردی از بنی مخزوم گفت من بروم و او را هم بدین سنک بکشم سنک بر گرفت و بیامد رسول ﷺ در نماز بود سنک بر بالای سر برد تا بر رسول زند چشمش تاریک شد چنانکه رسول ﷺ را ندید و آوازش میشنید باز آمد و گفت برفتم و آوازش شنیدم و او را نمی دیدم و چون قصد او کردم چیزی دیدم مانند شتری فحل که آهنگ من کرد گفتمی مرا فرو خواهد بردن . خدای تعالی این دو آیت فرستاد در حق این دو شخص مخصوص باین مقصود بر این حال ، و چون آیت را بر این حمل کنند تأویلی نباید کردن ، و ابوعبیده قوت قول اول کرد گفت بر سبیل مثل است و با استشهاد

(۱) ما پیرامون ظرف طعام نشسته و چشم فرو می بندیم مانند شتران سیراب شده و سر از آب

برداشته .

(۲) افوه اودی از شعرای جاهلی است گوید چگونه راه یابی وقتی در جماعتی باشی که غل و

بند بر گردن و دست آنها بسته باشد .

او گفت مردی بود که کینیت او ابو ذویب در جاهلیت زنی را دوست داشت و چون باسلام آمد آن زن بنزدیک او آمد او امتناع کرد و گفت حرم الاسلام الزناء آنکه این بیتها بگفت :

فَلَيْسَ كَعَهْدِ الدَّارِ يَا أُمَّ مَالِكٍ وَالْكَينُ أَحَاطَتْ بِالرَّقَابِ السَّلَاسِلُ  
وَعَادَ الْفَتَى كَالْكَهْلِ لَيْسَ بِقَائِلٍ سِوَى الْعَدْلِ شَيْنًا فَاسْتَرَحِ الْعَوَاذِلُ (۱)

مراد آن است که ما ممنوع شدید بموانع اسلام از تعاطی فسق و زنا بمانند کسی که بند وغل دارد . عکرمه گفت مراد ظلمات و ضلالت است .

وقوله ( وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا ) گفت ما پیش ایشان سدّی کردیم واز پس ایشان سدّی ( فَأَعَشَيْنَاهُمُ ) أي جعلنا علی أبصارهم غشاوة وهی الغطاء والظلمة ، و مثله قوله « وجعل علی بصره غشاوة » ما ایشان را کور کردیم ( فَهَمُّ لَّا يُبْصِرُونَ ) ایشان چیزی نمی بینند بر این دو تأویل که گفتیم ، وجهی دیگر گفتند و آن آنست که لفظ ماضی است ومعنی مستقبل و تقدیر در هر دو آیت آنست که سنجعل فی أعناقهم أغلالاً يوم القيامة ، یعنی روز قیامت ما غلها در گردن ایشان کنیم چنانکه گفت « إذ الاغلال في أعناقهم والسلاسل يسحبون في الحميم » و گفت : « خذوه فغلوه » ثم الجحيم صلوه ثم في سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً « ودر شاذ عبدالله عباس و عکرمه خواندند « فاعشيناهم » بعین غیر معجم من الأعشى ما ایشانرا شب کور گردانیدیم . آنکه خواست تا قطع طمع رسول کند از ایمان ایشان تا او دل عزیز خود در بند ایشان ندارد گفت :

( وَسَاءَ عَٰلَمِيهِمْ - الآیة ) گفت راست است برایشان اگر بترسانی ایشانرا و اگر ترسانی و اگر دعوت کنی و اگر نکنی ایشان ایمان نیارند از آنجا که معلوم است از سوء اختیار ایشان و اصرار ایشان بر کفر و جهل . آنکه گفت :

( إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ - الآیة ) گفت تو آنرا ترسانی که او متابعت قرآن کند و از خدای تعالی ترسد در غیبت یعنی در خلوت . و مراد آن است که آنکس منتفع باشد بانذار تو که باین صفت بود ، آنکه گفت : ( فَبَشِّرْهُ ) مژده ده او را بآمرزش و مزدی با کرامت و این ثواب باشد مقرون باعظام و إجلال .

( إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى ) گفت ما زنده کنیم مردگانرا روز قیامت ( وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا ) و باز نویسیم آنچه کرده باشند و در پیش افکنده ( وَآثَارَهُمْ ) و آنچه از ایشان باز

(۱) ای ام مالک آن عهد که در آن منزل بود دیگر باقی نیست زنجیرها بگردنهای بسته شده جوان مانند سالخورده گفت و جز سخن حق نخواهد گفت و ملامت کنندگان آسوده شدند .

ماند و مثله قوله « يَنْبُوُّ الْاِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَاخَّرَ » و قوله « علمت نفس ما قدمت وَاخَّرت » ضحاک گفت و مغیره بن شعبه که آیت در بنی عذره آمد که از قبیله ایشان تا بمسجد مسافتی بود خدای تعالی این آیت فرستاد در حق ایشان و گفت من آثار اقدام و خطوات ایشان می نویسم که بمسجد میشوند . جابر بن عبدالله انصاری گفت از خانهای ما تا بمسجد مسافتی بود ما خواستیم تا انتقال کنیم با جایهایی که پیرامن مسجد بود تا راه نزدیک باشد ما را . رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا بنی سلمه شنیدم که عزم کرده اید که انتقال کنید با پیرامن مسجد تا راهتان نزدیک باشد نمیدانید که شما را بهر خطوه ثوابی هست و چندان که راه دورتر باشد خطوات بیشتر باشد ثواب بیشتر باشد . آنکه گفت : « یا بنی سلمة دیار کم فانما یکتب آثار کم » در سراهای خود بباشید که آثار اقدام شما می نویسند، جابر گفت چون از رسول ﷺ این بشنیدم خواستم تا سراهای ما دور تر بودی از مسجد تا ثواب بیشتر بودی ما را . انس مالک گفت در این آیت « و نکتب ما قدّموا » خطوات ایشان خواست بمسجد جامع روز آدینه ( وَكَلَّ شَيْءٌ اُحْصِيْنَاهُ فِيْ اِمَامٍ مُّبِيْنٍ ) و هر چیزی بشمرده ایم در امامی و پیشروی که روشن است و آن لوح محفوظ است .

( وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحَابَ الْقَرْيَةِ ) آنکه گفت یا محمد برای ایشان مثلی بزن اصحاب آن شهر گفتند مراد اصحاب انطاکیه (۱) است. ( اِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ) چون به ایشان آمدند رسولان ما . اهل سیر گفتند عیسی ﷺ دو رسول از حواریان خود بمدینه انطاکیه فرستاد برفتند چون به نزدیک شهر رسیدند پیری را دیدند که گوسفندی چند میچرانید و او

---

(۱) انطاکیه شهری است در حدود شام سیصد سال پیش از میلاد ساخته شده منسوب بآنتیوخوس از جانشینان اسکندر است و پس از جنگ بین الملل اول بقصر فرانسویان درآمد تا سال ۱۹۳۹ مسیحی آنرا بترکیه سپردند و نهری از آن میگذرد که قدیم ابرنطس میگفتند و چون فرانسویان خواستند شام را رها کنند و غالب اهل شهر انطاکیه مسیحی و با فرانسویان هم کیش بودند مانند مردم لبنان و خواستند در آشوبهایی که پس از خروج آنان از سوریه و استقلال سوریه در این کشور اتفاق می افتد بمسیحیان آسیب رسد آنرا بترکیه دادند باری انطاکیه برای مسیحیان ، مانند مدینه طیبه برای مسلمانان دویمین شهر است شهر اولشان بیت المقدس بود که حضرت عیسی علیه السلام آغاز دعوت از آنجا کرد و پس از آن گروهی از مؤمنین بآنحضرت بانطاکیه هجرت کردند، و پولس و برنابا بدان شهر رفتند و مردم را باین دین خواندند و از آنجا دین مسیح عالمگیر شد و بدین جهت خداوند تعالی بخصوص این شهر را در قرآن یاد کرده است

حیب بود صاحب یس بر او سلام کردند او جواب داد و گفت شما که اید؟ گفتند ما رسولان عیسی ایم دعوت میکنیم شما را از عبادت اَصنام با عبادت خدای تعالی «گفت آیتسی و دلیلی دارید؟ گفتند داریم و آن این است که بدعای ما خدای بیماران را شفا دهد و اُکمه و اُبرص را عافیت دهد. پیر گفت مرا پسری است سالها است تا بیمار است و بر بستر افتاده اگر او بدست شما به شود من ایمان آرم بعیسی- و بعضی روایت گفتند خود مؤمن بود بعیسی- گفتند رواست ایشانرا بخانه برد ایشان دعا کردند خدای تعالی عافیت داد او را و در حال تن درست شد و برخاست و بیرون آمد و خبر ایشان در شهر فاش شد و هر کجا بیماری بود آمد و استدعا کرد و ایشان دعا کردند و خدای تعالی شفا داد تا بسیاری بیمار بردست ایشان شفا یافتند. ایشان را ملکی بود نام او سلاحص و گفتند ابطخس (۱) و از جمله ملوک روم بود و بت پرست بود این خبر باو رسید ایشانرا بخواند و گفت شما کیستید؟ گفتند ما رسولان عیسی پیغمبریم. گفت آیت شما چیست؟ گفتند اِبراء اُکمه و اُبرص و شفاء بیماران بر دست ما بفرمان خدای تعالی. گفت باز گردید تا من اندیشه ای در کار شما کنم، ایشان باز گشتند مردم ایشانرا در بازار گرفتند و بزدند. و هب منبه گفت عیسی عليه السلام این دو رسول را بفرستاد بیامدند (۲) و مدتی مقام کردند بنزدیک پادشاه باز نیافتند يك روز او را در بازار دیدند تکبیر کردند ملك خشم گرفت و بفرمود تا ایشانرا بگرفتند و محبوس کردند چون خبر بعیسی رسید سر حواریان شمعون صفا را بفرستاد بنصرت ایشان و شمعون وصی عیسی بود و متنکر در شهر شد و با حاشیه ملك صحبت افکند او را یافتند با ادب و نیکوسیرت، خبر او پیش ملك بگفتند ملك او را پیش خواند و بدید از عقل و ادب و حسن محاورت او نیکو آمد او را و پسندید و مقر بش کرد و مستأنس شد باو. يك روز گفت ایها الملك شنیده ام که دومی را بزندان باز داشته ای که ایشان ترا با دینی دعوت کردند؟ گفت آری؟ گفت از ایشان شنیدی تا خود چه میگویند؟ گفت نه خشم مرا منع کرد از این. گفت اگر صواب بینی بخوان ایشانرا و بنگر تا چه مردمانند و سخشان بشنو تا چه میگویند. ملك کس فرستاد و ایشانرا بخواند چون بیامدند شمعون گفت شما کیستید؟ گفتند ما رسولان عیسی رسول خدائیم. گفت بچه کار آمده اید؟

(۱) این دو اسم ظاهراً مصحف است و بانی شهر انطاکیه انطیاخوس بوده است و شاید سلاحص

مصحف پیلطس است و راوی چنان پنداشت که اینان معاصر مسیح علیه السلام بودند.

(۲) بگفته عیسویان آمدن این دو رسول پس از رفع عیسی علیه السلام بود و در قرآن خداوند میفرماید

ما فرستادیم و نه گفت عیسی فرستاد پس دور نیست سخن عیسویان صحیح باشد.



گفتند آمده ایم تا این ملک و قوم او را از عبادت اصنامی بجماد که نینند و نشنوند و ندانند و خیر و شر و نفع و ضرر نیابند با عبادت خدای خوانیم بینا و شنوا و دانا و توانا که همه خیر و شر و نفع و ضرر از اوست « یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید » شمعون گفت بر اینکه میگوئید آیتی و دلالتی دارید؟ گفتند بلی إبراء الأکمه والأبرص وشفاء المرصی باذن الله، ملک بفرمود تا کودکی را بیاوردند مطموس العین بود جایگاه چشمهای او چون پیشانی او شده بود ایشان دعا کردند تا خدای تعالی جای چشم او بشکافت ایشان دوبندق از گل برگرفتند و در جای چشم او نهادند و در حال بفرمان خدای تعالی حدقه گشت و خدای تعالی بینائی و شعاع در او نهاد تا او بینا شد و جهان بدید. ملک بتعجب فرو ماند. شمعون گفت آیا الملك تو نیز از خدایان خود درخواه تا مانند این یا بیش از این بکنند تا دست و غلبه ترا باشد. او شمعون را گفت مرا از تو هیچ سر پنهان نیست خدای من جمادی است که نه بیند و نه شنود و منقعت و مضرت نکند. آنکه ملک گفت اگر خدای شما تواند تا مرده را زنده کند ما باو و بشما ایمان آریم، ایشان گفتند خدای ما بر همه چیز قادر است ملک گفت امروز هفت روز است تا پسر دهقانی بمرده است و او را دفن نکرده اند بانتظار پدرش اگر او را زنده کنید ما بشما ایمان آریم، گفتند رواست بفرمای تا بیارندش او را بیاوردند، از حال خود بگشته بود و بوی بگردانیده، ایشان دعا کردند آشکارا و شمعون در سر خدای تعالی او را زنده کرد برپای خاست و گفت یا قوم بترسید از خدای تعالی و بخدا ایمان آرید که من امروز هفت روز است تا بمرده ام مرا در هفت وادی از آتش بردند برای آنکه مشرک بودم و درهای آسمان بر گشادند بر نائی دیدم که برای اینان هر سه شفاعت میکرد. گفتند اینان که اند؟ گفت این شمعون صفا است وصی عیسی و این دو حواریند از حواریان عیسی. این سخن در ملک گرفت شمعون عند آن حال بگفت من شمعونم و ملک را دعوت کرد و او ایمان آورد و جمعی بسیار از لشکراو. محمد بن اسحاق گفت از کعب الاحبار که ملک ایمان نیاورد و همت کرد بکشتن اینان خبر بحیب رسید و او بر در شهر بود بدروازه دورتر بیامد بتاختن برایشان انکار کرد و ذلك قوله « وجاء من أقصا المدينة رجل یسعی - الایه » این است قصه آنکه خدای تعالی گفت :

( إذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ ) یاد کن ای محمد چون بفرستادیم ما دو کس را برایشان یعنی باهل أنطاکیه .

و در نامشان خلاف کردند : محمد بن اسحاق گفت تاروص و ماروص ، و هب گفت یحیی

ویونس ، مقاتل گفت تو صان و مالوص (۱) ( فَكَذَّبُوهُمَا ) دروغ داشتند ایشان هر دو را ( فَعَزَّزْنَا بِبَالِكٍ ) ما قوی کردیم ایشان را ببالک ، وعاصم خواند بروایات او إِلَّا حَفْص «فعرزنا» مخفف ای غلبنا من قولهم من عز بزای من غلب سلب. و آن سوّم شمعون صفا بود . مقاتل گفت شمعان نام بود سوّم را . کعب گفت آن دورسول صادق و صدوق نام بودند و سوّم شلوم ، و اضافه ارسال با خداست برای آنکه عیسی ایشانرا بفرمان خدای بفرستاد ، و ممتنع نباشد که ایشان خود پیغمبران باشند از قبل خدای تعالی فرستاده (۲) ( فَقَالُوا إِنَّا إِلَهِكُمْ مُرْسَلُونَ ) گفتند ما را بشما فرستاده اند که اهل انطاکیه اید .

ایشان گفتند یعنی اهل انطاکیه ( مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا ) شما نیستید مگر آدمی همچون ما ( وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ ) و خدای تعالی چیزی نفرستاد و شما جز دروغ چیزی نمیگوئید .

( قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَهِكُمْ لَمُرْسَلُونَ ) این پیغمبران گفتند خدای داند که

ما را بشما فرستاده اند .

( وَمَا عَلَّمْنَا إِلَّا الْبَلَاغَ الْمُبِينُ ) و بر ما هیچ نیست إِلَّا رسانیدنی با بیان .

( قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ ) گفتند اهل آن شهر را از کافران که ما شمارا بفال بد

گرفته ایم . مقاتل گفت این برای آن گفتند که آن سال باران نیامد گفتند این بشومی شما است ( لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُهُوا لَنَرَنَّكُمْ ) اگر شما باز نایستید از این گفتار سنگسار کنیم شما را ( وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ) و شما را از ما عذابی رسد دردناک .

( قَالُوا ) گفتند آن رسولان ( طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ ) فال بد و شوم شما با شماست از

کفرتان و معاصی که میکنید . عبدالله عباس و ضحاک گفتند حظکم من الخیر و الشر . بهرتان از خیر و شر ، و قتاده گفت عملتان بیانه قوله « و کلّ انسان ألزمنه طائره فی عنقه » حسن و أخرج خواندند درشاذ « طیرکم » بی ألف ( أئین ذکرتم ) اگر شما را یاد دهند و وعظ کنند این کثیر و نافع و أبو عمرو و مفضل عن عاصم « این ذکرتم » همزه دوم بیاء و همزه بین بین و بساقی قرآء خواندند بدو همزه محقق ، و در جواب آن خلاف کردند بعضی گفتند جواب او محذوف

(۱) عیسویان گویند آن دو رسول که اول بانطاکیه آمدند پولس و برنابا بودند پس از آن

شمعون الصفا و این اسامی که در اینجا آمده مصحف است و شمعون الصفا میان نصاری به پطرس یا فطرس معروف است و فطرس بمعنی سنک است و صفا نیز بمعنی سنک است .

(۲) بگفته عیسویان این واقعه پس از رفع مسیح علیه السلام بود نه در زمان آنحضرت .

است والتقدیر ائن ذکرتم قلم هذا القول یعنی قوله « لَنرَجِّنکم و لِمَسِّنکم مِنَّا عذاب اَلمِ » اگر شما را یاد دهند این قول گوئید که ما میگوئیم از تهدید و وعید برجم و مس عذاب . و گفتند جواب او مقدم است ، والتقدیر ائن ذکرتم فطائرکم معکم اگر شما را یاد دهند و با سر اندیشه برند بدانید که فال شما با شما است . بعضی دیگر گفتند قول مضر است اینجا والتقدیر ائن ذکرتم تطیرکم قلم ( بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ) اگر شما را یاد دهند بفال شما مقرر آئید و بزبان خود بگوئید که ما مسرفانیم و بی انصافان .

( وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى ) گفت از دورتر جایی از مدینه انطاکیه مردی میآمد شتابان و آن حبیب بود مؤمن آل یس (۱) . عبدالله عباس و مقاتل گفتند حبیب ابن اسرائیل النجار (۲) بود و هب گفت مردی بود بیمار مجذوم و سرای او باقصی شهر بود مؤمن بود و کسیکه بروز کردی نماز شام بدو نیمه کردی یک نیمه بصدقه دادی و یک نیمه بنفقه کردی . چون بشنید که اهل شهر رسولان را دروغ میدارند و متابعت نمیکند بیامد و بر طریق امر بمعروف گفت ( يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ) ای قوم تبع پیغمبران باشید .

( إِنِّي بئِئْرَاءٌ مِّنْ آلِ يَسَّئِلِكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهْتَدُونَ ) متابعت کنید آنان را که از شما بر آداء رسالت مزدی نمیخواهند « وهم مهتدون » و ایشان راه یافته اند . قتاده گفت این حبیب در غاری بود و خدای را عبادت میکرد چون باو رسید که پیغمبران آمده اند و قوم را دعوت میکنند باخدای، از غار بیرون آمده و نصرت ایشان کرد و گفت « اتبعوا المرسلین - الایة » قوم گفتند او را تو بردین ما نه ای بردین ایشان و خدای ایشانرا پرستی ؟ گفت آری .

( وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي ) و چه بوده است مرا که نپرستم آنخدائی را که مرا آفرید ( وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ) و رجوع شما در قیامت با اوست .

( أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً - الایة ) بدون خدای خدایانی گیرم که اگر خدایتعالی بر من بدی و رنجی خواهد شفاعت ایشان مرا سود ندارد و غنا نکند از من و ایشان مرا نه برهاند .

(۱) آل کلمه زائد است مانند قول کمیت « وان لنا فی آل حم آیه »

(۲) نصاری ثوفیل یا ثوفلس گویند بمعنی حبیب الله چون ثو بمعنی خداست و فیل بمعنی دوست و معتقدند مردی بدین نام بزرگ مذهب عیسوی بود در انطاکیه و در ماهه دویم میزیست و اگر سخن آنان صحیح باشد این حبیب در زمان رسولان نبوده و خود نقل واقعه دیگر است و مفسرین ما اختلاف کردند که مراد از رجل یسعی حبیب است یا غیر او .

(إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) تقدیر آنکه إن فعلت ذلك اگر چنین کنم در ضلال و

گمراهی باشم روشن .

(إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ) من ایمان آورده‌ام بخدای شما ازمن بشنوید(۱)

چون این بشنیدند از او باز جستند یکبار ، او را بکشند و کس نبود که دفع کند از او عبدالله مسعود گفت شکمش پهای فرو کوفتند تا امعایش از زیر بیرون آمد ، سدی گفت سنگسار کردند او را و میگفت « اللهم اهد قومی » بار خدایا راه نمای ایشانرا تا بکشندش(۲) حسن گفت بسوختند او را و گور او در بازار انطاکیه است خدای تعالی بهشت بواجب کرد او را فذلك قوله : (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ) گفتند او را که بهشت رو .

(قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ) گفت کاشکی تا قوم من بدانندی (بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي)

بآنچه خدای مرا بیمارزید و مرا از جمله مکرمان کرد . عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرد از پدرش از رسول ﷺ که سابقان امتان سه اند که طرفه العینی بخدای شرك نیاوردند . امیرالمومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و صاحب یس و مؤمن آل فرعون فهم الصدیقون ایشان صدیقانند حبیب النجار مؤمن آل یس، حزقیل مؤمن آل فرعون، و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و هو افضلهم و او فاضل‌ترین ایشان است گفتند چون حبیب را بکشند خدایتعالی برای او خشم گرفت و تعجیل عذاب کرد برایشان جبرئیل را فرمود تا بانگ برایشان زد و ایشان جمله بمردند فذلك قوله .:

(وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ) گفت ما نفرستادیم بر قوم او- یعنی

(۱) نماری گویند تئوفیل یعنی حبیب‌الله از خانواده بت‌پرست بود و مسیحی شد و کتبی نوشت در اثبات دین وی و ادله بسیار آورد بر توحید و آیه قرآن مخالف گفته آنان نیست ولیکن باقوال مفسران ما این مرد در عهد رسولان بود و رسولان در زمان حضرت عیسی علیه‌السلام و این باسخن نصاری مخالفت دارد و قول نصاری حجت نیست مفسران ما هم از معصوم نقل نکردند .

(۲) آن مرد که مردم انطاکیه را بخدا دعوت میکرد در مائه اول و او را کشتند ایناس نام داشت

و حبیب را نکشتند والله العالم و اگر رجل یسمی ایناس باشد وقتی او را بکیفر گاه میبردند سخنانی میگفت در معنی این آیات که قرآن نقل کرده است برای تقویت قلب مسیحیان که از کشتن او دلسرد نشوند و از دین برنگردند .

بر قوم حبیب - از پس او هیچ لشکری از آسمان و فرستادیم نوعی دیگر از عذاب (۱).  
 (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً) ای ما کانت نبود الا یک آواز (فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ)  
 و «اذا» مفاجات راست ، بدیدمی که ایشان مرده بودند یعنی ما ایشانرا نه بلشکری هلاک کردیم  
 بل بخوارتر چیزی و آن آوازی بود که جبرئیل برایشان زد .

( يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ ) یا حسرتا و اندوها بر بندگان . در این دو قول گفتند : یکی  
 آنکه خدایتعالی گفت ای بسا حسرتا که بر کافران باشد روز قیامت از آنکه ایمان نیاوردند  
 و قول دیگر آنست که این حکایت قول کافران است که گفتند آنکه که پیغمبران را کشته  
 بودند و عذاب پدید آمده تأسف خوردند و گفتند : یا حسرتا بر آن پیغمبران که اگر ایشان  
 را نکشته بودمانی ایمان آورده بودمانی بایشان ، و این پشیمانی بود نه در وقت خود بل در  
 وقت إلجاء در حالتی که پشیمانی سود ندارد ( مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ ) هیچ پیغمبر بایشان  
 نیامد و الا ایشان با او استهزاء کردند و از او فسوس داشتند .  
 ( أَلَمْ يَرَوْا ) نمی بینند یعنی نمیدانند اهل مکه که بس هلاک کردیم پیش ایشان از  
 قرنها و مردمان روزگارها ، و قرن اهل هر عصری باشند برای آن قرن خوانند ایشانرا که در  
 وجود مقترن باشند بایکدیگر .

( أَتَاهُمْ إِلَيْنِهِمْ لَا يَرِجْعُونَ ) که مرجع ایشان بایشان نباشد .

( وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ) یعنی و ما کلُّ إلا جمیع و نیستند اینان  
 الا بنزدیک ما جمله بیکبار حاضر یعنی هیچ کس را رها نکنیم و الا زنده کنیم و بعرضه قیامت  
 حاضر آوریم ، و این بر سبیل تهدید و وعید فرمود ، و مثله قوله « و حشرنا هم فلم نغادر منهم  
 أحداً » قوله تعالی :

وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۴)

و علامتی آنهاست زمین مرده که زنده کردیم آنرا و بیرون آوریم از آن دانه را پس از آن میخورند

(۱) اکنون هم در انطاکیه قبری بنام حبیب نجار است و مسلمانان زیارت میکنند و از قول حسن  
 معلوم میگردد که این قبر در مائه اول هجری و آغاز اسلام نیز بوده است و ساخته و معمول مسلمانان  
 نیست .

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (۳۵) لِيَأْكُلُوا  
وگردانیدیم در آن بوستانها از درخت خرما و انگور و روان کردیم در آن از چشمهای آب تا بخورند

مِنْ ثَمَرِهِمْ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۶) سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ  
از میوهها و از آنچه کرده اورا دستهایشان آیا پس شکر نمیکنند پاک است آنکه آفرید انواع اشیاء را

كُلَّهَا يَمَا تَنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۷) وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ  
همه آنها را از آنچه میرویاند زمین و از نفسهای مردم و از آنچه نمیدانند و نشانه دیگر آنهاست شب که

نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳۸) وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا  
میکنیم از آن روز را پس آنگاه ایشان داخل در تاریکی هستند و آفتاب که میروید برای قرارگاهی که مر اوراست

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۹) وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ  
اینست تقدیر کردن خداوند غالب دانا و ماه را تقدیر کردیم اورا در منزلها تا وقتی که بر گردد مانند سیخ خرمای

الْقَدِيمِ (۴۰) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي  
شش ماهه نه آفتاب سزد که مر اورا دریابد ماه را و نه شب را که پیشی گیرد بروز و همه ستارهها در

فَلَكَ يَسْبَحُونَ (۴۱) وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ (۴۲)  
فلك خودشان ثنا میکنند و نشانههای آنهاست که ما برداشتیم فرزندان ایشان را در کشتی پر از آدم

وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (۴۳) وَ إِن نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ  
و آفریدیم برای ایشان از مثل کشتی چیزی که سوار میشوند و اگر خواهیم غرق کنیم ایشان را پس نیست فریادرس

لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ (۴۴) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (۴۵) وَ إِذَا  
آنها را و نه ایشان خلاص میشوند از غرق مگر آنکه رحمتی از ما و بر خورداری تاهنگام مرگ و چون

قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶)  
گفته شود آنها را که بپرهیزید از آنچه پیش شما بوده و آنچه در عقب شما بوده تا شاید شما رحم کرده شوید

وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴۷) وَ إِذَا قِيلَ  
و نیامد ایشان را هیچ نشانه از نشانههای پروردگارشان مگر آنکه بودند از آن اعراض کنندگان چون گفته شود

لَهُمْ أَنْفِقُوا بِمَا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ نَطْعَمُ

آنهارا انفاق کنید از آنچه روزی داد شمارا خدا گفتند آنکسانیکه کافر شدند مر آنانرا که گرویدند آیا طعام دهیم

مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۸) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا

آنکس را که اگر خواهد خدا طعام دهد او را نیستید شما مگر در گمراهی ظاهر و میگویند کی خواهد بود این

الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۹) مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ

وعدده اگر هستید شما راستگویان انتظار نمیبرند مگر آواز فرد و صور را که بگیرد ایشانرا و ایشان

يَخِصِّمُونَ (۵۰) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۱) وَ نَفِخَ

مجادله مینمایند پس نمیتوانند با اینحال وصیت کردن را و نه بکسان خودشان برگردند و دمیده شود

فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۲) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا

در صور پس آنکاه ایشان از قبرها در نزد پروردگار خود میشتابند گویند ای وای بر ما که برانگیخت ما را

مِنْ مَرَقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۳) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً

از خوابگاه ما اینست که ما را وعده کرد خدای بخشنده و راست گفتند پیغمبران نبود این واقعه مگر فریاد

وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۵۴) فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ

فرد پس آنکاه ایشان همه نزد ما حاضر شد گانند پس امروز ستم کرده نشود نفسی چیزی را و نه جزا داده شوید

إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵) إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ (۵۶) هُمْ وَ

مگر آنچه بودید که میکردید بدرستی که یاران بهشت امروز در کارها باشند شادان ایشان و

أَزْوَاجِهِمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأُرَائِكِ مُتَكِئُونَ (۵۷) لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا

زنان ایشان در سایهها باشند بر تختهای آراسته تکیه زدگان آنها راست در بهشت میوهها و آنها راست آنچه

يَدْعُونَ (۵۸) سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ (۵۹) وَامْتَاذُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (۶۰)

میخوانند آنها راست سلام گفتنی از پروردگار مهربان و جدا شوید امروز ای گناکاران

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۱)

آیا پیمان نمودیم بسوی شما ای فرزندان آدم اینکه نپرستید دیو را بدرستی که او برای شما دشمنی است هویدا

وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۲) وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا

و اینکه بپرستید مرا اینست راه راست و بتحقیق گمراه کرد از شما خلق بسیاری را آیا پس نبودید

تَعْقِلُونَ (۶۳) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۴) إِصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا

که تمقل کنید اینست دوزخی که بودید ترسانیده میشدید شما در آئید آنرا امروز بسبب آنچه

كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۶۵) الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ

بودید که کافر میشدید امروز مهر گذاریم بر دهنهای ایشان و سخن گویند با ما دستهایشان و گواهی میدهد

أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۶) وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا

پاهایشان بسبب آنچه بودند که کسب میکردند و اگر خواهیم هر آینه ناپدید کنیم بر چشمهایشان پس سبقت گیرند

الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (۶۷).

در راهی چگونه می بینند

قوله تعالی ( وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا - آيَةٌ ) حقتعالی گفت آینی

است ودلالاتی وعلامتی این زمین مرده را که زنده کردیم آنرا بیاران واز آنجا بیرون آوردیم دانه ای که شما از آن میخورید از انواع حبوب که قوت باشد .

( وَجَعَلْنَا فِيهَا ) و کردیم در آن زمین ( جَنَّاتٍ ) بستانها از درختان خرما و انواع

انگورها ( وَفَجَّرْنَا فِيهَا ) وبگشادیم در زمین چشمه های آب تا مردمان از میوه آن میخورند

حمزه و کسائی و طلحه بن مصرف خواندند «ثمره» بضمّین ، و باقی قرآء ثمره بدو فتحه (۱)

( وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ ) عامه قرآء خواندند بهاء ضمیر ، واهل کوفه خواندند و عیسی بن

عمر «عملت» بی ضمیر ، ودر «ما» سه وجه گفتند : یکی آنکه نفی است ومعنی آنکه دستهای ایشانرا

در آن هیچ صنع وعمل نبوده است بل خدای عز وجل آفرید ، واین قول ضحاک است ومقاتل

و وجه دوم آنکه مصدری است ای ومن عمل آیدیم ، وجه سوم آنکه موصوله است یعنی والذی

عملته آیدیم ومعنی هر دو یکی است یعنی از عمل دست و از آنچه دست شما در آن عمل کرده

است از کشت وبند وسقی وعمار و این برعکس معنی اول است واین قول عبدالله عباس است

(۱) یعنی چون فوائد ومصالح باغ وبستان ومیوه وآب ودرخت را ملاحظه کنی دانی خالق آن

بعمد وتدبیر وشعور واراده برای آنکه مردم از ثمره آن بخورند آفریده است وآن کار طبیعت بی شعور

نیست .



( أَفَلَا يَشْكُرُونَ ) خدای را شکر نمی کنند بر نعمت‌هایش .

( 'سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا ) گفت منزّه است آن خدای که اشکال و امثال

آفرید ( مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ ) از نبات زمین ، و مثل را زوج خوانند بوجه تشبیه و مقاربه

( وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ) و از نفس‌های ایشان اینجا زوج حقیقت است ، و از آنچه شما ندانید و علم

شما بآن نرسیده است از آنچه ندیده و نشنیده اید (۱) .

( وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ ) و آیتی دیگر هست ایشانرا و علامتی و دلالتی

و آن شب است که ما روز از او فرو می کشیم بمثابه پوست که از گوسفند فرو می کشند و این

بر توسع گفت ( فَأِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ) « إذا » مفاجاة راست ، که بنگرید ایشان را در ظلام و

تاریکی باشند ، و قوله « مظلّمون » أي داخلون في الظلام يقال أظلم الرجل إذا دخل في الظلام

مثل أصبح وأمسى وأضحى وكذلك أعرق وأنجد وأتهم إذا دخل العراق ونجداً و تهامة ، و

أظلم الليل إذا صار ذا ظلمة نحو أمر الشيء أي صار ذا مرارة .

( وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ) و آفتاب میرود بمستقر خود بقرارگاهی که او

را هست در ظلام . عبدالله عباس گفت مستقر او منازل او خواست گفت قرار نگیرد تا با منازل

نرسد (۲) قتاده گفت تا بوقتی معین که از آن نگذرد ، و گفتند مراد آن است که آفتاب

(۱) بسیار موجودات متنوع که مردم آن عهد نمیدانستند ذکور و اناث دارند و بعضی از آنها

در زمان ما معلوم گردیده و مردم بر آن آگاه شدند مانند جراثیم و میکرب ها و اجزای گل در نباتات و

نطفه مرد و زن و قوای مثبت و منفی در برق و ذرات اجسام و غیر آن و کل ممکن زوج مرکب.

(۲) منازل آفتاب همان برجهای معروف است از حمل تا حوت و لام در لمستقر مانند لام در

لاجل مسمی در بسیار آیات دیگر است یعنی سیر آفتاب اجل و مدت معین دارد و مستقر ثابت و

تغییر ناپذیر چنانکه از هزاران سال پیش تا کنون آنچه تاریخ آن را در دست داریم تغییر

نکرده و آن تغییرات هم که بنظر سیرسد باز قاعده ثابت و مستقر دارد که منجمان میدانند در چه وقت

چه تغییر در سیر او واقع میشود و اینکه گویند بسخن منجم اعتبار نیست در احکام گویند نه در سیر کواکب

که خداوند اجلی معین و مستقر فرموده و مؤید این تفسیر است قوله تعالی « ذلك تقدير العزيز العليم »

یعنی این اندازه گیری خدای غالب و دانا است که فصول و شهور مقدر فرموده بعض گزاف گویند زمان

ما گویند مراد از مستقر خورشید ستاره نسر واقع است که خورشید بجانب او میرود اما بنظر ما صحیح

نمی آید زیرا که مردم آن زمان از این خبر نداشتند تا خداوند باین حرکت استدلال بر قدرت خود کند اما

اختلاف فصول و مصالح آنرا هم کس میدانند .

میرود تا بغایت کار او عند انقضاء دنیا ، و گفتند بدورتر منازل او درغروب ، ابوذغفاری روایت کرد از رسول ﷺ که گفت مستقر آفتاب بنزدیک عرش است . عمرو بن دینار روایت کرد که عبدالله عباس خواند «والشمس تجری لامستقر لها» و این قراءت عبدالله مسعود است یعنی همیشه گردان بود آنرا قرار نبود ( ذَلِك تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ) این تقدیر خدای عزیز دانا است .

( وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مِنْزِلًا ) أبو عمرو و ابن کثیر و نافع و یعقوب و آیوب خواندند «و القمر» برفع برای آنکه فعل مشغول است بضمیر نتواند تا عمل کند در مفعول مقدم اوحق او رفع است برابتداء و مثله قوله «سورة أنزلناها» اولیتر آن است که عطف بود علی قوله «و آية لهم الأرض» و «آية لهم الليل» و «الشمس تجری» و القمر علی تقدیر و آية لهم الشمس و القمر و باقی قرءاء بنصب خواندند علی تقدیر فعل محذوف دل علیه الفعل الموجود ، و التقدير و قدرنا القمر قدرنا منازل ای قدرنا له منازل برای او منازل انداختیم و آن بیست و هشت منزل است که قمر هر شبانه روزی بمنزلی باشد و نامهای او این است . شرطین و بطین و ثریا و دبران و هقعه و هنعه و ذراع و نثره و طرفه و جبهه و زبرده و صرفه و عوا و سماک و زعفر و زبانا و اکلیل و قلب و شوله و نعایم و بلده و سعد ذابح و سعد بلع و سعد سعود و سعد الأخیه و فرغ الدلو المقدم و فرغ الدلو المؤخر ، بطن الحوت چون بمنزل آخرین رسد چنان شود که با سر شاخ خرما ماند و ذلك قوله «حتى عاد كالعرجون القديم» و این دراصل آن شاخ بود که از او ازغها (۱) برآید چون دیرینه شود زرد شود و خمیده شود تا بشکل و بلون بهلال ماند ( لَالِ الشَّمْسِ يُنْبَغِي لَهَا ) نه آفتاب را باید که ماه رادریابد (۲) بل ایشان درفلك خود میگردند پیوسته ، و هر یکی را از آن

(۱) ازغ هم برای عربی و هم برای فارسی ضبط شده است بر وزن فلس آنچه از شاخهای درخت

ببرند و پیرایش دهند .

(۲) ماه از آفتاب تندتر حرکت میکند از این است که پیوسته ماه با آفتاب میرسد و در حال اجتماع آخر ماه پنهان میگردد و از آن میگردد تا بصورت هلال اول ماه ظاهر میشود و هرگز اتفاق نمی افتد که ماه کند شود و آفتاب تند چنانکه بماء برسد و از آن بگذرد و این نظم و استقرار در حرکات آنها از عجایب قدرت پروردگار است . و از نسبت حرکت بخورشید تعجب نباید کرد چون حرکت بحسب ظاهر رؤیت مراد است و مردم امروز که حرکت ظاهری خورشید را نسبت بزمین میدهند باز در تعبیر از انتقالات و تحویلات و ساعات روز و شب و فصول و بروج نسبت حرکت بخورشید میدهند و در تفاوتشان مینویسند رسیدن خورشید بنصف النهار یا تحویل آن بپرجاسد و رسیدن بمیل کلی و امثال آن و کسی که تتبع کتب اهل عصر ما کرده از این مقوله بسیار بیند .

حدی هست که از آن درنگذردند ، و ابوصالح گفت معنی آن است که هیچ دو از آن نور نگیرند از یکدیگر (۱) ، و گفتند معنی آن است که هر یکی از ایشان در نیابد دیگری را در آنچه او را برای آن آفریده اند یعنی بجای او نبایستد ( وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ ) و نه شب روز را سبق برد برای آنکه هر یکی را از آن مقداری نهاد خدای تعالی مقدر ( وَ كَيْلٌ فِي فَلَكَ يَسْبَحُونَ ) و همه در فلك خود شنا میکنند (۲) یعنی آفتاب و ماه و کواکب . و فلك عبارت است از مجری و موضع سیر آفتاب و ماه و برای آن بواو و نون گفت که این فعل از افعال آدمیان باشد . چون فعل عقلاء با ایشان اضافه کرد کنایه از ایشان بکنایه عقلاء کرد .

( وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ ) و آیتی دیگر آن است که ما فرزندان خرد ایشان را حمل کردیم و بر گرفتیم در کشتی مملو پر بار کرده ، گفتند ذریه را برای آن تخصیص کرد که ایشان را قوه سفر و اضطلاع بأعباء او نباشد . یعنی ضعفاء را بتدبیر و تسخیر خود در کشتی حمل کردیم بآن که آب و باد را مسخر کردیم بر کشتی راندن و بردن ، و حمل منع چیزی باشد از آنکه در جهت سفلی برود ، و عامه قراء ذریتهم خواندند بر لفظ واحد و یعقوب بر جمع « ذریاتهم » خوانده و جه قراءت اول آن است که هر یکی را از ایشان ذریتی باشد . و دیگر آنکه لفظ او جنس است و جنس صالح بود واحد را و جمع را ، و کشتی را برای آن فلك خواند که در آب گردد ، و منه الفلك لاستدارته ، و منه فلكة المغزل و فلك ثدی المرأة إذا استدار ، و گفتند باین کشتی کشتی نوح خواست که ایشان را حمل کرد در او پدران در کشتی بودند و فرزندان در اصلاب آباء بودند و این روایت است از عبدالله عباس . و « مشحون » مملو باشد و شحنت البلد بالخيل أي ملأته و شحنته از اینجاست ، و کینه را شحناء گویند .

( وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ) گفت ما بیافریدیم برای ایشان « من مثله » از مانند کشتی نوح کشتیهای دیگر که بآن مانند این قول عبدالله عباس است ، و بعضی دیگر گفتند مراد کشتیهای کوچک است که در جویها رود ، و مجاهد گفت مراد شترانند که شتر

(۱) سخن ابوصالح صحیح نیست و بی اندیشه گفته است ، انسان از زمانهای ما قبل تاریخ دانست که نور قمر از شمس گرفته شده و پیوسته در زبان طلاب علوم دینی مشهور است که در مثال حدس گویند *تور القمر مستفاد من الشمس* .

(۲) مذهب جماعتی از قدمای فلاسفه و منجمین است که سیر کواکب در مدار خود مانند سیر ماهی در آب است و بعضی دیگر گویند ستارگان در افلاك مرکوز و مستقرند و فلك آنها را میگرداند و البته کلام خدا حجت است و قول دیگران اعتبار ندارد .

کشتی بر<sup>۲</sup> باشد. « ما یر کبون » « ما » نکره موصوفه است ای شیئاً یر کبونه من السفن  
أو الإبل .

( وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ ) و اگر بخواهیم غرق کنیم ایشانرا ( فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ ) ای  
لامغیث لهم و فریاد رس نبود ایشانرا ، و گفتند مستغیثی نبود که فریاد خواهد از آنکه داند  
که بفریادش نرسند، و قول اول بهتر است قال الشاعر :

إِذَا مَا أَتَانَا صَارِحٌ فَزِعٌ      كَانَ الصُّرَاخُ لَهُ قَرَعَ الطُّنَابِيرِ (۱)  
صارخ ای مستغیث ، و الصراخ الاغاثة پس هر دو لغت در بیت جمع کرد ( وَلَا مُمْ يُنْقِذُونَ )  
ونه ایشان را برهاند .

( إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا ) نصب او بر فعلی محذوف است التقدير إِلَّا أَنْ نَرْحَمَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا  
وَالَا أَنْ نَمْتَعَهُمْ مَتَاعاً مگر که ما رحمت کنیم بر ایشان و ایشان را بر خورداری دهیم تا بوقت  
آجال ایشان اگر آنجا غرق نشوند .

( وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ ) چون گویند ایشان را که بترسید از آنچه  
در پیش شماست و پس شما . عبدالله عباس گفت « ما بین ایدیکم » آنچه پیش شما است از کار  
آخرت تا بجا آرید آنرا و آنچه پس شماست از متاع دنیا تا باو مغرور نشوید . مجاهد گفت  
آنچه پیش شماست از گناهان گذشته و آنچه پس شماست از گناهان ناکرده از آن بتوبه  
احتراز کنید و از این بعزم بر آن پشیمان باشید ، و براء بن عازب گفت « ما بین ایدیکم » آنچه  
گذشت از أجل شما ( وَمَا خَلْفَكُمْ ) و آنچه مانده است از آن . قتاده گفت آنچه پیش شما  
است از وقایعی و حوادثی که رفت « وما خلفکم » و آنچه پس شماست از کار قیامت . مقاتل گفت  
آنچه از پیش شماست از هلاک امت سلف و آنچه پس شماست از عذاب آخرت ( لَعَلَّكُمْ  
تُرْحَمُونَ ) تا همانا رحمت بر شما کنند و جواب « إذا » از کلام بیفکند لدلالة الكلام عليه و  
التقدير أعرضوا عنه ولم يصغوا إليه یعنی چون این گویند ایشانرا از این اعراض کنند و گوش  
با این نکنند . بیانش آیت که از پس این است .

( وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ) گفت نیاید  
بایشان آیتی از آیات خدای تعالی و الا ایشان از آن عدول نمایند و اعراض کنند ، و مراد به  
آیات أدله و شواهد است و « من » اول زیادت است مؤکد نفی ، و دوم تبعیض راست .

( وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ ) چون گویند این کافران را که نفقه و

(۱) این شعر در این نزدیکی گذشت .

هزینه کنید از آنچه خدای شما را روزی کرده است کافران گویند ( اذْطُعِمُ مِنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ ) ما طعام دهیم آن را که اگر خدای خواهد طعام دهد او را ( اِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ) شما که مؤمنانید در گمراهی روشنیده « اِنْ » ب معنی ماء نفی است . یعنی نیستید الا در گمراهی روشن ، سبب نزول آیت آن بود که رسول ﷺ ایشان را تحریر می کرد بر طعام دادن درویشان و مستحقان ، کافران گفتند عذر دعوی میکند که خزائن آسمان و زمین خدای مراست آنچه از ما طعام میخواهد . و گفتند بر آن وجه گفتند که اگر مستحق ایشان بودند که چیزی بایشان دهند خدای بداده بودی ، و گفتند فقراء اصحاب کافران را گفتند از این دعوی کردید که در مال ما خدای را نصیب است فی قوله « وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والأنعام نصيباً - الاية » ما را نصیبی کنید و چیزی ب ما بدهید . گفتند اگر خدای خواهد شما را طعام دهد ما شمارا چیزی ندهیم تا باین ما نیاید ، و قوله « اِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ » خلاف کردند که از کلام کیست ؟ بعضی گفتند کلام کافران است و از جمله کلام اول است و همه يك کلام است و این قول مقاتل حیثان است ، و بعضی دیگر گفتند کلام اصحاب رسول است ، و بعضی گفتند کلام خدا است .

( وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ ) آنچه گفت از گفتار منکران بعث و گفت میگویند این کافران که کی خواهد بودن این وعده قیام ساعت اگر شما که مسلمانانید در این وعده راست گوئید . آنچه بجواب ایشان گفت .

( مَا يَنْظُرُونَ ) ای ما منتظرون ایشان انتظار نمیکشند الا يك آواز را و آن دمیدن اسرافیل بود در صور ( تَأْخُذُكُمْ ) بگیرد ایشان را آن صیحه ناگاه ( وَكُمْ ) « و او » حال راست ( يَخِصِّمُونَ ) و ایشان خصومت میکنند با یکدیگر . و قرآء درین کلمه خلاف کردند ابو جعفر و نافع نیز بروایت ورش خواندند بخاء ساکن و صاد مشدد یخصمون و این قراءت پسندیده نیست برای آنکه جمع ساکنین است لاعلی حدّه ، و ابو عمرو و باختراس حرکت خواند ، و ابن عامر و کسائی و عاصم بفتح یاء و کسر خاء و تشدید صاد ، و حمزه بفتح یاء و إسکان خاء و تخفیف صاد من بناء الثلاثی ، و بر قراءت آنکه صاد مشدد خوانده اصل تختصمون بوده است تا را قلب کردند با صاد پس از آنکه ساکن کردند ، آنکه در صاد ادغام کردند ، و آنکه خاء ساکن خواند برای آنکه او در اصل ساکن بوده است . و آنکه مفتوح خواند نقل کرد حرکت تا با او ، و آنکه مکسور خواند اتباع کسره الكسرة كما قالوا يهدى ، و در خصومت ایشان دو قول گفتند : یکی آنکه معنی آن است که نفخ صور و صیحه او بایشان آید ناگاه

چنانکه ایشان در میان معاملات و خصومات باشند ، و قول دیگر آنکه صیحه اول بایشان آید و ایشان در نفخ دوم خلاف میکنند و خصومت میکنند و قول اول معتمدتر است از دو وجه را یکی لقوله :

( فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةَ ) گفت نتوانند تاوصیت کنندو این معنی آن است که ایشان را ناگاه گیرند و باوصایت نگذارند . دیگر آنکه آن حالت إلجاء بود و در آن حال مردم مضطر شوند و علم ضروری حاصل آید انکار بعث از ایشان مصور نبود ( وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ) و نه بأهل خود رجوع توانند کردن ، و در خبر است که رسول ﷺ گفت سه نفخ باشد و سه بار در صور دمند : یکی نفخه فزع باشد ، و یکی نفخ صعق ، و یکی نفخ إحياء و هر سه در قرآن هست . أما نفخة اول قوله « وَنَفْخَ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ » ، و دوم آنکه گفت « وَنَفْخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ » و نفخة سوم قوله « ثُمَّ نَفْخَ فِيهِ أُخْرَى » بیک نفخه بترسند و بیک نفخه بمیرند پس بدیگر زنده شوند ، و ذلك قوله :

( وَنَفْخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ) «إِذَا» مفاجات است که ایشان از گورها پیش خدای میروند (۱) والنسول والنسلان والعسلان سرعة المشى كمشى الذئب قال الشاعر :

عَسَلَانَ الذَّئْبِ أَمْسَىٰ قَارِبًا      بَرَدَ اللَّيْلُ عَلَيْهِ وَنَسَلَ (۲)  
وقال امرؤ القيس :      « فَسَلَّتْ نِيَابِي مِنْ نِيَابِكَ تَنْسَلِي » (۳)

و در خبر است که میان نفخ اول تا دوم چهار روز باشد ، و از دوم تا سوم چهار

(۱) تعبیری است کنایه از زنده شدن برای آنکه اجساد اندك مردم ممكن است تاقیامت در قبر بماند چون از اول زندگانی بشر تاکنون هزارها سال گذشته و قبرها زیر و رو شده و خاک هریک پراکنده گشته و بسیار مردمند که جسدشان را سوزانده اند یا مرغان و درندگان خورده اند و در دریاها غرق شده و هنگام حشر از قبر محشور نمیشوند و مقصود خداوند اثبات زندگى است پس از مرگ و اینکه فرمودسوی خدا میروند باینکه خدا همیشه حاضر است و همه جا برای او یکسان است برای آنست که عالم آخرت از جهت رتبه بخدا نزدیکتر است از عالم مادیات که همه از خدا غافلند و تمام جهل محض است .

(۲) مانند دویدن گرگ که شب بطلب آب رود و سرد باشد و او شتابان بدود

(۳) خطاب بازنی است فاطمه نام که نشان کراهت دروی دید گوید اگر درمن چیزی دیدی که نپسندی دل از من برکن و جدا شو و نیاب در اینجا عبارت از قلب است و در استعمالات عرب بسیار آید و بهترین تفسیر در قوله تعالی «و نیابك فطهر» همین است یعنی دل خود را پاک کن .

سال باشد .

( قالوا یاویلنا ) گویند عند آن حال که از گورها برخیزند این کافران « یا ویلنا » ای وای بر ما ( مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا ) ما را که برانگیخت از این خوابگاه ما ؟ آنکه گویند ( هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ) این آنست که خدای تعالی ما را وعده داده است و پیغمبران راست گفتند در این وعده که ما را داده اند . مفسران دو قول گفتند فی قوله « من مرقدنا » یکی آنست که عبدالله عباس گفت و اُبی کعب وقتاده که این قول آنکس گوید که او را بین التفخین عذاب نکرده باشند ، آن مرگ بنزدیک او چون خوابی باشد برای این گور را خوابگاه خوانند ؛ و قول دوم آن است که چون عذاب دوزخ بیند آنچه در گور دیده باشند از عذاب ایشان را بمنزله خواب دانند . و قولهم « هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون » این آن است که خدای ما را وعده داد و پیغمبران راست گفتند از حدیث قیامت و بعث و نشور این اقراری است که ایشان را سود ندارد برای آنکه در وقت إلجاء باشد .  
( إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً ) گفت این نیست الا يك آواز یعنی نفخ سوم .  
( فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ) «إِذَا» مفاجات است که بنگرید ایشان جمله بنزدیک ما حاضر باشند آنکه گفت :

( فَالْيَوْمَ ) امروز یعنی روز قیامت ( لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا ) بر هیچ کس ظلم نکنند و هیچ حقی از کسی باز نگیرند و تقصان نکنند ( وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ) و جز آن نکنند شما را إِلَّا بآنچه کرده باشید ، و محل « ما » نصب است بآنکه مفعول دوم جزاء است يقال ما جزیت إِلَّا حیراً .

( إِنْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ ) گفت اهل بهشت امروز در شغلی باشند از لهُو و طرب (۱) نافع و ابن کثیر و أبو عمرو بسکون «غین» خواندند ، و دیگران بضم «غین»

(۱) اهل بهشت لهُو و طرب دارند نه چنانکه از یاد خدا غفلت آرند مانند لهُود در دنیا و قباحت لهُود دنیا برای غفلت است چون توجه بالات مادی ناچار غفلت آورد مردم این جهان لذت را بآلت مادی دانند و چنان پندارند که موجودات مجرد مانند ملائکه چون غذای نمیخورند و نکاح ندارند و امثال این لذات برای آنها نیست از سعادت محرومند و موجودات جسمانی کاملترند از آنها در تمتع و لذات و این صحیح نیست چونکه همه لذات حیوان بسبب اندک ادراکی است که رشحه از آن جهان است مانند پرتوی از خورشید تافته و نسبت سعادت و لذت اینان با سعادت آنان مانند شبم است و دریا یا پرتو ضعیف با خورشید جهاتتاب و اهل بهشت مجرد دارند و اصل لذت در ادراک است و اصل ادراک مجرد است و اگر خواهی آنرا لذت مگوی و بهجت بنام .

و هر دو لغت است کالسحت والسحت والخلق والخلق والجبن والجبن - مفسران در این شغل خلاف کردند. عبدالله عباس گفت افتضاض الابدکار. دختران را دوشیزگی بردن است. أبو-سعید خدری روایت کرد از رسول ﷺ که گفت هر که که اهل بهشت خلوت کنند با اهل خود بهر نوبت او را بکر یابند. کلبی و ثمالی گفتند یعنی در شغلی باشند از عذاب اهل دوزخ یعنی ایشان از آن غافل باشند و پروای اهل دوزخ نبود ایشان را. و کعب بن الجراح گفت بسماع مشغول باشند. یحیی بن معاذ را پرسیدند که از آوازا چه خوشتر است گفت مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحن تحمید فی ریاض تمجید فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر گفت خوشترین آوازی مزامیر انس باشد در مقاصیر قدس بالحن تحمید در ریاض تمجید در مقعد صدق در جوار رب العزة. ابن کیسان گفت بزیارت یکدیگر مشغول باشند، و گفتند بمهمانی خدای جل جلاله، و گفتند فی عشرة اشیاء بده چیز مشغول باشند: بملکی بی عزل، و برنائی بی پیری، و تندرستی بی بیماری، و عزتی و راحتی بی شدت، و نعمتی بی محنت، و بقائی بی فناء، و زندگانی بی مرگ، و خوشنودی بی خشم، و انس بی وحشت (۱) و گفتند هفت اندام ایشان در بهشت بهفت نعمت مشغول باشد پای بدخول فی قوله « ادخلوها بسلام آمین » و دست بکاس « یتنازعون فیها كأساً » و آلت بلذت فی قوله « و حور عین » و نصیب شکم فی قوله « کلوا و اشربوا هنیئاً » و کرامت زبان فی قوله « و آخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمین » و حظ گوش فی قوله « لا یسمعون فیها لغواً و لا تأثیماً إلا قیلاً سلاماً سلاماً » و بهره چشم فی قوله « و تلذ الأین » طاووس گفت در این آیت اگر بدانندی که باین نعمت از که مشغولند نعمت بر ایشان منغص شدی یعنی از منعم و بعضی حکماء را پرسیدند از آن که رسول ﷺ گفت « اکثر اهل الجنة البله » گفت برای آن ابله باشند که مشغول باشند به نعمت از منعم. آنکه گفت من رضی بالجنة عن الله فهو ابله. « فا کھون » عامه قرءاء خواندند بالف « فا کھون » أبو جعفر خواند « فکھون » بی ألف و آن دو لغت است کالحدزر والحدزر، و الفکه و الفا که، کسائی گفت فا که ذوفا کهه باشد مانند لابن و تامر، و در معنی او خلاف کردند. عبدالله عباس گفت: فرحون خرّم باشند. مجاهد گفت وضحاک معجب باشند. سدّی گفت ناعم باشند.

(مّم و أزواجهم) ایشان وزنانشان (فی ظلال) جمع ظل، در سایهها باشند. حمزه و کسائی و خلف «فی ظلل» خواندند علی وزن فعل، و باقی قرءاء ظلال وزن فعال (على الأرائك)

(۱) همه اینها از لوازم وجود مجرد از ماده است چون ماده منشأ هر گونه تغییر است بر ناراپر کند

و تندرست را بیمار و کذا چون ماده نباشد موجود بیک حال ثابت ماند.



جمع آریکه برسیرهائی باشند که بر سر او زده و تا چنین نباشند آنرا آریکه نخوانند ، و مثله سفینه و سفاین ، و گفتند بسترها خواست ( مُتَكَيِّسُونَ ) تکیه زده .  
 ( هُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ ) ایشان را در آنجا یعنی در بهشت میوه باشد ( وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ )  
 و ایشان را باشد آنچه خواهند این قول عبدالله عباس است . مقاتل گفت تمنا کنند و گفتند  
 یعنی هر چه دعوی کنند بایشان دهند بحکم آنکه از حال ایشان معلوم آن باشد که دعوی جز  
 بحق نکنند .

( سَلَامٌ قَوْلًا ) آی و لهم سلام . و ایشان را باشد سلامی « قَوْلًا » نصب او بر  
 مصدری است محذوف الفعل آی يقال لهم قول، ایشان را آن سلام بگویند و برسانند از خدای  
 رحیم بخشاینده .

( وَ اَمْتَازُوا الْيَوْمَ اَئِمَّاتِ الْمُجْبِرِ مُونَ ) آنکه کافران را و عاصیان را گویند جدا شوید  
 امروز از مؤمنان ای مجرمان گناه کاران . يقال مزت الشيء ميزاً و امتازو امتاز إذا انفصل  
 و میزت لتکثیر الفعل و مطاوعته تمیز يقال : میزت الشيء فتمیز . آنکه حکایت آن کرد که  
 ایشان را گویند روز قیامت بر سبیل عتاب و تفریح .

( اَلَمْ اُعْهَدْ اِلَيْكُمْ ) نه من با شما عهد کردم ای فرزندان آدم ( اَنْ لَا تَعْبُدُوا  
 الشَّيْطَانَ ) که دیورا نپرستید و طاعت ندارید او را که او شما را دشمن ظاهر است آشکارا ؟  
 ( وَ اَنْ اَعْبُدُونِي ) و آن که مرا پرستید ( هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ) این دین مسلمانی  
 راهی راست است .

( وَ لَقَدْ اَضَلُّ مِنْكُمْ ) و شیطان گمراه کرد از شما ( جَبَلًا كَثِيراً ) خلقی  
 بسیار را . ابن کثیر و حمزه و کسائی و خلف و رؤیس خواندند « جَبَلًا » بضم جیم و باء و تخفیف  
 لام ، و نافع و أبوجعفر و عاصم « جَبَلًا » خواندند بکسر جیم و باء و اشتقاق او از جبله  
 باشد و او طبیعت است ، و يقال جبل فلان علی کذا اَنْ خلق ، و جبل علی کذا آی طبع ، و  
 الجبلۃ الخلق و الخلیقة ( اَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ) شما عقل ندارید یعنی استعمال عقل  
 نمیکنید .

( هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ) این آن دوزخ است که شما را وعده کردند ،  
 و شاید تا معنی آن بود که شما را بآن وعید کردند برای آنکه اَوْعِدَ يُوعَدُ هم چنان آید  
 مستقبل او که وُعِدَ يُوعَدُ اَعْنَى مستقبل مزید و ثلاثی بیک صورت باشد ، و در آن که تفسیر

بروعید دادن اولیتر است برای آنکه این بر حقیقت خود باشد و آن بر نوعی توسع .  
( إصْلَوْهَا الْيَوْمَ ) ملازم شوید باین آتش یقال صلیت النار و بالنار . قال الله تعالی  
«لا یصلیها» وقال الشاعر:

« وَ لَيْسَ يَصْلِي رِبَارِ الْحَرْبِ جَانِبَهَا »

( بِهَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ) باء مجازات راست و «ما» مصدری، التقدير جزاء بکفر کم بآن  
کفر که آوردید . آنکه گفت :

( الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ ) ما امروز مهر بر دهنهای ایشان بهم تا سخن نتوانند  
گفتن ، و آلتی و مخارجی که بآن سخن توان گفتن ، و دستهای ایشان با ماسخن گویند . و در  
سخن گفتن دست چند قول گفتند : یکی آنکه خدای تعالی او را باز آفریند خلقتی که با او سخن  
گفتن توان ، و این قول درستتر است ، قولی دیگر آن است که کلامی در دست ایشان آفریند  
آنکه بر مجاز محل کلام را متکلم خواند . وجهی دیگر آن است که ممتنع نباشد که خدای  
تعالی علامتی پدید آرد بر دستهای ایشان که مردم از آن بدانند که ایشان معصیت کرده اند  
آنکه آنرا بر توسع شهادت خواند چنانکه گویند عینک یشهد بسپرک چشمت گواهی میدهد  
که نخفته ای ، و أمثال این ، و بیان این قول حدیث أبوسعید خدری است که گفت رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم گفت که چون روز قیامت باشد خدای تعالی بر کافران علامتی پدید  
آرد که مردم بدانند که ایشان گناه کارند چون پرسند از او إقرار دهد خدای تعالی بفرماید  
تافرشتگان برو گواهی دهندهم إقرار ندهد . بفرماید تاپیغمبران برو گواهی دهندهم اقرار ندهد .  
بفرماید تاهمسایگان برو گواهی دهندهم اقرار ندهد . بفرماید تأعضاء او برو گواهی دهند فذلک  
قوله « اليوم نختم علی أفواههم وتکلمنا أیدیههم وتشهد أرجلهم بما كانوا یکسبون » عقبه بن عامر  
گفت که رسول ﷺ گفت اول عضوی که از آدمی سخن گوید ران او بود ، و گفت دستش .  
درین خبر و مانند این توقف باشد برای آنکه معارف اهل قیامت ضروری باشد و ایشان ملجأ  
باشند بترك قبایح (۱) از آنجا که بضرورت دانند که « لوجادلوها یحیل بینهم و بینها » .

( وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ ) گفت اگر ما خواهیم چشمهای ایشان مطموس

(۱) یعنی اینکه در خبر آمده است آنها انکار نافرمانی خویشی کنند و اقرار بمعصیت نکنند ظاهراً  
صحیح نیست زیرا که دروغ قبیح است و اهل آخرت ملجأ باشند بترك قبایح پس دست آنها سخن گوید  
صحیح است اما مهر نهادن بر لبها نه معنی آن است که انکار کنند بلکه هیچ نگویند و باری آنچه  
بر خلاف این آمده است توجیه و تاویل باید کرد مانند والله ربنا ما کنا مشرکین .

کنیم چنانکه اثر او بر روی هیچ نباشد ( فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ ) ایشان یکدیگر را سبق برند  
براه ( فَانِّي يُبْصِرُونَ ) ایشان چگونه راه بینند که چشم ندارند. عبدالله عباس ومقاتل  
وعطا وقتاده گفتند معنی آن است که اگر ما خواهیم چشم ضلالت ایشان کور کنیم و این  
راه راست بنمائیم ایشان بشتابند بر راه راست و راه ایمان آنکه گفت «فانِّي يبصرون» چگونه  
بینند راه راست و ما این معنی نکرده ایم. حسن وسدئی گفتند معنی آن است که اگر ما  
خواهیم ایشان را در این عمیا و ضلالت رها کنیم از طریق خذلان وتخلیه، آنکه چگونه راه  
راست بینند بی توفیق و اللطاف ما، و این هر دو قول متقاربنند و قول اول بهتر است از آنجا که  
کلام بر ظاهر خود است و مورد آیه تذکیر نعمت است و توییح ایشان بر کفران نعمت  
قوله تبارك و تعالی :

وَلَوْ نَهَأَهُ لَمَسَخْنَا هُمْ عَلَىٰ مَكَاتِبِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (۶۸)

و اگر خواهیم هر آینه مسخ کنیم آنها را بر جایگاهشان پس نمیتوانند رفتن از موضع خود و باز پس نگردند

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (۶۹) وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي

و هر که را عمر دادیم برگردانیم او را در آفرینش آیات نقل نمیکند و نیاموختیم ما محمد (س) را شعر و سزاوار نیست

لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ (۷۰) لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ

مر او را شعر گفتن نیست او مکر پندی و کتابی هویدا! تا بیم دهد هر که باشد زنده و تا واقع شود کلمه عذاب

عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۱) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ

بر کفران آیا نمی بینند که ما آفریدیم برای ایشان از آنچه کرده دستهای ما چهار پایان را پس آنها

لَهَا مَا لَكُونَنَّ (۷۲) وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ (۷۳)

مر او را مال کاندند و رام نمودیم انعام را برای آنها پس از آنهاست سواری آنها و بعضی از آنها را میخورند

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۷۴) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً

و مر آنها را است در آن سودها و آشامیدنها آیا پس شکر نمیکنند و فرا گرفتند از جز خدا خدایان دیگر را

لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ (۷۵) لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُخَضَّرُونَ (۷۶)

تا شاید ایشان یاری کرده شوند نمیتوانند یاری نمودن ایشان را و ایشان بتان را لشکری هستند حاضر کرده شده

فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۷) أَوْلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا

پس باید غمگین نکند ترا گفتار آنها که ما میدانیم آنچه پنهان میکنند و آنچه آشکار میکنند آیا ندید آدمی که ما

خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۷۸) وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ

آفریدیم او را از نطفه پس آنکاه او جدل کننده است هويد و زد برای ما مثلی را و فراموش نمود آفرینش خود را

قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (۷۹) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ

گفت که زنده میکند استخوان را و آن پوسیده است؛ بگو زنده میکند آنها را آنکه آفریدشان اول بار و او بهر

خَلْقٍ عَلِيمٌ (۸۰) الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ

آفریدنی دانا است آنکه گردانید از برای شما از درخت سبز آتشی را پس آنکاه شما از آن درخت

تُوقِدُونَ (۸۱) أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ

برمی افروزد آتش را آیا نیست آنکه آفریده آسمانها و زمین را بتوانائی بر آنکه بیافریند مانند ایشان را

بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۲) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ

آری اوست آفریننده دانا جز این نیست که امر او هر گاه خواهد چیزی را اینکه میگوید مراورا باش

فَيَكُونُ (۸۳) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (★).

پس میباشد پس پاکست آنکه بدست اوست پادشاهی هر چیزی و بسوی او بازگشت کنید .

قوله تعالی ( وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ ) گفت اگر ما خواهیم مسخ

کنیم ایشان را بر جای خود و صورت ایشان بگردانیم بصورت سگ و بوزینه و جز آن ( فَمَا

اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا ) نتوانند بگذشتن و نه باز آمدن ، و گفتند رفتن ، بل بر جای بمانند و نیز

نتوانند خویشتن را با حال اول بردن .

( وَمَنْ نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ ) آنکه گفت آنرا که ما او را معمر و دراز عمر گردانیدیم

او را منکس و باز گونه گردانیدیم در خلق تا از پس قوه ضعیف شود ، و از پس زیاده جسم

ناقص شود . و از پس طراوت بالی شود ، و از پس فطنت خرف شود . و مثله قوله « و منکم من

یرد إلى أَرْدَلِ الْعَمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمِ شَيْئًا » و مرد معمر بیشتر بخرافت رسد و اخبار

معمران و اشعار بیشتر از این است ابوالطمحان القینی گفت پس از آنکه دوست سال از عمر او بگذشته بود :

حَنَنْتَنِي حَانِيَاتُ الدَّهْرِ حَتَّى  
كُنَّا نِي خَاتِلِ أذْنُو لِيصِيدِ  
قَصِيرِ الْخَطْوِ يَحْسَبُ مَنْ رَانِي  
وَلَسْتُ مُقْبِداً أَنِّي بِقَيْدِ (۱)

وله أيضاً :

تَقَارَبَ خَطْوُ رَجُلِكَ يَا سُوَيْدُ  
وَقَيْدُكَ الزَّمَانُ بِبَشْرٍ قَيْدِ (۲)

وربيع بن صنيع الفزاري گفت :

إِذَا كَانَ الشِّتَاءُ فَأَدْفِسُونِي  
فَإِنَّ الشَّيْخَ يَهْدِيهِمُ الشِّتَاءُ  
إِذَا عَاشَ الْفَتَى مَاتَيْنِ عَاماً  
فَقَدْ ذَهَبَ اللَّذَاذَةُ وَالْغَنَاءُ (۳)

(أَفْلا يَعْقِلُونَ) خرد ندارند اینها تا در او اندیشه کنند و این استفهام بمعنی تقریر است آنکه گفت :

(وَمَا عَدَمْنَاهُ الشُّعْرَ) و ما رسول خود را شعر ناموختیم و او را شعر بکار نیاید . حکم روایت کرد که آن روز که عباس مرداس این شعر برگفت :

أَتَجْعَلُ نَهْيِي وَ نَهْبَ الْعُبَيْدِ بَيْنَ عَيْنَيْكَ وَ الْأَقْرَعِ (۴)

رسول ﷺ او را بخواند و گفت أنت القائل أتجعل نهبي ونهب بين الأقرع و العيينة أبو بكر عليه ما يستحق گفت یا رسول الله او نه همچنین گفته است ، گفت دانیم تا چگونه گفته است ولیکن شعر نه کار من است ، و حسن بصری گفت رسول ﷺ تمثل کرد باین بیت « كَفَى الشَّيْبُ وَالْإِسْلَامُ لِلْمَرْءِ نَاهِيًا » بخواند « كَفَى بِالْإِسْلَامِ وَالشَّيْبِ نَاهِيًا لِلْمَرْءِ » برین وجه گفت : تا شعر نباشد و از وزن بشود یکی از جمله صحابه گفت که يك روز تمثل میکرد به بیت طرفه :

(۱) ابوالطمحان جاهلیت و اسلام را دریافت و بفسق و فساد مشهور است قین نام قبیله ایست گوید پشت مرا خم کننده های روزگار گوئی من گفتاری هستم بشکار نزدیک میشوم با گام های کوتاه هر کس مرا ببندد پندارد پای من در بند است اما در بند نیستم .

(۲) گام های تو بهم نزدیک شد ای سوید و زمانه بند بر پای تو بست بدترین بندها .

(۳) اگر زمستان شود مرا گرم کنید که پیرمرد را سرما از پای در اندازد وقتی مردی دوست سال زیست کند لذت و غنا از او در گذشت .

(۴) عباس بن مرداس خطاب با پیغمبر میکند که غنیمت بدست او فراهم آمده را پیغمبر میان عیینه

و اقرع نام قسمت کرد و حکایت آن جای دیگر مفصل آمده است .

سَتُبَدِي لَكَ الْآيَامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا وَيَأْتِيكَ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَزُودِ (۱) .  
چنین خواند و یأتیک من لم تزود بالآخبار ابوبکر علیه ما يستحق گفت : اونه چنین گفته  
است گفت من دانم ولكن بشعر مرا کاری نیست ، و آنچه روایت کرده اند که رسول روزی  
چنین گفت :

« أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبُ » أَنَا بِنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ،  
و آنچه گویند که گفت :

« هَلْ أَنْتَ إِلَّا اصْبَعُ رُمَيْتِ » وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتَ (۲)  
بر وجهی گفته باشد که موزون نبود (۳) چنانکه آن دیگر ابیات که گفتیم ( « إِنَّهُ هُوَ  
إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ ») این نیست الا ذکر و قرآنی روشن ، و آیت رداست بر آنان  
که گفتند رسول ﷺ شاعر است و قرآن شعر است ، و عایشه گفت « كان الشعر أبغض الحديث  
إلى رسول الله » گفت رسول ﷺ در جهان دشمن تر نداشتی از شعر . و در خبر است که  
رسول ﷺ گفت « لأن يمتلي جوف أحدكم قبحاً أحبُّ إليَّ من أن يمتلي شعراً » گفت اگر  
شکم یکی از شما پرازریم باشد دوست تر دارم از آنکه پرازشعر باشد .

( لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا ) مدنیان و بصریان و شامیان إلا أبو عمرو و بناء خطاب خواند  
و باقی قراء لینذر بباء خبراً عن الغایب گفت تا بترساند از مردمان آنان را که زنده اند یعنی  
زنده آن باشد که او را انذار سود دارد ( و يَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ) و عذاب واجب شود بر  
کافران بعد از انذار و چون متعظ نشوند .

( أَوْ لَمْ يَرَوْا ) آنکه گفت نمی بینند این کافران یعنی نمیدانند ( أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا  
عَمِلَتْ أَيْدِينَا ) که ما بیافریدیم برای ایشان از کرده دست ما یعنی از آنچه تخلق او  
کرده ایم ( أَنْعَامًا ) چهار پایانی ( فَهَمُّ لَهُمَا لِيَكُونَ ) ایشان آنرا مالک و متصرفند .  
( وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ ) مامدلل و مسخر کردیم آنرا برای ایشان ( فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ ) از آن جمله

(۱) روزگار برای تو اشکار کند آنچه ندانی و خبر برای تو آورد کسی که تو او را نفرستادی

و توشه ندادی

(۲) نیستی تو مگر انگشتی که فکنده شدی و در راه خداست آنچه بتورسید .

(۳) بنظر میرسد والله اعلم که معنی شاعر نبودن پیغمبر آن نیست که وزن عروض رانمی شناخت

و نکات بلاغت که شعرا بکار میبردند چنانکه ابوبکر فهمیده بود و در سورة الشعراء جلد ۸

صفحه ۳۶۹ تا ۳۷۲ گذشت که مطلق شعر مذموم نیست و آنچه مذموم است کفر و فسق است .

بعضی آنست که نشست را شاید چون اسب و استر و شتر و خر ( وَمِنْهَا يَا كَلْبُونَ ) و بهری از آن خوردن را چون گاو و گوسفند و «رکوب» فاعول باشد بمعنی مفعول کالحلوب بمعنی المحلوب، و این بنادر مفعول کم آید بیشتر بمعنی فاعل بود .

( وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ ) و ایشان را در آن انواع منافع است از موی و پشم چنانکه گفت « و من أوصافها و أوبارها و أشعارها أثاثاً و متاعاً إلى حین » ( و مشارب ) از شیر آن که باز میخورند مشارب است ایشانرا ( أَفَلَا يَشْكُرُونَ ) شکر نمیگذارند .

( وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً ) و گرفتند ایشان بدون خدای تعالی خدایانی از اصنام ( لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ) تا همانا یاری کنند ایشان را . آنگه حق تعالی رد کرد بر ایشان گفت .

( لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ ) این بتان یاری نتوانند کردن ایشانرا ( وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُنْضَرُونَ ) و این کافران لشکری باشند این بتان را حاضر کرده . و برای آن لشکر خواند ایشان را که فردای قیامت بتان را در پیش دارند و بت پرستان را در قفا و هردورا بدوزخ برند پس چنانکه لشکر در قفا پادشاه باشند اینان در قفا معبودان خود باشند بمثابه لشکر و بیانش « إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حِصْبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ » .

( أَفَلَا يَحْزَنُ نَكَاحُ قَوْمِهِمْ ) دل تنگ نکند ترا سخن ایشان و ایذاء و جفاء ایشان آنگه کلام با سر گرفت و گفت ( إِنَّا نَعْلَمُ ) ما دانیم آنچه ایشان با سر گویند و آنچه ایشان آشکارا گویند و این برسبیل تهدید است .

( أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ ) گفت نمیداند آدمی و نمی بیند که ما او را از آب منی آفریدیم ( فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ) «اذا» مفاجات راست که بنگری او خصمی است ما را روشن نه پنهان مفسران در این انسان خلاف کردند عبدالله عباس گفت عبدالله ابی سلول است . سعید جبیر گفت عاص و ایل سهمی است . حسن گفت امیه خلف است . قتاده گفت ابی بن خلف الجمحی است و آن چنان افتاد که اوروزی پیش پیغمبر آمد و پاره ای استخوان پوسیده بدست گرفته آنگه آن را بدست خود پرشید و خرد کرد و بر باد داد و گفت یا محمد تو گمان میبری که این رازنده خواهند کردن ؟ و حق تعالی در آیتی که پس از این است بیان کرد فی قواله .

( وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ ) گفت این ملعون برای ما مثلی زد و این حدیث استخوانهای پوسیده است که گفتیم و خلق خود فراموش کرد که ما او را چگونه آفریدیم

«قال» گفت این ملعون (قالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) که زنده کند این استخوانها پس از آن که پوسیده شده است ؟

گفت بگو ای محمد (يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ) که زنده کند او را آن خدای که او را آفرید نخست بار (۱) ( وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ) و او بهمه آفرینش دانا است خدای تعالی این آیات بفرستاد و رسول ﷺ بر او خواند . گفت پس خدای مرزنده کند ؟ گفت نعم و بدوزخت برد . آنکه وصف کرد خدای تعالی خود را بقدرت خود بر آن که چنان زنده کند شما را که از درخت سبز آتش دهد گفت .

( الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا ) شجر جنس باشد هم واحد را شاید وهم جمع را . چون جمع کنی آنرا واحدش شجره بود کتمر و تمرة . و چون واحد خواهی جمعش اشجار بود برای آن أخضر گفت که حمل بر لفظ کرد . عبدالله عباس گفت آن دو درخت است که در او آتش باشد یکی را مرخ گویند و یکی را عفار چون کسیرا آتش باید دو شاخ از این دو درخت ببرد چنانکه آب ازو میچکد و برهم سایه از میان آن آتش بیرون آید ، واز آنجا عرب در مثل گفتند « في كل شجرة نار واستمجد المرخ والعفار » وگفتند مرخ نر باشد و عفار ماده و هر دو را زند و زنده گویند ، و شیخ ما أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشری دو بیت گفت .

وَإِنِّي أَرَى مَسْئَلِ الْفَاضِلِينَ      إِذَا التَّقِيَا الزَّوْنَدَ وَالزَّوْنَدَةَ  
فَهَذَا يُفِيدُ بِمَا عِنْدَهُ      وَهَذَا يُفِيدُ بِمَا عِنْدَهُ (۲)

(۱) چون ما انکار معاد را از ملحدان ببینیم و دلیلشان را بشنویم تعجب میکنیم که انسان چگونه امری واضح که هر روز نظیر آنرا مشاهده کرده محال می شمارند و اگر نعوذ بالله کسی بخدای تعالی اقرار ندارد و کار گزار جهان را طبیعت می شمارد باز زنده کردن مردگان از قدرت طبیعت بیرون نیست همه زنده های جهان چه نبات و چه حیوان از خاک و جمادات پدید آمده اند و زمین در آغاز خلقت با اعتقاد اینان قطعه آتش گداخته بود از خورشید جدا گشت و هیچ ذی حیاتی در آن زیستن نمیتوانست با اینحال نبات و حیوان از خاک پس از سرد شدن پدید آمدند اما تولد حیوان و نبات از بدن حیوان مرده آسانتر است چه ماده قابل حیات در مرده بیشتر است از این جهت چون جسم حیوانی گندیده شود از آن حیوان دیگر پدید می آید مانند کرم و حشرات و برای کود درخت مناسبتر است و مستعد تر برای زنده شدن و چون آتش حیات یابد پس از سرد شدن ، بدن مرده اولی بدان باشد .

(۲) من دو فاضل را که باهم ملاقات کند مانند دو چوب آتش زنه می بینم این هر چه دارد افاده میکند و آن هم هر چه دارد اظهار میدارد .



و حکماء گفتند هیچ درخت نباشد که در او آتش نبود مگر درخت عناب و سجد  
 (فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ) که بنگرید شما از او آتش میفروزید (۱) و «إِذَا» مفاجاتست  
 گفت بر سبیل تقریر و تقریر بلفظ استفهام .  
 (أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ) )  
 گفت آن خدای که آسمان و زمین آفرید قادر نیست بر آن که بیافریند مانند ایشان . جمله  
 قرء بقادر خواندند بر جار و مجرور مگر یعقوب که او خواند یقدر علی الفعل المضارع  
 (بَلْ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ) آنکه اوهم جواب داد گفت آری او آفریدگار بیننده داناست  
 آنکه گفت .

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا) فرمان او چون خواهد که چیزی در وجود آورد آن  
 است که گوید (كُنْ فَيَكُونُ) بیاش تا بیاشد این عبارت است از سرعت وجود مقدور اوی  
 امتناعی تا بتشبیه بآن ماند که یکی از ما گوید « کُن » آنچه مراد او بود باین لفظ حاصل  
 شود در حال ، نه آن است که آنجا قوی هست و امری چه از حکیم نیکو نبود مخاطبه معدومات  
 وقوله « إِنَّمَا أَمْرُهُ » ممکن است حمل کردن هم بر امر فعلی هم بر امر قوی و بر فعل حمل  
 کردن اولی تر است و معنی آنکه کاز او و فعل او چنین باشد ، و اگر بر قول حمل کنند از  
 آنجا بود که در لفظ صیغه امر آوردن قوله « کُن » و کان تامه است بمعنی حدث و وقع .  
 (فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) گفت منزله آن خدائی که ملک و

(۱) افروختن آتش را از چوب دلیل صحت معاد آورد و چون سر انکار منکرانرا خدا میداند  
 جواب مکنون دل آنها را چنانکه رفع شبهه از عقلاء کند میدهد و ما چنانکه گفتیم در علت و سر انکاراینان  
 متحریم چون در عصر ما بسیارند و من با آنان گفتگو بسیار کرده اما سرانکارشان را در نیافتم ، غالباً  
 میگویند ما انکار نداریم که از جسم جامد و مرده موجود زنده پدید می آید چون هر روز مشاهده میکنیم  
 اما بقای روح را چنانکه فلاسفه الهی و پیروان ادیان آسمانی قائلند اعتقاد نداریم و بعبارت دیگر معاد  
 جسمانی را ممکن میدانیم و معاد روحانی را محال و میگوئیم وقتی کرم و حشرات از بدن مرده پدید  
 آمد این کرم و حشرات غیر آن مرده است و ثواب و عقاب برای اینها صحیح نیست وقتی صحیح است که  
 روح شخص اول باقی باشد و همان روح باین بدن باز گردد تا اعمال خود را بخاطر داشته او را عذاب  
 و عقاب کنند و ما گوئیم بقای روح را ما ثابت کرده ایم و آیات و روایات آنرا تأیید کرده بنا بر این شبهه  
 در معاد باقی نمی ماند و عمده برای متدین اثبات بقای روح است و جسمی که قابل حمل همان روح  
 باشد نه جسمی که روح جدید در او دمیده شود .

تصرف هر چیزی بدست اوست یعنی بامر او فرمان او ، و ملکوت فعلوت باشد عن الملك یعنی او بر همه چیزی از مقدرات خود قادر است لالی نهیة ( وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ) و شمارا مرجع و بازگشت با اوست .

## سورة الصافات

بدانکه این سوره مکی است و عدد آیات او صد و هشتاد و دو آیت است در عدد کوفیان و مدنیان ، و در عدد بصریان صد و هشتاد آیت است ، و هشتصد و بیست کلمه است ، و سه هزار و هشتصد و بیست و سه حرف است . و روایت است از ابو امامه از ابي کعب که رسول ﷺ فرمود که هر که او سوره « الصافات » بخواند او را بعدد هر جنی و شیطانی ده حسنه بنویسند و مرده شیاطین را از او دور کنند و از شرک ببری شود ؟ و فرشتگان موکل او ، روز قیامت برایمان او گواهی دهند که او مؤمن بوده است به پیغمبران .

## سورة الصافات مائة و اثنان و ثمانون آیه و هی مکیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا (۲) فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (۳)

بحق فرشتگان صف کشیده صف کشیدنی / پس بحق ملائکه رانندگان شیطان راندنی

فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا (۴) إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ (۵) رَبُّ السَّمَوَاتِ

پس بحق ملائکه خوانندگان تسبیح / بدرستی که خدای شما هر آینه یگانه است / پروردگار آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ (۶) إِنَّا زَيْنَا السَّاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ

و زمین و آنچه میان آنهاست و پروردگار مشرق هاست / بدرستی که ما آراستیم آسمان دنیا را با آراستن

الْكَوَاكِبِ (۷) وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (۸) لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى

ستارگان / و نگاهداشتیم از هر دیو نافرمان / نمیشنوند بسوی اشراف فرشتگان اعلی

وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ (۹) دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (۱۰) إِلَّا مَنْ خَطِفَ

و انداخته میشوند از هر طرف / راندن را و مر ایشانراست شکنجه ثابت / مکر اینکه دریا بد از آنها

الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ سِهَابٌ ثَاقِبٌ (۱۱) فَاسْتَفْتَيْتِهِمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ

دریافتنی پس از پی درآید اورا آتش درخشنده پس فتوی خواه از آنها آیا ایشان سخت ترند از روی خلقت یا آنکه

خَلَقْنَا إِنْ نَا خَلَقْنَا هُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ (۱۲) بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ (۱۳) وَإِذَا

آفریدیمها بدرستی که ما آفریدیم ایشانرا از گل چسبنده بلکه تعجب کنی و آنها سخریه میکنند و چون

ذُكُرُوا لَا يَذْكُرُونَ (۱۴) وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ (۱۵) وَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا

پند داده شوند پذیرفته نشوند و چون بینند معجزه سخریه کنند و گویند نیست این مگر

سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۶) إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنْ نَا لَمَبْعُوثُونَ (۱۷)

جادویی هویدا آیا چون بمیریم ما و شویم خاک و استخوانها آیا ما برانگیخته شدگانیم

أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۱۸) قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ (۱۹) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ

آیا پدران ما پیشینیان زنده میشوند بگو آری و شما خوار باشید پس جز این نیست که این بعت

وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ (۲۰) وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ (۲۱) هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ

یک براندن است پس آنگاه ایشان مینگردند و گویند ای وای این روز جزاست اینست روز حکم

الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۲) أَحْسَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا

که بودید بآن تکذیب میکردید جمع کنید آنانکه ظلم کردند بر خود و جفتهایشان و آنچه بودند

يَعْبُدُونَ (۲۳) مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ (۲۴) وَقِفُوهُمْ

که میپرستیدند از جز خدا پس راه نمایند آنها را بسوی راه دوزخ و بازدارید آنها را

إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (۲۵) مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ (۲۶) بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (۲۷)

که ایشان پرسیده خواهند شد چیست شمارا که یاری هم نمیکنید بلکه ایشان امروز گردن نهند گانند

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۸) قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ (۲۹)

و رد کنند پاره آنها بر پاره ای احوال پرسند گویند بدرستی که شما بودید که میآمدید ما را از راست

قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ \* وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا

گویند بلکه نبودید شما گردندگان \* و نبود ما را بر شما از تسلطی بلکه بودید شما گروهی

طَاغِينَ (۳۰) فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَاتُ يَقُونَ (۳۱) فَأَغْوَيْنَاكُمْ

از حد گذرانده پس لازم شد بر ما سخن پروردگار ما بدرستی که هر آینه چشندگانیم پس گمراه کردیم شمارا

إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ (۳۲) فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۳) إِنَّا كَذَلِكَ

که ما بودیم گمراهان پس بدرستی که آنها در این روز در عذاب شریکان باشند بدرستی که ما همچنین

فَعَلْنَا بِالْمُجْرِمِينَ (۳۴) إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

باداش میدهیم بگناهکاران که ایشان بودند که چون گفته شود مر ایشان را نیست خدائی مگر خدای

يَسْتَكْبِرُونَ (۳۵) وَيَقُولُونَ إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ (۳۶) بَلْ جَاءَ

تکبر میکردند و میگفتند آیا ترک کننده باشیم خدایان خود را برای شاعری دیوانه بلکه آمد

بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ (۳۷) إِنَّكُمْ لَذَاتُ يَقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ (۳۸)

محمد برستی و تصدیق کرد پیمبران را بدرستی که شما هر آینه چشندگانید عذاب دردناک را

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۴۰) أُولَئِكَ

وجزا داده نمیشوید مگر آنچه بودید که میکردید مگر بندگان خدا که پاک اند آنها

لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ (۴۱) فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ (۴۲) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۴۳)

مر ایشان راست روزی معین میوه ها و ایشان بزرگوارانند در بوستانهای پر نعمت

عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۴) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۴۵) بَيْضَاءُ

بر تختها رو بروی هم گردانیده میشود برایشان بجامی از خمر که از نهرهای جاریست خمری سفید

لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ (۴۶) لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ (۴۷) وَعِنْدَهُمْ

خوش مزه مرآشامندگان را نیست در آن فسادی و نه ایشان از آن مست شوند و نزد ایشان است

قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ كَأَنَّهِنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ (۴۸) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى

کوتاه نظران فراخ چشم گویا ایشان تخم شتر مرغ اند پوشیده شده پس روکنند پاره آنها بر

بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۴۹) قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ (۵۰) يَقُولُ إِنَّا

پاره ای که می پرسند از هم گوید گوینده ای از ایشان که مرا بود هم نشینی میگفت آیا تو البته

لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ (۵۱) إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ۖ إِنَّا لَمَدِينُونَ (۵۲)

از جمله تصدیق کنندگانی آیا چون بمیریم ما و باشیم خاک و استخوان آیا ما پاداش دادگانیم

قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۳) فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۵۴) قَالَ تَأَلَّفَ

گوید آن مرد آیا شما مطلعید پس درنگرد پس بیند او را در میان آتش گوید قسم بخدا

إِنْ كِدْتَ لِتُردِّينِ (۵۵) وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ (۵۶) أَفَمَا

که نزدیک بود تو هلاک کنی مرا و اگر نه بخشش خدای من بود هر آینه بودم از حاضر شدگان آیا پس نیستیم

نَحْنُ بِمَبِيتِينَ (۵۷) إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۵۸) إِنَّ هَذَا

ما بمردگان مگر مردن ما که در اول دنیا بود و نیستیم ما بمذابشدگان بدرستی که این

هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۵۹) لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ (۶۰)

هر آینه آن دستکاری بزرگ است برای مانند این پس باید عمل کنند عمل کنندگان

قوله تعالی (وَالصَّافَاتِ صَفَا) أبو عمرو و حمزه «تاء» را ادغام کردند در صاد و

«ذاء» و «ذال» برای قرب مخرج این حروف از «تاء» خواندند «فالز اجز از» جراً «فالتا لیاذ» کراً،

باقی قراء باظهار این حروف خواندند. مفسران در «صافات» خلاف کردند :

عبدالله عباس و حسن و قتاده و مسروق گفتند مراد صفهء فرشتگانند که در آسمان صف زده اند

چنانکه مردمان در نماز صف کشیده باشند. و گفتند مراد فرشتگان پر گسترده اند در هوا

ایستاده تاچه فرمایند ایشان را، و گفتند مرغانند در هوا پر درهم گسترده و بر کشیده چنانکه

گفت «والطیر صافات» و قوله «أولم یروا إلی الطیر فوقهم صافات» و «صف» ترتیب جماعت

باشد بر نسق بمانند خط چون صف نماز وصف کارزار.

(فالز اجزات زجرأ) باز رانندگانند. مجاهد و سدی گفتند فرشتگانند که خلقان

را زجر میکنند از معاصی بر وجهی که خدای تعالی بدل ایشان میرساند ب برابر آنکه و سواس

شیطان بدل ایشان میرسد تا تکلیف درست آید و مرد را داعی متردد بود، و گفتند فرشتگان اند

که ابر میرانند و زجر میکنند. قتاده گفت مراد آیات قرآن است که مکلفان را زجر میکند

از معاصی بر وجه لطف. و زجر صرف بود از کاری بخوف ذم و عقاب، و بود که بخوف ذم بود

چون زواجر عقلی پیش از ورود شرع.

(فَالْتَابَاتِ ذِكْرًا) مجاهد و سدی گفتند مراد جبرئیل است و دیگر فرشتگان که قرآن میخوانند. بعضی دیگر گفتند جماعات خوانند گانند از آدمیان و جزایشان و «واو» در هر سه جای قسم است و جواب قسم آن است فی قوله .

(إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ) وقوله «صفا» و «زجرأ» نصب هر دو بر مصدر است و نصب «ذکرأ» بر مفعول به و برای آن مصدر نیاورد آنرا تا بدانند که این مدح و پایة قسم نه بخواندن است بل بخواندن قرآن است که بسیار کسان چیزها خوانند که بآن ممدوح نباشند ، حق تعالی گفت درین آیات که بحق فرشتگان صف کشیده ، و بحق فرشتگان زجر کننده ، و بحق خوانندگان قرآن که خدای شمایکی است و این «جواب آن است که ایشان گفتند اجعل الالهة إلها واحداً .

(رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) آنچه گفت آن خدای که مستحق عبادت است خدای آسمانها و زمین است (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه در میان آنست از انواع حیوان و جماد (وَرَبِّ الْمَشَارِقِ) و او خداوند مشارق است که آفتاب از او بر آید . عبدالله عباس گفت بر فلک آفتاب سیصد و شصت سوراخ است بعدد روزهای سال که هر روز آفتاب از محلی دیگر بر آید که تا سال برنگردد بآن جایگاه نیاید .

(إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ) ابن کثیر و نافع و أبو عمرو و ابن عامر خواندند « بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ » باضافه . آنچه خلاف کردند که اضافه با فاعل است یا با مفعول . بعضی گفتند با مفعول بر آن معنی که جعلنا الكواكب زينة للسماء ما ستارگان را زینت آسمان دنیا کردیم . و آنچه گفت اضافه با فاعل است گفت معنی آن است که إِنَّا جَعَلْنَا الْكَوَاكِبَ مَزِينَةً لِلسَّمَاءِ ما ستارگان را آراینده آسمان کردیم . و حمزه و عاصم در بعضی روایات خواندند « بزینة » منون - الْكَوَاكِبِ مجرور علی البدل و التقدير « بِالْكَوَاكِبِ » و عاصم بروایت أبوبکر خواند « بزینة » - منون الْكَوَاكِبِ بنصب علی معنی بتزیننا الْكَوَاكِبِ فيها و گفتند علی تقدیر أعني الْكَوَاكِبِ و ارید الْكَوَاكِبِ بفعلی مضمیر . عبدالله عباس گفت معنی آن است که بضوء الْكَوَاكِبِ بروشنی ستارگان ، و قول دیگر مفسران آن است که زینت آسمان بستاره معلوم است و ظاهر .

(وَحِفْظًا) ای و حفظناها منصوب است بر مصدر محذوف الفعل ، و گفتند تقدیر آن است و جعلناها حفظاً ای و جعلنا الْكَوَاكِبَ حافظةً لِلسَّمَاءِ من كل شیطان ، و گفتند تقدیر آن است که و جعلنا السماء محفوفةً بِالْكَوَاكِبِ (مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ) و وجه نیکوتر در

آنست که مفعول له است کأنه قال خلقنا الكواكب زينةً للسماء وحفظاً من كل شيطان مارد و حفظ منع باشد چیز را از ذهاب كحفظ الانسان والدواب وغير ذلك . ثم توسع في حفظ القرآن و مارد خارج باشد با فساد عظیم و این از وصف شیاطین است ، واصل کلمه انجراد بود و منه الأمرد الأملس الوجه یعنی «مارد» متجرّد است از خیر .

(لَا يَسْمَعُونَ) أهل كوفه بتشديد خواندند علی تقدیر لا یسمعون گوش باهل آسمان نکنند از فرشتگان (۱) مجاهد گفت گوش بآن کنند ولیکن نشنوند ، و دیگران بتخفیف خواندند یعنی گوش باز نکنند اگر چه سمع و سماع شنیدن باشد ولیکن چون به «إلی» تعدیه فرمود معنی همین باشد و فرق بین القرائین آن است که شاید که استماع و تسمع باشد و نشنود ، و برقرعات دوم گوش دارنده‌ای شنونده باشد ، یقال سمعت إلی فلان و استمعت إلیه و تسمعت بمعنی واحد جز که در تسمع تکلفی باشد ، و لایقال سمعت فلاناً إلا إذا قلت یقول برای آنکه سماع بمرد تعلق ندارد بصوت تعلق دارد چون گوید سمعت فلاناً و باین قناعت کند ایهام آن کند که جسم مسموع است . أمّا چون گوید سمعته یقول باز نماید که سمع متعلق است بحال متکلم و آن قول است و تقدیر آن است که سمعته قائلاً و مراد بملاء أعلی فرشتگانند (و یقنذ فون من کُلِّ جانبٍ دُحوراً) گفت می اندازند با ایشان از هر کناره این ستارها بمانند آن که تیر اندازند یاسنک ، راندن و دور کردن ایشان (۲) را ، یعنی شیاطین را دور میکنند و میرانند از اطراف آسمان تا گوش نکنند سخن فرشتگان را و از ایشان دزدیده چیزی

(۱) اهل نظر در راندن شیاطین بستارگان سخن بسیار گفتند که حاجت بنقل آن نیست مگر

دو سؤال که ناچار یاد باید کرد یکی آنکه دویدن شهب در آسمان پیش از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و در خبر است که آن حضرت از مرد جاهلی پرسید شما در باره شهاب چه میگفتید او جواب داد میگفتم برای فوت مرد بزرگی است و بمقتضای آیات کریمه این حادثه نبود در عهد پیغمبر پدید آمده و مردم در آن فرومانده بودند که چه بگویند جواب آن است که تیر شهاب همیشه در آسمان دیده میشد اما کثرت آن که ستاره باران گویند چنانکه هر وقت در آسمان نگاه کنی صدها ستاره بینی بهر سوی دوان گاهگاه اتفاق افتدنه همیشه . سؤال دوم آنکه راندن شیاطین بتیر شهاب چگونه است جواب آن است که ما بهمه اسرار جهان آگاه نیستیم و محال نمیدانیم آشفتگی اوضاع موجب منع ارتباط با عالم ملائکه باشد چنانکه رؤیای صادقه نوعی ارتباط قوای ما است با فرشتگان عالم بالا و اطلاع ما بر امور آینده ، با اینحال چون اوضاع جهان آشفته باشد ممکن است این ارتباط برای ما حاصل نشود و خواب آشفتنه بینیم .

(۲) یعنی برای راندن و دور کردن ایشان .

نشنوند که بزمین باز آیند و باز گویند و نمایند که ما غیب میدانیم . والد حور - الطرد والابعاد - راندن و دور کردن باشد و نصب او إما بر مفعول له بود و إما بر مصدری محذوف الفعل ، و تقدیر آن که فیدحرون دحوراً . ( وَهُمُ عَذَابٌ وَاِصْبٌ ) ای دائم . و ایشان را عذابی باشد دائم که منقطع نشود . نظیره قوله «وله الدین واصباً» عبدالله عباس گفت عذابی سخت . کلبی گفت موجه ، و گفتند خالص و گفتند «واصب» ای ذو صب و هو الأمل والتعب من باب لابن و تامر ، و أبو الأوسود گفت در استشهاد دائم :

لَا أَشْتَرِي الْحَمْدَ الْقَلِيلَ بَقَاؤُهُ يَوْمًا بِدَمِّ الدَّهْرِ أُجْمَعِ وَاِصْبًا (۱) ای دائماً (إِلَّا مِنْ خَطْفِ الْخَطْفَةِ) حق تعالی چون باز نمود که شیاطین را تمکین نمیکنند از آنکه پیرامون آسمان گردند و گوش بکلام فرشتگان دارند و اگر این معنی کنند ایشان را قذف میکنند بر جوم . گفت «إِلَّا مِنْ خَطْفِ الْخَطْفَةِ» إلا آنکه از ایشان در ربایندیک در ربودن که آنکه بدنبال او بدو ستاره ای چون پاره آتش ( فَاتَّبَعَهُ ) بمعنی لحقه یقال تبعته و اتبعته و أتبعته بمعنی و «شهاب» پاره ای چون پاره آتش باشد چون عمودی و «ثاقب» شخیده و روشن باشد و از آنجا سوراخ را ثقب گویند که روشنائی بدو در آید . یقال اثقت النار ، استثقتها إذا أوقدتها ، و منه قولهم حسب ثاقب أي شريف مضيء قال أبو الأوسود :

أذاع به في الناس حتى كأنه نثقتب نار أوقدت بثقوب (۲)

( فَاسْتَفْتَيْهِمْ ) آنکه حق تعالی بر سبیل تقریر و الزام حجت بر ایشان، گفت از ایشان بپرس بر طریق فتوی پرسیدن تا ایشان سخت خلق ترند یا چیزهائ دیگر که ما آفریدیم آنرا از آسمان و زمین و کوه و دریا و آهن و رود و ائمان گذشته . و نصب «خلقاً» بر تمیز بود اگر چه همین «لما يعقل» باشد خدای تعالی بر سبیل تغلیب خبر داد از ما و فرشتگان و دیگر حیوان و جماد . آنکه گفت ( إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ) ما این آدمیان کافر نعمت را از گلی آفریدیم چسبنده . یعنی پدر ایشان را آدم که اینان از نسل اویند و «لازب» لازم باشد ، و گفتند لازم باشد ، و کلمه از ابدال است یقال ما هو بضربة لازب و لازم قال النابغة :

وَلَا تَحْسَبُونَ الْخَيْرَ إِلَّا شَرًّا بَعْدَهُ وَلَا تَحْسَبُونَ الشَّرَّ ضَرْبَةً لِازِبٍ (۳)

(۱) آن ستایشی را که اندک زمان بماند هرگز برای خود نمیخرم بانکوهش همه روزگار .

(۲) او را میان مردم مشهور ساخت یعنی ممدوح را گوئی آتش برافروخت که از هر رخنه پرتو

آن پدیدار گشته است .

(۳) نپندارید که پس از نیکی هیچ شر نیست و نپندارید که شر چون بیاید بیاید .



و بعضی عرب گفتند لاتب و رابت و لازم و لازب بمعنی. و این را از ابدال شناختند. عبدالله عباس گفت گلی باشد درهم دوسیده ، و قتاده گفت آن باشد که دوسد (۱) . گفتند آیت در کلدۀ بن اسید آمد و او را از قوه و سختی که بود ابن الاسدین گفتندی و ابن الاشدین و او قوی و بطاش بود و نظیر آیه قوله «لخلق السموات والأرض أكبر من خلق الناس» و قوله «ءأنتم أشد خلقاً أم السماء بناها» .

( بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ ) حمزه و کسائی و خلف خواندند عَجِبْتَ بضم تاء بر آن که خبر باشد از خدای تعالی و این قراءت عبدالله مسعود است و عبدالله عباس ، گفتند معنی آن است که خدای تعالی بمنزله متعجب است از ایشان . حسین بن الفضل گفت عجب از خدای تعالی انکار چیزی باشد و این لفظ در حق خدای تعالی مجاز باشد برای آنکه حقیقت بر آن کس روا بود که او چیزی نداند چون واقف شود و غریب آید او را از آن عجب بماند و خدای تعالی عالم است بهمۀ چیزها از همه و جوه . جنید را پرسیدند از این قراءت گفت تعجب بر خدای روا نیست الا آن است که موافقت نمود با رسول ﷺ گفت تو متعجبی و من نیز ، از آنجا که جای تعجب است از فعل اینان ، و مثله قوله « وإن تعجب فعجب عن قولهم » و تأویل این اخبار که رسول ﷺ بر این لفظ گفت همین باشد که گفتیم من قوله ﷺ « يعجب ربك من الشَّابِ لَيْسَتْ لَهُ صَبُوهُ » (۲) و قوله «عجب ربکم من أملككم و قنوطکم» (۳) و باقی قراء خواندند « بل عجبت » بل تو بعجب آمدی ای محمد « و یسخرون » و ایشان فسوس میدارند از تعجب تو ، و گفتند معنی تعجب تغییر نفس باشد از آنچه پوشیده بود بر او که برخلاف عادت باشد و بعضی دیگر گفتند تأویل بل عجبت بر قراءت کوفیان جزا است یعنی جزا دهد متعجبان را چنانکه « سخر الله منهم » و « الله يستهزیء بهم » و تأویل اول اولی تراست و لایقتر .  
( وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ) چون ایشان را پند دهند یاد نکنند و چون پند دهند متعظ نشوند .

( وَإِذَا رَأَوْا آيَةً ) چون دلالتی و معجزه بینند (۴) ( يَسْتَسْخِرُونَ ) فسوس دارند

(۱) درهم دوسیده بهم چسبیده و دوسد معنی بچسبید.

(۲) پروردگار تو خوش دارد که جوان بازی و جهالت نکند .

(۳) پروردگار شما عجب دارد از آرزو داشتن و درعین حال نومید بودن شما یعنی هرچه از خدا

آرزو دارید نومید از آن نباشید .

(۴) از این آیه معلوم میگردد مردم از حضرت پینمبر صلی الله علیه و آله معجزات دیده بودند

غیر قرآن و آنرا بجا دونهست میدادند.

و سخریه کنند. گفتند سخر واستسخر یکی باشد، و گفتند یکدیگر را استدعا کنند بسخریه و سین طلب راست.

( وَقَالُوا إِن هَذَا ) و گویند این معجزه و این قرآن نیست إلا جادوئی ظاهر، و نیز میگویند.

( إِذَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ) ابن عامر خواند « إذا » بی همزه استفهام علی الخبر و التحقیق، و باقی قرآء خواندند بدو همزه یکی همزه استفهام، و نیز گویند ما چون مرده باشیم و خاک شده و استخوان گشته ( إِذَا نَأْتَا لَمْ يَبْهُوتُوا ) ما را زنده خواهند کردن. أهل مدینه و کسائی و یعقوب « إنا » خواندند بیک همزه برخبر، و باقی قرآء بدو همزه برطریق استفهام و قراءت آنانکه بر خبر خواندند دووجه بود آنرا: یکی آنکه بطرح همزه استفهام باشد و معنی همان که بر قراءت دیگران هست و اما خبری باشد نه از اعتقاد بر سبیل تهکم و سخریه ( أَوْ آبَاؤُ تَالأُولُوْنَ ) ابن عامر خواند « أو » بسکون و او. و باقی قرآء بوای متحرک چنانکه ألف استفهام باشد و او عطف، و نیز پدران پیشینه ما.

بگو ای محمد آری ( وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ) « او » حال است. و شما صاغر و داخل و ذلیل باشید و راغم.

( فَأَإِنَّا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ) آن يك بانگ زدن باشد. مراد به « زجره » صیحه دوم است که نفخ صور باشد نفخ احياء که خدای تعالی عند آن خلقان را زنده کند ( فَأَإِنَّا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ) که تو بینی ایشان مینگرد یعنی زنده باشند و از گورها برخاسته. ( وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا ) و گویند وای بر ما ( هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ) و این روز جزاست و روز حساب.

( هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ ) این آن روز فصل فضا است و گذار کارها که شما آن را دروغ میداشتید، و گفتند آن روز است که فرق کنند و جدا کنند میان أهل بهشت و أهل دوزخ اینان را بثواب و کرامت برسانند و ایشان را بعقوبت و اهانت.

( أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا ) در کلام محذوفی هست و آن آن است که تمّ يقال للملائكة احشروا الذين. آنکه گویند فرشتگان را حشر کنید و جمع کنید این کافران و معبودان و قرناء ایشان را. از رسول ﷺ روایت کردند در تفسیر أزواج گفت « قرناءهم » یعنی امثال و أشكال ایشان و آنان که چون ایشان باشند در دین و اعتقاد. مقاتل گفت یعنی قرینان ایشان

از دیوان . آنکه هر کافری را بیارند و بادیوی بسلسله‌ای به بندند . قتاده و کلبی گفتند هر که مانند عمل ایشان کند شارب خمر با شارب خمر بود . وزانی بازانی ، و لائط با لائط . حسن بصری گفت مراد بازواج زنان مشرکانند ( وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ) و آنچه ایشان میپرستیدند بدون خدای از اَصنام و اوثان ( فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ) و راه نمائید اینانرا براه دوزخ . ابن کیسان گفت قدموهم پیش دارید ایشانرا . و سابق را هادی خوانند و از اینجاقدمه الفلق را هادی خوانند قال امرؤ القیس :

كَأَنَّ دِمَاءَ الْهَادِيَاتِ بِنَحِيرِهِمْ  
عَصَارَةَ حَنَاءِ بَشِيبِ مُرَجَلِهِ (۱)

یعنی مقدمات الوحش .

( وَرَقِفُوهُمْ ) بدرید اینان را . وقف هم لازم است و هم متعدی . يقال وقفت الرجل و وقف هو جز که مصدر لازم و قوف باشد و مصدر متعدی وقف ، و منه وقف المساکین و مثله الرجوع و الرجوع و لغت بعضی عرب هست که اوقفته . کسائی گفت شنیدم از بعضی از عرب که میگفتند ما اوقفک هاهنا و انشد شعراً .

تَرَى النَّاسَ مَسِيرَنَا يَسِيرُونَ خَلْفَنَا  
وَإِنْ نَحْنُ أَوْ مَا نَا إِلَى النَّاسِ أَوْ قِفُوا (۲)

( إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ) که اینان را بخواهند پرسیدن از آنچه کرده اند و گفتند و حساب خواهند کردن اینان را . و رسول ﷺ گفت فردای قیامت رها نکنند هیچکس را که قدم از قدم بردارد تا او را از پنج چیز نپرسند « عن شبابه في ما أبلاه ، و عمره فيما أفناه ، و عن ماله من أين اكتسبه و أين وضعه ، و ماذا عمل في ما علم ، و في خبر آخر « و عن ولايتنا أهل البيت آنکه بر طریق تهکّم و سخریه گفت گویند این کافران را روز قیامت فرشتگان .

( مالکم ) چه بوده است شما را که نصرت یکدیگر نمیکنید و انتقام نمی کشید ؟ گفتند این خزنه دوزخ گویند گفتند این جواب ابوجهل است چون گفت نحن جميع منتصر آنکه حق تعالی گفت :

( بَلْ لَهُمُ الْيَوْمَ مَسْتَسْلِمُونَ ) بل ایشان این روز تن در داده باشند . عبدالله عباس گفت « خاضعون » گردن نهاده باشند و ذلیل . بهری دیگر گفتند چون کسی باشند که طالب سلامت باشند در ترك منازعت .

(۱) گوئی خون پیش آهنگان گله آهو در گلوگاه او عصاره حناست بر ریش شانه کرده .

(۲) مردمان را پرو مابینی که چون راه رویم دنبال ما آیند و اگر بدانان اشارت کنیم بایستند .

( وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ) گفت بهری روی بر بهری کنند و از یکدیگر می پرسند رؤساء از أتباع و سفله پرسند و اینان از ایشان و با یکدیگر خصومت کنند اینان ایشان را گویند شما کردید که ما را بفریفتید و غرور دادید . اینان گویند لا ، بل شما اختیار بد گردید . وتفصیل این در سوره سبأ رفت فی قوله « قال الذین استضعفوا للذین استکبروا لولا أنتم لکنتم مؤمنین - الی آخر الایات - » و این را خداوند تفصیلی داد .

( قالوا إنکم کمنتم تأتوا ننا عن الیمین ) گفتند شما آمدید از دست راست ما ، و این کنایه است که شما ما را از جهت خیر و برکت و راحت گرفتید بغرور و غلبه . عرب آنچه از دست راست بود بآن تیمن و تبرک کنند . پس گویند باین طریق آمدید ما را و با ما غدر کردید فرآ گفت معنی آن است که ما را از جهت قوت و نصیحت گرفتید و آن أقوى الجهات است برای آنکه قوت مرد در دست راست است و منه قوله « فراغ علیهم ضرباً بالیمین » و گفتند معنی آن است که شما ما را بسوگند و عهد و میثاق بفریفتید ، و سوگند را یمین خوانند برای آنکه عهد و سوگند بدست راست باشد ، و گفتند مراد قهر و غلبه است چنانکه شماخ گفت

إذا ما رایة رُفعت لمجدی تلتقها عرابة بالیمین (۱)

ای بالقهر . آنکه رؤساء جواب دهند و گویند .

( بل لم تکونوا مؤمنین ) شما خود مؤمن نبودید و اختیار ایمان نکردید .

( وما کان لنا علیکم من سلطان ) و ما را بر شما دستی و سلطانی و قهری و حجتی نبود ( بل کنتم قوماً طاغین ) بل شما گروهی بودید طاغی و یاغی و از حد خود در گذشته .

( فحق علینا قول ربنا ) واجب شد بر ما عذاب خدای فی قوله « لاملان جهنم - الایة » و گفتند قول « ربنا » آن است که خبر داد که اینان ایمان ندارند و بر کفر میروند و هو قوله « سواء علیهم أذرتهم أم لم تذرتهم لا یؤمنون » ( إنا لذائقون ) ما همه عذاب خواهیم چشیدن بی تخصیص و مزیت .

( فأغویناکم إنا کنتم غاوین ) و ما شما را از آن اغواء و إضلال کردیم که ما غاوی و ضال بودیم شما را با طریقه خود دعوت کردیم ، و طریقه ما غوایت بود شما با جابت ما غاوی شدید . و غی ضد رشد باشد ، و بمعنی خبیث آمد فی قوله « وعسی آدم ربّه فغوی » .

(۱) اگر علمی بیزرگی بالا رود عرابه آنرا بدست راست فرا گیرد

قوله ( فَأَنهْمُ ) آنکه خبر دادحق تعالی که ایشان یعنی تابع و متبوع ( یَوْمَئِذٍ ) آن روز یعنی روز قیامت در عذاب مشترک باشند و کس را امان نبود . آنکه گفت :

( إِنَّا كَذَلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ ) ما هم چنین کنیم با کافران و گناه کاران .

( إِنهْمُ کَانُوا إِذَا قِیلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یَسْتَكْبِرُونَ ) چو ایشان چنان بودند که چون پیش ایشان کلمه توحید گفتندی ایشان استکبار کردند و تعظیم نمودندی ، و گفته اند اضماری از قول باشد و التقدير إذا قیل لهم قولوا لا إله إلا الله یستکبرون بدالات قولهم :

( إِنَّا تَالِتِ نَارِ کَوَّا إِلَهِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ) ما خدایان خود را ترك کنیم برای شاعری دیوانه . باین رسول ﷺ خواستند و این قولی است که ایشان گفتند که دلیل غایت جهل ایشان کرد برای آنکه شاعر را بیرون از علوم عقل علومی دیگر باشد از علم ذوق و علم طبع و علم شعر . آنکه جمع چون توان کرد میان شاعری و دیوانگی و این سخن متناقض باشد به مثابه آنکس که گوید فلان دیوانه است و بغایت ذکاء و زیر کی است و علوم بسیار داند . آنکه حق تعالی جواب داد ایشان را و گفت :

( بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ ) بل محمد ﷺ حق آورد و این قرآن است و دین مسلمانی ( وَصَدَقَ الْمُرْسَلِینَ ) و پیغمبران مقدم را تصدیق کرد .

( إِنکُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِیمِ ) آنکه گوید ایشان را که شما کافرانید لا محال عذابی سخت بخواید چشیدن باستحقاق نه بظلم . برای آنکه شما را جزا و پاداش نخواستند دادن الا آنچه کرده باشید و قوله .

( إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ ) استثنائی است منقطع برای آنکه بندگان مخلص از جمله کافران دوزخی نباشند اخراج کرد ایشان را از این حکم گفت ایشان عذاب بچشد بل بثواب رسند و آن ثواب ایشان چه باشد .

( أُولَئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ) ایشان را روزی باشد معلوم شناخته .

( فَوَاکِهِ ) بدل رزق است و آن میوها بود ( وَهُمْ مُکْرَمُونَ ) و ایشان را اکرام کنند در بهشت های نعیم که اینان در آنجا با ناز و نعمت و تنعم باشند .

( عَلٰی سُرُرٍ مَّتَقَابِلِینَ ) بر سریرها نشسته و روی بایکدیگر کرده .

( 'يُطَافُ عَلَيْهِمْ' ) بر ایشان میگردانند ( بِكَأْسٍ ) و کأس آنکه گوید آنرا که در او خمر باشد . چنانکه مائده آنکه گوید خوان را که در او طعام باشد ( مِنْ مَعِينٍ ) از خمر پاکیزه ، و این در وصف آب نیز استعمال کنند ، و اما اشتقاق او روا بود که وزن او فعل بود من المعن و هو الماء الشديد الجری آبی باشد که نیک رود من أمعن في الأمر إذا بالغ فيه و أمعن في الأكل ، و روا بود که وزن او مفعول باشد من عان إذا رأى بالعين يقال : عانه فهو عاين و ذاك معین كقولهم باع فهو بايع و ذاك مبيع ، و عانه إذا ضربه بعينه ، و عین عاين و عائنة إذا كان نظره يضر المنظور إليه آنکه وصف کرد آن خمر را گفت :

( بَيْضَاءٌ ) خمری سفید باشد و سفید شریف ترین لونها است ، آنکه گفت ( لَذَّةٌ لِالشَّارِبِينَ ) لذتی و راحتی و خوشی باشد این خمر خورندگان را ، و بعضی دیگر گفتند بیضاء صفت کأس است و قول اول بهتر است .

( لا يفيها غولٌ ) در آن خمر غولی نباشد یعنی فساد عقلی ، و الغول الهلاك و الغول المهلك يقال غاله غولاً إذا أهلكه ، و اغتاله إذا أفسد أمره في خفية ، و منه الغيلة و هي الغدر و القتل سرّاً عبد الله عباس گفت « لافيهها غول » أي لاصداع فيها در او صداعی نباشد ورنجی و خماری چنانکه در خمر دنیا بود . چنانکه شاعر گفت :

و ما زالت الكأسُ تفتنا لنا و تذهبُ بالأوّلِ الأوّلِ (۱)  
 أي تكسرنا و تصرعنا . یعنی ما را از حدّ عقل و هوش میبرد و از پای می افکند ( و لا تمّ عذبها ينزفون ) حمزه و کسائی و خلف « ينزفون » بکسر زای من أنزف ينزف بر استاد فعل با ایشان ، معنی قراءت اول آن است که مست نشوند از خوردن آن خمر من قولهم للسکران نزيف و منزوف كأنه قد نزف عقله أي أفنى . و بئر نزيف إذا استخراج ماؤها . و أنزف القوم إذا انقد خمرهم این معنی قراءت حمزه و کسائی است یعنی خمر ایشان را بن در نیاید چو این معنی سخت آید بر خمر خوارگان و قال الشاعر في التزيف بمعنى السکران :

فَلَسَّمْتُ فَاها اِخْذاً بِقُرُونِها شَرِبَ التَّزْيِيفِ بِبَرْدِ ماءِ الحَشْرَجِ (۲)  
 و يقال نزف الرجل فهو منزوف و أنزف فهو منزف إذا سكر وقال :

(۱) جام باده هوش میر بود از ما یکی پس از دیگری .

(۲) دهن انزن را می مکیدم در حالتی که زلف او را در دست گرفته بودم مانند مستی که آب سرد مینوشد از حشرج و حشرج بعضی گویند مراد کوزه نازک است یا چاه در زمین شنزار

لَعَمْرِي لَئِنْ أَتَزَقْتُمْ أَوْ صَحَوْتُمْ لَبِئْسَ التَّدَامِي أَنْتُمْ أَلْ أَبَجْرَا (۱)  
 این بیت دلیل آن میکند که نَزْف و أَنْزَف بمعنی سگراست که در برابر او صحومیگویند.  
 (وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ) و بنزدیک ایشان حوریانی باشد چشم کشیده  
 چشم دوخته که در کس ننگریده باشند و هیچ مرد را ندیده، و گفتند چشم دوخته دارند الا از  
 شوهران خود. (عین) چشم فراخان باشند و احدتها عیناء.  
 (كَأَنَّهُنَّ بَيضٌ مَكْنُونٌ) پنداری که از سفیدی و ملاست خایه شتر مرغند، و گفتند  
 برای آن تشبیه کرد که آن زرد رنگ باشد و عرب در رنگ زنان این رنگ استحسان کند  
 چنانکه شاعر گفت:

صَفْرَاءُ مِنْ بَقَرِ الْجَوَاءِ كَأَنَّهَا تَرَكَ الْحَيَاءَ بِهَا رُدَاعٌ سَقِيمٌ (۲)  
 و قال آخر:

و سَوْدٌ نَوَاصِبِيهَا وَ حَمْرٌ أَكْفُهَا وَ صَفْرٌ تَرَاقِيهَا وَ بَيْضٌ خُدُودُهَا (۳)  
 آنکه گفت «مکنون» مصون و پوشیده باشد از گرد هوا و تابش آفتاب تا گرد بر او  
 ننشیند و رنگ او بنگرداند. حسن بصری گفت تشبیه بسپیده خایه کرد ایشان را که پوشیده  
 باشد پوست، و این کنایت است از آنکه دست هیچ بسایند بایشان نرسیده باشد چنانکه بمغز  
 خایه که در پوست بود، و مثله قوله «لم يطمئنن» انس قبلهم ولا جان» و هم چنین گویند  
 مروارید را لؤلؤ مکنون از آنکه دست زده نباشد و رنگ بگردانیده، و چنانکه شاعر گفت  
 وَ هِيَ زَهْرَاءُ مِثْلُ لَوْلُؤَةِ الْغَوِّ اِصْ مِيزَاتٍ مِنْ لَوْلُؤٍ مَكْنُونٍ (۴)  
 آنکه گفت:

(فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ) و بهری روی بهری کنند و از یکدیگر  
 میپرسند چنانکه عادت باشد که جماعتی دوستان مدتی یکدیگر را ندیده باشند چون بهم رسند  
 احوال یکدیگر را پرسند، از میان ایشان یکی گوید (إِنِّي كَانَتْ لِي قَرِينٌ) مرا در دنیا قرینی

(۱) ای آل ابجر شما بدهم صحبتی هستید بجان خودم سو گند، هم درمستی وهم درهشیاری.

(۲) رداع بازگشتن بیماری است و جواه زمین فراخ، گوید زرد رنگ بود مانند گاو وحشی بیابان

ارغایت شرم چنان مینمود که بیماری بود و بیماری او بازگشته است.

(۳) موی پیشانی سیاه و دستش سرخ و گلوگاه زرد و گونه آنان سفید بود.

(۴) آخر مصراع اول و او ساکن الفواص است یعنی آن زن درخشنده است مانند مروارید که

فواص از آب بیرون آورد و از درهای مکنون برگزیند.

بود. مجاهد گفت شیطانی بود. بعضی دیگر گفتند یکی از جمله کافران بود. مقاتل گفت دو برادر بودند. دیگر مفسران گفتند دو شریک بودند یکی فطروس نام بود و کافر بود، و یکی یهودا نام بود و مؤمن بود و ایشان آنند که خدایتعالی قصه ایشان در سوره الکهف بگفت. ( يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ) میگفتی مرا که تودر دنیا از جمله راست دارندگان بودی بعث و نشور را، و نیز گفتی :

( إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ) چون ما بمیریم و خاک شویم و استخوان (إِنَّا لَمَدِينُونَ) ما را جزا خواهند دادن و حساب خواهند کردن، و مدین مفعول باشد من الدین الذي هو الجزاء والحساب - آنکه خدایتعالی اهل بهشت را که این سخن گفته باشند گوید : ( هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ) شما خواهید تاییکبار بدوزخ فرو نگرید. خدای تعالی سوراخی از بهشت پدید آورد در دوزخ.

( فَأُطْلِعَ ) تا این مؤمن در نگرد ( فَرَّاهُ ) آن قرین خود را بیند ( فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ) در میان دوزخ. عبدالله عباس و حسن و قتاده گفتند ایشان را بر بالائی برند تا در نگرند و این قرین را در میان دوزخ بینند و سواء الشئ وسطه. برای آن وسط را سواء خواندند لاستواء المسافة إليه من الجوانب و سوی بالكسر مقصور و بالفتح ممدود. و از عبدالله عباس روایت کردند که او خواند و از ابو عمرو در بعضی روایات «هل أنتم مطلعون» با سکون طاء و کسرنون من الاطلاع و بر این تراءت این از کلام طالب قرین باشد که گوید مرا اطلاع خواهی دادن اطلاعش دهند او را در میان دوزخ بیند.

( قَالَ تَاللَّهِ ) این مرد مؤمن گوید آن قرین کافر را «تالله» بخدای که ( إِنَّ كِدْتَ لَتُرْدِينِ ) که نزدیک بود که مرا هلاک کرده بودی بدعوت با کفر و «إِنْ» مخففه است از ثقیله و برای این لام لازم است با او و الراء الالهلاك و الردي الهلاك، قال الشاعر :  
 أَيْ الطُّوفِ خِفْتُ عَيْبِي الرُّدِي وَ كَسَمُّ مِنْ رَدِي أَهْلُهُ لَمْ يَرِمِ (۱)  
 ( وَ لَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي ) اگر نه نعمت خدای بودی از اُلطاف و توفیق من از جمله حاضر کردگان بودمی بر تو.

( أَمْ أَنَحْنُ بِمَيْتِينَ \* إِلَّا مَوْتَتِنَا الْأُولَى وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ) ما نخواهیم مردن الامرگ اوّل که گذشت و ما را عذاب نخواهند کردن. در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند این

(۱) آیا ترسیدی در سیاحت و سفر از هلاک من؟ چه بسا هلاک شونده که از خاندان خود دور نشده است. لم یرم از رام یریم است گویند ما رمت بالمکان یعنی از جای خود بیرون نرفتم



از کلام مؤمنان است که از فرشتگان پرسند بر سبیل استفهام که ما نخواهیم مردن بجز مرگ اوّل که گذشت و ما را عذاب نخواهند کردن فرشتگان گویند مرگ نخواهد بودن شما را و عذاب نخواهد بودن ، و قولی دیگر آن است که این مؤمن گوید بر سبیل خرمی و استبشار و طعن بر آن کافر که قرین بود . قولی دیگر آنست که از کلام مؤمن است که کافر را گوید بر وجه سخریت و تفریع از آنجا که او منکر بود عذاب را و بعث را . آنگه گوید :

(إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (این رستگاری است بزرگ که ما راست در بهشت و ظفری عظیم . آنگه گفت :

(لِمِثْلِ هَذَا) ( برای مانند این باید عمل کنندگان عمل کنند که چون سرای ثواب برین صفت است برای این جای باید عمل کردن تا بمثل این رسند قوله تعالی :

أَذَلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ (۶۱) إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ (۶۲)

آیا این بهتر است از جهت سفره طعام یا درخت زقوم که ما گردانیدیم آنرا آزمایش برای ستمکاران

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ (۶۳) طَلَعَهَا كَأَنَّهَا رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ (۶۴)

که زقوم درختی است که بیرون آید در بیخ دوزخ میوه آن درخت گویا سرهای دیوان است

فَأِنَّهُمْ لَا يَكُلُونَ مِنْهَا فَمَا لَوْنَ مِنْهَا الْبُطُونَ (۶۵) ثُمَّ إِنَّ لَهَا لَشَوْبًا مِنْ

پس بدرستیکه آنها میخورند از آن پس پر کنند از آن شکمها را پس آنگه آنها راست بر آن درخت آمیخته از

جَحِيمٍ (۶۶) ثُمَّ إِنَّ مَرَجِعَهُمْ إِلَى الْجَحِيمِ (۶۷) إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ (۶۸)

آب گرم پس بدرستیکه باز گشت آنها هر آینه بدوزخ است که ایشان یابند پدرانشان گمراهان

فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ (۶۹) وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (۷۰)

پس ایشان بر مذاهب پدرانشان میشتابند و بتحقیق گمراه شدند پیش از ایشان بیشتر پیشینیان

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنذِرِينَ (۷۱) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ (۷۲) إِلَّا

و بتحقیق که فرستادیم در آنها بیم کنندگان پس بنگر چگونه بود سرانجام بیم کرده شدگان مگر

عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۷۳) وَ لَقَدْ نَادَيْنَا نُوحَ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (۷۴) وَ نَجِّنَاهُ

بندگان خدا که شایستگانند و بتحقیق آواز داد ما را نوح پس خوب اجابت کنندگانند و رها نمودیم او را

وَأَهْلُهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۵) وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ (۷۶) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ

و کسانش را از اندوه بزرگ و گردانیدیم فرزندان را که ایشان باقی ماندگانند و وا گذاشتیم بر او

فِي الْآخِرِينَ (۷۷) سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (۷۸) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۷۹)

در آخرین درود بر نوح در جهان نیاں بدرستی که ما چنین جزا میدهم نیکوکاران را

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۸۰) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ (۸۱) وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ

او از بندگان ما بودگروندگان پس غرق کردیم ما دیگران را و بدرستی که از پیروان نوح

لِإِبْرَاهِيمَ (۸۲) إِذْ جَاءَهُ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۳) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَاذَا

ابراهیم است چون آمد خدای خود را بدل خالص چون گفت مرید خود را و قوم خود را چیست آنچه

تَعْبُدُونَ (۸۴) إِنْ كَأَآلِهَةٍ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ (۸۵) فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ

میپرستید آیا جهت کذب خدایان بجز از خدا میخواهند پس چیست گمان شما بپروردگار

الْعَالَمِينَ (۸۶) فَانظُرْ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (۸۷) فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (۸۸) فَتَوَلَّوْا

جهان نیاں پس نگر است نگرستی در ستارگان پس گفت بدرستی که من بیمارم پس برگشتند از ابراهیم

عَنْهُ مُدْبِرِينَ (۸۹) فَرَاغَ إِلَهُ إِلَهُتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۹۰) مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ (۹۱)

که روی پس کفنده بودند پس میل کرد بخدایان نشان پس گفت آیا نمیخورید چیست شمارا که سخن نمیکنید

فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ (۹۲) فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ (۹۳) قَالَ أَتَعْبُدُونَ

پس میل نمود برایشان زدنی بدست راست پس رو کردند باو شتابان گفت آیا میپرستید

مَا تَدْعُونَ (۹۴) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ (۹۵) قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ

آنچه را میترائید و خدا آفرید شمارا و آنچه میکنید گفتند بنا کنید مرا و بنا بنائی پس اندازید او را

فِي الْبَحْرِ (۹۶) فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ (۹۷) وَ قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ

در آتش پس اراده کردند باو مکرری را پس گردانیدیم ایشان را پائینیان و گفت ابراهیم که من رونده ام

إِلَىٰ رَبِّي سَيِّدِينَ (۹۸) رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (۹۹) فَبَشِّرْ نَاهُ بِغُلَامٍ

بسوی پروردگارم زود راه نمایم را پروردگارا ببخش مرا از صالحان پس مژده دادیم او را به پسری

حَلَا (۱۰۰) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ (۱۰۱) قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أُرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي  
بردبار پس چون رسید اسمعیل با پدر در موضع سعی گفت ای پسرک من بدرستی که دیدم در خواب که من

أَذْبَحُكَ فَأَنْظُرُ مَاذَا تَرَى (۱۰۲) قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ  
میکشم ترا پس بنکر چه میبینی تو گفت ای پدر من بکن آنچه مأموری زود باشد که بیایی مرا اگر خدا خواهد

مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۳) فَلَمَّا أَسَامَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۴) وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (۱۰۵) قَدْ  
از شکیبایان پس چون کردن نهادند و افکنند او را بر پیشانی و آواز دادیم او را که ای ابراهیم بتحقیق

صَدَقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۰۶) إِنْ هَذَا هُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (۱۰۷)  
که راست کردی خوابت را بدرستی که ما همچنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا بدرستی که این هر آینه بلائی بود هویدا

وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (۱۰۸) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۰۹) سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۱۱۰)  
و فدای دادیم او را بذبحی بزرگ و وا گذاشتیم بر او در میان پسینیان درود باد بر ابراهیم

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۱۱) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۲) وَ بَشَرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ  
همچنین جزا میدهیم نیکوکارانرا بدرستی که او از بندگان ما بود گرونده و مژده دادیم او را به اسحاق

نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۳) وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَى إِسْحَاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ  
که پیمبر باشد از صالحان و برکت دادیم بر او و بر اسحاق و از بعضی فرزندان نشان که نیکو بودند و مستکنده

لِنَفْسِهِ مُبِينٌ (۱۱۴) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ (۱۱۵) وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا  
بر خود را هویدا و بتحقیق منت نهادیم بر موسی و هرون و نجات دادیمشان و گروهشان را

مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۱۱۶) وَ نَصَرْنَاهُمْ فَاكُونُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۱۱۷) وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ  
از رنج بزرگ و یاری دادیم ایشان را پس بودند ایشان غلبه کنندگان و دادیم آنها را کتاب

الْمُسْتَبِينَ (۱۱۸) وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۱۹) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ (۱۲۰)  
روشن و راه نمودیم ما ایشان را بسوی راه راست و وا گذاشتیم هر دو ایشان را در میان امتان

سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ (۱۲۱) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۲۲) إِنَّهُمَا مِنْ  
درود باد بر موسی و هرون بدرستی که ما همچنین جزا میدهیم نیکوکارانرا بدرستی که آن دو از

عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۲۳) وَ إِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۴) إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا

بندگان ما گروند گانند و بدرستی که الیاس هر آینه از پیغمبران بود چون گفت مرگروه خود را آیا

تَتَّقُونَ (۱۲۵) أَ تَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۲۶) اللَّهُ رَبُّكُمْ

نمیترسید از خدا آیا میپرستید بت بمل را و وامیگذارید بهترین خلق کنندگان را خدا پروردگار شما

وَ رَبِّ آبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ (۱۲۷) فَكَذَّبُوهُ فَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۸)

و پروردگار پدران شما که پیشینیا نند پس تکذیب کردند او را پس بدرستی که آنها هر آینه حاضر شد گانند

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۱۲۹) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۳۰) سَلَامٌ عَلَىٰ

مگر بندگان خدا پاک کرده شدگان و وا گذاشتیم براو ذکری در میان امتان درود بر

إِلْيَاسَ (۱۳۱) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۳۲) إِنَّهُ مِن عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۳۳).

اتباع الیاس بدرستی که ما همچنین پاداش میدهیم نیکوکاران را که او از جمله بندگان ما بود گروندگان

قوله تعالی (أَذَلِكَ خَيْرٌ نَزَلًا) حق تعالی چون طرفی بر اجمال ذکر بهشت گفت

بر سبیل تقریر بلفظ استفهام فرمود «أَذَلِكَ خَيْرٌ نَزَلًا» گفت آن بهتر است که ذکر او برفت بنزل و فضل و افزونی یا درخت زقوم؟ «نَزَلًا» ای رزقاً. گفت بروزی این بهتر است یا درخت زقوم، و نصب «نَزَلًا» بر تمیز است. اگر گویند این آنکه روا باشد که در زقوم خیری بودی تا آنکه گویند این از آن درخیز زیادت است. ازین چند جواب است: یکی آنکه این لفظ استعمال کنند جائی که در معادل او ازین معنی هیچ نباشد چنانکه مالک سرای را گویند هذه الدار أولى بك، و اگر چه در آن سرای کسی را ولایت نباشد. و جواب دیگر ازو آنستکه سبب آن بهتر است یا سبب این و آنچه بدان اِدَا کند بهتر است یا آنچه باین اِدَا کند علی حذف المضاف و إقامة المضاف إليه مقامه، جواب دیگر آنکه ایشان اعتقاد کردند که در مقاله و مذهب ایشان خیری هست بروفق اعتقاد ایشان گفت. جوابی دیگر آنکه ایشان گفتند در زقوم خیری هست در بعضی لغات چنانکه ذکرش بیاید از این سبب گفت خدای تعالی. و جواب بهتر ازین همه آنست که این بر سبیل تهکم و سخریه فرمود حق تعالی تا سفاقت رأی و سخافت خرد ایشان بایشان نماید که ایشان آنچه اختیار کردند هیچ عاقل اختیار نکند، و غرض از این تقریر آن باشد تا ایشان مقرر آیند که لاخیر فی الزقوم چنانکه یکی از ما گوید خیر

بهرتر یا شرّ، و نفع بهتر یا ضرر، و اِکرام بهتر یا اِهانت، و ده بیشتر یا صد، و غرض ازین همه آنکه تا فساد رأی جهل او باز نماید تا او بگوید خیر و نفع و اِکرام بهتر. و زقوم میوه درختی است بغایت مرارت و تلخی و غایت شدّت و کراهت، و أصله من قولهم تزقّم الطعام إذا تناوله علی تکرّه و مشقّة. و گفتند درختی تلخ باشد و کند بو.

(إِنَّا جَمَلْنَا هَٰؤُلَاءِ لَلظَّالِمِينَ) گفت ما این درخت را بفتنه و آزمایش ظالمان و کافران کردیم در تشدید تکلیف. قتاده گفت وجه «فتنه» آن است که ایشان میگفتند این مجال است که عَجْم می گوید در دوزخ درختی باشد که آنرا زقوم گویند چه آتش درخت را سوزد در آتش چگونه درخت روید. و این امتحانی باشد که مخلص از او بنظر بود (۱) تابانند که خدایتعالی برین و امثال این قادر است. و گفتند معنی «فتنه» عذاب است. یعنی این درخت عذاب ظالمان باشد بیانش قوله «یوم هم علی النار یفتنون» أي یعدّون. گفتند عبدالله زبعلی گفت زقوم بلغت بربر و افریقیه خرما باشد و کره. عَجْم ما را باین تهدید می کند و میگوید طعام شما در دوزخ ازین خواهد بودن. آنکه اَبوجهل قومی از ایشان بخانه برد و کنیزك را گفت زقمینا حتی تزقّم ما را خرما و کره ده تا بخوریم او برفت و بیاورد و بنهاد گفت تزقّموا أي کلووا هذا الزقوم فهذا معنی الفتنة این معنی فتنه است که ایشان کلمه را بخلاف مراد خدای تعالی تفسیر دادند. آنکه خدای تعالی ردّ برایشان شرح داد و بگفت که این درخت زقوم چیست.

(إِنهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ) این درختی است که در بن دوزخ روید. (طَلَعُهَا كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ) میوه آن پندارید سرهای دیوان است. چنین گفتند که اصل این درخت در قعر دوزخ است، و شاخه های او بدرکات دوزخ بر آمده و «طلع» را برای آن طلع خوانند که طالع باشد از درخت. اما تشبیه او سرهای دیوان با آنکه کس ندیده است و این تشبیهی باشد بیفائده در او چند قول گفتند: یکی آنکه قبح صورت شیطان در دلها مقرر است و در نفسها مصوّر تا عرب و عجم چیز را که زشت باشد بآن تشبیه کنند. و بزبان ما شخصی را که زشت دارند گویند سر او چون سردیوان است، و هر متنگری را و مهولة المنظریرا باین تشبیه کنند و طلع علینا کأنه شیطان، وقال الشاعر:

بَيْنَا تَرَاهُ قَاصِرًا لِقَوَامِهِ حَتَّى يَطُولَ كَأَنَّهُ شَيْطَانُ (۱)

(۱) یعنی بفکر و اندیشه از این شبهه خلاص توان شد.

(۲) هنگامیکه سایه را کوتاه بینی در قوام ناگاه دراز شود مانند شیطان.

وصف سایه مرد میکند و قال امرؤ القیس و ذکر الغول مع انه لم یرہ:  
 اَتَقْتَلُنِي وَالْمَشْرِفِي مُضَاجِعِي وَمَسْنُونَةَ زُرُقٍ كَأَنْبَابِ أَعْوَالِ (۱)  
 وجهی دیگر آنستکه نوعی مار هست که عرب آنرا شیطان میگوید چنانکه آنرا جان  
 میخواند، قال الراجز :

عَنْجَبَرْدٌ تَحْلِفُ حِينَ أَحْلِفُ كَمَثَلِ شَيْطَانِ الْحِمَاطِ أَعْرَفُ (۲)  
 وقال آخر :

ذَلَالِ عِبْ مَثْنِي حَضْرَمِي كَأَنَّهُ تَمَعُّجُ شَيْطَانِ بَدِي خِرْوَعِ قَفْرِي (۳)  
 و وجه دیگر آنکه درختی هست معروف در عرب قبیح المنظر آنرا رؤس الشیاطین گویند .  
 ( فَأَيُّهُمْ لَا يَكْلُونُ مِنْهَا ) حق تعالی گفت اهل دوزخ از آن درخت بخوردند و از غایت  
 گرسنگی که ایشانرا باشد شکم از آن پر کنند .

( ثُمَّ إِنَّهُمْ عَلَىهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ) گفت پس از آن ایشانرا بر آن درخت و  
 آن طعام و آن اكله شربتی باشد آمیخته از حمیم و « شوب » آمیختن باشد و شیء مشوب إذا كان  
 غیر خالص . و « حمیم » آبی باشد گرم و حرارت او بحدی که سوزد ، گفت اهل دوزخ بر سر  
 آن طعام از این شراب و حمیم خوردند .

( ثُمَّ إِنَّ مَرَجَهُمْ لِأَلِي الْجَحِيمِ ) آنکه مرجع ایشان با دوزخ باشد گفتند « ثم »  
 اینجا بمعنی و او عطف است چو اینکه گفت همه پس از آن باشد که بدوزخ شوند و این طعام و  
 شراب در دوزخ خوردند پس اینجا « ثم » لایق نباشد يك وجه این است ، و وجه دیگر آنکه  
 روا بود که این طعام درجائی و در که خوردند که آنرا حمیم (۴) خوانند باز چون خورده  
 باشند ایشانرا با جحیم برند و مرجع و مرد ایشان با آن بود ، و گفتند « ثم » بمعنی قبل است  
 التقدير و قبل ذلك مرجعهم لالی الجحیم و قال الشاعر :

إِنَّ مَنْ سَادَ ثُمَّ سَادَ أَبُوهُ ثُمَّ قَدَّ سَادَ قَبْلَ ذَلِكَ جَدُّهُ (۵)

- 
- (۱) آیا مرا میکشی با آنکه شمشیرتیز همخواه من است و پیکان نیزه کبود رنگ مانند نیش غول .  
 (۲) عنجبرد پیرزن سلیطه است و حماط نام درختی است که مار در آن بسیار است و اعرف آنکه  
 بر سر تاجی دارد مانند خروس . یا بالدارد  
 (۳) مثنی زمام ناقه و کنایه از بند نعلین است و حضرمی نعل منسوب به حضر موت و تمعج خزیدن  
 و خروج گیاه کوتاه و ذی خروج بیابان که در آن این گیاه روید .  
 (۴) و این آیه را شاهد آوردند « يطوفون بينها وبين حميم آن »  
 (۵) آنکه سروری یافت آنگاه گویم که پدرش هم سرور بود پس از آن گویم که جد او پیش این  
 سرور شده بود .

واین وجه ضعیف تراست چو قول شاعر نه قبل است غرض ترتیب پایه سیادت است که اول باید که او سید باشد که اصل اوست درمفخر، آنکه فخر او سیادت پدر باشد، آنکه سیادت جد، چندانکه بر بالا می رود در باب فخر بدرجه کمتر باشد اگر چه در روزگار مقدم باشد (۱).  
(إِنَّهُمْ أَلَفُوا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ) آنکه حق تعالی باز نمود که اینان مقلدانند چون پدر خود را ضال و گمراه یافتند.

(فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْرَعُونَ) اینان بر اثر ایشان میروند و می شتابند. و الإهرع الاسراع يقال: أهرع في كذا وأهطع وأسرع بمعنى.  
(وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأُولِينَ) گفت پیش ایشان پیشترین نخستان (۲) ضال و گمراه بودند نه آنست که این در حق اینان است بل بیشتر اهل روزگار مقدم ضال و گمراه بودند و مقیم بر کفر.

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنذِرِينَ) وما در میان ایشان پیغمبران فرستادیم.  
(فَانظُرُوا) تو بنگر یا عهد و اندیشه کن تا عاقبت آنان که ما بایشان پیغمبر فرستادیم و ایشان ایمان نیاوردند کجا رسید از هلاك و عذاب. منذر فاعل باشد یعنی ترساننده و منذر مفعول بود آنکه او را بترسانند و در این بنا فرق میان فاعل و مفعول کسره و فتحه عین الفعل بود. کسره فاعل را و فتحه مفعول به را.

(إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ) إلا بندگان مؤمن خالص کرده ایمان ایشانرا. آنکه طرفی قصه نوح آغاز کرد و گفت:

(وَلَقَدْ نَادَيْتُنَا نُوحًا) نوح ما را ندا کرد و مثله «ونوحاً اذ نادى من قبل فاستجبنا له» و ندا و دعای او این بود که «إِنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ» گفت من مغلوب مرا غلبه کرده اند انتقام کش برای من. آنکه گفت (فَلَنُعِمْ الْمُجِيبُونَ) ما نیک اجابت کننده ایم او را. و مخصوص بالمدح حذف کرد لدلالة الكلام عليه والتقدير فلنعم المجيبون نحن و مانند این بسیار است.  
(وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ) او را و اهل او را از غم بزرگ برهانیدیم و اصل نجات رفع باشد از عذاب و مکاره. و اشتقاقه من نجوة الأرض وهو المكان المرتفع، و الاستنجااء رفع الحدث والنجا السرعة لأنه رفع في السير، و آن غم عظیم باتفاق غم غرق بود.  
(وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ) و چون کافران را هلاك کردیم فرزندان نوح را در

(۱) مقدم و مؤخر بودن گاه بزمان است و گاه بشرف و رتبه و اینکه گویند در لغت همیشه تأخر و تقدم زمانی مقصود است صحیح نیست. (۲) جمع نخست در زمان ما مستعمل نیست.

زمین خلیفه کردیم و زمین بایشان دادیم پس از طوفان . و اورا سه پسر بودسام و حام و یافث  
سام پدر عرب بود و پدر پارسیان و رومیان (۱) و حام پدر سیاهان بود از مشرق تا بمغرب و  
انواع ایشان از هند و زنج و حبشه و جز آن . و یافث پدر ترك و خزر و یاجوج و ماجوج بود  
و این قول سعید بن المسیب است. ضحاک گفت از عبدالله عباس که چون نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ از کشتی  
بیرون آمد با او کس نمانده بود از زنان و مردان الا فرزندان او و گفتند ایشان هفت کس بودند سه  
پسر و چهار دختر و ذلك قوله « وجعلنا ذریتهم الباقین ».

( وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ) گفت رها کردیم بر او در آخرینان ذکر و ثناء نیکو  
مفعول به از کلام بیفکند .

( سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ) آنگه گفت سلام بر نوح باد در میان جهانیان .  
( إِنَّا كَذَبْنَاكَ نَجِيزِي الْمُحْسِنِينَ ) که ما چنین پاداشت دهیم نیکوکاران را، و نوح ما را  
از جمله بندگان مؤمن مصدق بود . ( ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ )  
آنگه گفت ( وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ ) و از جمله اتباع و پیروان او در دین مسلمانی  
إبراهیم خلیل بود .

( إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبِ سَلِيمٍ ) چون پیش خدای آمد و دلی آورد با سلامت از شرك و  
كفر و شك و نفاق . هشام بن عروه گفت پدرم مرا گفت نگر تا از جمله لعنان نباشی که  
إبراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ هرگز کس را لعنت نکرد و از اینجا گفت خدای تعالی او را « إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبِ سَلِيمٍ » .  
( إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ) چون گفت پدرش یعنی عمش آزر را و قومش  
را که بت پرستان بودند چه می پرستید شما .

( ءَإِفْكَارِ الْهَيْهَةِ ) خدایانی را می پرستید بدروغ بدون خدای تعالی و قصد عبادت  
ایشان میکنید .

( فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ) شما را چه گمان است بخدای جهانیان، و این وعظی  
و ملامتی که کرد قوم خود را از بت پرستان چون سود نداشت گفتار و وعظ و انکار خواست تا کیدی  
کند یابتن ایشان که در آن تنبیهی باشد ایشان را . اتفاق چنان افتاد که ایشان را نوبه عیدی  
رسید و خواستند تا بجای خود روند و آنجا عید کنند . إبراهیم را گفتند تو نیز بیای او گفت

(۱) مردم زمان ما پارسیان و رومیان را از اولاد یافت دانند مگر ساکنان قدیم عراق و شام  
مانند کلد و آشور و سریانیان که از اولاد سام بودند و شاید مراد سعید از پارس و روم ساکنان عراق  
و شام باشند .



من نجوم نگریدم مرا بیماری مینماید . اگر گویند نه آیت دلیل صحت نجوم میکند تا ابراهیم بنظر در نجوم حکم کرد که بیمار خواهد شدن . جواب گوئیم ابراهیم رَأَىٰ نَجْمًا تَبَىٰ میبود بنوبت که چون ستاره ای معلوم بجای مخصوص رسیدی او را تب آمدی چون نگرید ستاره نزدیک آن بود که بجای آن رسد که او را نوبت تب باشد او گفت :

(إِنِّي سَقِيمٌ) ای سأسقم من بیمار خواهم شدن . جواب دیگر از او آن است که ممتنع نباشد که خدایتعالی او را خبر داده بود که ترا بیماری خواهد بودن و علامت آن طلوع نجمی یا سقوط نجمی یا مقابله یا مقارنه باشد و آنرا علامت کرد و مراقبه میکرد ، چون بنزدیک رسید گفت «إِنِّي سَقِيمٌ» من بیمارم یعنی بیمار خواهم شدن . جواب دیگر از او آن است که ایشان در آن روزگار تعاطی نجوم کردند او در ستاره نگرید برسیل تهکم و سخریه گفت ازین ستاره برزعم شما مرا بیماری مینماید ، و گفتند معنی آن است که إِنِّي سَقِيمٌ القلب و الرأى من بیمار دلم از آنچه میبینم از اصرار شما بر کفر ، و گفتند این بر طریق وعظ گفت و مراد آنکه مال کار من و شما با مرگ خواهد بودن و آن را که عاقبت کار او مرگ باشد او بیمار بود چو بیماری بود که اداء کند بمرگ . و گفتند مراد باین نجوم نه نجوم آسمان است تا سؤال لازم بیاید بل نجوم زمین است از نباتی که آنرا ساق نباشد فی قوله «والنجم والشجر يسجدان» و گفتند مراد آن است که ما نجم له من الرأى آنچه پدید آمد او را از رأی او در آن اندیشه کرد و عرب هر طالعی را نجم و ناچم گویند يقال : نجم سن الصبي ، و ثدي المرأة ، و نجم النبت ، و نجم لي رأی إذا عرض ، و نجمی را که ستاره است برای طلوعش نجم خوانند . اگر گویند لفظ «فی» دلیل آن میکند که نظر او نظر منجمان بود چو اگر نظر یکی از ما بودی «إلی» گفتی . جواب از این آن است که «فی» بمعنی «إلی» است برای آنکه عرب حروف صفات را بعضی بجای بعضی بنهند قال الله تعالی : «وواصلبناکم فی جذوع النخل» ای علی جذوع النخل و قال الشاعر :

إِسْهَرِي مَا سَهَرْتِ أُمَّ حَكِيمٍ      وَاقْعُدِي مَرَّةً لِدَاكِ وَقَوْمِي

وَافْتَحِي الْبَابَ وَانظُرِي فِي النُّجُومِ      كَمْ عَلَيْنَا مِنْ قَطْعِ لَيْلٍ بِهِمِ (۱)

و در بیت «فی» بمعنی «إلی» است چو محال است که گویند نظر این زن نظر منجمان بود جواب دیگر نیکوتر از او آن است که نظری که تقلیب الحدقة الصّحيحة باشد نحو المرئی

(۱) ای ام حکیم تا میتوانی بیدار باش گاهی بنشین و گاه برخیز و در را بگشای و در ستارگان

بنگر که از این شب تاریک چه اندازه مانده است .

طلباً لرؤيته، به‌إلى تعدیه کنند و نظری که بمعنی فکر باشد به فی تعدیه کنند. يقال نظرت فيه إذا فكرت فيه چو تعدیه فکر به فی باشد فكذلك النظر إذا كان بمعناه، و این وجوه که گفتیم همه جواب است از آن سؤال که گویند ظاهر این کلام دروغ است چو او بیمار نبود و گفت بیمارم. اما آن خبر که روایت کرده‌اند «ما كذب إبراهيم إلا ثلاث كذبات كلها يجادل بها في دينه» ابوه ریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت ابراهیم علیه السلام سه دروغ گفت برای مجادله دین یکی قوله «إني سقيم» و یکی «فعله كبرهم» و یکی آنکه گفت ساره خواهر من است. این خبر واحد باشد و در مثل این مسأله أخبار آحاد مقبول و معمول نباشد و اگر قبول کنند تأویل آیتها برفت تا از حد دروغ برود، اما قوله لساره إنها اختي روا بود که اخوت دین خواست نه اخوت نسب، و اما قوله ﷺ «ما كذب إبراهيم» از أدلة عقل اولیتر آن باشد که گویند حواله کذب بر ابراهیم بر زبان رسول کذب باشد (۱) که رسول ما ﷺ عالم تر بود بآنچه بر پیغمبران روا باشد و روا نباشد، و اگر تسلیم کنیم صحت خبر را گوئیم تأویل این باشد که ما تکلم ابراهیم بظاهره الكذب إلا ثلاث مرات هیچ کلام نگفت ابراهیم که ظاهرش دروغ مینمود و بحقیقت دروغ نبود إلا سه بار.

( فَتَدَوَّلُوا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ) برفتند آن قوم و پشت براو کردند، و بآن تعلل از سر

او فرا شدند.

( أَفْرَاحَ إِلَى إِلِهِتِهِمْ ) ای مال و قصد بر آن بتان ایشان گردید، والرّوغ والرّواغ و

الرّوغان القصد إلى الشيء باحتیال، وقال عدی بن زید :

حِينَ لَا يَنْفَعُ الرَّوَّاحَ وَلَا يَنْفَعُ إِلَّا الْمُصَادِقُ السَّخْرِيرُ (۲)

ایشانرا عادت بودی که روز عید انواع و ألوان طعام نزدیک بتان حاضر کردند و بعید

رفتندی و چون باز آمدندی آن طعام را به تبرک بخوردندی. چون ایشان برفتند ابراهیم علیه السلام

برخاست تبری بر گرفت و در آن بتخانه رفت و آنجا هفتاد و دو بت نهاده بودند از سنک و چوب

و آهن و روی و مس و سیم و زر، و طعام پیش ایشان نهاده و بت مهین زرین بود و در و یا قوت سرخ در

جای چشمهای او نهاده و ایشان را بر سبیل تهکم و سخریه گفت ( أَلَا تَأْكُلُونَ ) چرا

(۱) یعنی روایتی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کردند صحیح نیست چون پیغمبر صلی الله

علیه و آله میدانست پیغمبران دروغ نمیگویند.

(۲) عدی بن زید از حکمای شعرای جاهلی است و در دربار کسری بود و این بیت از قصیده‌ای

است در پند و موعظه گوید آنگاه هیچ مکر و حیل سود ندهد و جز راستی و درستی بکار نیاید.

طعام نمی خورید .

( مَالِكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ) چه بوده است شما را که سخن نمیگوئید .

( فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ) برایشان جنید بزدنی بدست راست . و گفتند :

« باليمين » أي بالقوة . چنانکه شاعر گفت : « تلقاها عرابة باليمين » أي بالقوة و آن بتان همه را خرد بشکست و بت مهین را رها کرد و تبر بردوش او نهاد چون ایشان باز آمدند و آن دیدند گفتند: من فعل هذا بالهتنا یا ابراهیم. آن جواب داد که در سورة الانبياء برفت چون حال چنان دیدند .

( فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ ) أي يسرعون روی باو نهادند بشتاب . و الزفیف السیر

السريع بين المشي والعدو . وقال الفرزدق :

وَجَاءَ قَرِيعُ الشَّوْلِ قَبْلَ إِفَالِهَا يَزِفُ وَجَاءَتْ خَلْفَهُ وَهِيَ زُفْفُ (۱)

و حمزه خواند و مفضل از عاصم « یزفون » بضم الزای ، و باقی قرآء « یزفون » بکسر زای و

هما لغتان زف یزف و یزف . آنکه روی ملامت در ایشان نهاد و گفت :

( أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ) می پرستید آنچه را که بدست خود تراشیدید ؟

( وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ) و خدای آفریدگار شما است و آنچه می کنید .

مجبوران باین آیت تمسک کردند در آنکه افعال بندگان خلق خدای است ، و گفتند « ما »

مصدری است و تقدیر آن است که والله خلقکم و عملکم . گوئیم از این چند جواب است : یکی

آنکه مراد آن است که والله خلقکم و ما تعملون فیه من الاجسام . و دلیل بر آن که تأویل بر

این وجه است قوله تعالی « أتعبدون ما تنحتون » می پرستید آنچه می تراشید ؟ و معلوم است که

ایشان نحت نمی پرستیدند و إنما منحوت و چوب تراشیده می پرستیدند و تقدیر در این کلمه آن است

أتعبدون ما تنحتونه ، و مثله قوله « فاذا هی تلقف ما یأفکون » و معلوم است که عَصَا إِفْكَ اِيشَان

که عمل ایشان بود از عرض فرو نمی برد و إنما چوب و رسن که محل إفک بود فرو می برد

و كذلك قوله « تلقف ما صنعوا » أي ما صنعوا فیه همچنین است أتعبدون ما تنحتون فیه والله

خلقکم و ما تعملون فیه. دلیل دیگر بر آن وجه است که گفتیم آن است که مورد آیت مورد

ملامت و تقریب است فی قوله « أتعبدون ما تنحتون » خدایانی می پرستید که شما بدست خود

(۱) در وصف باد و سرما گوید که شتر و بیگان از بیابان گریخته بجادر ها پناه می آورند .

شول شتر نیست که شیرشان اندک یا خشک شده و افال بچه های شترند و قریع شترنر ، گوید از شدت

سرما شترنر زودتر از بچه شتران آمد سوی خیمه و می شتابید و آنها هم شتابان دنبال او بودند .

می تراشید و خدای شما را آفریده است و آنچه شما می تراشید از چوب مراد این است چه اگر مراد آن بودی که ایشان گفتند آیت غدر ایشان بودی نه عدل ایشان و مناقضه بودی که اول آیت ملامت بودی و آخر آیت عذر . و دیگر آنکه قصه آیت و اخبار مقتضی این تاویل است که ایشان بت تراش بودند و بت گر، و در این هیچ خلاف نیست. آنکه گفت شما را و آنچه شما می پرستید از بتان و اصنام خدای آفریده است .

وجه دیگر آنکه ممکن است که خلق را حمل کنند بر تقدیر « والله خلقکم » ای قدر کم و قدر عملکم . خدای تعالی شما را بیافرید و اعمال شما را مقدر بکرد خلق تقدیر لاخلق ایجاد کما قال الشاعر:

وَلَا تَنْتَ تَفْرِي مَا خَلَقْتَ وَبَعْدُ ضُ الْقَوْمِ يَخْلُقُ نَمَّ لَا يَفْرِي (۱)

وقال آخر :

وَلَا يُبْطِ بِأَيْدِي الْخَالِقِينَ وَلَا أَيْدِي الْخَوَالِقِ إِلَّا جِمْدَ الْأُدْمِ (۲)

و « ما » فی قوله « وما تنحتون » رواست که موصوله باشد و روا بود که نکره موصوفه بود و فی قوله « وما تعملون » موصوله است بمعنی الذي . دیگر آنکه اگر حمل بر آن کنند که ایشان گفتند در آیت مناقضه باشد از وجهی دیگر و آن آن است که گفت « وما تعملون » عمل را اضافه کرد با ایشان چو اگر فعل خدای بودی اضافه با بنده نکردی چون اضافه با بنده کرد فعل بنده باشد نه فعل خدای که در عقل و شرع اضافه فعل با فاعلش کنند .

( قالوا ائبنوا له بُنيانا ) گفتند برای او بنیانی بسازید و او را در آتش افکنید .  
( فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا ) و باو کید و مکر خواستند و انداختند ( فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَسْفَلِينَ )  
ما ایشانرا فرو ترین کردیم یعنی دشمنان ابراهیم عليه السلام را از نمرود و بت پرستان فرو بردیم .  
مقاتل گفت برای ابراهیم بنائی کردند طولش سی ذرع و عرضش بیست گز چنانکه قصه او در سوره الانبياء گذشت و پرازهیم خشك کردند و آتش در او زدند تا تافته گشت .

قوله ( وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَاهِدِينَ ) ابراهیم عليه السلام گفت من بخدای خود میروم یعنی بآنجا که خدای مرا فرموده است و مثله قوله « وقال إنني مهاجر إلى ربِّي » و گفتند معنی آن است که ذاهب نیستی و عملی إلى ربِّي من نیست و عمل خویش با خدای میبرم .

(۱) تو میبری آنچه اندازه میکنی و بعض مردم اندازه میکنند اما نمی برند یعنی تصمیم خود را انجام نمی دهند .

(۲) بریده نمیشود بدست مردان و زنان اندازه گیرنده مگر چرم نیکو .

یعنی نیت خالص بکردم خدایرا « سیه‌دین » تا مرا هدایت دهد و لطف کند با من . و گفتند بهدایت راه مقتصد خواست . و خلاف نیست میان مفسران در آنکه مهاجر ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام زمین شام بود و زمین مقدسه . آنکه دعا کرد و قال :

( رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ) بار خدایا مرا بده فرزند صالح، و مفعول به را حذف کرد لدلالة الكلام عليه والتقدير رب هب لي ولداً من أولاد الصالحين . و « من » شاید که تبعیض بود ، و شاید که تبیین بود . ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام درین آیت برغبت و دعا از خدای تعالی فرزندی صالح خواست خدای تعالی دعای او را اجابت کرد و او را فرزندی داد صالح چنانکه خواست و اول باو بشارت داد برزبان جبرئیل گفت :

( قَبَشْتَرَاهُ بِبَغْلَامٍ حَلِيمٍ ) مژده دادیم او را بغلامی یعنی پسری حلیم که در کارها تعجیل نکند و برد بار باشد . گفتند بشارت بغلامی بود که در حال حلم باشد و این بر طریق معجز باشد ، و گفتند بشارتی است متضمن بآنکه ترا پسری خواهد بودن که بماند تا آن وقت که حلیم شود و عاقل شود .

( فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ ) چون برسد با پدر آن فرزند که او خواست سعی . در معنی سعی خلاف کردند عبدالله عباس گفت مراد آنستکه چون پسر با او در سعی بآن کوه رسید که ایشانرا فرمود بذبح عند آن کوه . مجاهد گفت « بلغ معه السعی » یعنی بآنجا رسید که با پدر برابر برفتی و بتاختی . مفسران گفتند درین وقت او را سیزده سال بود . ابن زبید گفت مراد سعی عبادت است یعنی چون بآنجا رسید که با پدر عبادت می توانست کردن . حسن بصری گفت و مقاتل حیآن مراد سعی صفا و مروه است یعنی بدانجا رسید که با پدر حج توانست کردن .

( قَالَ يَا بُنَيَّ ) ابراهیم گفت پسر را ای پسرک من ( إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَعُكَ ) در خواب می بینم که ترا می کشم . مفسران گفتند ابراهیم علیه السلام شب ترویه در خواب دید که قائلی او را گفت یا ابراهیم خدای تعالی ترا می فرماید که این پسر را بکش او آن روز برخاست و همه روز فکر کرد و رویت کار بست و در آن خواب اندیشه میکرد تا آن امری است از خدای تعالی یا وسوسه است از شیطان ، آن روز را ترویه نام کردند لروية ابراهیم فیه فی منامه ، چون شب دیگر بود دیگر باره در خواب دید همچنانکه شب اول دیده بود بشناخت و بدانست آن روز را عرفه نام کردند لمعرفة صحته

منامه چون بیقین بدانست با پسر بگفت و گفت (فَانظُرْ مَاذَا تَرَى) بنگر تا چگونه رأی می بینی در صحت خواب من . علماء اسلام خلاف کردند در آنکه ذبیح که بود از فرزندان ابراهیم . از صحابه عبدالله مسعود و عمر خطاب و عباس عبد المطلب و یک روایت از حضرت امیر- المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه ، و از تابعین و أتباع ایشان کعب الأخبار و سعید جبر و قتاده و عکرمه و قاسم بن ابی برده و عطا و مقاتل و عبد الرحمن بن سابط و زهری و سدی و یک روایت از عبدالله عباس آن است که ذبیح إسحاق بود . سعید جبر گفت ابراهیم علیه السلام این خواب بشام دید و پسر را بگفت و پسر جان تسلیم کرد و تن در داد و برخاست و او را بگرفت و با مداد یک ماهه راه از شام بیامد و پسر را بمکه آورد بمنی و چاشنگاه این امر بجای آورد و نماز دیگر یک ماهه راه باز پس رفت . خدای تعالی زمین در زیر پای ایشان در نوشت . عبدالله بن عبید بن عمیر روایت کرد که یکروز موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در مناجات بود گفت بار خدایا اختصاص ابراهیم و اسحاق و یعقوب بتو چیست که در کتابها بفرستادی که آل ابراهیم و إسحاق و یعقوب ؟ گفت برای آنکه ابراهیم هیچ چیز پیش او نیامد و الامر بر آن بگزید ، و اسحاق جان بفدای من کرد در رنج و یعقوب در جمله احوال نیکو گمان بود بمن .

و أبو میسره روایت کرد که یک روز یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ خواست تا باملك مصر نان خورد ملك بفرمود تا خوانی علیحدّه برای او بیاوردند یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت یا ملك استنكاف میکنی از آنکه با من نان خوری و من یوسفم پسر یعقوب نبی الله پسر إسحاق ذبیح الله پسر ابراهیم خلیل الله و دیگر علماء گفتند که ذبیح اسماعیل بود ، و این قول عبدالله عمر است ، و أبو الطفیل عامر بن وائله و سعید بن المسیب و شعبی و حسن بصری و یوسف بن مهران و مجاهد و ربیع أنس و محمد بن الكعب القرظی و کلبی و عطا و أبو الجوزاء و یوسف بن ماهك ، و یک روایت از عبدالله عباس و در اخبار ما این ظاهر تر است و بیشتر و اگر چه آن نیز در اخبار ما آمده است . عبدالله عباس را پرسیدند که ذبیح که بود از فرزندان خلیل ؟ گفت زعمت اليهود و کذبت اليهود جهودان گفتند و دروغ گفتند که ذبیح إسحاق بود . و عبدالله عباس از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرد که ذبیح اسماعیل بود ، و از جمله أدله بر آن که اسماعیل بود قول النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أنا ابن الذبیحین» من پسر آن دو کشته ام و آن آن است که روایت کردند که چون عبد المطلب را در خواب بنمودند و بفرمودند که چاه زمزم طلب کن و با دست آرد و پاک کن ؛ او جهد میکرد و می جست آنکه نند کرد که اگر خدای تعالی سهل کند و بردست او پدید آید او یک فرزند را قربان کند چون چاه زمزم بردست او پدید آمد او خواست تا بنزد وفا کند با خود گفت از این

فرزندان که را اختیار کنم برای ذبح، اندیشه میکرد او را گفتند بقرعه بیرون توانی آوردن او قرعه زد بنام فرزندان بنام عبدالله بر آمد پدر رسول ﷺ و نور محمدی ﷺ در پیشانی او ظاهر بود، و عبدالمطلب او را از همه فرزندان دوست تر داشتی خواستی تا او را قربان کند بنی هاشم جمع شدند و گفتند ما رها نکنیم چه این شرفی است ما را و در ناصیه او آثار و علامت خیر است و نوری بخلاف عادت. گفت پس چه کنم؟ گفتند فدیة کن او را بشتری چند گفت هم بقرعه کنم بفرمود تا ده شتر حاضر کردند و قرعه بزدند بنام عبدالله بر آمد گفتند شتر زیاد کن شتر تا بیست کرد و قرعه بزد هم بنام عبدالله آمد. گفتند زیاده کن ده دیگر زیادت کرد همچین ده ده زیادت میکرد و قرعه میزد هر بار بنام عبدالله بر آمدی تا بصد رسید چ-ون بصد رسید قرعه بنام شتر بر آمد گفتند این صد شتر را قربان کن تا فدای عبدالله باشد. گفت این انصاف نباشد که ده بار قرعه بنام عبدالله بر آید و یک بار بنام شتر بر آید عبدالله را رها کنم و شتر قربان کنم تا ده بار قرعه نزنم و همه بنام شتر بر نیاید من این شتران را قربان نکنم تا ده بار قرعه بزد همه بنام شتر بر آمد آن صد شتر قربان کرد در فدای عبدالله. از آنجا در شرع چنین آمد که دیة مردی مسلمان صد شتر باشد فهذا معنی قوله ﷺ «أنا ابن الذبیحين» یک ذبیح اسماعیل است و یکی عبدالله، و دلیل بر این قول از قرآن سیاق قصه است و آنکه خدای تعالی جل جلاله چون از قصه ذبح برداخت حدیث اسحاق کرد و بشارت او که «وبشراة باسحاق نبیاً من الصالحین» و آنکه اهل تاریخ گفتند اسماعیل پیشتر در وجود آمد او را از هاجر و چون ساره را رشک آمد ابراهیم اسماعیل را بمگه برد و پس از آن مدتی او را بشارت دادند باسحاق از ساره.

محمد بن کعب القرظی گفت یکروز در مجلس عمر بن عبدالعزیز این حدیث برفت در عهد خلافت او و من این وجه گفتم مرا گفت این وجه نیکو است و نیک استخراج کرده ای ولیکن نزد ما مزدی هست از اهل کتاب و اسلام آورده است و او را دیانتی هست از او پرسیم. کسی فرستاد او را حاضر کرد و سوگند داد که آن چنان که در کتب اوائل دیده ای راست گوید تا خود ذبیح کیست؟ و گفت راست آن است که ذبیح اسماعیل بود ولیکن بنو اسرائیل و جهودان شما را که عربید برین حسد کردند گفتند ذبیح اسحاق بود. و از جمله أدله یکی دیگر آن است که اصحاب تواریخ گفتند که سروهای (۱) کبش در دست فرزندان اسماعیل بودی. شعبی گفت من آن سروها دیدم از کعبه آویخته و در دست فرزندان اسماعیل بود و فرزندان اسحاق

(۱) یعنی شاخ های آن گوسفند در دست فرزندان اسماعیل مانده بود و سرو بمعنی شاخ است.

که در میان بودند با ایشان دزین مزاحمت نکردند و این دعوی نکردند با اینکه ایشان بیشتر وغالب تر بودند ، و اصمعی گفت ای سلیم دل چرا عقل کار نبندی إسحق کی بمکه بود بمکه اسماعیل بود و إسحاق بشام بود و مذبح و منحربمکه، و اسماعیل بود که با پدر بنای کعبه کرد چنانکه خدای تعالی گفت « واذیرفع إبراهيم القواعد من البيت و اسمعيل » أبو القاسم حیبی گفت از محمد مندر شنیدم که او گفت از ابو محمد مؤدب شنیدم که او گفت ابوسعید ضریر را پرسیدند که ذبیح که بود ؟ او گفت :

إِنَّ الذَّبِيحَ هَدَيْتَ إِسْمَاعِيلَ      نَطَقَ الْكِتَابُ بِذَلِكَ وَالتَّمْزِيلُ  
شَرَفَ بِهِ خَصَّ الْإِلَهُ نَبِيَّنَا      وَ أَابَانَهُ التَّفْسِيرُ وَ التَّوِيلُ  
إِنْ كُنْتُمْ أُمَّتُهُ فَلَا تَنْكِرُوا لَهُ      شَرَفًا لَهُ قَدْ خَصَّهُ التَّفْضِيلُ (۱)

و اما قصه ذبیح بر اختلاف روایات در آن که ذبیح کدام بود آنست که چون خدای تعالی ابراهیم را فرزندی داد که بدعا خواسته بود چون مترعرع شد و بیاید و بآنجا رسید که خدای تعالی گفت « فلما بلغ معه السعی » و چشم ابراهیم بر او افتاد و ابراهیم او را بغایت دوست داشت خدای تعالی خواست تا امتحان کند هر دوزا . ابراهیم را بتسلیم فرزند و فرزند را بتسلیم جان . در خواب با ابراهیم بنمود که این فرزند را قربان کن چنانکه گفت « إني أرى في المنام أنني أذبحك » چون این معنی يك دوشب خواب دید پسر را گفت یا بنی من در خواب چنان دیدم که ترا میکشتم « فانظر ماذا ترى » بنگر تا چه رای بینی .

أهل اشارت گفتند چون ابراهیم عليه السلام گفت « إني أرى في المنام أنني أذبحك » پسر او را گفت یا پدر تو دعوی دوستی او میکنی آنکه بخشی لاجرم باین تازیانهات ادب کنند . تو مرا پدر نه ای چون هر پدری ، و من ترا پسر نه چون هر پسری ، اگر جان داشتی از عرش تا ثری همه در فرمان تو قربان کردم بی نظری . مرا گوئی « فانظر ماذا ترى » ای از همه پدران بهتر و برتر من ترا از همه فرزندان فروتر و کهنتر ، این جواب تو امری است از خدای ا کبر در این باب مرا نیست هیچ توقف و نظر .

( إِفْعَلْ مَا تَوْمَرُ ) فرزند تن بداد و دل بنهاد و گفت ای پدر آنچه ترا فرموده اند بیا باید کردن که إن شاء الله مرا از جمله صابران یابی .

(۱) ذبیح اسماعیل بود قرآن بدین معنی ناطق است این شرفی است که خداوند پیغمبر ما را بدان مخصوص گردانید و تفسیر و تاویل آنرا آشکار ساختند، اگر امت آن پیغمبری شرف او را انکار مکن که برتری او این شرف را باو خاص گردانید .



سَدِّی گفت اِبْرَاهِیمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تا بمقصد نرسید این حدیث با پسر نگفت از خانه او را گفت برخیز و رسن بردار تا برویم تا پاره‌ای هیزم کنیم ، و گفتند گفت خیز پسر تا برویم و برای خدا قربانی کنیم کاردی بردار و رسنی او کارد و رسن بر گرفت چون بمقصد رسید پسر گفت پدر را : قربانت کجاست؟ گفت « یا بنی "إني أرى في المنام أني أذبحك فانظر ماذا ترى" محمد بن إسحاق بن یسار گفت اِبْرَاهِیمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بشام بود و اِسْمَاعِیل و هاجر بمکه هروقت که اِبْرَاهِیم خواستی تا اِسْمَاعِیل را ببند جبرئیل آمدی و براقی آوردی که اِبْرَاهِیم بر نشستی و بامداد برفتی از شام بمکه قیلوله کردی و نماز دیگر بشام آمدی . این وقت که این خواب دید بعد از برنشست و بمکه آمد و اِسْمَاعِیل را بدید او را یافت مترعر شده و بجای آن رسیده که او را امید داشت ، از آن که قیام کند بعمارت خانه خدای و اِقامت اُرکان حج و تعظیم حرمت ، او را گفت پسر را کاردی و رسنی بردار که بمیان این کوه‌ها در رویم باشد که پاره‌ای هیزم جمع کنیم . اِسْمَاعِیل کارد و رسن برداشت چون بمقصد رسیدند اِبْرَاهِیم خواب با اسماعیل بگفت . اِسْمَاعِیل گفت « عَزَاةٌ وَ كَرَامَةٌ » آنکه گفت پدر را باین رسن دست و پای من استوار ببند تا اضطراب نکنم تا فرمان خدای تعالی بواجبی بجای آری و جامه از من در کن تا پاره‌ای از خون من بر تو نشود که تو را بپاید آنرا شستن و تا مادرم ببند رنجور دل شود و این پیراهن خود در من پوش تا در بوی تو جان بدهم و بر من آسان آید و کارد بر گلوی من سبک بران تا مرگ بر من آسان شود که شدت مرگ سخت است و اگر بتوانی کردن يك امشب در این صحرا توقف کنی و با پیش مادرم مرو تا باشد که مرا فراموش کند که هر چه بدو روز بر گذشت کهن گشت ، و چون با نزدیکی مادرم روی او را از من سلام کنی و این پیراهن بر او ببری تا بیادگار من میدارد . اِبْرَاهِیمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت همچنین کنم . آنکه گفت « یا بنی " نعم العون أنت علی أمر الله " نیک یاری تو مرا بفرمان خدای تعالی .

آنکه اِبْرَاهِیمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِسْمَاعِیل را بخوابانید و روی او بر زمین نهاد و کارد بر آورد تا بر حلق او براند از پس پشش آواز آمد که « یا اِبْرَاهِیمَ قد صدقت الرؤیا » سَدِّی گفت خدایتعالی صفحه‌ای از مس بر حلق او زد تا کارد کار نکرد چندانکه اِبْرَاهِیم کارد میمالید هیچ نمی‌برید از ضجارت کارد از دست بیفکند . و بدیگر روایت آمد که اِسْمَاعِیل را بروی افکند و کارد بر ققayi او نهاد چندانکه تیزی کارد می‌خواست تا برومالد کارد بر می‌گردید . آواز آن تعجب فرو ماند . ندا آمد « قد صدقت الرؤیا » و ذلك قوله :

( فَلَمَّا أَسْلَمَا ) چون هر دو یعنی پدر و پسر تن بدادند و فرمان خدای را گردن نهادند

ابراهیم فرزند را تسلیم کرد و اسماعیل جان را ( وَتَلَّهُ لِّلْجَبِّينِ ) ای کبّه لوجه او را بر روی افکند .

( وَنَادَىٰ بِنَاهُ ) بعضی اهل معانی گفتند «واو» زیاده است و التقدير نادیناه تا جواب «لما» باشد و مثله قوله « فلما ذهبوا به وأجمعوا أن يجعلوه في غيابة الجب » و أوحينا إليه « التقدير أوحينا وقال امرؤ القيس :

« فَلَمَّا أَجْرْنَا سَاعَةَ الْحَيِّ وَانْتَحَى » (۱)

التقدير انتحى، قال الشاعر :

حَتَّىٰ إِذَا قَمِلْتُمْ بَطُونُكُمْ      وَرَأَيْتُمْ أَبْنَاءَكُمْ سَبُّوا  
وَ قَلْبَتُمْ ظَهَرَ الْمِجَنُّ لَنَا      إِنَّ اللَّئِيمَ لِعَاجِزٌ خَبٌ (۲)

المعنى قلبتم بی واو تا جواب إذا باشد . فرأء گفت عرب «واو» را اتمام کنند در جواب لما و حتى و إذا ، نه بینی که گفت «حتى إذا ما جاؤها وفتحت» و روا بود که جواب «لما» محذوف باشد از کلام و تقدير آنکه «فلما أسلما وتله للجبين ونادیناه أن یا ابراهیم قد صدقت الرؤیاء سر بذلك او شكر لله و ما أشبه ذلك ، گفت چون حال باین جای رسید و ما ندا کردیم ابراهیم را که ای ابراهیم خواب راست کردی شادمانه شد و شکر خدای بگذارد . آنچه گفت ( إِنْ كَذَّبْكَ تَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ) ما چنین پاداشت دهیم نیکوکاران را .

( إِنْ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ) گفت این ابتلاء و امتحانی بود ظاهر که ما کردیم ابراهیم و اسماعیل را ، و گفتند مراد بلاء نعمت است یعنی این فدا نعمتی بود از ما برایشان ، و گفتند مراد بلیه است که غم و اندوه باشد ، و قول او شامل بود هر دو را .

( وَفَدَىٰ بِنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ) و ما اورا فدا کردیم بگوسفندی بزرگ . ذبح گوسفندی باشد که کشتن را شاید ، و اصل او مذبوح است از آن باب که فَعَلَ مصدر بود بفتح فاء و فِعْلٌ بکسر فامفعول بود ، فالذَّبْحُ الفِعْلُ وَ الذَّبْحُ المَذْبُوحُ جز آنکه بز توسع آنرا ذبح خوانند و اگر چه هنوز کشته نبود لقرب الحال و مثله النَقْضُ وَ النَّقْضُ وَ النَشْكُ وَ النَشْكُ وَ القَبْضُ وَ القَبْضُ

(۱) این مصرعی از بیت معلقه است و مصرع دوم چنین است «بنا بطن خبت ذی حفاف عتقل» و بعد از لما چیزی که جواب آن واقع شود در کلام نیست از این جهت باید گفت واو در وانتحی زائد است و تقدير انتحی است بی واو یعنی چون از منزل قبیله گذشتیم بدره شنزار و پست و بلند افتادیم .

(۲) وقتی که قبائل شما بسیار شدند و دیدید فرزندان تان بجوانی رسیدند رفتار خود با ما دگرگون

کردید و مردم پست عاجز است و سفیه .

و عبدالله عباس گفت این آن گوسفند بود که هابیل بن آدم آنرا قربان کرد . سعید جبیر گفت برای آن عظیم خواند او را که چهل خریف در بهشت چره کرده بود . مجاهد گفت برای آنش عظیم خواند که مقبول بود . حسین بن الفضل گفت برای آنکه از نزدیک خدای بود . ابوبکر و راق گفت برای آنکه از نسل گوسفندان نبود بتکوین حاصل آمده بود ، و گفتند برای آنکه فدای بزرگوار بود . بیشتر مفسران گفتند گوسفندی بود بزرگ نر سرودار فراخ چشم سبز چشم .

حسن بصری گفت بزی بود کوهی که از کوه ثبیر فرود آورند (۱) . ابراهیم علیه السلام چون آواز شنید که یا ابراهیم ! روی باز کرد جبریل ایستاده بود سر روی کبش بدست گرفته و گفت خدای تعالی سلام میرساند هر دورا و میگوید من این قربان قبول کردم و این کبش برای فدیة فرستادم . ابراهیم علیه السلام تکبیر کرد و جبرئیل نیز تکبیر کرد و کبش نیز تکبیر کرد و ابراهیم علیه السلام او را بجای اسماعیل خوابانید و بکشت . عبدالله عباس گفت بآن خدائی که جان من بامر اوست که سر روی کبش دیدم در بدایت اسلام از خانه کعبه آویخته در زیر ناودان خشک شده . چون اسماعیل را فرا آمد ابراهیم علیه السلام او را در کنار گرفت و بوسه بر روی او میداد و میگفت ای پسر خدای تو را بنوی بمن داد . آنکه با نزدیک مادرش آورد و او را از این حال خبر داد مادر بگریست و گفت یا خلیل الله پسرک مرا بنخواستی کشتن بی علم من !؟

کعب الأخبار گفت و محمد بن إسحاق که چون خدای تعالی ابراهیم را این امر کرد و او فرزند را ببرد تا قربان کند ابلیس گفت اگر این ساعت مرا بر آل ابراهیم ظفر نباشد هرگز نخواهد بود . اوّل پیامد و مادرش را گفت ای بیچاره بیخبری از آنکه با فرزند تو چه معامله خواهد رفتن ! گفت چیست ؟ - گفت پدر او را می برد تا بکشد گفت برو محال مگوی که او از آن رحیم و مهربان تر است که فرزند خود را بکشد ، و در جهان کس باشد که فرزند خود را بکشد ؟ گفت دعوی میکند که خدای میفرماید . گفت چون خدای فرماید لابد باشد از

(۱) بنا بر قول حسن بصری آمدن حیوان خرق عادت نبود اما هنگام آمدن او خداوند به ابراهیم وحی کرد آن حیوان کوهی را بجای فرزند ذبح کند ، و بقول عبدالله عباس که این همان گوسفند هابیل بود در طرف نقیض قول حسن ، و برخلاف عادت است گوسفندی را که هابیل قربان کرد بار دیگر زنده کنند و برای ابراهیم فدا شود . حسن بصری غالباً وقایع را بوجه عادی تفسیر کرده است چنانکه معراج را برؤیا و شوق القمر را بقیامت تخصیص داده است و حق آن است که بی دلیل قاطع و قول صریح ائمه معصومین تعیین ذبح و اوصاف او نتوان کرد .

آنکه فرمان خدای بجای باید آوردن ماریا دادیم و تسلیم کردیم . از او آیس شد بیامد پهلوی غلام گفت دانی تا پدر ترا کجا میبرد ؟ گفت نه . گفت بخواهد کشتن ، گفت بچه علت و بچه جرم ؟ گفت چنین میگوید که خدای فرمود . گفت فرمان خدای راست رضینا بحکم الله و سلمنا لأمره ، از او نومید شد . بیامد و ابراهیم را گفت یا ابراهیم شنیدم که شیطان ترا در خواب خیال فاسد نمود که پسر را بکش نگر تا فرمان شیطان نبری ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ بدانست که او شیطان است بانگ بر او زد و گفت دور شو یا عدو الله ای دشمن خدای و او را براند ابلیس از او برگشت خائب و خاسر .

عبدالله عباس گفت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ بمشعر الحرام آمد تا پسر را قربان کند شیطان بشتافت تاپیش او آید ابراهیم سابق شد ، بجمره اولی آمد تا ابراهیم را تعرض کند ابراهیم هفت سنگ باو انداخت از آنجا برفت بجمره دویم ابراهیم آنجا رسید او را دید هفت سنگ دیگرش بینداخت از آنجا برفت بجمره العقبه آمد هفت سنگ دیگرش بینداخت این سنگ انداختن در این مواضع از جمله مناسب حج شد ، و مستحب است که سنگ انداز بگوید عند آن که سنگ اندازد اللهم أدر عني الشيطان الرجيم ، چون شیطان را براند بفرمان خدای مشغول گشت . وامیته بن ابی الصلت این معنی در شعر خود بیاورد و گفت :

وَ لِإِبْرَاهِيمَ الْمُؤَفِّي بِالنَّذْرِ      اِحْتِسَابًا وَ حَامِلِ الْأَجْدَالِ (۱)  
 بِكَدْرِهِ لَمْ يَكُنْ لِيَصْبِرَ عَنْهُ      أَوْ يَرَاهُ فِي مَعْشَرٍ أَقْتَالِ (۲)  
 يَا بُنَيَّ إِنِّي نَذَرْتُكَ لِلَّهِ      شَحِيطًا فَاصْبِرْ فِدَاؤَكَ حَالِي (۳)  
 وَ أَشَدُّ الصَّفْدَ لَا أَحِيدُ عَنِ السَّيِّئِ      كَيْنِ حَيْدِ الْأَسِيرِ ذِي الْأَغْلَالِ (۴)

(۱) در کتب ادب احداً بجا و ادال هر دو مهمله و اجدال بجیم و اجزال بجیم و زای معجمه نقل کرده اند و اجلال هم دیده شده است و شاید اجزال مناسبتر باشد بمعنی کنده و هیزم که برای پختن یا سوزاندن قربانی هیزم همراه داشت . معطوف علیه لا ابراهیم مذکور نیست .

(۲) بکراول فرزند بجر بدل از نذر است یعنی نذر او نخستین فرزند او بود که از دیدن او بیتاب بود و میخواست او را در گروه کشتگان بیند

(۳) شحیط آغشته بخون است و این بیت کلام ابراهیم است خطاب بفرزندش ای پسرک من ترا نذر کردم در راه خدا قربانی کنم آغشته بخون پس شکیبایی نمای ای من فدای تو .

(۴) این بیت کلام فرزندت خطاب با پدر و گوید بند مرا محکم کن که از کارد سر نیچم مانند گرفتار در غل و بند .

- وَلَهُ مُدَايَةٌ تَخَافِلُ فِي اللَّحْمِ      مُحْدَامٌ حَنِيبَةٌ كَمَا لِهَيْلَالٍ (۱)  
 بَيْنَمَا يَخْلَعُ السَّرَابِيلَ عَنْهُ      فَكَّهُ رَبُّهُ بِكَبْشٍ جَلَالٍ (۲)  
 فَخُذْنِ ذَا وَأَرْسِلِ ابْنَكَ إِنِّي      لِأَنْذِي قَدْ فَعَلْتُمَا غَيْرُ قَائِلٍ (۳)  
 رَبِّمَا يَجْزَعُ النَّفْسُوسُ مِنَ الْأُمَمِ      لَهُ فَرْجَةٌ كَحَلِّ الْعِقَالِ (۴)

اما استدلال آنان که گفتند نسخ الشيء قبل وقت فعله جایز باشد باین آیت درست نیست برای آنکه خدای تعالی ابراهیم را عَلَيْهِ السَّلَام ذبح نفرمود بل او را مقدمات ذبح فرمود جز آن است که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام چنان گمان برد که او را ذبح فرمودند. از آنجا دل بنهاد بر آن و تن درداد بدو تا خدای تعالی گفت « فلما أسلما » و بیان این آن است که گفت « إنني أرى في المنام أتي اذبحك » گفت ترا می کشتمی نگفت مر ترا کشته بودم. دلیل دیگر بر صحت این قول قوله « قد صدقت الرؤيا » و اگر او را پیش از آن فرموده بودی نگفتی خواب راست کردی. این جمله دلیل است بر آنکه او را مقدمات ذبح فرمودند نه ذبح، پس چون چنین باشد این خود نسخ نباشد بل ابراهیم را عَلَيْهِ السَّلَام آنچه فرمودند آنرا بجای آورد و کار بست و این امر از او منسوخ نکردند، دیگر آنکه معلوم شده است بادلۀ روشن که نسخ الشيء قبل وقت فعله بدا باشد، و بدا بر خدای تعالی روا نبود (۵) بدا بر آنکس روا بود که عالم باشد بعلم محدث و عالم نباشد بعواقب امور چیزی بفرماید که نداند که مآل آن بچه‌آداء خواهد کردن چون بداند و پیدا شود او را پشیمان شود و خدای تعالی عزوجل از این متعالی است.

- (۱) ابراهیم کاردی داشت که در گوشت فرو میرفت تیز و خم مانند هلال  
 (۲) جلال سطبر و بزرگ از هر چیزی است یعنی هنگامی که پیراهن از تن او بیرون می‌آورد  
 خداوند او را بگوسفند فربه فدا ساخت.  
 (۳) این بیت کلام خداست، ابراهیم بگیر این گوسفند را و فرزند خویش را رها کن و من از کردار شما خوشنودم.  
 (۴) ای بسا مردم که از چیزی بینایی نمایند با آنکه راه گشایش و فرج در آن آسان است مانند گشودن رسن پای بند شتر.  
 (۵) در اینجا مؤلف گوید بدا بتاطل است و اخباریان اخیر بدارا صحیح دانند چنانکه یکی از محدثان خواجه نصیرالدین طوسی را در انکار بدا تخطئه و جسارت کرده گوید و از احادیث آل محمد صلی الله علیه وآله خبر نداشت اما انکار بدا خاص او نیست مؤلفهم در اینجا آنرا انکار کرده و بطلان آنرا از مسلمات شمرده است،

دیگر آنکه اگر تسلیم کنند که او را ذبح فرمودند آنکه نسخ کردند از او این نسخ الشیء قبل فعله باشد لاقبل وقت فعله چو ذبح را در قرآن وسنت و اجماع وقت معین ننهاد که اشارت توان کردن باو تا چون بآن وقت نرسیده باشد گویند این نسخ است قبل وقت فعله ، و این مسائل در کتب اصول الفقه مشروح آمده است . و این جا این قدر کفایت است . و اما آنچه بعضی از آن امتناع کردند که در اخبار آمد که صفحه مس پیدا شد بر گردن او و یا کارد بر گردید و یا کار نکرد از آن امتناعی نیست برای آنکه آنان که ازین امتناع کردند برای آن کردند که مخالفان باین قصه و اخبار تمسک کردند در آنچه خدای تعالی چیزها فرماید که نخواهد ، چنانکه ابراهیم را ذبح فرمود و نخواست چه اگر خواستی صفحه مس پیدا نکردی و کارد بر نگردانیدی ، و جواب ما ازین آن است که بیان کردیم که خدای تعالی آنچه او را فرمود آن خواست چه امر امر نشود الا باراده آمر مأمور به را ، چنانکه مشروح است در کتب کلام و اصول الفقه ، و آنچه او را فرمود جز مقدمات ذبح نبود ، چنانکه بیان کردیم پس این سؤال لازم نیاید و از آن اخبار امتناع نیست ، والله ولی التوفیق .

قوله ( وَتَرَكَنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ) یعنی او را نام نیکو و ثناء جمیل رها کردیم در باز پسینان تا بدامن قیامت این قصه می خوانند و برایشان ثنای کنند و صلاة میفرستند .

( سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ) گفت سلام بر ابراهیم باد .

( إِنَّا كَتَبْنَا لَكَ نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ ) ما چنین پاداشت دهیم نیکو کارانرا .

( إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ) که ابراهیم از جمله بندگان مؤمن بود .

چون از قصه ذبح پرداخت گفت ما بشارت دادیم ابراهیم را ( بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا ) . نصب او بر حال است در آن حالی که او از جمله صالحان ، و معنی آنکه او را به پیغمبری اسحق بشارت دادیم نه آن که در حال بشارت پیغمبر بود . برای آنکه او در حال بشارت موجود نبود پس معنی آن است که در یک حال او را بدو چیز بشارت دادیم : هم بوجود پسر و هم بآنکه آن پسر پیغمبر باشد پس از او ، و از جمله صالحان باشد .

( وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ ) و برکت کردیم بر او یعنی بر ابراهیم ، و نیز بر

إسحق و بیان کرده ایم که برکت ثبات خیر و منفعت باشد من بروك البعير .

( وَمِنْ ذُرِّيَّتِهَا يُحْسِنُ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ ) و از فرزندان ایشان دو نوع مردم

بودند یکی نیکوکار و یکی ظالم نفس خود ، و آن آن است که فرزندان ایشان دو نوع مردم

بودند بعضی انبیا و اوصیا بودند. ایشان را وصف کرد بآنکه محسن بودند و آنان را که نه معصوم بودند وصف کرد بآنکه ظالم بودند و قوله «مبین» ای ظاهر بین.

( وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ بِنِعْمَتَيْنَا لِيُخْرِجَاكَ مِنْهَا ) آنکه در حدیث موسی و هارون گرفت گفت ما منت نهادیم بر موسی و هارون بنعمتهائی که برایشان کردیم که آن نعمتها قطع اذیات و آفات کرد از ایشان، و اصل کلمه در لغت قطع باشد، و منه قوله « لهم أجر غیر ممنون » ای غیر مقطوع و حبل منین ای مقطوع فعیل بمعنی مفعول بود.

( وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكُفْرِ الْعَظِيمِ ) وایشانرا و قوم ایشانرا از غم عظیم برهانیدیم، و آن غم فرعون بود که ایشان را می کشتند، و خدمت می فرمودند، و انواع رنج و بلا برایشان نهاده بودند.

( وَ نَصَرْنَا هُمُومًا ) و نصرت دادیم ایشانرا بر فرعون و قومش به اهلاك فرعون و قوم او و غرق ایشان. ( فَكَانُوا هُمُومًا الْغَالِبِينَ ) ایشان غالب بودند به حجت، و غالب شدند بنصرت. ( وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ) وایشانرا کتابی دادیم روشن با بیان و آن تورا است یقال بان الشیء و أبان و استبان و تبیین إذا ظهر.

( وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ) وایشانرا هدایت دادیم براه راست به اقدار و تمکین و ازاحه علت و نصب أدله و انواع الطاف و توفیق، و بیان چیزهای مقرب که عند آن ایشان بر استقامت ثبات کردند، و روا باشد که براه راست بهشت خواهند برای آنکه اداء طاعات و تمسک بدین حق اداء کند براه بهشت و ثواب.

( وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ) و نام نیکو و ثنای پاکیزه برایشان رها کردیم در بازپسینان تا آثار و قصه ایشان می خوانند بآن اقتداء می کنند و برایشان ثنا می گویند. آنکه گفت:

سلام بر موسی و هارون باد و ما جزاء نیکوکاران چنین کنیم، وایشان هر دو هم موسی و هم هارون از جمله بندگان مؤمن بودند ما را.

قوله ( وَإِنْ إِيَّاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ) آنکه در قصه ایاس گرفت: ایاس از جمله پیغمبران است. عبدالله مسعود و عکرمه گفتند ایاس ادریس است و اسرائیل یعقوب. و در مصحف عبدالله مسعود چنین است « وَإِنْ إِيَّاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ » و باقی مفسران برخلاف اینند. گفتند ایاس پیغمبری بود از بنی اسرائیل. عبدالله عباس گفت او پسر عم ایسع بود، و گفتند هو ایاس

ابن یاسین بن عزیز بن هارون بن عمران . محمد بن إسحاق گفت هو إلیاس بن یاسین بن فنحاص ابن العیزار بن هارون بن عمران . أهل سیر گفتند : محمد بن إسحاق بن یسار و جز او ، که چون حزقیل از دنیا برفت بنی اسرائیل پس از او احداث کردند وعدهای خدا بشکافتند . و توراۀ پاپس پشت انداختند ، و او امر خدای فراموش کردند ، و روی به بت پرستیدن بنهادند ، و خدای تعالی پیغمبران را فرستاد از بنی اسرائیل بتجدید توراۀ فرستاد نه بشرعی نو و درین عهد پادشاهی بود نام او آجَب (۱) بت پرست بود و بتی داشت نام او بعل بالای او بیست گز ، و او را چهار روی بود و مجوف بود او ، اوقاتی شیطان بیامدی و در میان آن شدی و چیزی گفتی که ایشان را تحریص کردی بر عبادت اَصنام ، و این پادشاه زنی داشت نام او ازبیل (۲) من شرّ خلق الله و اُخبثهم . سخت فاحشه و ظالمه و پادشاه اوقاتی که شهرهای دیگر رفتی او را بر جای خود بنشانندی بخلافت ، او بیرون آمدی بصورت مردان و بر تخت بنشستی و حکم کردی و کار گذاردی ، و این زن هفت شوهر را کشته بود بحیله و غیله ، و او را هفتاد فرزند بود از این شوهر و دیگر شوهران (۳) ددر همسایگی ایشان مردی صالح بود بستانکی داشت سخت نیکو و آبادان و میوه های خوشش بود هر وقت پادشاه با زن بتزّه بآن بستان آمدندی و بنشستندی و مقام کردندی از آن میوه بخوردندی یک روز زن گفت أيتها الملك این بستان لایق ماست که در میان سرا و کوشکها ماست از تو بیاید ستن ملك گفت نباید که مرد همسایه است و مردی بس صالح است و ظلم زشت باشد از پادشاه قوی بر رعیت ضعیف و اجابت نکرد تا وقتی اتفاقی افتاد که پادشاه غایب شد این زن خواست تا بستان از مرد بغصب فرو گیرد برو بهانه جست و گفت تو پادشاه را دشنام داده ای و جماعتی را بیسورد تا برو گواهی دادند و باین علت او را بکشت و بستان فرو گرفت .

چون پادشاه باز آمد خبر داد او را انکار کرد بسیار سخت ، گفت بگمانم که شومی این بروزگار ما برسد خدای تعالی خشم گرفت برای آن مظلوم إلیاس را به پیغمبری بایشان فرستاد و گفت برو و بگویی این ظالمانرا که باین خون ناحق که ریختند انتقام بکشم از شما

(۱) ظاهراً اخاب صحیح است .

(۲) امروز نصاری و غیر آنان ایزابیل گویند .

(۳) شاید با نوادگان مراد باشد و حکایت الیاس و اخاب و ایزابیل آنچه در این کتاب آمده اقتباس از عرائس ثعلبی و با اندک اختلاف موافق تورات یهود است اما در تورات ذکر هفت شوهر و هفتاد فرزند نیست و الله العالم ، و نام آن مرد صالح در تورات نابوت یزرعیلی است .



وتورا وزن ترا درین بستان هلاك كنم چنانكه كسى بر شما رحمت نكند ودفن نكنند شما را و گوشت شما را دد ودام بخورند ، واستخوانهای شما بر روی زمین پوسیده گردد ، وایلیاس بیامد واین پیغام بگذارد ملك خشم گرفت گفت تو وهریغمبری كه آمد دروغ گفتید ، ونه از قبل خدای آمدید وما درین كه هستیم ازعبادت أصنام وتنعم جز برهدایت وارشاد ندایم ایلیاس جواب داد اورا، ملك خشم گرفت خواست تا اورا بگیرد وسیاست فرماید ایلیاس ازملك بگریخت و ازاوروی بازگرفت (۱) ودر كوهی شد بلند ودر غاری پنهان شد وخدای را عبادت می كرد . هفت سال خدای تعالی او را ازیشان پوشید تا بجهد جهید اورا طلب كردند نیافتند ایلیاس پس ازآن برملك دعا كرد وگفت بارخدایا اورا مبتلاكن ببلائی كه ازمن مشغول شود وملك پسری داشت كه جهان بروی اودیدی (۲) واورا برجان خود بگزیدی خدای تعالی آن پسر را بیماری داد سخت وملك دل مشغول شد ودها وتضرع می كرد بآن بت كه بعل نام بود و سود نداشت وچهار صد مرد بودند كه خدمت بتخانه كردندی ایشانرا گفت همانا این بعل را ازاملال است شما را ببايد رفتن بولایت شام وازبتان دیگر درخواستن ودها كردن تا باشد كه این پسر شفا یابد .

آن چهار صد مرد از شهر بیرون آمدند و به بن آن كوه فرود آمدند كه ایلیس آنجا بود ایلیس چون ازیشان خبر یافت برخاست وفرود آمد وروی بایشان نهاد و ایشانرا وعظی سخت بگفت و بخدای بترسانید وگفت بروید وپادشاه را بگوئید كه این بیماری پسرت از دعای من است وشفای او بامر خدای من است . ایمان آر تا خدای او را شفا دهد وملك بر تو ننگه دارد و خدایتعالی ترسی عظیم از ایلیس در دل ایشان افكند و دست ایشان از او کوتاه كرد . ایشان به شهر رفتند و پادشاه را خبر دادند او گفت مدتهاست كه من در طلب اویم و برو ظفر نمی یابم و شما او را بدیدید تنها و شما چهار صد مرد بودید او را نگرفتید و پیش من نیاوردید . گفتند آیتها الملك ندانی كه از ما را چه هیبت در دل آمد و ما را شتاب بود تا از او بجهیم پادشاه لشكر فرستاد آمدند و طلب كردند نیافتند . آنكه گفت اندیشه كردم ما بقوت بالیاس بر نیائیم كار او را بحیله باید ساخت پنجاه مرد را بخواند و با ایشان عهد كرد كه بروند و او را آواز دهند و اظهار اسلام كنند بر او و ذم ملك كنند تا باشد كه روی بایشان نماید او را بگیرند . ایشان آمدند تا بآن كوه و این معنی آواز دادند و بگفتند ایلیاس متردد شد كه روی بایشان نماید یا ننماید .

(۱) یعنی روی برگرداند

(۲) یعنی همه جهان در نظر او همان فرزند بود .

آخر گفت بار خدایا اگر بامن غدري دردل دارند هلاك بر آر اينانرا ، و إلا مرا بايشان نماي . در حال آتشی بيامد از آسمان وايشان را بسوخت . إلياس بدانست که ايشان بغدر آمده بودند . تا همچنين سه گروه بيامدند وهلاك شدند بدعای إلياس .

وزيري داشت اين ملك سخت صالح ومؤمن وايمان پنهان داشتی و ملك ازو دانست (۱) جز که اورا نمی آزد از آن که مشفق و صالح و بكار آمده بود . اورا گفت ترا تنها ببايد رفتن و إلياس را بفريفتن باشد که بقول توفروود آيد وزير بيامد و إلياس را آواز داد و إلياس آواز اورا بشناخت بيرون آمد و يكديگر را در كنار گرفتند و بگريستند و بسيار حديث كردند ، و احوال معلوم كرد و إلياس را گفت يا رسول الله اگر خواهی در خدمت تو باشم و اگر فرمائی بروم بجای ديگر که ايمن باشم بر ايشان که مرا متهم ميدارند ؟ خدای تعالی وحی کرد بالياس که بفرمای او را تا با تو باشد و از اینجا برويد هر جا که خواهيد که شما را از چشم ايشان بپوشم و دست ايشان از شما کوتاه کنم ، و اين طاعی را بنفس خود مشغول کنم و پسرش را جان بردارم تا او بمصيبت پسر از شما مشغول شود . آن روز پسر ملك بمرد و ملك در خاك نشست و رسم تعزيت اقامت كرد و إلياس و آن مرد مؤمن بيامدند و بخانه زنی از بنی اسرائيل آمدند مادر يونس بن متی (۲) و اورا شوهر نمانده بود و يونس را ميداشت و می پرورد و مراعات میکرد ، چون إلياس را دید باو مستأنس شد و إلياس آنجا مدتی مقام کرد . آنکه برخاست و با جای خود رفت و آن زنرا نشان داد و گفت من فلان جايم اگر تورا کاری پيش آيد و بمن حاجت باشد آنجا آي بطلب من .

چون او برفت بس بر نيامد که يونس بيمار شد و فرمان خدای باو رسيد وزن رنجور دل شد و بی صبر و بی عقل گشت برخاست و بنزد يك و إلياس آمد و اورا خبر داد و إلياس او را تعزيت داد زن گفت من نه بآن آمده ام تا تو مرا تعزيت گوئی من آمده ام تا تو بامن بيائی و دعا کن تا خدای تعالی اورا زنده کند . إلياس گفت بدانکه من بنده مأمورم مرا نباشد که اين کنم جز بفرمان خدای تعالی . خدای تعالی وحی کرد بدو که برو دعا کن تا من اورا زنده کنم . او بيامد يونس را دفن نکرده بودند و إلياس دعا کرد خدای تعالی بدعای او يونس را زنده کرد و إلياس باز گشت . چون مدتی باين بر آمد و إلياس دل تنگ شد ، در خدای تعالی ناليد گفت بار خدایا دانی که مرا بيش از اين صبر نماند اگر مصلحت دانی مرا با پيش خود بر . حق تعالی گفت اين مخواه از من که صلاح نيست . گفت بار خدایا چون اين نکنی دعای من

(۱) یعنی ملك میدانست او مردی صالح است .

(۲) در توراة اين قصه هست اما آن فرزند بگفته او يونس بن متی نبود .

در اینان اجابت کن . گفت این یکی بکنم ، چه دعا می کنی گفت بارخدا یا دعا خواهم کرد تا هفت سال باران نیاید ایشانرا . حق تعالی گفت من رحیم ترم بر بندگان گفت پنج سال گفت نه ، گفت سه سال گفت رواست . گفت دعا کن تا سه سال باران باز گیرم از ایشان و جز بدعای تو ایشانرا باران ندهم . چون حق تعالی باران باز گرفت از ایشان مجبوس شدند و همه چهارپایان ایشان بمردند و بسیار مردم از ایشان بمرد .

إلیاس گفت باز خدایا روزی من از کجا باشد گفت من مرغی را موکل کنم بر روزی تو تا از زمینی دیگر تورا روزی آورد بمقدار کفایت تو ، و در آن شهر حال بجائی رسید که مدتها بگذشت که کس نان ندید و إلیاس هر وقت منکر بشهر در آمدی و برفتی نان و توشه با خود داشتی اگر وقتی در شهر بوی نان شنیدندی گفتندی إلیاس اینجا گذشته است . عبدالله عباس گفت در اواخر این سالها إلیاس بزنی پیر بگذشت او را گفت هیچ طعامی هست با تو گفت قدری آرد هست مرا و پاره ای روغن زیت از آنجا طعامی ساخت برای إلیاس آورد او از آن طعام بخورد و دعا کرد او را بپرکت خدای تعالی آن خمهای او پرازا آرد کرد و روغن زیت و إلیاس از آنجا بگذشت ، بخانه زنی آمد که او را پسری بوم نام الیسع بن اخطوب و این پسر او از قحط رنجور شده بود ، و عجز او را باخانه برد و پنهان کرد او را . او دعا کرد خدایتعالی الیسع را عافیت داد مادر و پسر باو ایمان آوردند ، و الیسع با او برفت و إلیاس پیر شده بود و الیسع جوان بود خدای تعالی وحی کرد با إلیاس که یا إلیاس مدت بسر آمد و خلقتی بسیار هلاک شدند ، إلیاس گفت بار خدایا تا من دعا کنم . آنکه بیامد و قوم را گفت دیدید که خدای من باشما چه کرد از قحط و جوع اکنون ایمان آرید تا من دعا کنم تا این قحط بردارد از شما گفتند نکنیم . گفت اکنون بروید و بتان را حاضر کنید و دعا کنید اگر اجابت کنند و شمارا باران دهند من دست از دعوت شما بردارم والا من پس از آن دعا کنم تا خدایتعالی باران دهد و نعمت و قحط بردارد . گفتند نیکو گفتی برفتند و بتانرا بیاوردند و بسیار تضرع کردند باران نیامد گفتند تو دعا کن او دعا کرد خدایتعالی باران فرستاد ، و قحط برداشت ، و نعمتی بسیار بداد عهد بشکستند ، و وفا نکردند ، و ایمان نیاوردند . خدای تعالی إلیاس را گفت از میان ایشان رو که وقت هلاک ایشان است ، و بفلان جای رو و آنچه بینی برونشین و مترس ازو . او و الیسع با آنجا رفتند که خدایتعالی فرموده بود اسبی را (۱) دید از آتش إلیاس بجست و بر

(۱) در تورات گوید عرابه از آتش آمد و ایلیا در آن نشست و او را با آسمان بردند و اهل زمان

ما گویند در کرات آسمان مردمی هستند در صنعت از مردم زمین ماهر تر و شاید سفینه فضائی و گردش\*

پشت اسب نشست و آن اسب درهواشد، الیسع گفت مرا چه باید کردن؟ او گلیمی داشت باو انداخت و گفت. تو در زمین خلیفه منی تا خدای تعالی فرمانی نفرستادن، و خدایتعالی الیاس را دوپر داد تا درهوا میبرد و اگر خواهد بقدم میرود و حاجت طعام و شراب ازو برداشت. او انسی است ملکی و ارضی است. سمائی و خدایتعالی دشمنی مسلط کرد برایشان تا آن پادشاه و زنش را بکشت. و ایشانرا در آن بستان انداخت تا سباع ایشانرا بخوردند، و قوم او را بکشت و خدایتعالی پس از او الیسع را به پیغمبری بفرستاد به بنی اسرائیل، و قوم بسیار با او ایمان آوردند، و او بأعباء نبوت قیام می نمود. تا آنکه که خدایتعالی او را با پیش خود برد.

سعید بن ابی سعید البصری روایت کرد از علاء البجلی، از زید مولى عون الظفاری، از مردی از اهل عسقلان که او گفت به اُردن میرفتم وقت گرم گاه مردی را دیدم او را گفتم یا هذاتو کیستی؟ جواب نداد بار دیگر پرسیدم گفت من الیاسم گفت لرزه بر اندام من افتاد که برجا مرا قرار نبود. گفتم بخدای بر تو که دعا کن تا خدای تعالی این رعد از من بردارد تا من سخن تو بتوانم شنیدن او دعا کردم من ساکن شدم در آن دعا هشت نام خدای بگفت یا بر\* یا رحیم یا حنان یا منان یا حی\* یا قیوم و دو نام بسریانی گفت که من ندانستم و دست بر میان دو کف من نهاد چنانکه برد و خنکی و راحت آن تا بدست های من برسد، او را گفتم یا رسول الله وحی آید بتو گفت تا خدای تعالی محمد را بفرستاد مرا وحی نیامد او را گفتم امروز چند پیغمبر زنده اند؟ گفت چهار دو در آسمان و دو در زمین. در آسمان عیسی و ادریس. و در زمین من و خضر. گفتم ابدال چندند در زمین؟ گفت شصت مردند پنجاه از عریش مصر تا کنار فرات باشند، و دو مرد بمصیبه، و دو مرد بعسقلان و شش در دیگر شهرها. هر که که خدای تعالی یکی را ببرد یکی ببدل پیار دبدعاء ایشان خدای تعالی باران فرستد، و بلا بگرداند. گفتند خضر کجا باشد؟ گفت بجزائر دریا. گفتم تو او را بینی؟ گفت آری. گفتم کجا؟ گفت بموسم. گفت این در عهدی بود که میان مروان حکم و اهل شام قتال بود او را گفتم چگوئی در مروان حکم؟ گفت تا کجا برند او را جباری غالی بود و طاغی بر خدای تعالی، آنان که در آن کارزار کشته می شوند قاتل و مقتول و حاضر بدوزخند. گفتم من حاضر بوده ام وقتی ولیکن نه تیری انداخته ام و نه تیغی زده ام و نیزه ای و

\*میان کرات برای آنها ممکن بوده است و سه هزار سال پیش بجائی رسیدند که مردم زمین باید پس از این بدان رسند، و الله العالم و در قرآن کریم اشاره برفتن الیاس باسمان نیست.

اکنون توبه می کنم با خدا یعنی تعالی که بامثال این جایگاه حاضر نشوم . گفت نیک میکنی همچین کن . گفت مادرین بودیم که دو نان در پیش ما بنهادند از شیر سفیدتر مرا گفت بخور من و او از آن دو نان یکی ونیم بخوردیم و آن نیمه دیگر از پیش ما برداشتند من ندانم تا که نهاد و که برداشت ، و اوشتری داشت چرا میکرد و شتر بیامد بی آنکه کسی بیاورد او را و فروخت و ایلیاس برو نشست من گفتم یا رسول الله من در خدمت تو بیایم و باتو می باشم مرا گفت تو با من نتوانی بودن گفتم من مردی مجرّم زن ندارم و فرزند ندارم . گفت برو و زنی بکن ، و از چهار زن احتراز کن از آنکه نشوز کند و خلع کند و ملامت کند و مبارات کند ازینان احتراز کن و ازینان گذشته آنرا که خواهی بزنی کن . گفتم من ترا کی بینم ؟ گفت اگر اتفاق افتد بینی آنکه از چشم من فروشد ندانم تا کجا رفت فذلك قوله :

( وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ) حق تعالی گفت ایلیاس از جمله پیغمبران فرستاده است . جمله قرءاء بقطع آلف خواندند مگر ابن عامر که أوبألف وصل خواند و أالف در درج بیفکند « إِنَّ إِلْيَاسَ » بمثابت آلف که بالام تعریف باشد .

( إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ) چون گفت قومش را که از خدای نترسید .

( أَتَدْعُونَ بَعْلًا ) این بت را میخوانید و میپرستید که بعل نام او است ، و گفتند بعل بلغة یمن رب باشد ، و این قول قتاده و مجاهد و عکرمة و سدی است . و روایت سعید جیر از عبدالله عباس که گفت شنیدم از اعرابی که اومی گفت من بعل هذا الناقة أی من صاحبها ، و گفتند مدینه ایشان را بآن صنم بعلبک خواندند . قرءاء گفت بلغت هذیل بعل سید باشد ، و شوهر را از آنجا بعل گویند ( وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ) ورها کرده اید خدایرا که نیکو ترین آفریدگاران است .

( اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ ) حمزه و کسائی و خلف خواندند و یعقوب بنصب الله و رب در هر دو جای ، و این روایات حفص است از عاصم ، و دیگران مرفوع خواندند بر ابتداء و خبر یعنی آن خدای که خدای شما است و خدای پدران نخستین شما .

( فَكَذَّبُوهُ ) بدروغ داشتند قوم ایلیاس او را ( فَلَمَّا هَمُّوا لَهُ لَحَضَرُونَهُ ) ایشانرا حاضر کنند در عذاب .

( إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ) الا بندگانی که ایشان عبادت کردند خدای را با خلاص

و بندگان پاکیزه بودند و مؤمن .

( وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ) ومارها کردیم اورا ثنای در آخرینان .  
 ( سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ ) سلام بر آل یاسین باد . ابن عامر و نافع و یعقوب خواندند  
 « آل یاسین » بمد و باقی قرءاء « إلیاسین » آنانکه « آل یاسین » خواندند گفتند معنی آن است  
 که علی آل محمد ، و یاسین نامی است از نامهای محمد ، و گفتند اهل قرآن . و آنان که « إلیاسین »  
 خواندند گفتند این لغتی است در ایلیاس چنانکه اسماعیل و اسماعین و میکائیل و میکائین و میکال  
 قال الشاعر :

يَقُولُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَمَّا جِينَا هَذَا وَرَبِّ الْبَيْتِ إِسْرَائِيلَنَا

یعنی اسرائیل . فرءاء گفت جمع ایلیاس کز ید و زیدین یعنی ایلیاس و قومش پنداری هر  
 یکی را ازیشان ایلیاس نام بود ، و گفتند مراد ایلیاسین است به نسبت چنانکه گویند هؤلاء  
 الاشعرون والمهلبون بحذف ياء أنسب ، والاصل الأشعريون والمهلبيون قال الشاعر :

« قَدْنِي مِنْ نَصْرِ الْخَبِيثِينَ قَدِي ،

أراد الخبيثين ، و در مصحف عبدالله مسعود هست و « إن إدريس لمن المرسلين سلام علي

آل ادراسين » .

( إِنَّا كَذَّبُكَ نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ ) ما چنین جزا دهیم نیکوکاران را .

( إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ) که ایلیاس از جمله بندگان مؤمن است . قوله :

وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۴) إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۵) إِلَّا

و بدرستیکه لوط هر آینه از پیامبران بود هنگامیکه رهانیدیم او و کسانش را همگی مگر

عجوزاً في الغابرين (۱۳۶) ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ (۱۳۷) وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ

بیرزن اورا که بود در باقی ماندگان پس هلاک کردیم دیگران را و بدرستیکه شما میگذرید

عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (۱۳۸) وَ بِاللَّيْلِ أَفْلاً تَعْقِلُونَ (۱۳۹) وَإِنْ يُوسُفَ لَمِنَ

بر منازل ایشان صبحگاهان و شب آیا پس تعقل نمیکنید و بدرستیکه یونس هر آینه از

الْمُرْسَلِينَ (۱۴۰) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۴۱) فَسَاهَمَ فَكَانَ

فرستادگان است چون بگریخت از قوم بسوی کشتی که پر از آدم بود پس قرعه زدند آنها پس بود

مِنَ الْمُدْحَضِينَ (۱۴۲) فَأَلْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلْهِيمٌ (۱۴۳) فَلَوْلَا

از قرعه افتادگان پس انداختند اورا بدریا پس فرو برد اورا ماهی و او مستحق ملامت بود پس اگر نبود

أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسْبِحِينَ (۱۴۴) لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴۵)

که او (یونس) بود از تسبیح کنندگان هر آینه درنگ کرد در شکم ماهی تا روزیکه برانگیخته شوند

فَبَذَلْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ (۱۴۶) وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (۱۴۷)

پس افکندیم او را در صحرا و او بیمار بود و رویانیدیم بر او درختی که کدو بود

وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (۱۴۸) فَأَمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى

و فرستادیم او را بسوی صد هزار کس یا زیاده از آن پس ایمان آوردند پس بر خورداری دادیمشان تا

حِينٍ (۱۴۹) فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ (۱۵۰) أَمْ خَلَقْنَا

هنگام پس طلب کنی از ایشان آیا مرپروردگار ترا دخترانست و مرایشانرا پسران یا آفریدیم ما

الْمَلَائِكَةَ إِنَّا نَاثِرٌ وَ هُمْ شَاهِدُونَ (۱۵۱) أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقَهُ لُونٌ (۱۵۲)

فرشتگان دختران و ایشان حاضر بودند آنوقت آگاه باش که کافران از دروغ خود هر آینه میگویند

وَلَدَ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَافِرُونَ (۱۵۳) أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ (۱۵۴)

فرزند آورد خدا و بد رستیکه آنها هر آینه دروغ گویانند آیا برگزید دختران را بر پسران

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱۵۵) أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۵۶) أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ

چيست شمارا چگونه حکم میکنيد آیا پس پند نمیگیريد آیا مر شماراست حجتی

مُبِينٌ (۱۵۷) فَأَتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۵۸) وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ

هویدا پس بیاريد کتاب خودرا اگر هستيد راست گويان و گردانيدند میان خدا و میان

الْجَنَّةِ نَسَبًا وَ لَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۹) سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا

جنیان خویشی را و بتحقیق میدانند جنیان که ایشان هر آینه حاضر شدگانند پاک است خدا از آنچه

يَصِفُونَ (۱۶۰) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۱) فَإِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ (۱۶۲)

وصف میکنند مگر بندگان خدا که خالص هستند پس بد رستیکه شما و آنچه میپرستيد

مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ (۱۶۳) إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ (۱۶۴) وَ مَا مِنَّا

نیستيد، شما بر او تباه کنندگان مگر آنکه اوست در آينده آتش را و نيست از ما کس

إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ (۱۶۵) وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ (۱۶۶) وَ إِنَّا لَنَحْنُ

مگر اورا جایگاه است دانسته شده و ما هرآینه باشیم از صف زدگان و بدرستیکه ما هرآینه از

الْمُسَبِّحُونَ (۱۶۷) وَ إِن كَانُوا لَيَقُولُونَ (۱۶۸) لَوْ أَن عِنْدَنَا ذِكْرًا مِّنَ

تسبیح کنندگانیم و بدرستیکه کفار بودند می گفتند اگر بودی نزد ما کتابی از

الْأُولَئِن (۱۶۹) لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۱۷۰) فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ

پیشینیان هرآینه بودیم از بندگان خدای پاک از شرک پس کافر شدند بقرآن پس زود باشد

يَعْلَمُونَ (۱۷۱) وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (۱۷۲) إِنَّهُمْ

که بدانند و هرآینه پیشی گرفت سخن ما مر بندگان را که فرستادگانند بدرستیکه ایشان

هَلُمُّ الْمَنْصُورُونَ (۱۷۳) وَ إِن جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (۱۷۴) فَتَوَلَّ

هرآینه یاری کرده شدگانند و بدرستیکه لشکر ما هرآینه آنها غلبه کنندگانند پس روی گردان

عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ (۱۷۵) وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۶) أَفَبِعَذَابِنَا

ارایشان تاهنگام قتال و بین ایشان را پس زود باشد که ببینند فتح را آیا پس بعذاب ما

يَسْتَعْجِلُونَ (۱۷۷) فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ (۱۷۸)

شتاب کنند پس چون فرود آید بمنازل ایشان پس بد است صباح بیم داده شدگان

وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ (۱۷۹) وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۸۰) سُبْحَانَ

و روی بگردان از ایشان تاهنگام معین و بین پس زود باشد که به بینند پاک است

رَبِّكَ رَبُّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۸۱) وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (۱۸۲) وَالْحَمْدُ

پروردگارتو پروردگار غالب از آنچه وصف میکنند و درود بر فرستادگان و ستایش

لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (★)

مرخدای را است که پروردگار جهانیان است

قوله تعالی (وَ إِن لَّوُطًا لِّلْمُرْسَلِينَ) حق تعالی گفت لوط از جمله پیغمبران

است (إِذْ نَجَّيْنَاهُ) آنکه که برهانیدیم او را و اهلس را یعنی اهل دینش را از عذابی که



کافران را کردیم درعهد او ، وقصه آن رفته است .

(إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ) (إِلَّا) پیر زنی که از جمله اهل او بود که او را نیز هلاک کردیم در میان هالکان . برای آنکه کافره بود همچون ایشان ، و گفتند خود زن او بود ، و غابر هم ماضی بود وهم باقی ، و اینجا مراد باقی است . یعنی باقی بودند در عذاب .

(ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ) پس دمار بر آوردیم از دیگران ، و دمار هلاک بود . آنگه تنبیه کرد ایشانرا و گفت :

( وَإِن كُنتُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ) شما بر ایشان میگذرید و بر شهرهای خراب ایشان بامداد ، و نصب « مصبحین » بر حال است .

( وَ بِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ ) و نیز شب میگذرید عقل ندارید . یعنی عقل را کار نمی بندید . آنگه حدیث یونس کرد و گفت :

( وَإِن يُونسَ لَمِنَ الْمُرْتَلِبِينَ ) یونس از جمله پیغمبران است .

( إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ) چون باز گریخت با کشتی پر از مردم . عبدالله عباس گفت که یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ قوم را وعده عذاب داد و از میان ایشان برفت چون ایشان ایمان آوردند و خدای تعالی عذاب از ایشان برداشت او ندانست که ایشان ایمان آورده اند چون بشنید مشور شد (۱) از آن و از خجالت بامیان قوم نشد رو بجانب دریا نهاد و در کشتی نشست که در او مردم بسیار بودند و مال بسیار بود کشتی بایستاد و نرفت ملاحظان گفتند در میان ما بنده ای گریخته است و عادت کشتی این است که چون بنده گریخته ای در او باشد نرود . یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت همچنین است آن بنده گریخته منم اگر خواهید کشتی برود و شما را سلامت بود مرا بدریا افکنید گفتند حاشا لله که تو بنده گریخته باشی ما بر تو سیمای صالحان می بینیم ما تو را بدریا نیفکنیم ، آخر گفتند قرعه برفکنیم از میان اهل کشتی تا نام که بر آید ؟ قرعه برفکنند چند بار بنام یونس بر آمد و ذلك قوله :

( فَسَاءَ مَا فَكَّرَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ) و مساهمه مقارعه باشد . و قرعه ایشان بر شکل تیری

بود . گفتند یونس با ایشان قرعه زد از جمله مدحضان آمد . یعنی از جمله مقرعان آمد و مغلوبان .

من قولهم أدرحضت حجتهم إذا بطلتها ومنه قوله «حجتهم داحضة» وأصله من دحضت رجله إذا زلقت ،

ومنه قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ «يوم تدحض فيه الأقدام» یعنی قرعه بر او افتاد و حجت بر او متوجه شد . او را

بر گرفتند تا بدریا اندازند . خدای تعالی وحی کرد بماهی که دریاب بنده مرا یونس را ، و نگر تا پوست او را نخراشی و او را هیچ رنج نرسانی که او طعمه تونیست . من شکم تو زندان او خواهم کرد روزی چند آنجا که او را بکنار کشتی بردند ماهی بیامد و دهان باز کرد از آنجا بگردانیدند گفتند چون بدریاش می فکنیم شاید تا بدهان ماهی درنهمیم باز دیگر جانب بردند او را ماهی بیامد و دهان باز کرد گفتند همانا روزی او است او را بینداختند و ماهی او را فرو برد ، وذلك قوله :

( فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ) فرو برد او را ماهی ، والالتقام افتعال من اللقمة و اللقم فعل بمعنى مفعول يقال : لقمتم الطعام والنقمة وألقمته غیری . «وهو ملیم» أي مستحق للملامة يقال الأم الرجل إذا أتى بما يلام عليه واذم إذا أتى بما يذم ، ملیم آنکس باشد که کاری کند که به آتش ملامت کنند .

( فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ) گفت اگر نه آنستی که او از جمله تسبیح کنندگان بودی و تنزیه گویندگان من در حال رخا و خواری . عبدالله عباس گفت از جمله نماز کنندگان مقاتل گفت از جمله مخلصان و مطیعان . سعید جبیر گفت آن خواست که او گفت آن ساعت من قوله « لا إله إلا أنت سبحانك إنني كنت من الظالمين » و قول اول بهتر است برای لفظ «کان» حسن بصری گفت نجات او بعملی صالح بود که پیش از آن کرده بود .

( لِلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ) در شکم آن ماهی گور اوشدی .  
( فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ) گفت ما او را بزمین صحرای خالی از درخت بینداختیم و او بیمار بود . و «عراء» زمینی باشد عاری و خالی از درختان و نبات ، وقال الشاعر :

تَرَكَ النَّعَامَ بَيْضَهَا بِالْعَرَاءِ      صَارَ لِلْأَحْيَانِ حَاضِنَ الْعَنْقَاءِ (۱)  
وقال آخر :

كَبَّرَ كِتَابَ بَيْضَهَا بِالْعَرَاءِ      وَ مُلْبِسَةَ بَيْضِ أُخْرَى جَنَاحًا (۲)  
وقال آخر :

وَرَفَعْتُ رَجُلًا لَا أَخَافُ عِثَارَهَا      وَ تَرَكَتُ بِالْبَلَدِ الْعَرَاءِ ثِيَابِي (۳)

- 
- (۱) شتر مرغ که تخم خود را در بیابان رها کند و در همان حال پرستار عنقاء گردد .  
(۲) مانند آنکه تخم خود را در بیابان رها کند و تخم دیگری را زیر بال خود گیرد .  
(۳) پائی که از لغزش آن نمیترسیدم برداشتم و جامه های خود را در بیابان رها کردم یعنی آنچه داشتم گذاشتم و هجرت کردم .

آنکه بیرون آمد از آنجا چون مرغ بچه ای که براو موی نباشد و در حال از شکم مادر بیرون آمده باشد . مقاتل حیّان گفت سه روز بماند در شکم ماهی ، و عطا گفت هفت روز . ضحاک گفت بیست روز . سدی و کلبی و مقاتل سلیمان گفتند چهل روز .  
 ( وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ) ما برویانیدیم بر او گفتند « له » و قیل « عنده » واولی تر آنست که بر ظاهر حمل کنند چومعنی آن است که آنبتنا شجرة مظلة علیه یعنی درختی که براو سایه فکند چواندام او بمانند گوشتی سرخ شده بود و پوست تنک کرده اگر آفتاب براو آمدی بسوختی او را . حقتعالی درختی از کدو برویانید براو . عبدالله عباس و حسن و مقاتل گفتند یقطین هر درختی باشد که ساق ندارد و بر گهای او پهن باشد و در زمستان بماند چون کدو و خیار و بادرنک (۱) و بطیخ و حنظل . گفتند هویفعل من قطن بالمكان إذا أقام به اقامة غیرطویلة ، چون مقامی کند نه دیر قطن گویند و هو قاطن من قطان البلد . مقاتل حیّان گفت در سایه ای بنشست و خدای تعالی بز کوهی را بجهانید تا هر وقتی بیامدی او را شیردادی . وقال امیة بن ابي الصلت في هذا المعنى .

فَأَنْبَتَ يَقْطِينًا عَلَيْهِ بِرَحْمَةٍ مِنْ اللَّهِ لَوْلَا اللَّهُ الْقَبِي ضَاحِيًا (۲)  
 ( وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ) گفت او را بفرستادیم بصد هزار مرد روا بود که این پیش از حبس بوده باشد (۳) و اگر بر این حمل کنند تقدیر بر آن باشد که وقد أرسلناه . عبدالله عباس گفت او را پس از حبس برسالت فرستاد با أهل نینوا و ایشان بالای صد هزار مرد بودند . فذلك قوله « وأرسلناه إلى مائة ألف أو يزيدون » زیاده صد هزار . عبدالله عباس گفت « أو » بمعنی او است چنانکه شاعر گفت :

فَلَمَّا اشْتَدَّ أَمْرُ الْحَرْبِ فِينَا تَأْمَلْنَا رِبَاحًا أَوْ رُزَامًا (۴)

مقاتل گفت بل یزیدون « او » بمعنی بل است ، و بعضی دیگر گفتند برای ابهام بر مخاطب گفت چنانکه یکی از ما گوید اكلت اليوم زبدًا أو تمرًا و این نه برای آن گوید که شك باشد

(۱) بادرنک نوعی خیار است خوشبوی و بادرنکبویه سبزی است که بوی بادرنک دارد

(۲) رویانیدبر یونس درخت کدوئی برحمت خود و اگر کار خدا نبود در آفتاب تابان میافتاد

(۳) اگر ترتیب ذکری را نشانه ترتیب واقعی قرار دهیم معنی آن است که اول او گرفتار ماهی

شد و نجات یافت پس از آن سوی نینوا فرستاده شد چنانکه در تورات است و قول ابن عباس نیز . و مؤلف فرماید شاید فرستادن او به نینوا پیش از گرفتاری او باشد و در اینصورت محتاج بتقدیر کلمه قد باشیم

(۴) چون کار جنگ سخت شد نگرستیم رباح و رزم را .

در آنچه خورده باشد این هر سه وجه محتمل است (۱) تا «أو» بمعنی شك نباشد آنکه دبرزیده برصد هزار خلاف کردند: عبدالله عباس ومقاتل گفتند بیست هزار بودند. حسن و ربیع گفتند سی هزار بودند. مقاتل حین گفت هفتاد هزار بودند.

( فَأَمَّنُوا ) ایمان آوردند عندآن که آثار وعلامات عذاب دیدند درحالی که بعد إلباء نبودند چواگر بعد إلباء بودندی ایشانرا موقع نبودی وواقع نبودی بروجبهی که بآن مستحق ثواب بودندی ( فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ) ایشانرا برخورداری دادیم تا بوقت آجالی که مضروب بود ایشانرا.

( فَأَسْتَفْتِيهِمْ ) آنکه حق تعالی رسول را گفت یا محمد پیرس از ایشان پرسیدن تقریع و ملامت و تقریر ایشان برخطا ( أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ ) خدای تعالی گفت پیرس ایشانرا برطریق فتوی. یقال: استفتیت فلاناً ای طلبت منه الفتوی فأفتانی. «استفتاء» فتوی پرسیدن باشد و إفتاء فتوی کردن واسم از او فتوی وفتیا بود، وفتوی حکم کردن باشد. پیرس از ایشان که چرا چنین حکم کردید که خدای را دختران باشد و شما را پسران.

( أَمْ خَلَقْنَاهُم مِّنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَّا نَآئِمٌ ) یا ما فرشتگانرا بخلقت مادگان آفریدیم و ایشان حاضر بودند. این آیت رد است برمشرکان عرب چون گفتند «الملائكة بنات الله» فرشتگان دختران خدایند.

( أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ آفِكِهِمْ لِيَقُولُونَ وَوَلَدَ اللَّهُ ) گفت ایشان از دروغ محض و سخریه بروجبهی میگویند که خدای را فرزند است و خدای فرزند زاد، و الافك صرف الحدیث عن وجهه ( وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ) وایشان دراین خبر که میگویند دروغ زنند.

( أَوْصَفَىٰ الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ) جمله قراء خواندند اصطفی بقطع الالف علی انها ألف الاستفهام، و ألف افتعال حذف کرد تا دوهمزه مجتمع نشود. صورت استفهام باشد و معنی تقریع و تقریر الاورش و إسماعیل عن نافع وأبوجعفرهم چنین که ایشان إصطفی خواندند علی الخبر بألف وصل که بابتداء مکسور باشد و دردرج ساقط برقرات ایشان. این کلام مشرکان است که گفته اند «ولدا لله» و بزقرات أول از کلام خدای باشد رداً علی المشرکین القائلین به. حق تعالی گفت برسبیل تقریع برایشان که حق تعالی گزید دختران را بر پسران، برای

(۱) ذکر عدد باستقصای تام در وقتی که حاجت بآن نباشد خلاف فصاحت است چنانکه فرماید

یونس را بشهری فرستادیم که صد و بیست و دو هزار و نهصد و چهل و یک نفر ساکن داشت و در این گونه موارد بیک عدد بزرگ بی کسر و زیاده اکتفا باید کرد.

خود اختیار کرد دختر و برای شما اختیار پسر. بهتر شما را داد و بدتر برای خود خواست. آنکه هم بر سبیل انکار گفت :

( مَا لَكُمْ ) چه بوده است شما را ( كَسِيفَ تَحْكُمُونَ ) و این حکم چگونه میکنید  
چو در حکمت روا نبود که حکیم با آنکه داند و شناسد بد اختیار کند بر نیک با آنکه بآدله عقل  
درست شده است که محال است که او را فرزند باشد . چو فرزندان آنرا باشد که او را زن  
باشد ، وزن آنرا باید که او مشتبهی بود ، و شهوت آنرا باشد که او را جسمی باشد محتاج . و  
خدای تعالی جل جلاله ازین منزّه است و قوله « أَصْطَفَى » همزه مفتوحه همزه استفهام است  
وَأَلْفِ افْتَعَالِ حذف کرد تا دو همزه مجتمع نشوند . أصل او اصطفى بوده است بر وزن افعل  
الآنست که تاء باطاء کردند تا مناسب باشد صادر در استعلاء و اطباق .

( أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ ) یا شما را حجتی هست روشن برین دعوی که میکنید .

( فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ) کتاب خود بیارید اگر راست میگوئید  
و این برای ظهور عجز ایشان می گوید . چون این معنی در هیچ کتابی نباشد ایشان منقطع  
الحجة شوند .

( وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ ) گفت این کافران جزاینکه گفتند که فرشتگان  
دختران خدایند گفتند خدایرا با جنیان نسبتی هست . حسن بصری گفت نسبت آن بود که  
ایشان شیطان را در عبادت بشریک خدای کردند . بعضی دیگر گفتند مراد آن است که  
ایشان گفتند خدای تعالی از جنیان زنی کرده است . بعضی دیگر گفتند مراد بجن در آیت  
فرشتگانند ، و ایشان را برای آن جن خوانند که از چشم ما پوشیده اند چون دیوان و بر این  
قول نسبت این است که گفتند « الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ » آنکه گفت ( وَ لَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ  
لَمُحْضَرُونَ ) مجاهد گفت معنی آن است که جنیان دانند که قائلان این مقاله بعد از  
دوزخ حاضر خواهند آمدن . آنکه حق تعالی خویشان را از این تنزیه کرد گفت :

( سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ) منزّه است او از این اوصاف که ایشان می گویند . آنکه

استثناء کرد از اینان آنانرا که این نگفتند گفت :

( إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ) الا بندگانی خدای را مخلص . آنکه گفت :

( فَأَيُّ كُفْرٍ وَمَا تُعْبُدُونَ ) شما که مشرکانید و معبودان شما که اَصْنَامُ و بتان .

( مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ) شما همه بیکجای اینانرا بفتنه و کفر و ضلال نبرید و

مفتون و مغرور نکند الا آنکس را که اهل دوزخ باشد . یعنی الا شقی دوزخی که اختیار دوزخ کرده باشد بر بهشت ، و در سابق علم ما رفته باشد که او از اهل دوزخ است و ملازم عذاب دوزخ خواهد بودن بغرور شما مغرور نشود ، و بفتنه شما مفتون ، و باضلال شما ضال و فتنه و افتنه هر دو لغت است اول لغت حجاز است دوم لغت نجد .

( وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ) آنکه گفت بگو ای جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ را تا این کافرانرا بگوید که هیچ فرشته نیست از جمله فرشتگان والا او را مقامی معلوم هست و جای و پایه و منزلتی که از آنجا تعدی نیارد کردن ، و آنکه چنین باشد بنده باشد مربوب واقف عند حد خود او نه خدای باشد ، و نه دختر و فرزند خدای :

( وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ ) و بگوی که ما در عبادت اوصف کشید گانیم .

( وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ) و ما او را تسبیح کنند گانیم ، و آنان که باین صفت

باشند بندگان اسیر و ذلیل و خاشع باشند ، عبدالله عباس گفت بر آسمان هیچ مقداری بدستی (۱) نیست والا بر او فرشته است خدای تعالی را تسبیح کننده یا نماز گزارنده . آنکه حکایت کلام اهل مکه کرد از کافران .

( وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ ) أي و اینهم کانوا ليقولون « إن » مخففة است از ثقیله « ولام »

در خبر او ملازم باشد . و این کافران مکه می گویند که اگر ما را کتابی بودی که در آنجا ذکر او لینان و علم گذشتگان بودی ما نیز از جمله بندگان خالص بودمانی . یعنی سبب آنکه ما ایمان نمی آریم این است .

( فَكَفَرُوا بِهِ ) گفتند در کلام حذقی و اضاماری هست ، و التقدیر کذبوا فیما قالوا

فقد آتیناهما الكتاب فکفروا به . گفت دروغ گفتند درین دعوی که کردند که ما کتاب به ایشان فرستادیم بآن کافر شدند و ایمان نیاوردند . آنکه بر سبیل تهدید گفت : ( فَسَوْفَ يَعْتَمُونَ ) بدانند روز قیامت اینکه کردند چون جزاش بیابند .

( وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا ) گفت سابق شد سخن ما بندگان فرستاده ما از پیغمبران

و آن کلمه چیست آنکه گفت :

( إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ) و آن آنست که من حکم کردم که ایشان مؤید و مظفر و

(۱) یعنی يك و جب جای نیست مگر در آن فرشته ایست و لازم نیست هر کس در فضا سیر کند یا در

کرات آسمانی فرود آید فرشتگان را بچشم ببند چنانکه فرشتگان را در زمین هم نمی بیند بلکه فرشتگان موجودات غیبی هستند از عالم روحانی مانند روح در بدن انسان .

منصور باشند ، و گفتند کلمه آن است که گفت « کتب الله لأغلبن<sup>۱</sup> أنا ورسلي » .  
 ( وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ) و لشکر ما بر حقیقت غالب ایشان باشند . و « لام » فی قوله  
 « لهم » فی الموضعین لام تأکید است که در خبر « إن » شود نه لام جار .  
 ( فَتَوَلَّ عَنْهُمْ ) یا تَجَرَّ إِعْرَاضَ كُنْ اَزِیْنَانِ تا بوقت آن که ترا من قتال فرمایم ، و  
 گفتند « حین » مراد قیامت است . یعنی رها کن اینان را که من خود بقیامت انتقام کشم . عبدالله  
 عباس گفت یعنی وقت مرگ ایشان بعضی دیگر گفتند تا بوقت آن که من صلاح دانم و « حین »  
 عبارت است از وقت نامعین .

( وَأَبْصِرْهُمْ ) بین ایشان را . چنانکه ما گوئیم بچشم کن او را تا وقت انتقام بازشناسی  
 او را . و گفتند بین ایشان را در وقت عذاب . یعنی ایشان را اکنون چه بینی وقت عذاب بین  
 که چگونه ذلیل و مهین باشند ، و گفتند أَبْصِرْهُمْ بِقَبْلِكَ : بدل بشناس اینان را که اینان عذاب  
 من بینند .

( أَفَدِعِ عَذَابِنَا یَسْتَعْجِلُونَ ) بعد از ما استعجال میکنند و شتاب مینمایند؟  
 ( فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ ) چون عذاب بساحت و پیرامن ایشان فرود آید ( فَسَاءَ صَبَاحُ  
 الْمُنْتَذِرِينَ ) بد شود بامداد آنان که ایشان را بعد از ما بترسانیده باشند .  
 ( وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ) بر آن تفسیر که گفته آمد .  
 ( سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ ) منزّه است خدای تعالی که خداوند عزت  
 و منعت است (۱) از آنچه ایشان میگویند و وصف میکنند .

( وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ) و سلام بر پیغمبران باد .  
 ( وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ) شکر و سپاس مر خدای عالمیان را باد . انس مالک  
 روایت کرد که رسول ﷺ گفت چون بر من صلوات فرستید بر پیغمبران دیگر صلوات فرستید  
 که خدای تعالی میگوید « و سلام علی المرسلین » و قتاده چون این خبر روایت کردی این آیت  
 بخواندی . ابوسعید خدری روایت کرد که رسول ﷺ پیش از سلام در نماز این آیت بخواند  
 « و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین » اصبح نباته گفت از حضرت امیر المؤمنین صلوات  
 الله و سلامه علیه که او گفت هر که خواهد که بمکیال تمام مزد بستاند باید که آخر کلام او  
 که از مجلس برخیزد این باشد که بگوید « و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین » .

(۱) منعت هم بمعنی عزت است .

## سوره ص

بدانکه این سوره مکی است و عدد آیات او در عدد بصریان هشتاد و پنج آیت است ، و در عدد کوفیان هشتاد و هشت ، و در عدد باقی قرآء هشتاد و شش . و هفتصد و سی و دو کلمه است . و سه هزار و بیست و نه حرف است . و روایت است از اَبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که اوسوره «ص» بخواند خدای تعالی او را چندان مزد دهد که وزن کوههایی که با او در تسبیح کردند ، و او را نگاهدارد از گناهان صغیره و کبیره .

## سورة ص ثمان وثمانون آیه وهی مکیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

ص (\* ) وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ (۲)

سوگند بصاد و قسم بقرآن که صاحبشرف است بلکه آنانکه کافر شدند در تکبرند و سرکشی

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ (۳) وَ عَجِبُوا

بسا هلاک کردیم از قرنها پیش از ایشان از امتهای ماضیه پس ندا کردند و نبود آن هنگام گریختن و عجب داشتند

أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۴) أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ

اینکه آمد ایشانرا بیم کننده از آنها و گفتند کافران این جادوئی است دروغ گو آیا گردانیدند خدایان را

إِلْهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ (۵) وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ آمَسُوا

خدائی یگانه بدرستیکه این هر آینه چیزی است عجیب و روان شدند اشراف از آنها اینکه بروید

وَ اصْبِرُوا عَلَى الْهَتِّكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ (۶) مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي

و صبر کنید بر پرستش خدایان خود بدرستیکه این هر آینه چیزی است که خواسته شود هرگز نشنیدیم باین در

الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ (۷) ءَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ

مذهب باز پسین نیست این مکر بافتنی آیا فرستاده شد بر محمد قرآن از میان ما بلکه ایشان در شکند



مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوْقُوا عَذَابِ (۸) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ  
از قرآن بلکه هنوز نچشیده‌اند عذاب مرا یا نزد ایشان است خزینه‌های رحمت پروردگار تو که غالب

الْوَهَّابِ (۹) أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي  
بخشنده است آیا آنها راست پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست پس باید بالا روند از چیزی که

الْأَسْبَابِ (۱۰) جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ (۱۱) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ  
سبب بالا رفتن است لشکرها زبون از موضع بدر شکسته شده از آن گروه تکذیب کردند پیش از مشرکان گروه

نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (۱۲) وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ لَيْكَةِ أُولَئِكَ  
نوح و عاد و فرعون که خداوندان میخها بودند و قوم ثمود و قوم لوط و یاران بیسه که قوم شعیب‌اند آنها

الْأَحْزَابِ (۱۳) إِنَّ كُلَّ إِذٍ كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ (۱۴) وَمَا يَنْظُرُ  
گروهی‌اند . نبود هیچک از آنها مگر تکذیب کرده پیمبران را پس سزاوار عقوبت‌اند و انتظار نمی‌کشد

هُؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقِ (۱۵) وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْعَانًا  
این گروه مگر يك فریادی را نیست این فریاد را هیچ رجوعی و گفتند خدای ما بشتاب برای ما نامه مارا

قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ (۱۶) إِصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ  
پیش از روز حساب صبر کن یا محمد بر آنچه می‌گویند و یاد کن بنده ما را داود را که خداوند قدرت بود

إِنَّهُ أَوْابٌ (۱۷) إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ (۱۸)  
بدرستی که او رجوع کننده است بدرستی که ما رام کردیم کوهها را با او تسبیح می‌کردند هنگام شب و روشنی روز

وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ (۱۹) وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلْ  
و مرغها را که جمع شدند همه را او بازگشته بودند و محکم کردیم پادشاهی او را و دادیم او را حکمت و کلامی

النِّطَابِ (۲۰) وَ هَلْ أَتَيْكَ نَبِؤُا النَّخْصِمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا  
خالص از التباس و آیا آمد ترا خبر آن دو گروه که خصومت کردند و قتی که بالا رفتند در محراب چون در آمدند

عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَهُمَا  
بر داود پس بترسید از آنها گفتند مترس از ما ما دو دشمن یکدیگریم ستم کرد بعضی از ما بر بعضی پس حکم نما

يُنِنَا بِالْحَقِّ وَلَا تَشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲) إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ

میان ما براستی و جور مکن در حکمها و ره بنما ما هارا بسوی راه راست بدرستی که این برادر من اوراست

تَسْعُ وَتَسْعُنَ نَعْجَةً وَبِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ (۲۳)

نود و نه میش و مراست يك میش پس گفت بگردان مرا کفیل میش و غلبه کرد مرا در خطاب

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي

گفت داود بتحقیق که ستم کرد ترا بخواستن میش تو بمیش های او و بدرستی که بسیاری از شریکان ستم میکنند

بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ

برخی آنها بر برخی مگر آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته و اندکی اند میان مردم و دانست داود

أَنَّمَا فَتَنَاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ (۲۴) فَغَفَرَ لَهُ ذَلِكَ

جز این نیست آزمودیم او را پس آمرزش خواست خدایش را و افتاد رکوع کننده و پشیمان پس آمرزیدیم او را این چنین

وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ (۲۵) يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً

و بدرستی که مراوراست نزد ما هر آینه نزدیکی و نیکی بازگشت ای داود بدرستی که ما گردانیدیم ترا جانشین

فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

در زمین پس حکم کن میان مردمان بر راستی و پیروی مکن خواهشهای را پس گمراه سازد ترا از راه خدا

إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶)

بدرستی که آنانکه گمراه شوند از راه خدا مرایشان راست عذابی سخت بجهت آنکه فراموش نمودند روز جزا را

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ

و نیافریدیم ما آسمان و زمین را و آنچه میان آنهاست باطل این است گمان آنانکه کافر شدند پس وای

لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷) أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ

بر آنانکه کافر شدند از آتش ما میگردانیدیم آنانکه گرویدند و کردند کار شایسته ها مانند تباهکاران

فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸) كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ

در زمین یا میگردانیدیم پرهیزکاران را مانند بدکاران کتابی که فرستادیم آنرا بسوی تو برکت داده شده

لِيَذَّبُرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۹)

تا تفکر کنید در آیاتش و تا پند گیرند صاحبان عاقلها .

قوله تعالی (ص ۱۱ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ) مفسران خلاف کردند در معنی این کلمه. نافع الأزرَق عبدالله عباس را پرسید که «ص» چه باشد گفت نام دریائی است که در مکه بود و عرش خدای جل جلاله برو بود. آنکه گفت که نه شب بود و نه روز، و ذلك قوله «وكان عرشه على الماء» سعید جبیر گفت نام دریائی است که خدای تعالی خلقان را باو زنده کند بین النفتخین ضحاک گفت اشارت است که خدای تعالی کرد باو سوگندی (۱) و او نامی است از نامهای خدای تعالی جل جلاله. محمد بن کعب گفت فاتحه نامهای خدای است که اوّل آن «صاد» بود چون صمد و صانع و صادق، و گفتند نام سوره است. و گفتند اشارت است بصدود و إعراض کافران از قرآن. جمله قرآء «صاد» خوانند با سکن دال، و در شاذ حسن بصری و ابن ابی إسحاق صاد بکسر دال امر من المصاداة وهي المعارضة. یعنی معارضة کن قرآن را بعملت، و أوامر و نواهی او کار بند. و عیسی بن عمر خواند «صاد» بفتح الدال حرّ کہا إلى اخفّ الحركات عند التقاء ساکنین، و گفتند نصب است براغراء. أهل اشاره گفتند فعل ماضی است ای صاد محمد ﷺ قلوب العارفين بالقرآن، محمد صید کرد دلهای خداشناسان را بقرآن «و القرآن» «واو» قسم است «ذی الذکر» عبدالله عباس و مقاتل گفتند ذی البیان. خداوند بیان. ضحاک «ذی الذکر» ذی الشرف. بیانه قوله «وانه لذکرک و لقومک» و گفتند درو ذکر خداست جل جلاله. نحویان در جواب قسم خلاف کردند. بعضی گفتند محذوف است و تقدیر آن است که: لقد جاء الحق و ظهر، و گفتند حذف بلیغ تر است این جا از ذکر برای آنکه ذکر مقصور بوده است بر يك خبر، و حذف را صرف توان کردن با هر کاری مفخم معظم. بعضی دیگر گفته اند جواب آن است که «بل الذین کفروا» دلیل میکند برو، و التقدير و القرآن ذی الذکر لیس الامر علی ما قالوا «بل الذین». این قول قتاده است. فرآء و زجاج گفتند جواب قسم «کم» است فی قوله «کم أهلکنا» و التقدير لکم أهلکنا. لام بیفکند بطول الکلام، و مثله قوله «قد أفلح من زکیّها» و التقدير لقد أفلح، و بعضی دیگر گفتند جواب قسم آن است که گفت «إنّ ذلك لحقّ تخاصم أهل النار» با آنکه بعید است از اوّل کلام. آنکه اضراب کرد از این و گفت (بَلِ الذِّينِ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقِ) بل کافران در عزّة و حمیت و عصیان و مشاققه اند و عزّت منعت باشد از سر قدرت، و شقاق مشاققه باشد و مفارقت که این در شقی باشد و او در شقی، یعنی ایشان در جانبی اند و رسول در جانبی.

(۱) در مجمع البیان گوید قال الضحاک معناه صدق و در تفسیر طبری از ضحاک قال صدق الله و

ناچار در عبارت کتاب تصحیفی است و مراد همان است که طبری از ضحاک نقل کرده

( كَسَمَ أَهْلَكَنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرِينٍ ) گفت بر سبیل وعظ و تذکیر و بلاغ حجت بسی که ما هلاک کردیم پیش ایشان امتان را ، «من» اول ابتداء غایت است ، و دوّم تبیین ( فَنَادُوا ) ندا کردند بر سبیل استغاثه و فریاد خواستند ( لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ) و نبود وقت گریختن و خلاص . «لَات» در خلاف کردند . بعضی گفتند اصل اولابوده است تاء در روزیاده کردند چنانکه در ثمّ ثمت ورب ربّت ، قال أبو زبید الطائی :

طَلَبُوا مُصْلِحَنَا وَ لَاتَ أَوَانٍ فَاجَبْنَا أَنْ لَيْسَ حِينَ بَقَاءِ (۱)  
لات أوان بالجر قال الزجاج رواية المبرد بالرفع ، وروی أيضاً بالجر ، وقيل بني علی الكسر ، وقال آخر :

تذکرُ حُبّ لیلی لَاتَ حیناً وَأَمْسَى الشَّيْبُ قَدْ قَطَعَ الْقَرِينَا (۲)  
و معنی او لیس باشد آنکه در «حین» حرکت فتحه او ازدووجه باشد : إمّا لاء نفی جنس را باشد و تاء زیاده فهو بمنزلة قوله لارجل في الدار ، براین قول مبنی باشد . و إمّا «لَات» بیکجا بمنزلة لیس باشد و «حین» منصوب باشد بر خبر او و التقدير لیس هذا الحین حین مناص و آنکه دروقف او خلاف کردند : بیشتر نحویان وقف بر تاء کردند قیاساً علی نظائرهُ من ثمت وربّت . و کسائی وقف بر هاء کرد و گفت لاه . بعضی دیگر نحویان گفتند لاء نفی است بر قاعده خود و تاء در اول حین زیاده کردند کقول ابی و جزة السّعدی .

الْعَاطِفُونَ تَحِينَ مَا مِنْ عَاطِفٍ وَالْمُطْعِمُونَ زَمَانَ مَا مِنْ مُطْعِمٍ (۳)  
چنانکه تاء زیاده کردند در ألان فقالوا : اتلان . و منه حدیث ابن عمر : عبد الله عمر را کس پرسید از حدیث عثمان او طرفی از فضائل او بگفت (۴) آنکه گفت اذهب بها تلان إلى

(۱) خواستند آشتی کردن با مارا و هنگام آشتی نبود جواب دادیم که اکنون هنگام ماندن نیست

(۲) بیاد دوستی لیلی افتادی و هنگام آن نیست چون سپیدی موی دوست را جدا میکند .

(۳) مهربانی کنند آنگاه که مهربانی کننده نیست و طعام خوراند هنگامی که طعام دهنده نیست

(۴) در مجمع بحار الانوار که از کتب اهل سنت است آورده که عبدالله عمر برای مردی عذر

عثمان را میگفت که چرا در جنگ احد فرار کرد پس از آن این عبارت را گفت اذهب بها تلان

و در کتب دیگر آمده است که مردی با ابن عمر گفت ترا بخدا قسم میدهم که میدانی او در جنگ

احد گریخت و در جنگ بدر و بیعت رضوان حاضر نشد ابن عمر گفت اما گریختن او در روز احد خدا

فرمود «ولقد عفا الله عنهم» اما حاضر نشدن او در بدر چون دختر پیغمبر در خانه او بیمار بود . و جواب

سیم را نداد آنگاه آن عبارت گفت .

أصحابك . أراد الآن ، وقال الشاعر :

تولی قبل یومین حمانا و صلینا کما زعمت تلانا (۱)

و أبو عبید چنین گفت که من قصد کردم در مصحف عثمان بدیدم تحین موصول نوشته بود و بصریان بر آنند که موصول باید نوشتن چه تاء زیاده بر لاء است تأکید را . و قوله « مناص » متأخر من النوص وهو التأخر والبوص التقدم . يقال : ناص إذا تأخر وباص إذا تقدم

قال امرؤ القیس وقد جمعهما فی بیت :

أَمِنْ ذِكْرِ لَيْلِي إِذْ نَأَتْكَ تَنُوصُ فَتَقْصِرُ عَنْهَا خَطْوَةٌ وَ تَبُوصُ (۲)

و « مناص » مصدر است بمنزله مقام و در جز این جای شاید که موضع بود . عبد الله عباس گفت کفار مکه چون قتال کردند و کار سخت شدی بر ایشان گفتندی : مناص . یعنی بگریزی چون روز بدر عذاب بر ایشان فرود آمد بر عادت مکه گفتند مناص . خدای تعالی آیت فرستاد « ولات حین مناص (۳) » .

( وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ ) گفتند عجب داشتند از آنکه پیغمبری ترساننده و اعلام کننده بایشان آمد هم از ایشان ( وَقَالَ الْكَافِرُونَ ) کافران گفتند این جادویی دروغ زن است .

( أَجْمَلَ الْأَلْهَةَ إِلَهُهَا وَاحِدًا ) گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون جماعت مشرکان يك يك و دو دو در اسلام می آمدند مشرکان مکه برخاستند و پیش ابوطالب شدند و گفتند تو سید مائی و این پسر برادرت کار بر ما تنگ کرد ، و خویشان و اتباع ما بفریفت . ابوطالب حضرت رسول را حاضر کرد و بر سبیل وساطت میان ایشان سخنی می گفت رسول ﷺ گفت از من چه التماس می کنید ؟ گفتند خدایان ما را رها کن و ذکر ایشان ببدی مکن . رسول گفت

(۱) عبارت صحیح بیت چنین است

« تَوَلَّيْتُ قَبْلَ نَائِي دَارِي جَمَانَا وَ صَلَّيْنَا كَمَا زَعَمْتِ تَلَانَا »

یعنی عطا کن بمن ای جمانه ( نام زنی است ) پیش از دور شدن سرای من والان چنانکه وعده دادی بمن یار باش .

(۲) آیا از یاد لیلی وقتی دور شد فرمانندی يك گام پس میروی و يك گام پیش .

(۳) این تفسیر با آنکه یقین داریم سوره «ص» مکی است و جنگ بدر پس از هجرت بنظر صحیح

نمیرسد و حدیث ابوطالب مؤید آن است که در مکه نازل شد .

بر شما چه زیان است که مساعدت من کنید بیک کلمه که بآن کلمه عرب و عجم شما را منقاد شوند  
 ابوجهل گفت ما ترا بده کلمه مساعدت کنیم این آسان است . آنگه پرسید که آن کلمه  
 کدام است ؟ گفت آنکه بگوئید که « لا إله إلا الله » چون این بشنیدند بر میدند و گفتند  
 « أجعل الالهة الها واحداً » خدایان بسیار را يك خدای می کند محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) این همه خلائق را  
 يك خدای کجا کفایت باشد ( « إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ » ) این کاری سخت عجب است ، و  
 فعال بناء مبالغه باشد درفعال ، قالوا طویل وطوال ، وکبیر وکبار ، وعجیب ، وعجاب ، و  
 حدید وحداد . وأنشد الفراء : « يسمعها أمه الكبار » وقال آخر :

نَحْنُ بَدَلْنَا دُونَهَا الضَّرَابَا      إِنَّا وَجَدْنَا مَاءَهَا طَيَابَا (۱)

أراد في غاية الطيب ، وقال العباس بن مرداس :

« تَعْدُو بِهِ سَاهِبَةً سُرَاعَةً » (۲)

أي سريعة جداً . درشاد أبو عبد الله من السلمى وعيسى بن عمر خواندند « عجاب » بتشديد  
 واین بلیغ تر باشد از عجاب قال الله تعالى « ومكروا مكراً كِبَاراً » پس چنان است که أصل  
 فعيل باشد پس فعّال پس فعّال . وأنشد الفراء :

وَأَثَرْتُ إِذْ لَاجِي عَلَى لَيْلٍ حَرَّةٍ      هَضِيمِ الْحَشَا حَسَانَةَ الْمُتَجَرِّدِ (۳)

وأنشد أبو حاتم :

جَاؤَا بِصَيْدٍ عَجَبٍ مِنَ الْعَجَبِ      أَرَزِقِي الْعَيْنَيْنِ طَوَالَ الذُّنْبِ (۴)

( وَأَنْطَلَقَ الْوَلَدُ مِنْهُمْ ) برفتند این جماعت اشراف ، چون ولید مغیره و ابوجهل  
 وهشام و أبي وامية پسران خلف جمحی ، وعمیر بن وهب وعتبه و شیهه پسران ربیعہ ، وعاص بن  
 وائل وجماعتی بسیار که بنزدیک ابوطالب شدند بشکایت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون رسول ایشان را  
 دعوت کرد با کلمه شهادت گفتن ، گفتند ( أَنْ أَمْشُوا وَأَصْبِرُوا ) والتقدير فقالوا أَنْ أَمْشُوا  
 گفتند یکدیگر را که بروید و صبر کنید بر این خدایان خود ( « إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ » ) در  
 « هذا » خلاف کردند که اشارت بچیست . بعضی گفتند اشارت بآن است که گفت « واصبروا »

(۱) ما نزدیک آن چاه سخت برهم زدیم چونکه آب آنرا نیکو یافتیم .

(۲) مرکوب او را میبرد شتابان .

(۳) شبانه سفر کردن را ترجیح دادم بر اینکه شب در آغوش زنی آزاد بخواهم که میان باریک

و در برهنگی بسیار زیبا باشد .

(۴) شکاری آوردند بسیار شگفتانگیز ، کبودچشم ، دراز دم .

بصبر است . یعنی بروید و صبر کنید بر خدایان خود که از ما چنین می خواهند . یعنی خدای از ما این می خواهد . در این قول مشرکان جبر گفتند باشند تابع کفر هم قدری باشند . بعضی دیگر گفتند « هذا » اشاره است بکار رسول و دین او . یعنی این کاری است که برای او خواسته و ساخته و از آن پیش می رود او را .

( مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ ) ما نشنیدیم این حدیث در آخرینان . عبدالله عباس و کلبی و قرظی و مقاتل گفتند مراد ترسائی است برای آنکه ترسایان بیک خدای نگویند بسه خدای گویند . مجاهد و قتاده گفتند یعنی ملت خود و روزگار خود و دین قریش ( « إن هذا إِنْ لَا اخْتِلاقٌ » ) « إن » بمعنی نافی است . گفتند نیست این که می گوید « الا اختلاق » و هو افتعال من الخلق ، و آن دروغ فرو بافتن باشد . يقال : هذا الكلام مخلوق و مختلق و مخترق و مخترع إذا كان كذباً ، أو مضافاً إلى غیر قائله . یعنی محمد ﷺ این دروغ می گوید بر خدای و اشارت در « هذا » بقرآن است ، برای این ایهام روا نداشتیم که قرآنرا مخلوق خوانند جز که قرینه گویند با او که بدانند که مراد بمخلوق محدث است تا وصف نکرده باشند قرآن را بآنکه مشرکان گفتند (۱) ، و مثله قوله « إن هذا الا خلق الأولین » .

( ءَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا ) آنکه برسبیل انکار و تعجب گفتند این ذکر که قرآن است از میان ما همه برو فرود آمد چه اختصاص بود او را باین . آنکه خدای تعالی گفت ( بَلْ لَكُمْ فِي شكِّ مِنْ ذِكْرِي ) ایشان در شك انداز ذکر من و وحی من ( بَلْ لَمَّا يَدُوُّوا عَذَابِ ) بل ایشان عذاب من نچشیده اند . چو اگر خبر داشتندی از عذاب من این نگفتند و قوله « عذاب » اراد عذابی . اکتفا کرد از یاء بکسر .

( أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ ) یا نزدیک این کافران است خزینه های رحمت خدای و نعمت او ، و گفتند مراد بر رحمت نبوت است . و مثله قوله « أَمْ يَقْسُمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ » و این تأویل لایق است رداً لقولهم « ءأنزل علیه الذکر من بیننا » آنکه وصف کرد خدایا بآنکه عزیز و بخشنده است .

( أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ) گفت یا ایشان راست ملک و پادشاهی آسمان و زمین و آنچه در میان آن است از ممالک ( فَلْيَسِّرْتَقْوُوا فِي الْأَسْبَابِ ) باید تا بر

(۱) یعنی با آنکه ما قرآن را قدیم نمی گوئیم و آن را آفریده پروردگار میدانیم باز از گفتن لفظ مخلوق بر قرآن پرهیز می کنیم چون يك معنی مخلوق دروغ است و اگر بگوئیم قرآن مخلوق است توهم این معنی میشود مگر آنکه بقرینه بیان کنیم مراد از مخلوق محدث است نه دروغ .

آسمان شوند بنردبانها . صورت امر است و مراد توبیخ و تعجیز ، و گفتند مراد بأسباب رسنها و گفتند درهای آسمان است و راههای او . و أصل سبب هر چیزی باشد که با او بکاری رسند ، و پایه نردبان را برای این سبب خوانند که باو بچیزی رسند . یعنی بگوی تا بر آسمان شوند و حکم نبوت بگردانند . و پیغمبری بآن کسی دهند که ایشان خواهند .

( 'جند ما هنالک' ) در « ما » دو قول گفتند : یکی آنکه ابهامی است کقولهم « لا امر ما جدع قصیر أنفه » (۱) و الامر ما فعلت هذا . قال الشاعر : « لا امر ما یسود من یسود » و قولى دیگر آن است که « ما » زیاده است چنانکه « بما رحمة من الله » . و « هنالک » اشارت باشد بجای دور ، و هنا بجای نزدیک ، و هناك بجای میانه . و مثلها ذا و ذاك و ذلك (مهزوم) أى مغلوب گفت هؤلاء المملأ الذین یقولون هذا القول جند مهزوم ، اینان که این گفتند لشکری اند مغلوب مهزوم از جمله لشکر های کفار ، و تو ای محمد مظهر و منصور خواهی بودن برایشان و این بشارتی بود که خدای تعالی داد رسول را بنصرت و ظفر و هزیمت أعداء ، و مثلها قوله « سیهزم الجمع و یولون الدبر » تأویل آیه روز بدر پدید آمد . آنکه برای تسلی رسول ﷺ گفت :

( كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ) نه اول قومند که پیغمبر خود را بدروغ داشتند قوم تو . بل پیش ایشان بودند قوم نوح نوح را ، و عاد هود را ، و فرعون موسی را دروغ داشتند و باور نداشتند ، و قوله « ذوالأوتاد » عبدالله عباس گفت یعنی خداوند بناء محکم ، گفت عرب گویند فلان في ملك ثابت الأوتاد ، أى ثابت الأساس والقواعد ، و قال في ظل ملك ثابت الأوتاد . و أصل کلمه از آنجا بود که خانهای عرب همه خیمه بود و خیمه بأوتاد و میخها بماند و برپای باشد . ضحاک گفت ذوالقوة والبطش . خداوند قوه و عقوبت . کلبی و مقاتل گفتند او مردمان را عذاب بچهار میخ کردی دو میخ بردستهای ایشان دوختی ، و دو میخ بر پایها . و رها کردی تا بمردی . و گفت دستها و پایهای ایشان بمیخ در ستونها دوختی و ایشان را معلق در هوا رها کردی تا بمردی ، و گفتند قتاده و عطا که او را ملاحی و بازی گاهی بودی که در آنجا انواع بازی کردند بمیخهای کوفته و رسنهای بسته که قوم پیش او بازی کردند و او نظاره کردی .

( وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ لَيْسِكَةَ ) و قوم صالح و قوم لوط و قوم ایکه که

(۱) مثلی است در زبان عرب و قصه ای دارد مشهور و فسیر مردی بود که خود بینی خود را برید و نزد دشمن رفت و گفت شاه ما بر من غضب کرد و بینی من برید و من پناه بتو آوردم تا چون بر اوضاع و احوال آنان آگاه شد لشکر بر آنها کشید .



قوم شعیب بودند ، و قصه ایشان رفته است ( أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ) اینانند جماعت لشکرها .  
 ( إِنْ كُنْ ) ای ما کلُّ نیستند این جمله الا مکذبان رسولان و رد ضمیر با لفظ کرد  
 برای آن موحد گفت ( کذب ) ولم یقل کذبوا ( فَحَقَّ عِقَابِ ) ای وجب علیهم عقابی . عقاب  
 من بر ایشان واجب شد از آنجا که گفته بودم لامن جهة العقل .

( وَمَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا ) گفت انتظار نمیکنند این کافران و « نظر » بمعنی انتظار است  
 ( إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً ) مگر يك آواز . یعنی صیحه نفع صور . و این تفسیر از رسول ﷺ  
 روایت کردند ( مَا هَا مِنْ فَوَاقٍ ) عبدالله عباس گفت مالها من رجوع . ایشان را پس از آن  
 رجوع نباشد بادنیا ، والبی گفت « مِنْ تَرْدَادٍ » ایشان را آمدوشد نباشد . مجاهد گفت « من نظرة »  
 ایشان را مهلت نباشد و در او دلغت است فتح فاء وضم فاء و ضم لغت تمیم است و قراءت حمزه  
 و کسائی و خلف و یحیی و أعمش ، و فتح لغت قریش است و قراءت باقی قرآء ، کسائی گفت این  
 دلغت است بیک معنی کما یقال : جَمَامُ الْمَاءِ وَ جَمَامُهُ ، و قَصَاصُ الشَّعْرِ وَ قَصَاصُهُ . و دیگران  
 گفتند فَوَاقٍ دیگر است و فَوَاقٍ دیگر . فَرَاءٌ وَ أَبُوعَبِيدَةَ وَ مَوْزَجٌ گفتند فَوَاقٍ بفتح بمعنی  
 راحت و افاقه است . کالجواب بمعنی الإجابة یعنی ایشان را راحتی نباشد و افاقتی چنانکه بیمار  
 را بود از علّت . و فَوَاقٍ بضم مقدار ما بین الحلبتین و آن آن باشد که شتر را بدوشند و یک  
 ساعت رها کنند تا پاره ای شیر در پستانش گرد آید . آنکه بدوشند یعنی ایشانرا مهلت نباشد  
 بمقدار فَوَاقٍ ناقه ، و این عبارت باشد از مدتی اندک ، و قَالَ النَّبِيُّ ﷺ « مَنْ رَابَطَ فَوَاقٍ النَّاقَةَ  
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ » گفت هر کس که او در سبیل خدای رابطه کند بمقدار  
 فَوَاقٍ ناقه خدای تعالی تن او را بر آتش دوزخ حرام کند .

( وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ) گفتند این کافران که بار خدای ما  
 تعجیل کن برای ما نامه عمل ما پیش از روز قیامت . سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که  
 قَالَ الْقَطُّ الصَّحِيفَةُ گفت قط صحیفه عمل باشد . أبو العالیه و کلبی گفتند چون خدای تعالی در  
 سورة الحاقة بگفت « فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ » « وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ » ایشان بر سبیل  
 استهزاء گفتند « عَجِّلْ لَنَا قِطْنًا » این نامه که وعده دادی بقیامت تعجیل کن ما را در دنیا .  
 حسن بصری وقتاده و سدّی گفتند قِطْنًا ای عقوبتنا . عقوبت ما تعجیل کن در دنیا . عطا گفت این  
 آن است که نضربن الحارث گفت « اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ  
 السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ » و خدای در شأن او فرستاد « سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ »  
 سعید جبیر گفت یعنی حظ و نصیب ما از بهشت تعجیل کن . فَرَاءٌ گفت قط در کلام عرب حظ

باشد. وحسبک را از اینجا قط گویند. أبو عبیده و کسائی گفتند قط خط باشد که کسی را بر نویسند بعطای، وقال الأعمش:

وَالْمَلِكُ النَّعْمَانُ يَوْمَ لَقِيْتُهُ  
بِنِعْمَتِهِ يُعْطِي الْقَطُوطَ وَيَأْتِقُ (۱)  
أى يفضّل و يعلو. يقال فرس أفق و ناقة أفقة إذا فضلا على غيرهما. مجاهد گفت: قطنا حسابنا، حساب ما تعجيل کن، و کتاب شمار را قط گویند، و أصل کلمه از کتابت است يقال: خط الكتاب و قطه، و قیاس چنان راه مینماید که قط قطع باشد و القط فعل منه بمعنی مفعول برای آنکه آن خط یا برات که بنویسند ببرند از أصل کاغذ، و القط القطع بالعرض و القدر القطع بالطول. و منه قول ابن عباس: كانت ضربات علي ابكاراً، اذا استطال قد و إذا اعترض قط. آنکه رسول را ﷺ گفت:

(إِصْرِي عَلَى مَا يَقُولُونَ) صبر کن بر آنچه ایشان میگویند (وَإِذْ كُرِيَ عَبْدًا دَاوُدَ) و بنده ما داود را که خداوند قوه ببود یاد کن، و گفتند یعنی قوی بود در عبادت (إِنَّهُ أَوَّابٌ) که او توبه کننده و باز آینده بود هر وقت و هر ساعت توبه نو بکردی. سعید جیر گفت «اوب» بلغت حبش مسبح باشد. أبوهریره روایت کرد از رسول ﷺ گفت زرت چشم خجسته باشد و داود علیہ السلام ازرق چشم بود.

(إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعِشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ) گفت کوهها را مسخر کردم با او تا تسبیح می کردند بامداد و شبانگاه. عبدالله عباس گفت خدای تعالی اعلام کرد داود را تسبیح کوهها، و گفتند مراد به تسبیح سیراست. و آنکه خدای تعالی کوهها را مسخر کرد داود را تا بامداد و شبانگاه با او میرفتند آنجا که او میرفت. آنکه آنرا تسبیح خواند من حيث أن ذلك دل على فاعل له مستحق للتسبيح و التنزيه و «إشراق» روشن شدن روز باشد.

(وَالطَّيْرَ) أى سخّرنا له الطير (مَحْشُورَةً) و مرغان را نیز مسخر کردیم برای او محشورة أى مجموعة (كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ) همه او را مطیع بودند. درخبر است که داود علیہ السلام در محراب زبور خواندی مرغان هوا بیامدندی و بر بالای صومعه او پر درپر گسترده بسماع آواز «کل له اوب» ای رجاع همه با فرمان او رجوع کنند و مطیع او باشند.  
(وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ) و ما ملك او را قوی کردیم و قوت دادیم حسن بصری مشدد خواند

(۱) یعنی نجات از مرگ نیافت هیچکس و نه نعمان ملك همان کس که روزی او را ملاقات کردم و دیدم آن همه نعمت داشت و برات عطا میداد و بر همه پیشی میگرفت.

و شد دنا . عبدالله عباس گفت از او قوی تر پادشاهی نبود در عهد او و هر شب سی و سه هزار مرد محراب او نگاه داشتندی فذلک قوله « و شد دنا ملکه » ای بالحرس . عکرمه گفت از عبدالله عباس که دو مرد از بنی اسرائیل پیش داود آمدند و یکی بردیگری دعوی کرد که او گاوی از آن من غصب میدارد و مدعی ضعیف بود و مدعا علیه قوی بود . داود مدعی را گفت بیسینه داری ؟ گفت نه . مدعی علیه را گفت تو که صاحب یدی بیسینه داری گفت نه ، گفت برخیزید تا من در کار شما نگرم ایشان بر رفتند داود آن شب در خواب دید که او را گفتند این مرد مدعی علیه را پیش خوان و بفرمای تا او را بکشند ، و از خواب درآمد و گفت این چه خواب است که من دیدم و اعتماد نتوان کردن . توقف باید کرد . یکبار دیگر بدید توقف کرد . دیگر باره بدید با تهدید ، کس فرستاد و ایشانرا حاضر کرد و گفت خدای مرا فرموده است و وحی کرد بمن در خواب که تو مدعی علیه هستی ترا بکشم . گفت مرا بی بیستی بکشی ؟ گفت مرا نگفتند که بیست طلب کنم . مرا امری کردند بقتل تو و من فرمان خدای را تأخیر نکنم . چون مرد بدانست که لابد او را بخواهند کشتن گفت یانبی الله دانی تا قصه من چیست ؟ من پدر این مرد را بکشته ام و این گاو را از او بسته ام مرا نه برای گاو میفرماید کشتن خدای برای خون آن مرد می فرماید . داود عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود تا او را بقصاص آن مرد بکشند با قرار او و هیت او در دل بنی اسرائیل سخت شد فذلک قوله « و شد دنا ملکه » ای بالهیبه ( وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ ) ما او را حکمت دادیم یعنی نبوت و گفتند اصابت قول خواست . أبو العالیه گفت مراد بحکمت کارهائی است موافق عقل ( وَ فَصَّلَ الْخِطَابِ ) عبدالله عباس گفت بیان سخن خواست . عبدالله مسعود و حسن و مقاتل گفتند یعنی علم احکام و قضایا و کار گذاردن ، و فصل کردن تا در هیچ حکم فرو نماندی . و حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه فرمود فصل الخطاب این بود که او را بگفتند که مدعی را بیسینه باید ، و مدعی علیه را سو گند ، و کعب الأخبار همین گفت که شهود و ایمان است ، و بعضی دیگر گفتند آن بود که او در اوّل سخن گفتی «أما بعد» و اول کسیکه این گفت داود بود .

( وَ هَلْ آتَيْتِكَ نَبِؤُا الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ) بدانکه آنچه قصاص (۱)

(۱) قصاص یعنی افسانه سازان مانند معرکه گیران زمان ما مردم را بحکایات دروغ از بزرگان و اولیاء و انبیاء سرگرم میساختند و در مجامع و مساجد نقالی میکردند و معاویه آنانرا تشویق میکرد و بترویج آنچه میخواست و امیداشت ولی پس از وی آنها خود از مردم تکدی میکردند ، باری ساخته های آنان آمیخته است با اخبار انبیاء و باید بدقت آنها را از هم جدا کرد .

جهال آوردند از وجهی و اخباری در تفسیر این آیه از آنچه لایق نباشد باتباع و خدمت انبیاء علیهم السلام فضلا عنهم، که عقل و شرع مانع است از جواز آن برایشان، ماروا نداریم بر ایشان، چه بعضی قبیح است و بعضی منقر، کتاب خود را از آن صیانت کردیم که بس شنیع و ظاهر الفساد است. اما آنچه از آن مجوز است آن است که در اخبار آمد که اوریا بن حیّان زنی را میخواست و اوبسی بجمال بود و داود نود و نه زن داشت و در شرع اوروا بودی داود نیز خطبه کرد و اورا بخواست اهل و خویشان و اولیاء آن زن رغبت بداود کردند برای حرمت و مکان او از نبوت، و این در شرع و عقل روا باشد و منعی نیست از او، و اگر این معنی بر خفیه و پوشیدگی رفته باشد نیز منعی نبود، از وجوهی که گفتند این قریبتر است، و توبه و استغفار او ازین بود، و سختتر حال او آن است که گویند ترك مندوب بود و پیغمبران ترك مندوب بسیار کنند، و حدیث عشق داود زن اوریا را و اوریا را فرستادن و درپیش تابوت داشتن و قصد آنکه تا اورا بکشند تا اوزن اورا بازنی کند این هم قبیح است و هم منقر. و لایق حال انبیاء نباشد. و حارث أعود روایت کرد از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه که فرمود هیچ مردی راپیش من نیارند که او برداود حواله زن اوریا کند والا اورا دو حد زنم حدی برای نبوت و حدی برای اسلام. اما تفسیر آیه قوله «هل أتیک نبؤ الخضم» حق تعالی گفت یا محمد بتو آمد یعنی نیامد خبر آن خصمان و خصم لفظی است که بناء مصدر دارد صالح بود واحد را و تشبیه را و جمع را یقال: رجل خصم و رجال خصم و امرأتان خصم و نسوة خصم برای این گفت «إذ تسوروا المحراب» بجمع قال لبید:

وَخَصْمٍ يَمْدُونُ الدُّخُولَ كَمَا نَهُمُ قُرُومَ غِيَارِي كُلِّ أَرْهَرٍ مُصْعَبٍ (۱)  
و قال آخر:

وَخَصْمٍ غِضَابٍ يُبَغِضُونَ لِجَا مَهُمُ كَسَبُغُضِ الْعَوَادِي الْعِرَابِ الْمَخَالِيَا (۲)  
«إذ تسوروا المحراب» ای توابتوا. چون ببالای محراب فرو جستند. من السورة و هی الوثبة بشدة، و قالوا الوثوب من السور و هو الحائط الطويل، اشتقاق کلمه از هر دو

(۱) عدکنایه از آماده کردن و نیت کاری داشتن آمده است مانند «نعدلهم عدا» در قرآن. و قرم شترنر نیک نژاد است که بار بر آن نهند. و غیاری جمع غیری و در بعض کتب بجای آن تباری آمده است، و ازهر نیز شتری که پای از هم فراخ نهد، و مصعب آنکه سواری ندهد. دشمنان را تشبیه بسترانی بدین او صاف کرده است.

(۲) عراب اسبان تازی و عوادی مانند عادیات تیز روانند و مخالی جمع مخلاة توبره واسب تازی از توبره علف نمیخورد دشمن خشمگین نیز از قید سر باز میزند.

ممکن است .

( إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ ) چون در نزد يك داود شدند ( فَفَزِعَ مِنْهُمْ ) بترسید از ایشان در وجه ترس او از ایشان چند قول گفتند : یکی آنکه برای آن که بی دستوری در آمدند . قولی دیگر آنکه بی وقت آمدند و او را وقت عبادت بود و در این وقت عادت نبودی که کسی پیش او رفتی . قول دیگر آنکه از راه بام بدیوار فرو جستند . قول دیگر آنکه نه صورت مردمان روزگار داشتند ایشان چون دیدند که داود بترسید گفتند ( لَا تَخَفْ ) مترس ( خَصْمَانِ ) ای نحن خصمان و عرب بسیار مبتداء بیفکند و نیز خبر . چون در کلام دلیلی باشد بر حذفشان چنانکه یکی از ما گوید سامع مطیع ای انا كذلك و در دعوات حج آمد « آئِبُونَ تَائِبُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ » ای نحن كذلك ، و قال الشاعر : « أَرَأَيْتُمْ لَوْلَا فَتَنَتْنِي أُمُّ مَقِيمُونَا (۱) » ای ائتم ، و مانند این بسیار است در نظم و نثر . قیل : خصمان ای قبیلان و جمعان خصمان ، ما دو گروهیم مخاصم ، و گفتند ما دو مردیم مخاصم ( بَغِيْ بَغِيْ بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ ) که بهری از ما بر بهری بغی کرد ( فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ ) میان ما حکم کن بحق ( وَلَا تَشْطِطْ ) و شطط ممکن . أبو رجاء العطاردي در شاذ خواند « وَلَا تَشْطِطْ بِفَتْحِ تَاءٍ وَضَمِّ طَاءٍ يُقَالُ شَطٌّ فِي الْحَكْمِ وَأَشْطٌ شَطَطًا وَإِشْطَاطًا . قَالَ الشَّاعِرُ فِي شَطٌّ :

تَشْطُءُ غَدَاً دَارُ جِيرَانِنَا  
وَلَلدَّارُ بَعْدَ غَدٍ أْبَعَدُ (۲)  
و قال آخر في أشط :

أَلَا يَا لِقَوْمِي قَدْ أَشْطَيْتْ عَوَانِي وَ يَزُومَنَ أَنْ أُوذِيَ بِحَقِّي بَاطِلِي (۳)  
و معنی شطط اسراف و غلو و مجاز الحد باشد و از اندازه گذشتن . و أصل کلمه من شط الدار إذا بعدت ( وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ ) و ما راه نمای براه راست . در کلام محذوفی هست و تقدیر آنکه فقال لهما ما شأنكما و کیف بغی أحدكما علی صاحبه فقال المدعی منهما « ان هذا أخی » داود گفت آن بغی چیست و آن باغی کیست بگوی تابش نوم ؟ آنکه مدعی آغاز کرد و گفت :

( إن هذا أخی ) این برادر من است . مفسران گفتند چون داود زن را بخواست رنجی با دل او ریا آمد خدای تعالی دو فرشته را فرستاد بر صورت دومرد با پیش داود آمدند بشکل

(۱) آیا شما رونده اید تا ما گریه کنیم یا میمانید .

(۲) فردا سرای همسایگان ما دور میشود و پس فردا دورتر .

(۳) ای قوم من ملامت کنندگان غلو کردند و گمان بردند که باطل من حق مرا از میان برد .

دو مخاصم تا اورا تنبیه کنند بر آنچه کرده بود . بیامدند و دستوری خواستند دربان گفت که این نه وقت آن است که کسی پیش داود رود این وقت عبادت است اورا . شما را بایادرفتن تا چون داود بیرون آید و بحکم گاه بنشیند باز آمدند و حدیث خود عرضه کردند ایشان فرشته بودند از در باز گشتند و راه بام گرفتند و از بام فرو جستند و گفتند از کوچه محراب فرود آمدند برای آن داود از ایشان بترسید و گمان برد که جماعتی دشمنانند که بقصد او آمده اند . ایشان گفتند «لاتخف» آنکه بجای متخاصمان بنشستند و یکی بمنزله مدعی شد و یکی بمنزله مدعی علیه و مدعی گفت «ان هذا اخی» این برادر من است ( لَهُ تِسْعٌ وَ تَسْعُونَ نَعْمَةً وَ لِي نَعْمَةٌ وَاحِدَةٌ ) او نبود و نه میش دارد ، و من یکی دارم . مرا گفت ( اَكْفَلْنِيهَا ) بامن گذار آنرا و مرا کافل آن کن تا تکفل آن من کنم ( وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ) ای غلبنی و بامن در سخن گفتن مغالبه کرد و بر من غالب شد من قولیم : و من عز بز : ای من غلب سلب ، و قیل : صار أعز منی . عزیز تر شده است از من . اگر گویند این روا باشد بر فرشتگان که ایشان گویند؟ و این دروغ محض است نه ایشان برادران بودند ، و نه آنجا نعبه ای بود ، نه یکی و نه نود و نه ، و این را هیچ اصلی نیست . جواب گوئیم أمّا قوله «إن هذا اخی» این برادر من است . إخوة نسب نخواست إخوة دین خواست یعنی برادر من است در دین (۱) لقوله «إنما المؤمنون إخوة» و روا بود که آن خواست که هب اننا اخوان و هب ان أمرنا علی ما شرحنا فما الحكم فینا ، رأیت لو كنّا كذلك فما قولك فینا . و این بر طریق مثل باشد . گفتند چگوئی اگر چنانچه ما را این حادثه باشد ؟ چه حکم کنی ؟

او گفت ( لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْمَتِكَ ) ظلم کرد بر تو بآنکه میش تورخواست

(۱) دلیل روشنی است بررد اهل ظاهر که گویند همیشه لفظ را بر معنی ظاهر حمل باید کرد و اعتقادات دین را از ظاهر الفاظ روایات باید فرا گرفت و مردم را بظاهر لفظ محکوم باید ساخت و احتمال معنی مخالف ظاهر در هیچ کلام نباید داد و تاویل هیچ کلام بر خلاف ظاهر نباید کرد و حق آن است که چون در کلامی احتمال خلاف ظاهر داده شود توقف باید کرد و اگر کلام از حکیم باشد جائز است بمصلحتی خلاف ظاهر اراده کند مانند این فرشتگان و اگر کلام از سایر مردم باشد شاید متوجه قرائن نشوند و برای هدایت شنوندگان قرینه خلاف نیاورند و همه میدانند کسی را بخواندن این شعر «شهدت بان اللّٰه لیس بخالق» و ان رسول اللّٰه لیس من البشر» تکفیر نباید کرد و تا ممکن است کلام مردم را حمل بر صحت باید کرد هر چند صحت خلاف ظاهر باشد و فقط حجیت ظاهر در کلام خدا و معصوم است نسبت باحکام عملی یا در معاملات مردم در احکام دنیوی .

تا مضاف بامیشان اوباشد ، و اضافه مصدر با مفعول کرد و تقدیر آن است که بسؤال نعتك اگر گویند شاید که داود بی آنکه از خصم دیگر پرسد تا اوچه می گوید ، مقر است یا منکر است ، تا اگر منکر باشد از مدعی گواه خواهد ، و اگر گواه ندارد اورا سوگند دهد ، بی این هیچ حکم کند بظلم یکی و گوید « لقد ظلمك ؟ » گوئیم از این دو جواب است : یکی آنکه در کلام شرط محذوف است و آن آن است که إن كان الأمر علی ما زعمت و صدقت فیما قلت لقد ظلمك اگر چنان است که تو گفتی و راست میگوئی بر تو ظلم کرده است ، و جواب دیگر آن است که از خصم پرسید که چگونه درین دعوی ؟ گفت راست میگوید هم چنین کرده ام او گفت « لقد ظلمك » حکم کرد باقرار او ، و اما قول آن کسی که گفت خطیئه داود از اینجا بود که این ناپرسیده حکم کرد و استغفار ازین واقع بود خطاست . برای آنکه این جهل باشد از حاکم و آنکه این قدر نداند در حکومت ، حاکمی وقضارا نشاید از جمله أبناء الناس فکیف که پیغمبری باشد مرسل . آنکه اندیشه کرد و دریافت بدانست که آن امتحان است که او را کردند. و نجاج کنایه است از زنان و آن قصه او است با اوریا ، و عرب کنایه کنند از زنان بنجاج و بقر و بظباء و مانند این ، و این سخت معروف است در کلام و اشعار ایشان . آنکه برسیبیل اعتراف گفت ، و گفتند بر طریق تمثیل ( و إن کتّبیراً من الخلیطاء ) بسیاری انبازان و آمیختگان با یکدیگر بغی می کنند بر دیگر ( إلا الذین آمنوا ) الا آنانکه ایمان دارند و عمل صالح کنند ( و قلبیل ما هم ) « ما زیادتر است و ایشان اند کند ( و ظن داود ) داود گمان برد که ما او را امتحان کرده ایم یعنی بدانست و « ظن » اینجا بمعنی علم است ، و مثله قوله « إننی ظننت أننی ملاق حسابیه » أي علمت ، قال الشاعر :

فقلنت لهم ظننوا بألفی مدجج سرا تهم فی الفارسی المسرود (۱)  
و فتنه بمعنی امتحان است چنانکه بیان کردیم ( فاستغفر ربه ) ازخدای آمرزش خواست ( و آخر راکعاً و أناب ) و بر رکوع در آمد بتن رکوع کرد و بهدل رجوع کرد. مفسران گفتند چهل روز سراز سجده بر نداشت و چندان بگریست که پیرامن او بآب چشم او گیاه برست .

( فغفرنا له ذلک ) حق تعالی گفت بیامرزیدم او را ، و معنی آن است که با او از سرعت برفتیم و با آن منزلت از ثواب که او را فوت شد بترك آن مندوب ، بفضل باو دادیم ( و إن له عندنا لزلفی و حسن ما ب ) و اوراست نزدیک ما قربت و نزدیکی برحمت و (۱) بانان گفتن یقین دانید بوجود دوهزار تن مسلح که بزرگان شان در زره فارسی بافته پوشیده اند .

نیکوئی بازگشتن باثواب . عبدالله عباس گفت مردی بنزدیک رسول الله ﷺ آمد و گفت یا رسول الله دوش در خواب دیدم که در زیر درختی نماز می‌کردم پنداشتم تا سوره سجده می‌خواندمی چون بجای سجده رسیدم سجده کردم درخت با من سجده کرد شنیدم که در سجده می‌گفت «اللهم اكتب لي عندك بها أجراً و اجعلها لي عندك ذخراً وضع عني بها وزراً و اقبلها مني كما قبلت من عبدك داود» عبدالله عباس گفت رسول علیه الصلاة والسلام همان ساعت سوره سجده بخواند و بجای سجده رسید سجده کرد و این دعا که آن مرد بخواند همچنین بخواند .

قوله ( يا داود انا جعلناك خليفه في الارض فاحكم بين الناس بالحق )  
گفت : یا داود ما ترا خلیفه کردیم در زمین میان مردمان حکم کن بحق (ولا تتبسع الهوى) و پی هوا مرو که ترا گمراه کند از راه خدای (إن الذين يضلون عن سبيل الله) آنان که از راه خدای گمراه شوند و عدول کنند و بر فرمانهای او کار نکنند (لهم عذاب شديد) ایشان را عذاب سخت باشد به آنچه فراموش کرده باشند روز شمار. آنچه خلق را تذکر کرد و گفت :

( وما خلقنا السماء والارض وما بينهما باطلا ) ما آسمان و زمین و آنچه در میان آن است بباطل نیافریدیم . بل بحق آفریدیم تا خلائق را در او منافع دینی و دنیائی باشد ( ذلك ظن الذين كفروا ) این گمان کافران است که من عبث کنم و کار باطل وای بر کافران از عذاب دوزخ . آنچه بر سبیل تنبیه و تذکیر فرمود :

( أم نجعل الذين آمنوا و عملوا الصالحات كالمفسدين في الارض ) گمان می‌برند این کافران که من مؤمنان را که عمل صالح کنند چون مفسدان خواهم کردن در زمین یا در میان ایشان تسویه خواهم کردن . یا جزای ایشان بريك حد خواهم دادن . یا متقیان پرهیزکاران را چون فاجران و کافران خواهم کردن باین معنی .

( كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ ) گفت این قرآن کنایه است که ما بتو فرستادیم مبارك ( لِيَذَّبَ بَرُّوا آيَاتِهِ ) تا امت تو آیات آن را تأمل و تدبیر کنند . جماعت قرآء « لِيَذَّبَ بَرُّوا » خه اندند علی تقدیر لیتدبروا مگر أبو جعفر و عاصم فی روایت الأعشى و البرجمی که ایشان لیتدبروا خواندند بر اصل من التدبیر ( وَلِيَمْتَدَنَّ كَثْرًا أُولُوا الْأَلْبَابِ ) و تا اندیشه کنند خداوندان عقلها . قوله تعالى :



وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰) إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ

وبخشیدیم مر داود را سلیمان را نیکو بنده بود که او رجوع کننده بود چون عرض کرده شد براو

بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ (۳۱) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ

آخر روز اسبان ایستاده نیکو پس گفت بدرستی که من دوست دارم دوست داشتنی مال را از یاد کردن

رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) رُدُّهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ

پروردگام تا پوشیده شد آفتاب بیرده شب بازگردانید آنرا بر من پس شروع کرد بشمشیر سودنی بساقها و

الْأَعْنَاقِ (۳۳) وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ (۳۴)

کردن ها و هر آینه آزمودیم سلیمان را و انداختیم ما بر تخت او جسد مرده را پس بازگشت بخدا

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵)

گفت پروردگارا بیامرزمرا و ببخش برای من پادشاهی را که نسزد کسی را بعد از من بدرستی که تو نوی بخشنده

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (۳۶) وَ الشَّيَاطِينَ

پس رام کردیم برای او باد را که میرفت بفرمان او از روی نرمی هر جا که قصد کرده و رام کردیم دیوان را

كُلَّ بَنَاءٍ وَ غَوَاصٍ (۳۷) وَ آخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸) هَذَا عَطَاؤُنَا

که بنا کننده و شنا کننده بودند و دیوان دیگری را که مسخر کردیم و باهم بسته بودند این بخشش ماست

فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹) وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنَ مَآبٍ (۴۰)

پس منت منه یا منع کن بی حساب و بدرستی که او راست نزد ما قرب و نیکویی بازگشت

وَ إِذْ كُرَّ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ (۴۱)

و یاد کن بنده ما ایوب را هنگامی که خواند خدایش را که مرا رساند دیو برنج بدن و شکنجه

أَرْكُضُ بِرَجْلِكَ هَذَا مَغْتَسِلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ (۴۲) وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ

گفتم بز ن پاهایت را بز من این چشمه جای غسل است سرد و آشامیدن و بخشیدیم او را کسان او را و مانند ایشان

مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۴۳) وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ

با آنها رحمتی از ما و پندی مر صاحبان خرد هارا و بگیر بدست خود دسته را پس بز ن بان

وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا (۴۴) نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۵) وَ أَذْكَرُ

و گناهکار مشو بدرستی که ما یافتیم او را صبر کننده نیکو بنده بود ایوب او رجوع کننده بود و یاد کن

عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ (۴۶) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ

بندگان ما را ابراهیم را و اسحاق را و یعقوب را که صاحب دستها و چشمها بودند بدرستی که ما خالص کردیم

بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (۴۷) وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ (۴۸) وَ أَذْكَرُ

بخصلتی که فکر آن سرا است و بدرستی که ایشان نزد ما هر آینه از برگزیدگان نیکو بودند و یاد کن

إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلِّ مِنَ الْأَخْيَارِ (۴۹) هَذَا ذِكْرٌ وَ إِنَّا لَلْمُتَّقِينَ

اسماعیل را و الیسع و ذاکفل را همه از برگزیدگان بودند اینها ذکر است و بدرستی که مرپر هیز کارا نراست

لِحُسْنِ مَا بَ (۵۰) جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ (۵۱) مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا

نیکوئی بازگشت بهشتهای با اقامت که گشاده است آنها را درها تکیه زدگان در آن میخوانند در آن

بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ (۵۲) وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ (۵۳) هَذَا مَا

بمیوههای بسیار و شراب خوب و نزد ایشانست زنان کوتاه کننده چشم بر شوهران هم سن این آنستکه

تُوَعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (۵۴) إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ (۵۵) هَذَا

و عده داده میشدید مرور حساب را که اینست روزی ما نیست او را هیچ انقطاعی اینست حال اهل بهشت

وَ إِنَّا لِلطَّاغِينَ لَشَرٌّ مَّا بَ (۵۶) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَيَنْسِفُ الْمِهَادُ (۵۷) هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ

و بدرستی که نافرمان را بدی بازگشت است جهنم در آیند آنرا پس بد بستری است این شکنجه باید بچشید

حَمِيمٌ وَ غَسَاقٌ (۵۸) وَ آخِرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ (۵۹) هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ

آب گرم و چرک کننده و دیگر از مانند عذاب او با نواع رنگ رنگ این گروهند که با سختی در آیند باشما

لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ (۶۰) قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ

نیست مرحبا با آنها که آنها در آیند در آتش گفتند بلکه شمارا نیست مرحبا بشما شما پیش داشتید او را

لَنَا فَيَنْسِفَ الْقَرَارُ (۶۱) قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ

برای ما پس بد قرار گاهی است گفتند پروردگارا هر که پیش داشت برای ما این عذاب را پس زیاد کن باو

عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ (۶۲) وَ قَالُوا مَا لَنَا لِنَرِي رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنْ

عذابرا دو برابر در آتش و گفتند چیست مارا که نمی بینیم مردانی را که بودیم می شمردیم آنها را از

الْأَشْرَارِ (۶۳) أ تَخَذُوا نَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ (۶۴) إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ

بد کاران آیا گرفتیم ما آنها را باستهزاء یا گردید از ایشان چشم هارا بدرستی که این هر آینه حقیقت

تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (۶۵) .

جدال کسان جهنم .

قوله تعالی ( وَ وَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ ) حق تعالی باز گفت درین آیه آن نعمت که برداوود عَلَيْهِ السَّلَامُ کرد بدادن او را چون سلیمان فرزندی گفت : مادادیم داود را سلیمان، آنکه سلیمان را بستود گفت ( نِعْمَ الْعَبْدُ ) نیک بنده ایست او ( إِنَّهُ أَوْابٌ ) اورجاع است و بسیار رجوع بدرگاه من .

( إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ ) گفت یاد کن ای محمد چون برو عرض کردند بشبانگاه بوقت نماز دیگر ( الصَّافِنَاتُ ) اسبانی را که عادت ایشان آن بود که برسه قوائم بایستاندندی و یکدست را گوشه سم بر زمین نهادندی و این علامت عتق و کرام اسبان باشد ( الْحِيَادُ ) اسبان نیک رو واحدها جواد ، کلبی گفت سلیمان بغزاء دمشق و نصیبین رفت از آنجا هزار اسب آورد . مقاتل گفت از پدرش بمیراث رسید هزار اسب و پدرش از عمالقه یافت . حسن بصری گفت اسبانی بودند که از دریا آورده بودند برای او ، سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ نماز پیشین کرده بود و بر کرسی نشسته و آن اسبان بر او عرض میکردند و او بآن مشغول بود از نماز دیگر غافل شد تا نه صد اسب عرض کردند و صد بماند او بنگرید آفتاب فرو شده بود دل تنگ شد گفت « ردّها علی » باز آرید بر من ، باز آوردند ، فرمود تاهمه را پی بکردند و بکشتند و بصدقه دادند بکفاره آنکه او را نماز دیگر فوت شده بود و صد اسب از آن جمله بماند هر اسبی نیکو که امروز بینی از نسل ایشان است .

حسن بصری گفت چون او اسبان را پی بکرد و در راه خدای قربان بکرد خدای تعالی او را ببدل آن به از آن مر کبی بداد و آن باد بود که بامداد یک ماهه راه ببردی او را ، و شبانگاه باز آوردی . عبدالله عباس گفت از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه پرسیدم از

این آیت مرا گفت یا بن عباس چه شنیده‌ای درین آیت؟ گفتم کعب الأخبار مرا گفت که سلیمان روزی بعرض خیل مشغول شد تا نماز دیگرش فوت شد گفت باز آرید این اسبان را و عدد ایشان چهارده بود بفرمود تا همه را پی کردند و بکشتند. خدای تعالی بعقوبت آنکه او بر اسبان ظلم کرد چهارده روز ملک ازو بستند. حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه فرمود کذب کعب، سلیمان روزی بجهاد خواست رفتن بفرمود تا اسبان را برو عرض کردند بآن مشغول شد تا آفتاب فرو شد و نماز دیگرش فایت شد گفت آن فرشتگان را که بر آفتاب موکلند «ردوها علی» باز آرید بر من یعنی آفتاب را بفرمان خدای. ایشان بفرمان خدای آفتاب را باز آوردند تا او نماز دیگر بکرد بوقت خود، و بدان ای پسر عباس که پیغمبران خدای معصوم و مطهر باشند ظلم نکنند، و ظلم نفرمایند، و رضا ندهند بظلم. این قول حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه است فذلک قوله «إذ عرض علیه بالعشی الصافات الجیاد» عرض اظهار چیزی باشد بجای که بینند، و از وقت نماز دیگر تا شب عشی وعشاء خوانند آنرا و «الصافات» جمع صافنه باشد بر آن تفسیر که گفتیم. قتیبی گفت هر استاده ای را صافن گویند و در خبر است که رسول ﷺ گفت «من سره أن یقوم له الناس صفونا فلیتبوء مقعده من النار» گفت هر که خواهد که مردم پیش او بایستند گو جای خود را نار کن، و قال عمرو ابن کلاثوم:

تَرَكْنَا الْخَيْلَ عَاكِفَةً عَلَيْهِ مَقْلَدَةً أَعْنَتَهَا صُفُونَا (۱)

( فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْلِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي ) ای آثرت حب الخیل علی ذکر ربی گفت من دوستی اسبان بر ذکر خدای بگزیدم یعنی نماز. بر این قول «أحببت» بمعنی آثرت باشد و «عن» بمعنی علی، و قولی دیگر آن است که أحببت الخیر حباً عوضاً عن ذکر ربی، و این قول بمعنی ظاهر بهتر است و اگر چه بمعنی یکی است تقدیر مختلف است، و مراد بخیر خیل است، و عرب معاقبة کند میان راء و لام لقرب مخرجیها یقول انهمرت عینه و انهملت و اخترت الرجل و اختلته اذا عدت به، و این از ابدال باشد کالمده و المده، و از اینجا گفت رسول ﷺ «الخیر معقود بنواصی الخیل إلى یوم القیامة» خیر در پیشانی اسبان بسته است تا روز قیامت. و مراد به «ذکر» نماز است. بیانہ قوله «رجال لاتلهم تجارتهم ولا بیع

(۱) وصف شجاعت و عزت قوم خود میکند که بساملوک را کشتند وزیر فرمان نرفتند گوید اسبان

را بر کشته خود رها کردیم ایستاده و لکام روی گردن آنها افتاده، روی سه پای تکیه کرده و سر سم پای چهارم بر زمین نهاده بودند.

عن ذکرائه ، ( حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ) تا آفتاب پنهان شد بحجاب . تا آفتاب پنهان شد بحجاب کنایتی است از نامذکوری چنانکه لید گفت :

حَتَّى إِذَا أَلَقَتْ يَدَا فِي كَافِرٍ وَأَجْنُ عَوْرَاتِ الشُّغُورِ ظَلَامًا (۱)

و این حجاب گفتند کوهی است از پس کوه قاف که آفتاب در آنجا فرو شود .

( رُدُّهَا عَلَيَّ ) ای فقال رد و هاعلی ، گفت باز آرید بر من . در ضمیر خلاف کردند بیشتر مفسران . گفتند راجع است با خیل ، و قولی آن است که راجع است با آفتاب ، و این روایت از امیرالمؤمنین علی است صلوات الله و سلامه علیه که عبدالله عباس گفت از ( فَطَفِقَ ) یمسح ( مَسْحًا ) یقال : طفق یفعل کذا و جعل یفعل کذا . یعنی اشتغل به ، و از اخوات کاد باشد در استعمال نه در معنی ( بِالسُّوقِ ) ابن کثیر تنها بهمزه خواند ، و باقی قرءاء بی همزه ، و در معنی او خلاف کردند . بعضی گفتند مراد آن است که اسبان را پی بکرد و بکشت من قولهم مسح علاوته إذا ضربها بالسيف ، این عبارت باشد از پی کردن و کشتن نه بوجه عقوبت بل بر وجه کفاره و قربت ، و گوشت او بصدقه دادن . عبدالله عباس گفت معنی آن است که دست بساق و گردن اسبان فرو میمالید بر سبیل اکرام و محبت ، أبو مسلم گفت بشست ساق و گردن ایشان از گرد بوجه کرامت ، و «مسح» غسلی باشد خفیف من قولهم تمسحت للصلاة بعضی دیگر گفتند وقف کرد در سبیل خدای و راه جهاد و گردن و ساق اسبان بداغ کرد علامت را و این مسح عبارت است از آن .

( وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ ) حق تعالی گفت ما امتحان کردیم سلیمان را ( وَ أَلَقَيْنَا عَلَيَّ كُرْسِيَّهِ جَسَدًا ) و تنی بر کرسی او افکندیم ( ثُمَّ أَنَابَ ) پس او رجوع کرد بامو بادرگاه ما گریخت . در این امتحان و جسد خلاف کردند ، و قصاص جهال گفتند از وهب و جزا و که سبب امتحان سلیمان آن بود که او در بعضی غزوات زنی را از دختر ملوک ببردگی بیاورد و این زن سخت بجمال بود و سلیمان او را سخت دوست میداشت ، و او با سلیمان نمیساخت و پیوسته می - گریست . سلیمان او را گفت یا هذبه به ازین ملکی میخواهی و به از من مردی؟ گفت این نیک است ولیکن مرا خیال پدر در چشم است و از چشم من نمیشود اگر خواهی تا من متسلی شوم بفرمای تا بمثال پدرم صورتی کنند تا من درو مینگرم و دل خوش میباشم . او گفت روا باشد بفرمود تا بکردند و آن زن با جماعتی از کنیزکان خود آن تمثال را میپرستیدند و سجده میکردند

(۱) تا آن هنگام که آفتاب دست در حجاب انداخت و رخنه های گذرگاهها را تاریکی پیوشید .

اورا چهل روز و سلیمان عليه السلام از آن بی خبر بود . آصف برخیا از آن حال خبر یافت دستوری خواست از سلیمان تا خطبه کند و بر پیغمبران ثنا گوید گفت روا باشد او خطبه کرد و بر پیغمبران ثنا کرد و بر سلیمان ثنائی که گفت بروز گار صغر و روز گار گذشته باز بست سلیمان از آن دل تنگ شد . چون آصف از منبر بزیر آمد گفت چگونه که پیغمبران را بر عموم روز گار ثنا گفتی و حدیث من بروز گار گذشته باز بستنی ؟ گفت برای آن چنین کردم که چهل روز است که درسرای تو بت می پرستند و تویی خبری . چون خبر یافت برفت و آن تمثال بشکست و آن زن را محبوس کرد . چون از مجلس حکم باز آمد خواست بطهارت جای در شود بر عادت انگشترین برون کرد و بزنی داد از زنان خود ، و آن انگشتری بود که ملك سلیمان و نبوت باو بستد بود که جن و انس و شیاطین و سباع و طیور مسخر آن بودند خدای تعالی شبه سلیمان بردیوی افکند نام او صخر تا بیامد و انگشتری بستد و بر جای سلیمان بنشست و همه رعیت از جن و انس او را مسخر شدند ، و خدای تعالی شبه آن دیو بر سلیمان افکند چون آمد وزن را گفت انگشتری مرا ده بانگ بر او زد و او را براند و گفت انگشتری سلیمان بستد و تودیوی آمده ای تا بمکر و حيله انگشتری بگیری از من . سلیمان هر کجا رفت . گفتند تودیوی او را باور نداشتند او بدانست که آن فتنه است از خدای تعالی روی در بیابان نهاد چهل روز در بیابانها میگردید و تضرع میکرد تا خدای تعالی توبه اش قبول کرد و آن دیو در این چهل روز همه دین سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام زیر زبر کرد ، و احکام شرع او بگردانید ، و بازانان سلیمان خلوت میکرد . و غسل جنابت نمیکرد . آصف چون آن بدید گفت مگر سلیمان دیوانه شده است یا مرتد در قصه دراز که گفتند چون مدت محنت که چهل روز بود بسر آمد فرشته ای بیامد و دیورا از آنجا بر کرد و بگریخت و در هوا میپرید انگشتری در دریا افکند ماهی فرو برد آن ماهی با سلیمان افتاد و انگشتری از شکم ماهی بادست سلیمان آمد و او را پادشاهی و نبوت باز آمد . سدی گفت سبب فتنه آن بود که سلیمان زنی داشت جراه نام ، برادر او را با کسی خصومتی بود این زن سلیمان را گفت باید که حکم چنان کنی که مراد برادرم باشد . او گفت آری و بکرد خدای تعالی خاتم ملك ازو بستد و بدیو داد . اکنون کسی که اندیشه کند جای تعجب است از عقل و دین آنان که این اعتقاد دارند ، و بر خدای و رسول این روا دارند که خدای شبه سلیمان بردیو افکند و شبه دیو بر سلیمان ، و او را تمکین کند از ملك و نبوت ، که بفرمان خدای باشد و عدل و حکمت او چگونه انگشتری باشد که اگر بدست دیوی کافر افتد تا او دین و شریعت زیر و زبر کند ! و این

کفر محض باشد و خروج از دین مسلمانی، و این ترهات و اباطیل برای آن آورده شد اینجا تا مردم واقف شوند بر قلت عقل و دیانت آنان که این مذهب و اعتقاد روا دارند. و تأویل درست در آیت آن است که روایت کرد ابوهریره (۱) از رسول ﷺ که سلیمان صد زن و کنیزك داشت يك روز گفت لأطوفن اللیلة علیهن من امشب گرد ایشان جمله بر آیم تا خدای تعالی مرا صد پسر دهد تا همه در سبیل خدای جهاد کنند و شمشیر زنند حرصاً علی الجهاد فی سبیل الله. خدای تعالی چنان قضاء کرد که از آن زنان هیچ زن بار نگرفت الا يك زن که کودکی مرده بزاد. او را بیاوردند و مرده بر سریر سلیمان بنهادند فذالك قوله «ولقد فتننا سلیمان وألقینا علی کرسیه جسداً ثم أناب» ای تاب و رجوع عن مثل تلك المقالة. تأویل دیگر آیت را آن است که شعبی گفت و بعضی مفسران که سلیمان را ﷺ پسری بود شیر خواره و سخت دوست داشت او را. شیاطین قصد او کردند و گفتند که اگر بماند و برجای پدر بنشیند ما ازو هم این محنت بریم که از سلیمان می بریم او را هلاک باید کردن. سلیمان ﷺ خبر یافت و او را به ابرسپرد یعنی بفرشتگان ابرها، او را میداشتند و تربیت میکردند تا بزرگ شد. خدای تعالی حکم چنان کرد که او را وفات آمد فرشتگان او را بیاوردند و بر سریر سلیمان نهادند جسد بلا روح تا سلیمان بداند که لایغنی حذر من قدر، فذالك قوله «ولقد فتننا سلیمان وألقینا علی کرسیه جسداً ثم أناب». و تأویل دیگر آن است که سلیمان ﷺ بیمار شد سالی از سالها و بیماری بروسخت شد تا لاغر شد، و چون جسدی بی روح گشت بر سریر خود تا خدای آن خواست چون گفت «ولقد فتننا سلیمان» أي امتحننا بالمرض «وألقینا علی کرسیه» و التقدير «وألقینا منه علی کرسیه جسداً»، و این نیز

(۱) ابوهریره نیز معتبر نیست و بروایات وی استناد نتوان کرد و حق آن است که در تفسیر آیات قصه سلیمان هیچ روایت صحیح که بتوان بر آن اعتماد کرد موجود نیست بعضی یقیناً باطل است چنانکه مؤلف فرمود و بعضی نیز دلیل بر صحت آن نیست و بر غیر آنچه آیات قرآنی بر آن دلالت دارد اعتماد نداریم و در کتب مقدسه یهود نیز بسلیمان نسبت های ناروا داده اند از جمله آنکه زنان بت پرست گرفت و یکی دختر فرعون بود و زنان او را به بت پرستی واداشتند و شاید تخت او را بجسد بتی نگار کردند یا بمثالها زینت دادند. اما بسیاری اسب و محبت سلیمان بدانها در کتب آنها نیز آمده و بمقتضای آیه قرآن شبانه در تاریکی بازمایش اسب پرداخت و از غایت عجله فرصت نداد تا صبح شود چون اسبان را که تازه آورده بودند از نظر او گذرانند با آنکه تاریک بود فرمود آنها را باز گردانیدند و برای امتحان آنها در تاریکی که درست اعضای اسبان دیده نمیشد دست بر گردن و ساق آنها کشید تا فریبی گردن و سطرپی یا باریکی ساق اسبان را دریابد.

تاویلی قریب است . و آن کس که نیکو حال تراست و محترزتر در روایت آن است که روایت کرد که سلیمان را چون اسبان عرض میکردند چهارده اسب را عرض کردند و او را نمازفایت شد بفرمود تا ایشان را پی بگردند و بکشند . آنکه خدای تعالی او را امتحان کرد بعد آن چهارده اسب چهارده روز . و آن چنان بود که یک روز نشسته بود و با آصف برخیا حدیث میکرد انگشتی از انگشتش بیفتاد بر گرفت و با انگشت کرد ، باز بیفتاد دیگر باره بر گرفت هم بیفتاد چندانکه جهد کرد در دستش نه ایستاد او بدانست که آن سبب فتنه و امتحانی است ، انگشتی بگرفت و با آصف داد و او را بر سریر خود بنشانند تا او بر جای سلیمان بنشست و حکم میکرد چهارده روز تا مدت محنت بگذشت . آنکه باز آمد و انگشتی بسته با سریر ملك آمد . و این هم فاسد است از آنجا که آصف وصی سلیمان بود و بمنزله فروتر بود از او . چگونه شاید که او معزول باشد و وصی بروایت بود . دیگر آنکه نبوت در انگشتی نباشد . و تاویل درست در آیت آن است که گفته شد از آن سه وجه . اما صفت کرسی او در سوره سبأ طرفی برفته است معنی ندارد اعاده کردن .

( قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي ) سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت و این حکایت قول اوست بار خدایا مرا بیمارز و ملکی ده مرا که از پس من کس رانباشد که تو خداوند بخشنده ای . اگر گویند نه این دلیل میکند بر بخل سلیمان که او بآن رها نکرد که گفت مرا ملك ده و این حرص باشد بردنیاتا گفت «لاینبغی لأحد من بعدی» کس رانباید تا باشد از پس من؟ جواب گوئیم سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ این سؤال نکرد از خدای تعالی الا بدستوری و اذن او ، و خدای او را امر فرمود تا این دعا کند از آنکه در سابق علم او چنان بود که هر کسی که جز سلیمان بود ملك چنان او را مفسده باشد . او را فرمود تا این دعا کرد که تمکین چنانکه سلیمان را بود إلا بعصمت راست نیامدی که مأمون الجانب بودی من الخطأ و الزلل . جواب دیگر آن است که او از خدای تعالی درخواست تاملک او آیت نبوتش کند و معجزه پیغمبریش ، و اگر مثل آن کس را بودی از آن بشدی که معجزی خارق عادت بودی و ملك سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ باین صفت بود از طاعت جن و انس و سباع و طیور و وحش و بهایم و تسخیر ریاح و مانند این . پس از طریق مصلحت گفت نه بروجه بخل ، و مراد به «من بعدی» آن است که لاینبغی لأحد غیر من چنانکه یکی از ما گوید أنا اطیعك ثم لا اطیع أحداً بعدك أي غیرك من از پس تو کس را اطاعت ندارم یعنی جز تو را طاعت ندارم . عطاء بن ابی رباح گفت یعنی ملکی که از من نبستانی در عمر من . و وجهی دیگر در تاویل آیت آن است که باین ملك آخرت خواست و ثواب بهشت . و تقدیر



آنکه ملکا لاینبغی لأحد من بعدی ای من بعد وصولی إلیه ، ملکی که چون من بآن رسیده باشم کس به آن نرسد از آنجا که چیزی نتواند کردن که مستحق ثواب باشد از ایمان و طاعت . چه سرای آخرت سرای إلباء باشد نه سرای تکلیف ، و بیان قوت این وجه قوله «رب اغفر لی» بار خدایا بیمارز مرا و این از جمله احکام آخرت است . بعضی دیگر گفتند ملك قهر هوای نفس خواست و قوله «لاینبغی لأحد من بعدی» ای فی زمانی یعنی با من الطافی کن که من عند آن اختیار طاعت کنم و اختیار عصمت ، و این اختیار عصمت کسی را نبود درین روزگار جز مرا، والله أعلم بمراده، و این دو وجه متعسف است ، و وجه اول معتمد است ( إِنْ نَكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ) که تو خدای بخشنده ای رسول ﷺ گفت سلیمان با این همه مملکت و سلطنت طرفه العینی سر بر آسمان نداشتی پیوسته می آمدی سرافکنده بخشوع و خشوع . حسن بصری و ابوهریره روایت کردند که رسول ﷺ گفت دوش نماز می کردم و شیطان پیش من آمد بر صورت گربه و خدای مرا از او تمکین کرد خواستم تا او را بگیرم و ببندم دیگر باره این آیت یاد کردم که سلیمان گفت «و هب لی ملکا لاینبغی لأحد من بعدی» .

( فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ ) حق تعالی در این آیت بیان کرد که ما باد را مسخر سلیمان کردیم ( تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُحَاءٌ ) تا فرمان او میرفتی نرم آنجا که او خواستی ، و نصب «رُحَاءٌ» بر حال است و قوله ( حَيْثُ أَصَابَ ) يقول العرب أصاب الصَّوَابُ فَأَحْظًا الْجَوَابُ ، یعنی أراد الصَّوَابُ قال الشاعر :

أَصَابَ الْكَلَامَ فَلَمْ يَسْتَطِعْ فَأَخْطَا الْجَوَابَ لَدَى الْمُنْفَصَلِ (۱)

( وَالشَّيَاطِينِ ) ای و سخرنا له الشیاطین و نیز شیاطین را مسخر او کردیم ( کُلُّ بَنَاءٍ ) هر بنائی را که برای او مدینه تدمر و مدینه بیت المقدس و جز آن از حصون و قلاع بنا کردند چنانکه شرح دادیم در سوره سبأ ( وَغَوَاصٍ ) و هر غواصی که بدریا فرو شدی و جواهر آوردی .

( وَآخِرِينَ مُقَرَّبِينَ فِي الْأَصْفَادِ ) و دیگر شیاطین در بند او بسته دودو بیک جای و «أصفا» جمع است و احدها صفا .

( هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ) این عطای ما است تو ببخش . من قول العرب من عليه برغيف أى أعطه رغيفاً . و قوله «ولاتمنن تستكثر» أي لاتعط . حسن بصری

(۱) خواست سخن صواب گوید نتواست و جواب را هنگام بیان بخطا گفت .

گفت خدای تعالی هر کس را که نعمتی داد از او حساب خواهد مگر سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ که او را گفت « هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب » و گفت معنی آیت آن است که ما این ملك بتو دادیم اگر تو کسیرا چیزی دهی رواست ترا و اگر ندهی لاجرج عليك و لاحساب . مقاتل گفت این در حق شیاطین است یعنی آنرا که خواهی گشاده دار و آنرا که خواهی ببند ، بعضی دیگر گفتند در کلام تقدیم و تأخیری هست ، و التقدير هذا عطاؤنا فامسك أو امنن بغير حساب خواه دار و خواه بیشمار بخش ، و گفتند تقدیم و تأخیر از این وجه است : هذا عطاؤنا بغير حساب فامنن أو أمسك این عطای ماست ترا بی حساب اگر خواهی ببخش و خواهی بدار .

( وَ إِن لَّهُ عِنْدَنَا لَازْلِفَىٰ وَ حَسَنَ مَا يَب ) و او را بنزدیک ما قربتی هست ، زیاده درد دنیا دادیم او را و نیکوئی باز گشتن یعنی در بهشت بثواب ابد ( وَ اذْ كُرْنَا عِبْدًا اُتُوبَ ) مقاتل گفت کنیت او ابو عبدالله بود ( اذ نادى رَبَّهُ ) یاد کن ای محمد بنده ما را ایتوب چون خدای را بخواند و گفت شیطان مرا رنج رسانید و بلا و مشقت . مقاتل گفت ( بنصب ) بیبلاء و سواس دردش و عذاب در مالش و درو چهار لغت است : نَصَبٌ بدو ضم و آن قراءت ابو جعفر است ، و نَصَبٌ بدو فتحه و این قراءت یعقوب است ، و نَصَبٌ بفتح نون و سکون صاد و این روایت هبیره است عن حفص عن عاصم . و نَصَبٌ بضم نون و سکون صاد و این قراءت عامه قراء است ، و این قصه در سورة الانبیاء برفته است .

( اُرْ كَضُ بِرِجْلِكَ ) این وقت آن بود که خدای تعالی او را فرج دهد گفت « ار كض بر جلك » یعنی پای در زمین زن ( هَذَا مُغْتَسَلٌ ) این جا محذوفی است . تقدیر آنکه فر كض بر جله إلى الأرض فأخرجنا له عيناً و قلنا له هذا مغتسل ( بَارِدٌ وَ شَرَابٌ ) او پای در زمین زد چنانکه گفتیم او را ما چشمه آب سرد عدن بیرون آوردیم ، و گفتیم این غسلگاهی است از آب سرد و شرابی است ، تو از اینجا غسل کن و باز خور . او از آنجا غسل کرد هر رنجی که بر بیرون او بود زائل شد و باز خورد (۱) هر رنجی که در اندرون او بود هم زائل شد . حسن بصری گفت دو چشمه آب پیدا شد او از یکی غسل کرد و از یکی باز خورد .

( وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ ) در کلام جذفی و اختصاری است . و آن آن است که فاغسل منه و شرب فأزلنا ما به من داء و آفة . او از یک چشمه غسل کرد ، و از دیگری باز خورد و ما رنجهای او زائل کردیم و ما اهل او را دادیم و مانند آن یعنی مال و فرزندان او مضاعف کردیم بعوض

(۱) پیش از این شواهدی گذشت که باز خوردن را بمعنی آشامیدن استعمال کرده است .

يك زن دوزن ، و بعوض يك فرزند دو فرزند ( رَحْمَةٌ مِنَّا ) رحمتی از ما و نصب او بر مفعول له است ( وَ ذِكْرِي لِأُولِي الْأَلْبَابِ ) محلّ اونصب است بواو عطف بر «رحمة» و یاد کردی خداوندان عقلها را .

( وَ أَخَذَ بِيَدِكَ ضَغْنًا ) بگیر بدست دسته‌ای از شاخ درخت و قصه این برفته است ( فَاضْرِبْ بِهِ ) و بآن دسته این زن را بزنی تا سوگندت دروغ نشود ( إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ ) آنکه گفت مایوب را بنده صابر یافتیم و نیک بنده‌ای بود او ما را ( إِنَّهُ أَوَّابٌ ) و او توبه کننده و باز آینده بود

( وَ إِذْ كُنُرُ عِبَادِنَا ) قراءت عامّه قرءاء بالف است بر جمع و ابن کثیر خواند « عبدنا » بی الف علی الواحد . گفت یاد کن ای محمد بندگان ما را ابراهیم را و اسحاق را و یعقوب را ( أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ ) خداوندان قوه در عبادت و بصیرت در دین .

( إِنَّا أَنْخَلَصْنَاهُمْ ) بِخَالِصَةٍ ذِكْرِي الدَّارِ ) قرءاء مدینه خواندند « بخالصه ذِکْرِي » با اضافه بی تنوین ، و این روایت هشام است از اهل شام ، و دیگران بتنوین بر بدل . گفت ما ایشان را برگزیدیم برگزیدن ایشان ذکر سرای را . أبوعلی گفت سرای محتمل است که آخرت باشد ، آنکه گفت دنیا معنی آن است که با خلاصهم الذکری فی الدنيا بآنکه ایشان ذکر ما در دنیا خالص کردند ، و آنانکه آخرت گفتند ، گفتند با خلاص ایشان یاد کرد آخرت را یعنی ایشان آخرت با خلاص یاد داشتند و «خالصه» از بناء مصدرست کالغافیه و الواقیه ، و قيل بخصلة خلصت لهم ذکری الدار یعنی : بخصلتی که خالص شد ایشانرا ذکر سرای .

( وَإِنْهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ ) و ایشان بنزدیک ما از گزیدگانند . ( وَ إِذْ كُنُرُ أَسْمَعِيلَ وَالْيَسَعَ ) آنکه گفت یاد کن اسماعیل را و الیسع را . کوفیان إِلا عاصم «و الیسع» بدو لام خواندند (۱) لام تعریف دراو بردند بآنکه اسم علم است چنانکه شاعر گفت :

وَ جَدْنَا الْوَلِيدَ بْنَ الْيَزِيدِ مُبَارَكًا شَدِيدًا بِأَعْبَاءِ الْخِلَافَةِ كَاهِلُهُ (۲)  
و باقی قرءاء بیک لام خواندند ( وَ ذَا الْكَفْلِ وَ كَيْلٌ مِنَ الْأَخْيَارِ ) و نیز یاد کن ذوالکفل را و همه گزیدگان بودند چه جمله پیغمبرانند و حدیث و قصه ایشان در سوره الانبیاء

(۱) بروزن الحیدر .

(۲) یافتیم ولید بن زید را فرخنده و مبارک توانا بآنکه بار خلافت بردوش گیرد .

رفته است .

( 'هَذَا ذِكْرٌ ' ) این یاد کردی است تورا ( وَإِنْ لِلْمُتَّقِينَ لِحُسْنِ مَأْبٍ ) وپرهیزکاران را حسن المآب باشد ، و نیکوئی بازگشتن .  
( جَنَّاتٍ عَدْنٍ ) بدل حسن المآب است ، بهشتهای مقام ( 'مَفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ' ) درهای آن گشاده برای ایشان .

( 'مُتَكَبِّرِينَ فِيهَا' ) نصب او بر حال است تکیه زده باشند آنجا ( يَدْعُونَ فِيهَا ) میخوانند خدم و حشم را بمیوه بسیار و انواع شراب .  
( وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ ) و بنزدیک ایشان باشند زنان از حورالعین چشم کشیده که نظرایشان مقصور باشد بر شوهران خود ( 'أُتْرَابٌ' ) همزاد یعنی همه بیک سن . همه جوان ، همه باجمال . مفسران گفتند « اُتْرَابٌ » سی ساله تا سی و سه ساله . واحدها ترَب ، قال ابن أبي ربيعة :

أُتْرَابُوهَا مِثْلُ الْمَهَادِ تَهَادِي بَيْنَ عَشْرِ كَوَاعِبِ أُتْرَابٍ (۱)

( 'هَذَا مَا تَوَدُّونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ' ) این آن است که شما را وعده داده اند برای روز قیامت . ابن کثیر و أبوعمر و بیا خواندند خبراً عن الغایب . و باقی قراء بتاء خواندند گفتند « لام » بمعنی « فی » است ای فی یوم الحساب كما قال الاعشى :

أَلْمُهَبِّينَ مَا لَهُمْ لِيَوْمِ الْإِسَاءِ ... سَوْءٌ حَتَّى إِذَا مَا أَفَاقُوا (۲)

أي فی زمان السوء ( 'إِنْ هَذَا لَرِزْقُنَا' ) این روزی ماست که دادیم شما را . اضافة الفعل إلى فاعله ( ما له من نفاذ ) این روزی برسد و این را بن در نیاید .

( 'هَذَا ' ) مبتداء است محذوف الخبر أي ما ذكرنا لأهل الجنة . این آن است که ما گفتیم أهل بهشت را خواهد بودن ( 'وَإِنْ لِلطَّاغِيَةِ' ) کلامی است مستأنف ، و طاغیان و عاصیان را بد بازگشتن خواهد بودن .

( 'جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا' ) بدل شر مآب است ، گفت دوزخی است که ایشان بآن تافته و سوخته شوند ( 'فَبَيْتُ الْمَهَادِ' ) و بد قرار گاه و گهواره ایست آن .

( 'هَذَا ' ) أي ما ذكرنا لأهل النار . آنکه گفت ( 'فَلْيَدْعُ وَقْوَهُ' ) تا دو کلام باشد ، و گفتند

(۱) آن دختر را بیرون آوردند مانند گا و وحشی میخرامید میان ده نارستان همسال خود .

(۲) یعنی در زمان سختی مال خود را بکار بردند بنیکی تا سختی را بسر آوردند .

تقدیر آن است که کلام مقدّم مؤخر کنند ای هذا حمیم فلیذوقوه : واگر گویند محلّ اورفع باشد بر مبتداء « فلیذوقوه » خبرش باشد چنانکه « سورة أنزلناها » آنگه تقدیر کنی محذوفی گوئی: منه (حمیم و غساق) کقول الشاعر :

هذا إذا ما أضاء الصُّبْحُ في غَلَسٍ و غَوِدَرَ البَقْلُ مَلَوِيٌّ و مَخْضُودٌ (۱)

ای منه ملوی، ومنه مخضود. وقرآء در «غساق» خلاف کردند. [عاصم و] حمزه و کسائی و خلف و یحیی بن وثاب در شاذّ مشدّد خواندند، و دیگر قرآء مخفّف خواندند. بر قراءت اول مبالغه باشد در اسم فاعل کالخبّاز و القصاب، و دروجه دوّم اسم بود کالعذاب. آنگه در معنی او خلاف کردند: عبدالله عبّاس و عبدالله مسعود گفتند زمهریری باشد که اهل دوزخ را بسوزد چنانکه آتشی سوزاند نعوذ بالله منه، و مجاهد و مقاتل گفتند سرمائی بغایت بود. ابن بریده گفت گندی بغایت باشد. محمد بن کعب گفت سمّ مار و کژدم باشد که در حفره جمع کنند آنگه باهل دوزخ دهند تا باز خورند. أخفش گفت ما یفسق من قروح الکفرة و الزّناة و فروجهم. ای یسلّ، آنچه از فرج وریشهای ایشان بر آید در دوزخ قال الشاعر :

إذا ما تَنَكَّرَتْ الحَيَوةُ وَ طَيَّبَهَا عَلِيٌّ جَرَى دَمْعٌ مِنَ العَينِ غَاسِقٌ (۲)

ای سائل.

( وَاخْرُ مِنْ شَكْلِهِ ) اهل بصره «آخر» خواندند بضمّ همزه علی الجمع و آن جمع مؤنث باشد کالکبر یقال نسوة اخر، و دیگران «آخر» خواندند بدو ألف ای و انواع آخر، اذ نوع آخر من شکله ای من شکل العذاب ( ازواج ) ای اصناف یعنی جز این که رفت آنجا انواع عذاب باشد از آنچه ندیده اند و نشنیده اند. و الشکل المثل بالفتح و بالكسر التظیر و البدل أيضاً .

( هذا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ ) این جماعتی اند که با شما در دوزخ باشند. عبدالله عبّاس گفت چون رؤسای سادات کافران در دوزخ شوند. أتباع ایشان را از پس ایشان در آرند ایشان گویند اینان که اند؟ خزنه گویند «هذا فوج مقتحم معکم» این گروهی اند که با شما بدوزخ می آیند. و الاقتحام: الدخول فی الأمر من غیر رویّة ناگاه در کار شدن باشد ( لا مَرَحِباً بِهِمْ ) اشراف گویند «لامرحباً بهم» نه بجای فراخ آمدند بعکس آن که عرب گوید آنرا که بدیدن

(۱) ملوی بمعنی لوی گیاه پژمرده است، و مخضود چریده و شکسته باشد. در آن هنگام که سپیده

دمیده هنوز نیک روشن نشده بود و گیاهان نیمه پژمرده و خشک و نیمه چریده و شکسته بود.

(۲) آن هنگام که زندگانی و خوشی آن برمن ناگوار شود سرشک برمن از دیده روان گردد.

اوشادمانه باشد. مرحباً و أهلاً و سهلاً أي آتیت مکاناً رحباً ، و جئت موضعاً سهلاً لاحتزناً گویند نه بجای نیک و فراخ آمدند (إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ) اینان سوختگان آتش خواهند بودن چنانکه ما هستیم. أتباع گویند سادات را (لَا مَرْحَبًا بِكُمْ) بل شما را مرحباً و تحية نیک مباد ، (أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا) شما آوردید ما را این جا که شما مقدمان ما بودید در دنیا و داعیان ما (فَبَيَّضُ الْقَرَارِ) بدجائی است این و نصب «لامرحباً» بر فعلی مضمرباشد چنانکه گفتیم و مورد اودعا بود چنانکه نابغه گفت :

لَا مَرْحَبًا بِغَدِي وَلَا أَهْلًا بِهِ ، إِنَّ كَانَ تَفَرُّيقُ الْأَجْبَةِ فِي غَدِي (۱)

(قالوا) آنگه این أتباع و سفله گویند (رَبَّنَا) خدای ما (مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا) هر که ما را باینجا آورد و مقدم ما بود در دعوت باکاری که ثمره اش این است (فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ) او را عذاب مضاعف کن در دوزخ .

(وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ) چون در دوزخ آیند بنگرند گویند چه بوده است ما را که نمی بینیم مردانی را که ما ایشانرا از جمله بد مردان شمریم .

(أَتَّخَذْنَاكُمْ سِخْرِيًّا) و ایشان را بسخریه و فسوس داشتیم در دنیا (أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ) خود اینجا نه اند یا چشم ما بر ایشان نمی آید و مایل است از ایشان ، و این معنی کافران گویند که ما چرا آن مؤمنان را که بر ایشان در دنیا استهزاء کردیم و پنداشتیم که ایشان بر باطلند نمی بینیم ، و أهل کوفه خواندند إلا عاصم « اتَّخَذْنَاكُمْ » بهمزه وصل علی الخبر ، و بر این قرائت در جای صفت رجال باشد و این قرائت بهتر است برای آنکه أهل دوزخ شاك نباشند در استهزاء ایشان بمؤمنان در دنیا . دیگر آنکه « أم زاغت » معادل « اتَّخَذْنَاكُمْ » نیست ، و باقی قرآء بفتح أَلَف خواندند أَلَف قطع برای آنکه أَلَف استفهام است . مجاهد گفت این قوم کفار قریش باشد که گویند ما چرا سلمان و أبوذر و مقداد و عمار را نمی بینیم . آنگه گفت : (إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ) این درست است و حق خصومت أهل دوزخ ، و تخصص بدل جمله است که از پیش رفت من قوله « إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ » و گفتند (تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ) حق و صدق و کائن قوله تعالی :

(۱) فردا را خوش آمد و مرحباً نگوئیم اگر جدائی دوستان در فردا باشد .

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِن إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۶۶) رَبُّ السَّمَاوَاتِ

بگو جز این نیست که منم بیم کننده نیست هیچ خدائی مگر خدای یگانه فخر کننده پروردگار آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۶۷) قُلْ هُوَ نَبْوٌ عَظِيمٌ (۶۸) أَنْتُمْ عَنْهُ

و زمین و آنچه میان آنهاست غالب آمرزنده بگو او خبری است بزرگ شما از او

مُعْرِضُونَ (۶۹) مَا كَانَ لِي مِن عِلْمٍ بِالْمَلَائِكَةِ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۷۰) إِنْ يُوحَىٰ

اعراض کنندگانید نبود مرا هیچ دانشی باشراف اعلیٰ برتر چون مخاصمه میکردند وحی کرده نمیشود

إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۷۱) إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ

بسوی من مگر آنکه جز این نیست که منم بیم کننده هویدا چون گفت پروردگارت مر فرستادگانرا که من آفریننده ام

بَشَرًا مِّن طِينٍ (۷۲) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ

آدمی را از گل پس چون تمام شد گرداندم او را و دمیدم در او از روح خود پس بروی افتادند مر او را

سَاجِدِينَ (۷۳) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۴) إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ

سجده کنندگان پس سجده کردند فرشتگان همه آنها بالتمام مگر دیو که سرکشی نمود و بود

مِنَ الْكَافِرِينَ (۷۵) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي (۷۶)

از کافران گفت ای دیو چه بازداشت ترا اینکه سجده نکردی مر آنچه آفریدم بدو دست خود

أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۷) قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ

آیا سرکشی کردی یا بودی از بلند مرتبهها گفت من بهترم از او آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را

مِن طِينٍ (۷۸) قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِمٌ (۷۹) وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي

از گل فرمود پس بیرون رواز آن پس بدرستی که تو رانده شده ای و بدرستی که بر تو است لعنت من

إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۸۰) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۸۱) قَالَ فَإِنَّكَ

تا روز قیامت گفت پروردگارا پس مهلت ده مرا تا روز قیامت فرمود بدرستی که تو

مِنَ الْمُنظَرِينَ (۷۲) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۳) قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ

از مهلت داده شدگانی تا روز زمان دانسته شده گفت پس قسم بقابلیت تو هر آینه گمراه کنم آنها را

أَجْمَعِينَ (۸۴) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۸۵) قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ

تماماً مگر بندگان تو از آنها که خالص شدگانند گفت خدا پس منم خدای بحق و راست میگویم

لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۶) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

هر آینه پر میکنم جهنم را از تو و از آنکه پیروی کنند ترا از ایشان همگی بگو نمیخواهم از شما برا و هیچ مزدی

وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (۸۷) إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۸۸) وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ

و نیستم من از تکلیف کنندگان نیست او مگر پندی برای جهانیان و البته میدانید خبر قرآن را

بَعْدَ حِينٍ (★)

بعد از این .

قوله تعالی ('قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ') آنکه گفت بگوی ای محمد (ﷺ) که من پیغمبری ام

ترساننده ، و نیست خدای مگر يك خدای قهر کننده ، در این آیت تقریر توحید قدیم تعالی است

و تقریر نبوت پیغمبرش محمد مصطفی (ﷺ) .

( رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ) خدای آسمانها و زمین است و آنچه در میان آن است از

مخلوقات و عزیز و منیع و غالب است .

( 'قُلْ هُوَ نَبَوُّ عَظِيمٌ' ) بگوی ای محمد که این خبری است بزرگوار . مجاهد و سدی

گفتند کنایت است از قرآن ، حسن بصری گفت کار قیامت است این .

( أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ) شما از او اعراض میکنید و عدول مینمائید و بموجب

آن کار نمی کنید .

( مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى ) مرا علم نیست بجماعت برتر یعنی فرشتگان چون

خصومت کردند . بیشتر مفسران گفتند خصومت فرشتگان در حدیث آدم بود چون گفتند

« أَتَجْعَلُ فِيهَا » و عبدالله عباس گفت از رسول (ﷺ) که خدای تعالی مرا گفت تو دانی ای محمد

که ملاء اعلی که فرشتگانند در چه خصومت کردند ؟ گفت : بارخدا یا ندانم . گفت : خصومت

کردند در درجات و کفارات « اَمَّا كَفَّارَاتُ : إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ فِي السَّبْرَاتِ ، وَ نَقْلُ الْأَقْدَامِ إِلَى

الجماعات ، وَ اِنْتِظَارُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ » و « اَمَّا الدَّرَجَاتُ : فَإِفْشَاءُ السَّلَامِ ، وَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ ، وَ

الصَّلَاةُ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسِ نِيَامٌ » گفت کفارات تمام کردن وضوء باشد در سختیها ، و قدم بر گرفتن و



رفتن بجماعات ، و انتظار نماز کردن پس از نماز ، و امادرجات سلام کردن بر همه کس ، و إطعام دادن ، و نماز کردن بشب که مردم خفته باشند .

( إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ) وحی نمی کنند بمن إلا آنکه من پیغمبری ترساننده یعنی وحی بمن باین می آید نه بچیزی دیگر . أبو جعفر تنها خواند «إِلَّا أَنَّمَا» بکسر همزه و باقی قرآء خواندند «أَنَّمَا» بفتح. قرآء گفت دومعنی را محتمل است : یکی آنکه وحی نمی کنند بمن إلا آنکه من نذیر و ترساننده و بیان کننده ام ، و دوّم آنکه وحی نمی کنند بمن إلا انذار و بیان .

( إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ ) یاد کن ای محمد چون گفت خدای تو فرشتگان را ( إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ) من خواهم آفرید آدمی را از گل .  
( فَإِذَا سُوّيتُهُ ) چون تمام آفریده باشم او را و راست کرده و روح در او دمیده ( فَفَعَمُوا لَهُ سَاجِدِينَ ) از پیش او بسجده در آئید .

( فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ) فرشتگان همه سجده کردند .

( إِلَّا إِبْلِيسَ ) که او استکبار کرد و از جمله کافران بود .

حق تعالی گفت یا ابلیس چه منع کرد ترا از آنچه سجده کنی آن را که من او را بدست قدرت خود آفریده ام ، و معنی آنکه تولای خلق او بخود کردم و با کسی نگذاشتم من قولم یداک او کتا و فوک نفخ .

( أَسْتَكْبَرْتَ ) ألف استفهام است و ألف استفعال ساقط است لاجتماع الهمزین . تکبر

کردی ( أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ) یا از جمله بزرگواران و بلند قدان بودی .

( قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ) گفت برای آن سجده

نکردم او را که من از او بهترم که تو مرا بیافریدی از آتش و او را بیافریدی از گل .

( قَالَ فَأَخْرَجْ مِنْهَا قَائِلًا نَكَرًا ) حق تعالی گفت ابلیس را که برو از آنجا که تو

رانده و بلعنت کرده ای .

( وَإِنُّ عَلَيْكَ لعَنِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ) و لعنت من بر تو است تا بروز قیامت .

( قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ) گفت بار خدایا مرا از گار ده و مهلت تاروز

قیامت که خلقان را زنده کنند .

حق تعالی او را گفت ترا مهلت دادم تا بوقت معلوم که من دانم که صلاح است .

( قَالَ فَسِعِزَّتِكَ لاَ أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ) گفت بعزّت تو که همراہ گمراه کنم مگر

بندگان مخلص که تورا هستند که مرا برایشان راهی نیست .

( قَالَ فَاَلْحَقْ . وَ اَلْحَقْ ) حق تعالی گفت بحق و این قول حق است که می گویم . عاصم و حمزه و خلف خواندند فالحق برفع اول و نصب دوّم ، و باقی قرآء هر دو منصوب خواندند أما آنکه اول مرفوع خواند گفت خبر مبتداء محذوف است ، والتقدير أنا الحق ، و آنکه منصوب خواند گفت نصب بر إغراء است ، و کوفیان بحذف حرف الجرّ علی القسم ، و گفتند التقدير والحق لا ملأن كقولهم حقاً لا ملأن ، و حق دوّم با قول منصوب است . گفت سو گند می خورم و حق می گویم که پر بار کنم دوزخ را از تو و از پیروان تو از جمله ایشان .  
آنکه گفت :

( 'قُلْ ) یا محمد بگوی ای محمد که من از شما برین آداء رسالت مزدی نمی خواهم ، و از جمله متکلفان نهام . یعنی این نه بعنف و تکلفی است بیرون از عرف و عادت و خارج از حدّ حق ، و گفتند معنی آن است که من المتقولین . من این قرآن از خویشتن نمی گویم و بافته من نیست بیانش

( إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ) نیست این قرآن إلا ذکر و یاد کردی جهانیان را ، و «إن» بمعنی «ماء» نفی است ، و گفته اند تکلف در کارها صفت ذم است . سلمه بن نفیل گفت رسول ﷺ گفت متکلف را سه علامت است : یکی آنکه منازعت کند با آنکه بالای او باشد و تعاطی آن کند که بآن نرسد ، و چیزی گوید که نداند . و زبیر روایت کرد از رسول ﷺ گفت « اللهم اغفر الذّین يدعون أموات أمّتی ولا يتكلفون إلا أنّی بریء من التکلف وصالحوا أمّتی » یارخدایا بیمارز آنان را که مردگان امّت مرا دعا کنند و تکلف نکنند الا بریتم از متکلفان ، وصالحان امّت من (۱) . عبدالله مسعود گفت هر که چیزی داند رواست تا بگوید و هر که نداند باید تا بگوید الله أعلم که از جمله علم باشد که آنچه نداند گوید ندانم ، و خدای تعالی گفت پیغمبرش را « قل ما أسئلكم علیه من أجر و ما أنا من المتکلفین » .

( وَ لَتَعْسَلُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ) و بدانای خبر او پس روز گاری . قتاده گفت پس از مرگ

بیانه قوله «ومتاع إلى حین» .

(۱) یعنی صالحان امت من هم بری هستند .

## سورة الزمر

این سوره مکی است إلاّ قوله تعالی « قل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم - الایة » و این سوره هفتاد و پنج آیت است ، و هزارد و صد و نود و دو کلمه است ، و چهار هزار و هفتصد و هشت حرف است . و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره الزمر بخواند خدای تعالی امید او گسسته نکند و او را از جمله خائفان کند . و عایشه روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله بنخفتی تا سوره بنی اسرائیل و سوره الزمر نخواندی .

## سورة الزمر خمس و سبعون آیه وهی مکیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ( ۲ ) إنا أنزلنا إليك الكتاب

فرو فرستادن کتاب از جانب خدای غایب درست کردار است بدرتی که ما فرستادیم بسوی تو کتاب را

بِالْحَقِّ فَأَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ ( ۳ ) أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ( ۴ )

براستی پس بپرست خدا را که خالص کننده باشی برای او دین را بدانند مر خدا پرست دین خالص

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ  
و آنانکه گرفتند از جز خدا دوستان نمی پرستیم ایشانرا مگر آنکه نزدیک گردانید ما را بسوی خدا نزدیک کردنی

إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ( ۵ ) إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ

بدرستی که خدا حکم میکند میان آنها در آنچه آنها در آن اختلاف میکنند بدرستی که خدا راه ننماید پد هر کسی که

هُوَ كَافِرٌ كَفَّارٌ ( ۶ ) لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ

او دروغ گوینده ناسپاس است اگر خواهد خدا اینکه بگیرد فرزندی را هر آینه برگزیدی از آنچه خواسته

سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ( ۷ ) خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ

پاکست او اوست خدای یکتای قهر کننده آفرید آسمانها و زمین را بر راستی در می آورد شب را بر روز

وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى

و در میآورد روز را بر شب و رام گردانید آفتاب را و ماه را همه میروند در فلك خود تا مدت نامبرده شده

أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ( ۸ ) خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ

دانسته باش اوست غالب آمرزنده آفرید شمارا از نفسی تنها پس گردانید از آن زن او را و فرستاد

لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي

از برای شما چار پایان هشت زوج آفرید شما را در شکمهای مادران آفریدنی بعد از آفریدنی در

ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنىٰ

تاریکیهای سه گانه اینست شمارا خدا پروردگار شماست اوراست پادشاهی نیست خدائی مگر او پس بگجا

تَصْرَفُونَ ( ۹ ) إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ

بر گردانیده میشود اگر کافر شوید پس بدرستیکه خدا بی نیاز است از شما و نمی پسندد برای بندگانش کفر را

وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ

و اگر شکر کنید می پسندد برای شما و باید بر ندارد بردارنده ای بار گناه دیگری را پس بسوی پروردگار شماست

مَرْجِعُكُمْ فَيَنْبُئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰) إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱)

بازگشت شما پس بیا گاهاند شمارا با آنچه بودید که میکردید بدرستیکه او داناست بحقیقت سینهها

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ

و هر گاه برسد آدمی را ضرری بخواند خدایش را بر گردنده باو پس چون عطا فرمود او را نعمتی از خود فراموش کند

مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ

آنچه که بود میخواند بسوی او از پیش و گردانید برای خدا همتایان تا گمراه کند از راه دین خدا بگو بر خوردار باشی

بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (۱۲) أَمْ مَنْ هُوَ قَانِتٌ 'أَنَاءَ اللَّيْلِ

بکفر خود اندکی بدرستیکه تو از یاران آنشی آیا این کافر بهتر است یا آنکه ایستاده در ساعات شب

سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ

سجده کننده و ایستاده ترسد از عذاب آخرت و امید دارد رحمت خدایش را بگو آیا یکسانست آنانکه میدانند

وَالَّذِينَ لَا يَعْمَلُونَ إِنَّمَا يُتَذَكَّرُ أُولَئِكَ (۱۳) قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا

و آنانکه نمیدانند جزاین نیست که پند پذیر میشود صاحبان عقلها بگو ای بندگان من آنانکه گردیدند

اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا

بپرهیزید پروردگار خود را مر آنانکه نیکی کردند در این دنیا نیکی کردنی و زمین خدا گشاده است جزاین نیست

يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۴) قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا

که تمام داده شود صابران را مزدشان بی حساب بگو بدرستی که من مأمور شدم اینکه بپرستم خدا را از روی اخلاص

لَهُ الدِّينَ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ

اوراست دین و مأمور شدم تا آنکه بوده باشم اول گردن نهندگان بگو بدرستی که من میترسم اینکه نافرمانی کنم

رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۶) قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي (۱۷) فَاعْبُدُوا

پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ بگو خدا را میپرستم که خالص کننده اوست دین مرا پس بپرستید

مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

آنچه خواهید از جز او بگو بدرستی که زیانکاران آنانند که زیان نمودند نفس خود را و کسان خود را در روز قیامت

أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۸) هُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ

بدانید که این آن زبانی است هویدا آنها راست از بالای سرشان سایبانها از آتش و از زیر آنها سایبانها

ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُوا (۱۹) وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ

اینست که میترساند خدا بآن بندگان را ای بندگان پس بترسید از من و آنانکه پرهیز کردند طاغوت را اینکه

يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ

پرستش کنند او را و باز گشتند بخدا مر آنها راست مزده پس مزده بندگان مرا آنانکه میشوند گفتار را پس پیروی کنند

أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۲۰) أَفَمَنْ حَقَّ

نیکوترین آنها آن گروه آنانکه راه نمود آنها را خدا و آنها ایشانند صاحبان عقلها آیا پس آنکه واجد شد

عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ (۲۱) لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ

بپ او سخن عذاب آیا پس تو میرهانی آنرا که در آتش باشد لیکن آنانکه ترسیدند پروردگار خود را

لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ  
 آنها را است غرفه‌ها از بالای آنها غرفه‌های دیگر که بنا کرده شده می‌رود از زیر آنها نهرها و عده خدا خلاف نمی‌کند

اللَّهُ الْمِعَادَ (۲۲) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ  
 خدا و عده خود را آیا نبینی اینکه خدا فرستاد از آسمان آب را پس روان نمود چشمه‌هایی که در زمین است

ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا  
 پس بیرون آورد بآن کشتهای رنگارنگ را پس خشک میشود پس بینی آنرا زرد شده پس میگرداند او را ریزه ریزه

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۲۳) .

بدرستی که در این هر آینه پندی است مرصاحبان عقلم را .

قوله تعالى ( تَنْزِيلُ الْكِتَابِ - الْآيَةُ ) « تنزیل » مرفوع است بخبر مبتداء محذوف أي  
 هذا القرآن تنزیل الكتاب . وروا بود که « تنزیل » مبتداء بود و « من الله » درجای خبر او بود ،  
 و التقدير تنزیل الكتاب صادر ( من الله العزيز الحكيم ) حق تعالی قرآن را « تنزیل » نام نهاد  
 و « تنزیل » مصدر است . و این مصدری است درجای مفعول برای مبالغه نحو قولهم : رجل مرضى  
 أي مرضى ، و ماء سكب أي مسكوب ، و اگر قرآن را منزل گویند دلیل کند بر حدوثش چون  
 بر طریق مبالغه گویند اولی و آخری که دلیل حدوث کند . یعنی این کتابی است از خدای تعالی  
 فرود آمده نه از کلام بشر است و نه از کلام جن و ملائکه . بل کلام خدای عزیز است منبع غالب  
 محکم کار درست کردار . آنگه گفت .

( إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ) ما فرو فرستادیم کتاب را بتو بحق و راستی  
 ( فَأَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ) خدای را پرست ای محمد . خطاب باو و مراد او جمله مکلفان  
 است . خالص بکرده او را دین و طاعت چنانکه در عبادت باو شرك نیاری ، و نصب « مخلصاً »  
 بر حال است .

( أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ) دین خالص خدای راست ، قتاده گفت باین دین کلمه شهادت  
 خواست گفتن « لا إله إلا الله » أهل معانی گفتند معنی آن است که عبادة خالص جز خدای رانزد .  
 چه جز خدای مستحق عبادت نیست .

( وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ) آنگه گفت آنان که بدون خدای بتان راهی پرستند

وایشان را خدایان گرفته‌اند ( مَاتَعْبُدُكُمْ ) و التقدير يقولون ما نعبدهم . سبب نزول آیت آن بود که رسول ﷺ تسفیه احوال ایشان کرد ، و گفت جمادی را که از وهیج خیر و شر و نفع و ضرر نیاید می‌پرستید این از کجا متسحق عبادت است ، و اینان چه نعمت کردند بجای شما یا چه خلق آفریده‌اند اینان ؟ گفتند ما میدانیم که ما را و آسمان و زمین را خدای آفریده است ولیکن عبادت ما خدای را نشاید . ما اینان را برای آن می‌پرستیم تا ما را بخدای نزدیک کند و قوله ( زُلْفَى ) مصدری است نه از لفظ فعل چنانکه گویند أعجبني حباً شديداً و المعنى اعجاباً شديداً برای آنکه معنی یکی است یعنی الی الله تقریباً ، کلبی گفت جواب این در سورة أحقاف است آنجا که گفت « فلولاً نصرهم الذین اتخذوا من دون الله قرباناً آلهاً - الایة » آنکه گفت :

( إِنْ أَلَّ اللَّهُ بِعَنْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَأْمُومٍ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ) خدای حکم کند میان ایشان در آنچه درو خلاف میکنند و باز نماید که محق کیست و مبطل کیست .  
( إِنْ أَلَّ اللَّهُ لَاهْتَدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ) گفت خدای هدایت ندهد آنرا که دروغ‌زن باشد و کفران کننده باشد . این هدایت اینجا راه نمودن است براه بهشت و ثواب بقرینه « کاذب کفار » و بقرینه « يحكم بينهم » چه این نیز از احکام آخرت است . و اگر بر خذلان و تخلیه حمل کنند روا باشد علی طریق الغضب علیه و العقوبة له .

( لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَدَّاءً ) آنکه گفت رد بر مشرکان و جهودان و ترسایان که گفتند « الملائكة بنات الله » « وعزير ابن الله » « والمسيح ابن الله » فرشتگان دختران خدایند ، و عزیر و عیسی پسران خدایند . گفت خدای جل جلاله از آنکه او را فرزند باشد نه بحقیقت و نه بمجاز ( هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ) او خدائی است یکی بی همتا و انباز وزن و فرزند و مثل و مانند و عزیز منبع است و قهر کننده بندگان بفنا و مرگ . آنکه گفت :

( خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ) آسمان و زمین او آفرید بحق نه بباطل برای غرض صحیح ( يُكْوَرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ ) شب بسر روز میدارد و روز بسر شب کتکویر العمامة چنانکه دستار لابر لاپیچند . و این اصل کلمه است ، و مثله قوله « يغشى الليل النهار » و این قول قتاده است . مجاهد گفت شب در روز آرد و روز در شب . حسن و مقاتل و کلبی گفتند معنی آن است که آنچه ازین بکاهد در آن فزاید ، و آنچه از آن بکاهد در این فزاید ( وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ) و آفتاب و ماه را مسخر بکرد تا بفرمان او بفلک خود میگردند ، و هر یکی بوقت

معلوم میروند (أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ) الا او خدای عزیز آمرزنده است .

( خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ) گفت بیافرید شما را از یک نفس و آن آدم است ( ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا ) آنکه گفت جفت او حواء را از او بیافرید و «جعل» بمعنی خلق است و چون بمعنی خلق باشد متعدی بود بیک مفعول ، و چون بمعنی صیرر باشد متعدی بود بدو مفعول ( وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ) این انزال بمعنی انشاء است . یعنی بیافرید برای شما از جمله چهار پایان هشت جفت است . و چون بر این حمل کنند چهار جنس باشد که تفصیل آن در سورة الأنعام بیامد فی قوله « ثمانية أزواج من الضأن اثنين - الایة » پس این چهار جنس از میش و بز و گاو و شتر چون هریکی از آن جفتی باشند هشت بود ( بَخَلْنَاكُمْ فِي بُطُونِ أَمْهَاتِكُمْ ) می آفریند شما را خلقی از پس خلقی در شکم مادرانتان و قوله ( خَلَقْنَا مِنْ بَعْدِ خَلْقِكُمْ ) خلق نو از پس خلق اول که خلق اول از خاک بود ، و خلق دوم از آب ، و گفتند «خلقنا من بعد خلق» خلقی از پس خلق اول مراد آن است که در سورة المؤمنین گفت « ثم خلقنا النطفة . علقه فخلقنا العلقه - الایة » و این تأویل اولیتر است لقوله ( فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ) در سه تاریکی : تاریکی شکم ، و تاریکی رحم ، و تاریکی مشیمه ( ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ ) این خدای شما است پادشاهی او راست نیست بجز او خدائی ( فَأَنْتُمْ تُصِرُّوْنَ ) کجا میگردانند شما را ، و گفتند چون نمی گردانند شما را از عبادت او با عبادت جز او با چندین آیات و بیانات .

( إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ ) گفت اگر کافر شوید بخدای . خدای تعالی از شما بی نیاز است ، کفر شما او را هیچ زیان ندارد ( وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ ) و اوراضی نباشد بکفر بندگان ، و کفر نپسندد برای ایشان و این آیت دلیل است برای آنکه خدای تعالی کفر نیافریند و نخواهد برای آنکه رضا اراده باشد علی بعض الوجوه و اگر راضی بودی مرید بودی ( وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ ) و اگر شاکر شوید و شکر نعمت او گزارید ، میپسندد از شما و این دلیل است بر آنکه خدا مرید طاعات است . و در این دو لفظ دلیل است بر آنکه خدای تعالی مرید طاعات است و کاره معصیت ( وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ) و هیچ نفس بار گران نفس دیگری برنگیرد یعنی کسی را بگناه دیگری نگیرند و بار و عقوبت او بر این نزنند ، و این نیز دلیل عدل است و دلیل بطلان مذهب مجبیره که روا دارند که خدای تعالی بگناه دیگری دیگری را بگیرد ، و بار عقوبت او بر این بنهد ، و اطفال کفار را بگناه



پدران عقوبت کند . و موسی و ابی فرج عن الیزیدی و یحیی و کسائی عن ابی بکر خواندند « یرضه لکم » باسکان هاء . أبو الحسن أخفش گفت این لغت بعضی عرب است . و قد قال شاعرهم « وَنَضَوَايَ مُشْتَاقَانِ لَهُ أَرْقَانِ » وقف علیه فی حال الوصل . ابن کثیر و کسائی و أبو جعفر خواندند و خلف نیز « یرضه » بضم هاء بی اشباع ، و باقی قرءاء با شباع ( ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ ) گفت باخدای است بازگشت شما یعنی با جائی که در آنچه حکم او را باشد و هیچ کس را حکم نباشد ( فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ) خبر دهد شما را بآنچه کرده باشید و این بر سبیل تهدید و وعید است . یعنی جزا دهد شما را ( إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ) که او عالم است و دانا با سراردل ها هیچ برپوشیده نشود .

( وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا ) گفت از خوی آدمی است که چون بلا باو رسد خدای را بخواند و با درگاه او رجوع کند و باو گریزد و نصب « منیباً » بر حال است یعنی در حال که تائب باشد . و أناب و تاب بیک معنی باشد .

( ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ ) چون نعمتی دهد او را فراموش کند آنچه خوانده باشد پیش از آن یعنی خدای را در حال سختی یاد آورد و در حال آسانی فراموش کند . و التَّخْوِيلُ الْعَطِيَّةُ وَالْمِنْحَةُ قَالَ أَبُو النُّجْمِ :

أَعْطَى فَاذًا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ خَوْلِ الْمُخَوَّلِ (۱)

فرء گفت روا بود که « ما » بمعنی من باشد چنانکه گفت « فأنكحوا ما طاب لکم من النساء » و روا بود که « ما » مصدری بود . و التقدير نسی دعاءه ( وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا ) و خدای را أمثال و أزداد و شرکاء کند . یعنی با او انباز گیرد در عبادت ( لِيُنْزِلَ عَنْ سَبِيلِهِ ) تا گمراه شود از راه او ( قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكُمْ قَلِيلًا ) گفت یا محمد بگوی این کافر را تمتع بر خوردار شو بکفرت اندکی . صورت امر است ، و مراد تهدید . چنانکه گفت « اعملوا ما شئتم قليلاً » ای زماناً قليلاً ( إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ) که تو از اهل دوزخی .

( أَمْنٌ هُوَ قَانِتٌ ) ابن کثیر و نافع و حمزه خواندند بتخفيف ميم . و معنی آنکه « امن » بمعنی یا من چنانکه آزيد بمعنی یا زيد . یا من هو قانت ، ای آنکس که ایستاده است . أبو علی گفت این قراءت ضعيف است چه این جای ندا بمعنی نيك نیست . و باقی قرءاء مشدّد خواندند علی تقدیر « امن هو قانت کمن جعل لله أنداداً و این بیفکنندند لدلالة الكلام عليه

(۱) عطا کرد و بخل نورزید و کسی او را بخیل نخواند از شران فربه کلان کوهان که عطیه بخشندگان است .

آنچه معادل استفهام است از کلام بیفکند چنانکه جواب لو ولولا بیفکند بسیاری، ومن ذلك قول الشاعر :

وَ أَقْسِمُ لَوْ شِئْتُ أَنَا رَسُولُهُ سِوَاكَ وَ لَكِنَّ لَمْ نَجِدْ لَكَ مَدًّا فَمَا (۱)  
 ای ما آجیناه. وقنوت دوام باشد بر طاعت ، وقنوت نیز قیام باشد و اینجا مراد نماز کننده است، وقال الشاعر :

قَانِنَا لِلَّهِ يَتَلَوُ كِتَابَهُ وَعَلَى عَمْدٍ مِنَ النَّاسِ اعْتَزَلَ (۲)  
 حق تعالی گفت :

(أَمِنْ هُوَ قَانِنٌ) آنکس که ایستاده باشد در نماز (أَنَاءَ السَّيْلِ) در ساعات و اوقات شب واحدها اینی وانی وانی (ساجداً وَقَانِماً) نصب بر حال است گاه بر پای و گاه در سجده (يَحْذَرُ الْآخِرَةَ) از آخرت ترسد و امید دارد برحمت او. آنکه گفت (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمَلُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْمَلُونَ) بگوی ای محمد راست نباشند آنان که بدانند و آنان که ندانند. حق تعالی در این آیت خبر داد که عابد با ناعابد راست نباشد، و عالم با جاهل راست نباشد، (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ) این اندیشه خداوندان عقل کنند.

(قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ) گفت یا پندگان من آنان که ایمان آورده اید بترسید از خدای و از معاصی او اجتناب کنید (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ) گفت آنان را که در این دنیا نیکوئی کنند در آن جهان نیکوئی باشد: یعنی هر که اینجا اطاعت کند آنجا ثواب یابد (وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ) و زمین خدای فراخ است. گفتند مراد زمین بهشت است، و گفتند مراد زمین دنیاست: یعنی هجرت کنید در زمین چون شما را در زمینی رها نکنند که خدای پرستی بزمین دیگر روید (إِنَّمَا يُوقِى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) گفت صابران را مزدی که دهند بی حساب دهند. در این خبر که حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه شبی از بعضی شبها در بعضی کویهای کوفه میگذشت و قنبر با او بود، و قنبر گفت از سرائی آواز می آمد که کسی میخواند «أَمِنْ هُوَ قَانِنٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ ساجداً - الایة» و قنبر گفت حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه بگذشت و بایستادم و ساعتی گوش باز کردم. حضرت امیر آواز داد و گفت یا قنبر چرا بازماندی آنجا؟

(۱) سوگند میخورم که اگر غیر تو فرستاده نزد ما میآمد او را اجابت نمیکردیم امارد تو را نتوانستیم

(۲) برای خدا نماز میگذارد و کتابهای او را میخواند و بقصد از مردم عزلت گرفته است.

گفتم یا امیرالمؤمنین «صوت حزین فی هده من اللیل» (۱). آوازی است حزین در پاره‌ای از شب گذشته. گفتم بیا که «نوم» علی یقین خیر من عبادۀ علی شک» گفتم بیا که خوابی بریقین بهتر باشد از عبادت بر شک». قنبر گفت من عجب داشتم در سرای بنشان کردم و برفتم بر دگر روز باز آنجا رفتم سرای ته‌حصّ کردم ازان منافقی بود. گفتم یا امیرالمؤمنین چه دانستی که آن آواز کیست؟ گفت چه راعی باشد که رعیت خود را نشناسد. در خبر است که امیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه کنیز کی داشت خادمه. و مؤذّنی بود او را که باوقات نماز آمدی و او را بنماز اعلام کردی. روزی چشمش بآن کنیز افتاد او را دوست بداشت از آن پس هر روز پیامدی و آواز دادی او پیامدی و گفتمی که کیست؟ گفتمی امیرالمؤمنین را بگوی که وقت نماز است، و بدانکه من ترا دوست دارم. همچنین میگفت بهر وقت تا یکسال بر آمد. پس از یکسال این کنیز امیرالمؤمنین را گفت یا امیرالمؤمنین این مؤذّن سالی است که این چنین میگوید. امیرالمؤمنین فرمود چون دیگر باره بگوید تو بگوی که من ترا دوست دارم چه باید کردن. چون مؤذّن پیامد و بر عادت هم آن سخن گفت کنیز گفت من نیز تو را دوست دارم چه باید کردن؟ مؤذّن گفت أَصْبِرْ وَتَصْبِرْ إِلَى یَوْمِ یوفی الصّابِرین أجرهم بغیر حساب او پیامد و امیرالمؤمنین را خبر داد امیرالمؤمنین در حال کس فرستاد و آن مرد را حاضر کرد و کنیز را آزاد کرد و باو داد بنکاح. انس مالک روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت فردای قیامت ترازوی عدل بیاورند و اهل نماز را بیارند و مزد ایشان بترازو بدهند و اهل روزه را بیاورند مزد ایشان بترازو بدهند، و همچنین اهل صدقه را، و اهل حج را. آنکه اهل بلا را بیاورند و از بن ترازو براندازند و دیوانی بر نه افلاجد (۲) بل مزد و ثواب بر ایشان ریزند ریختنی بی حساب. آنکه این آیت را بخواند «إِنَّمَا یوفی الصّابِرین أجرهم بغیر حساب» تا اهل عرصات از اهل عافیت تمنا کنند که کاشکی گوشت ایشان بناخن بره (۳) گرفته بودند از آن فضل که اهل بلا را بود. اصبح بن نباته گفت با امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه در عیادت حسن بن علی علیه السلام شدیم از رنجی که او را بود. امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه گفت کیف أصبحت یا ابن رسول الله؟ چگونه در روز آمدی ای پسر پیغمبر؟

(۱) هده من اللیل یعنی طائفة منه چون پاره از شب بگذرد و مردم آرام گیرند و «هده» در نسخ

کتاب تصحیف است.

(۲) این لغت در برهان مذکور نیست و بقرینه کلام بمعنی مرتب کردن دفتر و مانند آن است.

(۳) ناخن پیرا و ناخن برا بمعنی مقراض است.

گفت « أصبحت بنعمة الله بارعاً » در روز آمدم بنعمت خدای بهتر . گفت چنین باشد ان شاء الله . گفت مرا باز نشانید . او را باز نشانند و پشت باز داد و گفت « سمعت جدی رسول الله ﷺ يقول : يا بني إن في الجنة شجرة يقال لها: شجرة البلوى يؤتى بأهل البلاء فلا ينصب لهم ميزان و يثبت لهم ديوان يصب عليهم الأجر صباً ، ثم تلا رسول الله ﷺ : إنما يوفى الصابرون أجرهم بغير حساب » گفت در بهشت درختی است که آنرا درخت بلا گویند . فردای قیامت أهل بلا را بیارند ایشان را ترازوی بر ندارند و دیوانی بر نه افلاچند . بل مزد برایشان ریزند ریختنی . آنکه رسول ﷺ این آیت را بر خواند « إنما يوفى الصابرون أجرهم بغير حساب » أبوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت هر که او خواهد که از جمله خداوندان عقل باشد گو صبر کن بر مکاره و بلا که آن آیت عقل است و کمال تقوی ، و جزع آیت جهل است و علامت نادانی ، و هر که جزع کند جزع او را بدوزخ برد و در قیامت ظفر نیابند الا صابران که خدای تعالی در حق ایشان میگوید : « إنما يوفى الصابرون أجرهم بغير حساب » و قال الله تعالی : « و الملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار » ( 'قل' إني أمرت أن أعبد الله 'مخلصاً له الدين' ) گفت بگوی ای محمد (ﷺ) مرا فرموده اند تا خدای را پرستم خالص بکرده برای او عبادت که با او شرك نیارم ، و مرا فرموده اند که اول مسلمانان باشم از این امت .

( 'قل' إني أخاف ) بگوی ای محمد که من ترسم اگر در خدای عاصی شوم و جز او را پرستم از عذاب روزی عظیم : یعنی روز قیامت . و این آنکه بود که قوم او را دعوت کردند بادین خود .

( 'قل الله أعبد' 'مخلصاً له ديني' ) خدای تعالی گفت بگوای محمد (ﷺ) که من خدای را پرستم و عبادت او را خالص بکنم .

( 'فأعبدوا ما شئتم من دونه' ) شما بدون او هر چه خواهید می پرستید ، صورت امر است معنی تهدید ، و گفتند منسوخ است بآیت قتال ( 'قل' إن الخاسرين ) بگوی که زیان کاران آنان باشند که ایشان خود را زیان کرده باشند و اهل خود را . در معنی او خلاف کردند مجاهد گفت و ابن زید معنی آن است که بکفر خود را زیان کردند در دنیا که خود را بکشتن دادند و اهل را بسی (۱) و غارت ، حسن گفت خود را زیان کردند که بکفر خود را بدوزخ بردند در قیامت ، و ثوابی که ایشان را خواست بودن در قیامت و بهشت از ایشان فوت شد ،

آن زیان کردند ، و زنانیکه ایشان را خواست بود اعنی زنانی که ایشان را بودند در بهشت از حور اگر ایمان آوردندی ، چون ایمان نیاوردند بدیگران دهند . بعضی دیگر گفتند معنی آنست که ایشان را بکفر بدوزخ برند و زنان ایشان بایمان بهشت روند ، و خدم و حشم ایشان پس ایشان زیان کار باشند . هم بنفوس هم بأهل ( أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ) این زیانی است آشکارا .

( لَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ ) گفت ایشان را سایبانها باشد از بالای سرایشان از آتش ( وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ) و از زیر ایشان هم سایبان آتش باشد ، و برای آن پوشش زیر را سایبان خواند که دوزخ درکات دارد بهری زیر و بهری زبر ، زیرا آنکه اینان را فراش باشد آنان را که زیر ایشان باشند سایبان باشد ، و مثلها قوله تعالی «لهم من جهنم مهاد و من فوقهم غواش» و قوله «يوم يغشيه العذاب من فوقهم ومن تحت أرجلهم» و قوله «أحاط بهم سرادقها» و قوله «انطلقوا إلى ظل ذي ثلث شعب لا ظليل ولا يغني» - الآية ، ( ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ ) این آن است که خدای تعالی بندگان خود را باین میترساند . آنکه گفت : ( يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ ) ای بندگان من بترسید از من .

( وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا ) گفت آنانکه اجتناب کردند از طاغوت که آنرا پرستند «ان» مع الفعل در مجلّ نصب است ببدل اشتمال ( وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ ) و بادر گاه خدای گریختند ( لَهُمُ الْبُشْرَى ) بشارت بادایشان را و مزد خیر و وعده نیکو و ثواب ابد . آنکه گفت ( فَبُشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ - الآية ) بشارت ده یا مژ بندگان مرا آنانکه سخن بشنوند و متابعت نیکوتر کنند آنچه بحق راهبرتر باشد . ابوالدرداء گفت اگر نه سه کارستی من نخواستمی که يك روز در دنیا بماندمی : بروزهای گرم روزه داشتن و تشنگی کشیدن و آب نچشیدن ، و در نیمه شب نماز کردن ، و با قومی نشستن که سخن نیکو گویند و شناسند و سخن چنان گزینند که یکی از ما خرمانیک گزیند ازطبق . قتاده گفت أحسنه طاعة الله باشد سدی گفت نیکوترین آنچه ایشان را فرموده اند تا بر آن کار کنند ( أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ ) ایشان آنان باشند که خدای تعالی ایشان را هدایت داده باشد و بألطف کرده بایشان ( وَأُولَٰئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ ) و ایشان خداوندان عقلها باشند یعنی استعمال عقل کنند . ابن زید گفت این دو آیت اعنی من قوله « وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ - الی قوله - أُولُو الْأَلْبَابِ » در حق سه کس آمد که ایشان در جاهلیت می گفتند لا إله إلا الله . زید بن عمرو بن نفیل بود و سلمان فارسی و ابوذر غفاری .

(أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كِتَابُ الْعَذَابِ) گفت آنرا که کلمه عذاب بر او واجب شد ، جواب او محذوف است از لکلا علی ما قام مقامه من قوله (أَفَأَنْتَ تُنذِرُ مَنْ فِي النَّارِ) و تقدیر آنکه أفمن حق علیه کلمة العذاب فإن العذاب يصل إليه . آنکه گفت چون عذاب باو برسد تو اورا از عذاب نتوانی رها نیدن .

(لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ) آنکه گفت آنان که از خدای بترسند (لَهُمْ عُزْفٌ) ایشان را عرفها باشد از بالای آن عرفها بنا کرده ، ابوسعید خدری روایت کرد از رسول ﷺ گفت أهل بهشت درنگرند از بالای خود عرفها بینند که أهل آن عرفها از آنجا چنان می درخشند که ستاره آسمان و میان ایشان بُعد و تفاوت مشرق تا مغرب باشد . ما گفتیم یا رسول الله آن منازل انبیاء باشد که کس بدرجه ایشان نرسد؟ گفت: لا بل مؤمنانی اند که بخدای و رسول او ایمان دارند (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) در زیر آن عرفها جویهای آب می رود (وَعَدَّ اللَّهُ) نصب او بر مصدر است و التقدير و عد الله وعداً . آنکه فعل بیفکند و مصدر را اضافه کرد بافاعل (لَا يُخْلِفُ اللهُ الْمِيعَادَ) خدای تعالی خلاف وعده نکند .

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) گفت نه بینی که خدای فرو فرستاد از آسمان آبی (فَسَلَّكَهُ يَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ) آنرا در چشمهای زمین برد ، و سلک هم لازم باشد و هم متعدی و اینجا متعدی است ، و واحد «ینابیع» ینبوع بود . ضحاک و شعبی گفتند هر آبی که در زمین هست از آسمان بفرستد خدای تعالی بصخره از اینجا قسمت کنند بچشمها و چاهها و کاریزها شود .  
(ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا) پس بیرون آرد با آن آب کشتی که ألوانش مختلف باشد .  
(ثُمَّ يَهْبِطُ) آنکه خشک شود (فَقَرَّيْهِ مُصْفَرًّا) زرد بینی اورا (ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا) آنکه آنرا پوسیده کند و پاره پاره گرداند (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْتُونَ الْأَلْبَابَ) در این یاد کردی هست خداوندان عقلها را .

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ  
آیا پس از آنکه گشاده خدا سینه او را برای اسلام پس او بر نور است از پروردگارش پس وای بر کسانی که

لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أَوْ لِيكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۴) اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ  
سخت است دلها ایشان از پند خدا آنها در گمراهند هویدا خدا فرستاد بهترین سخنی را که

كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ

آن کتابی که مشابه بود بعضی ببعضی که مکرر است میلرزد از خوف او پوستهای آنانکه میترسند از پروردگارشان

ثُمَّ تَلِينَ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هَدَىٰ اللَّهُ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ

پس نرم میشود پوستهای ایشان و دلهایشان بسوی یاد کردن خدا اینست هدایت خدا که راه نماید بآن هر که را خواهد

وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۲۵) أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ

وهر کرا گمراه کند خدا پس نیست مر او را راهنمایی آیا پس آنکه بپرهیزد برای خود از بدی عذاب روز

الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ (۲۶) كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ

قیامت و گفته مرستمکاران را بچشید آنچه بودید که کسب میکردید تکذیب نمودند آنانکه پیش از ایشان بودند

فَاتَيْنَهُمُ الْعَذَابَ مِن حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۷) فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ

پس آمد آنها را عذاب از جائیکه نمیدانند پس چشانید آنها را خدا رسوائی درزندگانی دنیا و هر آینه عذاب

الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲۸) وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ

آخرت بزرگتر است اگر هستید که بدانید و بتحقیق زدیم ما از برای مردم در این قرآن از هر

مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۹) قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۳۰)

مثلی و داستانی تا شاید آنها پند گیرند کتابی بزبان عربی نه صاحب کجی تا شاید ایشان پرهیز کنند

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ

زده است خدا داستان مردی را که در او شریکان باشند که مخالفت هم کنند و مردی که خالص باشد برای مردی آیا

يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۱) إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۳۲)

مساوی باشند از حیث داستان سپاس خدا را که بیشتر آنها نمیدانند بدرستیکه تو میرنده ای و ایشان میرندگانند

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۳) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ

پس بدرستیکه شمار روز قیامت نزد پروردگارش خودتان مخاصمه خواهید کرد پس کیست ستمکارتر از آنکه دروغ بست

عَلَىٰ اللَّهِ وَكَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۳۴) وَالَّذِي جَاءَهُ

بر خدا و دروغ گفت بقرآن هنگامی آمد او را آیا نیست در دوزخ جا مرکافران را و آنکه آمد

بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أَوْلِيكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۵) لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ

براستی و تصدیق نمود بآن آنها بندگان پرهیزکاران آنها راست آنچه میخواهند نزد پروردگارشان اینست

جَزَاءُ الْفِعْلِ الْمُحْسِنِينَ (۳۶) لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ

جای نیکوکاران تا ببوشد خدا از ایشان بدترین آنچه کرده باشند و جزا دهد مزدشان را بنیکوتر

الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۷) أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ

آنچه بودند که میکردند آیا نیست خدا کفایت کننده بنده خود و میترساند ترا بآنکه غیر از خداست

وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۸) وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ

و کسیکه گمراه کند خدا پس نیست مرا و راهی را همنامی و هر که را راه نماید خدا پس نیست مرا و

مَنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ (۳۹) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ

هیچ گمراه کننده ای آیا نیست خدا بقلبیه کننده و کینه کننده و اگر بپرسی از ایشان که آفرید آسمان ها و

الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ

زمین را هر آینه گویند خدا بگو آیا پس دیدید آنچه میخوانید از جز خدا اگر اراده کند مرا خدا ضرری

هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ

آیا ایشانند رفع کنندگان ضرر او یا اراده کند بمن بخششی آیا باشند بازدارندگان رحمت او بگو بس است مرا

اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۴۰) قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ

خدا بر او توکل میکنند توکل کنندگان بگو ای گروه بکنید برحالی که بر جای خود باشید که من کارکننده ام

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴۱) مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۴۲)

پس زود باشید که بدانید آنکس که بیاید او را عذاب که رسوا کند او را و فرود آید بر او عذاب دائم

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ

بدرستی که ما فرودستادیم بر تو قرآنرا برای مردم بر راستی پس هر که راه یافته است پس برای خودش است و هر که

ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۴۳) اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ

گمراه شد پس جز این نیست که گمراه شد بر آن و نیستی تو برایشان نگهبان خدا میمیراند جانها را هنگام



مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ  
مردنشان و آنکه نمرده در خواب خود پس نگاه میدارد نفوسی که حکم کرده شود بر او مرگ و میفرستد  
الْآخِرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ( ۴۴ )

دیگران را تا مدت نام برده شده بدرستی که در این هر آینه نشانهایی است برای قومیکه فکر میکنند  
أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبَهُمْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (۴۵)  
و یا فرا گرفته اند از جز خدا شفیعان بگو اگر چه باشند آنها که مالک نشوند چیزی را و در نمی یابند

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۶) وَ إِذَا  
بگو مر خداست شفاعت همه اوراست پادشاهی آسمانها و زمین پس بسوی او بازگشت کنید و چون  
ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ  
یاد کرده شود خدا تنها رمیده شود دلهای آنانکه تمیگروند بآخرت و چون یاد کرده شود آنانکه جز خدا بند

إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۷) .

آنگاه ایشان فرحناک شوند .

قوله تعالی ( اَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ ) گفت آنکس را که خدای شرح کند صدر  
اورا و دلش روشن کند برای اسلام یعنی هر که خدای تعالی باو الطاف کند تا او باسلام نزدیک  
شود و ایمان آرد بخدای او برنور و بیان و هدایت و دلالت باشد از خدای جل جلاله و گفتند او  
بردین قویم و صراط مستقیم باشد در کلام حذفی و اختصاری هست و التقدير « کمن کان بخلاف  
ذلك » گفت آنکه او چنین باشد چنان بود که آنکس که بخلاف این باشد ، چنانکه بیان  
کردیم فی قوله « اَمَّنْ هُوَ قَانَتْ - الایه » قتاده گفت مراد بنور قرآن است که مؤمن ابتداء کند از او  
و انتهاء کند .

عبدالله مسعود گفت يك روز رسول ﷺ این آیت بخواند ما گفتیم یا رسول الله انشرح  
صدر چگونه باشد ؟ (۱) گفت چون نور الهی در دل مؤمن شود دلش روشن شود و فراح . گفتیم

(۱) فتح باب تأویل کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله بوجهی که از تداول کلام عرب خارج نباشد

چون سائر دانست مقصود از انشرح صدر پاره شدن سینه نیست که بسبب آن انسان زنده نماند پیغمبر  
صلی الله علیه و آله بیان فرمود که مراد روشنی ضمیر است و فراحی معنوی که گنجایش معرفت داشته باشد .

یا رسول الله علامت آن چه باشد؟ گفت آنکه بنده از سرای غرور رجوع کند باسرای خلود و مرگ را بجارد (۱) پیش از آنکه مرگ باو آید، ثمالی گفت آیه در عمار یا سر آمد، مقاتل گفت «أفمن شرح الله رسول است ( فَوَيْلٌ لِلنَّفْسِیَةِ قُلُوْهُمُ مِنْ ذِکْرِ الرَّسُولِ ) ابوجهل است و اولی تر آن باشد که محذوف در آیه این باشد أفمن شرح الله صدره للإسلام کمن قسا قلبه آنکه این بیفکند لدلالة الکلام علیه « فویل للنفسیة قلوبهم » گفت وای آنکس که دلش سخت باشد از ذکر خدای تعالی . أبو سعید خدری روایت کرد که رسول ﷺ گفت حاجت بنزدیک سهل جانبان (۲) امت من طلب کنید که خدای میگوید که من رحمت خود در دلهای ایشان نهاده‌ام و از سخت دلان طلب میکنید که من سختی خود در ایشان نهاده‌ام - أبو إدريس خولانی روایت کرد از ابوالدرداء که رسول ﷺ گفت «إن الله رفیق یحب الرقی فی الأمر کله ، ویحب کل قلب خاشع حزین رحیم ، یعلم الناس الخیر ، و یدعوا إلی طاعة الله و یبغض کل قلب قاس ینام اللیل کله فلا یندکر الله ولا یدری یرد علیه روحه أم لا » گفت خدای تعالی رحیم است مدارا دوست دارد در همه کارها و دوست دارد هر دلی خاشع نرم اندوهناک با رحمت که مردمان را خیر آموزد و خلق را باطاعت خدای خواند و دشمن دارد هر دلی سخت بیبازی مشغول همه شب بخسبد ذکر خدای نکند نداند که روح با او دهند یا نه. مالک دینار گفت بنده را بهیچ تازیانه نزدند بدتر از قساوت دل و خدای بهیچ قوم خشم نگرفت إلا رحمت از دل ایشان بستند. قوله ( أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ) ایشان در گمراهی روشن اند قوله عز و علا:

( اللهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ ) خدای تعالی گفت فرو فرستاد خدای نیکوتر حدیث یعنی قرآن . عبدالله مسعود و عبدالله عباس گفتند که یکروز صحابه رسول را گفتند یا رسول الله لو حدثتنا اگر برای ما حدیثی کنید خدای تعالی این آیت فرستاد «الله نزل أحسن الحدیث» و حدیث ضد قدیم باشد و نقیض او عجب از آنکه گوید قرآن قدیم است و خدای تعالی گوید حدیث است و این قول متناقض باشد ، از دو گانه یکی دروغ بود . اگر خدای راست گفت قائلان آن قول دروغ گفتند و اگر ایشان راست گفتند همانا أحسن الحدیث راست نباشد تعالی الله عن الکذب علواً کبیراً ( کِتَاباً مُتَشَابِهاً ) کتابی است متشابه یعنی بهری با بهری مانند در حسن نظم و ترتیب و بلاغت و تناسب معنی و آنچه لایق این بود . در او هیچ تناقضی نیست و اختلافی بل بعضی مصدق بعضی و بهری مقوی و مبین بهری . قتاده گفت آیات و کلماتش با

(۱) یعنی مهیا شود .

(۲) سهل جانب نیکخوی و نرم دل است .

یکدیگر میماند و حروفش ، مثنائی جمع مثنی باشد دو دو است گفتند معنی آن است که در او مکررات است یعنی اخبار و قصص و احکام درو مثنی و مکرر است ، و گفتند معنی آن است که اگر تلاوت او مثنی و مکرر کنند ملال نگیرند از او ( تَقْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ) بلرزد از او پوست آنان که از خدای بترسند و از خواندن و شنیدن و اندیشه او.

( ثُمَّ تَلَبُّوا جُلُودَهُمْ وَقَلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ) پس دل‌های ایشان و پوست‌ها ایشان نرم شود با ذکر خدای ، و گفتند الی بمعنی لام است یعنی لذكر الله . عبدالله بن عروة بن الزبير گفت جد ام را گفته ام اسماء بنت ابی بکر را که اصحاب رسول چون بودندی؟ گفت چون قرآن شنیدندی چنانکه خدای وصف کرد ایشان را چشمشان گریان بودی و تنشان لرزان من گفتم اکنون جماعتی هستند که چون قرآن می‌شنوند می‌بیوفتند از هوش گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم . سعید بن عبدالله الجمحی گفت عبدالله عمر بمردی بگذشت از اهل عراق که افتاده بود گفت این را چه رسیده است گفتند این از سماع قرآن بیفتاده است گفت ما از خدای می‌ترسیدیم نیفتادیم هر گز اصحاب محمد ﷺ چنین نکردند شیطان است این که در شکم ایشان میشود ، ابن سیرین را گفتند جماعتی پدید آمده‌اند که آواز قرآن می‌شنوند می‌بیوفتند و بیهوش می‌شوند گفت یکی از ایشان را بر کنار دیواری بنشاند و قرآن از اوّل تا آخر برو خوانید تا بیوفتند یا نه اگر خویشان از آن دیوار یا کنار بام بیندازند راست می‌گویند . زید ابن اسلم گفت که ابی بن کعب پیش رسول ﷺ قرآن می‌خواند رفتی پدید آمد رسول ﷺ گفت « اغنموا الدّعاء عند الرّقّة فانّها رحمة » دعا بغنیمت دارید عند رقت که آن رحمت است . عباس بن عبدالمطلب روایت کرد که رسول ﷺ گفت که چون پوست بنده از ذکر خدای بلرزد خدای تعالی تن او بر آتش دوزخ حرام کند . هم‌از او روایت کردند که رسول ﷺ گفت که چون پوست بنده از ذکر خدای بلرزد چنانکه بر گه از درخت ( ذَلِكِ ) اشارت است بقرآن ( هُدَىٰ اللَّهُ ) رواست که گویند لطف الله و گفتند بیان الله برای آنکه در قرآن هم لطف است و هم بیان و هم دلالت ( يَهْدِي بِهِ ) مَنْ يَشَاءُ ) راه نماید خدای باو آن را که خواهد ( وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ ) و هر که را خدای گمراه کند او راه نمائی نباشد یعنی آنرا که خدای تعالی جلّ جلاله خذلان کند او را توفیق دهنده‌ای جز از او نباشد این يك تاویل است . و تاویل دیگر آنکه هر که را خدای از راه بهشت گمراه کند او را راهنمائی بهشت نباشد تاویل سوّم آنکه اگر خدای تعالی روا بودی که کس را از راه دین

اضلال کردی کس بر خلاف خدای او را هدایت نتوانستی دادن، تاویل چهارم آنکه آن کس را که خدای بضلال او حکم کند و او را بضلال خواند کس بهدایت او حکم نکند و او را مهتدی نخوانند .

( اَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ ) گفت آنکس که او عذاب دوزخ بروی باز یابد یعنی تلقی کند و بروی باز گیرد . مجاهد گفت معنی آنست که او را بروی در آتش اندازند، عطا گفت او را در دوزخ اندازند و اول جائی از اندام او که آتش باو شتابد رویش باشد از آنکه روی پیش جز خدای بر زمین نهاده باشد . مقاتل گفت معنی آنست که چون کافران را در دوزخ برند سنگی عظیم از کبریت در گردن او کرده باشند آتش در او افتد و بر روی او بر آید اول همه چیزی و دستهایش بسته باشد و بدست از روی نتواند دفع کردن و در آیت حذفی و اختصاری هست التقدير أفمن يتقى بوجهه سوء العذاب كمن هو آمن من العذاب چنانکه در آیات دیگر برفت ، و مثله في المعنى أفمن يلقى في النار خير أم من يأتي أمناً سعيد بن المسيّب گفت آیت در ابوجهل آمد ( وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ) اى و يقال ماضى بمعنی مستقبل است و نظایر این بسیار است گفت گویند ظالمانرا (ذوقوا ما كنتم تكفرون) بچشید آنکه کرده اید، یعنی و وبال و جزاء آنکه کرده اید و این قول کافران را خزنه دوزخ گویند .

( كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ) گفت آنان که پیش اینان بودند همچنین تکذیب پیغمبران کردند که اینان می کنند ( فأتيتهم العذاب ) عذاب بایشان آمد از آنجا که ایشان ندانستند .

( فَأَذَا قَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ) بچشانید ایشان را خدای عز و جل خزی و عذاب و هوان و مذلت در دنیا باسیری و قتل و جزیه و إذلال و إهانت و إجراء حکم کفار برایشان علی اختلاف أنواعهم ( وَ الْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ) و عذاب آخرت بزرگتر باشد اگر دانند ایشان و اندیشه کنند .

( وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ) گفت ما بزدم برای مردمان در این قرآن از هر مثلی باشد که ایشان اندیشه کنند .

( قُرْآنًا عَرَبِيًّا ) نصب او بر فعل مقدر است و تقدیره أعنى قرآنا عربياً و گفتند بر حال است علی تقدیر آنزلناه قرآنا عربياً . گفت قرآن است بلغت عرب ( غَيْرَ ذِي عِوَجٍ ) که در او کژی نیست ، مجاهد گفت لبسی نیست، عبدالله عباس گفت اختلافی نیست، سدی گفت فرو بافته

ودروغی نیست بعضی دیگر گفتند متناقض نیست ، وعوج بکسر کثری باشد فی الامر و الدین و ما رجع إلى المعانی ، وعَوَج بفتح فی العصا و الحائط و ما کان جسماً ( لَمَلَهُمْ يَتَقُونَ ) تا همانا ایشان بترسند و از معاصی پرهیزند .

( ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا رُجُلًا ) حق تعالی گفت بزد خدای تعالی جل " جلاله مثلی ، و نصب رجلاً بر بدل مثل است ، مردی که صفت او آنست ( فَبِهِ شَرَكَاةٌ مُتَشَاكِسُونَ ) که در او انبازانی باشد مختلف متنازع متضایق هر یکی از ایشان او را استخدام کند و کاری فرماید خلاف آنکه صاحبش فرماید بقدر ملك او بر او یقال رجل شکس و شرس و ضرس و نبس إذا کان سیئ الخلق .

مؤرّج گفت متشا کسون ای متما کسون یقال شا کسنی فلان ای ما کسنی مکاس کرد و مضائقه ( وَرُجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ ) ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب خواندند سالما بالف و ابو عبید این اختیار کرد برای مطابقه ، گفت معنی سالماً خالص باشد خلاف مشرک و سالماً مسلم باشد خلاف محارب . عبدالله عباس و مجاهد و حسن در شاذهم سالما خواندند بالف و باقی قراء سالماً خواندند بفتح سین و لام . و سعید جبیر سالماً بکسر سین و سکون لام و السلم الصلح من باب رجل عدل و صوم باشد ( هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ) ایشان راست باشند از روی مثل یعنی نباشند ، این مثلی است که خدای تعالی بزد برای او که خدایان مختلف پرستد و مقسم باشد عبادت او بر معبودان پراکنده و مؤمنی را که جز يك خدای نپرستد ( اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ) سپاس خدای را یعنی مخصوص بحمد خدای است جز او را نباشد در حسن حال و رعایت برای آنکه او را که يك مالک باشد رجوعش با او بود بس مؤونتش از او بود و معونتش از او بود و آنرا که مالکان مختلف باشند او را رجوع با همه بود بنصیب ، این با آن گذارد و آن با این . در میانه مملوک بی برك و بی نوا بود چنانکه در مثل پارسیان گویند « شهری بدو میر زود گردد ویران » این هم آن مثل است بمعنی . آنکه گفت ( بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ) بل بیشترین ایشان ندانند از آنکه اندیشه نکنند ، آنکه بر سیل و عظمت و تذکیر گفت :

( إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ) تو ای محمد ( ﷺ ) مرده ای و اینان همه مردگانند یعنی بخواهی مردن تو و ایشان . آنکه برای قرب حال که لامحال مآل با مرگ خواهد بود ایشان را مرده خواندند . در شاذ ابن محیصن و ابن ابی عیله مآت خواندند بالف در هر دو جای . قتاده گفت این خبر مرگ است که با ایشان داد ، جعفر بن سلیمان گفت با صلّه بن أشیم طعامی می خوردیم

مردی در آمد و خبر مرگ برادرش داده و گفت یا هذا بنشین و با ما این طعام بخور که دیر است که خبر مرگ برادر شنیده ام گفت یا عجب او این ساعت فرمان یافت تو کی شنیدی گفت از آنکه که خدای تعالی گفت «انك ميت وانهم ميتون» مرد گفت راست گفتمی ( «ثم انکم يوم القيامة عند ربکم تختصمون » ) گفت پس شما روز قیامت بنزدیک خدای خصومت کنید ، یعنی محق و مبطل و ظالم و مظلوم و تابع و متبوع . زیرا گفت چون آیه آمد ما گفتیم یا رسول الله این گناهان که ما در دنیا کرده باشیم با یکدیگر آنجا مجازات رود و سكالش کنند؟ گفت ای والله که سكالش کند تا هر خداوندِ حق را با حق رسانند ما گفتیم والله إن الأمر لشديد بخدای که کاری سخت است .

و ابوهریره روایت کرد از رسول ﷺ گفت صحابه را : دانید که مفلسان امت من که باشند ؟ گفتیم که آنان که مال ندارند گفت نه مفلسان امت من آنان باشند که در دنیا ظلم کنند بر مردمان ، این را بزنند و آن را دشنام دهند و مال ایشان بستانند و فرزادای قیامت چون مفاصا خواهند و آنجا زر و سیم نباشد حسنات ظالم گیرند و بمظلوم دهند تا او مفلس بماند با سیئات بدوزخ برند او را ، و تأویل این خبر آن باشد که حسنات بر اعواض کنند یعنی اعواض آلام او بردارند و بمظلوم دهند چه بادلۀ عقل درست شده است که بعمل کسی دیگری را ثواب ندهند ، و نیز بادلۀ شرع از قرآن و اخبار مقطوع علیها ، لابد این خبر را تأویل باید و تأویل این است که گفته شد چه عوض بمثابه اروش جنایات است و قیسم متلفات . عبدالله عمر گفت ما روزگار دراز بماندیم و گمان ما چنین بود که این خصومت میان ما و اهل کتاب باشد در قیامت و گفتیم ما را خصومت نباشد که دین مایکی است و پیغمبر و کتاب مایکی تابدیدیم که مسلمانان تیغ بروی یکدیگر کردند و یکدیگر را کشتن گرفتن ، بدانستیم که خصومت این است . ابو سعید خدری گفت من هر وقت گفتمی که ما را دین یکی است و کتاب و پیغمبر ﷺ یکی است این خصومت چیست ، تا روز جمل وصفین بدیدم گفتم خصومت این است ، و حمل کردن بر عموم اولی تر باشد چنانکه شاعر گفت :

|  |   |
|--|---|
| تَنَامُ وَ لَمْ تَنَمْ عَنْكَ النَّمَانَا    | تَنَبَّهَ لِلنَّمَنِیَّةِ يَا نَوُومُ       |
| سَتَدْرِي فِي الْمَعَادِ إِذَا التَّقْدِينَا | عَدَا عِنْدَ الْحِسَابِ مِنَ الظُّلُومُ     |
| إِلَى دِيَانِ يَوْمِ الدِّينِ تَمْضِي        | وَ عِنْدَ اللَّهِ يَجْتَمِعُ الْخُصُومُ (۱) |

(۱) میخوابی تو اما مرگ بیدار است . ای مرد بسیار خواب بیدار شو برای مرگ . در بازگشت آخرت خواهی دانست چون فردا وقت حساب بیکدیگر رسم که ستمکار که بود ؟ نزد حاکم روز قیامت روی و نزد خداوند همه مخاصمان مجتمع شوند .

( فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ ) گفت کیست ظالمتر از آن کسی که او دروغ گفت برخدای ( وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ ) و راست را دروغ داشت، گفتند مراد بصدق قرآن است یعنی قرآن بدروغ داشت (اذ جاءه) چون آمد باو (اليس في جهنم مثنوى للنسافرین) آنکه گفت بر طریق تقریب و ملامت در دوزخ جائی نیست کافران را یعنی جائی هست ایشان را جای بسزا .

( وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ ) گفت و آنکس که او صدق و راستی آورد . مفسران خلاف کردند بعضی گفتند «جاء بالصدق» جبرئیل است و «صدق به» پیغمبر ﷺ است، که جبرئیل بیارود و رسول ﷺ تلقی کرد بقبول . عبدالله عباس گفت جاء بالصدق رسول است که صدق آورد و آن گفتن لا اله الا الله بود و صدق به هم او است ، آرنده او است و تصدیق کننده او است و مبلغ او بخلق . ابوالعالیه و کلبی گفتند جاء بالصدق رسول است و صدق به ابوبکر علیهما ینسحق . قتاده گفت و مقاتل جاء بالصدق رسول است و صدق به مؤمنان . عطاء گفت جاء بالصدق پیغمبرانند و صدق به ائمان ایشان . و در اخبار ما از ائمه و آل اوردند و از بعضی صحابه که جاء بالصدق رسول است و صدق به امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که چون شب معراج رسول را ﷺ باسما بردند و ملکوت آسمان برو عرض کردند گفتند برو و قوم را خبر ده گفت بارخدا یا مرا دروغ دارند گفت ینصدقک علی و هو الصدیق الاکبر ترا صدیق اکبر تصدیق کند و آن علی بن ابی طالب است صلوات الله و سلامه علیه دلیل بر آن که او صدیق اکبر است آن است که موافقان و مخالفان در اخبار آورده اند که الصدیقون ثلاثة حزقیل مؤمن آل فرعون ، و حیب النجار مؤمن آل یاسین، و علی بن ابی طالب و آل اوست و حیب خیرهم و سیدهم . پیغمبر ﷺ گفت صدیقان سه اند حزقیل است مؤمن آل فرعون ، و حیب النجار است مؤمن آل یاسین، و علی بن ابی طالب است و او بهترین و سید ایشان است . بیان دیگر آنکه گفت در دیگر آیه « یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین » یعنی حمزة و جعفر او علیاً .

و در خبر است که روزی رسول ﷺ سیرتی را بغزائی فرستاد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را بر ایشان امیر کرد آنکه گفت کیست از شما که فضل و صدق پسر عم من از قرآن بیارود؟ عمار برپای خاست گفت من بگویم یا رسول الله؟ گفت « کفاک الله یا عمار کل مهم » ابوذر گفت من حاضر بودم که عمار این بگفت . فضل بن شاذان گفت جاء بالصدق رسول

است صادقی که جز اوصادق نبود در آن وقت، و صدق به علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ صدقی که در آن وقت صدقی نبود جز او. زید بن جناب (۹) گفت که پیش رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفتم در بدایت کار و گفتم چه گوئی تو یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت می گویم لا إله إلا الله و أنا رسوله بجز خدای خدائی نیست و من پیغمبر اویم، گفتم و من یصدقک علی؟ هذا؟ ترا برین که باور میدارد گفت صبی و امرأة کودکی وزنی یعنی علی و خدیجه از اینجا گفت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ عَلِيٌّ» سبع سنین لانه لا ترفع من الأرض إلى السماء صلاة إلا منی و من علی، گفت هفت سال فرشتگان بر من و علی صلوات فرستادند برای آنکه درین هفت سال نمازی با آسمان نبردند از زمین جز از من و از علی و او گفت قطعه:

صَدَّقْتُهُ وَ جَمِيعُ النَّاسِ فِي بُهْمٍ  
فَالْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا لَا شَرِيكَ لَهُ  
مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْإِشْرَاقِ وَالنَّكِدِ  
الْبَرِّ بِالْعَبْدِ وَالْبَاقِي بِمَا أَمِدَ (۱)  
(أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) گفت ایشان متقیانند. این دلیل می کند بر آنکه مراد بآیت رسول است و معصومان که گفت ایشان متقیانند و آنکس که خدای بر تقوی و پرهیزکاری او گواهی دهد جز معصوم نباشد.

(كَلِمٌ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ) ایشان راست آنچه خواهند از و آرزو کنند بنزدیک خدای ایشان (ذَلِكَ جَزَاؤُ الْمُحْسِنِينَ) این جزاء نیکوکاران است.  
(لِيَكْفُرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا) تا مکفر کند خدای تعالی سیئات اعمال ایشان را بتوبه یعنی إسقاط عقاب آن کند (وَيَجْزِيهِمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ) و جزاء دهد ایشان را مزدشان نیکوتر آنچه ایشان کرده باشند.

(أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ) حمزة و کسائی و خلف خواندند «عباده» بآلف علی الجمع و باقی قراء «عبده» علی الواحد. حق تعالی گفت که خدای بس نیست کفایت کننده بندگانش را؟ و بر قراءت آنکس که عبده خواند بر واحد گفت بنده اش را بر جنس. و گفتند مراد رسول است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (و يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ) گفت یا محمد ترا میترسانند از آنان که دون خدایند. این آنکه گفت که ایشان گفتند یا محمد ما می ترسیم که این خدایان ما آفتی بتو رسانند و مضرتی که تو طعنه میزنی در ایشان اگر باز نه ایستی ترا دیوانه کنند یا رنجی بتو رسانند، حق تعالی گفت (وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) هر که خدای او را ضال

(۱) من تصدیق او کردم و همه در تاویکی گمراهی بودند و شرك و بدبختی، سپاس خدای را

شريك برای او نیست ببنده مهربان است و پاینده بی انتها.



کند بخذلان و تخلیه اورا هیچ راه نمائی نباشد، ورواست که معنی حکم و تسمیه باشد چنانکه چند جایگاه شرح داده شد .

(وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ) وهر که خدای او را هدایت دهد بتوفیق اورا مضلی و گمراه کننده ای نباشد براین معنی که گفتیم (أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ) و گفت نه خدای عزیز است و منیع و غالب و کینه کشنده از دشمنان خود، صورت استفهام است و مراد تقریر .

(وَلَّيْنُ سَأَلْتَهُمْ) آنکه گفت اگر ازین کافران پرسید که آسمان و زمین که آفرید؟ بگویند که خدای (قُلْ) بگوی ای محمد (أَفَرَأَيْتُمْ) نبینی اینان را که شما بدون خدای می پرستید که اگر خدای بمن آفتی خواهد ایشان آن آفت از من باز نتوانند داشتن و کشف کردن و برداشتن آن ازمن و مرا از آن خلاص کردن و برهانیدن، یا اگر بمن رحمی خواهد ایشان رحمت او از من باز نتوانند داشتن (قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ) بگوی ای محمد که بس است مرا خدای جل جلاله (عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ) تو کتل برو کنند تو کتل کنندگان آنکه گفت :

(قُلْ) بگو ای محمد کافران را (يَا قَوْمِ) ای قوم من و امت من و از قبیله و نسب من (اعملوا علىٰ مَكَانَتِكُمْ) بکنید آنچه توانید بر حسب قدرت و تمکین خود (إِنِّي عَامِلٌ) که من نیز آنچه توانم خواهم کردن . (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ) بدانید آنکه که عذاب خدای شما فرود آید که از میان من و شما محق کیست و مبطل کیست . آنکه گفت:

(مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ) من موصوله است بمعنی الذی در محل نصب است بآنکه مفعول «تعلمون» است یعنی بدانید آنرا که عذاب مخزی رسوا کننده باو آید و خوار و ذلیل بکند اورا (وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ) و عذابی دائم برو حلال شود یا باو فرود آید . (إِنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ) گفت ما فرو فرستادیم کتاب قرآن بر تو برای مردمان بحق و درستی . (فَمِنْ أُمَّتِي فَلْيَنْفَسِ) هر که هدایت یابد و نظر کند تا براه حق برسد برای خود کند و هر که گمراه شود از آنکه نظرو تأمل نکند و بال او برادر باشد (وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ) تو برایشان وکیل و حفیظ و نگهبان نئی تا ایشان را بر ایمان

عمل کنی، کار تو دعوت است .

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) گفت خدای است که جانها بردارد بوقت مرگ

چون وقت آن باشد که اجلش بر آید ( وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا ) و نیز آنرا که بخسبد او توفقی کند، و مراد بتوفقی حقیقه قبض نفس است نه قبض نفس و روح این قول عبدالله عباس است، و بعضی دیگر گفتند قبض روح خواست الا آن است که خواب را مرگ خواند بر توسع و تشبیه . ( فَيَمُنْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ ) نفس باز گیرد از آنکه مرگ بر او قضا کرده باشد یعنی آنرا که اجل آمده باشد جان بردارد ( وَ يُرْسِلُ الْاُخْرَىٰ اِلَىٰ اَجَلٍ مُّسَمًّى ) و آن دیگر را که اجل نیامده باشد فرو گذارد تا بوقت آمدن اجل نامزد کرده او، و فرق میان توفقی مرگ و توفقی خواب آنست که با خواب عقل و تمیز بر خیزد و روح و حیات بر جای باشد و با مرگ حیات بنماند هر معنی که بوجود محتاج باشد بحیات، با فقد حیات بنماند ( اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُوْنَ ) در این که رفت از قبض روح مرده، و توفقی مرد خفته و امساک بعضی و ارسال دیگری آیاتی هست و علامات و دلالاتی گروهی را که اندیشه و تفکر کنند (۱) حمزه و کسائی و خلف خواندند «وَقَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ» بر فعل مجهول و رفع موت و باقی قرأء بر فعل مستقیم و نصب موت . از عبدالله عباس روایت کردند که او گفت آدمی را نفسی باشد و روحی : نفس آن است که قوام عقل و تمیز با آن باشد چون مرد بخسبد قبض آن نفس کنند و روح آنست که قوام حیات با آن باشد چون مرگ دمیرد آن باطل شود و بر این قول تأویل نفس بر عقل شاید گرفتن، و ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت چون یکی از شما خسبد باید تا بردست راست بخسبد و بگوید : «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ وَضَعْتَ جَنْبِي، وَبِكَ اَرْفَعُهُ اِنْ اَمْسَكَتَ نَفْسِي فَاغْفِرْ لَهَا وَ اِنْ اَرْسَلْتَهَا فَاَحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ» (۲)

(۱) اهل تفکر و اندیشه گویند برای فهماندن استقلال نفس و بقای آن پس از مرگ به از این تشبیه و تنظیر ممکن نیست که خداوند عامه مردم را بدان متوجه ساخته است چون جان آدمی در خواب تن را فی الجمله رها میکند و در عالم خویش باروحانیان و ملائکه عالم قدس مربوط میگردد و در آن عالم از اسرار غیب اندکی بر او افاضه میشود و خوابهای صادق که خبر از آینده می دهند می بیند با آنکه چشمش بسته است . و ناچار تصدیق میکند عالمی دیگر هست و موجودات آن عالم از اسرار هستی آگاهند و خودش هم قوائی دارد غیر قوای اعضای مادی و موجودی است مستقل و مرگ هم همان خواب است و جان آدمی پس از مرگ باقی است و مدام با اهل آن عالم محشور، فرق آن است که ارتباطش در خواب ناقص و موقت است و در مرگ کامل و ثابت .

(۲) ای خدای من بنام تو پهلو بزمین گذاشتم و بنام تر از زمین بر میدارم اگر جان مرا نگاه داری او را بیمارز و اگر باز فرستی آنرا از سیئات نگاه دار چنانکه بندگان پارسای خود را نگاه میداری .

( أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ ) گفتند «أم» بمعنی بل است ، بل بگرفتند این کافران بدون خدای شفاعت کنندگانی از بتان ، و ذلك قوله « هؤلاء شفعاؤنا عند الله » ( 'قُلْ ) بگوی ای محمد ( أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يُعْقِلُونَ ) و اگر چه ایشان مالک نباشند چیزی را از شفاعت و عقل ندارند تا عبادت شما بدانند ایشانرا (۱) و جواب «لو» محذوف است و التقدير لكان لهم الشفاعة مع هذه الافات ، یعنی اگر چه چنین اندایشان را شفاعت باشد ؟ بر سبیل تقریر و انکار و ملامت .

( 'قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا ) بگوی ای محمد که شفاعت همه خدایرا است تا هر که شفاعت کند جز بفرمان او نتواند کردن ( لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ ) ملك آسمان و زمین او راست ( ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ) پس شما را بایش او برند .

( وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ ) گفت چون نام يك خدای برند پیش این کافران دل آنان که بقیامت ایمان ندارند تنگ شود و منقبض ، این قول عبدالله عباس و مقاتل است ، قتاده گفت کافر شود و مستکبر . ضحاک گفت نافر شود . کسائی گفت بخشم آید ، و اصل کلمه نفور و ازورار بود ، قال عمرو بن كلثوم :

إِذَا عَضَّ الشَّقَافُ بِهَا شِمَازَتْ      وَ وَانْتَهَى عَشْوَزْنَةً زُبُونَا (۲)

( وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ) چون ذکر آنان کنند که فرود خدایند از بتان (إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ) ناگه ایشان شادمان و مستبشر باشند : و این آنگه بود که شیطان إلقاء کرد در قراءت رسول « تلك الغرائق العلى منها الشفاعة ترجى » در سورة و النجم . قوله تعالى :

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ

بگو خدایاندا پدیدآورنده آسمانها و زمین داننده نهران و آشکارا تو حکم میکنی میان بندگان خود

فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ( ۴۸ ) وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ

در آنچه بودند که در آن اختلاف میکردند و اگر باشد مرآنا نرا که ستم کردند آنچه در زمین است همگی و

(۱) یعنی بتان عقل ندارند تا بدانند شما ایشانرا عبادت کردید .

(۲) گوید نیزه های ما چنان سخت است که اگر ثقاف (آهنی که بدان نیزه ها را راست می کردند)

آنها را بگذرد نیزه بلرزه می آیند و آهن را باز میگردانند در حالی که بسیار مستحکم و دور کننده آتند ، خطاب با عمرو بن هند است که پادشاه حیره بود .

مِثْلَهُ مَعَهُ لَا فُتَدُوا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَأَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا

مانند او با او هر آینه فدا می‌کردند بیدی شکنجه روز قیامت و ظاهر کرد آنها را از خدا آنچه نبودند که

يَخْتَسِبُونَ ( ۴۹ ) وَبَدَأَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ

گمان داشته باشند و ظاهر شد مر آنها را بدیهای آنچه کسب کردند و فراگردد آنها را آنچه بودند که بآن

يَسْتَهْزِئُونَ ( ۵۰ ) فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا نَاثِمًا إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ

استهزاء می‌کردند پس چون برسد آدمی را ضرری بخواند ما را پس چون دادیم او را نعمتی از فضل خود گفت

إِنَّا أَوْتَيْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ( ۵۱ ) قَدْ قَالَهَا

جز این نیست که داده شدم آنرا بر علمی بلکه این فتنه است ولیکن بیشتر ایشان نمی‌دانند بتحقیق گفتند آنکلمه را

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ( ۵۲ ) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ

آنانکه پیش از ایشان بودند پس باز نداشت از ایشان آنچه بودند که کسب می‌کردند پس رسید آنها را بدیهای

مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ

آنچه کسب کردند و آنانکه ستم کردند از این گروه زود باشد که برسد آنها را بدیهای آنچه کسب کردند و نیستند آنها

بِمُعْجِزِينَ ( ۵۳ ) أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ

بماجز کنندگان خدا آیا ندانستند که خدا بهین می‌کند روزی را برای هر که می‌خواهد و تنگ می‌کند بدرستی که

فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ( ۵۴ ) قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ

در این هر آینه آیات است برای گروهی که می‌گروند بگو ای بندگان من آنانکه اسراف کردند بر خودشان از

لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ( ۵۵ )

معاصی نومید مشوید از رحمت خدا بدرستی که خدا می‌آمرزد گناهان را همه بدرستی که او آمرزنده مهربانست

وَ أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْأَلُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ ( ۵۶ )

و بر گردید بسوی پروردگار خود و گردن نهید او را از پیش آنکه بیاید شما را عذاب پس یاری کرده نشوید

وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً

و پیروی کنید بهترین آنچه فرستاده شد بسوی شما از پروردگار شما از پیش آنکه بیاید شما را عذاب ناگه

وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۷) أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ  
و شما نمی‌دانید آنکه گوید نفسی ای اندوه بر آنچه تقصیر کردم در جانب خدا و اینکه بودم من

لِمَنِ السَّخِرِينَ (۵۸) أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۹) أَوْ تَقُولَ  
هر آینه از مسخره‌کنندگان یا گوید اگر اینکه خدا راه نمود مرا هر آینه بودم از پرهیزکاران یا گوید

حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۶۰) بَلَىٰ قَدْ جَاءَ تَكَ  
وقتی که بیند عذاب را اگر آنکه بود از برای من بازگشتی پس بودم از نیکوکاران آری بتحقیق آمد ترا

آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۶۱) وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ تَرَى الَّذِينَ  
آیت‌های من پس تکذیب نمودی بآن و سرکشی کردی و بودی از کافران و روز قیامت بینی آنانکه

كَذَّبُوا عَلَى اللَّهِ وَجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (۶۲) وَيُنَجِّي اللَّهُ  
تکذیب کردند بر خدا روی‌های ایشان سیاه شده آیا نیست در دوزخ جای مرسرکشان را و نجات دهد خدا

الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۳) اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ  
آنانکه پرهیز کردند بجهت ایمانشان نرسد آنها را بدی و نه آنها اندوهناک شوند خدا آفریننده هر چیز است

وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ \* لَهُ مُقَالِدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ  
و او بر هر چیزی نگهدارنده است \* مر او راست کلید های آسمانها و زمین و آنانکه کافر شدند بآیت‌های خدا

أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۴) قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (۶۵)  
آنها بند زیا نکاران بگو آیا پس جز خدا را امر میکنید مرا بپرستم ای نادانان

وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ  
و بتحقیق وحی شد بسوی تو و بسوی آنانکه پیش از تو بودند اگر شرک آری هر آینه نابود شود کار تو

وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۶) بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۷) وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ  
و هر آینه بوده باشی از زیانکاران بلکه خدا را پرستش کن و باش از شاکران و تعظیم نکردند خدا را

حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ  
سزاوار بزرگی او و زمین همگی در قبضه قدرت اوست روز قیامت و آسمانها درهم بیچیده است بدست قدرت او

وَتَعَا، عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۸) وَ نَفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ

پاکست او و بزرگست از آنچه شریک میسازند و دمیده شود در صور پس بیهوش شود هر که در آسمانها و

مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ

هر که در زمین است مگر آنکه را خواهد خدا پس دمیده شود در او نفخه دیگری پس ناگاه ایشان برخاسته

يَنْظُرُونَ (۶۹) وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ

مینگرند و روشن گردد زمین بنور پروردگارشان و نهاده شود نوشتهها و بیارند به پیغمبران و گواهان

وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۷۰) وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ

و حکم کرده شود میان ایشان بر راستی و ایشان ستم کرده نشوند و تمام داده شود هر نفس آنچه کرده و او دانان تراست

بِمَا يَفْعَلُونَ (۷۱) وَ سَبِقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُرَّامًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا فَتَحَتْ

با آنچه میکنند و رانده شوند آنانکه کافر شدند بسوی دوزخ گروه گروه تا وقتیکه بیایند آنرا گشاده شود

أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ

درهای آن و گفت آنها را خازنان دوزخ آبا نیامدند شما را پیغمبران از شما میخوانند بر شما آیات پروردگارتان

وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۲)

و بیم کنند شما را بملاقات روز شما این گویند بلی ولیکن واجب شد سخن خدا بوقوع عذاب بر کافران

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۳) وَ سَبِقَ

گفته شود که در آئید درهای دوزخ را جاویدانید در آن پس بد است آرامگاه متکبران و رانده شوند

الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُرَّامًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَ فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ

آنانکه ترسیدند پروردگارشان را بهشت گروه گروه تا چون بیایند آنرا و گشوده شود درهای آن و گویند

لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (۷۴) وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ

آنها را خازنان بهشت درود بر شما پاک بودید پس در آئید آنرا جاویدان و گویند سپاس مر خدای را

الَّذِي صَدَقْنَا وَ وَعَدَهُ وَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ

که راست گردانید ما را و عده خود و بمیراث داد ما را زمین بهشت جای گیریم زمین بهشت هر جا که خواهیم پس نیکوست

أَجْرُ الْعَالَمِينَ (۷۵) وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (★)

مزد کنندگان و بینی فرشتگان را در آن روز فرو گرفتگان از گرداگرد عرش تسبیح میکنند بتشایش

پروردگارشان وحکم کرده شود میانشان براستی و گفته شد ستایش مرخدای را که پروردگارجها نیاست .

قوله تعالی ( قِيلَ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ) خدای جل جلاله در این آیت رسول را آموخت که دعا چگونه کند و چگونه فزع کند با او . گفت بگوی ای محمد که ای خدای و این میم مشد بدل یاء نداست که در او قل او بیفتاد والتقدير یا الله فاطر السموات ای آفریننده آسمانها و زمین و ای داننده نهان و آشکارا ( أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ ) تو حکم کنی میان بندگان در آنچه آن کرده باشند . منذ الثوری گفت بنزدیک ربیع خثیم حاضر بودم مردی در آمد از آنان که بقتل حسین بن علی عليه السلام حاضر بودند . ربیع گفت شمائید که سرهای نبیرگان رسول بر فترا کہا آورده اید بخدای که گزید گانی را کشته اید که اگر رسول خدای ایشان را دیدی بر کنار خود بنشاندی و بوسه بردهن ایشان دادی آنکه این آیت بخواند : « قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ » . قوله :

( وَ لَوْ أَنْ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ) گفت اگر چنانچه هر ملکی که در زمین است فردای قیامت کافران و ظالمان را باشد وهم چندان دیگر با آن ، بفدا کنند روز قیامت از بدی عذاب که بایشان رسد . انس بن مالک روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله گفت فردای قیامت خدای تعالی گوید یکی را که ازو کمتر عذاب باشد در دوزخ اگر ملک دنیا ترا باشد امروز بفدای خود کنی از این عذاب ؟ گوید آری خدای تعالی گوید من از این خوارتر خواستم از تو در دنیا و کمتر ، اجابت نکردی و آن آن بود که گفتم بمن شرك [ نیاور ] آوردی .

( وَ بَدَأَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ) و ایشان را پدید آید از خدای تعالی آنچه گمان نبرده باشند در دنیا و در حساب ایشان نبوده باشد . سدی گفت آنچه گمان برده باشند که حسنات است بنگرند سیئات باشد برای آنکه نه بر آن وجه کرده باشند که خدای فرموده است . محمد بن المنکدر در مرگ جزع میکرد اورا می گفتند جزع میکنی از مرگ گفت از آیتی میترسم که در کتاب خدا است وهی قوله تعالی « و بدالهم من الله ما لم يكونوا يحسبون » .

( وَبَدَأَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ) وپیدا شود ایشان را بدی آنچه کرده باشند و با ایشان رسد جزاء آن استهزاء که در دنیا با مؤمنان کرده باشند .

( فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ) حق تعالی از خصال بد آدمی در این آیت یکی باز گفت که چون آدمی را بلائی و محنتی و نکبتی رسد ما را بخواند ( ثُمَّ إِذَا خَوْلَانَاهُ نِعْمَةً مِنَّا ) آنکه چون نعمتی دهیم او را از خزائن خود گوید ( إِنَّمَا أُوتِيْتَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ ) مرا اینکه دادند دیدند و دانستند که من اهل اینم . قتاده گفت علی علم عندی ، بر علمی که نزدیک من بود از معرفت وجوه اکتساب چنانکه قارون گفت ، خدای تعالی گفت بتکذیب او ( بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ ) بل آن نعمت فتنه و بلیهٔ اوست . حسین الفضل گفت هی راجع است با کلمه یعنی آن کلمه که گفت « اوتیته علی علم » آن فتنه و امتحان او بود و لیکن بیشتر مردمان ندانند .

( قَدْ قَالَهُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ) گفت گفتند این کلمه یعنی « اوتیته علی علم » آنان که پیش ایشان بودند یعنی قارون فی قوله « انما اوتیته علی علم عندی » ، ( فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ) از ایشان غنا نکرد آنچه اندوخته اند و بفریاد ایشان نرسید .

و بایشان رسید سیئات و بدی آنچه کرده بودند از امت سلف یعنی جزاء سیئات آنچه کرده باشند ، یعنی چنانکه ایشان مسلم نشدند اینان نیز مسلم نشوند ( وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ) و اینان و ایشان مزا عاجز نتوانند کردن و از من فوت نشوند .

( أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا ) گفت نمیدانند که آنچه ایشان بر علم خود حمل میکنند روزی است از خدای تعالی ، و خدای تعالی روزی بگسترده بر آنکه خواهد و تنگ کند بر آنکه خواهد ، و القدر والقدر التضييق في المعيشة . ( إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ) گفت در این کفر آیتاتی و علاماتی و أدله‌ای هست گروهی را که ایمان آرند .

( قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ - الْآيَةُ ) خلاف کردند در آنکه مراد بآیت کیست روایت کردند از عبدالله عباس که او گفت آیت در مشرکان مکه آمد و سبب نزولش این بود که گفتند عَلَيْهِ السَّلَام دعوی میکند که هر که شرک آرد بخدای و خون ناحق ریزد خدای او را نیامرزد ما هر دو کرده ایم چرا ما را دعوت میکند ؟ که ما این هر دو کرده ایم و خدای ما را نیامرزد ، خدای تعالی این آیت فرستاد ، بر این قول آیت مشروط باشد بتوبه . و اما این آیت مقدم باشد در نزول علی قوله تعالی « إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِمَنْ يَشْرِكْ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ » و مغفرت کفار بر حکم عقل مانده باشد . قتاده گفت آیت در حق جماعتی آمد که



گناهان عظیم کرده بودند در جاهلیت چون باسلام در آمدند ترسیدند که خدای ایشان را نیامرزد بآن گناهان خدای تعالی این آیت فرستاد . عبدالله عمر گفت آیت در عیاش بن اُبی ربیعہ آمد والولید بن الولید و جماعتی که اسلام آورده بودند اهل مکّه ایشان را عذاب کردند ایشان برگشتند و اسلام رها کردند . ما گفتیم خدای تعالی ایشان را نیامرزد این آیت فرود آمد و رسول فرمود تا بایشان نوشتند ایشان بیامدند و هجرت کردند و اسلام آوردند و اقوالی دیگر گفتند متقارب بیکدیگر و نزدیک بهم ، و اولتر آنست که حمل آیت بر عموم کنند تا جمله داخل باشند در او . حق تعالی گفت یا محمد بگویی بندگان مرا که اسراف کرده باشند و در ارتکاب کبائر از حد خود در گذشته باشند که ای بندگان ای که اسراف کرده اید در ظلم بر خود از رحمت خدای تعالی نومید م باشید که خدای تعالی گناهان همه را بیامرزد که او آمرزنده و بخشانیده است . ابو عمرو و خواند و اعمش و یحیی و عیسی و « لا تَقْنِطُوا » بکسر نون و باقی قرآء بفتح نون و همالغتان یقال قَنْطَ یَقْنِطُ و قَنْطَ یَقْنِطُ قَنْطًا . ابوالکنود گفت عبدالله مسعود در مسجدی رفت قاضی تذکیر می گفت و وعیدی سخت و وصف دوزخ و اغلال میکرد او بیامد و بانگ برآورد و گفت چرا مردم را از رحمت خدای نومید میکنی و این آیت بر خواند « قل : یا عباد الذین اُسرفوا علی انفسهم - الایة » .

زید اُسلم گفت مردی بود در امم گذشته در عبادت اجتهاد کردی جز که مردم را از رحمت خدای نومید کردی چون با پیش خدای رفت او را در خواب دیدند گفتند خدا با تو چه کرد گفت مرا بدوزخ فرستاد ، گفتم بار خدایا پس عبادت من کجا رفت گفت تو بندگان مرا از من نومید کردی من امروز تو را از رحمت خود نومید کردم . اُسما بنت زید گفت شنیدم از رسول ﷺ که این آیت میخواندی که « إن الله یغفر الذنوب جمیعاً لمن یشاء » ابو الجوزاء گفت صحبت کردم به بسیاری از عالمان و باصحابه رسول هرگز اشاره نکردند بگناهی که خدای تعالی آن گناه نیامرزد ، ثوبان گفت مولای رسول ﷺ که از رسول شنیدم که گفت نخواستمی تا همه دنیا مرا بودی و این آیت نیامده بودی . بل این آیت دوستر دارم از همه دنیا ابن سیرین گفت در قرآن هیچ آیت از این آیت فراخ تر نیست . معمر روایت کرد از زهری که یک روز عمر خطاب در نزدیک رسول ﷺ رفت گریان رسول ﷺ گفت یا عمر چرا میگیری گفت یا رسول الله جوانی بر این در ایستاده گریان از گریه او دل من بسوخت و چشمم گریان شد رسول ﷺ گفت در آرش ، او را در آورد گریان رسول ﷺ گفت چرا میگیری ای برنا ؟ گفت یا رسول الله از گناهی که کرده ام و از خشم خدای میترسم گفت یا جوان

شرك آوردای بخدای؟ گفت نه یارسول الله. گفت خون ناحق ریخته‌ای؟ گفت نه گفت خدای گناهت بیامرزد و اگر گناهت مانند آسمانهای هفت و زمینهای هفت و کوههای زمین است. گفت یارسول الله گناه من از اینها عظیم تر است گفت گناه تو عظیم تر است یا عرش؟ گفت گناه من، گفت گناه تو عظیم تر است یا کرسی؟ گفت گناه من، گفت گناه تو عظیم تر است یا کرسی؟ گفت خدای از همه چیز عظیم تر است گفت برو که خدای عظیم گناه عظیم بیامرزد آنکه گفت بگویی تا گناه تو چیست؟ گفت یا رسول الله شرم میدارم از روی تو، گفت آخر بگویی گفت یا رسول الله مردی نباش بودم مدت هفت سال نباشی کردم و گورها می شکافتم و کفن مردگان باز میکردم اتفاق افتاد که دختری از انصاریان فرمان یافت من گور او را باز کردم و او را بر آوردم و برهنه کردم چون برگشتم نفسم مطالبه کرد برفتم و با او مواجهه کردم چون فارغ شدم و خواستم تا برگردم آواز داد و گفت یا برنا وای بر تو از دیان روز دین نترسیدی آن روز که خدای حاکم باشد میان خلقان و ظالم را بحق مظلوم بگیرد مرا برهنه رها کردی در لشکر گاه مردگان و پلید رها کردی مرا پیش خدای؟ رسول ﷺ گفت بیرون کنید این فاسق را و میگفت «ما أقربك من النار» چه نزدیکی بدوزخ. برنا از آنجا بیرون رفت و سردر بیابان نهاد و میگریست و تضرع میکرد و با خدای توبه میکرد یکروز گفت ای خدای محمد ﷺ و آدم و حواء بمنزلتی که اینها راهست بنزدیک تو که اگر توبه من قبول کرده‌ای و مرا بیمار زیده‌ای رسول را باز نمای و صحابه او را، و إلا آتشی از آسمان بفرست و مرا بسوز و مرا از عذاب آخرت برهان، جبرئیل آمد پرها افراخته پری بمشرق زمین و پری بمغرب زمین و گفت یا محمد خدایت سلام میرساند و میگوید این خلقانرا تو آفریده‌ای یا من؟ گفت بار خدایا لابل مرا و ایشان را تو آفریده‌ای، گفت میگوید تو روزی میدهی ایشان را یا من؟ گفت نه مرا و ایشان را تو روزی میدهی گفت توبه ایشان را تو قبول میکنی یا من؟ گفت بار خدایا لابل تو قبول میکنی. گفت میگوید پس چرا آن بنده مرا نومید کردی او را باز خوان و توبه او بپذیر و بگویی او را که توبه او قبول کردم و برورحمت کردم و این آیت آورد إلى قوله (إِنَّ اللَّهَ يَقْبِضُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) رسول ﷺ او را بخواند و بشارت داد. و این آیت دلیل است بر بطلان قول اصحاب وعید، و آنانکه گفتند خدای تعالی گناه نیامرزد بی توبه گفتند برای آنکه خدای تعالی مسرفان را که اسراف کرده باشند و ارتکاب کبائر از حد برده باشند بنده خود خواند ایشان را در رحمت و مغفرت طمع افکند و گفت «لاتتقوا من رحمة الله» آنکه گفت خدای گناهان بیامرزد و همه بیامرزد و توبه شرط نکرد، بل باطلاق گفت آنکه

خود را وصف کرد بآنکه او آمرزنده و بخشاینده است این جمله دلیل است بر صحت رجاء و بطلان قول اصحاب وعید (۱)

( وَ أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ ) با خدای گریزید و رجوع باو کنید ( وَأَسْلِمُوا لَهُ ) و تن در فرمان او دهید ( مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ) پیش از آنکه بشما عذاب آید و آنکه شما را نصرت نکنند و یاری ندهند . جابر عبدالله انصاری روایت کرد که رسول ﷺ گفت از سعادت مرد آن بود که عمرش دراز بود و از دنیا بر توبه و انابه برود .

( وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ) گفت متابعت کنید نیکوترین آنچه فرود آوردند بشما از خدایتان اگر گویند چگونه گفت نیکوترین و قرآن همه نیکو است در هیچ نیست که نه نیکو است . گوئیم مفسران چنین تفسیر دادند که متابعت کنید اوامر و نواهی قرآن را باو امر مؤتمر شوید و از نواهی منجر شوید تا کار کرده باشید بر او « علی أحسن ما أُرید منکم » حسن بصری گفت احسن برای آن گفت که قرآن مشتمل است بر سه چیز بر ذکر قبایح و ذکر آدو و ذکر أحسن ، و ذکر أحسن برای آن کرد تا از آن تعدی نکنند و این تأویلی قریب است . سدّی گفت بأحسن مأمورات خواست که امر خدای تعالی جز بحسن تعلق ندارد ، این زید گفت مراد آن است که دست در محکمت زیند آنرا کار بندید و متشابهات باراسخان علم گذارید که تأویلش ایشان دانند . بعضی دیگر گفتند مراد بأحسن واجبات و مندوبات است دون مباحات و قبایح که امر بدان دو تعلق ندارد و این معنی قول حسن و سدّی است . گروهی دیگر گفتند مراد آن است که متابعت ناسخ کنید دون منسوخ ( مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً ) پیش از آنکه عذاب بشما آید ناگه و شما بی خبر باشید .

(. أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ ) المعنی لثلاثاً تقول نفس كما قال أن تضلّوا، وأن تمیدوا ، المعنی لثلاثاً نضلّوا و لثلاثاً تمید ، چنانکه بیان کردیم . زجاج گفت کراهة أن تقول یعنی این بیان و اعداز و انذار برای آن است تا نگویید هیچ نفسی که « یا حسرتی » و روا بود که بدل بود از آن فی قوله « من قبل أن یأتیکم العذاب » و قبل أن تقول نفس و معنی آن باشد که قبل یوم القیمة که این

(۱) هر کس از رحمت خدا مأیوس شود و امید آمرزش نداشته باشد گناه و فساد بیشتر میکند و فسق و فجور و قتل و سرقت بیشتر میشود و امن از جامعه ای که مردمش چنین باشند برمیخیزد پس صلاح اجتماع بشر در آن نیست که مردم را مأیوس کنند بلکه در آن است که امیدوار سازند تا بحد غرور نرسد و معتقد نشوند که هر چه گناه کنند حتماً آه رزیده میشوند .

گفتار روز قیامت گویند . أبو جعفر خواند من طریق العلی (۹) یا حسرتای بالف پس او یاء ساکت و از طریق نهروانی عن ابی جعفر حسرتای بالف و یاء مفتوح و باقی قرآء بی یاء خواندند گویند ای پشیمانیا، وحسرة و تحسرت غمناکی باشد بر فائت لانحصاره عن صاحبه اما الف در او بدل یاء اضافه است إلى نفس المتكلم والتقدير « یا حسرتی » إلا آن است که عرب این یاء را الف کنند در حال استغاثه فیقولون یا ویلا و یا أسفا و یا حسرتا و یا حزنا ( عَلِيٌّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ ) بر آن که تقصیر کردم در اطاعت خدای و فرط اذا سبق و افرط اذا اسرف و فرط اذا قصر . سعید جبیر گفت فی حق الله . مجاهد گفت فی امر الله . حسن گفت فی طاعة الله و این اقوال متقارب است و گفتند فی سبیل الله و دینه . اهل معانی گفتند جنب و جانب یکی باشد چنان است که ما گوئیم جانب فلان فرو مگذار و جانب او عزیز است و آن جانبی نازک است و امثال این الفاظ و معنی آنست که امر او و آنچه تعلق دارد بجانب او . قال الشاعر :

إلى جنب بكرري قطعنتي ملامةً لعمري لقد كانت ملامتها عتباً (۲)

و قال آخر : « الناس جنب والامير جنب » یعنی الناس فی جانب والامير فی جانب .

( وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ ) و « إن » مخففه است از ثقیله برای آنکه لام لازم است باو المعنی و انئی کنت لمن الساخیرین ، و آنکه من از جمله مستهزیان بودم . قتاده گفت در این آیت: بس نبود او را که در طاعت خدای تقصیر کرد تا با تقصیر طاعت بطاعت کنندگان استهزاء نمود . ابو صالح گفت در بنی اسرائیل مردی بود عالم و عابد و خداوند مال ، ابلیس او را وسواس کرد و گفت ترا علمی هست و مالی هست از دنیا نصیبی بردارو آنکه توبه کن ، او بغرور ابلیس مغرور شده و معصیت پیش گرفت و مالی در معصیت خرج کرد . يك روز ناگاه ملك الموت پیش او آمد گفت تو کیستی ؟ گفت ملك الموتم آمده ام تا جان تو بردارم او گفت « یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله » خدای تعالی حکایت او بارسول ﷺ باز کرد .

( أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ ) یا گوید اگر خدای مرا هدایت دادی من متقی بودمی بنگر که خدای تعالی از آن کافران فاسق چگونه حکایت جبر کرد تا مع کفره قدری باشد .

( أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْحَذَابَ ) یا گوید آنکه که عذاب دوزخ بیند اگر مرا کرتی و رجعتی بودی تا من از جمله محسنان و نیکوکاران بودمی و نصب فنا کون بر جواب تمنی است

(۱) در کتب قرائت این وردان است (۲) آن زن درباره شتر من مرا از سرزنش پاره پاره کرد

بجای خودم سوگند که سرزنش او از خشم و ناراضی او است .

بضای برای آنکه کلام متضمن تمنی است و التقدير یالیت لی کره فاکون ، وجواب «لو» محذوف است و التقدير لو أن لی کره حتی احسن لکان خیر ألی واگر چنانچه گفتیم «لو» بمعنی لیت تفسیر دهند «فاکون» جواب «لو» باشد و تقدیر محذوفی نباید کردن .

( بلی قد جاءتك آیاتی فکذبت بها واستکبرت و کنت من الکافرین )  
جواب دهند او را بلی آیات ما بتو آمد آن رادروغ داشتی و ترفع نمودی از او و از جمله کافران بودی و درشاذ خواندند بروایتی عن عائشه و أم سلمة ، و مرفوع نیز آوردند این روایت (۱)  
چنانکه فکذبت واستکبرت و کنت علی مخاطبة النفس فانها مؤنثة . آنکه گفت :

( و یوم القیامة ترى السدین کذبوا علی الله و جوهمهم مسودة ) گفت روز قیامت بینی آنان را که بر خدای دروغ گفته باشند رویهای ایشان سیاه . اکنون بنگر تا در این چند آیت آنچه حوالت کردند بر خدای که دروغ بود جز این نیست که گفتند « لو أن الله هدانی لکنت من المتقین » و این دروغ است بر خدای برای آنکه گفتند اگر خدای ما را هدایت دادی متقی بودمانی یعنی برای آن نبودیم که خدای تعالی هدایت نداد و این دروغ است بر خدای برای آنکه حق تعالی چنین گفت « و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی » گفت ما ثمود را هدایت دادیم ایشان اختیار کوری و کفر کردند بر هدی و ایمان . آنکه گفت ( الیس فی جهنم مذوی للذکر کسبرین ) در دوزخ جای نیست متکبرانرا؟ یعنی هست . صورت استفهام است و مراد تقریر و تهدید .

( و ینجی الله السدین اتقوا بمة ازیم ) کوفیان خواندند « بمفازاتهم » بآلف علی الجمع ، و باقی قرء « مفازتهم » علی الواحد گفت خدای تعالی بر هاند متقیانرا برستگاری و ظفرشان ، و مراد آنست که بأعمالهم الحسنة التي هی سبب الفوز و النجاة ، و بأعمال نیکو که کرده باشند که سبب فوز و ظفر باشد و مفازه هم مصدر باشد و هم موضع ، و از این جابابان را مفازه گویند بر تفال و آنرا مهلکه گفتند در اصل ولیکن بر عکس خواندند بر تفال ، چنانکه مار گزیده را سلیم گویند و سیاه را ابوالبیضاء و کافور . و ابن اعرابی گفت در مفازه که بیابان است که او مقلوب نیست بل هی من قولهم فاز الرجل إذا هلك ، پس او خود مهلکه است و این لغت معروف نیست ( لا یمسهم السوء ) بدیشان نرسد بدی یعنی عذاب و مکروه ( و لا یم )

(۱) یعنی این روایت را با سند مرفوع نیز آوردند و به پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند آنکه

« فکذبت واستکبرت » بصیفة مکلم و حده چون بعید است با کلمه قد جاءتك کسی چنین بخواند .

يَحْزَنُونَ) و نه ایشان اندوه ناک شوند .

( اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ) گفت خدای تعالی آفریدگار همه چیز است و مراد آن است که آفریدگار همه چیزها است که از خلق و فعل او باشد دون اعمال بندگان از کفر و معاصی و کلّ بمعنی جلّ و معظم است کقوله تعالی « و اوتیت من کلّ شیء » و قوله « فاجعل علی کلّ جبل » و مراد چهار کوه است پس اگر چه لفظ کلّ صالح باشد عموم را بدلیل تخصیص توان کرد . و دلیل دیگر بر آنکه کلّ بر عموم حمل نتوان کردن در آیت آنست که خدای تعالی باتفاق شیء است و او خالق خود نیست چون مخالف گوید تخصیص کنم بدلیلی ما نیز گوئیم تخصیص کنیم بدلیلیها ( و هو علی کلّ شیء وکیل ) و او بر همه چیز وکیل و رقیب و نگهبان و تکفل کننده است .

( لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ) اوراست کلیدهای خزائن آسمانها و زمین واحدها مقلاد کمفتاح و مفاتیح و مقلید کمندیل و منادیل ، و منه لغة اخرى و هو اقلید و اقلید . و گفتند اقلید فارسی است معرب و پارسی او کلید است . حارث همدانی گفت از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه که او گفت از حضرت رسول ﷺ پرسیدم که مقالید آسمان و زمین چیست گفت یا علی از چیزی عظیم پرسیدی مرا . مقالید آسمان و زمین آن است که بنده هر بامداد و شبانگاه ده بار بگوید « لا اله الا الله و الله اکبر ، و سبحان الله و الحمد لله ، و أستغفر الله ، و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم ، هو الأوّل و الآخر ، و الظاهر و الباطن ، له الملك وله الحمد ، یحیی و یمیت ، بیده الخیر ، و هو علی کل شیء قدیر » هر که این کلمات ببامداد و شبانگاه بگوید ده بار خدای تعالی او را شش خصلت دهد . اوّل: از ابلیس و لشکر ابلیس او را نگاه دارد تا ایشان را برودستی و سلطانی نباشد . دوم: از بهشتش قطاری دهد که در کفّه حسنات او از کوه احد گران تر باشد . سوم: او را بدرجه ابرار و نیکوکاران رساند ، چهارم جفتی دهدش از حور العین . پنجم: دوازده هزار فرشته را حاضر آرد تا این کلمات بنویسند برای او و برورقی منشور و روز قیامت برای او گواهی دهند . ششم: همچنان باشد که توراة و انجیل و زبور و قرآن بر خوانده باشد و چنان باشد که حجّ و عمره مقبول گزارده و اگر آن روز یا آن شب یادر آن هفته یا در آن ماه بمیرد او را مزد شهیدان دهند و ثواب او ثواب شهیدان باشد . فهدا تفسیر المقالید . ( وَالسّٰدِیْنَ كَسَفَرُوا بِآیَاتِ اللّٰهِ ) و آنان که کافر بودند بآیات خدای ایشان زیان کاران باشند .

(قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونَ بِأَعْبَادِهِمْ الْجَاهِلُونَ) بگو ای محمد که شما ای جاهلان مرا می فرمائید تا جز خدای را پرستم ، ابن کثیر خواند تأمرونی بنون مشدد و یاء مفتوح. و نافع و ابن عامر خواندند نه در روایت داجونی « تأمرونی » بدو نون بر اصل ، و باقی بنون مشدد بادغام ، و مدنیان بیک نون مخفف خواندند علی الحذف والتخفيف ، چنانکه شاعر گوید (عمر و معدی کرب) :

تَرَاهُ كَالثَّغَامِ يُعَلُّ مِسْكَاً تَسْوُهُ الْفَالِيَاتِ إِذَا فَلَيْتِي (۱)  
 اراد فلیننی ، فحذف إحدى النونین .

( وَ لَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ ) آنکه گفت وحی کردند بتو و پیغمبرانی که پیش از تو بودند و بگفتند تو را و ایشانرا که اگر شرك آری عملت باطل شود . و اصحاب وعید را درصحت احباط باین آیه تمسك نیست از برای آنکه بیان کردیم فیما مضی که تفسیر إحباط در الفاظ قرآن نفی وقوع است بموقع قبول یعنی هر که شرك آرد عملی که کرده باشد نه بر آن وجه بود که بجای قبول بود ، بر وجهی باشد که مقبول نباشد ازو ، از آنجا که صادر نباشد از ایمان حقیقی ، که مرد از ایمان حقیقی مرتد نشود بنزدیک ما ، علی ما بیناه فی غیر موضع ( وَ اَتَّكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ) و از جمله زیانکاران باشی .  
 ( بَلِ اللَّهُ فَاعِبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ) آنکه گفت پلرها کنی آنچه ایشان می گویند و خدای را پرست و جز او را مپرست ، تقدیم ذکر «الله» را بر فعل فاعده این است . و از جمله شاكران باشی .

( وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ) گفت ایشان خدای را تعظیم نکردند حق تعظیمش ( وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ) و جمله زمین روز قیامت در قبضه او باشد . یعنی در دست ملك و تصرف او باشد تصرف همه مالکان ازو زائل بود و او را در آن مانعی و منازعی نبود (۲) چنانکه مالك گوید هذا فی یدی و كفتی و قبضی . و اگر چه آن ملك دهی باشد وضعیتی که در دست ننگد ، و انما مراد نفاذ امر و جواز تصرف او بود در این کنایت است

(۱) در وصف موی سر خود گوید که سفیدی با سیاهی آمیخته است گوید آنرا بینی مانند گیاه درمنه خشك با مشك آلوده و زنان را بدآید که موی سر مرا بدست افشان کنند .

(۲) اکنون نیز زمین و همه چیز در قبضه قدرت او است اما چون فعلا مردم در حجاب ماده اند خود را چیزی ندارند در عرض خداوند ، تعالی الله عن ذلك ، و گمان برند دست خدا را از ملك او کوتاه کرده اند اما در قیامت بر آنها واضح شود چیزی غیر او نیست .

عن خلوص البلك والملك له و مثله قوله « لمن الملك اليوم » وقوله « مالك يوم الدين »  
 ( وَالسَّمَوَاتُ مَطْبُوعَاتٌ بِيَمِينِهِ ) و آسمانها در پیچیده است بدست راست او . طی  
 برچند وجه استعمال کردند : یکی بمعنی ادراج کطی\* الكتاب و الثوب فی قوله « يوم نظوي  
 السماء کطی\* السجل\* للكتب » و بمعنی اخفاء کقولهم طويت هذا الحديث عن فلان أى أخفيته  
 و بمعنی اعراض باشد کقولهم طويت كشحى عن فلان اى أعرضت عنه ، و بمعنی افناء باشد کقولهم  
 طويته بسيفى اى افنيته و منه قول الشاعر يرثى صديقاً له :

أَلَيْسَ عَجِيباً أَنْ طَوَاكَ يَدَ الْبَيْلِ      بِرَنْغِي مَا بَيْنَ الصَّفَايحِ وَ التُّرْبِ  
 وَ يُنْشِرُنِي رُوحَ الْحَيَاةِ وَ أَدْعِي      هَوَاكَ فَيَا سَحَقاً لِدَعْوَايِ فِي الْحُبِّ (۱)

و اصل او در طی\* الكتاب و طی\* الثوب است ، و باقى بر توسع و تشبيه است بأول و  
 اين نیز عبارت است از مبالغه او در اقتدار او بر آن کقولهم هذا الأمر في يدي و يميني أي أقدر  
 على صرفه حيث شئت و منه قوله الشاعر .

إِذَا مَا رَأَيْتَ رُفِعَتْ لِمَجْدٍ      تَلَقَّاهَا عَرَابَةٌ بِالْيَمِينِ (۲)

أى بالقوة ، و گفتند يمين سو گند است اين جا چنانکه گفت « فقلت يمين الله أبرح  
 قاعداً » و معنى آنکه سو گند خورده است که در نوردد وفانى کند ، و اين وجه دور نیست  
 لاحتمال الكلام له وليكن وجه أول لايقتر است برای مناسبت « و الأرض جميعاً قبضته يوم  
 القيمة » أمّا اعراب « و الأرض جميعاً قبضته يوم القيمة » فرأى گفت « قبضته » در محل نصب است  
 و التقدير في قبضته گفت محل او ظرف است ، زجاج گفت اين خطا است برای آنکه نگویند  
 زيد دراك على تقدير في دارك بخلاف حرف جر . و لا شهر رمضان انسلاخ شعبان على تقدير في  
 انسلاخ شعبان . و « قبضته » اگر چه بظاهر خبر مبتداء است أمّا بمعنی نیست برای آنکه خبر  
 باید تا مبتداء باشد بعينه ، و خبر بر حقیقت محذوف است و تقدير آنکه و الأرض تحصل و ثبت  
 جميعاً في قبضته ، و نصب « جميعاً » بر حال است دون آنکه گفتند بر اضمار كان . و كذلك قولهم  
 « هذا بسراً أطيب منه رطباً » نصب هردو بر حال است دون اضمار كان و مثله قول الشاعر :

إِذَا الْمَرْءُ أَعْيَنَتْهُ الْمَرْوَةُ نَاشِئاً      فَمَطَّطَلَسَبُهُ كَسَهَلًا عَلَيْهِ شَدِيدٌ (۳)

- (۱) ایا عجیب نیست که دست کهنگی بر خلاف میل من ترا پیچید و فرسود میان تخته های سنک و خاک و با این  
 حال روح زندگی مرا بحرکت می آورد و من دعوی دوستی تو میکنم وای بر این دعوی دوستی من .  
 (۲) هرگاه رایت بزرگی برافرازند عرابه آنرا بدست راست میگیرد و عرابه نام مردی است .  
 (۳) اگر کسی در جوانی مردانگی نداشته باشد طلب آن در کهولت دشوار است .



ای فی کھولته و عامل در حال و ظرف آن خبر مبتداء محذوف است مقدر ، من قولنا ثبت و تحصل دون اضمار کان این قول سیبویه است و مذهب درست بنزدیک بصریان .  
 ( 'سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ' ) منزهت خدای و متعالی از آنکه با او شرک آرند .  
 ( وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ )  
 حق تعالی گفت در صور دمند . عبدالله عمر گفت رسول را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدم از صور گفت مانند سروی است باد درو دمند و این نفخ دوّم باشد که عند آن هر که در آسمان و زمین باشند بمیرند چه نفخه اوّل نفخه فزع باشد و دوّم نفخه صعق و مرگ و سیّم نفخه إحياء باشد إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ إِيَّانَ را که خدای خواهد . خلاف کردند در آنکه این مستثنی کیست . ابوهریره روایت کرد از رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که گفت از جبرئیل پرسیدم درین آیت که اینان که باشند که خدای استثناء کرد بقوله « إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ » قال : هم الشهداء متقلّدين أسيا فهم گفت شهیدان باشند تیغها در گردن افکنده در پیرامن عرش ایستاده باشند روزقیامت فرشتگان باستقبال ایشان شوند با بختیان از یاقوت و مهار زبرجد . پالانهای سندس و استبرق نرم تر از حریر هرکامی ازو چشم زخمی باشد در منتزهات بهشت میگردند . آنکه گویند بیائی تا بنگریم تا خدای تعالی چگونه حکم می کند میان خلقان خدای تعالی بایشان مستبشر باشد و آن علامت آن بود که آنرا که باو استبشار کنند او را عذاب نباشد و حساب نباشد .

أنس مالك روایت کرد که يك روز رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیت میخواند چون باینجا رسید که « إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ » من گفتم یا رسول الله اینان که اند که خدای تعالی استثناء کرد اینان را از صعقه نفخ صور ؟ گفت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملك الموت چون همه خلایق را جان بردارند این چهار کس مانند . خدای تعالی ملك الموت را گوید که ماند ای ملك الموت ؟ و او عالمتر بود ملك الموت گوید بار خدایا تو عالم تری ما چهار کس ماندیم گوید یا ملك الموت جان اسرافیل بردار او جان اسرافیل بردار آنکه گوید که ماند ؟ گوید جبرئیل و میکائیل و ملك الموت . گوید میکائیل را جان بردار ملك الموت قبض روح او کند چون کوهی بیفتد . آنکه گوید که ماند ؟ گوید بار خدایا ملك الموت و جبرئیل ماند گوید « مت یا ملك الموت » بمیر ای ملك الموت . بمیرد و جبرئیل ماند و بس خدای تعالی گوید جبرئیل را : که ماند ؟ او گوید بار خدایا « وجهك الدائم الباقي و جبرئیل المیت القانی » خدای تعالی گوید یا جبرئیل از مرگ چاره ای نیست جبرئیل بسجده در آید بروی و پر میزند و میگوید « سبحانك ربّي

تبارکت و تعالیت یا ذالجلال و الاکرام « آنکه جان بدهد تا نماند جز خدای عزوجل .  
آنکه رسول ﷺ گفت خلق جبرئیل بر میکائیل چندان تفاوت دارد که کوهی بر تلی . بعضی  
دیگر گفتند « الا من شاء الله » استثناء است از آنان که پیش آن بمرده باشند که یکبار دیگر  
بمیرند بنفخ صعقه .

از جابر عبدالله انصاری روایت کردند که او گفت استثناء از موسی ﷺ که او یکبار  
بمرده است فی قوله « و خر موسی صعقاً » و این بر تفسیر آن کس باشد که صعق موسی را  
بمرک تفسیر کند . گفتند دلیل این تأویل آن است که انس روایت کرد که یک روز مردی  
جهود در بازار مدینه میگفت والذی اصطفی موسی علی البشر بآن خدای که موسی را بر آدمیان  
بگزید . انصاری طپانچه بر روی او زد و گفت چنین میگوئی و رسول خدا در میان ماست رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم این آیت بخواند . آنکه چون با جای استثناء رسید گفت اول کس  
که سر از گور بردارد من باشم که بنگرم موسی را بینم که دست در قائمه‌ای از قوائم عرش  
زده ندانم تا او را پیش از من زنده کرده باشند یا او از آنان باشد که خدای در این آیت استثناء  
کرد بقوله « الا من شاء الله » کعب الاحبار گفت دوازده کس باشند هشت فرشته که حاملان  
عرش اند و جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل . ضحاک گفت رضوان باشند و مالک و حور العین  
و خزنه دوزخ . قتاده گفت خدای عالم تر است بآنکه استثناء کرد . حسن گفت مستثناء خدا  
است لقوله « و یقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام » و گفتند ماران و کژدمان دوزخ باشند ،  
و بر این اقوال آنان که مستثنی باشند باین آیت هم بوقت دوّم فانی شوند لقوله « کل من علیها  
فان و یقی وجه ربک » و قوله ( کل شیء هالک الا وجهه ) قول أصحاب تحقیق در این باب  
آن است که خدای تعالی چون افناء عالم خواهد کردن جزوی فنا بیافریند لافی محل ، با  
یک جزء فناء همه اجسام و اعراض فانی شوند اجسام بأصالة و اعراض بر سبیل تبع لعدم ما  
یحتاج الیه ( ثمّ نَفِخَ فِيهِ اُخْرٰی ) آنکه باری دیگر دردمند و آن نفخه احياء باشد و بار  
سوّم ( فاِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ) « إذا » مفاجات است تو بینی ایشان ایستاده باشند می نگرند  
یعنی زنده شده باشند که قیام و نظر از کار زندگان است ، و گفتند یَنْظُرُونَ امر الله ایستاده  
باشند انتظار فرمان خدای می کشند تا چه فرماید ، و گفتند و چه حکمت در نفخ صور است  
که پادشاه در وقت فرود آمدن لشکر بفرماید تا بوقشان بدمند تا علامت آن باشد که فرود  
آیند و بیارامند و چون بر خواهند نشست بفرماید تا بوق بدمند تا علامت آن باشد که بر  
می باید نشستن سوارانرا و پیادگان را بمیدان آمدن پیش پادشاه و الله اعلم بمراده و افعاله .

( وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ) گفت زمین روشن شود بنور خدای عز و جل. ضحاک گفت بحکم ربّها . سدی گفت بعدل ربّها . گفتند خدای تعالی نوری بیافریند روز قیامت که همه روی زمین منور شود با او و مراد بزمین زمین قیامت است ( وَوَضَعَ الْكِتَابَ ) و نامه اعمال خلائق بنهند برای حساب ( وَجَاءَ إِیَّهَا بِالنَّبِیِّیْنَ وَالشُّهَدَاءِ ) پیغمبران را بیارند و شهیدان را . عبدالله عباس گفت پیغمبران را و گواهانی که برای ایشان گواهی دادند [دهند] بتبلیغ رسالت . و گفتند مراد بگواهان فرشتگان اند که بر خلقان موکلند . بیانش قوله تعالی « وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِیدٌ » - ( وَوَقُضِيَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ ) و حکم کندهمیان ایشان بحق و برایشان ظلم نکند و نقصان حظّ ایشان نکند .

( وَوُفِّیَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ ) و تمام بدهد هر نفسی را آنچه کرده باشند یعنی جزای آنچه کرده باشند از خیر و شر و ثواب و عقاب ( وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا یَفْعَلُونَ ) و او عالم تر است بآنچه ایشان کرده باشند و کند .

( وَسَبِقَ الذِّیْنَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ ) گفت برانند آنان را که کافر باشند بخدای تعالی بجانب دوزخ راندنی باعنف بروی ( زُمرأ ) ای أفواجاً گروه گروه واحدها زمره ، و نصب او بر حال است . أخفش گفت جماعات فی تفرقة ( حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهَا فَتَحَتْ أَبْوَابَهَا ) تا چون بدوزخ رسد درهای دوزخ بگشایند و آن هفت در باشد . کوفیان فتحت خواندند بتخفیف در هر دو جای من الفتح ، و باقی قرآء بتشدید خواندند علی تکثیر الفعل لأجل الأبواب . ( وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا ) خازنان دوزخ گویند این کافران را ( أَلَمْ یَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ ) نیامدند بشما رسولانی هم از شما برای اعدار و انذار ( یَتْلُونَ عَلَیْكُمْ ) که بر شما خواندندی آیات خدای شما و بترساندندی شما را از ملاقات این روز ( قَالُوا بَلَىٰ ) ایشان گویند آری ( وَاللَّیْنُ حَقٌّ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِیْنَ ) ولیکن درست شد کلمه عذاب بر کافران وهی قوله « لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِیْنَ » ورواست که کلمه عذاب آن وعید است که در جمله آیات قرآن کرد کفار را .

( قَبِلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِیْنَ فِيهَا ) گویند در شوید در درهای دوزخ مؤبّد و مغلّد آنجا ، و نصب « خالدين » بر حال است ( فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِیْنَ ) که دوزخ بدجائی است این متکبران را و « مثنوی » مقام است من ثوی إذا قام . ( وَسَبِقَ الذِّیْنَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ ) گفت حشر کنند آنانرا که متقیان و خدای

ترسان و پرهیزکاران باشند بجانب بهشت (زُمرأ) گروه گروه ( حَتَّى إِذَا جَاءُهَا وَفْتِحَتْ أَبْوَابُهَا ) تا آن هنگام که با آنجا آیند و درهای بهشت بگشایند و آن هشت در باشد . گفتند خدای تعالی درهای بهشت هشت کرد و درهای دوزخ هفت تا بدانند که رحمت او سابق است و غالب غضبش را ، و قوله « وَفْتِحَتْ أَبْوَابُهَا » و او عطف است و آنچه گفتند از او ثمانیه آنرا اصلی نیست ( وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا ) و گویند ایشان را خازنان بهشت ( سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ ) سلام باد بر شما خوش باشید ( فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ) در این بهشت شوید مخلد و مؤبد ، و جواب « إِذَا » محذوف است در آیت ، و تقدیر آنکه دخلوها و قالوا الحمد لله .  
قال الشاعر :

حَتَّى إِذَا اسْلَكُوهُمْ فِي قَتَائِدَةٍ سَلَا كَسَيَا تَطِيرُ دُ الْجَمَّالَةِ الشُّرْدَا (۱)

و جواب « إِذَا » در بیت محذوف است . برای آنکه بیت آخر قصیده است ، و گفتند « او » زیاده است و التقدير « فتحت » و این جواب « إِذَا » باشد چنانکه گفت شاعر :

« فَلَمَّا أَجَزْنَا سَاحَةَ السَّحْيِ وَ انْتَحَى » (۲)

و المعنى انتحى . قتاده گفت چون از دوزخ بگذرند ایشانرا برپلی بدانند که میان بهشت و دوزخ باشد تا مهذب و پاکیزه شوند . آنکه گویند ایشانرا « سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدین » عامر بن ضميره روایت کرد از أمير المؤمنين عليه السلام که او را پرسیدند از این آیت « سلام عليكم - الاية » گفت ایشانرا بدر بهشت برند و بر در بهشت درختی باشد که از ساق آن درخت دو چشمه می آید ، او را گویند از این يك چشمه غسل کن ، غسل کند ، نضرت نعیم بر اندام او برود و اندامش پاکیزه و ناعم شود ، پس از آن دیگر گرد برو نشیند و مویش کالیده نشود چنانکه پنداری ایشان را بروغن اندوده اند آنکه از چشمه دیگر آب دهند ایشان را تا آنچه در اندرون ایشان باشد از رنج و غل و غش و حقد و حسد بشوید . آنکه فرشتگان باستقبال ایشان آیند در بهشت و ایشانرا گویند « سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدین » و غلامان هریکی از ایشان بشتابند و گرد او در آیند چنانکه خویشان مشفق کنند با کسی که از سفر در

(۱) این شعر پیش از این گذشت و قنائده نام گردنه است و شاعر عبد مناف هذلی نام دارد گوید چون آن لشکر را بگردنه قنائده راندند آنها را ناتوان ساختند مانند شتران رمیده که یکدیگر را دفع کنند در گریختن . جواب اذا در این شعر محذوف است ای شلوهم شلا .

(۲) و در مصرع دوم گوید « بنا بطن خبت ذی حفاف عقنقل » و پیش از این گذشت ، و او در « انتحی »

زائده است یعنی چون از حدود منزلگاه قبیله گذشتیم روی بریکزاری داشت .

آید و او را گویند بشارت باد ترا که خدای تعالی این برای تو بجارده است . آنکه یکی از غلامان بدود و زنان او را و حورالعین را خبر دهد ، ایشان باستقبال آیند تا بآستانه در سرای ، گویند جفت توفلانی بن فلانی آمده او بمنزل خود رسد «فاذا سرر موضوعه» او سریرها بیند از زروسیم بافته «وأكواب موضوعة» و کوزها نهاده «ونمارق مصفونة» و بالشها بصف در نهاده «و زرابی مبنوثة» و نهالها آکنده در اساس آن بنیان که نگرد بأنواع جواهر کرده باشند از یاقوت سرخ و لؤلؤ سفید و زمرد سبز ، آنکه تکیه زند بر سریری از سریرهای خود و بسقف آن سرای درنگرد ، اگر نه آنستی که خدای تعالی حکم کرده است که کسی را در بهشت آفتی نرسد و الا او را عقل بر جای نماندی از آنکه چشمش خیره بماند گوید «الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله» فرشتگان گویند ایشان را «تلك الجنة التي اورثتموها بما كنتم تعملون» .

( وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ ) گویند سپاس خدای را که وعده خود که ما را داد راست کرد ( وَأَوْزَنَّا الْأَرْضَ ) و زمین بهشت بمیراث بما داد ( نَتَّبِعُوهُ مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ ) ما آنجا که خواهیم فرود آئیم از بهشت .  
( فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ) در کلام اضماری هست ای الجنة او اجرنا ، نیک مزدکار کنان است بهشت یا نیک مزدی است مزدما .

( وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ ) آنکه خطاب کرد با رسول ﷺ و گفت بینی فرشتگان را گرد بر گرد عرش در آمده ، يقال حف به وأحرق به و أحاط به . گفتند «من» زیاده است و التقدير حول العرش ، و گفتند ابتداء غایت است ( يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ) تسبیح میکنند بحمد و شکر خدای بر سبیل لذت نه بر سبیل عبادت که این روز تکلیف نباشد ( وَقَضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ ) و حکم کند میان اهل بهشت و اهل دوزخ بحق ( وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ) و گویند سپاس خدای را که خدای جهانیان است .  
محمد بن المنکدر روایت کرد از عبدالله بن عمر که او گفت يك روز رسول ﷺ آخر سوره زمر بخواند بر منبر ، منبر دو بار بجنید قناده گفت خدای تعالی افتتاح خلق به الحمد کرد فی قوله «الحمد لله الذی خلق السموات و الارض» و ختم به الحمد کرد درین آیت چون گفت «وقضى بينهم بالحق وقيل الحمد لله رب العالمين» .

## سورة المؤمن

این سوره مکی است در قول مجاهد و قتاده و دراو ناسخ و منسوخ نیست . حسن گفت در او يك آیت مدنی است و هی قوله « و سبح بحمد ربك بالعشی » و الابكار ، گفت برای آنکه اتفاق است که فرض نماز بمدینه آنزله بود و این مسلم نیست و اتفاق نیست برای آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم هنوز بمکه بود که بدو قبله نماز کرد و تحویل قبله بمکه بود .  
 أبو حمزة الثمالی گفت این سوره را برای آن « المؤمن » نام نهادند که در او ذکر خربیل است مؤمن آل فرعون ، و عدد آیات او هشتاد و پنج است در عدد کوفی ، و چهار در مدنی . و دو در بصری ، و هزار و صد و نود و نه کلمه است ، و چهار هزار و نهصد و شصت حرف است .

أما اخباری که آمده است در فضل حوامیم : أنس مالك روایت کرد که رسول ﷺ گفت « الحوامیم دیباج القرآن » حوامیم دیباجه قرآن است ، و عبدالله عباس گفت « لكل شیء لباب و لباب القرآن الحوامیم » گفت هر چیزی را مغزی است و مغز قرآن حوامیم است رسول ﷺ گفت حوامیم هفت است و درهای دوزخ هفت : جهنم ، و حطمه ، و لظى ، و سعیر ، و سقر ، و هاویه ، و جحیم . روز قیامت هر سورتی بیاید و بردری ازین درها بایستد و رهانکند که هیچ خواننده این سورت‌ها را که ایمان داشته باشد او را بدوزخ برند . سعید بن ابراهیم گفت حوامیم را عرائس خواندندی أصحاب رسول و رسول ﷺ گفت « لكل شیء ثمرة و ثمرة القرآن الحوامیم . هی روضات حسنات مخصبات متجاورات فمن أحب أن یرتع فی ریاض الجنة فلیقرأ الحوامیم » گفت هر چیزی را میوه ایست و میوه قرآن حوامیم است . این سورتها روضاتی اند نیکو پر گیاه همسایه یکدیگر که هر که خواهد در مرغزارهای بهشت چرا کند گو حوامیم بخوان . عبدالله مسعود گفت چون در حوامیم اوفتم در بوستانها و مرغزارها انیق افتاده باشم . و رسول ﷺ گفت مثل حوامیم در قرآن مثل جامهء حریر است در میان جامها این سیرین گفت مردی در خواب دید هفت کنیزك نیکو را که بجمال ایشان کس ندیده بود گفت شما کرائید ؟ گفت آنانرا که این هفت حوامیم بخوانند . اما فضل این سوره خاص زر بن حبیش روایت کرد از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که اوحم المؤمن بخواند روح هیچ پیغمبری و صدیقی و شهیدی و مؤمنی بنماند الا براو صلوات فرستد و برای او استغفار

کند صدق رسول الله ﷺ .

## سورة المؤمن خمس وثمانون آیه وهی مکیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

حَم (۱) تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۲) غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ

قسم بحامیم فرورفته استاده کتاب از جانب خدای غالب داناست آمرزنده گناه و پذیرنده توبه

شَدِيدِ الْعِقَابِ (۳) ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۴) مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ

سخت عقوبت خداوند نعمت نیست خدائی مکرر و بسوی اوست بازگشت جدال نکنند در آیتهای

اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقْلِبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (۵) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ

خدا مکرر آنانکه کافر شدند پس باید فریب ندهد کس را گردیدن کفار در شهرها بتجارت تکذیب کردند پیش از ایشان

قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا

قوم نوح و گروهی چند بعد از ایشان و قصد کردند هر گروهی به پیمبرشان تا بگیرند او را و جدال کنند

بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۶) وَكَذَلِكَ حَقَّتْ

بباطل تا زائل کنند بآن حق را پس گرفتیم آنها را پس چگونه باشد عقوبت من و همچنین واجب شد

كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۷) الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ

سخن پروردگار تو بر آنانکه کافر شدند که آنها یاران آتشند آنانکه بر میدارند عرش را و آنانکه

حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا

اطراف و بند تسبیح میکنند بستایش خدای شان و میگردند بآن و آمرزش میجویند مر آنانکه گرویدند

رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ

پروردگارا توسعه دادی هر چیزی را از رحمت و دانش پس بیا مرز آنانکه توبه نمودند و پیروی نمودند راه نورا

وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۸) رَبَّنَا وَادْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ

ونکاهدار ایشانرا عذاب آتش پروردگارا و داخل کن ایشانرا بهشتهای باقامت که وعده داده ای آنها را و هر که

صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹) وَ قِيمُ

کارشایسته کند از پدران نشان و زنان نشان و فرزندان نشان بدرستی که توئی غالب درست کردار و نکهدار آنها را

السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰)

بدی گناه و هر که را نگاهداری از بدی در روز جزا پس بتحقیق که بخشیدی او را و اینست آن رستگاری بزرگ

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ

بدرستی که آنها نکه کافر شدند آواز کرده میشوند هر آینه دشمنی خدا بزرگتر است از دشمنی شما خود شما چون

تُدْعُونَ إِلَى الْإِيمَانِ فَكُفِّرُونَ (۱۱) قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا إِثْنَيْنِ وَأُحْيَيْنَا إِثْنَيْنِ

خوانده میشود بسوی ایمان پس نکر و بیدید گفتند پروردگارا میرانیدی ما را دودو و زنده کردی ما را دودو

فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۲) ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا

پس اقرار کردیم بگناهان خود پس آیا باشد بسوی بیرون رفتن از راهی اینست عذاب شما بجهت آنکه هر گاه

دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ

خوانده شود خدا تنها کافر شدید و اگر شرک آورده میشد بخدا میکرویدید پس حکم هر خدا یراست که بلند مرتبه

الْكَبِيرِ (۱۳) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنزِلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ

بزرگست اوست که می نماید شمارا آیات خود را و میفرستد برای شما از آسمان روزی را و پند نپذیرد

إِلَّا مَنْ يُنِيبُ (۱۴) فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱۵)

مگر کسیکه باز گردد بخدا پس بخوانید خدا را که خالص کننده باشید برای او دین را و اگر چه اکراه داشتند کافران

رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ

بردارنده مرتبهها صاحب عرش می افکند روحی را از امر خود بر هر که میخواهد از بندگانش تا بیم دهد مردم را

يَوْمَ التَّلَاقِ (۱۶) يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ

روز بهم رسیدن جان و جسد روزیکه آنها آینده باشند پوشیده نشود بر خدا از ایشان چیزی که راست پادشاهی



الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱۷) الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ

آروز خدا یراست یکانه قهر کننده امروز جزا داده میشود هر نفسی آنچه کسب کرده نیست ستمی امروز

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۸) وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ

بدرستیکه خدا زود وتند حسابست وبتراسان کفرانرا ازروز قیامت آنکاه دلهاى مردمرا نزدیک حنجرههاى آنها

كَاطْمِينَ (۱۹) مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ (۲۰) يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ

فروبرندگان خشم نیست مرستمکارانرا ازهیچ خویشی ونه شافی که اطاعت کرده شود میدانند خیانت چشمهارا

وَمَا تُخْفِي الصُّدُورِ (۲۱) وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ

و آنچه پوشیده باشد سینهها و خدا حکم میکند براستی و آنانکه میخوانند از جز خدا حکم نمیکند

بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۲)

بچیزی بدرستیکه خدا اوست شنونده بینا

قوله تعالى ( 'حم' ) أهل كوفه خواندند الا حفص و ابن ذكوان «حم» با مال تحاء باقی

قراء بتفخیم خواندند بی اباله بحاء مفتوح ، بعضی گفتند موضع او نصب است بفعلی مقدر و

التقدير اُتل حم، و گفتند موضع او جر است بالقسم . عكرمه روایت کرد از رسول ﷺ که

او گفت «حم» نامی است از نامهای خدای تعالی و این از کلیدهای خزائن خدای تعالی است .

عبدالله عباس گفت «حم اسم الله الأعظم» حم مهترین نام خداست . عكرمه گفت از عبدالله عباس

که او گفت «الر» و «حم» و «نون» چون جمع کنی الر «رحمن» باشد . و البی گفت ازو که «حم»

قسم است که خدای تعالی سوگند خورد باو . قتاده گفت نامی از نامهای قرآن است . مجاهد

گفت فاتحه سوره است . قرظی گفت خدای قسم کرد بحلم و ملکش که عذاب نکند آن را

که از دل بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» باخلاص . عطاء خراسانی گفت «حاء» افتتاح نامها است که

اولش حاء است چون حلیم و حمید وحی و حنان و حکیم و «میم» افتتاح نامها است که اولش

میم است چون ملك و مجید و منان بیان این قول آن است که انس روایت کرد که اعرابی

رسول را ﷺ گفت ما حم؟ حم چیست که ما در لغت خود نمی شناسیم آن را گفت «بَدُو»

اسماء و فواتح سُورَه ابتداء نامها است و اوائل سورتها . ضحاک و کسائی گفتند ای حُمّ ماهو کائن یعنی قدر و قضاء کردند هر چه بودنی است و قال الشاعر :

أَلَا يَا لِقَوْمِي كَيْلٌ مَا حُمٌّ وَإِقْعٌ وَمَا لِأَمِيرِيءٍ فِيمَا قَضَى اللَّهُ مَا نِعٌ (۱)  
 ای کل ما قدر . حسن و شعبی گفتند نام سوره است . و استدلال کردند بقول شاعر :  
 يُذَكِّرُنِي حَامِيمَ وَالرُّمَحَ شَا جِرٌ فَهَلَا تَلَا حَامِيمَ قَبْلَ التَّقْدِيمِ (۲)  
 و قال الکمیت :

وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَمِ آيَةً تَأْوُلُهَا مِنَّا تَقِيٌّ وَمُعْرِبٌ (۳)  
 ( تَنْزِيلُ الْكِتَابِ ) ای هو تنزیل الکتاب الصّادر ( مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ) و گفتند « حم » در محل رفع است بر ابتداء و « تنزیل » خبر او است و روا بود که « تنزیل » مبتدا بود و جار مجرور در جای خبر او و خبر بر حقیقت محذوف بود و التقدير الکتاب صدر و نزل من الله العزيز العليم . گفت این قرآن از قبل خدا است جل جلاله و کلام و وحی و تنزیل او است . و « من » ابتداء غایت را باشد و او خدائی است عزیز و منیع و دانا .

( غَافِرِ الذَّنْبِ ) آمرزنده گناه است ( وَقَابِلِ التَّوْبِ ) و پذیرنده توبه است ( شَدِيدِ الْعِقَابِ ) عبدالله عباس گفت پیامرزد گناه آنکه لا إله إلا الله بگوید و پذیرد توبه او و سخت عقوبت است آنرا که نگوید لا إله إلا الله .

( ذِي الطُّوْلِ ) ای ذی الغنی والفضل عمّن لا یقول لا إله إلا الله مستغنی است از آنکه این کلمه نمیگوید ، این قول ضحاک است . قتاده گفت ذی النعم . سدی گفت ذی السعة . حسن گفت ذی الفضل .

(۱) ای قوم من هر چه مقدر باشد واقع میشود هر چه خدا برای کسی مقدر کرده باشد رافعی برای آن نیست .

(۲) روایتی در جهاد آمده است که چون بر شما شبیخون زنند بگوئید حم و چون این کلمه گوئید مهاجمان ظفر نیابند و این شاعر مالک اشتر نخعی است و از دیگری نیز روایت کردند که در جنک جمل یکی گفت حم تا اشتر او را نکشد او این شعر گفت یعنی حم را بیاد من میآورد در وقتی که نیزه برافراخته است چرا پیش از آنکه برزم آید حم نخواند .

(۳) کمیت خطاب باهل بیت علیهم السلام کرده گوید ما در سوره حم آیه ای در باره شما یافتیم که معنی آنرا کسان ما گفتند هم آنکه تقیه میکند از گفتار حق و هم آنکه بی تقیه واضح میگوید و مراد آیه « قُلْ لَا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی » است .

ابی زید گفت ذی القدره، و معانی متقارب است این اقوال را، و اصل طول انعامی باشد که مدتش دراز بود من الطول و يقال « اللهم طلّ علينا » ای انعم، و از اینجا نفع را طائل گویند و يقال لم أحظ منه بطائل إذا لم ينفعه بشيء. حماد روایت کرد از ثابت که او گفت جائی فرود آمده بودیم در پهلوی خیمه مصعب بن الزبیر در بیابانی که مرغ نمی‌پرید و وحش نمی‌جنید من این سوره را آغاز کردم چون گفتم « غافر الذنب » آوازی شنیدم مرا گفت بگو « غافر الذنب اغفر لی ذنبی » چون گفتم « قابل التوب » مرا گفت بگو « قابل التوب اقبل توبتی » چون گفتم « شدید العقاب » گفت بگوی « شدید العقاب اعف عني عقابی » چون گفتم « ذی الطول » گفت بگو « یا ذا الطول طل علی بخیر » من از خیمه بیرون آمدم از چپ و راست نگه کردم و هیچکس را ندیدم. اهل اشارت گفتند: غافر الذنب فضلاً و قابل التوب وعداً، شدید العقاب عدلاً، لاله الا هو الیه المصیر فرداً. و التوب شاید تا مصدر بود و شاید تا جمع توبه بود کدومه و دوم و عومه و عوم (لا إله إلا هو إلیه المصیر) نیست خدائی مگر او بازگشت خلق با او است. یزید بن الاحمر گفت مردی بود از جمله معروفان اهل شام بوفاده بعمر خطاب آمد روزی چند پیش او می‌بود آنکه چند روز پیایی پیش او نیامد گفت فلان کجاست؟ گفتند چند روز است که بشرب خمر مشغول است. او دیر را گفت کاغذی بر گیر بنویس باو: من عمر بن خطاب الی فلان بن فلان سلام علیک فاننی أحمد الله الذی لا إله الا هو « بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکناب من الله العزیز العظیم غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب ذی الطول لاله الا هو » و نامه مهر کرد و رسول را گفت این نامه را آنکه بدوده که مست نباشد، و رسول عمر بیامد و نامه بداد عمر علیه ما يستحق صحابه را گفت دعا کنید تا خدای تعالی دلش بگرداند صحابه دعا کردند، اما چون مرد نامه بستد و باز کرد و بر خواند و گفت آیتی است در او وعده بقبول توبه و غفران گناه و تهدید عقاب این آیت باز می‌خواند تا دلش نرم شد و بگریست و توبه کرد و باپیش عمر آمد توبه کرده. و او گفت چون برادران زلتی افتد تسدید و توقیف او چنین کنید و دعا کنید تا خدای توبه او قبول کند و یار شیطان مباشد بر او که او خدائی است آمرزنده گناه و پذیرنده توبه و سخت عقوبت و خداوند فضل و احسان که بازگشت خلق با او است.

( ما يُجادِلُ في آياتِ الله إلا الذين كَفَرُوا ) جدل نکند در آیت خدای الا آنان

که کافر باشند یعنی آیات خدای را منکر نباشند و در ابطال او خصومت نکنند الا باطلان و کافران. ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت جدال در قرآن کفر باشد ( فلا یغتررک )

یا محمد ترا مغرور مکناد گشتن ایشان در شهرها و امهال ما ایشانرا که من اگر چه امهال کرده ام  
اهمال نکنم .

( كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ ) گفت پیش ایشان قوم نوح نوح را تکذیب کردند  
( وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ ) و آن جماعت که از پس ایشان بودند و مجتمع شدند برخلاف  
انبیاء وآلِهِمُ السَّلَامُ و بر ایشان بعداوت و مخالفت بیرون آمدند ( وَهَمَّتْ كَيْلُ أُمَّةٍ بِرُسُولِهِمْ )  
و هر امتی قصد کرد پیغمبرش را تا بگیرد او را و برای آن برسولها نگفت که بامت مردان  
را خواست رجوع الضمیر إلى المعنی لا إلى اللفظ ( وَجَادَلُوا بِالنَّبَاتِطِلِ ) و خصومت کردند بیاطل  
تاحق را بآن باطل کنند و زائل کنند ( فَأَخَذْتَهُمْ ) من بگرفتم ایشانرا ( فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ )  
آنکه برسبیل تعجب گفت عقاب من چون بود .

( وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَيْلَتُ رَبِّكَ ) گفت هم چنین واجب شد سخن خدای تعالی  
یعنی وعده او باهلاک و عذاب کافران که ایشان اهل دوزخند . و گفتند معنی آن است که  
درست است خبر او از حال کافران بآنکه ایشان اهل دوزخند . نظیره قوله « لقد حق القول  
منی لأملأن جهنم - الایة » تا این جا سخنی است تمام منقطع از آنکه از پس او است .

( الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ ) ابتداء سخنی دیگر است گفت آنان که عرش بر گرفته اند  
( وَمَنْ حَوْلَهُ ) و آنانکه پیرامن عرش اند از فرشتگان . عبدالله عباس گفت خدای تعالی حاملان  
عرش را چنان آفرید که از قدم ایشان تا بکعب پانصد ساله راه است . میسره گفت پاهای  
ایشان بزیر هفتم زمین است و سرهاشان از عرش گذشته است و ایشان خاشع و حاضع سر در  
پیش افکنده اند و ایشان خائف ترند از اهل آسمان هفتم و اهل آسمان هفتم خائف ترند از اهل  
آسمان هشتم و همچنین اهل آسمان که بالاترین است خائف ترند از آنان که فرود ایشانند .  
مجاهد گفت میان فرشتگان و میان عرش هفتاد حجاب از نور هست ، و درخبر است که چون  
خدای تعالی عرش را بیافرید چندان عدد که جز او نداند فرشته بیافرید و گفت عرش من  
بردارید اگر توانید . ایشانرا بعدد مضاعف کرد و گفت عرش من بردارید اگر  
توانید نتوانستند . همچنین مضاعف میکرد تا هفتاد بار تا عدد ایشان برابر شد با عدد اهل آسمان  
و زمین و آنچه مخلوقات است چون نتوانستند چهار فرشته را گفت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل  
و عزرائیل که عرش من بردارید و بردوش حاملان عرش نهید جبرئیل بیک گوشه عرش آمد  
و گفت « سبحان الله » و میکائیل بدیگر گوشه آمد و گفت « الحمد لله » و اسرافیل بدیگر گوشه  
آمد و گفت « لا اله الا الله » و عزرائیل بدگر گوشه آمد و گفت « الله اکبر » و عرش باسانی

بر گرفتند و بردوش حاملان عرش نهادند چون ثقل و گرانی عرش بایشان رسید و ایشان گفتند «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم» آن بار بر ایشان آسان شد، و در اینجا اشارتی است و آن آنست که چون کاری سخت پیش تو آید و باری گران بردل تو آید باین کلمات التجاء کنی حق تعالی بفضل خود آن کار بر تو آسان کند و آنچه رنج بود از تو بردارد. شهر بن-حوشب گفت از عبدالله عباس که رسول ﷺ گفت تفکر مکنید در عظمت خدای ولیکن تفکر کنید در خلق خدای که خدای تعالی فرشته‌ای را آفریده است زاویه‌ای از زوایای عرش بر دوش اوست، و پایهای او در زیر هفتمین زمین است، و سر او بالای هفتم آسمان است، و از هیبت خدای تعالی چنان حقیر شود بمانند مرغکی کوچک. محمد بن المنکدر گفت از جابر بن عبدالله انصاری که رسول ﷺ گفت مرادستوری دادند که باز گویم از فرشته از جمله حاملان عرش که از گوش تا بدوش او هفتصد ساله راه است. در خبر است که خدای تعالی فرشتگان هفت آسمان را فرماید تا هر بامداد و شبانگاه بسلام حاملان عرش روند از کرامت و فضل ایشان بر فرشتگان. این صفت حاملان عرش است (۱). أمّا صفت عرش: لقمان بن عامر روایت کرد از پدرش که او گفت خدایتعالی عرش را از جوهری سبز آفرید و عرش را هزار هزار و ششصد هزار سر است و هر سری هزار هزار و ششصد هزار رواست، و پهنای هر روئی چند هزار [هزار] و ششصد هزار بار چند دنیا، و بر هر روئی هزار هزار و ششصد هزار دهان، و

از این روایت معلوم میگردد عرش جسم جامد نیست بلکه خود فرشته است عظیم از فرشتگان خدا و شاید جوهر سبز تعبیر از حیات است و ما گرچه نمیدانیم در عدد يك میلیون و ششصد هزار چه حکمت است اما میدانیم هر صاعد رومی مانند لغت، جلوه ایست از صا در اول مثل زبان و عددش باندازه او است و همچنین شماره زبان باندازه شماره دهان است که منشأ او است و هکذا دهان در روی و شاید حروف زبان عربی که بیست و هشت حرف است اگر صاد و سین را يك حرف فرض کنیم چون بهم نزدیک و در بعض لغات عرب بهم متبدل میشوند مانند بیض و سراط همچنین ظاء و صاد و ذال و زاء و غیر آن تا حروف ۱۶ شوند و هر حرفی را در مقام تکثیر و تعظیم صد هزار کنیم يك میلیون و ششصد هزار جلوه از حروف حاصل میشود در ادای معانی غیر متناهی این شماره مناسب آید چنانکه گوئی حروف را کوچک و بی ارزش ندان که از هر يك صد هزار فائده معنوی برای انسان حاصل است و همه اینها در يك لغت است و در لغت دیگر هین کثرت است و شماره لغات همچنین دو میلیون و ششصد هزار است از يك زبان و هکذا و مبدء همه این لغات و زبانها و معارف عرش الهی است و عرش الهی در بعض اخبار علم حق است تعالی.

در هر دهانی هزار هزار و ششصد هزار زبان است ، و بهر زبانی خدای را تسبیح می کند بهزار هزار و ششصد هزار لغت بعدد هر لغتی از لغات عرش خدای را خلقی است که بآن لغت تسبیح می کنند او را . امام جعفر صادق علیه السلام گفت از پدرانش که میان يك قائمه عرش تا بدیگر قائمه عرش چندان است که مرغی سریع الطیران هشتاد هزار سال می پرد تا با و رسد و عرش را هر روز هفتاد هزار لون از نور درپوشند که هیچ خلق نتواند که در او نظر کند ، و جمله مخلوقات در جنب عرش چون حلقه ایست در بیابانی و خدای تعالی را فرشته ایست نام او خرقائیل و او را هژده هزار پر است از پری تا پری پانصد ساله راه بخاطر او بگذشت که بالای عرش چند باشد خدای تعالی پرهاش مضاعف کرد تا سی و شش هزار پر شد بر این صفت که گفتیم . آنگه خدای تعالی گفت بپر او بیست هزار سال می پرید بماند ، خدایتعالی پرهاش مضاعف کرده بود مدد قوتش کرد تا سی هزار سال می پرید گفت بار خدایا چند پریده ام و چندی مانده است؟ حق تعالی گفت هنوز يك قائمه از قوائم عرش نپریده ای و اگر تا نفخ صور می پری بیک قائمه از قوائم عرش نرسی . فرشته گفت « سبحان ربی الأعلی و بحمده » خدایتعالی رسول را فرمود که این تسبیح در سجود بگوی . و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کردند از پدرانش علیهم السلام که گفت عرش خائف تر چیزی است از خدایتعالی ، و از جمله لغات و کلمات او این کلمات است که می گوید « أعوذ بالله من غضب الله وأعوذ بالله من سخط الله وأعوذ بالله من نقمة الله وأعوذ بالله من كيد الله » . هم او گفت علیه السلام عن أبيه عن جدّه که خدایتعالی در بدایت خلق عالم جوهری بیافرید ، آنگه بنظر هیبت برو نگرید از ترس او بگداخت و آبی شد ؛ باز باو نگرید بیفسرد ، باز باو نگرید بگداخت ، باز باو نگرید نیمه از او بیفسرد و يك نیمه گداخته بماند از نیمه فسرده عرش بیافرید و از نیمه دیگر آب بیافرید تا بقبامت لرزان باشد ، کعب الاحبار گفت چون خدایتعالی عرش بیافرید فرشتگان گفتند همانا مهتر از عرش آفریده ای نتواند بودن خدایتعالی ماری بیافرید تا خویشتم را گرد عرش حلقه کرد و او را هفتاد هزار بال آفریده بر هر بالی هفتاد هزار پر آفریده و بر هر پری هفتاد هزار روی و بر هر روئی هفتاد هزار زبان و از هر زبانی هر روز بعدد قطرات باران و برگ درختان و ریگ بیابان و عدد ایام دنیا و بعدد جمله فرشتگان تسبیح براند . او را گفت گرد عرش در آی . او گرد عرش درآمد يك نیمه و يك نیمه دیگر زیادت بود از عرش (۱) . مجاهد گفت میان آسمان هفتم و میان عرش هفتاد

(۱) اگر عرش کنایه از علم باشد چنانکه در بعضی روایات آمده است ما کنایه از هیبت الهی

است و عظمت آن تا آفریدگان بدانند کسی را بکنه علم او راه نیست .

هزار حجاب است یکی از نور و یکی از ظلمت . سعید جبر روایت کرد از ابوالحمرء خادم رسول الله ﷺ که او گفت از رسول شنیدم که شب معراج که مرا بآسمان بردند بر ساق عرش دیدم نوشته « لا إله الا الله محمد رسول الله ائدته بعلي و نصرته به » و عقبه بن عباس روایت کرد که رسول ﷺ گفت « الحسن والحسين شقنا العرش و ليسا بمعلقين » گفت حسن و حسين گوشوارهای عرش اند اگر چه از او آویخته نیستند . وهب منبه گفت گرد بر گرد عرش هفتاد هزار صف فرشته هستند ، صف از پس صف گرد عرش طواف می کنند ، گروهی می آیند و گروهی میشوند مستقبل یکدیگر تا چون بهم رسند تکبیر و تهلیل کنند و از پس ایشان هفتاد هزار صف ایستاده اند و دستها بر گردن نهاده . چون آواز ایشان بشنوند ایشان نیز تکبیر و تهلیل کنند گویند « سبحانك و بحمدك ما أعظمك و أجلك أنت الله لا إله الا أنت الاكبر الاكبر الخلق كلهم لك راجون » و از پس ایشان هفتاد هزار صف دیگرند ایستاده و دست برهم نهاده هر یکی از ایشان نوعی تسبیح گویند که آن دیگر نگویند ، میان هر پری از ایشان تا پر دیگر یکساله راه است و میان ایشان و عرش هفتاد حجاب است از نور و هفتاد حجاب از ظلمت و هفتاد حجاب از آتش و هفتاد حجاب از در سفید و هفتاد حجاب از یاقوت سرخ و هفتاد حجاب از زبرجد سبز و هفتاد حجاب از برف و هفتاد حجاب از آب و هفتاد حجاب از تکرک و آنچه جز خدای نداند و هر یکی را از حاملان عرش چهار روی است یکی بر صورت آدمی و یکی بر صورت گاو و یکی بر صورت شیری و یکی بر صورت کرکس بهر روئی روزی آنکس می خواهند که بر صورت ایشان است (۱) و هر یکی را از ایشان چهار پراست دو پر در پیش روی دارند تا از نور عرش خیره و بیهوش نشوند و ایشانرا کلامی نیست مگر تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید . زید الرقاشی گفت خدایتعالی را پیرامن عرش فرشتگانی است که ایشانرا ماخلخل خوانند از چشم ایشان همچنان آب آید که از چشمه آید و هیچ باز نایستد ترسان باشند از بیم خدایتعالی چون شاخ درخت تر در روز بساد

(۱) یعنی کرکس برای همه مرغان که بصورت کرکسند نه برای نوع کرکس و آنکه بصورت شیر است برای همه درندگان و آنکه بصورت گاو است برای حیوان غیر درنده و اگر گومی خزندگان را که تکفل میکند گوئیم والله اعلم آنها نیز یا مظهر لطف اند یا مظهر قهر و بر حکما پوشیده نیست که فیض الهی مطابق حکمت بالغه وی بواسطه فرشتگان بهر کس میرسد و چون وسائط الهی همه کار بر وفق مصلحت و تقدیر کرده اند آن وسائط را عمل نایبند و عهده آنها علی التحقیق بشماره نمی آید و اگر عقول ملائکه تکفل امر حیوان نکنند فکر و شعور حیوانات کافی برای ادراک و انجام دادن افعال و مصالح آنها نیست چنانکه می بینیم .

خدای تعالی گوید فرشتگان من از چه می ترسید گویند بار خدایا اگر اهل زمین مطلع بودندی از عظمت تو بر آنچه ما مطلعیم هر شراب و طعام که خوردندی منقصر بودی برایشان و هیچ يك ساعت خوش نخفتندی و بصحراء برون شدندی جزع کنان. ( يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ ) گفت این حاملان عرش تسبیح میکنند بحمد و شکر او و ایمان دارند باو و استغفار می کنند و آمرزش میخواهند برای مؤمنان ( رَبَّنَا وَسِعْتَ ) (التقدير يقولون ربنا وسعت می گویند بار خدایا فراخی تو بسیار برحمت و بعلم و هیچ چیز از علم تو بیرون نیست و از رحمت تو بل علم و رحمت تو واسع است بر همه چیزی، و نصب رحمة و علماً بر تمیز است بعد تمام الكلام ) ( فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ) بار خدایا بیا مرز آنان را که توبه کنند و متابعت راه تو کنند و نگاه دار ایشانرا از عذاب دوزخ . اعمش گفت از ابراهیم که اصحاب عبدالله گفتندی فرشتگان بهر حال بهترند از پسر کوا که فرشتگان از برای مؤمنان استغفار می کنند و پسر کوا بکفر برایشان گواهی میدهد ، و این پسر کوا از جمله خوارج بود و مذهب ایشان آن است که فاسق کافر باشد . مطرف بن عبدالله گفت ناصحتر کسی بندگان خدایتعالی را فرشتگانند و خیانت کننده تر کسی با ایشان شیطان است . یحیی معاذ چون این آیت خواندی اصحابش را گفتمی بدانید که در عالم چیزی نیست از این امیدوار تر .

( رَبَّنَا وَأَذْخِلْهُمْ ) هم از جمله دعاء ایشان مؤمنان را آن است که گویند (ربنا) خدای ما ایشانرا در بهشتهای عدن و مقام بر که وعده دادی ایشانرا و نیز آن صالحان که بودند از پدران ایشان و جفتان ایشان و فرزندان ایشان ( إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ) که تو خدای عزیز و منیع و محکم کاری .

( وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ ) نگاه دار ایشانرا از سیئات و معاصی به لطف و عصمت، و گفتند مراد بسیئات عذاب است یعنی ایشانرا نگاه دار از عذاب دوزخ و هر که را از عذاب نگاه داری آن روز بیرو رحمت کرده باشی ( وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ) و آن رستگاری و ظفر بزرگ است سعید جبیر گفت مردیرا به بهشت برند او بجای خود برسد چون ساکن شود گوید مادر و پدرم و اهل و ولد من کجا اند فرشتگان گویند ایشان این عمل نداشتند که توداری تا اینجا برسیدندی که تو زسیدی او گوید بار خدایا من در حق ایشان شفاعت می کنم حقتعالی بفرماید تا ایشانرا بنزدیک او برند ببهشت .

( إِنَّ السَّيِّئِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ ) آنکه گفت آنان که کافر شدند ایشانرا ندا کنند در



آنحال که در دوزخ باشند و خویشان را دشمن گرفته باشند چون عذاب بر ایشان سخت شود گویند ایشانرا : دشمنی خدای شما را در دنیا بکفر و معاصی تان ، بزرگتر است از آنکه دشمنی شما خود را اینجا، آنکه علت بگفت که چرا . گفت (إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ) چون شما را بایمان دعوت می کردند و شما کافر می شدید « قالوا ربنا » و گفتند در آیت قول محذوف است و التقدير ینادون و يقال لهم « لمقت الله - الایة » .

(قالوا ربنا) این کافران گویند خدای ما (أَمْتَنَا اثْنَتَيْنِ) ما را دوبار بمیرانیدی

و دوبار زنده کردی خلاف کردند در این دوبار : سدی و جماعتی مفسران گفتند که امامت اول در دنیاست عند انقضاء الأجل و دوم در گور است بعد سؤال گور و احیاء اوّل در گور است برای سؤال گور و احیاء دوم در قیامت و همچنین تفسیر دادند آیت سورة البقرة را فی قوله « کیف تکفرون بالله و کنتم أمواتاً فأحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم » عبدالله عباس و ضحاک گفتند امامت اوّل در اصلاّب آباء است آنکه که نطفه بودند و امامت دوم در دنیا و احیاء اوّل در دنیا است برای تکلیف و احیاء دوم در قیامت است برای ثواب و عقاب ، و قول اول مذهب ما است و مذهب اصحاب الحدیث و مشایخ معتزله . و قول دوم مذهب اصحاب نجار است و این آیت که در اوّیم دلیل صحت مذهب مامی کند لقله «أمتنا اثنتین » برای آنکه امامت نباشد الا عن حیاة چه امامت بمیرانیدن بود و این الا از حیات نبود و نطفه را اگر چه بر سبیل مجاز موات خوانند لفظ امامت در او صورت نبندد و نه نیز لفظ احیاء در خلق حیات اوّل باشد بل احیاء در مردگانی گویند که در ایشان حیات بوده باشد آنکه زائل شده چه احیاء باز زنده کردن بود و این ظاهراً لایق نیست جز بمذهب اوّل که قول ما است و اصحاب حدیث ، و بآیت سورة البقرة استدلال نتوان کردن بر این اصل برای آنکه گفت « و کنتم أمواتاً فأحیاکم » و هی جمع میت و میت آن باشد که در او حیات نباشد ، مراد آن است که شما در ارحام امهات و اصلاّب آباء جمادی بودید من احیاء کردم شما را . چون اموات گفت بنسبت آن احیاء گفت و هر دو مجاز است و در آیت ما امامت و احیاء گفت پس این آیت دلیل است و آن آیت دلیل نیست ( فَاَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا ) ما بگناه خود اعتراف داریم ( فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ) ما راهی هست و ممکن است که ما را با دنیا برند تا ما عمل صالح کنیم و عذری خواهیم و تلافی کنیم نظیره قوله « فهل الی مردی من سبیل » ، اما سؤال گور بیرون آنکه این آیت دلیل است بر او اخبار بسیاری است از طریق ما و طریق اصحاب الحدیث بعد تو اتر رسیده، و در آن حال باشد این سؤال که مرده را در گور نهند و سر آن گور بر او راست کنند تا در خبر آمد که رسول الله ﷺ گفت

مرده در گور خفیق نعل آنان که از جنازه او باز میگردند بشنود و آن کسیکه دست بر خاک او نهد برای زیارت چون دست بر هم نهد و بیفشارد بشنود (۱) و از اینجاست که در شرع هست که اولی الناس بالمیت چون سر گور راست کنند باز پس ایستند و تلقین او باز سر گیرد بآواز بلند اگر متمکن باشد برای آنکه بنوبت دوم او بشنود و حدیث فاطمه بنت اسد رضی الله عنها و آنکه حضرت رسول الله ﷺ او را بدست خود دفن کرد از آنکه بروحق تربیت مادری داشت و رسول را او پرورده بود چون او را در لحد نهاد و سر گور راست کرد و بر سر گور او بنشست کالمصنی الی أحدٍ چون کسیکه گوش بکلام کس دارد آنگه گفت «ابنک ابنک ابنک» صحابه پرسیدند که این چه بود که گفتی گفت بدانید که در این حال که خاک بر او راست کردند خدای تعالی او را زنده کرد فرشتگان سؤال آمدند و او را از خدای پرسیدند جواب بصواب داد و از رسول پرسیدند جواب بصواب داد و از امامش پرسیدند فرمودند منش تلقین کردم و گفتم پسر تو است سه بار و اخبار بسیار است بر این معنی ، و منها ضغطة القبر و عذاب گور و فشارش گور . و آنکه رسول الله ﷺ گفت «القبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفرات النيران (۲)» این جمله مصور بود که مرده در گور زنده باشد چه اگر مرده باشد این معنی در حق او عبث بود و بی فائده . و در کلام محذوفی هست و آن آن است فاجیبوا أن لاسبیل إلى ذلك ، و هذا العذاب و الخلود فی النار بانه اذا دعی الله وحده کفرتم ، تا کلام بمعنی متنسق شود . جواب دهند ایشان را که این رجوع با دنیا نخواهد بود . آنگه اشارت کرد بعذاب دوزخ که درو باشند گفت .

(ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ) این برای آن است که چون شما

(۱) اگر گوئی نقل صوت بتموج هوا است و میان میت و خارجیان از قبر فاصله ایست از خاک که نقل صوت از آن ممکن نیست گوئیم آن گوشی که این اصوات میشوند حاجت بتموج هوا ندارد زیرا که گوش آخرتی است مانند باغ و نیران قبور که بچشم اهل دنیا دیده نمی شود و اهل آخرت خود می بینند .

(۲) گور باغی است از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای دوزخ و اگر دوتن را کنار هم بخاک سپارند یکی شقی و دیگری سعید، گور برای یکی باغ بهشت باشد و برای دیگری گودال دوزخ و آن همسایه دوزخی از باغ مجاور خود بهره نیابد گرچه چندان فراخ باشد که تامد بصبر برای بهشتی باغ نماید و قبر حضرت رضا علیه السلام نزدیک قبر هارون است، و در آیه از سوره زمر که گذشت موت را قرینه خواب قرار داد و نفر پهلوی هم در يك بستر خفته اند یکی خواب خوش می بیند و یکی هولناک .

را بعبادت يك خدای خواندند و مسلمانان يك خدای را پرستیدند شما کافر شدید و اگر شرك آوردندی بخدای، شما بآن شرك و انبازي ایمان داشتی و بعضی علماء گفته اند ( وَإِنْ يُشْرِكْ بِهِ نُؤْمِنُوا ) آنکه باشد که ایشانرا با دنیا آرند بر تقدیر یعنی اگر با دنیا آرند ایشانرا هم بخدای ایمان نیارند بکفر و شرك ایمان آرند و مثله قوله «ولوردوا لعادوالمناهنواعنه وإنهم لكذوبون» ( فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ) گفت حکم خدای بزرگوار را است در آن که شما را با دنیا رد کند یا نکند، آنکه گفت :

( هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ ) او آن خداست که آیات خود با شما مینماید و علامات و ادله که دلیل وحدانیت او است ( وَيُنزِلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا ) و روزی شما از آسمان می فرستد یعنی باران که کشت میرویانند و نبات میرویانند ( وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ) و این اندیشه نکند الا آنکسیکه دل او با خدای گردد .

( فَادْعُوا اللَّهَ ) آنکه امر کرد جمله مکلفانرا و گفت بخوانید خدای را خالص کننده او را طاعت و عبادت یعنی چنانکه با او انباز نگیرید در عبادت. و نصیبش بر حال است ( وَلَوْ كَسِرَتْهُ الْكَافِرُونَ ) و اگر چه کافران این را کاره باشند و نخواهند .

( رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ) آنکه گفت او بلند کننده درجات ثواب است. و فعلی بمعنی فاعل است یعنی درجات انبیاء و اولیاء و مؤمنان رفیع گرداند در بهشت . عبدالله عباس گفت رافع السموات یعنی بردارنده آسمانهاست، بعضی دیگر گفتند معنی آن است که او بالای همه چیز است و هیچ چیز بالای او نیست نه بمعنی جهت بل بمعنی علو منزلت و استحقاق و رفعت. ( ذُو الْعَرْشِ ) خداوند عرش است و خالق و مالک آن است و باو قائم است و بر پای است ( يُلْقِي الرُّوحَ ) القاء کند وحی بآنکس که خواهد از بندگانش و برای آن وحی را روح خوانند که شرع بآن زنده شود چنانکه تن بجان و گفتند بروح قرآن خواست و گفتند نبوت خواست ( لِيُنذِرَ ) ای لیندزم ( يَوْمَ التَّلَاقِ ) تا ایشانرا بترساند از روز قیامت و این روز را برای آن روز تلاق خوانند که اهل آسمان و زمین در او متلاقی شوند ، و این قول قتاده و سدی و ابن زید است. و گفتند روزیکه مرد عمل خود بیند . و گفتند آنروز که اولین و آخرینان در او متلاقی شوند، و گفتند خصوم متلاقی شوند، و گفتند ظالم و مظلوم متلاقی شوند . و گفتند اابد و معبود متلاقی شوند . از آنان که جز خدا را پرستیده باشند، ویندرفعل «من» است یعنی آنکس که او خواهد کش برگزیند برای نبوت و گفتند در اوضمیر نام (۱) خواست ای لیندز الله الناس

(۱) مقصود آن است که فاعل لیندز ضمیر است که به «من» در «من پشاه» بر میگردد یارفعی الدرجات\*

یوم التلاق ، وقول اول بهتر است . و بناء خواندند خطاباً للنبي ﷺ . و یاء بیفکند از تلاقی اکتفاء بالکسر عنها .

( یَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ ) آن روز که ایشان ظاهر شوند و از گورها بیرون آیند بصحرای قیامت و برایشان پوشش نباشد ( لا یخفی علی الله مِنْهُمْ ) پوشیده نشود از ایشان هیچ چیز برخدای ( لِمَنْ الْمُلْكُ الْیَوْمَ ) کراست پادشاهی امروز ؟ اینجا محذوفی هست و التقدير یقول الله لمن الملك اليوم . حسن گفت این آنکه گوید که عالم با فنا برده باشد اومیگوید و مجیبی نباشد که جواب دهد که ( لله الواحد القهار ) خدای راست که یکی است و قهر کننده بندگان است بقاء . و اختلاف اخبار در این باب بگه تمیم و آنچه درست است پیش . و این قول که حسن گفت ممتنع نیست من حیث العقل إلا آن است که ظاهر قرآن دلیل خلاف این میکند چه خدای تعالی گفت « یوم هم بارزون » و این روز قیامت باشد و سیاق آیه دلیل آن می کند چه که این قول در این روز واقع بود و این روز قیامت باشد دلیل دیگر آنکه گفت :

( الْیَوْمَ تَجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ) گفت امروز هر نفسی را جزا دهند با آنچه کرده باشد و این هم روز قیامت باشد ( لا ظنم الیوم ) گفت امروز ظلم نیست و این هم روز قیامت باشد ( ان الله سریع الحساب ) که خدای زود شما راست و این هم لایق است بروز قیامت این جمله دلیلها است بر آنکه این قول خدای تعالی روز قیامت گوید با خلقان و ایشان جواب دهند که « لله الواحد القهار » و قوله « لا ظلم الیوم » نفی ظلم مقید بکردن بروز قیامت دلیل نکند بر آنکه در روزها ظلم کند برای آنکه این دلیل الخطاب بود دلیل الخطاب درست نیست بنزدیک بیشتر أهل علم . عبدالله مسعود را پرسیدند از این آیه گفت خدایتعالی خلقان را حشر کند در صعیدی و صعید قیامت زمینی باشد بمانند سیم سپید که بر آن زمین خدای را نیاز زده باشند اول سخن که آنجا رود این باشد که خدایتعالی گوید « لمن الملك الیوم » گفتند منادی ندا کند از قبل رب العزة خلاق گویند « لله الواحد القهار »

( وَأَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْأَزْفَةِ ) بترسان ای محمد ایشان را از روز آذفة و این از جمله نامهای روز

قیامت است برای آنش آذفة خواند که نزدیک است من قوله « أذفت الازفة » ای قربت القیامة برای آن قریب خواند که کل ماهوآت قریب هر چه آمدنی است نزدیک است یقال ازف فهو آذف ای قریب قال النابغة :

\* و ذوالعرش و نامهای الهی که پیش از آن کلمه است و در عبارت کتاب تشویشی است .

أَزِفَ التَّرْحُلُ غَيْرَ أَنْ رَكَابِنَا لَمَّا تَزَلُ بِرِ حَالِهَا وَ كَمَا نَ قَدِرِ (۱)

(إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ) آنکه دلها از خوف بحلقها رسیده باشد. عرب گوید این از آنجا است که مرد بد دل چون بترسد بادی درشش او افتد و دل بالای آن است که چون شش منتفخ شود دل بگلو رسد (۲) از آنجا گویند بد دل را که انتفخ سحره ای ریته، و مثله قوله «و بلغت القلوب الحناجر» و قوله «وافقدتهم هواء» (کاظمین) خشم و حزن فرومیرند و کاظم آنرا گویند که چیزی بر کراحت فرو برد از آنجا گویند کاظم غیظه. ایشان نیز آنچه در دل دارند بر زبان نیارند راندن، فرومیرند، و عرب چاه تنک و قریه پر آبرا کاظم و کاظمه گویند. و قال:

يَخْرُجُنَّ مِنْ كَاظِمَةِ النُّخْصِ النَّخْرِبِ يَحْمِلُنَّ عَبَّاسَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ (۳)

و نصب کاظمین بر حال است از مفعول و عامل در او و آنذر هم است.

(مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَجِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ) گفت ظالمانرا نباشد هیچ خویش و نه شفاعت خواهی که اورا اطاعت دارند و اصحاب و عیدرا باین آیت تمسک نبود در نفی شفاعت از چند وجه یکی آنکه تخصیص ظالم کنیم بکافر لدلالة دلت علیه قال الله تعالى «إن الشرك لظلم عظیم» و «الکافرون هم الظالمون» دگر آنکه خدایتعالی نفی شفیع کرد مطاع، و شفیع خود مطاع نباشد مجاب باشد چه درجه شفیع دون درجه مشفوع إلیه باشد و درجه مطاع بالای درجه مطیع باشد پس این مناقضه بود خدای تعالی نفی شفیع کرد مطاع، نفی شفیع مجاب نکرد و معنی وفائده آن است که کسی ایشانرا از چنگال عذاب من بقهر بر نتواند کردن انما شفیعانی که شفاعت کنند بوجه سؤال و استکانت و خشوع کنند تا ایشانرا اجابت کنند.

(يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ) گفتند مراد بخائنة خیانت است نظیره قوله «ولا يزال تطلع

(۱) کوچ کردن نزدیک شد اما هنوز مرکوبان ما از جای خود نجنبیده اند و گویا هم اکنون

براه بیفتند.

(۲) این عبارت کنایت است از ترس و گرنه لازم نیست دل جسمانی از جای خود بالاتر آید و

لازم نیست هر کلام را بر معنای جسمانی حمل کرد و علمای علم بلاغت گویند در کنایات اراده معانی حقیقی لازم نیست چنانکه گویند زید جبان الکلب لازم نیست راستی سگی داشته باشد و فلان قلق الوضین لازم نیست کمر بند او استوار بسته نباشد و در فارسی گویند کفش فلان فراخ است یعنی کاهل است نه آنکه راستی کنشی دارد فراخ و بد دل ترسان را گویند.

(۳) بیرون میآیند مرکبها از دهی پر آب نزدیک خانه بافته از نی و عباس بن المطلب را میآورند

علی خائنه منهم « ای خیانه و گفتند بر اضافت است علی سبیل التمییز والتیین من باب خاتم فضاة و باب ساج أي یعلم الخائنة من الأعين . گفت خدای تعالی داند خیانت چشمها و گفتند داند چشم خاینه را از میان چشمها . و گفتند نظر خائنه را از چشمها و از اینجا گفت « النظر الاولی لكم والثانية علیکم » عبدالله عباس گفت این مردی باشد که با جماعتی نشسته بود زنی بگذرد او دزدیده در او نگرود، مجاهد گفت نظر باشد خدایتعالی از آن نهی کرده است . قتاده گفت چشم زدن و شکستن باشد بر سبیل غمزه و طعن ( وما تُخْفِي الصُّدُورُ ) و آنچه که دلها پوشیده می دارد :

( وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ ) و خدای تعالی حکم کند بحق و راستی ( وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ ) نافع خواند و ابن کثیر بروایت هشام تدعون بقاء خطاب باقی قرآء بقاء خواندند خبراً عن الغایب . و آنان را که میخوانند ایشان یعنی بتان را، حکم نکنند به چیزی از آنکه ندانند و نتوانند ( إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ) خدای شنوا و بینا است و « هو » در میان مبتداء و خبر فصل است که کوفیان آنرا عماد خوانند قوله تعالی :

أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ

آیا سیر نمیکنند در زمین پس به بینند چگونه باید سر انجام آنانکه بودند پیش از ایشان

كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ مَا كَانَ لَهُمْ

بودند ایشان سخت تر از ایشان بتوانائی و نشانها در زمین پس گرفت آنها را خدا بگناها نشان و نبود ایشان را

مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۲۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ

از جانب خدا هیچ نگاهدارنده ای این بجهت آستکه آنها بودند که میآمد آنها را فرستادگان نشان ببعجزها

فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۴) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ

پس کافر شدند پس گرفت آنها را خدا بدرستیکه او توانای سخت انتقام است و بتحقیق که فرستادیم ما موسی را

بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ (۲۵) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۲۶)

بآیت های ما و حجتی هویدا بسوی فرعون و هامان و قارون پس گفتند موسی جادوگری است دروغگو

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا

پس چون آمد ایشان را بدین راست از نزد ما گفتند بکشید پسران آنانکه گرویدند باموسی و زنده بگذارید

نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۲۷) وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ  
زنانشان را و نیست مکر کافران مگر در گمراهی و گفت فرعون بگذارید مرا تا بکشم موسی را

وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ (۲۸) وَقَالَ  
و تا بخواند موسی خدایش را که من میترسم اینکه بدل کند دین شما را یا آنکه ظاهر کند در زمین فساد و گفت

مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (۲۹)  
موسی بدرستی که من پناه گرفتم بیورودگارم و بیورودگار شما از هر متکبری که نگرود بیروز حساب

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ  
و گفت مردی که ایمان داشت از کسان فرعون که میپوشانید ایمان خود را آیا میکشید شامردی را اینکه میگوید

رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ  
پروردگار من خداست و برستی آمد شما را بامعجزها از پروردگار شما و اگر باشد دروغگو پس براوست کذب او

وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ  
و اگر باشد راست گو میرسد بشما برخی از آنکه وعده میکند شما را بدرستی که خدا هدایت نمیکند هر که او

مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (۳۰) يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ  
درگذرنده از حد دروغگو است ای قوم برای شماست پادشاهی امروز غالبید بر بنی اسرائیل در زمین پس کیست

يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ  
یاری کند ما را از عذاب خدا اگر آمد ما را گفت فرعون نمی نمایم شما را مگر آنچه مصلحت دانم

وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (۳۱) وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ  
وراه نمینمایم شما را مگر راه راست و گفت آنکس که گروید ای قوم من میترسم بر شما مانند

يَوْمِ الْأَحْزَابِ (۳۲) مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ (۳۳) وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ  
روز هلاک جماعت گذشته مانند عادت قوم نوح و عاد و ثمود و آنانکه بعد از ایشان بودند و نیست خدا

يُرِيدُ ظَلَمًا. لِلْعِبَادِ (۳۴) وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ (۳۵) يَوْمَ  
که بخواهد ستم را بر بندگان خود و ای قوم بدرستی که من میترسم بر شما از عذاب روز ندا کردن روزیکه

تَوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا

روگردانیده شوند پشت کنند نیست برای شما از عذاب خدا هیچ نگاهدارنده ای و هر که را فروگذارد خدا پس نیست

لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۶) وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا

اورا هیچ راه نماینده ای و بتحقیق که آمد شمارا یوسف پیش از این بممجزه ها پس همیشه بودند در شک از آنچه

جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ

آمد شمارا بآن تا آنکه هلاک شد گفتید هرگز بر نمی آید خدا بعد او پیامبری را همچنانکه شما گمراه شدید

يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ (۳۷) الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ

گمراه میکند خدا هر که از حد درگذرند شک آورنده است آنانکه جدال میکنند در آیات خدا بی حجتی

أَتَيْهِمْ كِبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ

که آمده باشد ایشانرا بزرگی از روی عداوت نزد خدا و نزد آنانکه گرویدند همچنین مهر نهاد خدا بر هر دل

مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (۳۸) وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ (۳۹)

سرکش کردن کش و گفت فرعون ای هامان بساز برای من کوشکی بلند تا شاید من برسم براها

أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا (۴۰) وَ كَذَلِكَ زُيِّنَ

راهای آسمانها پس آگاه شوم بخدای موسی و بدرستی که من گمان میبرم اورا دروغگو و همچنین آراسته شد

لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَ صَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ (۴۱) وَقَالَ

مرفرعون را بدی کردارش و باز داشته شد از راه راست و نبود مکر فرعون مگر در زیانکاری و گفت

الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ (۴۲) يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ

آنکه ایمان آورد ای قوم پیروی کنید مرا تا راه نمایم شمارا براه راست ای قوم جز این نیست این زندگی

الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (۴۳) مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى

دنیا برخورداری اندک است و بدرستی که آخرت آنست سرای آرام گرفتن هر که کرد کاری بد پس جزا داده نمیشود

إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْشَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ

مگر بمانندش و هر که کرد کار شایسته از مرد یا زن و او مؤمن باشد پس آنها در آیند به بهشت



يُرْزُقُهُ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (۴۴) وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجْوَةِ وَتَدْعُونِي

روزی داده میشوند در آن بی حساب و ای قوم من چیست مرا که میخوانم شمارا بسوی نجات و میخوانید مرا

إِلَى النَّارِ (۴۵) تَدْعُونِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا

بسوی آتش میخوانید مرا تا کافر شوم بخدا و شریک کنم باو آنچه نیست مرا بآن دانشی و من

أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَقَّارِ (۴۶) لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ

میخوانم شمارا بسوی غالب آمرزنده بلکه ثابت است آنچه میخوانید مرا بسوی او نیست او را خواندنی

فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۴۷)

در دنیا و نه در آخرت و بدرستی که بازگشت ما بخداست و بدرستی که اسراف کننده ها آنهاست یاران آتش

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَؤُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۴۸)

پس زود باشد که یاد کنید آنچه میگویم برای شما و او میگذارد کار خود را بخدا بدرستی که خدا بیناست به بندگانش

فَوَقَّيْهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِالِأَلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (۴۹) النَّارُ يُعْرَضُونَ

پس نگاه داشت او را خدا از بدیهای آنچه مکر کردند و فرو گرفت بآل فرعون بدی عذاب آتش که میرسند

عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (۵۰) وَإِذْ

بر آن در صبح و شام و روزیکه می ایستد قیامت که در آید آل فرعون را سخت ترین عذاب را و چون

يَتَحَاثَّبُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعْفُؤُا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ

مخاصمه کنند در آتش پس میگویند ضعیفان مر آنان را که سرکشی کردند که ما بودیم برای شما پیروان پس آیا

أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَا نَصَبًا مِنَ النَّارِ (۵۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا

شما هستید دفع کننده گان از ما بهری از آتش را گفتند آنان که سرکشی نمودند که ما همه در دوزخیم

إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَّمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (۵۲) وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخِزْنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ

بدرستی که خدا بتحقیق حکم کرد میان بندگان و گفتند آنان که در آتشند مر خازنان دوزخ را بخوانید خدای خود را

يُخَفِّفْ عَنَا يَوْمَآ مِنَ الْعَذَابِ (۵۳) قَالُوا أَوْ لَمْ تُكُ تَأْتِيكُمْ رَسُولُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

تا سبک کند از ما روزی را از عذاب گویند آیا نبود در دنیا که آمد شما را پیغمبران شما بمعجزها

قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَاذْعُوا وَمَا دُعُوا الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۵۴).

گویند آری گویند پس دعا کنید و نیست دعای کافران مگر در گمراهی .

قوله تعالی ( أَوْلَمْ يَسْبِرُوا فِي الْأَرْضِ ) آنکه حق تعالی بصورت استفهام بر سبیل تشبیه و تقریب گفت ! اینان در زمین نمیروند یعنی این کافران ( فَمَيَّنظُرُوا ) و نون از نظر و نون از بیفتاد برای آنکه جواب استفهام است بفاء و اگر بجای فاء واو بودی روا بودی که محل او جزم بودی عطفاً علی قوله «اولم یسیروا» آنکه معنی چنین بودی که نمیروند و نمی نگرند اکنون معنی آن است که نمیروند تا بنگرند که چون آمد عاقبت آنان که از پیش ایشان بودند از کافران ( كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً ) که ایشان از اینان بقوت سخت تر بودند . عامه قرآء منهم خواندند بهاء یعنی من الکافرین خبراً عن الغائب مگر ابن عامر تنها که او منکم خواند بکاف خطاباً للکافرین علی تقدیر قل لهم ( وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ ) و اثر و بازماندگی و نشان در زمین و نصب هر دو بر تمیز است بعد تمام الکلام ( فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ) ( خدای ایشان را بگرفت بگناه ایشان و ایشان را از خدای مانعی و حامی نبود که ایشان را از عذاب خدای حمایت کردی ( ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ) یاء فی قوله « بالبیّنات » روا بود که تعدیه را بود و روا باشد که بمعنی مع باشد ، گفت این برای آن است که ایشان را پیغمبرانشان بیاوردند معجزات یا بیاوردند بامعجزات و بیّنات پس ایشان کافر شدند ( فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ ) خدای تعالی بگرفت ایشان را ( إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ) که او قوی و قادر است و سخت عقوبت .

( وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ) گفت ما فرستادیم موسی را بآیات ما و أدله و حجج که بردست او اظهار کردیم و حجتی روشن ( إِلَىٰ فِرْعَوْنَ ) الی تعلق دارد بازسلنا بفرعون ( و هَامَانَ وَ قَارُونَ فَ قَالُوا ) ایشان گفتند که او جادوئی دروغ زن است .

( فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا ) چون آمد بایشان یعنی موسی و حق آورد بنزد ایشان از نزدیک ما ( قَالُوا ) گفتند یعنی فرعون و لشکرش ( اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ ) بکشید پسران آنان را که بموسی ایمان آورده اند ( وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ ) و زنانشان را زنده رها کنید . قتاده گفت این جز قتل اوّل بوده است برای آنکه فرعون از قتل باز ایستاد چون خدای تعالی موسی را بفرستاد باز باسرقتل شد و برای آن زنان را زنده رها کردند که از ایشان قتال نیاید و نیز تا نسل بنی اسرائیل منقطع نشود که ایشان بنی اسرائیل را به بنده گرفته

بودند ( وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ) گفت مکر و کید کافران از فرعون و قومش جز در ضلال و گمراهی نیست یعنی بر کار نیفتاد و آنرا اثری نبود و مراد بکید سکالشی فرعون بود تا موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در میان آن کودکان کشته شود و ملک بفرعون بماند و خدای تعالی بر رغم او موسی را در کنار او پرورد تا دمار از او و قومش بر آورد و بردست او ایشانرا هلاک کرد .

( وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى ) حق تعالی حکایت قول فرعون باز کرد که او گفت قومش را رها کنید مرا تا موسی را بکشم و او را بگوئید تا خدایش را بخواند که دعوی میکند که خدای آسمانها و زمینها است تا او را نگاه دارد از ما ( إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ ) که من می ترسم که دین شما را بدل کند ( أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ) ابو عمر و خواند و مدنیان و شامیان «وَأَنْ» بی الف بواو عطف چنانکه خوف واقع باشد بر هر دو، در مصاحف اهل شام الف نیست و کوفیان و بعضی بصریان «وَأَنْ» خواندند چنانکه خوف واقع باشد علی احدهما. مدنیان و بصریان خواندند « يُظْهِرَ » بفتح یاء و هاء و رفع دال از فساد باسناد الفعل الیه من الظهور یا در زمین فساد پدید آید بر فعل لازم و حمزه و کسائی و ابو عمر و یعقوب و ابو جعفر و حفص عن عاصم خواندند « يُظْهِرَ » بضم یاء و کسر هاء و نصب دال علی انه مفعول به من الاظهار و فعل متعدی . یا در زمین فساد آشکارا بکند. موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ چون بشنید که او را تهدید بقتل میکند پناه با خدای داد گفت :

( إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كَيْلِ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ )

پناه بخدای من و خدای شما میدهم از هر متکبری که ایمان ندارد بروز قیامت .  
 ( وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ ) گفت مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان داشتی . در این مرد مؤمن خلاف کردند بعضی گفتند مردی بود از آل فرعون و بموسی ایمان آورده بود پنهان از فرعون و قومش . سدی گفت و مقاتل مؤمن آل فرعون آن است که خدای حکایت کرد از او که او موسی را خبر داد که ترا بخواهند کشتن چون او قبطنی را بکشت فی قوله « و جَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى - الآية » بعضی دیگر گفتند مردی اسرائیلی بود و در آیت بر این تأویل تقدیم و تأخیری هست ، و تقدیر آنکه :  
 وقال رجل مؤمن يكتُمُ إيمانه من آل فرعون . در نامش نیز خلاف کردند ، عبدالله عباس و بیشتر علماء گفتند نام او خر قیل بود ، وهب منبه گفت : خر بیائیل بود ، ابن اسحاق گفت خر بیل بود . بروایتی دیگر گفتند نام او حبیب بود و گفت ( أُنْقِطُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ ) میکشید مردی را که میگوید خدای من الله است ( وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

مِنْ رَبِّكُمْ ) و ابو حال است . و او آمد و حجت آورد از خدای تعالی و عقوبت آن دروغ برو خواهد بود و اگر راست میگوید بشما برسد بعضی از آنچه او وعده می دهد شما را از عذاب . بعضی اهل معانی گفتند « بعض » مراد باو کل است یعنی کل الذی یعدکم چنانکه لبید گفت :

تَرَكَ أُمُكِنَةَ إِذَا لَمْ أَرْضَها أَوْ يَرْتَبِطُ بَعْضَ النَّفْثِوسِ حِمَامِها (۱)

و این قول ضعیف است برای آنکه مخالف ظاهر است و استشهاد به بیت نیز ضعیف است چه اگر احتراز از آن کرد تا خلف در وعده موسی نیاید که بهری وعده او برسد و بهری نرسید این بر ابهام و توسع باشد نه بر حقیقت و مراد آن باشد که اگر خود بعضی برسد و همه نرسد هم کفایت باشد در بهری هلاک ( إِنْ أَلَّاهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ) که خدای هدایت ندهد آنرا که او مسرف و دروغ زن باشد و متعدی که حد خود نگاه ندارد راوی خبر گوید که از آن سخت تر نیامد بر من که رسول ﷺ طواف میکرد رها کردند تا فارغ شد و پیامدند و مجامع رداء او برگرفتند و گفتند توئی که نهی میکنی ما را از آنکه خدایان خود را می پرستیم و خدایان پدران ما را ؟ یکی از اصحاب بر پای خاست و گفت « أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ » این میگفت و میگریست تا دست از او باز داشتند .

( يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ ) ای قوم امروز ملك و پادشاهی در دست شماست و شما در زمین غالبید یعنی زمین مصر و دست ظفر است شما را بر بنی اسرائیل این هم از قول مؤمن آل فرعون است ( فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا ) ما را که نصرت کند و یار باشد از عذاب خدای چون بجا آید ( قَالَ فِرْعَوْنُ ) فرعون گفت ( مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى ) من با شما نمی نمایم ، إِلَّا آنچه من میبینم یعنی بشما آن خواهم که بخود میخواهم و آنچه برای خود صواب میدانم شما را نیز میگویم ( وَمَا أُرِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ) و شما را نمی نمایم إِلَّا راه راست .

( وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ ) و گفت آنکس که ایمان آورده بود یعنی خربیل که مؤمن آل فرعون بود أراد یا قومی فحذف الیاء اکنفاء عنها بالكسرة و متله کثیر ، یعنی ای قوم فرعون ( إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ) التقدير يوماً مثل يوم الأحزاب . من میترسم از شما روزی مانند روز احزاب ، و الأحزاب الجماعات واحدها حزب . آنکه احزاب را تفسیر باز کرد و گفت ( مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ ) مانند عادت قوم نوح و عاد و ثمود که قوم هود و صالح بودند و آنانکه از پس ایشان بودند و (۱) جائی را که ناپسند آمد ترك میکنم تا وقتی که مرگ ببعض کسان یعنی خودم فرود آید .

هر یکی از این گروه حزبی بودند، آنکه گفت (وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ) خدای تعالی نخواهد که بر بندگان ظلم کند، یعنی آن با ایشان باسحقاق رود، و نیز تفسیر توان دادن بر آنکه خدای تعالی ظلم بندگان نخواهد یعنی نخواهد تا بر بندگان ظلم کند و بر هر دو وجه دلیل فساد مذهب مجبّره است که گفتند خدای تعالی ظلم کند و یا ظلم خواهد.

(وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ) خدای تعالی حکایت وعظ و تذکیر و تنبیه او قوم را باز گفت که او گفت ای قوم من میترسم بر شما روز ندا کردن بر یکدیگر یعنی روز قیامت و این روز را برای آن روز تنادی خواند که کافران در او بر خویشتن بویل و ثبور ندا کنند فی قوله «دعوا هنا لك ثبوراً» و گفتند آن روز است که اهل دوزخ اهل بهشت را ندا کنند و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا کنند و اهل اعراف اهل اعراف را چنانکه در سورة الأعراف شرح دادیم فی قوله «ونادی أصحاب الجنة أصحاب النار» و نادى أصحاب النار أصحاب الجنة «ونادی اصحاب الأعراف رجالاً» این قول حسن و قناده و ابن زید است و گفتند برای آتش يوم التناد خواند که هر کس را بامام خود باز خوانند فی قوله «يوم ندعوا كل أناس بامامهم» و گفتند برای آنکه در او ندا کنند که یا اهل الجنة خلود فلاموت أبداً و یا اهل النار خلود فلاموت أبداً.

و عبدالله عباس و ضحاک در شاخ خواندند «يوم التناد» مشدّد یعنی يوم التأخر من نداء البعير إذا نفر و بعير ندود أي نفور، و این آنکه بود که ایشان از احوال قیامت برمند، چنانکه گفت «كأنهم حمر مستنقرة فرّت من قسورة» و ایشان را گویند أين المفرّ، و ضحاک گفت این آنکه باشد که زفیر دوزخ بشنوند برمند همچنانکه شتر رمنده، و بهیچ جانب نروند و إلا فرشتگانرا بینند صف زده بر گردند و با جای خود آیند و ذلك قوله «يوم التناد» و قوله «والمملك على أرجائها» و قوله «يا معشر الجنّ و الانس إن استطعتم أن تنفذوا من أقطار السموات و الارض - الاية» .

(يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ) گفت آن روز باشد که شما بر گردید پشت بر کرده از موقف حساب . مجاهد گفت فارّین غیر معجزین، گریزنده نه عاجز کننده (مَالِكِكُمْ مِنْ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ) شما را کس نباشد که با پناه گیرد از خدا (وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَهِيَ لَهُ مِنْ هَادٍ) و هر که خدای او را گمراه کند از ره بهشت او را هادی و رهنمائی نباشد بآن، و روا بود که مراد خذلان و توفیق باشد هر که خدای او را مخذول بکند او را توفیق دهنده نباشد و روا بود که مراد حکم و تسمیه باشد.

( وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ ) گفت یوسف بشما آمد پیش از این بامعجزات ، یعنی پیش از موسی ، وهب گفت فرعون موسی همان فرعون یوسف بود از عهد او تا عهد موسی بماند ( فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ ) گفت وزائل نبودید شما درشک ( مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ ) از آنچه آمد بشما یعنی شك بودید همیشه در او و در پیغمبری او ( حَتَّى إِذَا هَلَكَ قَلْبُكُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ ) چون تا او بمرد گفتید خدای از پس او دگر پیغمبر نخواهد فرستاد ( كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ) همچنین اِضلال کند خدای بخذلان و حرمان و تخلیه آن را که او مسرف باشد و مشرك شكاك باشد .

( الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ ) آنانکه خصومت کنند در آیتهای خدای بی حجتیکه بایشان آمد . و قوله « في آيات الله » ، أي في دفع آيات الله وإبطالها على حذف المضاف وإقامة المضاف إليه مقامه ، وموضع « الذين » نصب است بر بدل « من » ، وشاید که رفع بود بر خبر مبتدای محذوف أي هم الذين ( كَبُرَ مَقْتًا - الآية ) أي كبر ذلك الجدل منهم مقتاً عداوت بزرگ ، عداوت است آن جدال که ایشان میکنند چه بنزد خدای تعالی و چه بنزد مؤمنان ( كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ ) همچنین مهر کند خدای تعالی بر دل هر متکبری جبار و بیان کردیم که طبع و ختم بر اینهمه علامتی باشد که خدای تعالی بکند بر دل کافران تا علامت بود فرشتگان را در فرق بین المؤمن والمنافق و گفتند روا بود که فرشتگان را در آن لطفی باشد و آن مانع نباشد کافران را از ایمان لقوله تعالی « بل طبع الله عليها بكفرهم فلا يؤمنون إلا قليلاً » و اگر مانع بودی اندک و بسیار را مانع بودی . أبوعمر وابن عامر خواندند علی کل قلب متکبر بتنوين على الصفة والموصوف ، ومعنى آنکه دل را وصف کرد بآنکه متکبر است برای آنکه چون دل متکبر بوده همه اندام متکبر ، و باقی قرءاء علی کل قلب متکبر بر اضافت قلب بامتکبر ، یعنی بر دل هر کافری متکبری جبار .

( وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا ) گفت که فرعون گفت هامان را که یا هامان بنا کن برای من کوشکی و صرح بنائی باشد ظاهر که پوشیده نباشد بر چشمها ومنه الصريح . و منه الصراح أيضاً - والنصريح التعين ( لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ) تا باشد که من برسم بر اها و درها آنکه بدل کرد از آن ( أَسْبَابُ السَّمَوَاتِ ) و این بدل الكل من الكل باشد و روا بود که بدل البعض من الكل باشد تا باشد که بره آسمان برسم و یا بر درهای آسمان مطلع باشم ( فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلِهِ مُوسَى ) از آنجا مطلع شوم بر خدای موسی . جمله قرءاء « فَأَطَّلِعُ » خواندند مرفوع مگر حفص عن عاصم که او منصوب خواند بر جواب تمنی بفاء و « لعل » را

جاری مجری « لیت » کرد در این معنی و آنشد القراء عن بعض العرب .

عَلَّ صُرُوفَ الدَّهْرِ أَوْ دَوْلَاتِهَا      يَدُلُّنَا اللَّامَةَ مِنْ لَمَاتِهَا  
فَتَسْتَرْيَحُ النَّفْسُ مِنْ زَفَرَاتِهَا (۱)

( وَاِنِّي لَا ظَنَّهُ كَاذِبًا ) ومن می پندارم که دروغ میگوید این موسی .

( وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ ) وهمچنین بیاراستند برای فرعون عمل بدش

یعنی شیطان عمل او بر چشم او بیاراست تا پنداشت که کاری میکند ( وَصَدُّ عَنِ السَّبِيلِ )

کوفیان خواندند صد بضم صاد علی مال بسم قاعله ومعنی آنکه صدّه الشیطان حملاً علی قوله

« زین لفرعون سوء عمله » و باقی قراء « صد » علی الفعل المستقیم یعنی صد فرعون غیره

قوم خود را منع کرد ( وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَاتٍ ) و کید و مکر نبود الا در خسارت

و زیانکاری و ضلال و گمراهی یعنی بر کار نشده .

( وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ) و گفت آنکس که

ایمان آورده بود یعنی مؤمن آل فرعون « یا قوم اتبعون » ای قوم پیرو من باشید « اهدکم

سبیل الرشاد » تا شمارا هدایت کنم و راه نمایم براه راست و طریق حق . و جزم اهدکم بجواب

امر است علی تضمین الکلام معنی الشرط و الجزاء ( یا قوم انما هنذه الحیوة الدنیا متاع )

گفت بر سبیل موعظه ای قوم این زندگانی دنیا متاع است و برخورداری ( و ان الاخرة

هی دار القرار ) و آخرت سرای قرار است این سرای ممر است و آن سرای مقر . حضرت

امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه فرمود که « الدنیا دار ممر و الاخرة دار مقر فخذوا

من ممرکم لمقرکم و لا تهتكوا اُستارکم عند من لا یخفی علیه اُسرارکم » دنیا ره گذر است و

آخرت قرارگاه از ممرتان زادی بر گیرید برای مقرتان و پرده خود مدید نزدیک آنکه سر

شما برو پوشیده نیست آنکه گفت :

( مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا ) هر که کاری بد کند او را جزاء نکنند

إلا بمانند آن یعنی بیش از سیئه او را ننویسند و مکافات نکنند ( وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا ) و هر

که عملی صالح و کاری نیکو کند ( مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى ) اگر مرد باشد و اگر زن

( وَهُوَ مُؤْمِنٌ ) و او مؤمن باشد « و او » حال راست ( فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ) ایشان

ببهشت شوند . ابن کثیر و ابوبکر عن عاصم و ابوعمر « و یدخلون » خواند بضم یاء و فتح خاء

(۱) شاید گردشهای روزگار و نیک آمدهای آن سختیهای آنرا برای ما بگرداند و جان از

آسیب آن آمایش یابد .

علی مالم یسم فاعله . ایشانرا ببهشت برند ، و باقی قرآء یدخلون بفتح یاء و ضم خاء علی الفعل المستقیم . ایشان ببهشت شوند ( یُرزقونَ فیها بغير حساب ) وایشانرا روزی دهند آنجایی حساب و شمار .

( ویا قوم ) آنکه گفت هم مؤمن آل فرعون که ای قوم ( مالی ) چیست مرا که من شما را بارستگاری و نجات می خوانم و شما مرا بادوزخ میخوانید .

( تَدْعُونِي لِاِكْفَرِ بِاللّٰهِ ) مرا می خوانید تا کافر شوم بخدای و با او اُنباز گیرم آنچه مرا علم نیست بآن ( وَاَنَا اَدْعُوْكُمْ ) و من شما را باخدای میخوانم خدای عزیز غالب منیع آمرزنده گناهان .

قوله ( لاَ جَرَمَ اَنَّا تَدْعُونِي - الآیة ) زجاج گفت این کلمه ردع کلام را باشد معنی آن است که لامحاله اِنَّه لادعوه لمعبود کم . خلیل گفت لاجرم الا جواب نباشد چون قائلی گوید فعل فلان کذا فبقول لاجرم انه سید . مبرد گفت معناه حق یعنی استحق ان لادعوه له فی الدنيا و لا فی الآخرة معنی آن است که چون حال چنین است لاجرم این معبودان شما که مرا بآن دعوت میکنید ایشانرا دعوتی نیست که در او انتفاعی بود نه در دنیا و نه در آخرت . سدّی و قتاده و زجاج گفتند معنی آن است که این بتان را اجابت دعاء نیست نه در دنیا و نه در آخرت و التقدير لیس له اجابة دعوة یعنی خوانندگان خود را اجابت نکنند نه در دنیا و نه در آخرت ( وَاَنْ مَرَدْنَا اِلَى اللّٰهِ ) و باز گشت ما با خداست ( وَاَنْ الْمُسْرِفِيْنَ هُمْ اَصْحَابُ النَّارِ ) و آنان که مسرفان و متجاوزان حدود شرعند ایشان اهل دوزخند . مجاهد گفت بمسرفان قاتلان بناحق را خواست . آنکه گفت هم مؤمن آل فرعون :

قوله ( فَسَتَذَكُرُوْنَ مَا قَوْلُ لَكُمْ ) شما یاد کنید آنچه من شما را میگویم ( وَاَفَوْضُ اَمْرِي اِلَى اللّٰهِ ) و من کار خود را باخدای می افکنم که خدای تعالی دانا و بینا است بیندگان خود تا باینجا حکایت کلام مؤمن آل فرعون است ، آنکه حق تعالی گفت .

( فَوْقِيْهِ اللّٰهُ ) خدای نگاهداشت او را از بدیها آن مکرها که ایشان کردند .

( وَحَاقَ بِالِ فِرْعَوْنَ سُوءَ الْعَذَابِ ) و برسید بآل فرعون بدی عذاب و آن غرق

بود که بایشان رسید .

( النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا ) گفت آتش برایشان عرضه میکنند بامداد

و شبانگاه و قوله « النار » مرفوع است بآنکه بدل سوء العذاب است و نصب غدوًّا و عشیًّا بر ظرف است . و عرض اظهار چیزی باشد یعنی عذاب اظهار کنند بر ایشان و گویندای



آل فرعون این منازل شماست . سدّی گفت و هذیل بن شراحیل که چون ایشانرا در دریا غرق کردند ارواح ایشان در شکم مرغان سیاه کردند تا ایشان را بردوزخ عرضه میکنند بامداد و شبانگاه تا بروزیامت (۱). حمّاد بن محمد الفزاری گفت حاضر بودم بنزدیک اوزاعی مردی از او پرسید گفت ما مرغانی را می بینیم که از دریا می بر آیند و بجانب غرب میشوند فوج فوج چندان که عدد ایشان جز خدای نداند همه سپید نماز شام باز آیند همه سیاه باشند ، گفت دانی که آن مرغان که اند؟ گفتیم نه ، گفت مرغانی اند که ارواح آل فرعون در حوصله های ایشان است ایشان را بردوزخ عرضه میکنند بامداد و شبانگاه پره های ایشان سوخته گردد و سیاه شود و با آشیانه های خود شوند با پره های سیاه در شب آن پره های سیاه بریزد از ایشان و پره های سفید بر آرند نو ، دیگر بار چون ایشان را بردوزخ عرضه کنند باز سیاه و سوخته شوند کار ایشان تا بروز قیامت همین باشد در دنیا ( وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ) چون روز قیامت باشد خدای تعالی گوید ( اَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ) ای یقال لهم ادخلوا گفتند ششصد هزار مقاتل بودند . عکرمه و محمد بن کعب گفتند این آیت دلیل است بر عذاب گور برای آنکه خدای تعالی فرق کرد میان این و عذاب دوزخ اینجا گفت « النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا » و در عذاب دوزخ گفت « وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ادخلوا » مدنیان و کوفیان خواندند مگر ابو بکر و یعقوب « ادخلوا » بآلف قطع و کسر خاء من الا دخال یعنی در آرید آل فرعون را بسخت تر عذابی . و آل منصوب باشد بر مفعول به و باقی قرأء خواندند « اَدْخِلُوا » بضمّ الف و خاء من الدّ خول ، آل فرعون منصوب باشد بر نداء یعنی یا آل فرعون . و معنی آنکه در شوید ای آل فرعون در عذابی هر کدام سخت تر .

( وَإِذْ يَتَحَاوَرُونَ فِي النَّارِ ) یاد کن ای محمد آنکه که ایشان محاجّه و مجادله کنند در دوزخ و با یکدیگر مناظره کنند ( فَيَقُولُ الضُّعْفَةُ أُوْا ) ضعیفان و اتباع سفله گویند متکبران را ( إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا ) ما شما را تبع و پیرو بودیم و تبع جمع تابع باشد فی قول البصریین کحارس و حرس کوفیان گفتند واحد است و جمعه اتباع ( فَهَلْ أَنتُمْ مُعْتَبَرُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ ) شما کفایت کنید ما را نصیبی از دوزخ یعنی نصیبی از ما بردارید و کم کنید برای آنکه

(۱) ناتوانی و کمی معرفت آنان که علم خویش از ائمه دین سلام الله علیه فرا نگرفتند نیک هویدا میگردد و این حدیث را اگر خوب دقت کنیم در می یابیم که آنان روح بی جسد تعقل نمی کردند و با تناسخیان فرق نداشتند و با امثال آنان که غیر جسم را حقیقت ندانند سخن از نم روحانی و سمادت روحانی و ترقی روحانی در معارج کمال نامفهوم است .

ما بدعوت شما گمراه شدیم .

( قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا ) متبوعان و مستکبران گویند ( إِنَّا كُذِّبْنَا فِيهَا ) ما همه اینجا خواهیم بودن یعنی در دوزخ ابن السّمیع خواند در شاذ « إِنَّا كُذِّبْنَا فِيهَا » بنصب علی الحال و شاید که تأکید « إِنَّا » بود و خبر مقدر در فیها و التقدير إِنَّا جمعاً کائنون فیها ( إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَّمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ) که خدای تعالی میان بندگان حکم بکرد .

( وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ ) و گویند آنان که در دوزخ باشند یعنی اهل دوزخ از کافران و فاسقان ( لِخِزَانَةٍ جَهَنَّمَ ) خازنان دوزخ را و خزنه جمع خازن باشد ککاتب و کتبه و حافظ و حفظة ( ادْعُوا رَبَّكُمْ ) خدایرا بخوانید تا سبک گرداند یک روز از ما عذاب دوزخ را .

( قَالُوا ) خازنان دوزخ گویند ( أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ) پیغمبران شما نیامدند و بیّنات و معجزات نیاوردند و شما را دعوت نکردند تا شما در کفر بماندید .  
( قَالُوا بَلَىٰ ) ایشان گویند آری آمدند بما ( قَالُوا فَادْعُوا ) گویند اکنون شما دعا کنید ( وَمَا دَعَا الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ) و دعاء کافران نباشد جز در ضلال و گمراهی و از اجابت دور روا بود که این کلام خزنة باشد ، و روا بود که کلام خدای باشد هر دو محتمل است . قوله تعالی :

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (۵۵)

بدرستی که ما یاری میدهیم پیغمبران خود را و آنانکه گرویدند در زندگانی دنیا و روزیکه برپا شوند گواهان

یَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ الْعَذَابُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۵۶) وَ لَقَدْ

روزی که سود ندهد مستکاران را عندهای ایشان و آنها راست لعنت و از برای آنهاست بدی سرای و بتحقیق

آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى وَ ذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۵۷)

دادیم موسی را هدایت و میراث دادیم بنی اسرائیل را کتاب هدایت و پند مرصاحبان عقلها

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ

بس صبر کن بدرستی که وعده خدا راست است و آمرزش خواه از برای خود و تسبیح کن بحمد پروردگارت بشام

وَ الْإِبْكَارِ (۵۸) إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتِيهِمْ إِنْ فِي

و صبح بدرستی که آنانکه جدال کنند در آیات خدا بی حجتی که آمده باشد آنها را نیست در

صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرًا مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۵۹)

سینه های ایشان مگر سرکشی نیستند آنها برسیده آن پس ینا بر بخدا که او شنونده بیناست

لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶۰)

هرآینه آفریدن آسمانها و زمین بزرگتر است از آفریدن مردم ولیکن بیشتر مردم نمیدانند

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَالْأُمْسِيَّ قَلِيلًا

و برابر نیست نا بینا و بینا و آنانکه گرویدند و کردند کار شایسته و نه بد کار اندکی

مَا تَتَذَكَّرُونَ (۶۱) إِنَّ السَّاعَةَ لَأَيَّتُهُ لَأَرْيَبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

نپند پذیرید بدرستیکه رستخیز هرآینه آینده است نیست شکی در آن ولیکن بیشتر مردم

لَا يُؤْمِنُونَ (۶۲) وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ

نمیکروند وگفت پروردگارشما بخوانید مرا تا بپذیرم برای شما بدرستیکه آنانکه سرکشی نمودند

عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (۶۳) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا

ازپرستیدن من زودباشد درآیند بجهنم خوارشدگان خداست آنکه گردانید برای شما شب را تا آرام گیرید

فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۶۴)

در آن و روز را بینید بدرستیکه خدا هرآینه صاحب افزونی است بر مردم ولیکن بیشتر مردم شکر نمیکنند

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانصُرُونِي يَنْصُرْكُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ

این است خدا پروردگار شما آفریننده هرچیزی نیست خدائی مگر او پس کجا برگردانیده میشوید

كَذَلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۶۶) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ

همچنین برگردانیده شوند آنانکه باشند بآیات خدا انکارکنندگان خداست آنکه گردانید برای شما زمین را

قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءٍ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ

جایگاه و آسمان را بنائی افراشته و صورت بست شمارا پس نیکو بست صورت شمارا و روزی داد شمارا از

الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۶۷) هُوَ الْحَيُّ

پاکیزه ها این است خدای شما پروردگارتان پس بزرگوار است خدا پروردگارجاهانیا اوست زنده که

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۸)

نیست خدائی مگر او پس بخوانید او را که خالص سازید برای او دین را سپاس مر خدای جهانیا نیست

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ

بگو بدرستی که من بازداشته شدم اینکه بپرستم آنان را که میخوانید از جز خدا هنگامی که آمد مرا معجزه ها

مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِلرَّبِّ الْعَالَمِينَ (۶۹) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ

از پروردگار من و مأمور شدم آنکه کردن نهم مر پروردگار جهانیا را اوست آنکه آفرید شما را از خاک

ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا

پس از نطفه پس از علقه پس بیرون آورد شما را کودک پس میرسید بسخت ترین قوه جوانی پس تا باشید شما

شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُدَوِّفِي مِنْ قَبْلُ وَ لَتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۷۰)

پیران و از شما کسی است که میمیرد پیش از پیری و تا برسید بمدت نامبرده شده و تا شاید شما دریابید

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ

اوست آنکه زنده میکند و میمیراند پس چون حکم کند کاری را پس جز این نیست که میگوید مر او را باش

فَيَكُونُ (۷۱) .

پس میباشد .

قوله تعالی ( إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا - الآية ) حق تعالی گفت ما نصرت کنیم رسولان

خود را در دنیا . عبدالله عباس گفت بالغلبة و القهر کتوله « فَإِن حَزَبَ اللَّهُ هُمُ الْغَالِبُونَ »

و قوله « إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِن جندنا لهم الغالبون » . ضحاک گفت بحجت . سدی گفت

پیغمبران و اولیاء خدای تعالی اوقاتی در دنیا مغلوب و مقهور باشند ایشان غالب و منصورند ،

برای آنکه آنانکه این کرده باشند ایشان را از دنیا بیرون نبرند تا خدای تعالی گروهی

بنجھاند که انتقام بکشند از ایشان . بعضی دیگر گفتند مراد برسل محمد ﷺ است چنانکه گفت

« يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ » أبو العالیه گفت مراد آن است که حجت ایشان عالی و

غالب داریم بر جهانیا هم در دنیا و هم در آخرت ( وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ

يَقُومُ الْأَشْهَادُ ) و نیز یاری کنیم مؤمنان را در آن روز که بایستند گواهان از پیغمبران و

فرشتگان و مؤمنان . و اَشهاد جمع شاهد باشد کناصر و انصار .

( یَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ ) آن روز که ظالمان را سود ندارد عذر خواستن ایشان از آنجا که ملجأ و مضطر باشند . و آیت دلیل است بر بطلان مذهب نجار و آنانکه گفتند در قیامت تکلیف باشد، اگر تکلیف بر جای بودی کافران همه ایمان آوردندی و فاسقان توبه کردند و بموقع قبول افتادی و هیچ کس بدوزخ نشدی و خدای نگفتی « یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم » ( وَ لَهُمُ اللّعْنَةُ ) و نصیب ایشان لعنت و طرد و راندن و دوری باشد از رحمت خدای ( وَ لَهُمُ السَّوْءُ الدَّارُ ) و ایشان را باشد بدی سرای یعنی بدی منقلب و بازگشتگاه و آن دوزخ است بجزای آنکه کرده باشند .

( وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى ) آنکه گفت ما دادیم موسی را کتاب و نبوت و بیان . ( وَ أَوْزَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ ) و چون موسی برفت ما کتاب او که توراۃ است بمیراث به بنی اسرائیل دادیم ( هُدًى وَ ذِكْرًا ) در محل نصب است بر حال درهدی دو م لطف و بیان است و ذکر و یادداشت و تذکیری خداوندان عقل را، یعنی آنانکه عقل استعمال کنند و خرد را کار بندند آنکه رسول را گفت :

( فَأَصْبِرْ ) صبر کن بر رنج و ایذاء ایشان ( إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ) که وعده خدای درست است در آنچه گفت که دین ترا اظهار کنم بر همه دینها و ترا ظفر دهم و نصرت کنم و دشمنانت را هلاک کنم ( وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ ) و آمرزش خواه از خدای برای گناهت یعنی برای گناهی که امت با تو کردند و اضافه کرد مصدر را با مفعول ( وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ) و تسبیح کن بحمد خدای و بشکر او بشبانگاه و بامداد . یعنی شام و خفتن و نماز بامداد پای دار و گفتند ( بِالْعَشِيِّ ) مراد بعد زوال است تا نماز خفتن و نماز شام و نماز پیشین و دیگر (۱) در او داخل باشد، و ( وَالْإِبْكَارِ ) بامداد تمامی پنج نماز بود .

( إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ ) آنکه گفت آنانکه خصومت کنند و جدل و مناظره در آیات خدای و ابطال آن و رفع حجت آن ( بِغَيْرِ سُلْطَانٍ ) بی حجتی و بیستی که بایشان آمد ( إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرًا ) در دلهای ایشان نیست إلا تکبری و ترفعی که ایشان بآن نرسند و خدای تعالی ایشان را ذلیل و مهین کند در پیش تو ، مجاهد گفت مراد بکبر حسد است که در دل ایشان بود بر رسول ﷺ بنیوت ( مَا هُمْ إِلَّا كِبْرًا ) فاستعین بالله (

(۱) نماز شام مغرب است و نماز پیشین نماز ظهر و نماز دیگر نماز عصر و هر چهار داخل در

قوله تعالی بالعشی هستند، و الابکار خاص نماز صبح است ،

ایشان بآن نرسند و آن پایه نیابند، پناه باخدای ده ازایشان که خدای تعالی شنوا و بیناست . شنواست با قول ایشان ، و بیناست باحوال ایشان (خَلِقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ) بیان کردیم که هر کجا که لام ابتداء باشد جواب قسم بود إما ظاهراً وإما مضمراً . مفسران گفتند این آیت و آن که پیش ازاین است در یهودان آمد چون گفتند صاحب ما مسیح بن داود است یعنی دجال که در آخر الزمان بیاید و جهان بدست گیرد و آبهای عالم در دست او باشد و او آیتی باشد از آیات خدای . خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت فاستعد بالله من فتنة الدجال تو از فتنه دجال پناه باخدای ده که او شنوا و بیناست . آنکه گفت خلق آسمان و زمین مهتر و بیشتر است از خلق دجال و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند یعنی جهودان که لجاج میکنند بدجال و با مؤمنان خصومت میکنند در امر دجال . اَسْمَاء بنت زید روایت کرد و او دختر عم معاذ بود ، گفت جماعتی پیش رسول آمدند و او را پرسیدند از دجال رسول ﷺ گفت پیش از خروج او سه سال باشد که خدای در سال اول ثلثی قطر آسمان باز گیرد و ثلثی نبات زمین ، سال دیگر خدای تعالی دو ثلث از باران آسمان باز گیرد دو ثلث از نبات زمین ، سال دیگر همه قطرات آسمان باز گیرد و همه نبات زمین تا همه جانوران و چهار پایان بمیرند .

أبوأمامة الباهلی گفت يك روز رسول ﷺ خطبه ای بیان میکرد و بیشترین آن خطبه حدیث دجال بود و تحذیر از او و از فتنه او . آنکه گفت أيتها الناس بدانید که در زمین هیچ فتنه ای از فتنه دجال عظیم تر نیست و خدای تعالی هیچ پیغمبر را نفرستاد إلا ایشان امت خود را بترسانیدند از فتنه او و من آخر انبیاء ام و شما آخر اُمّتان لامحال او در روزگار شما بیرون خواهد آمدن اگر آنکه آید که من بر جای باشم من برای هر مسلمان با او بحجت مجادله کنم و اگر پس از من آید باید که هر مسلمانی بحجت خود قیام کند با او و خدای تعالی خلیفه من است بنصرت بر او بر هر مسلمانی ، آنکه گفت او از میان دو کوه بیرون آید میان شام و عراق آنکه لشکر را از چپ و راست بفرستند ای مسلمانان بر جای باشید که او اوّل دعوی نبوت کند گوید من پیغمبرم و از پس من پیغمبر نیست . آنکه پس از آن دعوی خدائی کند و او دیدنی باشد و خدای را نتوان دیدن . و او اُعدو يك چشم باشد و خدای شما اُعدو نیست و بر میان چشمهای او نوشته باشد چنانکه هر مؤمن بخواند که کافر است او و هر مؤمن که او را بیند باید که خیزد در روی او افکند او بهشت و دوزخی با خویشتن دارد و دوزخ او بهشت باشد

و بهشت او دوزخ هر کس که بدوزخ او مبتلا شود باید تا فواتح سورة الكهف بخواند و پناه با  
 خدای دهد تا آتش بر او برد و سلام شود چنانکه بر ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و از فتنه او آن باشد که  
 شیاطین با او باشند و مدت ملك او چهل روز بود روزی بود که چنَد سالی بود روزی بود که  
 کمتر و روزی بود که چنَد ماهی بود و روزی بود که کمتر و روزی بود که چنَد هفته بود  
 و روزی بود که کمتر و روزی بود که چنَد روزی بود و روزی بود که کمتر و روز آخر از  
 ایام او چندان باشد که شرر آتشی که در پاره چوب گیرد چنانکه مردی از دروازه شهر مدینه  
 در رود و بدروازه دیگر نرسیده باشد که شب در آید هیچ زمین بنماند و إلا بر او غالب شود و آنجا  
 رسد إلا مکه و مدینه هر گه که خواهد که قصد آن دو جای کند فرشته ای بیاید با تیغی کشیده  
 تا بقریب [بکئیب] أحمر آید عند مجتمع السیول نزدیکی منقطع السبخة ، آنکه مدینه  
 متزلزل شود بسه زلزله که هیچ منافق در مدینه نماند الا بیرون شود و آن روز را روز خلاص  
 خوانند . ام شريك گفت یا رسول الله مردم آن روز کجا باشند گفت به بیت المقدس  
 دجال بیاید و حصار دهد آنرا و امام مردم آن روز مردی باشد صالح وقت نماز بامداد قامت  
 کند و در نماز شود چون او در نماز شود عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از آسمان فرود آید چون این مرد او  
 را بیند او را بشناسد از محراب باز پس آید عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را اشارت کند که پیش رو و نماز کن  
 او دست او بگیرد و با محراب برد و گوید تو اولی تری تو نماز بکن او نماز بکند و عیسی باو  
 اقتداء کند آنکه گویند در شهر بگشایند و باد جال آنروز هفتاد هزار مرد جهود باشند همه  
 باساز و سلاح تمام و تیغها مجلئی عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بروی او برون شود چون دجال در عیسی نگر  
 گذاخته شود چنانکه از ریز در آتش و نمک در آب آنکه بگریزد و عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بدنبال او ،  
 آنکه عیسی گوید جان از من کجا بری که مرا بر تو ضربتی هست که تو از آن فایت نشوی  
 آنکه او را بنزدیک باب شرقی دریابد و بکشد . و هر جهود که با او باشد چون از او بگریزد از  
 پس هر دیوار و سنگی و چیزی که پنهان شود خدای تعالی آن را با او از آرد که در پس من جهودی  
 و کافری هست ای مسلمان بکش او را تا مسلمان او را بکشد . و عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ هر کجا صلیبی باشد  
 بشکند و خوکی که باشد بکشد و خدای تعالی در آن وقت کینه از دل مسلمانان بردارد تا  
 بیکدیگر دوست شوند .

و خدای تعالی آفات موزیات بردارد اگر کسی دست در دهن مار کند گزند نکند او را  
 و شیر اگر کود کی تعرض او کند گزندش نکند . و در میان مردم شیر همچنان گردد که سك ،

و گرگ در میان گوسفندان همچنان نگهبانی کند که سگ ، و زمین جمله اسلام باشد و کفر ناچیز شود و ملک نباشد الا مسلمانان را و زمین همچون طشتی رخام شود و نبات هم بر آن حدود روید که در عهد آدم ، و چندانی برکت باشد که از اناری چند کس بخورد . و این جمله که در این خبر شرح دادیم همه آن است که در اخبار ما آمد که در عهد صاحب الزمان باشد صلوات الله و سلامه علیه و علی الخصوص حدیث امام صالح و تصدیق آن فی قوله « إن الارض یرثها عبادی الصالحون » و آنکه عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در قفاء او نماز کند نشاید که باشد الا امامی معصوم ، ولیکن عجب از گروهی که این خبث و شرارت ازدجال روا دارند و روا ندارند امامی از اهل بیت رسول که او را بکشد و قهر کند و روا دارند که عیسی منسوخ شریعت بیاید و در شرع رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حکم کند و از فرزندان او یکی را رواندارند و آن سیرت و عدل آشکارا موافق آن است که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت « لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یرج رجل من ولدی یواطی اسمہ اسمی و کینتہ کینتی بملأ الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً » شعبی گفت کینت دجال ابو یوسف باشد .

( وَ مَا یَسْتَوِی الْأَعْمَى وَالْبَصِیرُ ) آنکه برسبیل مثل گفت نابینا و بینا راست نباشد و مؤمن با کافر بد کردار نیز راست نباشد . آنکه گفت ( قَلِیلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ ) کم اندیشه می کنند این کافران این حدیث را . و « ما » مصدریه است ای قلیلاً تذکرهم و شاید که زیادت بود و تقدیر آن بود که تتذکرون تذکراً قلیلاً آنکه مرا آن باشد که لایتذکرون الا قلیلاً و لا کثیراً چنانکه گویند قل « ما رأیت مثله ، و کوفیان « تتذکرون » بناء خطاب خواندند ، باقی قرآء بیاء علی الخبر عن الغائب ، و این اختیار ابو عبیده است .

( إِنْ السَّاعَةَ ) و قیامت برای آن ساعت خواند تا مبالغه کرده باشد در قرب او بما ، یعنی انگار که این ساعت است که تو دروئی گفت قیامت آمدنی است و شك نیست در او ولیکن بیشتر مردمان باور نمیدارند .

( وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ) خدای تعالی جل جلاله گفت مرا خوانید تا شما را اجابت کنم و گفتند یعنی مرا پرستید و با من انباز مگیرید تا پیامرزم شما را و ظاهر آیت بر قول اوّل است . انس مالک روایت کرد از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت یکی از شما هر حاجت که دارد باید تا از خدای تعالی خواهد تا آن قدر که اگر شسع نعلین یکی گسسته شود در اصلاح آن بخدای استعانت کند .

( إِنْ الَّذِينَ یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ ) آنانکه تکبر و ترافع



کنند از عبادت من در دوزخ شوند و ذلیل و مهین باشند نعمان بن بشیر گفت از رسول ﷺ شنیدم که گفت «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» دعاء عبادت است و این آیت بخواند «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» ابن کثیر و أبو جعفر خواندند «سَيَدْخُلُونَ» بضم یاء و فتح خاء علی مالم یسم فاعله، و باقی قرءاء «سیدخلون» بفتح یاء و ضم خاء علی إضافة الفعل إلى فاعله، و قوله (دَاخِرِينَ) ای صاغرین و نصب او بر حال است.

(أَللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ) او آن خدا است که شب پدید کرد و بیافرید برای شما تا در او بیارامید و بیاسائید (وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا) و روز را بینا کرد یعنی روز را روشن کرد چنانکه در او بینندگان چیزها بینند من باب قولهم لیل قائم و نهار صائم (إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ) خدای تعالی خداوند فضل و احسان و نعمت است بر مردمان و لیکن بیشتر مردمان شکر نعمت او نمی کنند.

(ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّقُوا تَأْتِي تَوْفِكُمْ) گفت او آن خدا است که آفریدگار همه چیزهاست و جز او خدائی نیست کجا میگردانند شما را و بکدام راه میبرند شما را از این حدیث؟ چنانکه گفت: «فاین تذهبون» آنکه گفت:

(كَذَلِكَ يُؤَفِّكُمُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ) چنین بر گردانند آنان را که بآیات و دلالات ما انکار کنند.

(أَللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا) گفت او آن خدائی است که زمین را بقرارگاه شما کرد و آسمان را بسقف شما کرد (وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ) و شما را بنگاشت و نیکو نگاشت (وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ) و روزی داد شما را از طیببات و از طعامهای لذیذ خوش پاکیزه و حلال (ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ) اوست آن خدای که خداوند و آفریدگار شماست (فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) متعالی است و باقی خداوند جهانیان.

(هُوَ الْحَيُّ) او زنده است و حی ذاتی باشد حاصل بر صفتی که بآن صفت محال نبود که عالم و قادر بود (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) نیست خدائی جز او (فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ) بخوانید او را خالص بکرده عبادت برای او یعنی او را پرستید و جز او را نپرستید نصب او بر حال است از فاعل (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) سپاس خدای را که خداوند جهانیان است.

(قُلْ إِنِّي نُهِيتُ) آنکه گفت بگوی ای محمد که مرا نهی کرده اند و زجر کرده اند از آنکه آنان را پرستم که شما او را می پرستید بدون خدای (لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي)

چون بمن آمد آیات و بیّنات و دلائل و معجزات از خدای (وَأَمْرٌ تُو) و مرا فرموده اند که اسلام آرم و تن دردهم و استسلام کنم خدای جهانیا را و درین آیت دلیل است بر آنکه خدای تعالی مرید طاعت است و کاره معاصی برای آنکه گفت مرا بطاعت امر کرده اند و از کفر و معصیت نهی کرده اند و امر باراده امر شود و نهی بکراهت برای آنکه صفت ایشان مشرک است میان امر و جزا امر و نهی و جزا نهی . آنکه خلق را یاد داد نعمت او برایشان گفت :

(هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ) او آن خدا است که بیافرید شما را از خاک یعنی پدر شما آدم را که اصل شماست و شما از صلب اوئید (ثُمَّ مِنْ نَطْفَةٍ) آنکه شما را از آب منی بیافرید و نطفه فعله باشد من نطف الماء إذا قطر و فعله بنائی است مستعمل در قطع اشیاء كاللقمة والأكلة و الغرفة و الزبرة و الجذوة و غیر ذلك (ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ) آنکه از خونی بسته و اصلها من علق بالشیء اذا تعلّق به و منه العلق الذي في الماء ، از آنجا زرو را (۱) علق گویند که آویزنده باشد (ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً) آنکه برون آورد شما را از شکم مادر و شما طفل بودید و یک تأویل این گفتند که اخراج کل واحد منکم طفلاً برای آن اطفال نگفت، و تأویل دیگر آنست که اخراجها منخرج المصدر و اجراها مجراه (ثُمَّ لِيَتَّبِعُوا مَسْجِدًا) پس برسید باشد خود و هو جمع شد کود و اود و شد ایضاً کفلس و افس و شدة ایضاً کنعمه و انعم یعنی بغایت بر نائی . مجاهد گفت سی سالگی باشد تا بچهل سالگی و بعضی دیگر گفتند از بیست سالگی تا بچهل سالگی و مراد استکمال قوت و شدت است (ثُمَّ لِيَتَّكِفُوا سُدُورًا) پس پیر شوید ولیکن در هر دو جای لام عاقبت است چه صورت نبندد که غرض از خلق رسیدن باشد با پیری (وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ) و بعضی از شما آبان باشند که ایشان را بمیرانند پیش از آنکه باشند رسند . (وَلِيَتَّبِعُوا أَجَلًا مُسَمًّى) و تا برسید بوقتی که شما را نامزد کرده باشند . (وَأَعْلَمُكُمْ تَعْقِلُونَ) و تا همانا شما عاقل شوید و چیزی بدانید .

(هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ) و او آن خداست که زنده کند مردگان را و بمیراند زندگان را (فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا) چون حکم کند کاری و اصل قضا اتمام باشد (فَأَنهَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) ( ) او را گوید بباش و کان تا مه است یعنی موجود شو آن چیز موجود شود . قوله تعالی :

(۱) زرو همان زالو است و گاه بتخفیف زلو گویند و لام نیز برای مبدل میشود .

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُضْرَفُونَ (۷۲) الَّذِينَ كَذَّبُوا

آیا ندیدی بسوی کسانی که کارزار کنند در آیتهای خدا کجا بر میگردند کسانی که تکذیب کردند

بِالْكِتَابِ وَمَا أُرْسِلْنَا بِهِ رُسُلْنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۷۳) إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ

بکتاب و بآنجکه فرستادیم باو فرستادگان خود را پس زود بدانند آنگاه غلها در گردنهایشان است

وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (۷۴) ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ

وزنجیرها در کشیده شوند در آب جوشان پس در آتش تابیده شوند پس گفته شود مر آنها را کجا بودید

تُشْرِكُونَ \* مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا

انباز می گرفتید \* از غیر خدا گفتند گمراه شدند از ما بلکه نبودیم بخوانیم از پیش چیزی را

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ (۷۵) ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ

این چنین گمراه کند خدا کافران را اینتان است بآنچه بودید خشنود شدید در زمین بغیر حق

وَمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (۷۶) ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى

و بآنچه بودید شادی میکردید در آئید در های جهنم را جاویدان در او پس بد است جایگاه

الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۷) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ

متکبران پس شکیباشو بتحقیق وعده خدا راست است پس اگر بنمائیم ترا پاره آنرا که وعده کردیم آنها را

أَوْ تَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (۷۸) وَ لَقَدْ أُرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ

یا بمیرانیم ترا پس بسوی ما بر میگردند و بتحقیق فرستادیم ما فرستادگانی را پیش از تو از آنها کسی است که

قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْضُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ

خواندیم بر تو و از آنها کسی است که نخواندیم بر تو و نرسد مر پیغمبری را که آورد آیتی را مگر بفرمان

اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (۷۹) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ

خدا پس چون آمد فرمان خدا حکم شود بحق و زیان کردند آنجا بر باطلان خداست آنکه آفرید

لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۸۰) وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا

برای شما چارپایان را تا سوار شوید بعضی را و از آنها میخورید و مر شمار است در آن بهرهها و تا برسید

عَلَيْهَا حَاجَةٌ فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۸۱) وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ  
بر آن حاجتی را که در سینه های شماست و بر آن و بر کشتی سوار شوید و مینماید شمارا آیتهای او را

فَأَيُّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ (۸۲) أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ  
پس کدام آيات خدا را انکار میکنيد آيا پس نه سير کردند در زمين پس بنگرند چگونه باشد انجام کسانی که

مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا  
پیش از آنها بودند بیشتر از آنها و سخت تر توانائی و آثاری در زمین پس بی نیاز نکند از آنها آنچه را بودند

يَكْسِبُونَ (۸۳) فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ  
پس آنگاه که آمدشان فرستادگان آنها بمعجزه ها خوشنود شدند بآنچه نزد آنها بود از دانش  
بیشه میکردند

وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸۴) فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ  
و فرورفت آنها را آنچه بودند بآن استهزاء میکردند پس چون دیدند ستیز ما را گفتند گرویدیم بخدای

وَحَدَّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (۸۵) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا  
یکانه و کفر ورزیدیم بآنچه بودیم بآن نیاز گیرندگان پس نبود که سود بخشد آنها را گرویدنشان چون دیدند

بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ \*

ستیزه ما را سنت خدا که بتحقیق گذاشته در بندگانش و زیان کردند آنجا کافران .

قوله تعالی ( أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ ) گفت نه بینی ای محمد (ﷺ) آنان را که خصومت و جدال میکنند در آیات خدای یعنی در ابطال آن ( أُنِي ' يُصْرَفُونَ ) کجا میگردانند ایشان را . یعنی چه سبب است که ایشان از آیات خدای برمیگردند . صورت استفهام است و مراد توییح و تقریع کافران و مورد کلام تعجب از برگشتن ایشان با چندین دلائل و حجج برای آن بفعل مالم یسم فاعله از او خبر داد .

( الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْكِتَابِ ) محل « الَّذِينَ » جر است برای آنکه بدل الذین اول است . آنانکه کتاب خدای را بدروغ دارند ( و بِمَا أُرْسَلْنَا ) و با آنچه رسولان را بآن فرستادیم از آیات . آنکه بر سبیل تهدید گفت بدانند آنچه میکنند یعنی جزای آن بینند و کیفر آن بکشند .

( إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ ) آنکه که غلها در گردنهای ایشان باشد و سلسلهها و زنجیرها ( يُسْحَبُونَ ) و ایشان را میکشند در آب تافته . در خبر است که اگر غلی از غلهاء دوزخ بر کوهی نهند که از آن عظیم تر نباشد همه سنگها بسوزد تا بآب سیاه رسد . یعلی بن منبه گفت باسنادش از رسول ﷺ که او گفت خدای تعالی در دوزخ ابری سیاه بردارد و اهل دوزخ را گوید شما را چه آرزو است ؟ ایشان گویند آبی سرد . خدای تعالی بفرماید تا از آن ابر غلها و سلسلهها بیارد بجای باران آن بندها بر سر بند ایشان غل شود و بند بر بند نهاده شود آنکه آن ابر آتش بیارد و دوزخ گرم تر شود .

( ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ) پس در دوزخ بتابند ایشان را گفتند ایشان را هیزم دوزخ کنند و بسوزند .

( ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ ) پس گویند ایشان را ( أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ) کجا اند آن بتان که شما ایشان را بآباز او کردید و عبادت کردید ایشان را بدون خدای تعالی ( قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا ) گویند گم شدند از ما و امروز سودی نمیکنند ما را ( بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا ) تا پندارید ما خود چیزی را نخواندیم و عبادت نکردیم یعنی که امروز هیچ غنا و کفاف نکردند ما را تا خود آن عبادت ما ناچیز شد و بی بهره ماند . حسین بن الفضل گفت معنی آنست که هیچ نکردیم یعنی هیچ منفعت نکرد ما را .

( كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ) خدای تعالی همچین گمراه کند کافران را از معبودان خود و از راه بهشت .

گفت این عذاب و نکال بر شما از آن است که ( تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ) شما بطر کردید در زمین بناحق و بآنچه شما نشاط میکردید و بنشاط مشغول بودید ، و گفتند اوّل بمعنی خرمی است یعنی بناحق و کارهای باطل و عبادت اصنام شادمانه بودید و بطر کردید و گفتند هر دو یکی است و تکرار برای اختلاف لفظ کرد کالتأی و البعد والکذب والمین .

( ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ ) گفت در شوید بدرهای دوزخ و همیشه آنجا بمانید ، و نصب « خالدین » بر حال است و عامل در او مقدر و التقدير واقیموا اوالبثوا برای آنکه در حال دخول خلود نباشد ( فَبَسْ سَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ) بدجائی است متکبران را در دوزخ ، و مخصوص بالذم از کلام بیفکند لدلالة الکلام علیه .

( فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ) گفت صبر کن یا محمد بر مشقت تکلیف و براداء شریعت و رسالت بقوم که وعده‌ای که خدای کرد ترا بنصرت و ظفر حق است و درست است ( فَمَا نُرِيكَ بِمَعْصِيَ الذِّمِّيِّ نَعْدُهُمْ ) که اگر ما باتو نمائیم بعض آنچه ایشان را وعده داده‌ایم از عذاب ( أَوْ تَمَوَّ فَيْتُكَ ) یا آنکه وفات دهیم ترا و با جوار رحمت خود بریم مرجع ایشان باما خواهد بود و ایشان از عذاب ما جان نخواهند بردن و « فاه » جواب شرط است و « ما » زیادت است و تا او نباشد نون تأکید در شرط نیارند. نظیره « وَا مَا تَخَافُنَّ » و « اَمَا نَذْهَبُنَّ بِكَ » آنکه گفت :

( وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ ) گفت ما پیش از تو پیغمبرانرا فرستادیم .  
( مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ ) بهری از ایشان آنانند که ماقصه ایشان گفتیم بر تو و بعضی آنانند که نگفتیم .

( وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ) و هیچ پیغمبر را نباشد و خود نتواند که آیتی و دلالتی آرد إلا بفرمان خدای ( فَاِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ ) چون فرمان خدای در آید حکم بکنند بحق و درستی ( وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ) و باطل کاران آنجا زیان کار شوند .

( اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ ) گفت او آن خدائی است که بیافرید برای شما چهار پایان را از اسب و استر و شتر و خر و گاو و گوسفند تا بهری را برمی نشینید که نشستی را شاید و رکوب را بشاید و بهری را از آن میخورید که خوردنی را شاید .

( وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ ) و شما را در آن چهار پایان منافی و سودهائی است و هی جمع منفعة ، و این مصدر است چون نفع إلا أنه جعل اسماً ، و قيل أراد به موضع النفع فلهذا جمع علی منافع لأن المصدر لا یشتی ولا یجمع ( وَ لَتَبْلُغُنَّ عَلَيْهَا حَاجَةً ) و تا بر این چهار پایان بحاجتی رسید که شما را درد دل بود از تجارت و حج و زیارت و کارهائی که باشد دینی و دنیائی و مثله قوله « وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ » . ( وَ عَلَيْهَا وَ عَلَىٰ الْفُلْكِ تَحْمَلُونَ ) و شما را بر این چهار پایان و کشتیها حمل میکنند و مینشانند و مثله قوله « وَ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ » .

و خدای تعالی با شما مینماید آیات و أدله و حجج خویشتن ( فَآيَاتِ اللَّهِ تُنكِرُونَ ) کدام آیت را از آیات خدای منکرید یعنی آیات او بروشنی و وضوح بعدی است که آن را انکار

توان کردن .

( أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ ) گفت نمی روند در زمین تا بنگرند که چون بوده است عاقبت آنانکه پیش از ایشان بوده اند ( كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ ) بیشتر از ایشان بودند و سخت تر ( قُوَّةً وَآثَاراً ) در زمین و نصب هر دو بر تمیز است ( فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا ) بنگزیرید از ایشان آنچه ایشان کسب کرده بودند . و «ما» موصوله است یعنی مال مکتسب ایشان و گفتند مصدری است یعنی کسبیم .

( فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ ) چون پیغمبران ایشان با ایشان آمدند با حجتها ( فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ ) شاد شدند بآن علم که بنزدیک ایشان بود . مجاهد گفت آن اعتقاد جهل بود که ایشان کرده بودند که ما به از ایشانیم ، و ما به از ایشان دانیم ، و ما را بعث و نشور و حساب و عقاب نخواهد بودن ، و اعتقاد کردن که این اعتقاد علم است . آنکه آن را بر سبیل مجاز علم خواند ، چنانکه گفت « حجتهم داحضه » ای شبهتهم و قوله « ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ » ای عند نفسك وفي اعتقادك ، و گفتند بطر گرفت ایشانرا بآنچه در گمان ایشان علم بود . ضحاک گفت معنی آنست که راضی شدند بکفر شرك و آنچه داشتند از عقیده باطل . بعضی دیگر گفتند این فرح راجع است با رسولان و در کلام محذوفی هست و آن آنست :  
فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا بِهِمْ فَوَعَدَ اللَّهُ الرُّسُلَ بِأَهْلَاكِهِمْ فَعَلِمُوا ذَلِكَ وَفَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ بِأَهْلَاكِ قَوْمِهِمْ . ( وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ) و با ایشان رسید آنچه استهزاء میکردند از وعده عذاب ، و در این وجه تعسفی هست لما فيه من حذف ما لادلالة في الكلام على حذفه ولولا لكان وجهاً لطيفاً .

( فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا ) چون کافران عذاب ما دیدند ( قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ ) گفتند ایمان آوردیم بیک خداوند و کافر شدیم بآنچه شرك آوردیم بآن یعنی به بتان کافر شدیم و نصب وحده بر مصدری است محذوف الزوائد که کلام را براو دلیل میکند لامن لفظ الفعل ، و التقدير في قوله آمنا ، ای و حده ناه توحيداً . ثم حذف الفعل و أضاف المصدر إلى الفاعل كوعده الله و كتاب الله و صبغة الله .

( فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِبْرَاهِيمُ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا ) ایشان را ایمان سود نداشت چون عذاب ما بایشان آمد برای آنکه عند نزول عذاب و معاينه عذاب ملجأ شدند و ایمانی که در حال الجاء و اضطرار آرند موقعی ندارد .

( سُنَّتِ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ ) و نصب او بر مصدری است لامن لفظ الفعل

والتقدير فعل الله بهم ذلك فعله بمن كان قبلهم. و كوفيان گفتند بحذف الجار والتقدير كسنة الله و گفتند على اضمار فعل مقدر ای اذكروا سنة الله و آن را نصب براغراء گویند یعنی نهاد و طریق وعادت خداست در امتنان سلف که با ایشان هم این کرده است از بعثت انبیاء و ارسال رسل و انزال کتب و بیان شرایع و نصب ادله و اقامه حجج برای انذار و اعدار آنگه چون ایشان کفران کرده اند و کافر شده اند عذاب فرستاده است و چون عذاب دیده اند ایمان آورده اند عندالاجاء و الاضطرار ایمانی ناقبول. قوله « فدخلت » ای قدمضت و سبقت سابق شده است (وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ) و زیانکار شدند آنجا یگانه و عند آن حال کافران که بر باطل بودند بحصول عقاب ایشان و فوت ثواب از ایشان. نعوذ بالله من تلك الحالة .



## فهرست مندرجات

| صفحة | موضوع  | موضوع                | صفحة  |
|------|--|----------------------|---|
|      | <b>سورة السجدة</b>   | <b>سورة العنكبوت</b> |   |
| ٨٣   | عدد آيات و ثواب قراءت آن .   | ٢                    | عدد آيات و ثواب قراءت آن                        |
| ٨٦   | قوله تعالى « يدبر الامر من السماء الى الارض » .                    | ٧                    | قوله تعالى « و وصينا الانسان بوالديه » .        |
| ٨٨   | قوله تعالى « قل يتوفيكم ملك الموت » .                              | ١٠                   | قوله تعالى « ولقد أرسلنا نوحاً الى قومه » .     |
| ٩٦   | قوله تعالى « أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستون » .           | ١٧                   | قصة لوط وقومش .                                 |
| ١٠٠  | قوله تعالى « و جعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا » .                    | ٢٢                   | قوله تعالى « خلق الله السموات والارض بالحق » .  |
| ١٠١  | قوله تعالى « ويقولون متى هذا الفتح » .                             | ٢٦                   | قوله تعالى « ولاتجادلوا أهل الكتاب الاية »      |
|      | <b>سورة الاحزاب</b>  | <b>سورة الروم</b>    |   |
| ١٠٢  | عدد آيات و ثواب قراءت آن .   | ٣٥                   | عدد آيات و ثواب قراءت آن .                      |
| ١٠٦  | قوله تعالى « ماجمل الله لرجل من قلبين فى جوفه » .                  | ٣٤                   | قوله تعالى « ففهم فى روضة » و معنى روضه .       |
| ١٠٨  | قوله تعالى « النبى أولى بالمؤمنين من أنفسهم » .                    | ٣٦                   | بعض آيات حكمت الهى .                            |
| ١١١  | غزوة خندق .  | ٥٠                   | قوله تعالى « فطرة الله التى فطر الناس عليها » . |
| ١٢٨  | قوله تعالى « يحسبون الاحزاب لم يذهبوا » .                          | ٥١                   | دين قيم كدامست .                                |
| ١٢٩  | قوله تعالى « من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه » .        | ٥٩                   | قوله تعالى « الله الذى يرسل الرياح » .          |
| ١٣٢  | شهادت حضرت أمير المؤمنين عليه السلام .                             | ٦٣                   | قوله تعالى « ولقد ضربنا للناس من كل مثل » .     |
| ١٣٩  | جنگ مسلمين با بنى قريظه .  |                      | <b>سورة لقمان</b>                               |
| ١٤١  | عهد شكنى يهود بنى قريظه .  | ٦٣                   | عدد آيات و ثواب قراءت آن .                      |
| ١٤٨  | قوله تعالى « يا أيها النبى قل لازواجك ان كن تردن الحيوه الدنيا » . | ٦٦                   | قوله تعالى « و من الناس من يشتري لهو الحديث » . |
|      |  | ٦٨                   | قوله تعالى « ولقد آتينا لقمان الحكمة » .        |
|      |  | ٧١                   | مواعظ لقمان پسر خویش را .                       |
|      |  | ٧٤                   | پاورقى راجع به لقمان و كتاب او .                |
|      |  | ٧٥                   | قوله تعالى « أولم تروا أن الله سخر لكم » .      |







# سوغات سفر

یا

تحفة الرائد

در اصول عقائد

تالیف

محدث خبیر و دانشمند بصیر آقای

حاج شیخ علی قرنی گلپایگانی

